مجموعه مقالات

[۵]

دومین همایش

ایران و استعمار انگلیس

• جلد اول

بسم الله الرحمن الرحیم

دومین همایش ایران و استعمار انگلیس

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دومین همایش ایران و استعمار انگلیس – جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : همایش ایران و استعمار انگلیس (دومین : ۱۳۸۹ : تهران)

عنوان و نام پدیدآور : ایران و استعمار انگلیس : مجموعه سخنرانی ها و مقالات/ [برگزارکننده] موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، دبیرخانه دائمی همایش ها.

مشخصات نشر : تهران : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۱ -

مشخصات ظاهری : ج.: مصور.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۲۰-۰ ؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۱۸-۷ ؛ ۱۳۰۰۰۰ ریال : ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۱۹-۴ ؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۳۰-۹ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

موضوع : ایران -- روابط خارجی -- انگلستان -- کنگره ها

موضوع : انگلستان --روابط خارجی -- ایران -- کنگره ها

موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷-- دخالت انگلستان-- کنگره ها

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. دبیرخانه همایش ها

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۳۹ /الف۸ ۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۳۲۷/۵۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۸۵۹۳

ص:۱

اشاره

مقدمه

دومین همایش ایران و استعمار انگلیس روز سه شنبه سوم اسفندماه ۱۳۸۹ و در سالگرد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی و با همکاری مجمع هماهنگی کانون های اسنادی و تاریخ پژوهی (مهتا ب) در تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار شد.

این همایش پنجمین نشست علمی است که در موضوع ات مختلف برگزار شده اس ت.

؛ ۱ و ۲ – اسفند ۱۳۸۲ « بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلو ی » پیش از این همای ش های ایران » در روز ۱۹ تیر ۱۳۸۵ و « جریان های فکری مشروطی ت » اول بهمن ۱۳۸۵ – همایش در ۲۳ مهر ۱۳۸۷ برگزار شده بود که مقالات آن در قالب چهار جلد « و استعمار انگل یس کتاب منتشر گردید.

در نشست پنجم، چهر ه های برتر علمی، تاریخی، هنری و فرهنگی، دیدگاه های خود را در مورد کارنامه استعماری انگلستان در ایران بیان داشتند.

سخنران افتتاحیه این نشست دکتر علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلام ی و سخنران اختتامی ه دکتر غلامعلی حداد عادل رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس بودن د.

سخنرانان همایش در دو نوبت صبح و عصر خلاصه مقالات خود را ارائه کردن د.

« نقش انگلیس در برآمدن رضاخان و تداوم سلسله پهلو ی » پایان بخش همای ش نیز میزگر د بود که در آن تنی چند از صاحب نظران به سئوالات حاضرین پاسخ گفتند.

در پی فراخوان مقاله و سفارش مقالات در موضوع ایران و استعمار انگلیس ۱۶۵ مقاله به دبیرخانه همایش واصل شد که توسط سه نفر از کارشناسان داوری گردید و

پس از ویرایش محتوایی و ادبی، اینک ۴۳ مقاله برگزیده به همراه سخنان دبیر همایش ، سخنران افتتاحیه و سخنران اختتامیه و متن میزگرد پایانی، در دو مجلد تقدیم می شود ؛ امید است این اثر مورد استفاده همگان قرار گیرد.

در پایان از همه کسانی که سفارش مقالات را پذیرفتند و یا به فراخوان این مؤسسه پاسخ مثبت دادند سپاسگزار یم. امید است در آینده نیز شاهد همکاری این عزیزان با مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی باشیم.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دبیرخانه دایمی همایش ها

سخنرانی ها

سخنرانی دبیر علمی دومین همایش

ایران و استعمار انگلیس

عباس سلیمی نمین

بسم الله الرحمن الرحیم

اولین همـایش ایران و اسـتعمار انگلیس در سـال ۸۷ برگزار شـد. بعـد از این همـایش، کارهـای پژوهشـی ای که از سوی تاریخ پژوهـان محترم صورت گرفته و به دبیرخانه همایش عرضه شـده بود، در قالب کتابی به چاپ رسـید. اما در جمع بنـدی نهایی از این همایش به ضرورت ادامه کار در این حوزه رسیدم.

هـدف از برگزاری همایش و چاپ آثار تولیـد شده توسط محققین در قالب کتاب این بود که مسئله تاریخی مهمی چون سابقه عملکرد اسـتعمارگران در این مرز و بوم را مسـتندتر کرده و زمینه هـایی را فراهم آوریم تـا کارهای علمی بیشتر و جامع تری در این خصوص صورت گیرد. اینکه تا چه حـد در رسـیدن به این هـدف موفق بوده ایم را بایـد شـما عزیزان قضاوت کنیـد، اما در گزارشی که پیرامون گام دوم مان در این وادی ارائه می دهم، به برخی دشواری ها در این خصوص اشاره خواهد شد.

به دنبال فراخوان دبیرخانه دومین همایش ایران و اسـتعمار انگلیس، ۱۶۵ مقاله به دبیرخانه ارسال شـد که این مقالات دو نوعند؛ دسته اول مقالاتی که از طریق فراخوان به دبیرخانه ارسال شد، دسته دوم مقالاتی که مسئولان برگزارکننده همایش، به برخی

محققین و پژوهشگران حوزه تاریخ سفارش داده بودند. در سفارش مقالات، هدف اصلی، دسترسی اهل فضل به اسناد جدید در زمینه عملکرد استعمارگران بود که خوشبختانه این هدف تا حدی حاصل شد؛ یعنی دبیرخانه تلاش فراوانی کرد با دستیابی به این اسناد، آنها را به محققین و پژوهشگران حوزه تاریخ منتقل کند و نتیجه این تلاش، در این همایش خدمت شما ارائه خواهد شد.

اما در حاشیه برگزاری این همایش، اقدامات جانبی دیگری نیز صورت گرفت؛ از جمله راه اندازی سایت همایش بود که اختصاصاً به مسئله تاریخ حضور انگلیس در ایران و عملکرد استعماری این کشور می پردازد. در این سایت، اسناد و مدارک، تصاویر و مقالاتی در خصوص سلطه گری های انگلیس وجود دارد. از شما عزیزان نیز می خواهیم چنانچه مدرک و سند و مقاله ای در این زمینه دارید، برای سایت ارسال کنید تا در جهت غنابخشی این سایت، از آن بهره گرفته شود.

باید اذعان داشت متأسفانه در کشور ما نحوه نگهداری و دسترسی به اسناد و مدارک تاریخی شرایط مطلوب و قابل قبولی ندارد. بسیاری از پژوهشگران ما برای همین همایش تلاش های زیادی را انجام دادند تا بتوانند به برخی اسناد دسترسی پیدا کنند، ولی متأسفانه این تلاش ها نتایج چندانی دربر نداشت. دلیل آن هم این است که متأسفانه در کشور ما مالکیت بر اسناد، چه از سوی افراد، چه سازمان ها، نوعی قدرت و توانمندی محسوب می شود و مالکیت عمومی اسناد هنوز در جامعه ایران نهادینه نشده است.

شاید یکی از دلایل این نوع رویکرد به اسناد، این باشد که انتشار برخی اسناد با موضوعات خاص می تواند تبعاتی را در پی داشته باشد، که به سهولت این نگرانی قابل برطرف شدن است. باید توجه داشت این گونه وسواس های غیرمنطقی در حالی صورت می گیرد که در ماه های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از اسناد مهم هوشمندانه نابود شدند، برخی از کشور خارج شدند و برخی نیز توسط سازمان ها و گروه های خارج از نظام، به سرقت رفتند. برای نمونه در کتاب خاطرات هوشنگ نهاوندی وزیر علوم و آموزش عالی پهلوی دوم تحت عنوان «آخرین روزها» آمده

است: «شاه دستور داد همه بایگانی های محرمانه و پرونده های پراهمیت دفتر مخصوص شاهنشاهی با هواپیماهای ارتش به خارج از کشور فرستاده شوند.»(ص ۳۲۸) امروز بخشی از این اسناد در سوئیس و بخشی در آمریکاست. این نوع رویکرد به اسناد از سوی حکومت پهلوی، به دلیل نگرانی شدیدی بود که آنها از اصل انقلاب داشتند. این اسناد منابع باارزش و مهمی برای تاریخ نگاری کشور محسوب می شوند اما متأسفانه نظامی که خود زاده انقلاب است تاکنون تلاشی برای بازپس گیری این اسناد و مدارک انجام نداده است.

هدف آقای نهاوندی از بیان این مطالب در کتاب خاطراتش، انعکاس نوعی نگرانی است، زیرا تصور می کند ما در تلاشیم این اسناد خارج شده را به عنوان سرمایه ملی به کشور بازگردانیم. البته ایشان اطلاع ندارند که با همین اسنادی که در داخل کشور وجود دارد هم به گونه ای برخورد می شود که انگار هیچ شأن و منزلتی برای این اسناد قائل نیستیم. متأسفانه بسیاری از اسنادی که قوه قضائیه می تواند آنها را در اختیار مردم و پژوهشگران برای استفاده قرار دهد، به بدترین و تأسف بارترین شکل در انبارهای شرکت دخانیات نگهداری می شوند؛ البته اگر بتوان نام آن را نگهداری گذاشت، چرا که این اسناد، اغلب در کیسه ها و گونی هایی روی هم تلنبار شده اند.

عملکرد وزارت خارجه نیز در بخش اسناد طبقه بندی شده همین گونه است. این وزارت خانه حتی اسناد محرمانه دوران رضاخان را در اختیار محققین و پژوهشگران قرار نمی دهد؛ تنها توجیه شان هم این است که این اسناد مهر محرمانه خورده اند. حتی دیپلمات ها و محققین خود وزارت خارجه هم امکان دسترسی به این اسناد را ندارند!

زمانی که آقای منوچهر محمدی در اوایل دولت نهم معاونت بخش اسناد وزارت خارجه را بر عهده داشتند از ایشان خواستم که زمینه را برای عمومی کردن اسناد دوران رضاخان فراهم سازند، ولی متأسفانه با وجود برخی تلاش ها، باز هم نتیجه ای حاصل نشد و هنوز هم امکان دسترسی به این اسناد وجود ندارد.

بنده به ایشان عرض کرده بودم اگر شما بتوانید فقط اسناد مربوط به قرارداد سعدآباد را عمومی کنید، نسل جوان به ماهیت پهلوی پی خواهد برد و نیازی نیست پژوهشگران و محققین ما بخواهند ماهیت این سلسله را به مردم بشناسانند. در آن زمان ایشان هم گفتند اسناد مربوط به قرارداد سعدآباد در بایگانی محرمانه وجود دارد و ما تلاش خواهیم کرد اسناد قرارداد سعدآباد و سایر رخدادهای مهم را از طبقه بندی خارج ساخته و عمومی کنیم، اما متأسفانه باز هم حرکتی در این راستا صورت نگرفت.

من توضیحی را هم در مورد این قرارداد سعدآباد بدهم؛ در قرارداد سعدآباد دشت ناامید به مساحت ۵۰۰۰ کیلومتر به افغانستان داده شد، ارتفاعات آرارات بزرگ و کوچک به ترکیه بخشیده شد و شط العرب به عراق اعطا شد. اگر همین مسائل در قالب اسناد و مدارک واقعی و متقن به مردم ارائه شود، قطعاً ماهیت پهلوی بیش از گذشته برای مردم روشن خواهد شد و مردم به عینه متوجه خواهند شد این رژیم هیچ تعلقی به این

مرز و بوم نداشت.

این حاتم بخشی ها از ثروت و قلمرو ایران، تنها مربوط به دوران رضاخان نبوده است یعنی این گونه نبوده که انگلیسی ها تنها از او خواسته باشند برای ایجاد وحدت بین کشورهای اقماری خودشان در منطقه، از بخش هایی از این سرزمین چشم پوشد و به بیگانه واگذار کند، خیر! در دوران پهلوی دوم هم اوضاع به همین گونه بوده است. برای مثال در سال ۵۶، قراردادی بین ایران و افغانستان منعقد شد که در جلد ششم خاطرات علم نیز به آن اشاره شده است. ماهیت ضدملی این قرارداد به گونه ای است که حتی علم را به عنوان کسی که بدترین تملق ها را نسبت به پهلوی داشت به فغان می آورد. اگر خاطرات علم را خوانده باشید با لحن و گفتار این فرد آشنا هستید و زمانی که به این قرارداد می رسد می توان به وضوح تفاوت گفتار را در مورد خیانت و بذل و بخششی که با هدف تأمین منافع بیگانگان از جیب ملت ایران صورت گرفته، مشاهده کرد.

این تفاوت گفتار و حساسیت علم هم به این دلیل است که خود و خانواده اش را حاکم و مالک تاریخی سیستان می داند. در این کتاب تعابیری آمده است که شاید برای شما نیز جالب باشد؛ در جلد ششم خاطرات علم، سه شنبه ۲۷/۲/۵۶ آمده است: «بلافاصله [قرارداد هیرمند و] کار سیستان را عرض کردم، فرمودند آخر اگر ما به افغانستان سخت بگیریم در دامان روس ها می افتند.» این جمله محمدرضا پهلوی یعنی در ارتباط با رقابت دو بلوک غرب و شرق ما باید هزینه بدهیم که چه کشوری در طرف آمریکا یا انگلیس بماند.

علم در ادامه گفت وگوی خود را با شاه، این گونه بیان می کند: «شنبه ۴/۳/۵۶؛ عرض کردم که آیا اجازه می فرمایید به وزیر خارجه ابلاغ کنم تا مبادله قرارداد با افغان ها را به تأخیر بیندازد، فرمودند: نه.»

علم در بخش دیگری از خاطراتش در تاریخ یکشنبه ۱۵/۳/۵۶ می گوید: «ارزش یک ولایت با امور اقتصادی آن سنجیده می شود، یاللعجب یک وجب خاک میهن به میلیارد می ارزد، آن وقت می گویند سیستان ارزش اقتصادی ندارد حداکثر

سالی ۴۰ میلیون تومان عایدی دارد؛ من در عجبم» (صفحه ۴۷۸ کتاب خاطرات علم).

این تعابیر نکات مهمی است، یعنی فردی چون علم که همیشه خود را غلام خانه زاد معرفی می کند این گونه نسبت به بخشیدن بخشی از خاک وطن به همسایه در چارچوب منافع غرب، موضع گیری می کند. یک بخشی از صحبت های علم برای ما خیلی مهم است، او می گوید:

شاید هم از ارباب های نامرئی دستور ارتکاب این خیانت را داشتند. به هر حال به شاه و کشور خیانت بزرگی کردند که دیگر جبران پذیر نیست. البته این خیانت ۱۰ تا ۱۵ سال دیگر ظاهر می شود که من مرده ام، ولی مثل این است که یک قطعه گوشت بدن من را بریده و پیش چشم من جلو سگ انداخته اند، با رئیس و اعضای دولت با هر کدام که حرف می زنم سیستان را با مسائل مالی می سنجند و می گویند سیستان به کشور ۴۰ میلیون بیشتر که نمی دهد. عایدی یک سال نفت است، تف بر تو ای چرخ گردون، اف که کشور ایران به دست چنین عناصر پلیدی افتاده است. از خدا می خواستم که دیگر در اوضاع بی دخالت باشم، چنان پیش آمد سیستان مرا سرد کرد که به وصف نمی گنجد. مگر می شود از تمام ادعاهای حقه خود آن هم در قراردادی که صددرصد بر ضرر است گذشت و زیر آن را صحه گذاشت.

حال سئوال من از شما محققین عزیز این است که کدام یک از شما تاکنون به قرارداد سال ۵۶ دسترسی داشته اید؟ این قرارداد که دیگر مربوط به زمان رضاخان نیست. قراردادی ذلت بار که فغان آدمی چون علم را به خاطر خیانتی که می شود درآورده است. ما امروز نیازمند آن هستیم که با ارائه سند و مدارک متقن و درست، وابستگی پهلوی ها را به بیگانگان و تاراج کردن اموال ملت به نفع بیگانگان و کسانی که این سلسله را به قدرت رساند، به جوانان مان نشان دهیم. قطعاً بدون عرضه این اسناد، باید راهی طولانی را برای بیان حقایق طی کنیم. آیا اسناد خودشان گویای این واقعیت ها نیستند؟ متأسفانه این اسناد در اختیار محققین و پژوهشگران هم قرار نمی گیرد. امروز نه تنها وزارت خارجه، بلکه ارتش و قوه قضائیه هم اسناد خود را منتشر نمی کنند. بسیاری از اقدامات ضدملی رضاخان در مقطع زمانی شهریور سال ۱۳۲۰ تا شهریور ۱۳۲۴ در قالب شکایات مختلف مکتوب شده است، چرا این پرونده ها و

مکتوبات در اختیار محققین و عموم قرار نمی گیرد تا همگان متوجه شوند که آیا رضاخان برای این مملکت و ملت ایران کار کرد یا بخش اعظم فعالیت های وی برای تأمین مصالح بیگانه و مابقی هم در جهت جمع مال و ثروت صرف شد؟

این اسناد به حد کفایت، خودشان گویای واقعیت ها هستند ولی عدم دسترسی به آنها، متأسفانه مشکل بزرگی است که حل آن هم در توان ما نیست. همان طور که در ابتدا عرض شد، در حال حاضر این تفکر حاکمیت دارد که مالکیت اسناد، یک قدرت و قابلیت برای سازمان ها محسوب می شود در حالی که باید عکس این تفکر وجود داشته باشد و عمومی سازی این اسناد، قدرت و قابلیت محسوب شود.

ما به عنوان پژوهشگر و محقق، نباید از این امر مهم غفلت کنیم و باید از این اسناد در جهت تبیین مصالح ملی کشورمان استفاده کنیم. آن هم در شرایطی که بیگانگان هدفمندانه و حسابگرانه اسنادشان را منتشر می کنند و طبیعی است که آنها تأثیرگذارتر باشند تا ما.

برخی مواقع مشاهده می کنیم که اسناد یک حادثه در آمریکا یا انگلیس بعد از ۳۰ سال منتشر می شود. محققین و پژوهشگران هم در انتظار آزادسازی این اسناد هستند. مثلاً منتظر هستند تا اسناد حادثه اشغال سفارت ایران در لندن در سال ۵۹ را از وزارت خارجه انگلیس یا سایر مراجع اطلاعاتی دریافت کنند. این اسناد حتی اگر به صورت گزینشی آزادسازی شود حاوی اطلاعات زیادی برای محققین و پژوهشگران است. در واقع انگلیسی ها و به طور کلی کشورهای غربی، حساب شده و سنجیده اطلاعات و اسناد مورد نیاز همگان را در اختیار محققین قرار می دهند، آن هم در شرایطی که کشور ما این اسناد را منتشر نمی کند. بنابراین، وقتی مسئولان ما این اسناد را منتشر نمی کنند، طبیعی است که جهت گیری ها و سمت دهی ها از خارج از کشور باشد.

در حال حاضر، بالاترین افتخار بسیاری از محققان ما این است که آخرین اسناد آمریکا و انگلیس را ترجمه کنند و در تحقیقاتشان به کار گیرند. درست است که این اسناد بر غنای تحقیقات و پژوهش ها می افزاید، اما درونمایه این اسناد به گونه ای هدفمندانه و زیرکانه هدایت شده است. هدایت هدفمندانه اش چیست؟ مثلاً اینکه در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از اسناد منتشر نشد. بسیاری از محققین در آمریکا بر اساس قوانین این کشور شکایت کردند که باید همه اسناد را در اختیار همگان قرار دهید، اما علی رغم این اعتراضات، این کار را نکردند. این نمونه، به خوبی روشن ساخت که کاملاً هدفمندانه عمل می کنند و این هدفمندانه عمل کردن، تأثیر زیادی در تاریخ سازی دارد.

بعد، ما روی سرمایه های ملی نشسته ایم و داد از این می زنیم که چرا دشمن دائماً در

حال تبرئه افراد وابسته به خود در تاریخ است! عملکردها با موضع گیری ها با هم تناقض دارند؛ از یک سو، فریاد برآوریم که وا اسفا از رضاخان تحت امر و وابسته و خیانت کرده به ملت و مملکت، دارند چهره ای وطن پرست می سازند و از سوی دیگر، اسنادی را که می تواند گویای واقعیت ها در مورد رضاخان باشد در دسترس مردم قرار نمی دهیم!

این تناقض ها را باید حل کرد، ما باید جوانان را با تجربیات جدیدی روبرو کنیم، لازم نیست جوانان ما انگلیسی ها را در صحنه های جدید بیازمایند تا صداقت و درستی یا عدم صداقت و نادرستی آنها را در صحنه های جدید ببینند، این روش، روش یک ملت و کشور هوشمند نیست، ملتی هوشمند است که تجربیات خودش را به خوبی جمع بندی کرده و در اختیار نسل های آینده قرار دهد.

در این جا لازم می دانم به نوبه خود از مساعدت ها، معاضدت ها و همکاری های همه محققان و به ویژه پژوهشگران حوزه تاریخ و مراکز اسنادی و مؤسسات تاریخ پژوهی در برگزاری هرچه مطلوب تر دومین همایش ایران و استعمار انگلیس، تشکر و قدردانی نمایم.

سخنرانی افتتاحیه

دکتر علی لاریجانی*

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت شما دانشمندان و پژوهندگان در حوزه تاریخ که بار مسئولیت سنگینی را بر عهده دارید و امیدوارم که در این ایام فرخندهٔ میلاد باسعادت پیامبر عظیم الشأن اسلام و امام جعفرصادق، این همایش دستاوردهای خوبی برای کشور و شناخت دقیق استعمارگران مخصوصاً استعمار پیر، انگلیس داشته باشد و یک توشهٔ راهی باشد هم برای فهم دقیق وضعیت گذشته ایران و نسبتی که با استعمارگران داشت و همچنین مهمتر از آن این کلیدهایی به ما بدهد برای شرایط آینده، یعنی ما در وضعیتی که هستیم و نقشی که استعمار انگلیس و امریکا دارد، در منطقه ای که خیلی زیرکانه تر و پیچیده تر هم شده. دلتنگی ای که جناب آقای سلیمی نمین مطرح کردند دلتنگی درستی است، اما همه این مجموعه های پژوهشگر در حوزهٔ تاریخ نیاز به دسترسی به اطلاعات و اسناد درجهٔ اول دارند و حالا که این سیستم ویکی لیکس هم راه افتاده و خیلی اطلاعات را در دسترس قرار داده من فکر می کنم که راه حل شما این است که یک ویکی لیکس داخلی راه بیندازید تا مشکل تان حل شود. قانون در این زمینه روشن است، قانون گفته که اسناد با طبقه بندی مختلف را تا ۲۲ بهمن دستگاه ها باید در اختیار پژوهندگان قرار بدهند و این یک اشتباه استراتژیک است که اطلاعات مفید را که زیاد هم هست در اختیار دانشمندان قرار می دهند. حالا حتماً ما هم پیگیری می کنیم که دستگاه ها چرا نسبت به این قانون تأنی داشتندو درست عمل نکردند. البته آقای جعفریان از وقتی که آمدند در بخش کتابخانهٔ مجلس، ایشان کارهای بزرگی در این اطلاع رسانی در مورد اسناد گذشته را آغاز کردند، این نهضت باید در همهٔ بخش ها که برخی را آقای سلیمی نمین هم گفتند، دستگاه های مختلفی هستند که اسناد قابل توجهی دارند و این کمک می کند به شناخت شگردهای استعماری انگلیس، شگردهای امریکا و برخی از دول دیگری که حالا ـ روس ها از یک طرف، گاهی فرانسوی ها هم یک ناخنکی می زدند در دوران های مختلف، باید اینها مشخص شود و حتی یک کمی جلوتر از بیست و دو بهمن باید در دوران انقلاب هم آرام آرام اینها منتشر شود، چون ما سی و دو سال از انقلاب را گذراندیم و اطلاعات مفیدی هم وجود دارد که باید دست پژوهندگان قرار بگیرد. البته این کنفرانس بیشتر تمرکزش بر نقش انگلیس است در ادوار مختلف تاریخ ایران و در کل هم وقتی کارنامه انگلیس را ما نگاه

می کنیم از حدود دویست سال پیش تا به حال فراز و فرودهایی داشته، اما در کل کارنامۀ بسیار سیاهی است که یک کشوری این قدر دست اندازی در حوزه های امنیتی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی داشته باشد. برخی از قراردادهایی که آنها خواستند یا امتیازاتی که خواستند فاجعه آمیز است کأنّه بر کشور خودشان می خواهند تسلط داشته باشند، اما در کل یک دوره های متفاوتی است. تا قبل از قرن نوزدهم، انگلیس اگر ارتباطی هم داشت چندان تأثیرگذار در ایران نبود، شاید علت عمدۀ این هم این است که اصولاً در کل جهان اسلام، کشورهای اسلامی بر اساس همان تئوری خلافت یا سلطنت هایی که به وجود آورده بودند ممکن است علی القاعده از جنس دیکتاتوری بودند، ولی کمتر وابستگی داشتند، دیکتاتوری داشتند، این جنس خلافتی که درست کرده بودند یا سلطنت ها، زورگویی و عدم رعایت حقوق مردم وجود داشت، اما کمتر کشورهای غربی توانسته بودند یا مجال پیدا کرده بودند که تسلط خودشان را ایجاد کنند، بعد از جنگ جهانی اول که فرانسه و انگلیس تسلط بر منطقۀ اسلامی پیدا کردند یک تقسیمی صورت گرفت، مخصوصاً وقتی که حکومت عثمانی هم از بین رفت، عملاً ـ تئوری تسلط انگلیس و غربی ها مثل فرانسه یا برخی کشورهای دیگر بر جهان اسلام جدی شد، این مقطع مقطعی است که در واقع ما یک دوران سیاه و بسیار غم انگیز برای کشورهای اسلامی داریم، ایران هم یکی از آن کانون هاست. در قرن نوزدهم هم به دلیل تسلطی که انگلیس بر هند داشت و نیازمند یک عقبۀ مطمئن بود، البته خود جایگاه ایران هم اهمیت داشت برای انگلیس و ضمناً می خواست دسترسی رقبایش را هم کم بکند از مسیری که به هند می رسد به این فکر افتاد که تسلط بر ایران را جدی کند، ایران قبل از دوره قاجار مخصوصاً در عهد صفویه و تا حدی اقداماتی که نادر و کریم خان زند و اینها داشتند، ایران یک قدرت مهم منطقه ای بود. ایران بود و عثمانی و ایران نسبتاً هم فضیلت داشت از نظر قدرتمندی در منطقه، و از جهات مختلف هم بود این تأثیرگذاری. از دوره قاجار سقوط این قدرت کاملاً مشهود است، از یک دیکتاتوری بدخیم بومی قاجاری به مرور به یک دیکتاتوری وابسته و جنایتکار در عهد پهلوی ما رسیدیم که تسلط انگلیس ها و امریکایی ها در عهد پهلوی خیلی شَنیع تر از دوره قاجار است، البته امتیازات زیادی انگلیسی ها و روس ها در دوره قاجار گرفتند، اما در دوره پهلوی خیلی از این اسناد مکتوب مانده، برخی اش کاملاً نشان می دهد که همین خاطراتی هم که یاد کردند و توسط برخی از مسئولین قبلی زمان پهلوی نوشته شده، فضاحت آور است که حتی برای انتخاب سفرا هم باید انگلیسی ها نظر می دادند. در آن روزهای آخر که خب خیلی کتاب نوشته شده از وضعیت شاه و تصمیم گیری هایش غالباً یا سفیر امریکا یا سفیر انگلیس ملاقات می کردند و این بنده مثل یک عبد عبید باید مطابق نظر آنها عمل می کرد و خیلی از امتیازات هم دیده نشده هنوز. به هر حال ما یک شیفتی از دوره قاجار و پهلوی داریم و کمتر اسناد تسلط را علنی کرده اند، یک مقدار هم خود پهلوی برای اینکه قاجار را بکوبد نمی خواست این اسناد علنی بشود، یک رقابت اینها داشتند دیگر به هر حال جایگزین آنها شدند و نمی خواستند این علنی بشود. علی ایّ حال این نکته ای که آقای سلیمی نمین گفتند یک امر ضروری است که ما اسنادی که به هر دلیل نمی خواهند که مطرح بکنند و من شنیدم انگلیسی ها هم هیچ علاقه ای ندارند که اسناد دوره پهلوی را به راحتی در اختیار بگذارند، یک وعده وعیدهای طولانی دادند، این هم یک مشکلی است. البته در داخل ایران خیلی از این اسناد هست که باید روی آن ها کار کرد. در این دوره تا روی کار آمدن رضاخان

پهلوی از دوره قاجار تـا آمـدن پهلوی، نقش انگلیس تقریباً منحصر به فرد بود، هم در دخـالت در شئونات داخلی ایران و هم امتیازگیری های عجیب و غریب که شاید بدیلی ما در کشورهای مختلف غیر از انگلیس نداریم، انگلیسـی ها تأثیرگذار منحصر به فرد بودنـد، از کلاهی که بر سر فتحعلی شاه گذاشت و تهدید کرد او را که به افغانسـتان حمله بکند و بعد جنگ اول ایران و روس راه افتاد که ده سال طول کشید و با صحنه گردانی انگلیس به آن پیمان ننگین «گلستان» منجر شد، بعد هم باز با شیطنت انگلیسی ها در جنگ دوم ایران و روس، پیمان ننگین تری که «ترکمنچای» بود بسته شد که واقعاً وضعیت ایران را ضعیف کرد، ایرانی که قـدرت مهم منطقه ای بود تبـدیل شـد به یـک کشوری که در دو تا جنگ هم شکست خورد و هم امتیازات سنگینی داد، هم در حوزه قفقاز، هم در حوزه های دیگری که ایران در آسیای میانه نقش داشت اینها همه را واگذار کرد. در واقع دوره قاجـار دوره اصـلی امتیـازگیری انگلیس بـود از ایران، این دوره تـابلویش این است، مثلاًـ گـاهی روس هـا می گرفتنـد و گـاهی انگلیسـی ها، ولی جالب این است که پشت خیلی از این امتیازهایی که روس ها می گرفتند انگلیسـی ها به نحوی نقش داشـتند، حالاـ بـا یـک انگیزه دورتر، یعنی در تضعیف حکومت مرکزی تلاش می کردنـد، بعـد از یک طریق دیگر امتیازات بیشتری می گرفتنـد حالا با همین تئوری های ناقصـی که در داخل کشور ما هم گاهی بحث می کردند، مثل موازنه مثبت و از این حرف ها. مثلاًـ روس هـا امتیـاز تأسیس تیپ قزاق را از ایران گرفتنـد که خب مـدت طولانی چنـد دهه هم اینها نقش آفرین بودنـد، همین رضاخـان هم از همین تیپ بود، مجلس را هم همین تیپ به توپ بست، یعنی یـک تیپ تأثیرگـذار بود، یـک چیز عادی نبود. از آن طرف امتیاز پلیس جنوب را انگلیسـی ها گرفتنـد، به بهانـهٔ پلیس جنوب مقدار زیادی در شئونات کشور دخالت می کردند. یـک امتیاز آن می گرفت، یک امتیاز این می گرفت. یا انگلیسـی ها امتیاز کشتیرانی در رودخانه های جنوب و کارون و اینها را گرفتنـد، یک نگاهی هم کردنـد به امتیازگیری در نفت ایران، روس ها در دریای خزر امتیاز کشتیرانی گرفتنـد در دورهٔ تزار. به طور کلی در عهد قاجار تا آنجایی که من محاسـبه کردم حدود بیست و چهار قرارداد و امتیاز استعماری انگلیس و روسیه بستند که ۱۶ تـا از این امتیازهـا مربوط به اسـتعمار انگلیس است، البته بقیه اش مال روسـیه است، یکی اش هم شایـد مربوط به فرانسـه است که آن هم یک چیز عجیب و غریبی است که آثار ملی و باسـتانی را اینها بتواننـد بررسـی کنند و با یک پول خیلی ناچیزی به ایران کـل آثار تاریخی را بـدون زمان از ایران ببرنـد، این هم سـهم پرداخت فرانسوی ها بود. این قراردادهای فضاحت بار در دورهٔ پهلوی هم ادامه پیـدا کرد و حجیم تر و عمیق تر هم شـد، امـا ظـاهر آن مثل دورهٔ قاجار روسـتایی نبود و ساده طراحی نمی شـد، یک مقـداری لعابش و رنگ آمیزی اش را درست می کردنـد، مثلاً همین قرارداد کنسرسـیوم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در عهد پهلوی اینجا اجرا شد که در سال ۱۳۱۲ در یک جنگ زرگری که رضاشاه پهلوی راه انداخته بود، آنن قرارداد «دارسی» را تعلیق کرد امـا یک قرارداد ناجورتر را درست کرد که همچنان تا ۶۰ سـال و این طورها در اختیار آنها قرار بگیرد که ظاهراً تا سال ۱۳۷۲ و طول می کشـید. بعد از ملی شدن صـنعت نفت با این قرارداد عملاً دست انگلیس و امریکا تحت عنوان کنسرسـیوم کاملاًـ بـاز شـد و در اختیار اسـتعمارگرها قرار گرفت، جرایم سـنگینی هم برای تخطی ایران در نظر گرفته شـد، حالا مثلاً این را مقایسه کنیـد با قرارداد «دارسـی»، این را فقط بزکش کردن، اما عمیق تر و سـلطهٔ اسـتعماری امریکا و انگلیس هم جـدی تر شد، حالا این زمان چرا امریکا وارد شد؟ خب شـرایط بعد از جنگ بود و امریکایی ها قدرت زیادی در ایران پیدا کردند، لذا باید او را هم سـهیم می کردنـد، این دو تـا قرارداد در عصـر پهلوی در واقع بـاز شـدن دست اسـتعمارگر انگلیس و امریکـا با یک ظاهر بزک کرده اما عمیق تر است، اولین قرارداد استعماری، قرارداد سر جان ملکم در سال ۱۱۷۹ شمسی با انگلیس است که ایران در

برابر وعده و وعید و چرب زبانی انگلیسی ها ضمانت دفاع از مسیر افغانستان به سوی هند را به عهده گرفت و هیچ تضمینی هم انگلیسی ها ندادند و به آن وعده هایی هم که دادند عمل نکردند، در سال ۱۱۹۱ه ش انگلیس عهدنامۀ پایگاه دائمی که عملاً دخالت در امور ایران بود را این امتیازش را از ایران گرفت. در سال ۱۱۹۲ یک سال بعد عهدنامۀ فضاحت بار «گلستان» با روس بود که سرزمین های زیادی از قفقاز را ایران از دست داد. این تاریخ ها را بغل هم ببینید، یک سال بعد ۱۱۹۳ که سرشکستگی شکست در جنگ به ایران حادث شده بود انگلیس امتیازات جدیدی من جمله در نظام آموزش ایران گرفت. اینکه چرا انگلیسی ها پا می دادند برای اینکه این عهدنامۀ «گلستان» اجرا بشود یک مقدار به خاطر این بود که زمینه های ضعیف شدن را ببینند در داخل و امتیازات بیشتری بگیرند. در سال ۱۲۰۶ عهدنامۀ ننگین «ترکمنچای» با روسیه برقرار شد که تمام سرزمین های بالادست رود ارس از ایران گرفته شد و روس صاحب حق کاپیتولاسیون در ایران شد و دخالت در دربار، یعنی یک شئون زیادی از حوزۀ سیاست و امنیت در دست روس ها افتاد. در سال ۱۲۲۰

انگلیس طی امتیـازی تونست امتیـازاتی نظیر «ترکمنچـای» را برای خودش از ایران، از حکومت بگیرد. در سـال ۱۲۳۱ با دخالت انگلیس، ایران حق حاکمیت بر هرات را از دست داد و این مقدمه جدایی افغانسـتان از ایران شد که میرزاآقا خان نوری که بانی قتل امیرکبیر بود، در این قضـیه نقش داشت. در سال ۱۲۳۵ در پاریس با دخالت انگلیس ترتیب عهدنامهٔ جدایی کامل افغانسـتان و بامیـان و اینها از ایران بـدون هیـچ چشم داشتی داده شـد، در آن هم باز آقاخان نوری نقش داشت. در ۱۲۵۱ قرارداد انگلیسی «رویتر» امضا شـد که برای تسـلط کامل بر اقتصاد ایران بود، البته بعد با حضور روحانیون عالی مقام ایرانی و نجف این از دسـت شـان دوباره برگشت داده شـد. در سال ۱۲۵۴ امتیاز شـیلات ایران به روسـیه داده شد. ۱۲۵۸ امتیـاز نخستین بانک ایران و چاپ اسـکناس به دولت انگلیس داده شد. همین طور آمد تا داسـتان استعماری تنباکو در ۱۲۶۹ و آن قرارداد ننگین وثوق الـدوله که در ۱۹۱۹ بود. اینهـا برخی از امتیـازاتی است که ایران آن دوره داده است. در دورهٔ پهلوی قراردادهـای زیـاد دفـاعی بسـته شـد. ظـاهرش این بود که قـدرت را می خواهنـد به ایران بدهنـد، امـا بـاطنش این بود که بـا پول ایران یـک قـدرت مقاومی در مقابل شـوروی سـابق ایجـاد می شـد. یعنی از کیسـهٔ ایران برای اهـداف امریکـا. در ایـن زمینـه اطلاعـات بایـد خیلی قـوی تر می شـد. کاپیتولاسیون در ۱۳۳۴ و برخی از جدایی های دیگرای که مطلع هستید و مهم تر یک کار خائنانه ای بود که در دورهٔ شاه انجام شد با کمک برخی از کشورهای عربی مثل شاه اردن که سال ۱۳۵۶ بود. کارتر یک نشستی در ایران گذاشته بود و شاه اردن را دعوت کرده بود و شاه ایران آنجا مسئلهٔ ...

بعد از اینکه رسـمیت داده بودند به اسـرائیل، اینجا مسـئلهٔ صلح اعراب و اسرائیل کلید خورد و این خیلی طرح خائنانه ای بود که بعـد از تقریباً یک سال به کمپ دیویـد انجامیـد. ظاهرش این طور بود که خیلی به منافع ظاهری ما کار نداشت، ولی یک سـلطهٔ عجیبی را بر منطقـه ایجـاد می کرد و شـاه در این قضـیه نقش داشت، در همـان سـال ۱۳۵۶ که کـارتر آمـده به ایران یـک نطق مفتضحانه ای هم در کاخ داشت سر میز شام که آنجا تمجید می کند از رهبری داهیانه ای که شاه دارد و ملت چقدر به او علاقه مندنـد و این تعشّقی که ملت به ایشـان دارد بـاعث شـده که ایران جزیرهٔ ثبـات در منطقه بشود. حالاـ جالب است این تشـخیص امریکـایی هـاست که این درست دو هفته قبل از ماجرایی بود که در قم کلیـد خورد و قضایای انقلاب، یعنی دو هفته قبلش بود. این جزیرهٔ ثبـات این طوری بود و این عـدم وقوف اینهـا خیلی عجیب است نسـبت به مسائل داخلی ایران، که البته الآن هم دیـده می شود. البته نقش امریکا اینجا در دورهٔ پهلوی به نظر من عمیق تر از انگلیس شد و جدی تر در صحنه بودند. انگلیسی ها نقش پشت صحنه داشتند، شاید

نقش مکمل برای خودشان تعریف کرده بودند، در بعضی از وجوه کلان مثل سیاست های کلی و همچنین اینکه مستشاران امریکایی در اینجا باشند، اقتصاد در دست شان باشد و بخش نظامی کاملاً در دست شان باشد امریکایی ها نقش درجه اول داشتند. انگلیسی ها نقش درجه دوم داشتند، در بعضی از شیطنت هایی که مرسوم است انگلیسی ها دارند، در فهم مسائل داخلی ایران، کارهای اطلاعاتی و کارهای فرهنگی نقش انگلیسی ها همچنان پررنگ بود. علی ایّ حال تا دورهٔ پهلوی وضع انگلیسی ها در واقع درجه یک بود، رقبای شان درجه دو بودند یا اصلاً نبودند. دورهٔ پهلوی یک تفاوت دارد که امریکایی ها نقش درجه یک پیدا کردند، حالا یک مقدار به خاطر پیروزی که در جنگ جهانی دوم پیدا کردند و تقریباً در سایر بلاد اسلامی هم همین وضع رخ داده بود. اما انگلیسی ها با توجه به شناختی که در داخل ایران و منطقه داشتند نقش سیاست سازی و کارهای اطلاعاتی و سرویس هایشان فعال تر بودند و مخصوصاً در بخش های فرهنگی و کارهایی که می کردند. حالا در این فاصله قحطی ای در ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ رخ داد که کمتر هم راجع به آن بحث شده که نقش انگلیسی ها در این قحطی چه بود؟ و اینکه چهل درصد مردم ایران دچار بیماری شدند، سوءتغذیه داشتند، مشکلاتی پیدا کردند، انگلیسی ها چه کردند در این قضیه؟ البته برخی از اسناد هست که آها حتی آذوقهٔ نظامی های خودشا راهم از رعایای ایرانی می گرفتند، اما همهٔ مسئله این نیست. اینها با تسلطی که بر اوضاع نظامی و سیاسی کشور داشتند، عمد داشتند که شرایط ایران را تغییر بدهند. مخصوصاً چون جامعهٔ ایرانی یک جامعه ای بود که تفکر اهل بیت در آن قوی بود، این هراس در غرب بیشتر بود، حالا من کدهایی دارم که امروز هم نشان می دهد هراس آنها در مورد ایران تا حدی به این موضوع مربوط است. اینها البته نمونه هایی است که نشان می دهد نقش انگلیس در دوره های مختلف هر چند از نظر روحیه متفاوت هست اما همیشه نقش داشتند، در دورهٔ پهلوی هم اگر درجهٔ اول نبودند، درجهٔ دوم نزدیک به درجهٔ اول بودند و تأثیرگذاری داشتند و امتیازات زیادی گرفتند. در دورهٔ پهلوی انگلیس و امریکا همان طور که عرض کردم نقش مکملی داشتند و برخی از این خاطرات هم کاملاً ـ این را نشان می دهد. تضاد بین سیاست انگلیس و امریکا آن طوری که بعضی ها بزرگش کردند، مخصوصاً در دورهٔ انقلاب خیلی گاهی تحلیل های عجیب و غریبی دادند که شاید انگلیسی ها نقش

متفاوتی از امریکا داشتند، به نظر با واقعیات صحنه نمی خواند. مثلاً نقشی که رادیو بی بی سی داشت در دورهٔ انقلاب را خب شنونده زیاد داشت در ایران، اما مهم این است که اینها می خواستند چه کنند؟ آیا اینها می خواستند انقلاب اسلامی رخ بدهد یا این وسط مرتب بدیل های تصنعی درست می کردند؟ مثل همین دوره انقلاب های معاصر که ما الآن داریم، نقشی که رسانه های غربی و انگلیس و امریکا دارند تقریباً مشابه این وضع هست. اما انگلیس به دلیل آشنایی بیشتری که با منطقه داشت مخصوصاً از نظر فرهنگی و سیاسی، سیاست های خردتر، دنبالهٔ عملیات سیاسی و تسلط امریکا را پیگیری می کرد. یک مقدار هم به خاطر منافع اقتصادی شان بود. امریکایی ها خیلی غلیظ تر و آشکارا کار می کردند، مثلاً کاپیتولاسیون را به زور آوردند تصویب کردند، یا مثلاً مستشاران نظامی که رقم های چند ده هزار نفر در ایران داشتند اینها خیلی رو عمل می کردند، اما سلطهٔ سیاسی انگلیس پنهان تر و زیرکانه تر بود. حالا آقای سلیمی نمین از خاطرات علم یاد کردند، این جلد ششی که بیان کرد. اما شما اگر تمام خاطرات علم را نگاه بکنید، علم یک فرد خانه زاد برای انگلیس بود، پدرش هم همین طور بود، خودش هم همین طور بود، تا دم آخر هم مراقب بود که منافع انگلیس در ایران یک وقت مخدوش نشود. با اینکه با امریکایی ها هم ارتباط داشت ولی یک ارتباط دیرینهٔ خانوادگی با انگلیس داشتند. ما از این خاندان ها در ایران داشتیم که در دورهٔ پهلوی این نقش را داشتند که همیشه جای پای انگلیس را سفت کنند. این تقریباً یک اجمالی از این وضع بود تا انقلاب. در انقلاب دست انگلیس و امریکا به کلی قطع شد، یعنی دچار یک شوک سیاسی شدند، البته به دنبال ماجراجویی و سنگ اندازی و کارهای پنهان هم بودند و هنوز هم هستند، یعنی سرویس های شان فعال است، خب نمونه هایش در بعضی از کارهای تجزیه طلبی که در اول انقلاب رخ داد و رفتن در پوست یک عده ای به عنوان ملی گرایی که اهداف خاص خودشان را دنبال می کردند، در جنگ حتماً انگلیس و امریکا پشت قضیه بودند، ما اسناد دقیقی داریم که حتی از یک هفتهٔ قبل هم امریکایی ها سیگنال جدی دادند به عراق برای حمله به ایران، اینها مکشوف هم هست، یعنی پنهان هم نیست. ولی آن وضعی که اینها تسلط داشتند، به کلی قطع شد و این یک نقطهٔ بسیار مهم در تاریخ ایران است که اینها از یک حالت فعال که در عرصه داشتند به یک حالت دریوزگی برای ارتباطات جدید افتادند. امریکا دقیقاً وضعیتی که الآن

نسبت به انقلاب های منطقه ای دارد، در آن زمان در دورهٔ انقلاب ایران داشت. یعنی یک رفتار دوگانه، همراه با یک گیجی سیاسی، هم در دوران سقوط پهلوی امریکایی ها این وضع را داشتند، چون ما خاطرات کارتر و سایروس ونس و اینها را که نگاه می کنیم کاملاً ـ این گیجی را می بینیم. آقای برژینسکی هم در خاطراتش کاملاً ـ نشان می دهد که لحظه به لحظه اینها چگونه می خواستند که هدایت بکنند، چقدر هم تفاوت رأی داشتند و نمی دانستند چه کنند، یعنی از یک طرف کاملاً علاقه مند بودند شاه را حفظ بکنند، چون این ژاندارم منطقه بود، نگران بودند و از یک طرف یک شعارهایی اینها داده بودند به عنوان دموکراسی خواهی و حقوق بشر، گیر کرده بودند، دقیقاً همین وضعی است که امروز نسبت به انقلاب های منطقه ای دارند. گیجی سیاسی دارند، آن مسئله ای که ظاهر حرف می زنند و آن چیزی که پنهان نمایندگان شان می گویند کاملاً متفاوت است. مثلاً در دورهٔ کارتر در این خاطرات، تماس های زیادی کارتر با شاه می گیرد و تشویقش می کند بمان. نماینده ها و سفرایش می آیند، تئوری می دهند بماند تا آن دم آخر که می بینند اگر بخواهند این را خیلی نگه بدارند ممکن است تسلط آینده شان لطمه بخورد، برای آنها شاه مهم نبود، مهم این بود که منطقه را از دست ندهند. یکی از چیزهای مهم و جالبی که وجود دارد این پیغامی است که کارتر به ژیسکاردستن می دهد که رئیس جمهور فرانسه بود، دو نفر نماینده می فرستد پیش امام که دو تا پیغام دارد. خب حالا دیگر شرایط رسیده بود به دورهٔ ۵۷، معلوم شد این حرکتی که نظامی ها را آوردند در خیابان نتیجه نداد، هی نخست وزیر عوض کردند ازهاری را آوردند، فلان کار را کردند، نشد. حالا بختیار را آوردند، امام نسبت به بختیار موضع جدی گرفت و قبول نکرد. برای آنها وحشت آور بود و آنها فکر می کردند یک چهرهٔ ملی را آوردند، و امام قاعدتاً می پذیرد، مثل این حرکت هایی که الآن می خواهند در انقلاب های منطقه ای انجام بدهند. شما دیدید در قضیهٔ مصر اینها یک مدتی نظامی ها را آوردند لای مردم، کاری هم نکردند، بعد عمر سلیمان را می خواستند بیاورند دیدند خب مردم خیلی موضع دارند، خلاصه تا دم آخر فرستادهٔ ویژه شان رفت مصر که در ظاهر می گفتند با مردم همراهی کند، فرستادهٔ ویژه شان رفت و گفت نه تو بمان آقای حسنی مبارک، دیدند نمی شود، گفتند یک شورای نظامی، حالا منشأ این شورای نظامی در قانون اساسی چیست؟ معلوم نیست چیست؟ این را آوردند سر کار. آن زمان هم همین طور بود، یعنی کارتر پیغامی

که داده بود این بود که شما این قدر تخریب نکنید بختیار را و ما شاه را گفتیم برود، این پیغام آنها بود و نکتهٔ دوم این که اگر شما تخریب کنید بختیار را نظامی ها ورود پیدا می کنند، یعنی امام را در واقع تهدید به کودتای نظامی کردند. اینجا امام پاسخ جالبی داشت به این حرف که امریکایی ها اگر می خواهید که از ملت ایران حمایت کنید که در حرف های تان هست، جلوی ارادهٔ ملت ایران نایستید. بگذارید ملت ایران خودش تصمیم بگیرد. اما در مورد دخالت ارتش، پیام ایشان جذاب است و از سر قدرت. خود من هم شنیدم در ایران که بحث کودتای نظامی مطرح هست، اما اگر این کار را بکنید ما مجبوریم فتوای جهاد مقدس بدهیم، این برای آنها معنادار بود و لذا دستپاچگی شان بیشتر شد. لذا مسئلهٔ آنها در آن موقع تسلط بر ایران بود، الآن هم در انقلاب های منطقه ای این طور است. نگاه ایران در انقلاب چند بعد مهم داشت که امام اتفاقاً از دورانی که در پاریس بود این را مطرح می کرد. یکی جمهوری اسلامی بود، این شعاری نبود که پس از پیروزی انقلاب امام گفته باشند، در مصاحبه ها و در صحبت های امام در پاریس همیشه تأکید بر این داشتند، یعنی یک نوع مردم سالاری دینی، یک نگاه واقعی به دین که از حالت محدود دین دربیاید به ساحت اجتماع و سیاست تسرّی پیدا کند، چرا؟ چون امام تجربهٔ مشروطه را داشتند، می دانستند که مشروطه یک انقلاب نظیفی بود، واقعاً مردم قیام کردند، اما در عمل روشنفکران آمدند و برخی از غرب زده ها این را به یک سمت دیگری بردند، به تضاد با دین کشاندند. در نهضت ملی شدن نفت هم امام تاریخچه اش را کاملاً مسلط بود و می دانست چه مشکلاتی را آن زمان به وجود آورد، با شعار ملی گرایی، مصدق عملاً ستیز کرد با دین، آیت الله کاشانی را منزوی کرد و بعد هم داستان هایی نسبت به مجلس داشت و آن معضلاتی که حالا جای بحث دیگری دارد. امام تجربهٔ شرایط منطقه ای را هم داشتند. در دهۀ پنجاه نهضت های مهمی در منطقه رخ داد، تقریباً شبیه همین انقلاب هایی که امروز می بینید ولی یک مقداری روبنایی بودند، به این عمق نبودند، در مصر و خیلی کشورهای دیگر مردم به صحنه آمدند، تظاهرات کردند، اما منجر به روی کار آمدن جریان های ملی گرا شد که اساس کار آنها هم در بعد از یک فاصلهٔ کوتاهی مبارزه با دین شد؛ در مثلاً ایران ملی گرایی آمد مصدق را آورد، آتاتورک در ترکیه آمد، اینها بیشتر ملی گرای راست بودند، در مصر ملی گرای چپ آمد که ناصر بود، حتی بعدها بورقیبه هم که در تونس آمد سرکار، شعار ملی گرایی چپ

می داد، ملی گرا بود، چپ هم بود. بعـد هم که بِن علی بـاز کودتا کرد آمـد شـعار ملی گرایی داد، حالا گرایش راست داشت. البته بن علی اسناد دقیقی وجود دارد که عضو CIA است، نه اینکه تحت تأثیر امریکاست، این عضویت آنجا داشت، خیلی دیگر وابسـتگی جدی پیدا کرده بود، اما همهٔ اینها بعد از یک مدت کوتاهی با دیانت مخالفت کردند، مثلاً حتی ناصر که یک قدری فهیم تر از اینهـا بود، بعـد از یـک مـدتی بـا جریـان هـای اسـلامی در مصـر ستیز کرد مثـل اخوان المسـلمین، درگیر شـد با آنهـا. آتاتورک و بقیه هم که وضع شان مشخص بود، در ایران هم همین طور، یعنی رفتار جلادانه ای نسبت به روحانیت و تفکر دینی داشـتند، خیلی هم دهـاتی وار عمـل می کردنـد نسبت به مبـارزه بـا دین، یعنی مثلاً اینکه بی حجابی را در ایران ما علنی کنیم و فشار بیاوریم، رضاشاه رفتاری که داشت خیلی سـبک بود و حداقل پیچیدگی اولیه را هم نداشت. علی ایّ حال مسـئلهٔ جمهوری اسلامی و مردم سالاری دینی یک شعار محوری برای امام بود.

نکتـهٔ دوم اسـتقلال سیاسـی بود، امام مسـئلهٔ نه شـرقی، نه غربی را جـدی پایش ایسـتاده بود، این مطلبی که امام به عنوان «منشور برادری» بر اساس نامه ای که یکی از آقایان نوشـته بود به امام و گله هایی داشت، امام پاسـخ خیلی متینی دادنـد و خیلی جـذاب است، امروز هم خیلی به درد می خورد که خوانده بشود که محل نِقاش ها باید کجا قرار بگیرد؟ ایشان فرمودند که روی مسائل اصولی گروه های مختلف وحدت دارند و باید داشـته باشـند، یکی اش همین نه شـرقی نه غربی است، یعنی استقلال این جوری به وجود می آید، اما در بقیهٔ شـئون منهای بحث اسـلام، می توانند اختلاف نظر داشـته باشـند. بنابراین مسـئلهٔ استقلال سیاسی از مواضع مهم بود، این البته لوازمی داشت، یکی از آنها مؤلفـهٔ ضداسـتکباری بودن و ضـدامریکایی بودن است. البته بعضـی ها در دوره های پس از انقلاب هم گاهی نسبت به این موضوع شـبهاتی مطرح می کردنـد، ما در چند دوره نسـبت به این مقوله بحث داشتیم در کشور که نسـبت به امریکـا آیـا این موضع جمهوری اسـلامی دقیق هست یـا نه؟ حالاـ بنـده که تقریباً در این بیست و خرده ای سـال اخیر معمولاً در مسائل پشت صـحنهٔ نظام و شورای عالی امنیت ملی بودم تمام مـذاکرات بحث در این مورد را در دولت های مختلف در جریان هسـتم. انصافاً به یک مؤلفهٔ مهمی که فقط رهبر انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای خیلی روی آن توجه داشتند، غالباً کم توجهی داشتند. گاهی مثلاً با یک شکلات سیاسی که در تغییراتی که در

امریکا رخ می داد یک توجهی مثلاً به ایران می کردند مثل همین حرف هایی که در این یک سال و اندی گذشته آقای اوباما به ایران داد و نامه فرستاد و اینها، دل ها را یک مقداری متزلزل می کرد و برخی فکر می کردند واقعاً این تغییر استراتژیک دارد رخ می دهد. این اختصاص به جناح راست هم نداشت، جناح راست و چپ با هم بودند. من نمی خواهم اسم ببرم از افراد، ولی در هر دو نحله من این را دیدم که تصور می کردند، در همین قضیهٔ اوباما هم همین دو نحله بودند که فکر می کردند یک تغییر استراتژیک هست. خب خیلی زود این روشن شد که این تغییر استراتژیک نیست، این یک تاکتیک است و می خواهند آن شرایط جدی ای که استقامت و ابهت ایران را می سازد، این را از بین ببرند و در واقع امریکایی مالی کنند نه اینکه امتیاز بدهند. اگر معاملهٔ استراتژیک باشد باید هزینهٔ استراتژیک هم بدهند. ما هیچ وقت ندیدیم، در همین بحث های اتمی هم که اصرار دارند ما مذاکره کنیم، به نظر من هیچ بحثی از یک هزینهٔ استراتژیک نیست، نمونه اش این است که این آقای اوباما دو تا نامه نوشت به رئیس جمهور برزیل و نخست وزیر ترکیه که شما وساطت کنید در مورد مسئلهٔ هسته ای ایران. این دو نفر هم آمدند ایران، من که از اول به این قضیه مشکوک بودم به خود مسئولین برزیل و ترکیه هم این را با صراحت گفتم. گفتم اینها دنبال کلاه گذاری اند. اینها دنبال این نیستند که در این قضیه درست عمل بکنند، اما حالا اینها آمدند ایران و گفتند ما... نامهٔ آقای اوباما را نشان دادند و خب در ایران توافق کردند، چی شد؟ ظرف دو هفته رفتند قطع نامه صادر کردند، چطور ممکن است کسی که این گونه رفتار سخیفی دارد بگوید من یک تغییر ماهوی نسبت به ایران و مسلمان ها می خواهم ایجاد کنم، همین وضع را اوباما در مصر هم رفت صحبت کرد، در ترکیه هم رفت صحبت کرد که من حقوق فلسطینی ها را می خواهم بدهم و دیدید در این زمانی که اوباما سر کار بود، بدترین فشارها به فلسطینی ها وارد شد و در ترکیه هم گفت من گوشم به اذان آشناست، از این تعارفات که در دنیای سیاست هیچ ارزشی ندارد، فقط پز سیاسی است؛ یک نوع دلقک کاری در عالم سیاست، اما پای میز مذاکره که می شود دنبال این نیستند که اگر یک معامله استراتژیک هست باید هزینهٔ استراتژیک بدهیم. مثلاًـ در مورد همین موضوع تبادل سوخت، یعنی تبادل سوخت تبادل عادی که نیست، یک معاملهٔ اقتصادی عادی که نیست، مثلاً خیار چنبر که نمی خواهند معامله کنند. این یک معاملهٔ

استراتژیک است، هزینهٔ استراتژیک را نمی خواهند بدهند، این نشان می دهد که اینها در بحث مذاکره با ایران فقط دنبال مخدوش کردن عزت اسلامی هستند. علی ایّ حال به نظر من در فکری که امام داشت یکی از مؤلفه هایش همین مسئلهٔ استکبارستیزی بود که در کنارش مسئلهٔ ضدصهیونیسم بودن ایران که خیلی روشن است و در دوره های مختلف هم کاملاً بروز داشته با همهٔ تفکرات سیاسی که در ایران بود هیچ وقت از این عدول نشد و در دورهٔ اخیر هم جدی تر شد و من فکر می کنم این یکی از نکات مهم وصیت نامهٔ حضرت امام بود و باید هم حتماً پیگیری بشود، چون یک نوع باصلابت زیستن و یک نوع عزت اسلامی در درون این نهفته است. اگر شما به ریشه های این عصر انقلابات معاصر نگاه بکنید یک مقدار هم نقش این امور در آن مهم است، یعنی آن ابهت پوشالی که ساخته بودند، هر کدام از اینها یک ضربه ای به اینها زد. انقلاب اسلامی نشان داد این تکیه گاه به شرق و غرب خیلی وجهی ندارد. به هر حال جمهوری اسلامی ایران سی و دو سال سر کار هست، دارد کارش را انجام می دهد اینها تحریم کردند و فلان کردند، ولی کاری از پیش نبردند. یا در همین مسئلهٔ هسته ای پنج – شش تا کشور آمدند جلوی ایران نشستند منهای یک دوره ای که به نظر من خیلی درست عمل نشد و بی جهت فریب این حرف های ظاهری اینها را خوردند، ولی فوری نظام تکلیف خودش را روشن کرد خب نشستند و با اینها مذاکره کردند و زیر بار اینها هم نرفتند، حالا ـ چه کار کردند اینها؟ اینها برای دنیا و مخصوصاً دنیای اسلام پیام داشت. جنگ سی و سه روزه و شکست صهیونیست ها پیام داشت و نشان داد آن غدهٔ سرطانی که در منطقه درست کردند قابل شکست است. شکست امریکا در افغانستان و عراق دارای پیام بود، یعنی معلوم شد اینها آن قدرتی که برای خودشان درست کردند نمی تواند دوام داشته باشد. این استقلال سیاسی خیلی چیز پرارزشی برای انقلابمان بود. نکتهٔ بعدی در این مسئله حمایت از نهضت های آزادی بخش بود، با همهٔ ترفندهایی که آنها داشتند و تخریب هایی که می کردند، راجع به حزب الله و حماس اینها را متهم می کردند به تروریسم، ایران ابایی نداشت از اینکه بگوید من از اینها حمایت می کنم. چون اعتقاد ایران این بود که باید از نهضت های آزادی بخش دفاع بکند و این نقطهٔ قوت بود. حالا آنها یک چیزهایی می گویند، ما از اینکه از حزب الله حمایت می کنیم که شیعه هستند یا از حماس که سنی هستند حمایت می کنیم یا امروز از مصر حمایت

می کنیم که سنی هستند یا از لیبی، از مردم لیبی حمایت می کنیم ابایی نداریم که بگوییم، چون این یک فکر استراتژیک در نظام اسلامی است.

نکتۀ سوم اصل آزادی بود که پایۀ ارتقای علمی و فکری و فناوری و سیاسی و ورزیدگی انقلابی و پایۀ مردم سالاری دینی در همین بحث آزادی نهفته است و خیلی مهم است. حالا ـ من آن نکته ای که عرض کردم در مدل جمهوری اسلامی دموکراسی کاملاً براق است. آزادی باید براق باشد و نباید هیچ وقت اینها مخدوش بشود، یعنی گاهی در این فراز و فرودها و غبارآلودگی های داخلی نباید احساس کنیم این مؤلفه های اصلی زنده بودن حیات انقلاب اسلامی مخدوش شده، اینها پایه های حرکت آینده است، علت موجبه انقلاب است، موفقیتش هم هست و اگر روزی اینها مخدوش بشود شما مشکلات پیدا می کنید، نمی توانید مردم سالاری دینی را محقق کنید. مردم سالاری دینی امر بسیار جدید و مهمی است. این آقای فوکویاما که خب یک نظریه پرداز نومحافظه کار است در امریکا و روی هم رفته نظریات بدیعی هم می دهد، من صحت و سقمش را کار ندارم چون قابل نقد است در بسیاری از امور، یک کمی حرف هایش عجولانه است، اما در عین حال جسارت این را دارد که نظریه پردازی بکند. یک مقاله ای ارائه کرده به عنوان سخنرانی با عنوان «بازشناسی هویت شیعه»، اینکه من می گویم روی ایران از زمانی که انگلیسی ها حتی هند را پایگاه اصلی شان برای استعمار قرار دادند، یک نگاه ریب آمیزی به ایران داشتند، هم به دلیل راه به آنجا و هم دفع رقبا و هم خود ماهیت گرایش شیعه در ایران. در این حرف آقای فوکویاما این را مطرح می کند. ایشان در این مقاله بازشناسی هویت شیعه می گوید، شیعه پرنده ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست، پرنده ای که دو بال دارد، یکی بال سبز و یکی بال سرخ. بال سبز این پرنده مهدویت و عدالت خواهی است و بال سرخ او شهادت طلبی که ریشه در کربلا دارد. این دو بال باعث شده که شیعه فناناپذیر بشود. اما این پرنده زرهی به نام ولایت پذیری به تن کرده است که با آن زره قدرتش دو چندان می شود. «این خوب فهمیده این را». در میان مذاهب اسلامی شیعه تنها مذهبی است که به ولایت فقیه نظر دارد، یعنی فقیه می تواند ولایت داشته باشد، این نگاه برتر از نظریۀ نخبگان افلاطونی است. این نشان می دهد که بعضی از نخبگان امریکایی در موضوعات داخلی ایران حداقل در سطح کلان به واقعیت نزدیک شده اند، اما من در مورد سیاستمداران و

سرویس های اطلاعاتی امریکا کاملاً شک دارم که اینها فهم درست داشته باشند، چه در صحنهٔ عراق، رفتارشان با مسلمان ها و اشتباهات عمیقی که نظامیان امریکا و سرویس های اطلاعاتی شان که گاهی بخش خصوصی داده بودند اینها را و هم در مورد ایران کاملاً نشان می دهد که تلقی دقیقی ندارند، ممکن است یک جرقه هایی در متفکرینشان باشد، ولی این رسوخ در سیستم دیپلماسی و سرویس هایشان نکرده، بعضی از این حرف های سبکی هم که آقای اوباما و این وزیر خارجه شان می زنند نشان می دهد که سطح منازعه را ساده گرفتند، مثلاً ـ اخیراً خانم کلینتون گفته بود ما یکصد و پنجاه میلیون دلار برای این شورای نظامی مصر می دهیم که اینها موفق باشند. یعنی این قدر درک ندارند که مصر ۷۰ میلیونی با این فقر وسیعی که دارند مثلاً صد و پنجاه میلیون شما چه دردی راو دوا می کند؟ یک زمانی هم نفر قبلی شان، وزیر خارجه قبلی شان گفته بود که ما بیست و پنج میلیون دلار، نمی دونم چهل میلیون دلار می دهیم برای اینکه فقط داخل ایران را بهم بریزیم. خیلی ارزان حساب کردند ریختن داخل ایران را به هم. یعنی معلوم است درک درستی ندارند. به هر حال این نشان می دهد که هنوز هم امریکا و سرویس شان حالا CIA، پنتاگون اینها به همان تئوری قدرت نرم جوزف نای خیلی تکیه دارند، که در چهارچوب همان دموکراسی لیبرال دارد تنفس می کند، حالا البته حرف های نو دارد جوزف نای، من نمی خواهم بگویم که همه اش بی ربط است، ولی به این نکته توجه ندارند و آن ارتباط قلبی است که بین شیعیان و ولایت وجود دارد و این خیلی مستحکم می کند رابطه را. خب در حکومت دینی این رابطه وجود دارد، ممکن است دسایسی وجود داشته باشد برای تخریب، ما در دوره هایی هم داشتیم ولی به هر حال به این توجه نکردند. حالا توجه هم نکنند عیبی هم ندارد، خیلی مهم نیست. حالا مهم این است که ما با مجموعهٔ این گذشته ای که انگلیس داشته در ایران که یک نوع چپاول گری وحشتناک بوده و دورهٔ انقلاب که در واقع دستان اینها قطع شد، هم اینها هم امریکایی ها که نقش مهمی در دوره پهلوی داشتند، حالا ما وضع انگلیس و امریکا را در تحولات سال های اخیر و مخصوصاً در انقلاب های پیش رو در منطقه چگونه می بینیم؟ این بخش برای ما امروز مهم تر است. من نمی گویم بررسی های تاریخی در گذشته نباید انجام بشود، خیلی مهم است، چون اینها یک گراهایی را می دهد که کمک می کند به فهم شگردهای اینها در شرایط معاصر و بعضی از نقش هایی که مغفول مانده را روشن

می کنـد. اما مهم این است که ما امروز سـرمایه گذاری کنیم ببینیم جنس رفتار انگلیس و امریکا در شـرایط فعلی چیست؟ چون ما با آن مواجهیم، این واقعیت جلویمان است ، مطالعات تاریخی گذشـته بایـد مؤید فهم دقیق تر شـرایط امروز ما باشد. خب در اینکه در دورهٔ پس از فروپاشـی شوروی نقش امریکا به عنوان نقش اصـلی شد در دنیا و انگلیس یک قدری پایین تر، مخصوصاً چون بـازیگران مهم دیگری هم به صـحنه آمدنـد، این امر مهمی است. انگلیس هم جنبـهٔ پـادویی امریکـا را پیـدا کرد، هم یک نقش مکمل برای امریکا. در دو دههٔ اخیر که نگاه می کنیم و مخصوصاً بعد از فروپاشـی شوروی یک تئوری مدیریت جهانی را امریکا می خواست بربایـد، یک تعدادی از دانشـمندان آمدند مقاله نوشـتند، بیانیه دادند، مدل زیست امریکایی را به عنوان مدل برتر ارائه کردنـد، این ماجرای جنگ افروزی در عراق و افغانسـتان و لبنان و فشارهایی که به ایران می آوردنـد، همـهٔ اینها نشان بود که می خواسـتند این سـیطره را کامل بکنند، در این زمینه انگلیس هم پادو بود و هم نقش مکمل را داشت. ما نقش انگلیس را در عراق در این دوره کاملاًـ می بینیم که نقش مکمـل داشـتند، مثلاًـ در حوزه هـایی که مطالعـات انگلیس از نظر اجتماعیات قوی تر بود مثل بصـره و اینها را انگلیسـی ها نقش مهم داشـتند، یک شـیطنت هایی هم می کردنـد، اما موفق نشدند و علت عدم موفقیت شان دو چیز بود که امروز هم هست، یکی اینکه در واقع پیچیدگی سیاسـی مردم منطقه الآن خیلی نسبت به گذشته بالا رفته. اینها دارنـد مقایسه می کننـد با دههٔ ۵۰. دهـهٔ پنجاه این پیچیـدگی سیاسـی وجود نـداشت، ما در دههٔ پنجاه یک مدل های تجربه شده ای مثل ایران نداشتیم و مخصوصاً این وضـعیت فساد حکومت هایی که تحت عنوان ملی گرایی سـر کار آمده بودند این زدگی ایجاد کرده بوده و خیلی از دلایل دیگرای که جای بحثش الآن نیست. انگلیسـی ها با همان تئوری آمـده بودنـد یک دسایسـی هم داشـتند روی قبایل مختلف در درون بصـره پیاده می کردند. اما آن بیداری اسـلامی نقش مهمی داشت، نگذاشت. البته در اینجـا به نظرم استراتژی جمهوری اسـلامی خیلی مهم بود. یعنی در شـرایطی که عراق کاملاً در تیول امریکا قرار گرفت، ظرف مدت بیست روز عراق اشـغال شد، آن چند تا کشوری هم که یک مقدار حرف می زدند مثل روسـیه و فرانسه و آلمان به اسـتغفار افتادند، یعنی می گفتند آن زمان آقای رئیس جمهور فرانسه شـیراک بیست بار تماس گرفته بود که با بوش حرف بزند او جواب نمی داد، حالا نمی دانم این درست است یا

نه؟ در رسانه ها آمده بود. ولی در صحنهٔ واقع هم همین را دیدیم کشیدند کنار، هم روس ها کشیدند کنار، هم آلمان ها، هم فرانسه. در میدان چه کسانی بودند؟ امریکا نقش بزرگی داشت، صد و چهل هزار سرباز در عراق داشت. انگلیسی ها نقش دوم را داشتند و یک مشت کشورهای دیگر مثل استرالیا و اینها را هم یک چیزهایی کمک می کردند که بگویند جمعی هستند. تنها کشوری که جلوی اینها ایستاد ایران بود، آن هم به خاطر همان استراتژی ای که باید به مسلمان ها کمک بکند، خیلی هم به ما فشار آوردند، یعنی گاهی می شد از زبان دوستانمان در منطقه گزارش هایی می آوردند که چند روز دیگر به ایران حمله می شود. چند تا نقطه رو می زنند. گاهی بعضی افرادی که تجربهٔ سیاسی زیادی هم نداشتند گول این حرف ها را هم می خوردند، شلوغ می کردند در داخل، اما خب رهبری هوشمند در ایران، سیاستمداران قابل اینها را فهمیدند، اینها را کاملًا جدا کردند و دیدند که کاری هم نشد یعنی نمی توانستند با ایران مواجه شوند.

چون ایران حریف سختی بود، با ملاحظه باید وارد می شدند، منتهی می خواستند دل ها را خالی کنند. اما به هر حال در این دوره ما برایمان کاملاًـ روشن است که اجمالاً امریکا نقش اول را برای مدیریت جهانی دنبال می کرد، انگلیس هم یک نقش پادویی و مکمل داشت. در تئوری استعماری مدرن که البته الآن خیلی اش کج و معوج شده و شکست خورده، چند تا هدف را آنها دنبال می کردند، آنها به جای تسلط نظامی «اینها نکات مهمی است که الآن باید بهش توجه کنیم» چند مؤلفهٔ دیگر را برجسته کردند که اینها البته در حرف های استراتژیست هایشان هم هست که جدای از حرف های پنهانی که دارند، حرف های علنی شان هم این را می گوید. یکی اش تأثیرگذاری فرهنگی است، این هم چند مؤلفه دارد یکی تغییر باورهاست. از زمانی که بحث ۱۱ سپتامبر رخ داد این یک قدری شدیدتر شد که بیایند فرهنگ های منطقه ای را تغییر بدهند و یک نوع اسلام کم خاصیت و بی خاصیت که امام همیشه می گفت این اسلام امریکایی است و با آن مبارزه می کرد، این را برجسته کنند؛ حالا در کتاب های درسی و در رسانه ها، خب یک کارهایی هم کردند و البته برخی از کشورهای اسلامی هم تحت فشار آنها تمکین کردند، مثل همین شاه تونس، شاه باید به او بگوییم دیگر، چون این قدر ریاست جمهوری اش طولانی شد که مثل شاه شد. این واقعاً فشارهایی که می آورد در غرب کمتر می آورند، حالا گاهی مسئلهٔ حجاب را حساسیت دارند، این بیشتر از بقیه فشار

می آورد یا برخی از کشورهای دیگر مثل مراکش یک جور یا در بعضی از کشورها حتی در سعودی ها. یک نوع مناقشاتی را اینها تعریف کردند که بیشتر فرسایش می کرد که متزلزل کنندهٔ ارادهٔ مسلمین بود که اینها به هم وصل نشوند، یکی از اسنادی که مؤسسه واشنگتن منتشر کرد که خیلی جالب بود و جنبهٔ دینی نداشت، جنبهٔ منطقه ای داشت، آنجا توصیه کرده بود که کشورهایی که در حاشیهٔ خلیج فارس هستند اکثراً با هم مشکل دارند. ما نباید بگذاریم دو تا حادثه رخ بدهد: یکی اینکه این کشورها با هم بشوند، حالا- خودشان شورای همکاری خلیج فارس را درست کرده بودند، منتها فلشش به سمت ایران بود، کارایی نداشت. دوم اینکه اینها به هیچ وجه با ایران نباید همکاری شان درازمدت بشود، یک مناقشهٔ فرسایش برانگیز را طراحی کردند. مناقشات دینی و فرقه ای هم همین طور. چه بلوایی اینها به پا کردند سر جنگ شیعه و سنی، مخصوصاً در عراق شروع شد، بعضی از این آخوندهای درباری را هم آوردند پشت تلویزیون و همین هایی که الآن بعضی هایشان رفتند مصر و خیلی انقلابی دیده می شوند، چه فشاری آوردند به خاطر مسائل شیعه و سنی و درگیری ها که خب تدبیر شد، ولی می توانست یک فتنهٔ بزرگ بشود. پشت آن ما اطلاع داریم سرویس امریکا و سرویس شوروی، ما یک خبری داشتیم حدود ۵، ۶ ماه قبل از اینکه جریان فتنهٔ شیعه و سنی را راه بیاندازند در رسانه ها، یک خبر محرمانه بود که همین آقای خلیل زاد که سفیر امریکا بود در عراق یک جلسه ای گذاشته بود با سران معارضهٔ عراقی که بیشتر جنبهٔ القاعده و اینها را داشتند و به آنها گفته بودند – خلیل زاد گفته بود – ما به شما کمک می کنیم؛ سلاح، پول، اینها شرطش این است که شما سلاح تان را ببرید به سمت شیعیان در داخل عراق و سمت ایران. این اطلاع را ما ۵، ۶ ماه پیش از متن جلسه شان داشتیم. اتفاقاً به آنها پیغام هم دادیم که ما فهمیدیم که شما چنین کاری کردید ولی اینها بعد از یک مدتی علنی اش کردند و کلید خورد این مسئله. نکتهٔ دیگری که این مناقشاتی که جنبهٔ در واقع فرسایشی داشت، جزء همین کارهای فرهنگی اینها بود، یک نوع مساوی سازی مسئلهٔ جهاد و تروریسم در تئوری آنها بود که خب نمونه هایش را شما زیاد دارید، حالا- من باز نمی کنم، یک نوع مشابه سازی بین نظام جمهوری اسلامی و بعضی از کشورهای دیکتاتوری بود؛ در دورهٔ دوم خرداد یک مذاکراتی با ایران باز شده بود که اصلاً جمهوریت و اسلامیت با هم سازگار نیست، از این حرف هایی که یک

مقدار ابتدایی است ولی به هر حال در داخل دامن می زدند. الآن هم که شما در صحنهٔ بین المللی می بینید، می بینید که به اینها دامن می زنند، قصدشان این گونه موازی سازی هاست که به هر حال نقش رسانه ها در این شرایط خیلی پراهمیت است که باید استفاده کرد از آنها. یک بخش دیگری از کار فرهنگی که انگلیسی ها در آن نقش جدی داشتند، این تجدّدگرایی و ملی گرایی مفرطی بود که از وقتی که انگلیسی ها پایشان به ایران وارد شد، این را دامن زدند. حالا درباره دهه پنجاه گفتم، در دوره های مختلف چه کردند، در مشروطه وضع ایران همین شد، یعنی انقلاب اصیلی بود اما ملی گراها آمدند و یک وضعیت...

حتی در ملی شدن صنعت نفت مصدق دو اشتباه مهم کرد که به نظر من خیلی استراتژیک بود، یکی نسبت به مذهبیون و آیت الله کاشانی بی مهری کرد و خیلی صریح می گفت شما بفرمائید خانه تان. یک چند نفری به او مراجعه کردند و این توصیه می کرد گفت بفرمائید خانه تان. حالا سر کار آمدن خود مصدق به وسیلهٔ آیت الله کاشانی بود، او مردم را بسیج کرده بود، اما این فوری او را گذاشت کنار. نکتهٔ دوم مسئلهٔ اشتباهی بود که در مورد انحلال مجلس داشت، این آمد طایفهٔ خودش را از مجلس از فراکسیون کشید بیرون، اینها استعفا دادند و بعد هم گفت رفراندوم می گذاریم، دو هفته بعد هم کودتا شد، وقتی مجلس در ایران نبود شاه از فرصت استفاده کرد و کودتا کرد. بنابراین این نقش ملی گراها خیلی مهم بود. پس از انقلاب هم ما همین مسئله را داشتیم، یعنی ملی گراهایی بودند که بعد از یک مدتی هر چند آن موقع یک زمانی در مبارزه هم بودند ولی خیلی زود راهشان را از امام جدا کردند. من یادم هست که در آن زمان هم مرحوم بازرگان که حالا جزء ملی گراهایی بود که با اسلام آشنایی داشت، البته من نسبت به تفکر ایشان نسبت به اسلام خیلی نقد دارم، یعنی آن جنس تفکر که از آنها «مطهرات در اسلام» درمی آید، این تفکر بیشتر پوزیتیویستی از اسلام است، این یک تفکر مبنایی نیست، همین اشکالی که چپ گراها در ایران کردند در برداشت از اسلام از آن آرمان مستضعفین درآمد و همین منافقین و اینها از این طرف انجام دادند. اینکه با یک حدیث آدم بیاید به یک نظام اشتراکی برسد، این پابرهنه وارد شدن در عرصهٔ اسلام است. در دوران پس از انقلاب هم ما این مسئله را داشتیم، البته امام خب خیلی سخنان بلیغی در این زمینه داشت که خیلی روشنگر بود برای توده ها. یکی از کارهایی که در زمان پهلوی

انجام شد و گاهی هم ما بعد از انقلاب می دیدیم عرب زدایی بود و خلاصه اصالت دادن به گذشته که معلوم نیست جنبهٔ عقلایی اش چی هست؟!

بیشتر به نظر من دنبال دفع اسلام بودند برای این کار؛ یعنی به عنوان عرب ستیزی می خواستند با اسلام ستیز کنند، رویشان نمی شد اینجایش را عمیق می کردند. این هم از اشتباهات بزرگ بود؛ یعنی یک قصدی را دنبال می کردند. پس از انقلاب هم این بود البته خارج نشین ها بیشتر به این دامن می زدند، مثل این پان ایرانیست ها و اینها که خب بعضی از کتاب هایشان و مجلات شان هم به ایران می آمد. در واقع این ملی گرایی بسیط یک عامل تفرقه در دنیای اسلام می شد؛ یعنی امام تئوری اش این بود که ما اسلام را اصل قرار می دهیم، حتی در آن زمانی که یک مصاحبه ای در پاریس با آقای هیکل داشت امام، هیکل از ایشان پرسید جنس جنبش شما چیست؟ امام گفت جنس جنبش ما از جنس صدر اسلام است، ما دنبال اسلام هستیم؛ یعنی فکر امام یک پوشش وسیع منطقه ای اسلامی بود، این موضوع را ملی گراها می آمدند خفه می کردند در داخل. خب به طور طبیعی کشورهای دیگر اسلامی هم دنبال خودشان بودند، لذا آن خطی که باید وحدت اسلامی را دنبال می کرد را از بین می بردند. این ناسیونالیزمی که امروز هم گاهی در داخل ایران به صورت روستایی مطرح می شود، از همین جنس است؛ یعنی آدم نمی فهمد که این فایده اش چیست برای شرایط فعلی ایران؟ یعنی چه نفعی ما می بریم؟ اصولاً ـ به نظر من بازگشت به تئوری ناسیونالیزم، یک حرکت ارتجاعی است. قطعاً نه با آرمان های امام تطابق دارد، نه با شرایط عصری ما. ما امروز با عصر انقلاب ها در منطقه مواجه هستیم، این را باید کاملاً ـ درک کرد، این یک چیز ساده نیست. عصر انقلاب هاست. ریشه ها و تحلیل این انقلاب ها البته خیلی مهم است و الآن وقتش هم نیست ولی خیلی مفصل است، باید هم حتماً در نشست های دانشگاهی تحلیل بشود که ریشه های این چیست؟ ولی به نظر من ۳ عامل مهم در این قضیه هست، شما در همهٔ این کشورهایی که الآن انقلاب می شود کالبد شکافی کنید سه جنس را می بینید. یکی اش دیکتاتوری و نبود آزادی است و یک نفر عدم تغییر. مثلاً رئیس جمهور یک کشور است، ولی سی و خرده ای سال می ماند، همین در لیبی چهل و خرده ای سال مانده، ظاهرش هم می گویند جمهوری است، جمهوری خلقی است، ولی خب این چه جور است که شما عوض نمی شوید؟! یا در مصر، یا بن علی در تونس؛ یعنی یک نوع

دیکتاتوری است، ولی لعاب دارد. حالا بعضی هایشان هم مثل بحرین سلطنت نشین اند. در یمن جمهوری است، در مصر جمهوری بود، در تونس جمهوری بود، الآن در کشورهایی مانند لیبی هم همین جور است ولی خیلی فرقی نمی کند با سلطنتی، دوام دارند، آقایان هستند، بعد هم به مرور فکر آقازاده هایشان هم افتادند که این جوان ها را بیاورند، در مصر آقا جمال را می خواستند بیاورند، در یک جای دیگر این پسرش سیف الاسلام را می خواست بیاورد و دیدیم دیروز یکی از این صاحب نظرهای لیبی مصاحبه کرده بود گفت این سیف الاسلام نیست، این سیفٌ علی الاسلامه؛ یعنی جنسش این جوری است. حالا اینجا نشان می دهد که آن تئوری مردم سالاری دینی ای که امام رویش پافشاری داشتند، رهبری رویش پافشاری دارند، چقدر مهم است. من یک زمانی یادم هست آقای هاشمی رفسنجانی که رئیس جمهور بودند، یک عده ای برای اینکه خیلی مثلاً صحنه گردانی کنند و حرف های خوش بزنند که مسئولین خوش شان بیاید، آمدند یک سر و صدای رسانه ای کردند که قانون اساسی را عوض کنید، دو دوره کم است، یک عده ای می توانند بیایند بیشتر بمانند ولی رهبری انقلاب در آذربایجان سفر داشتند، همان جا گفتند قانون اساسی تغییر نمی کند، باید افراد تغییر کنند و این خیلی مهم است. شما الآن می بینید که چقدر اثر دارد. همین که مجلس افرادش تغییر می کنند، رئیس جمهورها می آیند دو دوره و بعد تغییر می کنند، این یک حیات دادن به نظام اسلامی است. حتی در دورهٔ دوم خرداد هم آقای خاتمی که بود، باز یک حرکت هایی به وجود آمده بود و احزاب دولتی ای تشکیل شده بود که می خواستند به یک جنس دیگری باز این را تداوم بدهند. این هم غلط بود. هیچ وقت احزاب دولتی نقشی در حاکمیت نمی توانند داشته باشند، این مرده خوری است؛ یعنی دولت ها معلول احزابند نه احزاب معلول دولت ها، این همان جنس چیزی می شود که در این کشورها رخ داده و باید نسبت به این قضیه حساس بود؛ یعنی دولت ها زاییدهٔ احزاب هستند. نکتهٔ دومی که در انقلاب های منطقه ای الآن ما مشاهده می کنیم، فساد است، مخصوصاً فساد اقتصادی. شما می بینید می گویند مبارک ۷۰ میلیارد دلار پول آورده، خب این چیز عجیب و غریبی است. یا در مورد بن علی می گویند ۴۰ میلیارد دلار، با آن وضع اسف آوری که در مصر و تونس هست. به نظر این شاه ما مسکین بود نسبت به اینها!! این ۷۰ میلیارد دلار در مصری که مثلاً ۲ میلیون آدم در قبرستان ها زندگی می کنند؛ یعنی جا ندارند. من خودم رفته بودم می خواستم سر قبر مرحوم عبدالباسط بروم در همان قبرستان، تا رفتم وارد شدم دیدم از توی این مقبره ها هفت، هشت، ده نفر آدم ریختند دنبال ما پول می خواستند، اینقدر فقر در آن جا زیاد بود. خب در این شرایط و این وضع...

فساد اداری سنگین و فقر. در اکثر این کشورها شما این را می بینید که انقلاب شده. البته همه جا یک سنخ نیست؛ یعنی سطح توقعات متفاوت است. اینکه رهبری هم راجع به مبارزه با فساد تأکید زیادی می کنند، این یک امر بسیار حیاتی است. البته من فکر نمی کنم این روش هایی که متعارف در کشور ما هست دقیق باشد، این پاسخگوی رهبری نیست. این یک مطالبه ای بود که رهبری از قوای مختلف داشتند، همین طور جلساتش ادامه پیدا کرد، نمی گویم هیچ کاری نکردند ولی آن حرکت به وجود نیامد. نکتهٔ سومی که مهم هست، وابستگی به آمریکا و غرب و عدم استقلال، مخصوصاً این مسئلهٔ همکاری با صهیونیزم خیلی مردم منطقه را عصبانی و تحقیر کرد. البته این کشورها وضع متفاوتی دارند، مثلاً مصر و تونس و بحرین در جریان

غرب گرایی و تکیه بر امریکـا خیلی پیش رفتنـد، پایگاه بزرگی به امریکا دادنـد در منطقه شان، برخی کشورها هم مثل لیبی که قـذافی بـا سرهنگ جلّود و اینهـا کودتـا کردنـد، انقلاب اسمش بود ولی کودتا کردنـد و یک کودتای چپ سوسیالیستی بود، جنسش از آنها متفاوت بود. البته ضدآمریکایی بودند، این را ما نفی نمی کنیم ولی تکیه شان به شوروی بود؛ یعنی استقلال به آن معنـا نداشتند، به امریکـا تکیه نداشتند، به شوروی تکیه داشتند. به همین دلیل برخی از مبارزین زمان شاه در کشور ما مثل شهیـد محمـد منتظری و اینهـا، به آنها کمک می کرد. من یادم هست بعـد از انقلاب کتاب «سبز» قـذافی را «حالا نمی دانم الآن هست تو دسترس افراد؟» یک قدری خنده دار هم بود کتابش. یک کتاب نوشته بود مثل کتاب «انقلاب سفیدی» که شاه نوشته بود، حالاـ یـک قـدری مترقی تر؛ این شـده بود مـانیفست لیبی، اینجـا پخش می کردنـد در داخل ایران همان اوایل انقلاب، ولی خیلی جایگـاهی نـداشت، چـون سطح نخبگی در ایران خیلی بالاـتر از ایـن حرف هـا بـود کـه این کتـاب گـل کنـد. ایران یک کشوری بود که علمـا و دانشمندان و اینهـا بودنـد، الآن هم همین طور است، یعنی سطح نخبگی در ایران بالاست. اینکه گاهی مشاجرات مختلف فرهنگی و سیاسی داخل ایران هست، این نشان می دهد که نخبگی در ایران سطحش بالاست، حرف دارند. این طور نیست که سکوت کنند. البته این وابستگی ای که اینها داشتند به شوروی، بعد از یک مدتی این به غرب کشیده شد در لیبی، مخصوصاً سر قضیهٔ اتمی که با فشار آمریکا و اینها و آن موشکی که زد به کاخ قذافی و او هم در رفت. آن هم داستان شنیدنی ای دارد. وقتی می خواستند موشک را بزنند به کاخش، ۵ دقیقه قبلش به قذافی پیغام دادند ۵ دقیقه وقت داری از اتاقت بزنی بیرون. این همین جور پابرهنه آمـد وسط کاخ و سوار یک وانت شـد و رفت و ۵ دقیقه بعـد در کاخش را زدند. این باعث شد کل امکانات هسته ای که داشت، سوار کشتی کرد و فرستاد برای امریکایی ها؛ یعنی خفیف کرد خودش را، و از آنجا دیگر ارتباطات غرب با او برقرار شد و بعضی از حرف هایی هم که می زد در منطقه، معلوم نبود اصلاً اساسش چیست؟ یک روز این وری حرف می زد، یـک روز آن وری حرف می زد ولی مهم آن دیکتـاتوری ای بود که به عنوان خلق... البته اکـثر کشورهـای سوسیالیستی این بیماری را دارند. استالین آدم می کشت به عنوان خلق تا کشورهایی که در اروپا به عنوان سوسیالیستی بودند، اینها عوض نمی شدند. همه یک حزب داشتند، حزب خلق، همین جور مانده بودند، این هم

این بیماری را داشت. البته من این را عرض بکنم ما نمی خواهیم بی عدالتی بکنیم. در زمان جنگ، لیبی یکی از کشورهایی بود مثل سوریه، جزء معدود کشورهایی بود که به ما در جنگ کمک می کردند، یعنی بقیهٔ کشورهای عربی که سرشان را زیر انداختند و رفتند طرف صدام، همین طور در خلیج فارس و کشورهای دیگر، دو سه تا کشور بودند که یک کمکی می کردند، همین آقای قذافی هم یک کمک هایی کرد و از نظر سیاسی هم کمک می کردند. آن جا موضعش درست بود، ما نمی خواهیم بی عدالتی کنیم. اما رفتارهای دیگراش این طور بود؛ یعنی یک دیکتاتوری ای که واقعاً قابل توجیه نبود و حادثهٔ امام موسی صدر که هنوز هم معلوم نشد چه کار کرده ایشان را. البته یک مقداری مکشوف شده برای ما، ولی نشان می دهد که رفتار ایشان، رفتار در چهارچوب متدلوژی عقلانی اسلامی نیست. بدتر اینکه یک مرتبه از جریان چپ، گرایش پیدا کرد به غرب و در کل این مشکل سوم که وابستگی است. این کشورهایی که در حال انقلابند، این سه مسئله را دارند. این انقلاب های عصری ای که ما آن ها مواجهیم، این سه تا موضوع با هم شده، در همهٔ این کشورها انقلاب صورت گرفته و این خیلی مهم است. باید به این انقلاب های معاصر توجه کرد. اینها از دورهٔ ناسیونالیزم و چپ گرایی گذر کردند، این دوره ها تمام شده. به قول بعضی از متفکرینی که در کشور ما بودند و اهل فلسفه بودند در همین دانشگاه تهران و نظریه می دادند، حالا گاهی در موردشان جفا می شد که یک نگاه هایدگری را بیشتر با نگاه بومی عجین می کردند، خلاصه هر دوره ای یک اسمی دارد، حول یک اسمی می چرخد، حالا ـ ما هم می گوییم مثلاً هر دوره ای یک اسم اعظم دارد، هر دوره ای یک اسمی دارد، یک نقطهٔ براقی دارد. دورهٔ ناسیونالیزم مال چند دههٔ قبل بود، دورهٔ چپ گرایی هم مال چند دههٔ قبل بود، الآن اصلاً از فضای تنفسی انقلاب های معاصر، این دو تا عبور کردند، یک نوع بیداری اسلامی که انقلاب اسلامی در آن نقش داشت، نقش مهم داشت، بُعد مهمی هست. اینکه ما از ناسیونالیزم بسیط و بی سر و ته گاهی در ایران حرف می زنیم، به نظر من یک کار عبثی است، این کار درست مثل همین تظاهراتی است که ۲۵ بهمن به عنوان حمایت از مصر و تونس انجام دادند، خب اگر می خواستید این کار را بکنید باید نتایجش را هم می دیدید، واقعاً حمایت از مصر و تونس بود یا یک نوع تخفیف کردن بود. این ناسیونالیزم هم از این جنس است، ناسیونالیزم بسیط بی سر و ته که به نظر می رسد که بازی در میدان حریف است هر دو، منتها این جور که ما می بینیم صحنه را، بازی در میدان حریف است. علی ای حال در تئوری استعماری مدرن گفتیم تسلط نظامی تبدیل شد به یک نوع تسلط فرهنگی و تغییر باورها که عرض کردیم تجددطلبی. ملی گرایی ظاهری را که عرض کردیم یک نوع غرب زدگی و بزرگ کردن قدرت علمی دنیای غرب است که البته از جهاتی وجود دارد و ما نفی نمی کنیم، اما تلاش برای اینکه این تبدیل به یک پدیدهٔ باختن روح بشود و عدم تسلط نفسانی بشود، این را دنبال می کنند که البته در کشور ما خیلی بُردی نداشت؛ به خاطر اینکه یک حرکت های نو و خوبی در تکنولوژی های مدرن و علمی در ایران، دانشگاه ها انجام دادند. نکتهٔ چهارم ایجاد نحله های بی خاصیت و مزاحم است؛ این روش انگلیسی بود، در گذشته هم وجود داشت، الآن هم دارد، مثل بابیت و بهاییت و این اسماعیلیان و آقاخان و اینها را دامن زدند. برخی از نحله های صوفیه؛ البته همه را نمی گویم؛ برخی از نحله های صوفیه، ما اطلاعاتی که از گذشته هم داریم، اینها را انگلیسی ها در آنها نفوذ داشتند. این برخی از جریانات صوفیه که من اسمش را گذاشتم بوق علی شاه ها، از اینها از گذشته اطلاعاتی هست که با اینها انگلیسی ها ارتباط داشتند، مرتبط بودند. چرا؟ دو تا خاصیت داشتند: اول اینکه این صوفیه ها می آمدند این آخوندها را کنار می گذاشتند، می گفتند این روحانیت چون سخت است، کار آخوندی وقت می خواهد، یک ۴۰-۳۰ سال مرارت می خواهد تا یک نفر مجتهد بشود. این

صوفیه ای ها می گفتند اینها اهل شریعت اند، ما اهل طریقتیم و حقیقت، بنابراین آسان می شد. حالا چه طوری فهم کنیم

که آقـا اهل طریقت و حقیقت هست، دو تا حرف خارق العاده ای می زد «خیلی هم عجیب نیست» مریـد به وجود می آورد. این مریـد هم طوری می شـد که دیگر هر حرفی این مرشـد می زد، کـأنه وحی منزل است. این انگلیس این را نیاز داشت که اول از طریق پهن کردن تسـلط دینی به وجود بیایـد، بعـد هم آرام آرام آن حرف های سیاسـی شان را به مرشد بدهند که بگوید و این رخ داد. من جعـل صوفیه را در این وادی می بینم که البته اطلاعـاتش هم موجود هست. نکتـهٔ بعـدی جـایگزینی مهم این جریان بـابیت و بهـاییت و خرقه پوشـی است این جعـل صوفیه که نقطـهٔ اشتراک همه شـان مبـارزه با روحانیت بود. اخیراً یک کتابی به دست من رسـید حالا من اسـمش را نمی گویم، مطالعه هم کردم اجمالاً، این آقا معتقـد است که مبـدأ ارتباط با امام زمان دارد، مفصـل هم هست. سـخنرانی هـایش را چاپ کردنـد و فرسـتادند برای من. عـده ای هم دور خودش جمع و جور کرده از جریان های مختلف، ایشان معتقـد است شـفا می دهد، ارتباط با خود حضـرت دارد. خب به او ایراد گرفتند «در این کتاب آمده» که از خود امام زمان روایت هست که زمان غیبت شـما رجوع کنیـد به روات احادیث ما. خب شـما چه می گویید؟ شـما مگر فقیهید؟ این جواب داده، گفته روات احادیث که فقها نیسـتند. مگر آن نواب چهارگانـهٔ خاص، آنها فقیه بودنـد؟ حالا می دانید چه جور در واقع شـیطنت آمیز حرف زده. در زمانی که امام حی و حاضر وجود دارد که این متدلوژی فقهی وجود ندارد. آنجا آقا وجود دارد خب من از این شخص سؤال می کنم. مگر در صدر اسلام ما فقاهت این جوری داشتیم یا در زمان امام علی(ع)؟ وقتی امام معصوم وجود دارد، مطالعه می کردند و هر جا اشـکال داشتند می رفتند می پرسیدند. چون آن دیگر خالی از خطاست. در زمان غیبت که وجود نـدارد ما بایـد یک متدلوژی در علم اصول و فقه داشـته باشـیم که تقرّب پیدا کنیم به حقیقت. این یک شـیادی است به نظر من. اما نتیجـهٔ این شـیادی چیست؟ نتیجه اش این هست که این فقها، جانشـینان نیسـتند. این که امام فرمود: «فارجعوا الی روات احادیثنا»، این فقها نیسـتند!! اینها همه شان در اینکه روحانیت را کنار بگذارنـد مشترکند. این نحلهٔ امام زمانی ها و این چیزهایی که درست کردنـد که غالباً هم آدم های عوامی اند، هم شـیادی دارند هم عوامند. حالا فرض کنید این فقها نیسـتند، به چه کسـی رجوع کنیم؟ شـما که دکان و مغازه داریـد؛ یعنی سواد درست و درمانی نداریـد که ما بتوانیم به شـما مراجعه کنیم و شما اشباع کنید سطح نخبگی جامعه را. آن فقیه یا مرجع تقلید عمری را در

تأملات علمی، دیانت و معارف اسلامی گذاشته، تازه با احتیاط حکم صادر می کنه. شما می گویید من یک خوابی دیدم یا یک مکاشفه ای دیدم. مکاشفه حجت برای رفتار فردی هم نیست، شما چطور می توانید برای اجتماع... حتی اگر مکاشفه داشته باشید، چه حجتی دارد؟ یعنی اگر به آنها رجوع نکنیم به چه کسی رجوع کنیم؟ شماها که هیچ حجیتی ندارید. خلاصه این حرف ها نه مکتب امام است، نه مکتب مرجعیت است. اینکه امام می فرمود اسلام جواهری، برای بسته شدن این مغازه هایی است که خیلی سفلگی درش وجود دارد؛ یعنی حدش واقعاً حد ایران نیست. ایران با این همه خواجه نصیرها و علامه حلی ها و مراجع بزرگ، این حرف ها چیست در آن می زنند. اینها مال در و دهات و گوشهٔ هندی است که یکی از این حرف ها بزند ممکن است دورش جمع بشوند. مال ایران نیست، ایران مهد تفکر و معارف اسلامی بوده، با یک ساختار قوی ای در حوزه. امام همیشه توصیه می کردند من با تواضع به جوان ها می گویم توجه به حوزه های علمیه، به مراجع داشته باشید.

برای همین خطرات. مسئلهٔ مهم دیگری که من فکر می کنم انگلیسی ها پایه گذاری کردند، یک جایگزین بود که ما کمتر رویش کار کردیم. البته اسماعیل رائین و اینها یک مقداری کار کردند ولی آن طور که باید و شاید کار نکردیم. جایگزینی که آنها داشتند فراماسونری بود و ما روی این قضیه توجه نکردیم. این فراماسونری یک جریان پشت صحنه است، یعنی رو، کار نمی کند. این لژهایی که اینها داشتند، مثل لژ ابن سینا و اینها که اکثر رجال پهلوی در آن بودند. چرا این را به وجود آوردند انگلیسی ها؟ کار انگلیسی ها بود. و می خواهم بگویم این روش های انگلیس از نظر فرهنگی، چیزی است که ما باید خیلی روی آن عمیق تر بشویم تا بعضی از شیطنت های سیاسی ای که آنها می کردند. خب چرا این کار را می کردند؟ به نظر من تفکر ماسونی، هم بُعد نظری داشت، هم بعد سیاسی. از بعد سیاسی وابستگی خُلّص به انگلیس بود؛ یعنی اکثر کسانی که در این نحله ها و این لژها بودند، با انگلیس ارتباط داشتند. گاهی هم خرقه پوشی را رایج می کردند، مثلاً اقبال خرقه پوش بود، مثلاً صوفی مآبانه بود کارهایش، ولی خب حالا ـ در لژ هم بود. از لحاظ نظری به دنبال یک تئوری دینی جایگزین تفکر روحانیت بودند. چه بود این تفکر جایگزین شان؟ مشترکات دینی، همه دینی، مشترکات دینی را پایه گذاری کنند. تفکر ماسونی این جوری بود؛ یعنی به جای اینکه ما روی تفکر دینی خودمان با متدلوژی خاص کار کنیم، مشترکات را مبنا قرار دادند. این در واقع یک نوع جایگزین کردن فرهنگ تمدن غربی بود با یک لعاب دینی و اتفاقاً این هم چیز حساسی است، باید به آن توجه کرد. بعضی از حرف های همه دینی و این حرف هایی که می زنند، این به اینها می خورد؛ یعنی ماسون ها و لژهایشان دنبال این نبودند که روی

یک فکر اسلامی کار بشود، مشترکات را ببینیم چیست. نکتهٔ مهم دیگر که باید عرض بکنم، دامن زدن به اختلافات قومی بود. این خط انگلیس ها بود، البته از اول انقلاب بود، در این شرایط حساس منطقه ای که عصر انقلاب هاست، کشورها چند قِسم شدند: یک قسمش کشورهای غربی و آمریکا و انگلیس هستند، نگاه اصلی آنها حفظ این دیکتاتورهای وابسته است، اما شعار دموکراسی خواهی می دهند و حرکت در واقع ریاکارانه ای را دنبال می کنند. یک بخش آن کشورهای دیکتاتوری مرعوب منطقه است که اینها دست و پا دارند می زنند که همین را نگه بدارند که نوبت به اینها نرسد. یکی هم صهیونیست ها هستند که به شدت نگرانند و اینها اتاق فکر درست کردند با لابی منطقه ای و غربیا که نگذارند این انقلاب ها موفق بشود. در این میان فقط ایران است، البته یکی، دو تا کشور دیگر هم هستند که مختصر تلاشی دارند می کنند، اما حمایت ایران از مردم منطقه کاملاً جدی است. ما از مردم سالاری در منطقه دفاع می کنیم، این را مهم می دانیم و ارزشمند هست این برای منطقه و معتقدیم دیکتاتوری های وابسته هم عمرشان سر آمده. دست و پای بی خود دارند می زنند. اما اینجا نکته ای هست: ما اطلاع داریم «این تحلیل نیست» ما اطلاع دقیق داریم آمریکایی ها به خاطر این موضع ایران بسیار عصبانی اند و دنبال مسئله سازی هستند، مخصوصاً در بین اقوام که بتوانند یک مشابه سازی بکنند و قدرت حمایت ایران از انقلاب ها را سست کنند. این اطلاعی است که ما داریم که آنها دنبال یک چنین چیزی هستند. البته این تئوری آنها یک مقدار عوامانه است، چون اقوام و افراد انقلابی و ملی از پیچیدگی ذهنی خوبی برخوردار هستند و ابزار دست آمریکا نمی شوند. آن کشورهایی که سال ها تکیه کردند به امریکا مثل مصر و تونس و کشورهای دیگر ببینید به چه روزی اینها را انداختند، کدام وعده شان را عمل کردند؟ حالا اینها که اصلاً از دور دارند یک لبخند می زنند. اما به هر حال آنها می دانند ملت ایران راه خودش را یافته، یک رهبری هوشمندی انقلاب را دارد هدایت می کند ولی به چند تا عوام و ناشی هم نیاز دارند که بتوانند یک کاری بکنند، با استفاده از رسانه ها بتوانند این را مستمسکی بکنند. این شگرد انگلیسی ها و امریکا در شرایط فعلی است. نکتهٔ قوی این است که دوستان و همهٔ افراد اندیشمند بشناسند شگرد اینها را، این نکته ای که عرض می کنم اطلاع است، نه تحلیل. آنها دنبال این هستند و باید این را به جامعه شناساند. ما شگردهای امروز انگلیس و آمریکا را باید بهتر بشناسیم که چه می خواهند بکنند و برای آن فرمول بندی داشته باشیم. یک نکتهٔ آخری هم عرض بکنم و آن این است که حالا همهٔ این شگردها را انگلیس و آمریکا دارند، اما در یک نگاه کلی چه در عهد قاجار، چه در عهد پهلوی و رفتارهایی که امروز مخصوصاً در مقابل این انقلاب های عصری ما دارند، یک تفاوت ماهوی دارد؛ در آن زمان رفتار انگلیس و آمریکا، رفتار فعال بود؛ یعنی تصمیم گیر بودند در حوزهٔ سیاست، در حوزهٔ امنیت، در حوزهٔ فرهنگ تصمیم می گرفتند، فعال بودند. اما امروز کاملاً به عکس است، منفعلند، دست و پا می زنند، یک روزنه باید پیدا کنند. این تغییر مهم است، نه فقط در کشور ما، در کشورهای دیگر هم همین طور است. شما در مصر ببینید اینها نقش فعال دارند یا منفعل، با اینکه آن جا هنوز پایگاه آمریکا و انگلیس خاتمه پیدا نکرده اما هر شگردی که به خرج می دهند، این دانایی جوان ها که رأس هستند، این را خراب می کند. گفتند ما می خواهیم مذاکره کنیم، اینها گفتند ما قبول نداریم شما را، با شما مذاکره نمی کنیم. خیلی دقیق حرف زدند. در بحرین این ولیعهدشان آمد گفت اشتباه دو طرف کردند، حالا یک عدهٔ زیادی را کشتند و مجروح کردند. کی اشتباه کرده؟ شما فرماندهٔ نیروهای مسلح بودید. اشتباه دو طرف کرده. ما می خواهیم حِوار داشته باشیم. اینها گفتند خیلی خب می خواهید حوار داشته باشید، این میدان را خالی کنید، دولت را ساقط کنید بعد حوار. یعنی معلوم است یک ورزیدگی ذهنی دارند. این تفاوت، تفاوت ذی قیمتی است. آن زمان نقش فعال داشتند،

حالا منفعلند. در شرایط منفعل باید روشنفکران و نخبگان دقت کنند، رخنه ها و سوراخ های نفوذ را به مردم نشان بدهند، چون اینهـا نفس های آخر است و من فکر می کنم دورهٔ این تسلط های در واقع از طریق فهم این سوراخ ها و رفتن جلو، این هم سـر آمده ولی خب یک نقش مهمی نخبگان جامعه دارند که باید بیشتر از گذشته کالبدشکافی کنند این را. خیلی حرف زدیم. شما را هم خسته کردیم. امیدواریم که این همایش شما پر از خیرات و برکات باشد برای جامعه و روشنگری کند در ابعاد مختلف جامعه را، مخصوصاً در شگردهای استعمار پیر انگلیس و شگردهای آمریکا که مثل آن خباثت هایی را دارد. والسلام علیکم و رحمه الله.

پانوشت

رئیس مجلس شورای اسلامی

مقالات

دسایس استعمار بریتانیا بر ضد استقلال و آزادی ایران اسلامی

در عصر مشروطیت

حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر)*

۱. رهایی از استبداد و استعمار، دو انگیزه مهم در برپایی نهضت مشروطیت

جنبش موسوم به انقلاب مشروطیت ایران، علل گوناگونی دارد که در رأس آنها باید از تکاپوی دیرین ملت ایران برای «نجات و رهایی از ظلم و استبداد داخلی» و «دفع تجاوز استعمار خارجی» یاد کرد.

پیش از مشروطه، هزاران سال «نظام خودکامگی» و «رژیم استبدادی» بر کشور ایران حکمفرما بود و فقدان یک قانون مدون، ثابت و عام برای کارگزاران دولت (که ضمن تعیین حقوق مردم و وظایف دولتمردان، شاه و زیردستان وی را از تجاوز به حقوق ملت باز داشته و به انجام مسئولیت های خویش ملزم سازد) منشأ بسی ظلم ها و تجاوز ها می گردید.

این امر، همراه با سیر انحطاط و تنزل فزاینده حکومت قاجار، به تدریج، طبقات مختلف جامعه ایران را به ستوه آورد و با به بن بست رسیدن اقدامات رفرمیستی بعضی سیاستمداران اصلاح طلب، آنان را (تحت رهبری روحانیت) به سمت یک انفجار وسیع اجتماعی و سیاسی – که انقلاب نامیده می شود – پیش برد.

عامل مهم دیگر در برپایی جنبش را باید در دخالت روزافزون بیگانگان در مقدرات کشورمان از ابتدای دوران قاجار به بعد، جستجو کرد. عهدنامه های تحمیلی و خفت بار همچون قراردادهای گلستان و ترکمان چای (با روس تزاری) و قرارداد جدایی هرات و

افغانستان از ایران (با انگلستان) در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی، بخش هایی مهم از کشورمان را جدا ساخت و میدان را برای تحکم و تجاوز بیگانگان به مقدرات این سرزمین هموار نمود. در پی آن نیز، نوبت به واگذاری امتیازات استعماری به کمپانی های فرنگی رسید که هر یک شرحی دراز و جانسوز دارد؛ همچون امتیازهای رویتر و رژی تنباکو و امتیاز نفت دارسی، و امتیاز چاپ و پخش اسکناس توسط بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس، و نیز اخذ وام های سنگین و کمرشکنی که دولت ایران (در زمان مظفرالدین شاه و پیش از آن) از بیگانگان گرفته و بازپرداخت آنها نوعاً با شروط کمرشکن و استقلال برباده همراه بود و متأسفانه پول آن وام ها نیز به مصرف درستی نمی رسید. مشاهده این روند خطرناک، رجال مردم دوست و وطن خواه (و در رأس ایشان علمای دین) را به چاره جویی واداشت و آنان پس از رایزنی های بسیار، چاره اساسی کار را، به درستی در قانونمند کردن روند اداره کشور، و محدود کردن قدرت مطلقه شاه و دولت، با «تجربه و عقل جمعی» نمایندگان ملت (مجلس شورا) دیدند.

انسداد سیاسی موجود در کشور و ناکارآمدی حکومت قاجار در حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی، همراه با واگذاری این گونه امتیازات استعماری به بیگانگان، امواج نارضایتی مردمی را به نقطه طوفان نزدیک ساخت.

جنبش های پیروز ملی- اسلامی در عصر قاجار نظیر قیام تحریم تنباکو نیز گذشته از دستاوردهای مثبت همچون لغو قرارداد رژی، روی ملت را به شاه و دولت باز کرده و تجربه واقعی برای مبارزات بعدی شد.

همزمان با سیر تدریجی جدایی ملت از دولت، حوادث گوناگونی نیز در داخل و خارج کشور رخ داد که در کل، همچون شعله کبریت در مخزن باروت احساسات ضداستبدادی و ضداستعماری ملت ایران عمل کرد و آن را به نقطه انفجار رساند؛ همچون شکست فاحش ناوگان دریایی امپراتوری تزاری از یک کشور شرقی (ژاپن) در اوایل قرن ۲۰ میلادی؛ و نیز تعدیات مسیو نوز (مستشار بلژیکی و رئیس کل مالیه و گمرکات ایران) به تجار و پخش تصویر توهین آمیز او در کسوت روحانیت بین مردم؛ و چوبکاری بی رحمانه چند تن از محترمین بازار تهران به دست علاءالدوله (حاکم خشونت مآب تهران) در سال ۱۳۲۳ق که تدریجاً بخش عمده روحانیت را رویاروی دستگاه حکومت و صدراعظم خشک سر آن (عین الدوله) قرار داد. حمله گزمه های دولتی به تظاهرات مردم تهران و قتل و جرح چند تن

از آنان (سیدعبدالحمید طلبه و...) نهایتاً کار را به تحصن معترضانه علما در حرم حضرت معصومه(علیها السلام) در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۴ قمری کشانید.

مراجعه به متون تاریخی و حتی ادبی ایران آن روزگار، این نکته را کاملاً تأیید کرده و نشان می دهد «دفع خودکامگی» و «جلوگیری از استیلای خارجی»، دو هدف مشترک و توأمان مردم ایران در آن برهه حساس و خطیر بوده است.

ادیب الممالک فراهانی در اشعار حماسی ملی و اسلامی خویش نظیر: «ماییم که از پادشهان باج گرفتیم» یا چکامه وطنیه «تا زبر خاکی، ای درخت برومند/ مگسل از این آب و خاک رشته پیوند»، اشارات صریحی به تجاوز قدرت های خارجی به مشرق زمین و اسارت مسلمانان در چنگ آنان دارد و با بیانی جگرسوز، مسلمانان (از جمله ایرانیان) را به جهاد برای تجدید عظمت پیشین فرامی خواند. حتی مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در لوایح دوران تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام (در بحبوحه مشروطه اول) با عنوان «شرح مقاصد...»، علت اقدام علما به برپایی جنبش عدالت خواهی در پگاه مشروطه را، هراس آنان از استیلای تدریجی بیگانگان بر کشور ایران برمی شمارد:

سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش به دلخواه خود با رعیت رفتار می کنند، آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تطاول است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تطاول در آن مفتوح باشد آبادانی برنمی دارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی سامانی اهالی می افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می افتد و در هاضمه جانورهای جهانخوار به تحلیل می رود.

بدین ترتیب، از دیدگاه رهبران دینی مشروطیت، وجود ظلم در کشور، مانع آبادی و پیشرفت مادی و معنوی آن بوده و دوام این امر در جامعه، موجب نابودی استقلال کشور، و سقوط آن در کام جهانخواران خواهد شد. بر پایه این تحلیل، تکلیف مشخص می شود: برای حفظ استقلال کشور باید به علاج مشکل استبداد برخاست، و آن هم جز از طریق تأسیس مجلس شورا و نظارت فائقه اعضای آن بر عملکرد دولت و دربار، ممکن نیست. شیخ در ادامه لایحه می نویسد:

علما پس از شور با یکدیگر «گفتند معالجه این مرض مهلک و مفنی آن است که مردم جمع شوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف

دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قراری بگذارند که منبعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچ وقت از آن قرار تخطی نکنـد و این قرارداد را هم مردمـان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا به تصویب یکـدیگر بنویسـند و به صحه پادشاه رسانده در مملکت منتشر نمایند.

سلسله علمـای عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تـام به هم رسانیدنـد، مکرر بـا یکـدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکلیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید».

بعد هم اشاره می کند:

به همت ملت و رهبرانشان و با پذیرش مظفرالدین شاه، دستخط تأسیس مجلس شورای ملی صادر شد و نظام حکومتی ایران به رژیم قانونمند مشروطه تبدیل یافت.

به روشنی می بینیم که توجه به خطر روزافزون تجاوز اجنبی و نـابودی استقلال کشور، در برپایی جنبش نقشی اساسی داشته است؛ هر چند «هدف اصلی» و به اصطلاح «اولویت عملی» جنبش مشروطه، «ضدیت با استبداد و خودکامگی» بوده است. و بی جهت نیست که جنبش مشروطیت، نخست با عنوان «عدالتخانه» و «عدالتخانه خواهی» آغاز شد.

۲. ملت ایران، «عدالت اسلامی» می خواست نه مشروطه فرنگی

نهضت عدالت خواهی منتهی به مشروطه، در گوهر، جنبشی کاملاً مردمی بود که طبقات مختلف ملت؛ اصناف، بازرگانان، علما و حتی برخی نظامیـان و درباریـان و شاهزادگـان در آن به طور گسترده شرکت داشتند. رهبری بلامنـازع این جنبش، در اختیار علمـای بزرگ تهران (مشخصاً سیدمحمد طباطبـایی، سیدعبدالله بهبهـانی و حـاج شیخ فضـل الله نـوری) و شهرستان هـا (نظیر آقانجفی در اصفهان و میرزاحسن آقا مجتهد تبریزی در آذربایجان) قرار داشت و کوچ معترضانه علما به قم در زمان مظفرالدین شاه (که به «هجرت کبرا» مشهور است) در همین راستا و بستر تاریخی شکل گرفت.

جنبش یادشده که از پشتوانه عظیم رهبری علمـا و حمـایت مردم برخوردار بود، در واقع، تـداوم و تکمیل منطقی جنبش تحریم تنباکو محسوب می شد. شعار جنبش هم، واژه قدیمی

و همه کس فهم «عـدالت» بود و آشـنایان بـا تاریـخ ایران (پیش و پس از اسـلام) نیـک می داننـد که گفتمان کهن و دیرین این سرزمین، همواره گفتمان «عدالت» بوده است.

برای مثال، قیام کاوه بر ضد ضـحاک، یا زمینه اجتماعی و فرهنگی جنبش مزدکیان در زمان انوشـیروان و قباد، اعتراض بر مظالم و تبعیض هـای حـاکم بوده است. چنان که علت فروپاشـی امپراتوری ساسانی نیز جـذب ملت ایران به شـعارهای عـدالتخواهانه و تساوی طلبانه اسلامی بود.

در واقع، آنچه در صـدر مشـروطیت مورد خواست و امیـد مردم بود، دفع ظلم و تحقق عدالت بود که تصور می شد تنها از طریق اجرای «کامـل و بی تبعیض» احکـام اسـلام در جـامعه، قابل دستیابی است. بی جهت نیست که چنان که عموم تواریـخ مشـروطه نوشـته اند، شـعار اصلی و نخستین مردم و علما، «عدالتخانه» بود و رهبران جنبش نظیر سیدمحمد طباطبایی، جابجا تصریح داشتند که عـدالتخانه می خواهنـد نه مشـروطه و جمهوری. طباطبـایی در مجلس سوگواری صـدیقه طـاهره(سـلام الله علیها) بر سـر منبر گفت: «می گویند ما... مشـروطه طلب و جمهوری خواهیم، و با اینها می خواهند شاه را از ما برنجانند. ولی ما تنها عدالتخانه می خواهیم... ما اجرای قانون اسـلام را می خواهیم، ما مجلسـی می خواهیم که در آن مجلس، شاه و گـدا در حـدود قانون، مساوی باشند». وی حتی در یک مورد، تصریح کرد خواهان «مشروعه» شدن دولت است.

شعـار «مشـروطه»، چنـان که گفتیم، شـعاری بی ریشه، وارداتی و چنـد پهلو بود که به عنوان آرمانی مطلوب، از زمان تحصن در سفارت به دهانها افتاد و عامل شـیوع آن نیز اعضای سـفارت بودند. استاد محیط طباطبایی از پدرش، سیدابراهیم فناء، که خود از متحصـنین بوده، نقل می کند: «نخستین بار کلمه «شـرط» و «مشروطه» در مقابل فرمان «عدالتخانه، از بستگان سفارت به خصوص شارژدافر شـنیده شد و پیش از آن در گفتن و نوشـتن ابداً کسـی کار نمی برد و پیدایش آن مربوط به همان ایام تحصن سفارت انگلیس است». همین مطلب در گزارش ملک الشعرای بهار (از فعالین صـدر مشـروطه) چنین آمـده است: عنوان «مشـروطه را... خود انگلیسی ها در اذهان متحصنین انداخته بودند.»

حتی پس از رواج شـعار مشـروطه نیز، بسـیاری از هواداران آن تـا مـدت هـا از مـاهیت مشـروطه وارداتی (خصوصاً ریشه و روند پیـدایش، و ملزومـات غیردینی بلکه ضـددینی آن) بی اطلاع بودنـد. کسـروی می نویسـد: «جنبش مشـروطه خواهی را در ایران، دسته

انـدکی پدیـد آوردنـد و تـوده انبوه، معنی مشـروطه را نمی دانسـتند و پیـداست که خواهـان آن نمی بودنـد». حتی «بسـیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمی دانستند و دلبستگی به آن نمی داشتند».

بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد ولی مردم بسیار دور می بودند و معنی و ارج آن را نمی دانستند و خود درمانده بودند که چکار کنند؟

به ویژه، زمانی که به نام مشـروطه، دخالت بی رویه انجمن ها و هتاکی جرایـد و تعـدی روزافزون عناصـر تندرو به جان و مال و حیثیت مردم شایع شد، بسـیاری از مردم از مشـروطه سـرخورده شده و (به قول احتشام السـلطنه، که خود از پیشـگامان مشروطه و رؤسـای مجلس اول است) اکثریت و عـامه مردم چنـان از مجلس و مشـروطه، تنفر یافتنـد که «احتمال داشت همان بیست تا سـی هزار تن مردمی که در طهران برای تحصـیل مشـروطه قیـام کردنـد و در سـفارت انگلیس تحصن اختیـار نمودنـد، به زودی برای تعطیل مجلس و برچیـدن بساط انجمن ها و جرایـد هرزه و هتک قیام نماینـد»! و تنها اقـدام خشونت بار شاه در انحلال مجلس و کشـتار مشروطه خواهان بود که آبروی مجلس و مشروطه خواهان را خرید! به قول ناظم الاسلام کرمانی: «بنده نگارنده را اعتقاد این است که اگر شـاه مشـروطه را بدهـد عقلاـ قبول نکننـد. چه، این مفسـدین کـاری کردنـد که دیگر عـاقلی اقـدام به این کـار نخواهد کرد و اسم مشروطه را نخواهد برد».

به این معناست که گفته اند، و درست هم گفته اند: مشروطه برای ایران زود بود. مخبرالسلطنه، که خود از بانیان و فعالان جنبش مشـروطه خـواهی است، پس از انحلاـل مجلس اول در نـامه ای به مشیرالسـلطنه (صـدراعظم محمـدعلیشاه) از برلن به تهران می نویسد: «گفته شده است مشروطیت در ایران زود بود و مقدمات چند می خواست؛ منکر نیستم...».

مستر چـارلز مارلینـگ (تحلیگر سـفارت انگلیس در ایران) نیز در تلگرامی که همـان ایـام، برای وزیر خارجه انگلیس فرسـتاد، با اشـاره بـه «تجربـه» یـک سـال کـار مجلس شـورای صـدر مشـروطه خاطرنشـان سـاخت: «ایران هنـوز درخـور داشـتن «مؤسـسات نمایندگی» به جز در یک شکل خیلی محدودی نمی باشد».

دکتر رضا زاده شـفق، از فعالین صدر مشروطه تبریز، دمکراسی را به علت ماهیت تناقض آمیز و پارادوکسیکال آن، «سخت ترین شکل حکومت» می داند. چه، در آن «هم حکومت کننده مردم است و هم حکومت شونده. و جمع دو امر متباین در یک فرد یا یک

جامعه، کاری است بس دشوار. چطور ممکن است افرادی خود بر ضد خود قانونگذاری کنند؟! از طرفی در وضع قانون آزاد باشند و از طرفی همان قوانین را برای محدود کردن آزادی خود وضع بنمایند. خودشان، خودشان را مجبور به تأدیه مالیات و مجازات و حبس کنند. خودشان حدود و اختیارات خود را به دست حکومت (که از خودشان است) بسپارند، یعنی هم حاکم شوند، هم محکوم؛ هم آزاد، هم مقید... مثل اینکه چیزی در عین حال هم آب باشد، هم آتش؛ هم قاضی باشد، هم مقضیٌّ علیه. هم آمر باشد، هم مأمور!». به اعتقاد او، ملت ایران، پنجاه سال پیش چنین «حکوت غامض بغرنجی» را «به نام حکومت مشروطه» تحصیل کرد، و این در حالی بود که «عامه مردم تحت این کلمه فقط حکومتی می خواستند که خوب باشد و ظلم و اجحاف نکند» و شناختی «جز یک نظر کلی مبهم» از مشروطه نداشتند. فکر مشروطه نیز «از تعلیمات و مطبوعات خارجی اخذ» شده و «حتی کلمه مشروطه هم» که از ترکیه وارد شده بود، در اصل، مأخوذ از واژه «شارت» فرانسوی بود که اصطلاحاً «به فرمان امتیازات و اختیارات خاص» حکومتی اطلاق می شود؛ مخصوصاً فرمان حکومت ملی انگلستان... به دلیل ابهام در مفهوم مشروطه، پس از صدور فرمان آن در ۱۳۲۴ق، «افکار و اعمال عجیب و غریب به میان آمد. مثلاً هر صنف از کسبه و تجار و رمّال و بعض ملاها و دهاتیان تصور کردند بلافاصله اوضاع مالی یا آرزوهای صنفی آنان فوراً برآورده خواهد شد و مالیات و حقوق دیوانی از بین خواهد رفت... عده ای دیگر از «فهمیده»های ملت مخصوصاً در تهران، مشروطه را در فحاشی شدید نسبت به دودمان قاجار و سران حکومت وقت یافتند و آزادی را در عین تجاوز و توهین به نام و ناموس و مال و جان مردمی که آنان را «مستبد» تشخیص داده بودند شناختند و نامطبوع ترین مطبوعات به نام ملت و آزادی به وجود آمد و هر روز هر روزنامه که در فحش و ناسزا و هتک آبرو و شرافت، تندتر و بی پرده تر و بی پرواتر بود، فروش و خروشش بیشتر بود...».

دکتر شفق، نهضت مشروطه خواهی ایران را «از اساس بیهوده و جاهلانه» نمی داند، بلکه معتقد است «در نتیجه حوادث جهان، از حدود صد سال به این طرف، در ایران هم انتباه به وجود آمد و رهبران و نویسندگان و روحانیان و اعیان و دانشمندان مانند شیخ هادی نجم آبادی و سیدجمال الدین... از روی خلوص و بصیرت به کار چاره جویی مُلک و ملت پرداختند و نهضت آزادی خواهی را به راه انداختند تا فرصت برای دانشمندان و رهبران نهضت مشروطه خواهی دست داد، ولی صحبت سر این است که این مقدار آمادگی برای

پی بردن به حقیقت حکومت ملی هرگز کافی نبود. چنانکه... از همان ابتدای امر رشته امور از دست خردمندان خارج شد و از هر دهنی آوازی برآمد و اغراض نفسانی مستولی گشت و انقلابات و کشتار و ویرانی هایی که صِرفْ روی نادانی و شهوات و حرص و آز و تفرقه بود، کشور را به پریشانی سوق داد و آنچه از همه بدتر و مؤثرتر است، با این همه تجارب تلخ هنوز هم مفهوم حکومت ملی در نزد عام روشن نیست...».

ناآگاهی غالب مردم ایران – در عصر مشروطیت – از مفهوم مشروطه (به معنی دمکراسی پارلمانی)، و ناآمادگی آنها برای رعایت آداب و قواعد ضروری رژیم مزبور، و به دیگر تعبیر: بی ریشگی و بی عمقی مشروطه (به معنای لائیک و سکولار آن) در ایران و فقدان پایگاه محکم و استوار آن در بین ملت، و زود بودن و زورکی بودن آن برای کشور ایران حدیثی است که بسیاری از فعالین صدر مشروطه و نیز مشروطه پژوهان ایرانی و خارجی به تعابیر گوناگون به آن اشاره دارند.

در این زمینه – گذشته از مستر مارلینگ و آقای دکتر شفق که کلامشان را پیش از این آوردیم – می توان به اشخاص زیر اشاره کرد: اوژن اوبن، سفیر فرانسه در ایران صدر مشروطه، دکتر هوگو گروته (دانشمند آلمانی که در بحبوحه مشروطه به ایران آمده است)، سر پرسی سایکس (صاحب منصب مشهور انگلیسی)، مخبرالسلطنه هدایت (وزیر علوم صدر مشروطه)، ناصرالملک (اولین نایب السلطنه مشروطه)، مخبرالملک، حسینقلی خان نظام السلطنه مافی (نخست وزیر صدر مشروطه)، حاج سیاح محلاتی، یحیی دولت آبادی، مجدالاسلام کرمانی، ظهیرالدوله، عین السلطنه، محمدصادق صاحب نسق، محمود محمود، کریم طاهرزاده بهزاد، ابراهیم صفایی، محمد ترکمان، دکتر رضا داوری، دکتر فریدون آدمیت، احمد کسروی و... . حتی ستارخان و باقرخان، دو سردار بزرگ مشروطه نیز، دو سال پس از قتل شیخ، خسته از عملکرد سران مشروطه و اوضاع پرآشوب کشور در مشروطه دوم، ابراز داشتند: «تا ایرانی ها عالم نشوند، صاحب کمال نشوند، مشروطه سم است، زهر است؛ ما نمی دانستیم مردم این طورند. بی خود این همه زحمت کشیده ایران را خراب کردیم»!

در واقع، آنچه مورد خواست و امید مردم بود «رواج شریعت» و اجرای احکام اسلام بود و «جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود، بیش از همه رویه و رنگ «شریعت طلبی» می داشت، تا کم کم رنگ و رویه «میهن پرستی» [از نوع لائیک و اروپایی آن] گرفت...».

آری، برداشت مردم از آرمان نهضت، اجرای احکام شرع و تحقق عدالت اسلامی بود. کسروی اوضاع تبریز را در صدر مشروطه قبل از اینکه غربزدگی ها بین ملت شکاف اندازد، چنین وصف می کند:

در دل ها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را آرام نمی گذاشت. همه آن می خواستند که به نیکی هایی کوشند و گام هایی بردارند. چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده و در سخن گویی ها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد، و هنوز جدایی میانه خواست ها پدید نیامده بود، از این رو کوشش بسیار به دینداری می رفت. هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه آواز اذان برمی خاست. در مسجدها و در پشت سر پیشنمازان انبوهی بیشتر می گردید.

به گفته همو:

محله بدنام تبریز (قره چیلر) برچیده شد و سلمانی ها از تراشیدن ریش — که شرعاً روا شمرده نمی شود — خودداری کردند.

کسروی همچنین می نویسد:

چون پیشگامان جنبش، ملایان بودند، تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همان است. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی... [به شکل و مفهوم غربی آن] به میان آمد و گوش ها با آن آشنا گردید، و بدینسان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادی خواهان میانه آن و این، دو دل گردیدند، و خود ناسازگاری این دو خواست بود که آزادی خواهان و ملایان را از هم جدا می گردانید، و اکنون که این کار رخ می داد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادی خواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از ملایان ندارند... .

۳. سناریوی «تحصن در سفارت انگلیس»، گامی مؤثر در جهت انحراف قیام عدالت خواهی ملت ایران

مع الاسف جنبش عدالت خواهی صدر مشروطه، در دورانی بسیار مخاطره بار و پردسیسه پای به عرصه وجود نهاد و در طول حرکت پرنشیب و فراز خود، همواره با کارشکنی های گوناگونی از ناحیه عمّال استبداد فردی و گروهی، و مهم تر از آن ترفندها

و تجاوزهای آشکار و پنهان قدرت های خارجی روبرو بود و اسفبارتر آنکه، آنچه در فرجام، سرنوشت این جنبش — در گوهر: ملی و اسلامی- را رقم زد، همان دست ها و دسیسه های استبدادی و استعماری بود.

ایران آن روزگار، در حال ضعف و ناتوانی شدید به سر می برد و قدرت های خارجی (عمدتاً روسیه و انگلستان) روز بروز حلقه محاصر بر گرد کشور را تنگ تر می ساختند و تهدیدها و تجاوزهای رنگارنگشان بیشتر می شد. مهمتر و خطرناک تر از همه، عقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس بود که در بحبوحه مشروطیت، بین آن دو ابرقدرت بسته شد و بر اساس آن، کشورمان به سه منطقه تقسیم گردید: منطقه جنوب، منطقه نفوذ انگلیسی ها؛ منطقه شمال، منطقه نفوذ روس ها؛ و منطقه به اصطلاح بی طرفی که میان آن دو قرار داشت.

در برابر قرارداد ۱۹۰۷، عملاً دو مانع بزرگ وجود داشت که طبعاً بایستی در استراتژی استعمار، فکری برای محو آن دو می شد — که شد. نخستین (و مهمترین) مانع، نهاد «مرجعیت و روحانیت شیعه» بود که بر پایه وحدت دینی و مذهبی (تشیع)، ایران را یکپارچه و متحد می خواست و ضمناً (تحت تأثیر آموزه های عاشورایی شیعه) پرچمدار مبارزه با استبداد و استعمار محسوب می شد. مانع دیگر در برابر قرارداد ۱۹۰۷ را نیز «سلطنت قاجار» تشکیل می داد که بر سراسر کشور حکم می راند. باید توجه داشت که سلطنت قاجار، با همه عیوب و ضعف هایی که در سیاست داخلی و خارجی خود داشت، ذاتاً مانعی بر سر راه تجزیه و نابودی تمامیت ارضی و سیاسی ایران بود، زیرا تاج و دیهیمی که بر سر محمدعلی شاه یا مظفرالدین شاه و احمدشاه نهاده می شد، به معنای حاکمیت آنان بر تمامی ایران بود و این امر، فی نفسه با تجزیه ایران به مناطق نفوذ اجانب (قرارداد ۱۹۰۷) تعارض داشت. وجود سلطنت قاجار و به ویژه مرجعیت و روحانیت متنفذ شیعه، مانع اجرای قرارداد ۱۹۰۷ بود و به همین علت، استراتژی روس و انگلیس (دو ابرقدرت طماع و متجاوز نسبت به ایران آن روز) بر محو این دو مانع، یعنی بر تضعیف و نابودی مرجعیت شیعه و سلسله قاجار، استوار بود. متأسفانه دسایس، توطئه ها و تجاوزهایی که از ناحیه روس و انگلیس بر مبنای قرارداد ۱۹۰۷ و تکمله های سری آن در ۱۹۱۵، در کشور ما صورت گرفت در سرنوشت مشروطه، و روند شکل گیری حوادث آن، تأثیر بسیار منفی گذاشت و نهایتاً نیز آن را به گرداب کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و رژیم پهلوی کشانید.

تحصن جمعی از مردم پایتخت ایران در آستانه طلوع مشروطیت در سفارت انگلیس در تهران، نخستین و تأثیرگذارترین گام بریتانیا در جهت ایجاد انحراف در نهضت مشروطیت ایران، و استفاده از آن در راستای مطامع استعماری خویش بود. جنبش عدالت خواهی مردم ایران در صدر مشروطه، در طول مسیر خود، با دو تغییر عمده در فرم و محتوا روبرو شد، که متأسفانه برای ملت ایران، چندان خوش یُمن نبود. در «فرم و قالب»، عنوان و شعار «عدالت خانه» جای خود را به عنوان «مشروطه» داد و در «محتوا و جهت» نیز، از آرمان اجرای احکام اسلام فاصله گرفت و به سمت تقلید از الگوهای غربی کشانده شد و در هر دو تغییر هم، دسایس بریتانیا، و از آن جمله: موضوع تحصن جمعی از مردم پایتخت در سفارت آن کشور، نقش اساسی داشت.

۴. مراحل و منزلگاه های جنبش مشروطیت

نکته ای که در تحلیل حوادث مشروطه، غالباً از آن غفلت می شود، آن است که جنبش موسوم به مشروطیت، از آغاز تا فرجام، مراحل و منزلگاه های مختلفی را از سر گذرانده که بعضاً از مبدأ و مآل، با یکدیگر تفاوت های بارزی دارند. جریانی که به نام مشروطه در تاریخ کشورمان معروف شده، چنانکه گذشت، زماناً مسبوق به نهضتی اصیل، اسلامی و مستقل بود که رهبری آن به عهده علمای دین (بالاخص شیخ فضل الله) قرار داشت و مقصد عمده اش نیز تأسیس «عدالتخانه» بود، یعنی مجمعی از نمایندگان طبیعی اصناف و طبقات مردم که جهت حل و فصل مسائل حکومتی به شور بنشینند و برای دوایر دولتی، قانون بنویسند، تا به خودکامگی های شاه و دولت پایان داده شود. نهضت مزبور به همین علت در تاریخ، «نهضت عدالتخانه» نام گرفته و هجرت علما به قم در صدر مشروطه، و در پی آن، صدور دستخط تأسیس «مجلس شورای اسلامی» از سوی مظفرالدین شاه نیز دستاورد همین حرکت بود. اما همزمان با هجرت علما به قم، اعضای سفارت انگلیس در تهران با تبلیغات و تحریکاتی که توسط ستون پنجم خویش در بین مردم (که خود را در صفوف متشکل نهضت مردم مسلمان ایران جا زده، و در پس پرده آزادی خواهی، به انتظار فرارسیدن لحظه موعود نشسته بودند) به راه انداختند، درهای سفارت را به روی مردم ساده و غافل (و بعضاً اوباش و عناصر شکمباره) گشودند و استعمار بریتانیا – که همیشه همراه مسیر آب حرکت می کرد – به دسایس خود شدت بخشید و برای نابودی آن قیام اسلامی – مردمی، از طریق

سیاست خطرناک مسخ و انحراف وارد شد، که استحاله شعار عامه فهم و ریشه دار عدالتخانه به شعار وارداتی و متشابه مشروطه، و نیز حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس شورا در دستخط مظفرالدین شاه از جمله نتایج آن بود. پس از آن هم، عناصر خارجی (در درجه اول: استعمار بریتانیا و در درجات بعدی: فرانسه و آمریکا، و حتی در مراحلی: روس تزاری) در سازمان دهی، حمایت و هدایت گروهی غرب زده و تندرو، و از این طریق، در شکل دهی به سرنوشت نهایی آن جنبش، نقشی فعال ایفا کردند. و البته باید مجدداً تأکید کنیم: جنبش موسوم به مشروطه، در گوهر، حرکتی اصیل، ریشه دار و از درون بود که از تکاپوی دیرین ملت ایران برای دستیابی به «عدالت» و «آزادی» ریشه می گرفت و نقش استعمار و ایادی آن، عمدتاً در سوار شدن بر امواج احساسات پاک ملت، شکاف و انحراف در رهبران اصیل نهضت و تراشیدن رهبران تازه، ایجاد زنجیره ای از بحران های مداوم و نهایتاً سوق جنبش به سوی اهداف خودخواسته بود.

همپای رشد جنبش عدالت خواهی مردم در صدر مشروطه، مذاکرات پشت پرده روس و انگلیس برای تجزیه ایران به مناطق نفوذ اوج گرفت. سوداگران زر و زور، از اصطکاک های مستمری که تا آن روز به ویژه بین ناسیونالیست های روس و انگلیس در خاورمیانه، و از آن جمله ایران، وجود داشت و هر از گاه، آتش آن تشدید شده و به خنثی شدن نقشه هایی چون قرارداد رویتر و رژی انجامیده و به منافع عام و جهانشمول بازرگانی آنان لطمه های بزرگ می زد، خسته شده و دنبال آن بودند که قدرت های بزرگ صلیبی را سر یک سفره نشانده و وادار سازند که چارچوب مشخص و تعیین شده ای برای مطامع سیاسی و اقتصادی خویش ترسیم کرده و به آن پایبند باشند؛ و در نتیجه انگلیسی ها خیالشان از دستبرد روسیه به مستعمره زرخیز هند (که حفظ آن، دغدغه اصلی لندن بود) راحت شود و متقابلاً روس ها نیز به پاره ای از مطامع شان در خاورمیانه برسند. لذا قرارداد ۱۹۰۷ جزئی از یک توافق و تفاهم بسیار کلان بود که در حقیقت بخشی بزرگ از جهان اسلام – از شمال آفریقا گرفته تا ترکیه و ایران و افغانستان و تبت – را در خطی ممتد بین انگلیس و فرانسه، و انگلیس و روس تقسیم می کرد.

در بخش هایی از این خط، انگلیسی ها و فرانسوی ها با هم قرارداد می بستند و در بخش های دیگر که روسها مدعیات ارضی و استعماری داشتند انگلیسی ها و روس ها قرارداد امضا می کردند، و در کل، جهان اسلام، منطقه جولان و ترکتازی برادرانه(!)

استعمارگران صلیبی قرار می گرفت. بی جهت نیست که سیسیل اسپرینگ رایس، وزیرمختار انگلیس در ایران صدر مشروطه، ضمن تلگرامی در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۰۷ به «سر ادوارد گری» وزیر خارجه انگلستان و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ از واکنش مسلمانان نسبت به قرارداد اعلام خطر کرده و نوشت: «بنابر آن چه می شنوم و دلیل کافی که دارم، معتقدم که این قرارداد بین انگلستان و روسیه در ردیف قرارداد منعقده بین انگلستان و فرانسه به عنوان یک سازش ضداسلامی تلقی می گردد و از این رو [از] احساسات عموم مسلمانان جهان بر ضد آن استمداد خواهد شد.»

درباره گام های پیاپی استعمار بریتانیا و روسیه تزاری جهت انحراف نهضت مشروطه و تسخیر ایران، در آینده توضیح خواهیم داد.

۵. پشت پرده تحصن سفارت انگلیس در صدر مشروطه

تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس در صدر مشروطه، یکی از حوادث مرموز و پیچیده تاریخ کشورمان در قرن اخیر است که شرح چگونگی آن، همراه با اشاره به تأثیر تعیین کننده ای که در روند اوضاع و جریانات کشورمان داشت، به اجمال یا تفصیل در خلال تواریخ مشروطه و اسناد و گزارش های منتشره داخلی و خارجی آمده است.

وقوع این حادثه شگفت و بی سابقه تاریخی در آستانه به ثمر نشستن نهال قیام ملی — اسلامی عدالتخانه، همراه با مقدمات و مؤخراتی که داشت، آن قیام اصیل و خودجوش را در مسیری جدید (به نام مشروطه) انداخته، موجب «استحاله و استهلاک» جنبش عدالتخانه، «رادیکالیزه شدن بی رویه مطالبات ملت»، و نهایتاً ایجاد دهها مشکل سیاسی - اجتماعی در تاریخ کشورمان شد. مطالعه و بررسی دقیق این صحنه شگفت تاریخی (یعنی، تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس در پگاه مشروطه) برای آشنایی محققین جریانات آن عصر، به ویژه زد و بندها و تحرکات سیاست های خارجی، بسیار مفید و ضروری است. آنچه در تواریخ مشروطه پیرامون داستان تحصن آمده است، بیشتر ناظر به لایه ظاهری قضایا بوده و از شرح مقدمات این نمایش حساب شده و حوادث پشت صحنه آن خالی است. تنها در برخی از مآخذ، اشاراتی مجمل به پاره ای از این مقدمات شده است که ذیلاً بدانها اشاره می کنیم.

۱. محمدمهدی شریف کاشانی، از فعالان و سردمداران مشروطه، که در ماجرای تحصن سفارت انگلیس، رابط بین سفارت با عناصر انگلوفیلی بود که در هجرت کبرای علما به قم (در صدر مشروطه)، خود را میان مهاجرین جا زده بودند، می نویسد: «من بنده هم، به واسطه سابقه بستگی به سفارت بهیّه [= سفارت انگلیس در تهران]، یک روز رفتم قلهک، جناب وزیرمختار و شارژدافر و چرچیل صاحب را ملاقات کرده، مذاکرات لازمه نموده، عود به شهر نمودم». همو در ملاقاتش با علما در قم، «از اقدامات کارکن های سرّی...» سخن می گوید.

۲. میرزامحمدخان وکیل الدوله، منشی مظفرالدین شاه نیز در گزارش های خویش پیرامون وقایع صدر مشروطه، به ماجرای پناهندگی تجار و کسبه و غیره به سفارت انگلیس، پذیرایی خدام سفارت از آنها، القائات شارژدافر (= کاردار) سفارت به متحصنین، و منشأ پول ها و مخارج تحصن اشاره می کند و از تغییر عنوان مجلس شورای «اسلامی» به مجلس شورای «ملی» با پادرمیانی و اصرار کاردار سفارت، پرده برمی دارد.

۳. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که خود و برادرش (صنیع الدوله) از صحنه گردانان مشروطه بودند می نویسد: «راهی که مردم جستند توسل به سفارت انگلیس بود. از سفارت، منع و تشویق توأمان می شد. کاشف به عمل آمد که قبلاً عده ای مبال [= مستراح] در سفارت تدارک شده بود. حاج محمدتقی بنکدار با مقدار دیگ و دیگ بر و ملزومات دیگر و اسباب پخت وپز — به دو معنی — وارد سفارت شد. خیمه ها برپا کردند و دیگ ها را بار؛ از طبقات مختلفه، معتکف سفارت شدند. امتیاز درستی هم بین متحصن و تماشاچی داده نمی شد. عنوان، تقاضای عدالتخانه است؛ باغ مصفا، آش و پلو مهیا، مشتری بسیار، انگشت ها در کار. شبی صنیع الدوله، حاجی محمدتقی شاهرودی و نگارنده به سفارت رفتیم. در زاویه پله جنوبی درویشی پرده فقر کشیده بود و عنکبوت مانند پشت پرده خزیده، برخاست و از پشت پرده بیرون آمد. مردی مسن بود، سیه چرده، ریش سفید و گیسوی پریشان، با خاطری مجموع، گفت اینها حرف می زنند، ما مشروطه می خواهیم. باقی معلوم است. مخارج آن بساط از کجا می رسید معلوم نشد. همه قسم حدس می شود زد؛ دم خروس هم پیدا است».

۴. مرحوم استاد محیط طباطبایی، در مجله وزین محیط تحت عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟» اظهارات مهم و تکان دهنده ای دارد. وی می نویسد: «مرحوم پدرم (سیدابراهیم فناء

طباطبایی) که یکی از متحصنین آن زمان بود نقل می کرد که نخستین بار کلمه «شرط» و «مشروطه» در مقابل فرمان عدالتخانه از بستگان سفارت به خصوص شارژدافر [= کاردار] شنیده شد و پیش از آن در گفتن و نوشتن ابداً کسی این لفظ را به کار نمی برد و پیدایش آن مربوط به همان ایام تحصن سفارت انگلیس است. باز همان مرحوم در وجیزه ای که به سال ۱۳۵۰(ق) راجع به سرگذشت زندگانی خود برای اینجانب نوشته اظهار می دارد: «... مخفی نماناد که در اول ورود ملت ایران به سفارت، همه بی خبر از عنوان مشروطیت بودیم؛ فقط معدلت خانه عُظمی یا عدالت خانه کبری و شبه ذلک از دولت، خواهان بودیم. رفته رفته به واسطه شبنامه های بسیار که نفوس مطلعه در سفارتخانه انداختند و خوانده شد، دانسته و فهمیده شد که عنوان، مرام مشروطه است. گرچه از شبنامه ها معلوم می شد، ولی صراحتاً از شارژدافر و نایب سفارت به ملت، سرّاً تلقین و تفهیم گردید...».

مرحوم محیط پس از نقل عبارت فوق می افزاید: «این شهادت کسی است که در دوره عمر خویش حتی برای مصلحت هم حاضر به گفتن یک کلمه خلاف واقع نشد و در نتیجه مجبور به گوشه نشینی و انزوا در روستای زواره گشت...».

۵. آقای شمس الدین رشدیه، فرزند میرزاحسن رشدیه مشهور، با اشاره به تحولات صدر مشروطه، سخن جالبی دارد که دریغ است از ذکر آن درگذریم: «در اواخر سال ۱۳۲۲قمری، در قسمت شمال باغ سفارت انگلیس، نزدیک دیوار، دو سه چاهی زدند و رها کردند. پس از شش ماه، مجاور دیوار شمالی، دالانی به عرض دو مترونیم ساختند و به فاصله یک متر چاله هایی کندند، و به چاه بزرگ مربوط کردند و رها کردند. شش ماه بعد، بین چاله ها دیوار کشیدند. آن دالان ها به اتاق های کوچک چاله دار تقسیم شد. درهایی هم در جنوب شهر، بازار نجاران ساخته و پرداخته شد. روزی هم درها را به آنجا انتقال داده به اتاق ها گذاشتند. البته بنّاهای هر دفعه هم غیر از بنّاهای دفعه پیش بودند. در روزهای تحصنِ مردم در سفارت، این اتاق ها مستراح های حضرات شد و چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار! فاعتبروا یا اولی الالباب».

۶. حسین امید، از دمکرات های صدر مشروطه و از مؤسسین اولیه حزب کمونیست در ایران، در زمان تحصن ۱۲ سال داشته و همراه پدرش کراراً به میان متحصنین رفته است. وی که می کوشد تا حدودی به لایه های زیرین ماجرا نزدیک شود، خاطرنشان می سازد:

در باغ بزرگ سفارت برای هر یک از اصناف، خیمه و خرگاه اختصاصی برپا شده بود

و نام صنف و غرض از تجمع و تحصن را در اشعاری شیوا گنجانده در مقام خیام خود نصب کرده بودند. اشعار هر صنف را با علاقه مندی در جنگی جمع آوری کرده بودم. متأسفانه از دست دادم. جمعیت متحصنین سفارت انگلیس را تا ۲۵ هزار هم گفته اند، ولی این جمعیت شب ها تقلیل پیدا می کرد و کسانی که سرپرست مردی در خانه نداشتند به منازل خود می رفتند. دیگ های پلو شب و روز در سفارت سر بار، و چای و غلیان در گردش، و از متحصنین و همراهان آنها با نظم و ترتیبی که از توانایی ایرانی خارج بود پذیرایی گرم و شایان به عمل می آمد.

محل تأمین مخارج تاکنون جزو اسرار مانده است. آنهایی که تصور می کنند حاج محمدتقی معروف به سفارتی و حاج محمدحسین بنکدار که ناظر خرج بودند یا حاج امین الضرب و سایر تجار یا رجالی که با عین الدوله مخالفت داشتند از قبیل میرزاعلی اصغرخان امین السلطان که داعیه تجدید صدارت خود را داشت و طرفداران او، تحمل این مخارج گزاف را می کردند، تصور می کنم در اشتباه باشند. درست است که در آن تاریخ جامعه ما به درجه امروز آلوده به فساد نبوده و مردم خیّری وجود داشتند، ولی چنانچه خرجی کرده بودند اختفای آن علت نداشت و برای کسب افتخار و بزرگداشت خود افشا می نمودند و استبعادی هم نداشت در مقام مطالبه برآیند. شادروان دولت آبادی در صفحه ۷۲ جلد دوم «حیات یحیی» محل خرج را مجهول دانسته و متذکر شده است: «بعضی معتقدند دست سیاست خارجی کمک های مادی می نماید، تا چه اندازه صحیح باشد». با این حال در حاشیه علاوه شده: «تحقیقات بعد نگارنده، محقق داشت هیچ گونه کمک مادی از خارج نشده و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار، طرفداران و کارکنان امین السلطان برای سرکار آوردن او می داده اند و شاید از پول خود امین السلطان هم بوده است؛ دیگران هم به مقاصد مختلف کمک هایی می کرده اند.»

حسین امید می افزاید:

برای نویسنده قبول این که این حاشیه را شخصاً در زمان حیات اضافه کرده باشند مقدور نیست، زیرا علت نداشت چنانچه به این حقیقت پی برده باشند متن را اصلاح نکرده به حاشیه رفته باشند و به فرض اینکه حاشیه از ایشان باشد ممکن است بر ایشان تحمیل شده یا قید پرداخت مخارج تحصن را به وسیله اجانب اهانتی دانسته و

من باب جریحه دار نشدن غرور ملی، به اضافه کردن آن مبادرت کرده باشند. به علاوه، عبارت ناظر به قسمت عمده مخارج می باشد و نسبت به بقیه ساکت، و حساب و کتابی هم در کار نبوده است. به علاوه، مجلدات حیات یحیی نشان می دهد در تمام جزئیات وارد و در هر دفعه اسامی را ذکر، و اگر از طرف طبقات مذکور در حاشیه، مخارج متحصنین که امر مهمی است پرداخته شده بود بی اطلاع نمی ماندند و لااقل چند نفری را به اسم ورسم معرفی می کردند و وهنی برای آنان متصور نبود که خواسته باشند احتراز جویند، بلکه مایه افتخار بود. این نکته نیز قابل توجه است با آنکه در حیات یحیی، همه جا امین السلطان از طرفداران سیاست دولت روسیه معرفی شده و در صحت آن هم تردید نیست، چگونه ممکن است سفارت انگلیس به کسانی راه داده باشد که می خواسته اند مخالف سیاست دولت خود را سر کار آورند و تمسک به بی اطلاعی سفارت انگلیس هم از محل پرداخت مخارج، امری غیرقابل قبول است.

همچنین در صفحه ۱۲۴ جلد اول حیات یحیی مندرج است که انجمن اتحاد اسلامی اسلامبول که علیه دستگاه استبدادی تجهیز و فعالیت می کرد، نامه های سرّی خود را توسط برادر میرزا شیخ علی منشی اول سفارت انگلیس در تهران که در سلک تجار بود جزو مکاتبات رسمی سفارت به وسیله غلام مخصوص سفارت می فرستاده، بی آنکه انگلیسیان دخالت یا اطلاع داشته باشند. البته سیاست اقتضا داشته چنین وانمود شود انگلیس ها اطلاع نداشته اند، ولی واقعیت آن قابل تصدیق نیست.

۷. حجت الاسلام حاج شیخ عباس اخوان صدر (از نویسندگان و وعاظ فعلی تهران) فرزند آقامیرزا علی اکبر اخوان صدر (از معتمدان بازار تهران و شاگرد مرحوم آیت الله شاه آبادی بزرگ و طابع کتاب مشهور ایشان: «رشحات البحار»)؛ و او فرزند آقامیرزاحسن است که از اولین فارغ التحصیلان دارالفنون در رشته «نسخه پیچی» یعنی داروشناسی، و صاحب داروخانه توکل در امامزاده یحیی بود و در حدود ۱۳۳۷ قمری درگذشت و در قبرستان چهارده معصوم تهران (واقع در میدان شوش، که سال ها پیش خراب شد) به خاک رفت.

حجت الاسلام اخوان در تابستان ۱۳۸۰ شمسی در منزل خویش به راقم سطور اظهار داشتند:

عموی من، حاج میرزامحمد اخوان مشهور به «توانا»، فردی متمکن و ثروتمند بود. مباشر ایشان، آقای جواهری، روزی به من گفت: من با جدّ شما (آقامیرزاحسن) خیلی مأنوس

بوده و جزو خواص اصحاب ایشان محسوب می شدم. جدتان شخصیت بسیار محترمی داشت و در مبادی جریان مشروطه و بگیر و ببندهای اولیه آن، دخیل بود و حزبی درست کرده بود که ظاهراً «برادران» نام داشت. عده ای هم گرد وی جمع بودند و گاه با هم مشق نظامی می کردند. باری، آقامیرزاحسن در وقایع منتهی به مشروطیت، فردی فعال و پرتکاپو بود و خانه اش پناهگاه و ملجأ اهالی محل (محله امامزاده یحیی) قرار داشت. تا اینکه کشمکش علما و مردم با دولت و دربار، به تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس منتهی گردید. آقامیرزاحسن هم روز اول در تحصن مزبور شرکت جست. آن روز نزدیک ظهر که شد، دیگ های بزرگ سر بار رفت و بساط ناهار برپا شد. دیدم جد شما – برخلاف دیگران – غذا نمی خورد و همین طور، خیره خیره به دیگ های پلو و برو و بیای اشخاص و دست اندرکاران تحصن نگاه می کند. غذا که صرف شد، نیاز به دستشویی و توالت پیش آمد و افراد حاضر در سفارت، هی این سو و آن سو می نگریستند که کجا این نیاز غریزی را برآورند؟ که یک مرتبه، عضو مهم سفارت آمد و فرمان داد دیواری را که یک گوشه سفارت بنا شده بود بخوابانند و پس از برداشتن دیوار، ناگهان ۲۱ باب توالت حاجی پسند، هویدا شد!

آقامیرزاحسن که متعجبانه اوضاع را ورانداز می کرد، همین که چشم هایش به توالت های پیش ساخته افتاد، به من گفت:

– جواهری، پاشو بریم، که گول خوردیم!

گفتم: برای چه؟! گفت: به تو می گویم پاشو بریم! مگر نمی بینی، حتی مستراحهایش را هم جلو جلو ساخته اند و قضیه از پیش، کاملاً طراحی شده است!

آقای جواهری می گفت: «من آن روز درست نفهمیدم که جدتان چه می گوید؟ ولی بعدها با رو شدن دست ها و افشا شدن چهره ها و مقاصد، به حرف آن روز او پی بردم. جدتان، از آن به بعد بود که توی خودش رفت و از صف فعالان مشروطه خود را کنار کشید و در منزل نشست تا فوت کرد».

۸. صدیق معظم، جناب حاج احمد شهامت پور، از معتمدین بازار تهران که سنین بالای عمر را با قداست می گذرانند، در کتاب «خاطراتی از صالحان» مرقوم داشته اند:

یکی از نزدیکان برادر عزیز و ارجمند جناب حا ج محسن آقای لبّانی «زید توفیقه الشریف» که خدمات ایشان در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی اظهر من الشمس می باشد، به نام

حاج آقا مهـدی لبّانی است که مـدتی قبل از انقلاب در مـدرسه آیت الله مجتهدی [واقع در بازارچه نایب السلطنه جنوب تهران] مشغول خوانـدن جامع المقـدمات بود. ایشان برای حقیر نقل نمودنـد که دوستی معمار داشـتم که او برایم نقل نمود که: روزی توسط شخصی مرا به سفارت انگلستان دعوت نمودند. وقتی که به سفارت رفتم، از من خواستند که چاهی در مکانی از سفارت برای ایشان حفر نمایم. من هم طبق دسـتور ایشان یک مقنی آوردم و در عرض چنـد روز چاهی حفر نمودیم. پس از اتمام چاه، مسـئول سـفارت دستور داد دهنه چاه را مسدود نماییم و سپس دستور داد چاه دیگری در چند متری آن چاه احداث نماییم. پس از احـداث چاه دوم و مسـدود نمودن آن دسـتور چاه سوم به طریق چاه قبلی [صادر گردیـد]. به همین نحو حدود سـی حلقه چاه حفر نمودیم و دهنه چاه ها را مسدود نمودیم و پس از تصـفیه حساب از سفارت خارج شدیم. مدت ها در این فکر بودم که این سی حلقـه چـاه چه دردی از سـفارت دوا خواهـد کرد و منظـور سـفارت از این کـار چه می باشـد؟ چنـدی نگـذشت که مسـئله مشـروطیت پیش آمد و بین طرفداران مشـروطه و مخالفین [آن] درگیری ایجاد شد و دست های نامرئی عمال انگلستان، موافقین مشـروطه را به تحصن در سفارت دعوت نمودند. گروهی انبوه از مردم... رو به سفارت آورده و در آنجا متحصن شدند. چندین شبانه روز در آنجا ماندنـد. آشپزخانه مفصـلی به راه افتاد. هر روز و هر شب با غذاهایی متنوع از متحصـنین پذیرایی می نمودند. زمـانی که در تهران منتشـر شـد که انبـوهی از مردم به سـفارت انگلسـتان پنـاه برده و متحصن شـده و سـفارت در کمـال جود و بخشـش از آنها پذیرایی می نمایند، آقای معمار می گفت: معمایی که در ذهن من در رابطه با حفر سـی حلقه چاه لاینحل مانده بود برایم روشن و آشکار گردید که دولت مکار انگلسـتان نقشه تحصن طرفداران مشـروطه را از قبل طراحی نموده، برای آنکه متحصـنین برای ادامه تحصن احتیـاج به سـرویس بهـداشتی پیـدا می کننـد، پیش بینی آن را با حفر چاه های متعـدد از قبل کرده بودند که مردم از سـفارت، برای اسـتفاده از سـرویس بهداشتی خارج نشوند، تا نقشه شیطانی انگلستان با تثبیت مشروطیت انجام پذیرد.

۹. آیت الله حاج شـیخ حسـین لنکرانی مشـهور به مرد دین و سیاست، در تاریخ ۱۹/۱۰/۶۱، به مناسـبت بحث از تحصن مشروطه خواهان (در صـدر مشـروطه) در سـفارت انگلیس، و توطئه های پشت پرده و از پیش طراحی شـده، فرمودنـد: «قبلاً در سـفارت، مستراح هایی (که در، پشتش بوده و جلویش تیغه بوده) ساخته شده بوده است. به مجرد ورود متحصنین،

تیغه ها را برمی دارند. مستراح های زیادی برای این کار حاضر بوده است! ملتفت شدید. آقا این کار، پیش بینی شده بوده است. به مجرد اینکه حاج شیخ فضل الله نهضت عدالتخانه را شروع می کند، و آنها می دانستند که او دست بردار نیست، جهت بهره برداری همراه جریان آب می روند. زمینه اینکه پیشنهاد حاج شیخ فضل الله را مسخ کنند و تبدیل به مشروطه سازند و انقلاب را بکشند بیاورند توی خانه خودشان، قبلاً پیش بینی کرده بودند، مقداری (من که ندیدم، اما همه می گفتند) مستراح ساخته بودند که درب، پشت سرش بوده و جلوی در، تیغه بوده است، آفتابه و همه چیز هم حاضر بوده، تا اینها می روند، تیغه جلوی درها را برمی دارند...».

آری، به قول شاعر:

ما از برون در، شده مغرور صد فریب تا خود، درون پرده چه تقدیر می کنند؟!

۶. گزارشی تکان دهنده از تمهیدات سفارت انگلیس برای پذیرایی از متحصنین

افزون بر آنچه گذشت، خوشبختانه گزارشی مفصل از اقدامات حساب شده اعضای سفارت انگلیس (مدتها پیش از شروع تحصن) برای فراهم ساختن زمینه تجمع و تحصن جمعی کثیر از مردم پایتخت، در دست است که مرحوم آیت الله حاج سیدحسین بدلا (از علمای پارسا و معمر قم، و اصحاب استفتای مرحوم آیت الله بروجردی ، که در سال های اخیر درگذشتند) در منزل خود برای اینجانب – علی ابوالحسنی (منذر)- نقل کرده اند و حقیر همان هنگام، گزارش مزبور را (نظر به اهمیت تاریخی بسیار آن) در سه صفحه A۴ پاکنویس کرده و به مهر و امضای ایشان و نیز فرزند فاضلشان (به عنوان شاهد) رسانده ام.

جناب بدلا در آغاز گزارش مزبور (که به قلم حقیر، و به نقل از ایشان، نگارش یافته) با مهر و امضای خویش چنین مرقوم داشته اند:

حکایت عبرت انگیز زیر، که از مقدمه چینی های سفارت پیش از کشاندن جمعی از مردم تهران به تحصن در سفارت انگلیس در صدر مشروطه پرده برمی دارد عیناً همان چیزی است که اینجانب سیدحسین بدلا در تاریخ محرم ۱۴۰۶ق/ شهریور ۱۳۶۴ش برای جناب حجت الاسلام آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) نقل کردم و ایشان برای ثبت در تاریخ در ۳ صفحه نوشته اند.

جناب ایشان علاوه بر گواهی فوق، ذیل هر صفحه را نیز مستقلاً مهر و امضا

کرده اند. متن گزارش چنین است:

بسمه تعالی

حضرت آیت الله حاج سید حسین بدلا، از اساتید معظم و کهنسال حوزه علمیه قم و از خصصین مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و نیز مرحوم آیت الله بروجردی هستند که در حوزه به حسن شهرت و صفای نفس و صدق کلام معروفند. ایشان در محرم ۱۴۰۶ق/ شهریور ۱۳۶۴ش به این بنده – علی ابوالحسنی (منذر) – فرمودند:

در تهران، پیرمردی ۷۰-۶۰ ساله (ظاهراً تهرانی الاصل، و دارای قدی رشید، و متدین) موسوم به «بابا» می زیست که (احتمالاً) «جعفری» به او می گفتند و از یاران فدائیان اسلام و مرحوم شهید نواب صفوی محسوب می شد. بابا مدت ها پس از شهادت فدائیان زنده بود و آشنایی من با او نیز به همان مناسبت ارتباطم با فدائیان اسلام اولیه، خصوصاً با عموزاده پدرم مرحوم شهید آقاسیدعبدالحسین واحدی، صورت گرفت. بابا، در همان زمان ها، برای ما چنین نقل کرد: من در صدر مشروطه حدوداً مقابل سفارت انگلیس در تهران، دکان داشتم. یک وقت، از ترددهایی که به داخل سفارت می شد، احساس کردم در سفارت انگلیس، دارد جریانات عجیب و غیرمعمولی اتفاق می افتد. در تاریک شبی که در دکان مانده و مشغول رسیدگی به حساب دخل و خرج سالیانه بودم، متوجه شدم شترهایی همراه با بار به درون سفارت می روند! از لای در به دقت ملاحظه کردم و در تاریکی، از روی صدا و نیز قیافه افراد، دو تن از شتردارها را شناسایی نمودم. فردا، روی کنجکاوی، آنها را پیدا کردم و قضیه را جویا شدم.

آقای بدلا توضیح دادند که آن روزها وسائط نقلیه کنونی وجود نداشت. وسیله بزرگ حمل و نقل، شتر بود و وسیله کوچکترش الاغ؛ و جدای از این دو، حمال ها که بارها را بر دوش گرفته و این سو و آن سو می بردند. مرکز خرید و فروش و نیز کرایه شترها و الاغ ها، میدان مال فروش ها بود که جنب امام زاده سیداسماعیل (واقع در شمال چهارراه مولوی) قرار داشت. پاتوق اشخاصی هم که به عتبات و دیگر نقاط، مسافر می بردند، آنجا بود. ضمناً میدان بارفروشها هم که مرکز خرید و فروش بار بود نزدیک آنجا قرار داشت. به بقیه ماجرا از زبان بابا توجه کنید:

بابا می گفت: از یکی از آن دو تن پرسیدم: هان! بگو ببینم تو، دیشب، در آن وقت شب، در سفارت انگلیس چه می کردی؟! شتردار مزبور ابتدا قضیه را منکر شد، گویی

به او سپرده بودنـد که چیزی نگویـد. ولی بعـد که اصـرار مرا دیـد، گفت: سـر پامنار (= مقابل جایگاه قبلی سـفارت روس) انبار آقایان رزازها (برنـج فروشـها) است که از مازنـدران با قاطر برنج را بار کرده و از آنجا نیز به دکان های رزازی انتقال می دهند. از سـفارت انگلیس نزد من آمدنـد و مرا پیش رزازها بردند که برنج را از آنها تحویل بگیرم و شـبانه به سـفارت ببرم (آقای بدلا فرمودند: حال آیا خود رزازها واسطه مأموریت او شده بودند یا سفارت، یادم نیست که بابا چه می گفت).

بـاری، اولین چیزی که مشاهـده کردم قطـار شتر بود که شب های متعـدد به داخل سـفارت برنـج می بردنـد، و همین امر موجب کنجکـاوی و پیگیری قضـیه از سوی من شـد. بـا تعقیب جریـان، دریـافتم برنجی را که اشـخاص وارد، از مازنـدران بـا قاطرهـای مخصوص مازنـدرانی به انبـار رزازهـا در پامنـار می آورنـد، شـبانه با شتر (که صـدای پایش شـنیده نمی شود) از پامنار به داخل سفارت منتقل می شود. پس از جریان انتقال برنـج به داخل سـفارت، باز متوجه شدم که شب ها، وقت و بی وقت اشخاصـی می آینـد و به سـفارت می رونـد. من جمله، چوب و تخته زیادی به داخل سـفارت آوردنـد! در آن میـدان، نجاری را که آشـنا بود، دیـدم رفت و آمـد می کنـد. از وی پرسـیدم جریـان چیست؟! گفت: نمی دانم، در محوطه عقب سـفارت، نزدیک دیوار، کانال درازی در زمین کنـده اند. قبلاً اظهار می داشـتند که می خواهند یک دیوار ممتد بکشـیم و این کانال، جای پی آن دیوار است. اما حالا می گوینـد، فعلاً کار لازم دیگری داری که باید به سـرعت انجام گیرد. گفتم: چه می خواهید بکنید؟ گفتند: چند قطعه تخته به عرض حـدود یک متر و بلندای تقریباً ۵/۱ متر بریـده و کنار هم روی کانال قرار دهیـد. بعد هم از جنب هر یک از تخته ها قسمتی را با این عرض و طول جدا سازید که وقتی دو تخته کار یکدیگر قرار می گیرد به اندازه ۴۰ سانت در وسط آن خالی بمانـد. در کنـار تخته هـای مزبور، تخته هـای دیگری نیز قرار داشت که عمودی نصب می شـد و (حائـل بین توالت ها بود). آن وقت، جلو این تخته ها و کانال، یک نهر کوچکی کنده بودند. یک روز می بیند که کدخداهای دهات شـمیران، یکی یکی می آیند و به سـفارت می روند (آن ایام، شـمیران ده به ده بود و هر ده، از مقداری آب قنات یا چشمه، بهره داشت. یک قسمت هم از رودخـانه آب می گرفتنـد که مرکز اصـلی آن آبشار پس قلعه بود، و امام زاده قاسم و دربنـد و جعفرآباد و سـعدآباد و...، در امتداد رودخانه مزبور سهمی از آب داشتند که بعدها رضاخان پهلوی آن دهات را ضبط کرد و کاخ سعدآباد را برپا ساخت).

یکی از کدخداها را که با وی آشنا بودم، جای دیگر گیر آورده و پرسیدم: چه خبر است که به سفارت رفت و آمد می کنید؟ گفت: آقایان سفارتی ها یک طاق آب از ما خریده اند (نصف شبانه روز آب را که ۱۲ ساعت باشد، یک طاق می گفتند). بالاخره معلوم شد که از هر یک از دهات سر راه، یک طاق آب خریده و قرار گذاشته اند که هر وقت سفارت خواست، آنها این یک طاق آب را رها کنند به سفارت بیاید! ضمناً برای انتقال آب به سفارت نیز، راه آب طبیعی در نظر گرفته شده بود که قبلاً وجود داشت و آبهای زیادی که احیاناً – مثلاً در زمستان- مصرفی نداشت در آن قرار می گرفت و به طرف شهر می آمد و به خندق دور شهر (دروازه شمیران) می ریخت. خلاصه آنکه، قرار سفارت با حضرات این بود که هر ساعت، آب خواستیم، آب را رها کنید بیاید توی نهر و از آن طریق به شهر آمده و داخل جوی سفارت شود؛ و از بسیاری از این دهات، با آنکه تابستان بود، به علت پول زیادی که داده بودند یک یا چند طاق آب خریده بودند... مسئله دیگر، روغن هایی بود که از سمت کرمانشاه می آوردند! بدین گونه که، خیک های روغن را با قیمت های گزاف از کرمانشاه خریداری کرده و به جای سردخانه، در زمین های بادگیردار سفارت انبار می کردند. سایر چیزهایی را نیز که جای خنک لازم داشت در آن زیرزمین ها قرار می دادند، و خلاصه انبارهای زیادی برای اشیای گوناگون وجود داشت که در آن، هر چیز در جای خود و به تناسب قرار می گرفت. می گفت: به تدریج می دیدم شب، وقت و بی وقت، اشیای مختلفی را از درب جلو یا پشت سفارت به درون آن می آورند، به گونه ای که کسی متوجه نمی شد و از مجموع این فعل و انفعال ها پیدا بود که یک حادثه بزرگی باید واقع شود. ضمناً با شتردارها و حمال ها، و خلاصه با آنهایی که اشیای مختلف یا ظرف و ظروف را به داخل سفارت می آوردند قرار گذاشته بودند که این پول را بگیر و روزی یک دفعه (مثلاً) هر وقت ما خواستیم، در جای معینی سر بزن (ظاهراً در همان میدان بارفروش ها، توی مدرسه فیلسوف که جنب آن بود یا اطراف میدان توی امامزاده سیداسماعیل و...) که اگر کاری داشتیم رابط ما به تو بگوید؛ هر وقت خبرتان کردند و پیغامی دادند آن کار را بکنید. همچنین می سپردند که به کسی نگویند، و حتی در میان آنها جواسیسی گمارده بودند که اگر یک قضیه را لو داد او را به کیفیت های خاص تعقیب کنند!

جریان بدین منوال بود تا اینکه یک شب نجارها را خبر می کنند که بیایید تخته ها(ی

توالت ها) را روی به اصطلاح پایه، با فاصله ای از یکدیگر، قرار دهید. از آن سوی، کدخداها را نیز خبر می کنند که آب را، به تناوب، پشت سر هم رد کنید بیاید به سفارت، جلوی توالت ها؛ و بالای توالت ها که یک حوض وسیعی قبلاً برای آب خوردن و شستشو و غیره آنجا ساخته بودند. یک قسمت وسیعی را هم برای دام هایی در نظر گرفته بودند که چوبدارها شبانه از بیرون به داخل سفارت می آوردند و قصاب هایی را هم خبر می کنند برای ذبح آن دام ها، و نیز آشپزها و نانواهایی را برای همانجا...

باری، بابا می گفت: یک روز صبح ما در دکان نشسته بودیم، که دیدیم از همان شتردارها و...، یک عده ای که فرز و زرنگ هستند راه افتاده و هیاهو بپا کرده اند و شعارهای سیاسی می دهند! و خلاصه ریختند داخل سفارت و برنامه پلو چلوی مفصل برقرار شد... از جمعیت نیز، هر چه که می آمد، یک عده را بیرون می فرستادند که بروید و خبر دهید که بیایند پلو در کار است و...!

عنوان، آزادی خواهی بود و اینکه شاه باید مشروطه بدهد و مخالفین مشروطه باید از بین بروند. (پایان اظهارات آیت الله بدلا)

آنچه گفتیم، اشاراتی فشرده یا مفصل درباره پشت صحنه تحصن در سفارت انگلیس از زبان شاهدان عینی بود.

تأیید این امر را در منابع خارجی (روسی) نیز می توان دریافت. مسیو ب. نیکیتین، عضو کنسولگری روسیه در رشت و تبریز و... (در مشروطه دوم) درباره تحصن کلام جالبی دارد: «انقلابیون ایران یعنی کسانی که بر ضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند، موقتاً در این پارک [پارک «قشنگ سفارت انگلیس»] پناهنده شده... بودند و با دیگ های پلو پذیرایی می شدند و ماژور S آتاشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان می گردید و از آنها می پرسید: آیا شما مشروطه می خواهید؟ چنین نیست؟ خلاصه اسم شب این طور بود و به زودی هواخواهان مشروطیت را به دور آن جمع کرد». حتی در منابع انگلیسی نیز (به رغم تلاشی که برای سرپوش نهادن بر تحرکات پشت صحنه تحصن وجود دارد) جای جای اشاراتی تأمل برانگیز به این امر چشمک می زند و پژوهندگان تیزبین را به تأمل فرامی خواند. عبارت طنز آمیز سر ادوارد گری (وزیر خارجه بریتانیا در عصر مشروطه و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) به اسپرینگ رایس، وزیرمختار انگلیس در ایران، از این جمله بوده و برای

آشـنایان با زبان دیپلماسـی پیچیـده و پُر مَکر بریتانیا (آن هم بریتانیای مقتدر و جهانخوار آن روز) گویای بسـی نکته ها و معانی است.

به درستی گفته انـد: «فرهنـگ و زبان دیپلماسـی در میان هاله ای از ابهام و لفاظی و تظاهر و تعارف پیچیـده شـده و درک نیات تهیه کنندگان اسناد و مدارک و نامه های سیاسی، مستلزم تخصص در درک زبان و فرهنگ خاص دیپلماتیک است». اسپرینگ رایس، آن زمـان به عنوان «مرخصـی» در انگلسـتان به سـر می برد و کارهـا به دست شـارژدافر یـا کاردار سـفارت (مستر گرانت داف) می چرخیـد. مستر داف نیز دو تن از کارمنـدان ورزیده خود: سـرهنگ داگلاس و والتر اسـمارت را از قلهک به ساختمان سفارت فرسـتاده بود تا به رتق و فتق امور پردازند. جالب است بدانیم جناب اسمارت (ماژور آن روز و کلنل بعدی)، سال ها بعد در زمان احمـدشاه مسـتشار سـفارت شـد و با همدستی ژنرال آیرونساید، کمیته آهن را به ریاست سیدضـیاءالدین طباطبایی به پا کرد که حاصـل آن طرح و اجرای کودتـای ۱۲۹۹ بود. زمانی هم که تاریـخ مصـرف سیدضـیاء به پایان رسـید (یا مأموریت وی عوض شد) و تبانی احمدشاه و رضاخان، جان وی را به خطر افکند، همین جناب اسـمارت بود که پادرمیانی کرد و با توسط نزد شـاه، امنیت سـید را تا لحظه خروج وی از ایران تضـمین کرد. وی همچنین نقش مترجم را در گفتگوهای خصوصـی رضاخان با سر پرسی لورین (سفیر وقت انگلیس) به عهده داشت.

بـه هر روی، ادوارد گری در ۸ اوت ۱۹۰۶ به اسپرینـگ رایس که به عنوان مرخصـی در انگلسـتان به سـر می برد، خبر داد: «در حال حاضـر، طبق گزارشی که به من رسیده، نزدیک به چهارده هزار نفر در باغ تابستانی سفارت ما در قلهک بست نشسته اند و عقیده شخصی ام این است که خود شاه نیز، دیر یا زود، به جمع بست نشینان خواهد پیوست!...».

چهار روز بعـد باز به همو نوشت: «عده بست نشـینان در قلهک، به طور ناگهانی تقلیل یافته و از چهارده هزار نفر به دویست نفر رسـیده است. [گرانت داف کاردار سـفارت] خیلی به این موضوع (حمایت از چهارده هزار نفر مشـروطه خواه ایرانی) می نازد و شاید به این دلیل است که این دویست نفر را به عنوان نمونه نگاه داشـته است و در توجیه عمل خود (نگاه داشتن این عده) دلیل می آورد که اینان «شـکایت رسـمی» دارنـد.» سـپس افزود: «در قبال این وضع، هر لحظه انتظار دارم از تهران خبر برسـد که ملت ایران گرانت داف را به عنوان شاه جدید خود برگزیده است... تمام امکانات خزانه داری بریتانیا، و اگر آن نشد، تمام

بودجه سری دستگاه های اطلاعاتی ما، قرار است تحت اختیار شما گذاشته شود که باغ وسیع سفارت را به حال سابقش برگردانید. تصور نمی کنم دیگر مسئله ای به نام «کمبود کود» برای سال آینده داشته باشیم. باروری درختان و گلهای محوطه سفارت، بعد از قضایای اخیر چنان غنی شده است که واقعاً ارزش پول خرج کردن را دارد. دوست عزیزم، چه گلهای سرخ قشنگی در عرض یکی دو سال آینده در باغ سفارت خواهی داشت!»

جالب است که مقامات انگلیسی در برخوردهای حضوری و مراسلات رسمی دیپلماتیکشان با دولت ایران و روس تزاری، همه جا تظاهر به «سیاست بی طرفی»! می کردند، اما در عمل، عمال سفارت انگلیس در ایران، چه در داخل سفارت و چه در خارج آن، همگی برای «فریب» آزادیخواهان و «ایجاد انحراف» در خط اصیل اسلامی مردمی قیام و کشاندن آن به خطوط بدلی استعماری و غیراسلامی (اما مردمی نمایانه) بسیج شده بودند و به طور هماهنگ (آن هم نه چندان پنهان!) فعالیت می کردند! حتی، به قول یکی از مطلعین: «مستر چرچیل — دبیر کهنه کار امور شرقی سفارت انگلیس — نیز که با زبان و خط فارسی به خوبی آشنا بود به عنوان آخوند طالقانی! (و لابد برای تنظیم ارتباط میان آزادیخواه نمایان نفوذی تهران و قم، و اجرای سناریوی انحراف نهضت، همراه ستون پنجم) به قم رفته بود!»

ضیاءالدین دُرّی اصفهانی، مدرس رشته فلسفه و مدیر یکی از مدارس تهران، که ناظر حوادث صدر مشروطه بوده است، داستان عجیب و عبرت انگیزی را نقل می کند. وی با اشاره به تحصن جمعی از مردم پایتخت در سفارت انگلیس می نویسد: «تا زمان تحصن مزبور، «سخن از مشروطه در میان نبود و این کلمه را کسی نمی دانست! فقط مشروطه را به مردم تهران، اهل سفارت القا کردند!». سپس «تفصیل» ماجرا را چنین نقل می کند:

یک روز طرف عصر بنده با سه نفر از معممین، درب سفارت ایستاده بودم. درشکه شارژدافر سفارت از قلهک وارد شده، همین که درشکه به محاذات ما رسید، ایستاد. بعد خانم شارژدافر از درشکه پیاده شد، با نهایت خنده رویی و تغمّز به نزد ما آمده گفت: آقایان، شما برای چه به اینجا آمده اید؟ یک نفر روضه خوان که فعلاً اسمش را فراموش کرده ام در جواب خانم گفت: ما آمده ایم اینجا یک مجلس عدالت می خواهیم. گفت: نمی دانم مجلس عدالت چیست؟ گفت: یک مجلسی که دانشمندان، ریش سفیدانمان بنشینند نگذارند حکام و سلاطین به ما ظلم کنند. گفت: پس شما یقین مشروطه می خواهید. این

اولین دفعه بود که لفظ مشروطه را از دهان خانم انگلیسی شنیدیم. شیخ مخاطب گفت: بلی! ما مشروطه می خواهیم. آن خانم محیله لبش را گزید و گفت: نه! شما مشروطه نگویید! ما که مشروطه شدیم کشیشهایمان را کشتیم، سلاطین مان را کشتیم تا مشروطه شدیم. شما نگویید، خوب نیست! آخوند مخاطب گفت: ما هم می کشیم هر کسی را که مخالفت کند و اگر چه امام زمانمان باشد.

خانم خنده طولانی نموده، گفت: شما هم می کشید؟! بسیار خوب! خنده کنان و رقص کنان رفت در ته باغ.

ضیاءالدین درّی، از سخنان فرد مزبور، «آشفته و پریشان شده» به وی پرخاش می کند که: «ای سفیه احمق! این چه حرف کفرآمیزی بود که گفتی؟! آنچه را که این دشمن دین و ملت به تو القا کرد، یا موافق با شریعت اسلام است یا مخالف. اگر موافق است که امام زمان مخالفت نمی کند، و اگر مخالف با شریعت اسلام تو چگونه طلب می کنی چیزی را که ضد اسلام است؟!». به نوشته درّی طولی نکشید که وی شنید: «یکی فریاد می کرد ما مشربه می خواهیم، یکی فریاد می کرد ما شرطه می خواهیم!» و آن روحانی نما نیز «فریاد می کرد: بگویید آنچه را که خانم گفت: "مشروطه می خواهیم"».

تقی زاده، با اشاره به بست نشینی جمعی از مردم در کنسولگری انگلیس در تبریز، سخنی دارد که سخت درخور تأمل و عبرت است: «در اثنای اقامت مردم در قنسولخانه تبریز، زبان ها باز شده و از صبح تا شام نطق های زیادی از طرف ناطقین می شد و با کمال آزادی و نهایت شدت از استبداد انتقاد و مردم را بیدار می کردند به طوری که در آن یک هفته مردم تبریز به قدر ده سال پیش آمده و در مدرسه قنسولخانه تربیت شدند»!

نقشه طراحی شده در سفارت انگلیس، چنان مزورانه به اجرا درآمد که به زودی شعار اسلامی، شفاف و ریشه دار «عدالتخانه» جای خود را به شعار وارداتی، چند پهلو و متشابه «مشروطه» سپرد (شعاری که هنوز هم در مبدأ زایش، روند پیدایش و وجه تسمیه آن، میان محققین، اختلاف نظر وجود دارد). نیز به یاری کاردار سفارت (مستر گرانت داف) در دستخط شاه محتضر (مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ق) مبنی بر اجازه تأسیس مجلس شورای «اسلامی» دست بردند و درست در بحبوحه به بار نشستن درخت نهضت عدالتخانه، زمینه را به گونه ای چیدند که دستخط جدیدی صادر گردد و ضمن آن، قید «اسلامی» برای همیشه در دوران مشروطه، از عنوان مجلس حذف و جای خود را به عنوان

«ملی» دهد!

شیخ فضل الله نوری، یکی از نخستین گام های انحرافی در نهضت مشروطه را همین حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس می دانست. در لایحه مورخ ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵ منتشره از سوی او در ایام تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام می خوانیم:

همین که مذاکرات مجلس [شورا] شروع شد و عناوین دائر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد، از اثنای نطق ها و لوایح و جراید، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زایدالوصف مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد. از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم، لفظ اسلامی گم شد و رفت! که این فقره سند صحیح دارد، عندالحاجه مذکور و مشهود می شود». و این، البته آخرین گام در جهت ایجاد انحراف در جنبش اسلامی و عدالتخواهانه ملت ایران نبود...

سخن از اعتراض شیخ فضل الله نوری به حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس شد (که به گواه تاریخ، یکی از اقدامات فعالان تحصن بود). همین جا بیفزاییم که در کارنامه مشروطه خواهان، انتقادی از تحصن در سفارت انگلیس ثبت نشده است، و منصفانه باید اقرار کرد «افتخار» انتقاد از این رویداد، از آن مشروعه خواهان است. آیت الله میرزاابوتراب شهیدی قزوینی، همفکر و هم رزم شیخ فضل الله، در کتاب مشهور تذکرهالغافل و ارشادالجاهل، ضمن انتقاد شدید از مشروطه خواهان (سکولار) می نویسد:

ای عزیز، اگر مقصود [آنان] تقویت اسلام بود، انگلیس حامی آن نمی شد و اگر مقصودشان عمل به قرآن بود، عوام را گول نداده پناه به فکر نمی بردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمی دادند و حال آنکه چند آیه در کلام الله هست که می فرماید کفار را ناصر و دوست و محل اسرار خود قرار ندهید. آخر مقبول کدام احمق است که کفر، حامی اسلام شود و ملکم نصاری [پرنس میرزاملکم خان ارمنی، بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران] حامی اسلام باشد؟...

۷. مروری بر دسایس استعماری بریتانیا (و روس تزاری) از آغاز مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹

سناریوی تحصن در سفارت انگلیس در تهران، تنها گام بریتانیا برای مسخ و نسخ

نهضت عدالتخواهی مردم ایران نبود؛ نخستین گام یا گام مقدماتی بود، که گام های بعدی آن بعضاً — در پیوند با قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس — با کمک روس تزاری برداشته شد.

اصولاً ـ زمانی که حوادث و رویدادهای مختلف و متنوع کشورمان را، از طلوع مشروطه (۱۳۲۴ق) تا استقرار رژیم دیکتاتوری پهلوی (۱۳۶۰-۱۳۴۴ق/۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) با نگاهی کلان از نظر می گذرانیم، سیاست کلی استعمار (بریتانیا و روسیه) را دارای مراحل و مواقف زیر می بینیم که (در عین تنوع و اختلاف) همگی به مشابه رشته تسبیح به هم متصلند (و البته جناح تندرو و سکولار مشروطه نیز با این راهبرد شیطانی، مرتبط و همسو می باشند):

۱. عقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس بین لندن و پترزبورگ (با پادرمیانی و وساطت روچیلدهای لندن)، و دامن زدن سفارتخانه های آن دو کشور (از طرق گوناگون) به آشوب و اغتشاش در ایران و تضعیف حساب شده دو قطب «مرجعیت دینی» و «سلطنت مرکزی»، به منظور تشکیل حکومتی مختلط و متشکل از عناصر وابسته به استعمار روس و انگلیس.

این نقشه — که متناسب با قرارداد ۱۹۰۷، تهیه و تنظیم شده بود — با فتح تهران، خلع محمدعلی شاه، اعدام شیخ فضل الله نوری و استقرار دولتی متشکل از سرداراسعد دوم بختیاری و سپهدار تنکابنی (که به ترتیب دارای پیوندهای استوار با همسایه های جنوبی و شمالی ایران بودند) در ماه های جمادی الثانی و رجب ۱۳۲۷ قمری، صورت عمل به خود گرفت؛ البته ابتکار عمل، در آن، بیشتر با انگلیسی ها و ایادی آنها بود. نگاهی به کارنامه سیاسی اعضای به اصطلاح هیأت مدیره انقلاب (که پس از فتح تهران، از بین سران و فعالان مشروطه تشکیل شده و به عنوان قائم مقام مجلس شورا، رتق و فتق امور کشور را به عهده گرفت) و نیز هیأت قضات دادگاه عالی انقلاب (که رأی به اعدام شیخ فضل الله نوری داد) ، و ارتباط آنان با لژ ماسونی بیداری ایران و سفارت بریتانیا، گویای این امر است.

۲. استراتژی استعمار، بعد از طی مرحله اول، خاتمه بخشیدن به نفوذ و جولان عناصر «مردمی» و «مستقل» جنبش مشروطه خواهی (نظیر آخوند خراسانی و ستارخان) بود؛ یعنی تصفیه عرصه سیاست از نفوذ و دخالت کسانی که (بحق) خود را در پیشبرد جنبش مشروطه، صاحب حق و نقش انگاشته و به طور طبیعی، تاخت و تاز گروه تندرو و سکولار را برنمی تافتند. هدف از این تصفیه سیاسی، متمرکز ساختن قدرت حکومتی در دست

عناصر «مرعوب» یا «مجذوب» استعمار بود. این نقشه نیز با ترور سیدعبدالله بهبهانی، مسموم ساختن آخوند خراسانی، انزوای سیدمحمد طباطبایی، سیدعبدالحسین لاری، آقانجفی اصفهانی، حاج آقا نورالله اصفهانی و...، و نیز تبعید محترمانه ستارخان و یاران مجاهدش (به اشاره و فشار دولتین عاقد قرارداد ۱۹۰۷) از پایگاه قدرت خویش (تبریز) و ضرب و شتم و خلع سلاح آنان در پارک اتابک تهران (توسط یپرم و سرداراسعد)، انجام گرفت. سپس در قالب بستن مجلس دوم (با پیشنهاد وثوق الدوله، قبول هیأت دولت، تصویب ناصرالملک، اجرای یپرم و تأیید آشکار یا ضمنی دو همسایه سلطه جوی در جریان اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه تزاری) ادامه و تکمیل شد.

در دولتی که حکم به خلع سلاح مجاهدان داد، حسینقلی خان نواب وزیر خارجه، حکیم الملک وزیر مالیه، و فرمانفرما وزیر داخله بود. در کابینه ای نیز که حکم به بستن مجلس دوم و پراکندن آزادی خواهان داد، وثوق الدوله وزیر خارجه و محمدعلی فروغی وزیر مالیه بود. همچنین در همین کابینه بود که وثوق الدوله لزوم تشکیل «حکومت مقتدر» را مطرح ساخت و دکترین وی، از سوی روس و انگلیس با حُسن استقبال روبرو شد. چنانکه، نطق تهدیدآمیز ادوارد گری (وزیر وقت خارجه انگلیس و عاقد قرارداد ۱۹۰۷) در همان ایام در پارلمان بریتانیا مبنی بر اینکه: «باید یک حکومت ثابت و مستحکم مقتدر بانفوذ در ایران برقرار» کرد «که از تزلزل دائمی و مقهوریت مصون باشد» ، دقیقاً منشور سیاست استعمار در آن مقطع بود.

۳. مرحله سوم استراتژی استعمار، با جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) و ورود غیرقانونی ارتش متفقین به کشورمان آغاز شد. در این مرحله حساس از تاریخ خاورمیانه و ایران، هدف دشمنان استقلال و آزادی کشورمان، تکمیل و توسعه مواد قرارداد ۱۹۰۷ بود که با عهدنامه سری مارس ۱۹۱۵ بین دولتین، یک سال پس از شروع جنگ جهانی، صورت گرفت و در پی آن، با فشار شدید لندن و پترزبورگ رجال مستقل ملی وقت همچون میرزاحسن مستوفی و میرزاحسن مشیرالدوله پیرنیا که در برابر مطامع دولتین مقاومت نشان داده بلکه با آلمان سر و سرّی داشتند، برکنار شدند و جای آنها را عناصر مرعوب یا مجذوب استعمار نظیر عبدالحسین فرمانفرما، سپهسالار تنکابنی و وثوق الدوله گرفته و به تحکمات دولتین مبنی بر اخراج عناصر ناوابسته به روس و انگلیس (نظیر مستشاران سوئدی ژاندارمری) از دوائر حکومتی ایران، و تشکیل کمیسیون مختلط از مستشاران روسی

و انگلیسی برای کنترل مالیه ایران جامه عمل پوشاندند.

سپهسالار تنکابنی، در نخستین گام، مخبرالسلطنه حاکم فارس را که تسلیم مطلق در برابر تحکمات کنسول انگلیس در شیراز را برنمی تافت، با فشار انگلیسی ها از حکومت عزل کرد و ۷ تن از مستشاران سوئدی در ژاندارمری ایران را (که در کشاکش متفقین و دول محور، به تبعیت از میهن دوستان ایرانی، جانب آلمان را گرفته بودند) از کار برکنار ساخت. دو هفته بعد نیز به دعوت ژنرال باراتوف (فرمانده کل قوای متجاوز روس در ایران) به قزوین رفت و در مراسم سان و رژه نیروهای تزاری و همچنین ضیافت ژنرال (که به افتخار سپهسالار تشکیل یافته و وزرای مختار دولتین عاقد قرارداد ۱۹۰۷ در آن حضور داشتند) شرکت جست. نیز به اشاره روس ها، حکومت مناطقی چون اصفهان، یزد، کاشان، گلپایگان و... را (که طبق قرارداد ۱۹۰۷ و تکمله سری آن در ۱۹۱۵ جزو مناطق نفوذ روسیه محسوب می شد) به ظل السلطان وانهاد که آن ایام به پایتخت روسیه رفته و به طور خصوصی با تزار دیدار و گفتگو کرده و آبستن تعهدات بسیاری نسبت به آنها شده بود (فرزند ظل السلطان، صارم الدوله، که در قرارداد بعدی ۱۹۱۹ نیز یکی از ۳ رکن دولت وثوق الدوله شمرده می شد، در همین کابینه سپهسالار تنکابنی وزیر خارجه بود).

مهم تر از همه اینها، مراسله سفارتین روس و انگلیس به دولت ایران بود که اشعار می داشت از این پس باید همه عایدات و مخارج دولت ایران اعم از هزینه های نظامی و غیرنظامی قبلاً به تصویب کمیسیون مختلطی که از سوی دولتین تعیین می شود برسد و سپس اجازه پرداخت آنها صادر گردد. «قبول این تقاضا در نظر ملت ایران» - به نوشته مورخ الدوله سپهر - «به منزله قبول تقسیم ایران و خاتمه رژیم سلطنتی به شمار می رفت و به همین دلیل احمدشاه از توشیح اختیارات کمیسیون مزبور امتناع ورزید...». کمیسیون مزبور، از یک عضو روسی، یک عضو انگلیسی، و دو عضو ایرانی تشکیل می شد، که اعضای ایرانی آن، عبارت بودند از: ۱. محسن خان امین الدوله (پسردایی وثوق الدوله، و پدر دکتر علی امینی معروف امضاکننده قرارداد مشهور کنسرسیوم پس از کودتای ۲۸ مرداد) ۲. تیمورتاش که بعداً وزیر دربار مقتدر و مشهور رضاخان شد. گفتنی است دولتین عاقد قرارداد قبلاً درخواست تکمیل این کمیسیون را با نخست وزیر پیشین (فرمانفرما) نیز در میان گذاشته بودند، ولی فرمانفرما (با همه انگلومآبی) زیر بار امضای چنین کمیسیونی نرفته و استعفا کرده بود، ولی سپهسالار تنکابنی (فاتح تهران و تجدیدگر مشروطه) با قید

«فورس ماژور»، آن را امضا کرد.

خواست دیگر عاقدین قرارداد ۱۹۱۵، تشکیل ارتشی زیرنظر افسران و فرماندهان انگلیسی در مناطق جنوبی ایران با عنوان پلیس جنوب S.P.R و متقابلاً ـ ایجاد قشونی به عنوان دیویزیون قزاق (تحت اداره مستقیم روسها و به خرج ایرانی ها) در شمال این کشور بود که عملاً در زمان جنگ جهانی اول انجام گرفت و مشکلات زیادی برای دولت و ملت ایران آفرید.

۴. مرحله بعدی سیاست استعماری بریتانیا، با فروپاشی امپراتوری روس تزاری (۱۹۱۷) آغاز گردید که بر اثر فتوحات برق آسای آلمان در خاک روسیه و نیز وقوع انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ در آن کشور انجام گرفت و عرصه وسیع و زرخیز آسیا از سخت ترین رقیب بریتانیا خالی شد. در پی این حادثه، سیاست خارجی رسمی انگلستان، از «تجزیه و تقسیم» ایران بین لندن و پترزبورگ (که در پوشش قرارداد ۱۹۰۷، و توسط سر ادوارد گری، انجام و اداره می شد)، به تلاش جهت «بلع کامل و انحصاری» ایران توسط بریتانیا در قالب قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله – کاکس (مبنی بر تحت الحمایگی ایران، و اداره مالیه، قشون و فرهنگ کشور توسط مستشاران انگلیسی) تغییر جهت داد.

عامل و مجری (به اصطلاح) ایرانی این سیاست استعماری، وثوق الدوله، وکیل و وزیر مکرر دوران مشروطه اول و دوم بود و از همراهی و همکاری کسانی چون سیدضیاءالدین طباطبایی (موجد کودتای ۱۲۹۹ شمسی)، مشارالملک و تیمورتاش (وزیر دربار مقتدر و مشهور بعدی رضاخان) برخوردار بود. ناصرالملک، نایب السلطنه عصر مشروطه نیز، احمدشاه جوان و مرعوب را به تسلیم شدن در برابر قرارداد ۱۹۱۹ و ترک مقاومت در مقابل دیپلماسی مهاجم لندن فرامی خواند. گفتنی است چندی بعد از این تاریخ نیز (به تصریح دکتر مصدق در مجلس شورای ششم، ۲۹ و ۳۰ شهریور ۱۳۰۵ش): محمدعلی فروغی میلیون ها تومان خسارت ادعایی انگلیسی ها در قرارداد ۱۹۱۹ و جز آن را پذیرفت که به آنان بپردازد.

بر لیست مشابهت ها و هم خوانی های عملی وثوق الدوله و رضاخان، می توان موارد زیر را نیز متذکر شد:

الف) تشکیل قشون متحدالشکل: از جمله اقدامات رضاخان، تشکیل قشون متحدالشکل در ایران (و به همین منظور: قلع و قمع ایلات و عشایر) بود. تشکیل قشون

متحدالشکل در ایران چیزی بود که مدت ها پیش از آن تاریخ، وثوق الدوله در قالب اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به دنبال آن بود، با این تفاوت که رضاخان قشون متحد ایران را صورتاً تحت اداره صاحب منصبان (مستبد و خون آشام) «ایرانی» قرار داد، ولی قشون متحدالشکل وثوق الدوله قرار بود صورتاً و معناً تحت امر کلنل های (استعمارگر و متبختر) «انگلیسی» خدمت کند. در معنی، ارتش ایران در زمان وثوق الدوله، یک درجه از ارتش زمان رضاخان، استعماری تر و ضدمردمی تر بود!

ب) ایجاد مجالس شورای فرمایشی: دخالت رضاخان در انتخاب نمایندگان مجلس، و فرمایشی کردن مجلس شورا، از جمله اقداماتی است که تاریخ، در شمار سیئات مهم وی ثبت کرده است. پیشقراول رضاخان در این اقدام سوء، شخص وثوق الدوله بود که به منظور تشکیل یک مجلس فرمایشی که فلسفه وجودی اش چیزی جز تصویب قرارداد ننگین ۱۹۱۹ نبود، در انتخابات مجلس چهارم دخالت کرد و با زور و تزویر وکلای موردنظر را از صندوق بیرون آورد و دستکاری دولت در انتخابات را — به صورت عام و آشکار — در کشورمان بنیان گذارد.

چنان که همین پیشقراولی را در موضوع لباس متحدالشکل و تغییر البسه ایرانی به فرنگی نیز می بینیم. ابراهیم صفایی به مناسبت تصویب قانون اتحاد شکل در جلسه ۶ دی ماه ۱۳۰۷ شمسی مجلس هفتم، و تأیید این قانون از سوی وثوق الدوله می نویسد: «وثوق خود قبلاً هنگامی که از سفر اول اروپا برگشته بود، لباس متحدالشکل یعنی کت و شلوار می پوشید و کراوات هم به کار می برد و تغییر لباس های گوناگون بلند و بی قواره [؟!] و غالباً زشت [؟!] قدیمی را کاری بایسته می دانست. او کلاه پهلوی نیز بر سر نهاد».

۵. آخرین مرحله استراتژی استعمار بریتانیا در سال های پس از مشروطه، که در واپسین سال از دهه دوم قرن بیستم انجام گرفت، ایجاد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، و قبل از آن، تشکیل کمیته «آهن» (یا «زرگنده») متشکل از کسانی چون ژنرال آیرونساید، کلنل اسمارت، سیدضیاءالدین طباطبایی، عدل الملک دادگر و میرزاحسن خان مشارالملک، محمود جم، میرزاکریم خان رشتی و سیدمحمد تدین بود، تا آنچه را که بنا بود از طریق قرارداد ۱۹۱۹ و به دست وثوق الدوله انجام گیرد ولی به علت منفوریت شدید قرارداد و عمال آن نزد مردم ایران، قابل اجرا نبود به دست همان گونه افراد (و در پوشش لغو ظاهری و «ریاکارانه» قرارداد) جامه عمل بپوشاند، که چنین نیز شد...

در مورد کودتای سوم اسفند، و ارتباط و پیوند سیاسی – تاریخی آن با توطئه های پیشین استعمار در ایران، باید به چند نکته توجه داشت: اولاً کودتای مزبور در ایران و تهران موفق نمی شد، اگر دولتی که در آستانه کودتا زمام امور را به عهده داشت (یعنی کابینه سپهدار اعظم رشتی، از مشروطه خواهان شاخص و قدیمی، مشهور به کابینه «محلل») با سستی ها و اهمال های «بودار و مسئله انگیز»ش، عملاً راه را بر وقوع پیروزمندانه کودتای حوت ۱۲۹۹ نمی گشود. ثانیاً تا زمانی که سردار استاروسلسکی (فرمانده روسی قزاقخانه، دوست احمدشاه و مخالف سرسخت قرارداد ۱۹۱۹) با مکر و حیله و فشار انگلیسی ها از کار برکنار نشد، زمینه برای اجرای کودتای ۱۲۹۹ به دست رضاخان فراهم نگردید. افزون بر این، توجه و دقت در هویت و سوابق کسانی که پیش از سیدضیاء (یا همزمان با او) برای تصدی رهبری کودتا نامزد شدند، گویای بسی نکته هاست: سرداراسعد سوم نخستین کسی بود که برای اجرای کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ نامزد حمله به تهران شد، ولی اختلاف و مشاجره ای که بین سران بختیاری بر سر فرماندهی اردوی چند هزار نفره بختیاری درگرفت، نیروهای آنها را که در اصفهان گرد آمده بودند، پراکنده ساخت تا نتیجتاً نقشه اجرای کودتا به دست آنان عملاً به هم بخورد. فرد دیگری که رهبری کودتا به وی پیشنهاد شد، سپهسالار تنکابنی (یکی از دو فاتح بزرگ تهران و عضو هیأت مدیره انقلاب مشروطه) بود. چنانکه دیدیم، او نیز از کاندیداهای اولیه انگلیس برای رهبری کودتا بود که سیدضیاء با او مطرح ساخت و نزدیک بود سپهسالار بپذیرد، ولی وقتی پی برد خود سید هم می خواهد در کابینه حضور داشته باشد پیشنهاد را با تحقیر رد کرد و در نتیجه سیدضیاء ناگزیر شد خود رهبری کودتا را بر عهده گیرد.

کودتای سوم اسفند، آخرین حلقه سیاست استعماری لندن در آغاز دهه سوم از قرن بیستم بود که در نتیجه آن، رضاخان پله پله از نردبام قدرت بالا رفت و سردارسپه وزیر جنگ، نخست وزیر و فرمانده کل قوا شد و نهایتاً بر تخت سلطنت و دیکتاتوری تکیه زد و با خلع احمدشاه و تأسیس سلسله وابسته پهلوی (به کمک و تأیید مستقیم و غیرمستقیم بریتانیا)، به اجرای فرامین و خواست های سیاسی – اقتصادی – اجتماعی و فرهنگی دیرین لندن در ایران اسلامی شیعه پرداخت، که پیش از این، رئوس آن را برشمردیم. در این مرحله نیز، تاریخ، آکنده از همکاری مشروطه خواهان سکولار با رضاخان است: در نخستین کابینه سردارسپه (۳ آبان ۱۳۰۲)، معاضدالسلطنه پیرنیا وزیر عدلیه، فروغی وزیر

خـارجه، میرزا قـاسم خان صور کفیل وزارت داخله، جم وزیر مالیه، سـلیمان میرزا وزیر معارف و اوقاف و صـنایع مسـتظرفه، عز الممالک اردلان وزیر فواید عامه و تجارت و سرلشکر خدایارخان وزیر پست و تلگراف بود و معاونت رئیس الوزراء را نیز عدل الملک دادگر به عهده داشت.

معاضـد، فروغی، صور و جم در کـابینه بعـدی رضاخان (فروردین ۱۳۰۳) نیز ابقـا شدنـد و در کابینه سوم سردارسـپه (۸ شهریور ۱۳۰۳) سـروکله تیمورتـاش و جعفرقلی خـان سرداراسـعد سوم هم به ترتیب: به عنوان وزیر فوایـد عامه و تجارت و وزیر پست و تلگراف، در کابینه پیـدا شـد. در کابینه چهارم (۱۷ مرداد ۱۳۰۴) نصـرت الـدوله به عنوان وزیر عدلیه، میرزاحسن مشار به عنوان وزیر خارجه و قوام الـدوله صدری به عنوان وزیر داخله وارد شدند و فروغی و تیمورتاش و سرداراسـعد نیز به ترتیب: وزارتخانه های مالیه، فوایـد عامه و پست و تلگراف را عهـده دار بودنـد. هم زمان با ارتقای رضاخان به سـلطنت نیز، نخستین کابینه توسـط فروغی تشـکیل شـد که عنوان کفیل ریاست وزرا را داشت و پست های وزارت خارجه و داخله و پست و تلگراف، به ترتیب: به حسـن مشارالملک، عـدل الملـک دادگر و سرداراسـعد سـوم بختیـاری واگـذار گردیـد. اینهـا همـه داعیه روشـنفکری و سـابقه «مشروطه»خواهی داشتند.

پا نوشت ها

این مقاله پیش از درگذشت نابهنگام مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر) به دبیرخانه همایش ارسال شده بود . در اینجا یاد و نام ایشان را گرامی داشته و به روح پرفتوح آن اندیشمند فرهیخته درود می فرستیم.

نوشته یحیی آرین پور، چاپ ،« از صبا تا نیما؛ تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی » ۱. متن این اشعار را می توانید در کتاب ۵، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، ۱۳۵۷ ، بخش شرح حال ادیب الممالک فراهانی، ببینید . برای آرمان استعمارستیزی در جنبش مشروطه، همچنین ر .ک: تنبیه الام ه و تنزیه المل ه، میرزای نائینی، مقدمه و توضیحات سیدمحمود طالقانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۴ ش.

۲. رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات ... و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، گردآوری محمد ترکمان، مؤسسه خدمات . فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۲ ، ص ۲۶۰

.۲۶۰- ۳. همان، صص ۲۶۱

در گام نخست به هیچ وجه نامی از مشروطیت نبود و ... مردم عدالتخانه می خواستند و » : ۴. به قو ل سعید نفیسی

تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴) « همه در این درخواست هماهنگ بودند

.(شهریور ۱۳۲۰ ، شورای مرکزی جشن های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۴ ، ص ۴۱

۸۵ . نیز ر .ک: اسناد مشروطه – دوران قاجاریه، گردآوری – ۸۹ و ۸۶ – ۵. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۹۰

: ابراهیم صفایی، نشر بابک، تهران، ۱۳۵۵ ، ص ۲۹ ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ج ۱

انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۵ ، ص ۱۶۷ ؛ یادداشت های ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری، عبدالحسین خان سپهر، با تصحیحات و توضیحات و مقدمه های دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۸ ، ص ۲۸۷ ؛ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمداسماعیل رضوانی، چ ۳، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، ۱۳۵۶ ، ص ۱۱۹ ؛ تاریخ بیداری ایرانیان، میرز امحمدخان ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، چ ۳، آگاه، تهران، ۱۳۶۱ ، بخش اول، ۲ /۴۵۳-۴۵۰.

آقاسیدمحمد گفته است دولت باید مشروطه » ۶. زمانی که پس از سخنرانی طباطبایی بر ضد استبداد، شایع کردند ایها الناس، میان شما معروف است که آقا » : رفت و گفت « باشد، دو روز بعد ... واعظ آن مسجد بالای منبر حیات « گفته اند دولت باید مشروطه باشد . خیر، آقا چنین حرفی نزده اند؛ بلکه گفته اند دولت باید مشروعه باشد ، یحیی، میرزایحیی دولت آبادی، چ ۲: انتشارات عطار+ انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۱ ۷/۲.

۷. تاریخ مشروطه ایران، کس روی، ص ۱۵۶ ؛ خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ ، ص ۵۶۰ . البته می توان استعمال واژه مشروطه را در دوران پیش از تحصن نیز حتی احیاناً به عنوان واژه ای مستحسن و مقبول عمدتاً در آثار ماسونی سراغ گرفت . اما باید توجه داشت حتی تا چندی قبل از هجرت کبری کسانی چون شادروان سیدمحمد طباطبایی نیز بر سر منبر، به صراحت خود را از اتهام مشروطه خواهی مبرا دانسته و مقصودشان را صرفاً برقراری عدالتخانه اعلام می کردند. آری، سخن این است که به گواه اسناد و مدارک متقن - « آرمان مطلوب » واژه مشروطه — آن هم به عنوان یک « ابتدای رواج نسبتاً وسیع » تاریخی، از درون سفارت انگلیس و در زمان تحصن جمعی از مردم در آنجا، جوشید و نه پیش از آن.

۸. مجله محیط، تهران، مدیر : سیدمحمد محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۲۱ ش، ص ۱۲ . نیز ر .ک: ۲۱ ، اظهارات سیده ب هالدین - مشروطه ایران و اثر آن در عراق، علی الور دی، ترجمه زهیر لباف، صص ۲۲ شهرستانی؛ خاطرات و اسناد شامل نوشته ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و عکس های معتبر و منحصر، تهیه

۱۳۳ ؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص – و تنظیم : سیف الله وحیدنیا، انتشارات وحید، تهران ۱۳۶۴ ، صص ۱۳۴

را به کار برد تقی زاده بود . ر.ک: زمینه انقلاب « مشروطه » ۱۵۶ . جالب است، اولین کسی هم که در مجلس لفظ

.۴۵– مشروطیت ایران (سه خطابه)، سیدحسن تقی زاده، چ ۲، انتشارات گام، تهران، ۱۳۵۶ ، صص ۴۶

همگی فقط مجلس معدلت از » ۹. در لوایح ایام تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم (ع) هم می خوانیم : علما

دولت... خواستند که بساط عدل و انصاف گسترانند و اجرای قوانین شرع نمایند، دیگر شورای ملی و مشروطه

.(رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۳۲۲) « کسی نشنیده بود تا داستان سفارت و آن ترتیبات معلومه پیش آمد

. ۱۰ . نامه های ملک الشعرای بهار، به کوشش علی میرانصاری، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۹ ، ص ۸

. ۱۱ . تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۵۹ و نیز ۲۶۱

۳۶» : ۸۴ . کسروی چند دهه پس از طلوع مشروطه نیز می نویسد / ۱۲ . همان، ص ۴۸۲ و نیز ر.ک: حیات یحیی، ۲

سال است مشروطه در ایران برپا گردیده و در این مدت متمادی هنوز بیشتر مرد م آشنا به آن نشده اند و

مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی است، گردآوری !«... معنایش را نمی دانند

۱۳۲۰ . در همین زمینه باید /۱۱/۱۴ ، محمدعلی پایدار، بی نا، تهران، بی تا، ص ۱۱ ، به نقل از پرچم روزانه ، ش ۸

به تقی زاده اشاره کرد که حدود ۵۰ سال پس از مشروطه در دهه ۱۳۳۰ شمسی تازه سخن از لزوم تعلیم

دمکراسی به ملت ایران راند ! (قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی، انتشارات آسیا، « تدریجی »

.(تهران، ۱۳۷۵ ، ص ۲۵۹

۱۲۲ . پس چه کسانی، آگاهانه، در پی مشروطه وارادات ی غربی – ۱۳ . تاریخ مشروطه ایران، همان، صص ۱۲۳

تنها گروهی که تصور روشنی از مشروطیت داشت ، عنصر » : بودند؟! پاسخ فریدون آدمیت چنین است

.(۲۲۸/ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۱) « ترقی خواه تربیت یافته معتقد به حکومت دمکراسی غربی بود

وی نقش اصلی را در مشروطه وارداتی، با روشنفکران غربگرا و سکولار دانسته و معتقد است مغز و مکانیسم

۲۲۶). به راستی آیا چنین – مشروطیت را آنها ساختند و دیگران پشتیبان آن بودند (همان، صص ۱۵۰ و ۲۲۷

ای، می توانست منشأ اثر و مثمرثمر باشد؟ ! پیداست که جواب، منفی است و سیر تاریخ نیز « بی ریشه » رژیم همین را نشان داد.

۱۴ . خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سیدمحمدمهدی موسوی، چ ۲، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۷ ، ص ۶۷۷ و

صفحات بعد . حاصل این بریدگی نیز، سکوت و بی تفاوتی مردم شهرهای ایران در برابر انحلال مجلس توسط

شاه، و حتی بدگویی و ریشخند برخی از آنان به مش روطیت بود . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی

۶۹۰ . حتی در تبریز که به دفاع از مشروطه و ایستادگی در /۳ ، ملک زاده، چاپ ۲، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۳

میان آن نیم دیگر نیز دسته های انبوهی » ، برابر شاه شناخته می شد، گذشته از گرایش نیمی از مردم به دولت

فشار به مجاهدان می آوردند و زبان » و لذا « ارجی به مشروطه نگذارده و یا آن را از میان برخاسته می پنداشتند

.(تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۶۸۵) « از ریشخند و نکوهش بازنمی داشتند

در طهران که سیصدهزار نفر ساکنین او می باشند، هزار نفر » : ناظم الاسلام کرمانی، پس از انحلال مجلس نوشت

بازارها باز، عموم مردم از مشروطه بد » .(۲۳۸/ تاریخ بیداری ...، بخش دوم، ۴) «... مشروطه خواه پیدا نمی شود

۱۶۳). محمدمهدی شریف کاشانی نیز بی خیالی مردم پایتخت را در روز – همان: ص ۱۶۱ و نیز ۱۶۵) « می گویند

در روز توپ بستن مجلس و کشتن جماعتی از مردم دولتی و » : به توپ بستن مجلس، اینچنین ترسیم می کند

و یا تعزیه خوان ها مشغول «! گل به سر خیار! کاکل به سر خیار » : ملتی، در هما ن میدان، خیارفروش فریاد می زد

تعزیه خواندن و جماعتی از زن و مرد نشسته گریه می کنند، و اصلاً ملتفت نیستند که این توپ ها به کجا زده

واقعات اتفاقیه در روزگار، محمدمهدی شریف !«... می شود... همه تماشا می کردند و مشغول کار خود بوده اند

.۳۶۲/۱ ، کاشانی، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲

.۱۶۶/ ۱۵ . تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم، ۴

۱۶ . گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت، مخبرالسلطنه هدایت، مقدمه از : سعید وزیری، به اهتمام محمدعلی

. صوتی، چاپ ۲، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۳ ، ص ۲۱۷

۱۷ . ر.ک: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان،

حسن معاصر ، دوره کامل یک جلدی، ابن سینا، تهران، بی تا، تاریخ مقدمه، مهر ۴۷ ، ص ۷۵۷ . حتی از او نقل

ایران برای حکومت مشروطه هنوز آمادگی ندارد و تا دو نسل دیگر نیز آمادگی نخواهد » : شده که گفته است

.(۱۰۲- تلاش آزادی، محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۵۴ ، صص ۱۰۳) « داشت

.۱۴۰- ۱۸ . خاطرات مجلس و دمکراسی چیست؟ رضا زاده شفق، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۳۴ ، صص ۱۴۲

۲۲۹ ؛ سفرنامه گروته، هوگو گروته، - ۱۹ . ر.ک: ایران امروز، اوژن اوبن، ترجمه علی اصغر سعیدی، صص ۲۳۰

بسیاری از مردم « شناخت درست » ترجمه مجید جلیلوند، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۹ ، صص ۲۱۸ و ۲۳۷ ، عدم

ایران از مجلس شورا و مسئولیت ها و شئون آن؛ تاریخ ایران، سر پرسی سایکس، ترجمه سیدمحم دتقی فخر

، ۵۶۴ ، گزارش ایران ...، مخبرالسلطنه هدایت، همان، صص ۱۸۶ و ۲۱۷ /۲ ، داعی گیلانی، ج ۲، تهران، ۱۳۳۰

۹۰ ، نامه منسوب - ۴۶۲ و تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۹۵ -۴۵۴/ تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۲

۱۷ رجب ۳۲۵ ق؛ اظهارات ، به ناصرالملک به سیدمحمد طباطبایی در صدر مشروطه؛ روزنامه مجلس، ش ۱۶۷

مخبرالملک؛ اسناد سیاسی، شرح حال حسینقلی خان نظام السلطنه مافی، ص ۳۸۸ ؛ خاطرات حاج سیاح، ص

۸۴ ؛ تاریخ انحطاط (انحلال) مجلس؛ فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت / ۵۶۰ ؛ حیات یحیی دولت آبادی، ۲

؛ ایران، احمد مجدالاسلام کرمانی، مقدمه و تحشیه محمو د خلیل پور، چ ۲، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۶ ، ص ۲۳

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، شرکت سهامی کتا ب های جیبی با همکاری مؤسسه

به کوشش ،« قهرمان میرزا سالور » انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۵۱ ، ص ۱۳۴ ؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه

۳۴۹۰ ؛ اوراق تازه یاب / ۱۸۲۵ و ۲۱۳۳ و ۵ - ۱۸۰۱ و ۱۸۲۶ /۳ ، مسعود سالور و...، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷

مشروطیت و نقش تقی زاده به کوشش ایرج افشار، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۹ ، ص ۴۲۱ ، اظهارات

محمدصادق صاحب نسق؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ ، ج ۸ و محمود محمود، چ ۴، اقبال،

۱۹ به بعد؛ قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده بهزاد، اقبال، تهران، بی تا ۸/ ، تهران، ۱۳۶۱

(تاریخ مقدمه ۱۳۳۴ ش)، صص ۵۹۵۸ ؛ نقش انگلیس در برپایی رژیم مشروطه در ایران، ابراهیم صفایی، مندرج

؛۱۵۴/۱ ، در نهضت مشروطیت ایران، مجموعه مقالات، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸

انتخابات ، دولت ها و دخالت ها، محمد ترکمان، مندرج در : مجله ایران فرد ا، تهران، مدیر : عزت الله سحابی، ش

۲۴ ، ص ۱۰ به بعد؛ انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، رضا داوری، مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، تهران،

۴۳ ؛ مشروطه بهترین -۴۲/ ۱۸۸ ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، ۲ - ۱۳۶۱ ، صص ۱۸۹

هزار تن » : ۷- ۱۶ و ۲۲ و ۱۱۵ . در صفحات ۸ - ۷ و ۱۱ و ۱۸ - شکل حکومت ...، احمد کسروی، ص ۴ و ۸

یکی معنی مشروطه را نمی داند و این خود، سدی بزرگ در برابر پیشرفت مشروطه است . چیزی را که معنایش

قبلاً نیز پاره ای از سخنان کسروی را .« را نمی دانند، ارجش را نخواهند شناخت؛ باید گفت دارایش نخواهند بود

در این باره به نقل از تاریخ مشروطه او آوردیم.

.۳۴۶۹/ ۲۰ . ر.ك: روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۵

. ۲۱ . تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۶۱

. ۲۲ . همان، ص ۲۷۸ و نیز ۲۴۸

. ۲۳ . همان، ص ۱۶۵

۲۴ . همان، ص ۱۶۵ . به گفته کسروی : مردم تبریز هنگام انتخاب اعضای انجمن ایالتی، آنچنان در تدین آنان دقت

تو گویی ... اعضای انجمن با ایشان نماز جماعت خواهند گذارد و یا مسا ئل شرعی یاد » : به خرج دادند که

همان، ص ۱۹۶ . برای یکپارچگی و شور مذهبی !« خواهند داد که در تقدس و تدین ایشان دقت زیاد می کردند

مردم تبریز در نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه، و عمق و هیمنه این قیام، ر .ك: ایران امروز، اوژن اوبن،

۶۷ ؛ خاطرات و اسناد حسینقلی خان ...، باب دوم و سوم : اسناد، صص - ترجمه علی اصغر سعیدی، صص ۶۸

. ۳۹۹-۳۹۸ ؛ مجموعه آثار قلمی... ثق هالاسلام، ص ۱۸۸

۲۵ . پیداست که مقصود کسروی، آزادی خواهان مست فرنگ و غرب زده است . مؤید این امر، سخن خود اوست

را می خواستند و آشکاره سخن خود را « قانون مشروطه اروپایی » آزادیخواهان تبریز ، دلیرانه » : که می نویسد

همان، ص ۳۲۵ . البته اینکه آزادیخواهان تبریز را مطلقاً و عموماً ضددین و شیفته نظامات غربی به .« می گفتند

شمار آوریم، از همان ادعاهای گزاف است که مع الاسف تاریخ کسروی را جای جای آلوده ساخته است.

. ۲۶ . همان، ص ۲۴۸

۱۲۸۶ میان دو همسایه بزرگ ایران – روس و انگلیس – – که در سال ۱۳۲۵ » ۲۷ . به نوشته کسروی : قرارداد ۱۹۰۷

بسته گردیده به بیرو ن افتاده، نتیجه گفتگو های چند ساله ای بود که در نهان و آشکار در لندن و پترزبورگ در

میان نمایندگان دو دولت می رفته. دولت انگلیس که سالیان دراز با امپراطوری روس در آسیا روبرو ایستاده و

همیشه به کشاکش و هم چشمی پرداخته و از چیرگی های آن دولت به کاستن کوشیده ب ود، این زمان از

نیرومندی روزافزون آلمان به ترس افتاده و یک جنگ بزرگی را با آن دولت نیرومند در پیش رو می دید، خود

را ناگزیر می بایست که با دولت روس به چنان پیمانی برخاسته، به پاس سیاست اروپایی – خود به

چشم پوشی هایی در سیاست آسیایی تن در دهد، و از هم چشمی و ایستادگی در برابر چیرگی های روس

.(تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۸۱۲) « درگذشته جلو او را در آسیا بازگذارد

درباره قرارداد ۱۹۰۷ و علل و موجبات و نیز آثار و پیامدهای سوء آن برای ایران ر .ک بحث جالب محمود

محمود در مجله آینده، تهران، مدیر، دکتر محمود افشار، مجلد دوم، ش ۳، نمره مسلسل ۱۶ ، ص ۲۷۴ به بعد و

نیز: تاریخ روابط سیاسی ایر ان و انگلیس در قرن ۱۹ ، ج ۷، فصل ۸۷ و ج ۸، فصل ۹۰ ؛ اسنادی درباره هجوم

انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۱ ش) گردآوری محمد ترکمان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی،

وابسته به وزارت امور خارجه ، تهران، ۱۳۷۰ ، مقدمه مفصل ترکمان؛ سیمای احمدشاه قاجار، محمدجواد

جواد ،« قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران میان روس و انگلیس » ؛۶۹–۴۹/۱ ، شیخ الاسلامی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۸

آثار قرارداد ۱۹۰۷ بر سیاست های داخلی و » ؛ ۱۵۱ ، صص ۷۹۶۸ – هروی، اطلاعات سیاسی – اقتصادی، ش ۱۵۲

.۷۲– ۲۰۳ ، صص ۸۳ – علی رضا علی صوفی، اطلاعات سیاسی – اقتصادی، ش ۲۰۴ ،« خارجی ایران

۲۸ . در این باره، به تفصیل، در ادامه مقاله سخن خواهیم گفت.

از عنوان مجلس، ذی نقش و مؤثر بود . ر.ک: تاریخ « اسلامی » ۲۹ . کاردار سفارت انگلیس رسماً در حذف قید

؛۳۸۰–۳۷۹/ ۵۵۸ و ۵۶۲ و ۵۶۷ ؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک زاده، ۲ / بیداری ایرانیان، بخش اول، ۳

.۱۱۹– تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۱۲۰

امروز پس از بیست و اند سال سیاست های نهانی » : ۳۰. تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ص ۱۲۰

بیرون افتاده و ما می دانیم که پیمان ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس درباره ایران و افغانستان دامنه پیمان بزرگ

دیگری درباره پیش آمدهای اروپایی بوده و دو دولت چنین می خواسته اند و برای آمادگی به جنگ جهانگیر به

کارهای خود در آسیا سامانی دهند

۳۱ . تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان ، ترجمه حسن

. معاصر، ص ۲۸۶

نوشته « واقعات اتفاقیه » نوشته ناظم الاسلام کرمانی و ،« تاریخ بیداری ایرانیان » ۳۲ . بنگرید به : کتبی همچون

و غیره. ،« کتاب آبی » ، محمدمهدی شریف کاشانی

.۷۴/ ۳۳ . واقعات اتفاقیه، ۱

. ۷۳ و ۱۶۸ و ۱۷۳ و ۱۷۴ / ۸۲ و نیز ر.ك: ۱ / ۳۴ . همان، ۱

،۱۰۱-۱۰۰ ، ۸۰-۷۸ ،۵۹-۵۷ ،۴۲- ۳۵ . ر.ک: اسناد م شروطه – دوران قاجاریه، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۴۴

. ۱۱۳ و ۱۲۰ ،۱۰۶-۱۰۸

۳۶ . خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، مخبرالسلطنه هدایت،

. چاپ ۳، زوار، تهران، ۱۳۶۱ ، ص ۴۱

.۱۲- ۳۷ . مجله محیط، سال اول، شماره اول، رجب ۱۳۶۱ ق، شهریور ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵

.۱۰۹- ۳۸ . سوانح عمر، شمس الدین رشدیه، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲ ، صص ۱۱۰

۳۹ . ر.ک: خاطرات امید، مندرج در : خاطرات و اسناد شامل نوشته ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و

عکس های معتبر و منحصر، تهیه و تنظیم: سیف الله وحیدنیا.

۴۰ . تمجیدالسلطان، عکاس مشهور دربار، برادرزن همین آقامیرزاحسن بوده است.

۴۱ . آقای عباس اخوان افزودند : بر اساس اطلاعات موثق خانوادگی، باید خاطرنشان سازم که آقامیرزاحسن از

دوستان و اطرافیان مرحوم آیت الله معزالدوله پیش نماز معروف مسجد معز الدوله خیابان ایران بو د ، و او همان

است که پس از اعدام فجیع مرحوم شیخ فضل الله نوری، روحانیان یا روحانی نمایانی را که در اعدام شیخ دست

داشته یا آن را تأیید کرده بودند مرتد اعلام کرده بود (گفته می شود روحانی فاضل و پارسای مشهور، آیت الله آقا شیخ ابراهیم امام زاده زیدی نیز راجع به مخالفان شیخ همین نظر منفی را داشته است). گفتنی این که آقا میرزاحسن از سر ارادتی که به آیت الله معزالدوله می ورزید و نیز از فرط غم و اندوهی که داشت وصیت کرد که وی را پایین پای معزالدوله دفن کنند و بر روی قبرش هم سنگ نگذارند و بگذارند پا بخورد و از بین برود!

.۲۲۱- ۴۲ . خاطراتی از صالحان، احمد شهامت پور، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۸ ، صص ۲۲۲

۴۳ . برای آشنایی با تحرکات کارگزاران سفارت انگلیس و ایادی داخلی آن در بین مردم هنگام تحصن مزبور و اهداف بریتانیا از طرح و کارگردانی این سناریوی استعماری، مطالعه دو کتاب زیر توصیه می شود: بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، رسول جعفریان، چ ۲، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸ ؛ تحلیلی سیاسی – اجتماعی از فلسفه و ضرورت ولایت فقیه و دموکراسی ارشاد شده، علی ابوالحسنی منذر، سپاه همچنین .« مشروطه بازها و مشروعه خواه ها » پاسداران انقلاب اسلامی؛ پادگان توحید - شهر ری، ۱۳۵۹ ، فصل مراجعه به آثار زیر سودمند است : تاریخ مشروطیت، امین الشرع خویی، مندرج در : میراث اسلامی ایران، ۱۱۲ ؛ اسناد -۱۱۱/ مجموعه مقالات، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم، ۹ ۱۰۶ و - ۱۰۰ و ۱۰۸ - ۷۸ و ۱۰۱ -۸۰،۵۷- ۴۲ و ۵۹ - مشروطه...، گردآوری اب راهیم صفایی، همان، صص ۴۴ ۱۵۹ ؛ خاطرات و - ۱۱۳ و ۱۲۰ ؛ اسناد سیاسی، از همو، ص ۳۳۲ ؛ پنجاه نامه تاریخی، از همو، صص ۱۶۰ ۱۷۱ ؛ تاریخ بیداری ایرانیان، - خطرات، مخبرالسلطنه، همان، ص ۱۴۱ ؛ گزارش ایران ...، از همو، صص ۱۷۲ ۵۰۲ و ۵۰۷ به بعد؛ فرمان مشروطه از کیست؟، محیط طباطبایی، -۵۰۱/ ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول، ۳ ۱۲ ؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، - مندرج در مجله محیط، سال ۱، ش ۱، رجب ۱۳۶۱ ق/ ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵ ۱۲۴ ؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، محمدمهدی شریف - به کوشش محمداسماعیل رضوانی، ص ۱۰۸ و ۱۲۶ ۱۰۹ ؛ صص روزنامه - ۱۷۳ ؛ سوانح عمر، شمس الدین رشدیه، صص ۱۱۰ - ۷۲ و ۱۷۴ - ۷۴ و ۱۶۸ -۷۳/ کاشانی، ۱ ، اخبار مشوطیت و انقلاب ایران- یادداشت های سیداحمد تفرشی، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۱

۷۲ و ۸۱ ؛ وقایع اتفاقیه، مقدمه سعید ی سیرجانی، ص هفت؛ / ۲۶–۲۷ و ۴۱ ؛ حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ۲

، تاریخ انقلاب ایران، ابن نصرالله مستوفی تفرشی، ج ۱: نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، تهران، شماره ۳۸۱۹

۵۵۸ ؛ فاجعه قرن ...، ص ۴۴ ؛ انجمن های سری در – ۳۰ ؛ خاطرات حاج سیاح، صص ۵۶۰ – ۱۷ و ۳۱ – صص ۱۸

کارهای خود در آسیا سامانی دهند

۳۱ . تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان ، ترجمه حسن

. معاصر، ص ۲۸۶

نوشته « واقعات اتفاقیه » نوشته ناظم الاسلام کرمانی و ،« تاریخ بیداری ایرانیان » ۳۲ . بنگرید به : کتبی همچون

و غیره. ،« کتاب آبی » ، محمدمهدی شریف کاشانی

.۷۴/ ۳۳ . واقعات اتفاقیه، ۱

. ۷۳ و ۱۶۸ و ۱۷۳ و ۱۷۴ / ۸۲ و نیز ر.ک: ۱ / ۳۴ . همان، ۱

،۱۰۱–۱۰۰ ، ۸۰–۷۸ ، ۵۹–۵۷ ، ۴۲– ۳۵ . ر.ک: اسناد م شروطه — دوران قاجاریه، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۴۴

. ۱۱۳ و ۱۲۰ ،۱۰۶–۱۰۸

۳۶ . خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زند گی من، مخبرالسلطنه هدایت،

. چاپ ۳، زوار، تهران، ۱۳۶۱ ، ص ۴۱

.۱۲– ۳۷ . مجله محیط، سال اول، شماره اول، رجب ۱۳۶۱ ق، شهریور ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵

.۱۰۹– ۳۸ . سوانح عمر، شمس الدین رشدیه، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲ ، صص ۱۱۰

۳۹ . ر.ک: خاطرات امید، مندرج در : خاطرات و اسناد شامل نوشته ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و

عکس های معتبر و منحصر، تهیه و تنظیم: سیف الله وحیدنیا.

۴۰ . تمجیدالسلطان، عکاس مشهور دربار، برادرزن همین آقامیرزاحسن بوده است.

۴۱ . آقای عباس اخوان افزودند : بر اساس اطلاعات موثق خانوادگی، باید خاطرنشان سازم که آقامیرزاحسن از

دوستان و اطرافیان مرحوم آیت الله معزالدوله پیش نماز معروف مسجد معز الدوله خیابان ایران بو د ، و او همان است که پس از اعدام فجیع مرحوم شیخ فضل الله نوری، روحانیان یا روحانی نمایانی را که در اعدام شیخ دست داشته یا آن را تأیید کرده بودند مرتد اعلام کرده بود (گفته می شود روحانی فاضل و پارسای مشهور، آیت الله آقا شیخ ابراهیم امام زاده زیدی نیز راجع به مخالفان شیخ همین نظر منفی را داشته است). گفتنی این که آقا میرزاحسن از سر ارادتی که به آیت الله معزالدوله می ورزید و نیز از فرط غم و اندوهی که داشت وصیت کرد که وی را پایین پای معزالدوله دفن کنند و بر روی قبرش هم سنگ نگذارند و بگذارند پا بخورد و از بین برود!

.۲۲۱- ۴۲ . خاطراتی از صالحان، احمد شهامت پور، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۸ ، صص ۲۲۲

۴۳ . برای آشنایی با تحرکات کارگزاران سفارت انگلیس و ایادی داخلی آن در بین مردم هنگام تحصن مزبور و اهداف بریتانیا از طرح و کارگردانی این سناریوی استعماری، مطالعه دو کتاب زیر توصیه می شود: بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، رسول جعفریان، چ ۲، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸ ؛ تحلیلی سیاسی — اجتماعی از فلسفه و ضرورت ولایت فقیه و دموکراسی ارشاد شده، علی ابوالحسنی منذر، سپاه همچنین .« مشروطه بازها و مشروعه خواه ها » پاسداران انقلاب اسلامی؛ پادگان توحید – شهر ری، ۱۳۵۹ ، فصل مراجعه به آثار زیر سودمند است : تاریخ مشروطیت، امین الشرع خویی، مندرج در : میراث اسلامی ایران، ۱۱۲ ؛ اسناد –۱۱۱/ مجموعه مقالات، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم، ۹ ۱۰۶ و – ۱۰۰ و ۱۰۸ – ۷۸ و ۱۰۱ –۸۰، ۵۷- ۴۲ و ۵۹ – مشروطه...، گردآوری اب راهیم صفایی، همان، صص ۴۴ ۱۵۹ ؛ خاطرات و – ۱۱۳ و ۱۲۰ ؛ اسناد سیاسی، از همو، ص ۳۳۲ ؛ پنجاه نامه تاریخی، از همو، صص ۱۶۰ ۱۷۱ ؛ تاریخ بیداری ایرانیان، – خطرات، مخبرالسلطنه، همان، ص ۱۴۱ ؛ گزارش ایران ...، از همو، صص ۱۷۲ ۵۰۲ و ۵۰۷ به بعد؛ فرمان مشروطه از کیست؟، محیط طباطبایی، –۵۰۱/ ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول، ۳ ۱۲ ؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، – مندرج در مجله محیط، سال ۱، ش ۱، رجب ۱۳۶۱ ق/ ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵ ۱۲۴ ؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، محمدمهدی شریف – به کوشش محمداسماعیل رضوانی، ص ۱۰۸ و ۱۲۶

۱۰۹ ؛ صص روزنامه - ۱۷۳ ؛ سوانح عمر، شمس الدین رشدیه، صص ۱۱۰ - ۷۲ و ۱۷۴ - ۷۴ و ۱۶۸ -۷۳/ کاشانی، ۱

، اخبار مشوطیت و انقلاب ایران- یادداشت های سیداحمد تفرشی، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۱

۷۲ و ۸۱ ؛ وقایع اتفاقیه، مقدمه سعید ی سیرجانی، ص هفت؛ / ۲۶-۲۷ و ۴۱ ؛ حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ۲

، تاریخ انقلاب ایران، ابن نصرالله مستوفی تفرشی، ج ۱: نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، تهران، شماره ۳۸۱۹

۵۵۸ ؛ فاجعه قرن ...، ص ۴۴ ؛ انجمن های سری در - ۳۰ ؛ خاطرات حاج سیاح، صص ۵۶۰ - ۱۷ و ۳۱ - صص ۱۸

۹۸ ؛ چکیده انقلاب : حیدرخان – انقلاب مشروطیت، اسماعیل رائین، چ ۲، جاویدان ، تهران، ۱۳۵۵ ، صص ۱۰۹

عمواوغلی، رحیم رضازاده ملک، دنیا، تهران، ۱۳۵۲ ، ص ۳۷ ؛ گیلان در جنبش مشروطیت، رحیم نامور،

۸۶ ؛ خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول – ۷۴ و ۸۷ – انتشارات چاپار، بی تا، صص ۷۷

۶۹ و... . – کودتا، چ ۲، انتشارات علمی، تهران، بی تا، صص ۷۹

. ۴۴ . خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ص ۱۱۱

۴۵ . ایشان پسرعموی مرحوم سیدعبدالحسین واحدی از فدائیان اسلام و رابط فدائیان با مرحوم آیت الله بروجردی

« بدلاء قمی » بودند. مرحوم حجت الاسلام حاج شیخ محمد شریف رازی، تراجم نگار م شهور معاصر، تحت عنوان

حجت الاسلام والمسلمین السیدالجلیل و العالم النبیل الحاج سیدحسین البدلاء از علماء ابرار و » : می نویسد

مدرسین اخیار حوزه علمیه قم است . دارای مقام فضل و دانش و متانت و اخلاق فاضله است . والدش، مرحوم

آقاسیدمحمد قمی، از خانواده های علم و شرافت بوده است و آن جناب از احفاد جناب امام زاده شاه بدلا

می باشد که ئر بلوک و بخش جاپلق دارای مزار و قبه و مورد توجه مردم آن ناحیه است . تولد... [آقای بدلا] در

پنجشنبه چهارم جمادی الاول ۱۳۲۶ ق در قم واقع شده و پس از رشد و طی مقدمات [علوم حوزوی]، سط وح

را از مرحوم ادیب تهرانی و میرزاعلی یزدی فراگرفته و پس از آن از دروس مرحوم آیت الله حجت و آیت الله

خوانساری و هم مرحوم آیت الله بروجردی و آیات دیگر استفاده کامل نموده و به تدریس فقه و اصول و هم

اقامه جماعت اشتغال دارند . از آثار ایشان است کتابی در دعا و ش رایط دعا و اماکن دعا و منتخبی از ادعیه

.۸۴–۸۵/ گنجینه دانشمندان، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۲ ،« ماثوره

۴۶ . گفتنی است مرحوم بدلا فشرده ای از این داستان را در کتاب خاطراتی که مرکز اسناد انقلاب اسلامی اخیراً از

ایشان منتشر ساخته، آورده اند، که البته آنچه در اینجا می خوانید تفصیل آن قضیه است.

۴۷ . خاطرات و سفرنامه مسیو ب . نیکیتین، قنسول سابق روس در ایران، ترجم ه علی محمد فره وشی مترجم

ظاهراً کلنل اسمارت S همایون، مقدمه بهار و ...، چ ۲، کانون معرفت ، تهران، ۱۳۵۶ ، ص ۳۸ . مقصود از ماژور بعدی است که در سطور آتی راجع به وی اشاراتی خواهیم داشت.

. ۴۸ . وقتی که مارکسیست ها تاریخ می نویسند، واقف شریفی، انتشارات صادق ، تهران، ۱۳۵۷ ، ص ۲۲

۴۹ . ایرانیان در میان انگلیسی ها، دنیس رایت، ترجمه کریم امامی، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، تهران، . ۱۳۶۸ ، ص ۳۷۸

. ۵۰ . تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ج ۱، کودتای ۱۲۹۹ ، چ ۳، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۱ ، ص ۱۸۹

. ۵۱ . افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، جواد شیخ الاسلامی، کیهان ، تهران، ۱۳۶۹ ، ص ۳۴

۵۲ . شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، سر پرسی لورین، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات فلسفه، تهران، . ۱۳۶۳ ، ص ۵

۵۳ . نامه های خصوصی سر سیسل اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس در دربار ایران ...، ترجمه محمدجواد . شیخ الاسلامی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵ ، ص ۱۳۳

.۱۳۳- ۵۴ . همان، صص ۱۳۴

در » سفیر انگلیس در مقابل درخواست عده ای از مردم که خواهان تحصن بودند » : ۵۵ . مخبرالسلطنه می نویسد گزارش ایران...، همان، ص ۱۷۱ . دولت آبادی نیز که « ظاهر اظهار عدم موافقت کرده، باطناً مساعدت داشت اینجا لازم » : خود از فع الان و صحنه گردانان مشروطه بوده و رغبت چندانی هم به افشای اسرار ندارد، می نویسد است به یک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسیان است در این درجه همراهی با متحصنین و حیات یحیی، «... دادن دستورات خصوصی به آنها، خصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد ۸۱/۲.

۵۶ . دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، چ ۳، انتشارات بابک با همکاری انتشارات هدایت، . تهران، بی تا، ص ۸۰

۴۰ . سال ها پیش از این تاریخ نیز، در ایام / ۵۷ . تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ...، محمود محمود، همان، ۷

یک شب، تمام لباسش را ایرانی کرده، یک عبا هم دوش کرده، به تکیه دولتی آمده بود. در میان ده هزار » محرم

تنها ظهیرالدوله که به اقتضای شغلش در دربار، با او مراوداتی داشت، قادر به شناسایی وی شده بود (ر.ک ،« نفر

سفرنامه ظهیرالدوله همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان، به کوشش دکتر محمداسماعیل رضوانی، انتشارات

.(مستوفی، تهران، ۱۳۷۱ ، ص ۱۷۴

خویش، عنصری ضددین و روحا نیت بوده « روحانی » ۵۸ . بقیه ماجرا کاملا نشان می دهد فرد مذکور، به رغم ظاهر

است؛ گرگی در لباس میش آمده، و فردی از قماش شیخ ابراهیم زنجانی... .

۵۹ . مکار و حیله گر.

چاپ ۲، شرکت ،« ادیب هروی » ۶۰ . تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، محمدحسن خراسانی

.۱۳۶- چاپخانه خراسان، مشهد، صص ۱۳۷

۶۱ . تاریخ انقلاب ایران، منسوب به تقی زاده ، مندرج در : یغما، سال ۱۴ ، ش ۲ به بعد، ص ۲۴ . دکتر احسان نراقی

به » : به مناسبت حرف تقی زاده (تربیت سریع و یک هفته ای مردم در مدرسه قونسولخانه !) نکته ای نغز دارد

همین آسانی؟ ! اگر بتوان در عرض یک هفته به اندازه ده سال به سوی آزادی پیش رفت، لابد باید بتوان ، از

طرف دیگر آنچه را که در طول ده سال در این راه به دست آمده است از دست داد . و در حقیقت، همین طور

.(۲۱۲- آزادی، حق و عدالت، گفت وگوی اسماعیل خویی با احسان نراقی، صص ۲۱۳) !« هم شد

۶۲ . راجع به معنی لفظ مشروطه و اقوال مختلف در ریشه و مفهوم این واژه، ر .ک: معنی لغت مش روطه و ریشه

۳۳۵ ؛ تشیع و - ۲۰ ش، صص ۳۳۸ ، آن، محمداسماعیل رضوانی، مندرج در : سالنامه کشوری ایران، سال ۱۳۴۴

مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، دکتر عبدالهادی حائری، چاپ ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران،

۲۵۳ ؛ ایران و جهان اسلام، پژوهش هایی تاریخی پیرامون چهره ها، اندیشه ها و جنبش ها ، از - ۱۳۶۴ ، صص ۲۵۴

۲۱۳ ؛ خاطرات مجلس و - همو، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی (ع)، مشهد، ۱۳۶۸ ، صص ۲۲۲

دمکراسی چیست، دکتر شفق، همان، ص ۱۴۱ ؛ اندر معنی مشروطه، فیروز منصوری، مندرج در : نهضت

.۳۲۱/۱-۳۴۵ ، مشروطیت ایران، مجموعه مقالات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ، تهران، ۱۳۷۸

مجلس » ۶۳ . می دانیم که مظفرالدین شاه در دستخط خویش مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق سخن از تأسیس

رانده بود، ولی عناصر غرب زده (همراه کاردار سفارت انگلیس، مستر گرانت داف)، در « شورای اسلامی

را برای همیشه (در دوران مشروطه)، از عنوان مجلس حذف و « اسلامی » دستخظ شاه محتضر دست برده و قید

۵۵۸ و ۵۶۲ و ۵۶۷ ؛ تاریخ انقلاب / کردند. (ر.ک: تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۳ « ملی » تبدیل به واژه

۱۱۹). استدلالشان نیز این – ۳۸۰ ؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۱۲۰ –۳۷۹/ مشروطیت ایران، ملک زاده ۲

شاید یک زمانی مانند شیخ فضل الله ملایی پیدا شود که... همه اهل مجلس را تکفیر و لااقل تفسیق کند، » : بود که

تاریخ بیداری ...، همان،) !«... آن وقت محرک مردم می شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است

.(ص ۵۶۲

.۲۶۱– ۶۴ . رسائل، اعلامیه ها...، محمد ترکمان، صص ۲۶۲

چاپ سوم: مؤسسه مطالعات تاریخ « اندیشه سبز، زندگی سرخ » ۶۵ . از گام های انحرافی مزبور، به تفصیل در کتاب

سخن گفته ایم. .« شاه و دولت « قانونمندانه » عدالتخانه ؛ مهار » معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۵ ، فصل

. ۶۶ . رسائل، اعلامیه ها...، محمد ترکمان، ص ۶۳

۶۷ . شامل ۱۲ تن به نام های محمدو لی خان سپهداراعظم / سپهسالار بعدی، علیقلی خان سرداراسعد بختیاری دوم،

صنیع الدوله ، تقی زاده، وثوق الدوله، ابراهیم حکیم الملک، مستشارالدوله، عبدالحسین سردارمحیی، سلیمان خان

، میکده، سیدنصرالله تقوی، حسینقلی خان نواب، میرزامحمدعلی خان تربیت، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲

.۱۰۴/۳ ، ۱۳ و ۱۴ . مهدی بامداد، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۷

۶۸ . شامل افراد ده گانه زیر : شیخ ابراهیم زنجانی، میرزامحمد نجات، جعفرقلی خان سرداراسعد بختیاری سوم،

سیدمحمد امام زاده که معترضانه جلسه را ترک کرد، نصرالله خان خلعتبری اعتلاءالملک، جعفرقلی یکی از

ساکنین استانبول، عبدالحسین خان شیبانی وحیدالملک، عبدالحمیدخان یمین نظام، میرزاعلی محمدخان تربیت،

.(۱۰۴/ احمدعلی خان مجاهد عمیدالسلطان برادر سردارمحیی (همان: ۳

.۲۵- ۶۹ . قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، س. علی آذری، چ ۴، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران، ۱۳۵۴ ، صص ۲۶

.۱۸۵- ۷۰ . رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، ح.م. زاوش، نشر آینده ، تهران، ۱۳۶۱ ، صص ۱۸۶

. ۷۱ . خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، انتشارات فردوسی + انتشارات ایران و اسلام، تهران، ۱۳۶۲ ، ص ۳۸

ص: ۸۴

۷۲ . زندگی طوفانی؛ خاطرات سیدحسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، چ ۲، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲ ، ص ۴۶۱

.۸۵/ ۷۳ . سیمای احمدشاه، دکتر شیخ الاسلامی، همان، ۱

، ۱۹۱۴ ، احمدعلی سپهر مورخ الدوله، چاپخانه بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۳۶ – ۷۴ . ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸

.۳۶۵– صص ۳۶۶

۷۵ . سیمای احمدشاه ، شیخ الاسلامی، ص ۸۹ ؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، علی اصغر

زرگر، ترجمه کاوه بیات، ص ۱۳۶ ؛ روزگار و اندیشه ها، مرتضی مشفق کاظمی، انتشارات ابن سینا، تهران،

.۱۳۵۲، ۲۴۱/۱

۷۶ . درباره مفاد عهدنامه سرّی ۱۹۱۵ روس و انگلیس و سیاست های شیطانی و تجاوزطلبانه آن دو به کشورمان در

طول جنگ ج هانی اول و ماجرای کمیسیون مختلط و اقدامات سپهسالار تنکابنی، ر .ک: سیمای احمدشاه،

۸۲ ؛ زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، چاپ ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران، – شیخ الاسلامی، ۸۹

.۲۲۶– ۱۳۶۲ ، صص ۲۴۱

. ۱۴۹ و ۱۹۴ – ۷۷ . برای اظهارات دکتر مصدق، ر.ک: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، همان، صص ۱۵۲

۷۸ . قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل قشون متحدالشکل در ایران، کاوه بیات، مندرج در : تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم،

.۱۲۵– صص ۱۴۰

۷۹ . خاطرات و تألمات مصدق به قلم دکتر محمد مصدق، با مقدمه غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار،

.۱۵۹– انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۵ ، صص ۱۶۰

.۱۷۳– ۱۲۵۴ ، پژوهش و نگارش ابراهیم صفایی؛ انتشارات کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۴ ، صص ۱۷۴ – ۸۰ . وثوق الدوله، ۱۳۲۹

۸۱ . ر.ک: تلاش آزادی، باستانی پاریزی، همان، ص ۳۰۸ ؛ دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار

. پهلوی، محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه حسن افشار، نشر مرکزی، تهران، ۱۳۷۹ ، ص ۱۵۲

۸۲ . ر.ک: تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ۱ /۱۴۴-۱۴۳.

۸۳ . ر.ک: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۰، ۲۰۵-۲۰۲/۳.

۸۴ . دولت های ایران در عصر مشروطیت، زاوش، همان، ص ۱۸۶ .

۸۵ . همان، ص ۱۸۷ .

۸۶ . همان، ص ۱۸۸ .

۸۷ . همان، ص ۱۸۹ .

۸۸ . همان، ص ۲۰۱ .

قرارداد ۱۹۰۷م؛ زمینه ها و پیامدها

علی ططری*

چکیده

اهمیت سرزمین ایران به عنوان منطقه ای نزدیک به آب های آزاد و اقیانوس هند و واسطهٔالعقد شرق و غرب، به طور مشخص از دوره صفویه تا به امروز مورد توجه قدرت های غربی به ویژه روسیه و انگلیس بوده است. هدف روس ها در دستیابی به خلیج فارس و هندوستان، و سیاست های انگلیسی ها در حفظ موقعیت و پایگاه خود در هند و خلیج فارس، عمده ترین دلایل نفوذ و دخالت های آنان در ایران عصر قاجاریه بود که رقابتشان در گرفتن امتیازهای سیاسی و اقتصادی موجب بروز تنش هایی می شد. این تنش ها و نیز به ویژه حضور قدرت های جدید مثل آلمان در خاورمیانه سبب گردید روسیه و انگلیس بر سر منافع مشترک در ایران به توافق رسیده و آن را به مناطق نفوذ یکدیگر تقسیم کنند. این اتحاد در واقع، نقض استقلال و حق حاکمیت ملی ایران بود، زیرا به رغم توجیه دو طرف قرارداد که به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام می گذارند، بدون در نظر گرفتن نظر حکومت ایران به صورت مدون و در چهارچوب قواعد خودساخته سیاسی شان به منافع ملی کشورمان دستبرد زدند.

با این توصیف، در این مقاله با بیان پیشینه سیاست توسعه طلبانه انگلیس در ایران، با تکیه بر اسنادی از آرشیو وزارت امور خارجه، زمینه ها و پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷م و نیز واکنش های دولت، مجلس شورای نوپا و ملت ایران بررسی می شود.

مقدمه

ایران به سبب دارا بودن موقعیت سوقالجیشی مهم در تمامی دورههای تاریخی مورد هجوم اقوام مختلف به ویژه جهان گشایان و سلطه طلبان قرار گرفته است و در طول تاریخ کمتر زمانی در آرامش بلندمدت به سر برده است.

رویارویی با غرب از دوره صفویه به بعد - به ویژه در یکصد سال اخیر - بخش بزرگی از تاریخ ایران را به خود اختصاص داده است. مناسبات ایران و غرب در دوره قاجار به دلیل رویکرد استعماری غرب اهمیت ویژه ای دارد. موقعیت ایران به عنوان حلقه اتصال شرق و غرب، وجود استعدادهای اقتصادی (معادن، شیلات، محصولات کشاورزی و...) و همچنین ضعف دیدگاه و ناآگاهی دربار از وجود استعدادهای داخلی و شرایط سیاسی خارجی از مهمترین عوامل زمینه ساز سیاست توسعه طلبانه و استعماری غرب در ایران عصر قاجار به شمار می آید.

دربار قاجار با دادن امتیازها سعی داشت موازنه را بین روسیه در شمال و انگلیس در جنوب حفظ نماید؛ در پی این سیاست، برخی دولتمردان ایران طرفدار سیاست های روسیه (روسوفیل) و گروهی حامی سیاست های انگلیس (انگلوفیل) شدند. معدودی از رجال هم بودند که موازنه منفی را تنها راه خروج از بحران حضور روسیه و انگلیس در ایران می پنداشتند؛ اما چندان موفق نبودند و بهترین نمونه های آن تفکر در دوره قاجار، قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر هستند. ورود مستشاران فرانسوی، آمریکایی و در نهایت آلمانی را می توان نخستین گام ها در به کارگیری نیروی سوم در سیاست گذاری ایرانیان دانست.

در اواخر سده نوزده و اوایل سده بیست میلادی، آلمان به قدرتی اروپایی مبدل شد؛ می توان گفت گسترش نفوذ آلمان در شرق، و به ویژه مسئله مهم راه آهن برلن بغداد، هشدار مهمی برای انگلیس و روسیه، و یکی از مهم ترین دلایل زمینه ساز انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م بین دو رقیب سیاسی بود.

پیشینه سیاست توسعه طلبانه انگلیس در ایران؛ زمینه های قرارداد ۱۹۰۷م

ایران از دو جهت عمده برای انگلیسی ها اهمیت داشت؛ نخست آنکه، ایران پل ارتباطی مشرق زمین به ویژه هندوستان با دنیای غرب بود. هندوستان مهم ترین نقطه

اتکای سیاسی و اقتصادی انگلستان در شرق به شمار می رفت.

در این زمینه به نظر می رسد نوشته کرزن از زبان رالینسن بهترین نمونه از دیدگاه انگلیسی ها درباره ایران و چرایی اهمیت و میزان توجه آنها به کشورمان است. کرزن در مقدمه نوشتار ارتباط ایران با سیاست روس و انگلیس می نویسد:

سر. اچ. رالینسن در مقدمه رساله سیاستمداران خود نوشته است: امور سیاسی کشورهای طراز دوم آسیا مانند ایران انتظار نمی رود که در نظر خواننده انگلیسی حائز اهمیت سرشار نماید، اما جا دارد که در خاطر داشته باشیم، این سرزمین از لحاظ جغرافیایی، حد فاصل بین اروپا و هندوستان است و بعید می نماید که نقش عمده ای در تاریخ آینده مشرق زمین نداشته باشد. از این رو، وضع مردم آن و بنابراین سبک و سیاست دولت ایشان بیش از اندازه ای که متناسب با وسعت قلمرو شهریاری نسبت به نقشه عالم و یا شأن و مقام کنونی ایران در میان ملت های جهان است، مورد توجه و علاقه متتبعین دقیق واقع می شود. ایران ... سرزمینی است که خواه و ناخواه در سرنوشت امپراتوری انگلیس در شرق تأثیر خواهد داشت. بنابراین، بررسی های جدی سیاستمداران ما را با دقت و شکیبایی تمام و به خصوص بیطرفی و رعایت تام ایجاب می کند.

دوم آنکه، خلیج فارس در جنوب ایران برای حمل و نقل مواد خام به انگلیس و ورود کالاهای انگلیسی به سرزمین های شرقی بسیار مهم بود. سهم تجاری و اقتصادی انگلیس از خلیج فارس به اندازه ای بود که ناوگان نظامی دریایی در آنجا مستقر نمود تا از منافع مالی دولت و بازرگانان انگلیسی حمایت و پاسبانی کند.

بیشتر سیاستمداران انگلیسی بر این باور بودند که روسیه برای دسترسی به خلیج فارس یا باید با عثمانی وارد جنگ شود و یا از ایران بگذرد؛ ایران نزدیک تر و کم هزینه تر بود. کرزن در این باره می نویسد:

اشتهای حکومت تزاری در کار جهانگیری فقط به همان سامان و نواحی محدود نمی شود و چون به حد کافی از دست اندازی بر نیمی از تمام غنایم ایران در شمال خشنود نیست، نظری هم به جانب جنوب دارد و آرزومند یافتن راهی به خلیج فارس و اقیانوس هند است. ... [روسیه] در صدد است پایه قدرت بریتانیا را در جنوب ایران سست و در کار دریاهای جنوبی اعمال نفوذ کند و پایگاهی برای عملیات بحری خویش فراهم سازد.

با این دیدگاه انگلیسی ها به یافتن راهی برای دور نگاه داشتن دست روسیه و البته هر نیروی دیگر از جنوب ایران و خلیج فارس مصمم شدند. از سوی دیگر، برنامه آلمانی ها در کشیدن خط آهن به بغداد و راهیابی به خلیج فارس در اوایل سده بیست میلادی، انگلیسی ها را بیش از هر زمان دیگری در تلاطم چاره جویی فرو برد.

از سال ۱۳۰۹ق/۱۸۹۱م روابط ایران و انگلیس رو به سردی گرایید. لغو قرارداد تنباکو مهم ترین عامل این انجماد به شمار می رفت. تیرگی روابط و کاهش نفوذ انگلیس در دربار ایران، دولتمردان انگلیسی را با حقیقتی تلخ مواجه ساخت و آن به خطر افتادن منافع کشورشان در ایران بود.

از سوی دیگر روس ها که همواره به دنبال راهیابی به آب های آزاد بودند، قفقاز و مناطق شمال اترک و ارس را با جنگ و تزویر به چنگ آوردند؛ و البته هدف آنها دستیابی به خلیج فارس از یک سو، و دسترسی به اقیانوس هند از طریق نفوذ در هندوستان از سوی دیگر بود. این خطری جدی برای انگلیسی ها به شمار می آمد؛ بنابراین، در ایران سیاستی را پی گرفتند تا جلو هر گونه نفوذ روسیه را به خلیج فارس و هندوستان مسدود نمایند.

پیش از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م، روسیه با سه مسئله مهم در عرصه سیاست داخلی و خارجی مواجه بود: ۱- شکست آنها در جنگ با ژاپن (۱۹۰۵م). ۲- انقلاب ۱۹۰۵م که به ضعف روزافزون روسیه تزاری مهر تأیید زد. ۳- در صحنه سیاست جهانی، آلمان، به ویژه در راستای سیاست های بیسمارک توانست پیشرفتی روزافزون در اقتصاد و سیاست به دست آورد. آلمان ها که از نیروی دریایی قابل توجهی برخوردار نبودند، به زودی با طرح راه آهن برلن استانبول بغداد قصد آن داشتند که کالاهای خود را به بازارهای آسیا و به ویژه خلیج فارس هدایت کنند و از مواد خام آنجا بهره مند گردند. این سیاست دولتمردان آلمان، منویات توسعه طلبانه روسیه و به ویژه انگلیس را - که در خلیج فارس منافع مستقیم داشت - تهدید می کرد. تهدید آلمان در شرق به اندازه ای بود که بیشتر نویسندگان تاریخ روابط سیاسی، آن را مهم ترین عامل اتفاق روسیه و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷م دانسته اند.

به هر روی، زمینه های انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م را می توان به طور کلی به دو دسته عوامل دور و عوامل نزدیک تقسیم نمود؛ مهم ترین عامل دور را باید رقابت دیرینه روسیه و انگلیس بر سر منافع مشترک اقتصادی و سیاسی در ایران، آسیای مرکزی و هندوستان دانست و عمده ترین عامل نزدیک را جز نفوذ آلمان در ایران و قدرت گیری

روزافزون آن، بایـد در کـاهش نفـوذ انگلیس در دربـار ایران در اواخر سـده ۱۹م و افزایش نفـوذ روسـها در دربـار و دریـافت امتیازهای اقتصادی و سیاسی چشمگیر برشمرد. این شرایط موجب شده بود برخی دولتمردان روسی این گونه بیندیشند که:

میتوان با تهدیـد دائمی هندوسـتان و خلیج فارس، انگلیسـی ها را به کوتاه آمدن و امتیاز دادن در منطقه اروپا و مسائل مربوط به تنگه های دریای سیاه، بسفور و داردانل وادار کرد و شکست های پیشین روسیه در جنگ های کریمه و... را به نوعی جبران کرد.

این دیـدگاه را شاید بتوان یکی از اصلی ترین دلایل و یا زمینه های شکلگیری قرارداد ۱۹۰۷م دانست. امـا حضور آلمان ها در خاورمیانه و برنامه ها و تلاش پیگیر سیاستمداران آلمانی برای گسترش نفوذ دولت متبوعشان در این منطقه و ایران را نیز، که از اواخر سـده نـوزدهم میلادی رونـد فزاینـده ای گرفته بود، بایـد از مهم ترین عوامـل تحریـک انگلیسـی هـا در پیگیری سیاسـت نزدیکی با روس ها دانست. سیاست های دولت آلمان در ایران بزرگ ترین خطر بر سر راه منافع انگلیس به شمار می آمد.

در اواخر سـده بیست میلادی، دولت آلمان در صـدد برآمـد برای نفوذ در خاورمیانه پایگاهی در خلیـج فارس ایجاد کنـد و در منطقه ای که انگلیس سـا ل هـا در آن بـدون رقیب فعـالیت سیاسـی و اقتصـادی انجـام می داد، جایگـاه منـاسبی بیابـد. در سـال ۱۸۹۶م، شرکت ونک هاوس نمایندگی هایی در بندرهای جنوبی ایران، به ویژه در بندر لنگه تأسیس کرد و به تجارت صدف و مروارید پرداخت. سال بعد، کنسولگری آلمان در بوشهر افتتاح شد و در سال ۱۸۹۸م، ویلهلم دوم، امپراتور آلمان سفری رسمی به اسـتانبول کرد و مورد اسـتقبال سلطان عبدالحمید دوم، امپراتور عثمانی قرار گرفت. در نتیجه این سفر بود که ویلهلم دوم خود را حـامی مسلمانان جهان اعلام کرد. در سال ۱۹۰۶م در مسیر دریـایی هامبورگ به آمریکا، رفت وآمـد کشتی های بخار میان اروپا، خلیـج فارس و آمریکا آغاز شـد. «سـرمایه آلمانی و افراد آلمانی وارد عثمانی» شدنـد و زمینه احداث خط آهن از برلن به بغـداد فراهم شد. از این سوی، پای بازرگانان، صـنعتگران، جهانگردان و متخصـصان آلمانی به ایران باز شد؛ و یک آموزشـگاه فنی و حرفه ای (هنرستان) با کمک آلمان در تهران ایجاد شد.

افزایش فعالیت و به تبع آن، نفوذ آلمان در عثمانی و ایران، روسـیه و به ویژه انگلیس را به هراس انـداخت. به خصوص هنگامی که تبعه ای آلمانی به تأسیس بانک در ایران مبادرت ورزید؛ و مهم تر از همه، استیمرچ، سفیر پیشین آلمان در ایران به سمت

معاونت وزارت امور خارجه در برلن منصوب شد. اضطراب دولت روسیه از فعالیت های نفوذی آلمان در خاورمیانه و به ویژه ایران در گفتگوی شکایت آمیز ایزولسکی، وزیر امور خارجه روسیه با بومپارد، سفیر فرانسه در سن پترزبورگ به خوبی دیده می شود. اما مهم ترین بخش نفوذ آلمان در منطقه خاورمیانه، به دست آوردن امتیاز تأسیس راه آهن برلن استانبول بغداد بود.

انگلیس، بازیگردان اصلی قرارداد ۱۹۰۷م با تکیه بر اسناد

بر اساس مطالب پیش گفته، خلیج فارس همواره جزو منافع غیرقابل گذشت و بسیار مهم انگلیس به شمار می آمد. در این هنگام انگلستان از دو جهت برای آن احساس خطر می کرد: روسیه و آلمان.

روسیه به دنبال ایجاد بندری در خلیج فارس در تلاش بود از مشهد به سیستان و از آنجا، از راه بلوچستان و به وسیله راه آهن به خلیج فارس برسد. آلمان نیز به وسیله راه آهن بغداد به خلیج فارس می رسید و با توجه به روند پیشرفت و نفوذ روزافزون خود، به زودی می توانست رقیب مهمی برای انگلیس در خلیج فارس محسوب گردد. به همین دلیل، دولتمردان انگلیسی برای جلوگیری از نفوذ آلمان و روسیه در خلیج فارس تصمیم گرفتند با یکی از آنها متحد شوند. از آنجا که جلب نظر دولت آلمان بسیار دشوار می نمود، انگلیس به سمت روسیه متمایل شد و سیاستمداران انگلیسی بیش از پیش سیاست نزدیکی به روس ها را پی گرفتند.

سفارت ایران در لندن، در گزارش خود به وزارت امور خارجه درباره تلاش روسیه و انگلیس در تسریع انعقاد قرارداد به سبب ترس از آلمان می نویسد:

به طوری که تلغرافاً [تلگرافاً] عرض شد، بعضی از روزنامه جات لندن به سند اطلاع از محل موثق می نویسند که دولت آلمان یک ماه است با دولت علّیه ایران در گفتگو است و قرار داده شده است که یک میلیون و دویست و پنجاه هزار لیره قرض به ایران بدهد و در عوض بندری برای انبار زغال و یا سهولت برای زغالگیری در خلیج فارس تحصیل نماید. روزنامه جات و مردم انگلیس را نصایح می دهند که هرچه زودتر قرارداد با روس را ببندد که هرگاه آلمان در ایران امتیازی حاصل نماید و مقامی پیدا کند، اسباب خطر بزرگ خواهد بود و رفعش کار بسیار مشکلی خواهد بود. [جز این،]

منشاء این خبر باز روزنامه (استاندارد) بود و این خبر را از قول وقایعنگار پاریس خود به طبع رسانید. روزنامه مزبور نوشته است که این مطالب را از محل موثقی شنیده است و می نویسد که قرار استقراض معروض را (مسیو نوز) با وزیرمختار آلمان داده اند... [که] شعبه[ای نیز] از راه آهن بغداد به کرمانشاه بسازد و این خط به تهران امتداد خواهد یافت و بعضی قنسولگری های آلمان در کرمانشاه و شیراز و غیره احداث خواهد شد و آلمان این روزها در ایران نفوذی به هم رسانیده است.

هر چند روزنامه اندپاندانس بلژ همکاری ایران با آلمان را در زمینه دادن بندری در خلیج فارس به آلمان و امتداد خط آهن بغداد به کرمانشاه و خلیج فارس، جعلی دانست، اما به هر روی، «تهدید آلمان در اروپا بود که باعث شد روسیه و انگلیس اختلاف خود را درباره ایران حل کنند.»

در ۲۴ آوریل ۱۹۰۶، سفیرکبیر انگلیس در استانبول در نامه محرمانه خود به ادوارد گری می نویسد:

سفیر آلمان در استانبول علاقه خاصی به اختلافات مرزی ایران و عثمانی نشان می دهد و تعیین شخص دانا و پرقابلیتی مثل استیمرچ به سمت وزارت مختاری آلمان در تهران نشان می دهد که آلمان ها در نظر دارند فعالیت های مهمی در ایران بنمایند و اگر زودتر روسیه و انگلیس در قضیه ایران قراردادی منعقد نسازند، بعید نیست که عن قریب با دخالت های دولت آلمان مواجه شوند.

از سویی، شکست روسیه از ژاپن و گرفتاری روسیه در منچوری، آن دولت را به رفع اختلافاتش با انگلیس- در زمینه منافعی که در افغانستان، تبت و ایران داشتند -واداشت. دولت انگلیس هم که در افریقا گرفتار جنگ ترانسوال بود، برای حفظ موقعیت خود در تبت و افغانستان و به ویژه جلوگیری از پیشرفت نفوذ روسیه در ایران، زمینه های قرارداد ۱۹۰۷م را آماده کرد.

اما در روسیه روند تحولات در دولت و کابینه به ویژه از سال ۱۹۰۶م به بعد نشان از دگرگونی اوضاع به نفع طرح اتحاد با انگلیس داشت. تعدادی از مخالفان این طرح برکنار شدند و هواداران سازش با انگلیس جای آنها را گرفتند؛ برکناری لمسدورف از مقام وزارت امور خارجه روسیه و جایگزینی ایزولسکی در آن منصب مهم ترین و اصلی ترین نمونه این تحولات بود. از آن به بعد، تلاش گری و معاون او، هاردینگ و سر آرتور

نیکلسن، سفیر انگلیس در سن پترزبورگ و نیز همراهی و همکاری ایزولسکی و بنکیندورف، سفیر روسیه در لندن به ثمر نشست و مقدمات امضای قرارداد فراهم آمد و به رغم مخالفت ها و انتقادات سیاستمداران در هر دو کشور، سرانجام در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ برابر ۸ شهریور ۱۲۸۶ قراردادی که به ۱۹۰۷م شهرت یافت، در سن پترزبورگ، پایتخت روسیه به امضای نمایندگان دو کشور رسید.

این قرارداد سه بخش داشت: ایران، افغانستان و تبت. در بخش مربوط به ایران، هر دو دولت ضمن احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران! این کشور را به سه منطقه تقسیم کردند: منطقه نفوذ روسیه؛ منطقه نفوذ انگلستان؛ و منطقه بی طرف که حائل میان دو منطقه نفوذ بود. منطقه نفوذ روسیه از قصرشیرین آغاز می شد، از اصفهان و یزد و خواف می گذشت و به مرز روسیه و افغانستان ختم می شد. منطقه نفوذ انگلیس هم از ناحیه گزیک در مرز افغانستان آغاز و با عبور از بیرجند و کرمان، به بندرعباس منتهی می گردید. منطقه نفوذ انگلیس بعدها در جنگ جهانی اول و با انعقاد قرارداد پنهانی قسطنطنیه در سال ۱۹۱۵م، گسترش یافت و سراسر مناطق جنوبی ایران را دربر گرفت. این زمانی بود که «نفت» به عنوان مهم ترین ماده اقتصادی، رنگ سیاست به خود گرفته بود و اهمیت جنوب ایران و خلیج فارس را برای انگلیسی ها بیش از پیش محرز می ساخت.

قرارداد در باب ایران

نظر به اینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتگریته [= تمامیت] و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل به حفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز آن می باشند و مایل اند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و صناعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون هر یک از دولتین مذکورین به ملاحظه ترتیب جغرافیایی و اکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوصی در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله یا مجاوره ایران به سرحد روس از یک طرف و به سرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر و [ناخوانا] برای احتراز از هر گونه علل و اسباب حدوث اختلافی نسبت به مصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران به موجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند:

فصل اول

دولت انگلیس متعهد می شود که در آن طرف خطی که از قصرشیرین از راه اصفهان و

یزد و خاخ به نقطه ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع می نماید برای خود یا کمک به رعایای خود یا معاونت به اتباع دول دیگر در صدد تحصیل هیچ گونه امتیاز پلتیکی یا تجارتی از قبیل اختیارات راه های آهن و سایر راه ها و بانک ها و تلگراف ها و حمل ونقل و بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت انگلیس متعهد است که وجهاً من الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت روس به مقام معاونت به مطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی آید ابداً ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنها دولت انگلیس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید.

فصل دویم

دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازیک و بیرجند و کرمان رفته به بندرعباس منتهی می شود برای خود یا کمک به اتباع خود و یا معاونت به رعایای دول دیگر در صدد تحصیل هیچ گونه امتیازات پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راه های آهن و سایر راه ها و بانک ها و تلگراف ها و حمل ونقل و بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک به مطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی آید ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنها دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید.

فصل سیم

دولت روس متعهد می شود که بدون اینکه قبلاً با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد به هیچ گونه امتیازی که به رعایای انگلیس در نواحی ایران واقعه فیمابین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود، ضدیتی نکند. دولت انگلیس نیز به همین نحو در باب امتیازاتی که به رعایای روس در همان نواحی ایران داده می شود، متعهد است. تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دویم هم به حال خود برقرار خواهند بود.

فصل چهارم

مسلم است که عایدات تمام گمرکات ایران به استثنای گمرکات فارس و خلیج فارس یعنی عایداتی که به ضمانت وجه اصل و منافع قروض دولت ایران از بانک استقراضی

روس تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده برای همان منظور کمافی السابق برقرار خواهد بود. نیز مسلم است که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج فارس و همچنین عایدات عمل صید ماهی سواحل ایران در دریای خزر و همچنین عایدات پست و تلگراف برای ادای قروض دولت ایران از بانک شاهنشاهی که تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده است، کما فی السابق برقرار خواهد بود.

فصل پنجم

در صورت عدم ترتیب ادای وجه اصل یا پرداخت منافع قروض ایران از بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد و در صورتی که برای دولت روس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک استقراضی رهن شده و آن محال در نواحی مذکوره در فصل دوم این قرارداد واقع اند کنترلی بگذارد و نیز در صورتی که برای دولت انگلیس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک شاهنشاهی رهن شده و محال مزبوره در نواحی مذکوره در فصل اول این قرارداد واقع اند کنترلی بگذارد دولتین انگلیس و روس متعهد هستند که قبلاً دوستانه با یکدیگر مشورت نموده متفقاً قرار اقدام به برقراری این کنترل را بدهند و از تمام مداخلاتی که برخلاف اصول و اساس این قرارداد حالیه است، احتراز جویند.

در سنت پطرزبورغ نسختان به انجام رسید. ۱۸ – ۳۱ اوت ۱۹۰۷

امضا: نیکلسن

امضا: ایزولسکی

اما نظر همه دولتمردان و سیاستمداران انگلیسی با طرح اتحاد انگلیس با روسیه در آسیا یگانه نبود؛ برخی موافق و شماری مخالف بودند. موافقت ها و مخالفت ها حتی پس از امضای قرارداد ۱۹۰۷م، مهم ترین موضوع بحث محافل سیاسی انگلیس بود. سند زیر گزارش سفارت ایران در لندن به وزارت امور خارجه ایران، درباره گفت و گوها و مناقشات پیرامون قرارداد ۱۹۰۷، در محافل سیاسی لندن است:

سفارت سنیه

لندن

ترجمه مذاکرات مجلس لردها در باب قرارداد روس و انگلیس (۱۱ فوریه ۱۹۰۸)

(لرد کرو) رئیس مجلس شورای وزرا بعد از (لرد لانزدون) برخااسته در دفاع قرارداد، همان نوع دلایلی که طرفداران دولت ذکر نموده بودند، ذکر کرد؛ من جمله گفت که باید تمام قرارداد را ملاحظه نمود و غیره و غیره. در باب ایران این طور بیان کرد: (لرد کورزن) سؤال کرد که باید دید عقیده ایرانی ها در باب این قرارداد چیست از طرف ایران پرتستی در این باب نشد و در این چند روز آخر، یکی از وزرای بسیار محترم معروف ایران عقیده خیلی خوبی در باب قرارداد ذکر نموده است؛ عقیده اش این است که اشکالات مالی ایران بیشتر به واسطه رقابتی است که بین روس و ما در ایران بود. و اگرچه آن وزیر نگفت، ولی من از بیاناتشان همچو استنباط می کنم که مقصودشان این است که اثر این رقابت این بوده است که در عوض اینکه استعدادات ایران را ترقی بدهند برای فایده خود به کار می بردند. (لرد میدلتون) در ضمن نطق خود گفت که اگر انگلیس می خواست قرار مسئله استقراض را به ایران بدهد، می توانست تقریباً تمام آنچه حالا تحصیل نموده ایم به طور شرط استقراض تحصیل نماییم، بدون اینکه در اشکالات مملکتی با روس طرف شویم. شاید هم این صحیح باشد ولی اگر آن طور شده بود، چطور می توانستیم اعتراض نماییم باینکه ایران قرارداد علیحده ای که بیشتر برای ما مضر باشد با روس بگذارد. لرد کورزن نفوذی که روس در ایران به هم رسانده بود، حقیر می پندارد. به قدری که راجع به تجارت است راه آهن ماورای خزر است که مسکو و سایر مراکز بزرگ تجارتی را به ایران متصل می کند. دیگر اینکه، روس با مخارج گزاف سه راه بسیار خوبی از سرحد خود به تهران و نقاط دیگر ساخته است و سه میلیون لیره به ایران قرض داده است. در باب مقام نظامی روس، راه آهن ماورای خزر البته آن مقام را مستحکم نموده است. به علاوه یک هزار و پانصد نفر قزاقی که در ایران هستند، فقط در تهران نیستند و در تمام نقاط ایران تقسیم شده اند. تمام این چیزها قدرت و نفوذ بزرگی به روس می دهد و انصاف نیست کسی بگوید که وقتی قرارداد بسته شد ما در مقامی بودیم که شرایط خود را به زور به روس بقبولانیم. در باب جنوب البته ما در آنجا استیلا داریم، ولی نمی شود گفت که روس در آنجا نفوذی ندارد. عقیده من این است که تجارت روس طبعاً مایل به بسط به طرف جنوب است. روس به خط جهازاتی که به خلیج فارس می روند کمک پولی می کند و نیز در بوشهر و در اصفهان قنسول جنرال و در نقاط دیگر جنوب،

قنسول ها معین نموده است. زمانی که (لرد کورزن) فرمانفرمای هند بود، گمان می رفت که بشود قراری داد و دولت هند عقیده خود را ذکر نمود در باب دایره ای که روس در آن نفوذ پلتیکی و تجارتی دارد. آن دایره از بعضی جهات برای ما صرفه اش کمتر از دایره ای بود که در این قرارداد حالیه معین شده است. اصفهان جزو آن نبود، ولی راه تجارتی انگلیس از خانقین الی تهران را در جزو داشت.

(لرد کورزن) برخااسته [و] گفت: به کدام عقیده دولت هند اشاره می کنید؟

(لرد کرو): اشاره به راپورتی که رسیده بود، می نمایم.

(لرد کورزن): به چه شکل بود آن راپورت؟

(لرد کرو): برای آنکه این سؤال را جواب بدهم، باید قبل از وقت اعلام نمایید.

(لرد کورزن) اعتراض نمود به اینکه (لرد کرو) محض اینکه بر ضد او حرفی زده باشد، اشاره به اظهار عقیده نمود که نمی تواند بگوید چگونه بوده و در اصل آن شک دارد و یقین ندارد که من آن اظهار عقیده را نموده ام؛ ولی می گوید که در عهد فرمانفرمایی من از طرف دولت هند شده است.

(لرد کرو): حاضر نیستم بگویم که تا چه اندازه لرد کورزن مسئول آن اظهار عقیده بوده است. هر گاه بخواهند که نسخه ای از آن راپورت به پارلمنت داده شود، البته موقعی را برای این کار به دست خواهیم آورد. (لرد کورزن اظهار رضا و تمجید نمود). حدی که در آن موقع دولت هند معین نمود، از بعضی جهات بدتر از حد حالیه بود. آن حد، یزد را (که لرد کورزن برای آن اشک ریخت) در جزو داشت و از وسط کرمان به نقطه ای در شمال سیستان می رفت. پس آن حد نه فقط وسیع تر از حدی بود که حالاـ برای روس معین شده است، بلکه قسمت بزرگی از سرحد افغان را که حالا جزو دایره انگلیس است در جزو داشت. البته لرد کورزن حق دارد بگوید که آن تکلیف را دولت هند در صورتی می نمود که تمام مابقی ایران در دایره انگلیس باشد. شاید این طور باشد، ولی ضمناً دولت اعلیحضرت پادشاه را عقیده این بود که فائده بی طرف نمودن (چنانچه بی طرف شده است) تمام سرحدّ افغانستان خیلی بیش از فایده این قبیل ملاحظات بود. دولت قبول ندارد که دایره بی طرف ضرر داشته باشد، گاهی ذکر از تقسیم ایران شده است. همه می دانند که همچه چیزی نیست. مقام تجارتی ما در ایران، در واقع به هیچ وجه بسته به این قرارداد نیست و بسته به معاهدات تجارتی

است که با آن ملک داریم. و عقیده دولت این بود که داشتن این دایره بی طرف مابین دو دایره نفوذ واضح است، مفید است و رقابت دولتین در آن دایره فقط تجارتی است. در باب خلیج فارس اشاره شد که آیا ممکن نبود قول قطعی صحیحی در این باب از روس گرفت؟ راستش این است که وزیر امورخارجه روس به سفیرکبیر ما مقیم پطرزبورغ نوشته ای داده است و در آن نوشته قبول دارد که روس حرفی در مقامی که ما در خلیج فارس داریم، ندارد. مقام ما در خلیج فارس خیلی شبیه است به مقامی که روس در نقاط شمالی سرحد ایران دارد؛ مقامی است که طبعاً و عقلاً برای ما معین شده است.

همچنین، مطابق گزارش های سفارت ایران در لندن از واکنش مخالفان قرارداد ۱۹۰۷م در انگلیس، می توان نگرانی آنها از نزدیکی روس ها به هند و خلیج فارس را دریافت. در یکی از این گزارش آمده است:

استخراج تلگراف رمز از لندن

حضرت مستطاب اجل اشرف مشیرالدوله، دیشب لرد کرزن در مجلس لردها نطق مفصلی در ایراد از قرارداد روس و انگلیس نمود و گفت: به واسطه این قرارداد تمام منافعی که در عرض صد سال انگلیس تحصیل نموده بود از دستش رفته [است]. نقاطی که جزء دایره روس شده است، اغلب نقاطی هستند که تجارت و منافع انگلیس در آنجا زیاد بود و همیشه جزء دایره انگلیس محسوب می شدند و در همسایگی و مجاورت به خاک روس نیستند. دایره انگلیس اهمیت تجارتی و ثروتی ندارد و خیلی مختصر است. راست است که سیستان اهمیت استراتژیک دارد، ولی محض خاطر سیستان، دولت انگلیس از تمام ایران صرف نظر نموده و اگر گمان می کنند که ملاحظه استراتژیک انگلیس منحصر به سیستان است، سهو کرده اند. منافع دیگر در ایران خیلی داشتیم که تمام از دست رفته است. دولت اشتباه بزرگی کرده است که خلیج فارس را جزء قرارداد نکرده [است]. روس ها بعد از آنکه قوتی به هم رساندند، توجه خود را صرف آباد کردن دایره خود خواهند کرد و عن قریب خواهیم دید که راه آهن های روس به یزد و اصفهان خواهند رسید و اگر بخواهند این راه آهن ها را به خلیج فارس امتداد بدهند، به موجب قرارداد نمی توانیم ممانعت نماییم آن وقت استیلای انگلیسی ها کجا خواهد بود و از استقلال ایران چه باقی می ماند؟ این قرارداد [ناخوانا] است از

بـدی به خود ایرانی هـا نموده است و سـلب اعتمادشـان از انگلیس شـده است. دولت انگلیس که این همه رعیت مسـلمان دارد، نباید با ممالک مسـلمان ها این طور رفتار نماید و بدون مشورت با آنها مملکتشان را قسمت نماید. اینکه می گویند قرارداد مانع از این شـد که روس در این اغتشاش ایران از مـداخله خودداری نماید، غلط است. اگر اغتشاشات طول بکشد خودداری نخواهد کرد. معـاون وزارت خـارجه در – قرارداد گفت: خیلی نقشه هـا برای ترقی ایران کشـیده شـد، ولی همه بی نتیجه مانـده [است]. بالاخره دولت لازم دید که دست از رقابت با روس بردارد و روابط خود را با او بر اساس محکم واضـحی بگذارد. در باب دایره روس جـوابش ایـن بـود که کلیه قرارداد را بایـد ملاحظه کرد و دیـد که در عـوض حصه روس، مـا چه فوایـد برده ایم. در رفع مسائل معوقه و قطع رقابت با روس را در آسیا نمودیم. به عقیده اهل خبره، آنچه برای انگلیس لازم بود، داشتن سیستان و کرمان و بندرعباس بود؛ محض اینکه روس نتواند به بندرعباس و یا به نقطه ای در شـرق آن راه آهن بسازد و این مقصود تحصیل شده [است]. ایراد دیگر این است که چرا گذاشتیم راه آهن تجارتی که از بغداد و به خانقین و همدان می رود، در دایره روس بیفتد. اگر می خواسـتند آن نقـاط را از دایره روس خارج نماینـد، این قرارداد سـر نمی گرفت. زیرا که روس می خواهـد خط های راه آهن خود را در ایران با آن راه وصل نمایـد و دیگر اگر ما مانع می شدیم که این راه آهن به دست روس بیفتد، دولت دیگر که در راه آهن بغـداد دخیل است، به میـدان می آمد و لازم می شد که انگلیس با ضدیت متفق آن دو دولت مقاومت نماید. روس ها هم دنباله این مباحثه را خواهند گرفت.

[امضا]: مهدی

۶ محرم ۱۳۲۶

همچنین، در تحلیل های بجای سـفارت ایران در لندن، درباره کارکرد سیاسی و اقتصادی انگلیس در خلیج فارس، میزان اهمیت آن منطقه و دیدگاه انگلیس در این رابطه، به خوبی روشن شده است.

سفارت ایران در لنـدن در ۱۴ محرم ۱۳۲۶ سـخنان وزیر امور خارجه انگلیس درباره مقاصـد و منافع انگلیس از قرارداد ۱۹۰۷ و تأکید در حفظ منطقه سیستان در دست انگلیسی ها و نیز لزوم انعقاد قرارداد به منظور جلوگیری از درگیری روس و انگلیس در

ایران را، به مشیرالدوله، وزیر امور خارجه ایران، چنین گزارش کرده است:

استخراج تلگراف رمز از لندن

حضرت مستطاب اجل مشیرالدوله، قرارداد روس و انگلیس دیروز در مجلس وکلا مباحثه شد وزیر امورخارجه در فقره قرارداد گفت: یکی از جهت های ختم قرارداد وضعی بود که در ایران پیش آمده بود؛ وقتی که وزرای حالیه سر کار آمدند اگر قرارداد نبود، یقیناً معارضه بین دولتین می شد و با اوضاع حالیه ایران یقیناً هر دو دولت در امور ایران مداخله می کردند. انگلیس طمعی به ایران ندارد و اگر داشت، دو سال قبل که روس مشغول بود، می توانست همه کار بکند. دایره ای که انگلیس برای خود معین نموده است، بیشتر استراتژیک است و نه تجارتی و قصه عمده داشتن سیستان است؛ زیرا که هند از طرف سیستان است. وزیر امور خارجه به بیاناتی فهماند که با وجود این منافع و نفوذی که روس در عرض بیست سال آخر در ایران به هم رسانده است، نمی شد به غیر آنچه به او داده شد، داده شود. اگر این موقع را برای ختم قرارداد از دست داده بودیم، شاید دیگر موقعی به دست نمی آمد و اگر این موقع از دست رفته بود، ببینید در ایران چه واقع می شد. اوضاع آنجا اسباب می شد که مداخله نماییم. نمی توانم بگویم که خطر مداخله در ایران به کلی رفع شده [است]؛ با اشکالات داخلی و اشکالات در سرحد عثمانی هیچ کس به طور یقین نمی تواند بگوید چه واقع خواهد شد، ولی خطر مداخله از طرف ما و روس خیلی کم شده است. اینکه گفته شده که به واسطه قرارداد به منافع ایران صدمه خورده است، صحیح نیست. در این مذاکرات از دایره روس و انگلیس ذکر شده است، ولی نباید فرض کرد که مقصود از دایره، تقسیم پلتیکی است. دایره ها فقط حد منافع دولتین را معین می نماید به هیچ وجه برخلاف استقلال و پادشاهی ایران نیست. هر گاه چنانچه امروز ایران خود بتواند معماهای کونستی توسیون خود را که حالاـ آن قدر مهم و مشکل شده [است]، حل نماید و بعد از سال ها سوء حکمرانی و فساد، به واسطه مشروطیت – قویتر درست تری قرار بشود، در آن صورت من می گویم که وسیله او برای حل مشکلاتش به واسطه این قرارداد بهتر شده است.

امضا: مهدی

۱۴ محرم ۱۳۲۶

پیش از امضای قرارداد ۱۹۰۷م، در گرماگرم بحث دولتمردان و سیاستمداران روسیه و انگلیس- هرچند هر یک وجود مناظرات و قصـد خود از اتحـاد و عقـد قرارداد میـان روس و انگلیس را پنهان می داشـتند و حتی کتمان می کردنـد - مطبوعات اروپا، به ویژه روزنامه های آلمان از اتحاد قریبالوقوع آنها گزارش هایی منتشر نمودند. علاوه بر این، روزنامه ها تا مدت ها بعد از امضای قرارداد نیز گزارش هـایی دربـاره آن چـاپ می کردنـد. نـامه هـا و تلگرام هایی که از سـفارتخانه های ایران در اروپا، به ویژه از لندن به وزارت امور خارجه فرستاده می شد، منابع مهمی در بررسی اوضاع سیاسی و جو دیپلماسی زورمدارانه روسیه و انگلیس به شمار می آید. کارگزار مرکزی خراسان و سیستان درباره مطالب مربوط به قرارداد روس و انگلیس چاپ شده در روزنامه ای در لندن گزارش می دهد:

نشان تاج و شیر و خورشید

کارگزار مرکزی خراسان و سیستان

تاریخ: نیمه شعبان ۱۳۲۵

نمره ۱۷۸

در روزنامه لنـدن، مفاد عهـدنامه اتفاقیه روس و انگلیس را این طور انتشار داده اند که جهات شـمالی و غربی ایران تا خانقین، با روس ها و جهات جنوبی با دولت انگلیس است که طرفین بدون رضایت یکدیگر و اجازه اقدامی نمی توانند بنمایند.

الامر شریف

[امضا: ناخوانا]

نامه های «دوسـتانه» اسپرینگ رایس، وزیرمختار انگلیس به مشـیرالدوله، وزیر امور خارجه ایران بیش از آنکه حاوی توضـیحات روشن درباره قرارداد باشـد، متنی توجیه کننده است و حکایت از ضـعف دیپلماسـی ایران و ناآگاهی برخی دولتمردان ایرانی از جریانات سیاست بین الملل دارد. او به جای توضیحی که می بایست درباره قرارداد به مشیرالدوله ارائه دهد، نوشت:

فـدایت شوم، در باب شـهرت اینکه انگلسـتان و روسـیه در خصوص مصالح خودشان در ایران مشـغول مذاکرات هسـتند، جناب اشـرف ارفع از روی محبت بـا دوسـتدار صـحبت فرمودنـد و دوسـتدار مراتب را به اولیـای دولت متبوعه خود اطلاع داد. جنـاب مستطاب

اجل سر ادوارد گری به دوستدار دستورالعمل داده اند که برای این اظهارات صادقانه که فرموده اید، تشکر نمایم و جواباً به جناب اشرف اطمینان دهم که اگرچه دولتین انگلیس و روس لزوماً در باب تلگراف روس و استقراض و سایر اتفاقات مجبور بوده اند مذاکرات نمایند، ولی هرگز در باب هیچ فقره که به هیچ وجه مضر استقلال و انتگریته ایران باشد مذاکره نکرده اند.

زیاده تصدیع نمی دهد. شهر شعبان ۱۳۲۴

Cecil Spring Rice

به هر روی، خبر انعقاد قرارداد روسیه و انگلیس و متن فارسی و فرانسه آن در ۱۵ شعبان ۱۳۲۵/۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ از سوی سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران داده شد. پیش از آن نیز سفارت روسیه در تهران در ۲ شعبان ۱۳۲۵/۱۱ سپتامبر ۱۹۰۷ در نامه ای به شماره ثبت ۱۲۷۶ امضای قرارداد را به وزارت امورخارجه ایران اطلاع داده بود.

در این صورت و با توجه به عمق فاجعه سیاسی ای که برای ایران اتفاق افتاده بود و به رغم گزارش هایی که حتی پیش از امضای قرارداد به دولتمردان ایران می رسید، کمتر کسی نسبت به آن واکنش صریح و مجدانه ای نشان داد. در این زمان، دولت مشروطیت با مجلس نوپا در کشاکش امور داخلی مشغول برنامه ریزی برای حل مشکلات کشور بودند و از سوی دیگر، مرزهای ایران شاهد یورش سپاه عثمانی بود و این دو مورد شاید از عوامل مهم کم توجهی آنها در پیگیری مجدانه مسئله قرارداد ۱۹۰۷م بود. با توجه به مشروح مذاکرات مجلس نخست شورای ملی، موضوع قرارداد مزبور چندین بار از سوی نمایندگان مطرح شد و در این مورد میرزا ابوالحسن خان شیرازی، نماینده شیراز گویی بیش از دیگر مجلسیان به اهمیت مسئله توجه داشت. حتی نماینده تندرو و سخنوری همچون سیدحسن تقی زاده نیز با کم توجهی از کنار این مهم گذشت. او سال ها بعد، هنگامی که در جنگ جهانی اول به برلن رفته بود، به سیاست های استعمارگرانه روسیه و انگلیس اعتراض کرد! مشروح مذاکرات مجلس نخست در جلسه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ گویای واکنش هر یک از نمایندگان به قرارداد مزبور است. در این جلسه، نامه سفارت انگلیس در تهران درباره قرارداد و مفاد آن برای حضار خوانده شد. هر یک از نمایندگان دیدگاه خود را ارائه دادند و کمتر کسی به دیده تحلیل بدان نگریست و سوء ظن کمتر کسی برانگیخته شد!

از سوی دیگر، بنا بر اسناد وزارت امور خارجه تنها سه نفر از دولتمردان به مسئله قرارداد ۱۹۰۷م واکنش منفی نشان دادند: میرزا مهدی خان علاییی، وزیرمختار ایران در لندن، مرتضی خان ممتازالملک، وزیرمختار ایران در آمریکا و میرزا ملکم خان، وزیرمختار ایران در رم که ضمن نامه ای انتقادی، استعفای خود را از وزارت خارجه خواستار شد، چرا که:

قرارداد تقسیم ایران فیمابین روس و انگلیس درهای تأسف را به روی بنده باز کرد ... حالا که پهلوانان خرابی ایران از برای ما دیگر هیچ احتیاجی به سفارت باقی نگذاشته اند، از محبت کریمانه جنابعالی استدعا می نمایم با اجازه بندگان اقدس همایون شاهنشاه، این وجود نابود را از قیودات این سفارت هر چه زودتر آزاد فرمایند.

هرچند در آرشیو وزارت امور خارجه، نامه هایی از آن وزارتخانه به سفارت ایران در لندن، مبنی بر پیگیری درباره قرارداد موجود است، اما این دیگر حتی «نوشداروی پس از مرگ سهراب» هم نبود! چون هیچ ممانعتی در اجرای قرارداد ایجاد نکرد.

پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷م در امور داخلی و خارجی ایران

قرارداد ۱۹۰۷م اثرات ماندگاری بر اوضاع داخلی و سیاست دیپلماسی ایران داشت. مهم ترین تأثیر آن را با توجه به شرایط بحرانی و انقلابی ایران، می توان در سرنوشت مشروطه اول دید. انگلیس که پیش از انعقاد قرارداد، سیاست حمایت از مشروطه خواهان را پی می گرفت، پس از اتحاد با روسیه – که از مخالفان و موانع عمده انعقاد استقرار نظام مشروطیت در ایران به شمار می رفت – با سیاست های روسیه در برابر مشروطه خواهان همسو شد و در سرکوب مشروطیت نوپای ایران دست روسیه را باز گذاشت، که به توپ بسته شدن مجلس اول نقطه اوج آن بود. مناطق نفوذ روسیه در ایران همانا مراکز مهم تدوین اندیشه مشروطه خواهی ایرانیان را دربر می گرفت؛ تبریز و رشت زیر نفوذ روسیه قرار گرفت و روس ها سیاست سرکوب مستمر مشروطه خواهان را در این مناطق به شدت اعمال کردند؛ به دار آویختن مشروطه خواهان تبریز در سال ۱۹۱۱م مهم ترین نمونه از عملکرد روس ها در منطقه نفوذشان بود. اولتیماتوم روسیه برای اخراج مورگان شوستر، مستشار آمریکایی که در خدمت مالیه دولت ایران بود، تعطیل شدن مجلس دوم که باز در

پی اولتیماتوم روس ها به بهانه پاسبانی از جان و مال اتباع خود انجام پذیرفت و به توپ بستن گنبد بارگاه امام علی بن موسی الرضا(ع) در ۱۰ فروردین ۱۲۹۱، از جمله پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷م در داخل ایران بود. پیامدهایی که حتی به تزلزل پایه های سلطنت قجرها انجامید و مشروعیت آنها را در تسلط بر ارکان قدرت ایران به چالش کشاند.

اما در عرصه سیاست خارجی و روابط دیپلماسی ایران، قرارداد ۱۹۰۷م تأثیرات مخربی داشت. دولتمردان وابسته به دو دولت (انگلوفیل ها و روسوفیل ها) بیش از پیش در سایه سار وابستگی قرار گرفتند و این مسئله در تصمیم گیری های مهم سیاسی نقش بسیار مؤثری داشت؛ آنها بیش از آنکه به منافع کشور بیندیشند در طمع جاه و مال به خدمتگزاری هر چه بیشتر به یکی از دو قدرت استعماری تن می دادند. حضور نظامیان روس در رشت، تبریز، قزوین و...، وام گرفتن هایی که در این زمان تنها از روسیه و انگلیس مجاز بود، استخدام مستشاران خارجی طبق نظر دو دولت متحد قرارداد و اخراج مستشاران غیر روسی و غیرانگلیسی از ایران - که جریان اولتیماتوم روسیه در برکناری مورگان شوستر قابل توجه ترین آنها به شمار می رفت - به ویژه در خلال جنگ جهانی اول با وجود اعلام بی طرفی ایران، نیروهای عثمانی از مرزهای غربی وارد خاک ایران شدند و در اثر ناتوانی نظامی ایران، انگلیسی ها و روس ها با افزایش شمار نظامیان خود در این مناطق، در عمل استقلال ایران را زیر سئوال بردند و ایران بخشی از صحنه کشمکش بین الملل گردید.

سفرنامه هیونچول هیورگسن، وزیرمختار انگلیس در ایران، بین سال های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶م، آینه ای تمام نما از اثرات قرارداد ۱۹۰۷م در روابط ایران و انگلیس و بیان گر دیدگاه جامعه ایران به اثرات این قرارداد می باشد. او در فرازی از سفرنامه خود می نویسد:

در موقع انتصابم، روابط بین بریتانیا و ایران صورتی نامطلوب و متزلزل داشت. معاهده کرزن در مردم تأثیر بد بخشیده بود. همه، پیمان ۱۹۰۷[م] را بر رخ ما می کشیدند که قصد تقسیم یا محو استقلال ایران را داشته ایم ... [ایرانیان] لغزشی کوچک را دلیل بر هتک حیثیت محسوب می داشتند و گمان می کردند که ما هنوز به «افکار استعماری قرن ۱۹» پایبندیم و حاضر نیستیم که ایرانیان را همطراز خویش بدانیم.

سایه سنگین پیامدهای داخلی و خارجی قرارداد ۱۹۰۷م همچنان بر سر ایران بود تا آنکه در پی انقلاب بلشویکی روسیه در ۱۹۱۷م و ارسال پیام تروتسکی به وزارت

امورخارجه مبنی بر لغو قرارداد ۱۹۰۷م و نیز الغای هر قرارداد و معاهده ای میان حکومت تزاری با ایران از میان رفت؛ اما قرارداد ۱۹۰۷م به عنوان خاطره ای تلخ و گزنده از سیاست زورمدارانه قدرت های بزرگ زمانه در ایران در ذهن ایرانیان باقی ماند. خاطره ای که هر سفیر و نماینده ای که از سوی آنها و یا دیگر دولت های خارجی به ایران می آمد، وجود آن را در پس زمینه ذهن ایرانیان درمی یافت و چنانکه پیش از این در نوشته ای از هیورگسن آمد، همه گویای سوءظنی است که نسبت به روسیه و انگلیس وارد شد.

پا نوشت ها

دانشجوی دکترای تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد.

.George N. Curzon .۱

.H. Realinson .۲

،(۳. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه ع. وحید مازندرانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰

. ص ۶۹۸ و ۶۹۹

. ۴. کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۷۱۱

. ۵. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ ، ج ۸ (تهران: اقبال، ۱۳۶۲ ، چ ۵)، ص ۱۱۱

۶. برای آگاهی بیشتر نک : محمود، همان، ص ۱۱۴ ؛ همچنین؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی

. ایران، صص ۳۱۶ و ۳۱۷ ؛ و میراحمدی، پژوهش در تاریخ معاصر ایران، ص ۴۹

به کوشش منیر قادری، زیر نظر داریوش ،« ایران و سیاست جهانی سرآغاز قرن بیستم » ۷. مجموعه مقالات همایش

. رحمانیان (تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۸)، ص ۱۶

.Wonck Haus .۸

.Wilhelm II .۹

. ۱۰ . حسین ناظم، روس و انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز محمدپور (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۵۵

. ۱۱ . رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم طاهری (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰)، ص ۲۸۹

۱۲. Stemrich.

۱۳. Alexandr Izvolski.

۱۴. M. Bompard.

ایران و » مجموعه مقالات همایش ،« واکنش آلمان به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م با تکیه بر اسناد » ، ۱۵ . فاطمه ترک چی

. صص ۳۷۳ و ۳۷۴ ،« سیاست جهانی در آغاز قرن بیستم

. ۱۶ . پالمر، تاریخ جهان نو، ج ۲، ص ۲۸۹

واکنش آلمان » ، ۱۷ . آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه . (برای آگاهی بیشتر نک : ترک چی

(. صص ۳۸۳ و ۳۸۴ ،« به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م با تکیه بر اسناد

۱۸ . اسناد در آرشیو وزارت امورخارجه مهم ترین منبع تصدیق کننده این نوشتار است. (برای آگاهی بیشتر نک :

ترک چی، همان؛ همچنین؛ علی ططری و محمد حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه

(. ایران، ج ۱ و ۲ (تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸

. ص ۳۸۵ ،« واکنش آلمان به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م با تکیه بر اسناد » ، ۱۹ . به نقل از: ترک چی

. ۲۰ . همان، ص ۳

ص: ۱۰۵

۱۸۶۴ م)، ترجمه منوچهر امیری (تهران: جیبی، ۱۳۵۴)، ص ۵۶۹ - ۲۱ . فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴

۲۲. Edward Gray.

. ۲۳ . ع. وحید مازندرانی، قرارداد ۱۹۰۷ م روس و انگلیس راجع به ایران (تهران: کتابخانه سقراط، ۱۳۲۸)، ص ۱۶

۲۴. Lamsdorf.

۲۵. C. Harding.

۲۶. Arthur Nicolson.

۲۷. Benkindorv.

۲۸ . اصل (در همه موارد): انتکرتیه.

۲۹ . اصل (در همه موارد): نقطه.

.۱۴۲ - ۳۰ . طری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱، صص ۱۴۴

۳۱ . برای نمونه نک: سند شماره ۲ از این مجموعه.

۳۲. Crewe.

۳۳. Lansdowne.

۳۴. Mideltowne.

۳۵ . اصل: با.

۳۶ . اصل: علیحده.

۳۷ . اصل (در همه موارد): طهران.

۳۸ . اصل: ملیون.

۳۹ . اصل (در همه موارد): دایره.

۴۰ . اصل: نسخه.

۴۱ . اصل: نوشته.

۱۱ فوریه ۱۹۰۸ سفارت ایران در لندن؛ همچنین برای ، ۴۲ . آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه ، گزارش شماره ۱۳
.۱۹۴ – دسترسی آسان نک: ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱، صص ۱۹۶

۴۳ . اصل: (در همه موارد) لورد.

۴۴ . اصل (در همه موارد):استراتاجیک.

۴۵ . افتادگی از سند است.

۴۶ . حصه: سهم، قسمت.

۴۷ . آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، گزارش ۶ محرم ۱۳۲۶ سفارت ایران در لندن.

۴۸ . برای نمونه نک: سند شماره ۳ از این مجموعه.

۴۹ . اصل (در همه موارد): جه ههای.

۵۰ . اصل: دایره.

۵۱ . اصل: کونتی توسین.

۵۲ . افتادگی از سند است.

۵۳ . آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، گزارش ۱۴ محرم ۱۳۲۶ سفارت ایران در لندن.

، ۵۴ . برای آگاهی بیشتر نک : ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امورخارجه ، ص ص ۱۲۸
. ۱۴۵ و ۱۴۶ ،۱۴۱ ، ۱۴۰

۵۵ . آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، گزارش ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ کارگزار مرکزی خراسان و سیستان.

۵۶. C. Spring Rice.

۵۷ . ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه ، ج ۱، ص ۱۱۵ . (در این رابطه نامه

دیگری نیز از رایس به مقام وزارت امور خارجه ایران وجود دارد . (برای آگاهی بیشتر نک : سند شماره ۴ از این مجموعه.)

۵۸ . همان، صص ۱۴۴.۱۴۲ –

ص: ۱۰۶

۵۹ . همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۶

. ۶۰ . مورخ الدوله سپهر، مقالات سیاسی، به کوشش احمد سمیعی (تهران: عطایی، ۱۳۴۱)، ص ۸۸

۶۱ . برای آگاهی بیشتر نک : روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران ، مذاکرات روز شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵

.۳۳۲ - دارالشورای ملی، صص ۳۳۵

۶۲ . ططری و همکارش ، سه نامه از میرزا مهدی خان علایی را در مجموعه اسناد قرارداد ۱۹۰۷ م درج کرده اند که بیان گر نگرش انتقادی او به آن قرارداد است . (برای آگاهی بیشتر نک: ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به

.(۱۵۷ - روایت اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱، صص ۱۶۱

.۱۶۸ - ۶۳ . برای آگاهی بیشتر نک: همان، صص ۱۷۳

۶۴ . آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، نامه ۶ دسامبر ۱۹۰۷ میرزا ملکم خان، وزیرمختار ایران در رم (پوشه ۲، جزوه دان ۵۱ ، سال ۱۳۲۵ ق).

۶۵ . برای نمونه، متن سند شماره ۵ از این مجموعه را بخوانید.

۶۶ . برای آگاهی بیشتر نک : مورگان شوستر، اختناق ایران ، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، به اهتمام فرامرز

.(برزگر و اسماعیل رائین (تهران: صفی علی شاه، ۱۳۵۱ ، چ ۲

۶۷ . برای آگاهی بیشتر نک : منصوره اتحادیه (نظام مافی)، مجلس و انتخابات؛ از مشروطه تا پایان قاجاریه (تهران:

.(نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵

،(۶۸ . برای آگاهی بیشتر نک : احمد خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران (تهران: بابک، ۱۳۵۴

.۶۸ - صص ۷۱

.H. Hiurgsen .۶۹

. ۷۰ . ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه ایران، ج ۲، ص ۳۳۵

۷۱. Trotsky.

۷۲. برای آگاهی بیشتر نک: همان، ج ۱، صص ۲۵۱ – ۲۴۹.

۷۳. در سند شم اره ۶ این مجموعه، ترجمه ای از گزارش روزنامه های خارجی درباره نامه تروتسکی به وزیرمختار ایران در پتروگراد را بخوانید.

۷۴. از نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران، یکی، محمدعلی تهرانی (کاتوزیان) است که به موضوع قرارداد ۱۹۰۷ م توجه داشته است . او در کتاب خود، پس از شرح زمینه ها و چگونگی امضای قرارداد مزبور، به تأثیر منفی سیاست های انگلیس در دیدگاه ایرانیان و مطبوعات کشور، با ذکر نمونه حبل المتین با مدیریت و سردبیری مؤیدالاسلام کاشانی اشاره کرده است . (برای آگاهی بیشتر نک : محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، با مقدمه ناصر کاتوزیان (تهران: سهامی انتشار، ۱۳۷۹)، صص ۳۱۱ – ۲۹۶.

تفکر اقتصادی میرزاملکم خان؛ در خدمت استعمار انگلیس

دکتر محمد شورمیج*

مقدمه

میرزا ملکم خان برای تمام پژوهشگران ایرانی چهره بسیار آشنایی است. در اینکه نقش او در روند تجددخواهی و الگوی ترقی، مثبت یا منفی بوده، سخنان بسیار گفته شده است. به هر حال میرزا ملکم خان ارمنی از معدود کسانی است که از نظر شخصیت فردی، نقش اجتماعی و فکری، جلوه های مختلف و متناقض از خود بروز داده است. اختلاف نظر شدید و عمیق پژوهشگران درباره او از همین جا نشأت گرفته است. کتاب ها و مقالات بسیاری درباره شخصیت، افکار، آراء و نقش فرهنگی و اجتماعی ملکم نگاشته شده است و هر کدام به ابعادی از اندیشه ها، نقش اجتماعی و عملکرد شخصی او پرداخته اند. این پژوهش سعی دارد افکار اقتصادی ملکم خان را با استفاده از نظرات محققین بررسی و به بوته نقد بگذارد تا برای خوانندگان گوشه ای از عملکرد این شخص روشن شود. فرضیه اصلی تحقیق، بر این اصل استوار است که میرزاملکم خان و تفکر اقتصادی اش، بر روند نوخواهی و تجددطلبی ایران تأثیرگذار بوده است.

سؤالات اصلی این پژوهش عبارتند از:

۱. تفکرات اقتصادی میرزاملکم خان از کدام الگوی فکری اقتصادی نشأت می گرفت؟ ۲. آیا تفکرات اقتصادی ملکم خان در رشد و ترقی اقتصاد ایران مؤثر بوده است؟ ۳. آیا میرزاملکم خان آگاهانه در فکر ترقی و تعالی اقتصادی ایران بوده است؟ ۴.

آیا تفکرات اقتصادی ملکم خان در نهایت در خدمت استعمار غرب بخصوص انگلیس نبوده است؟

در این پژوهش با استناد به نوشته های ملکم خان و منابعی که از نوشته های وی نقل مستقیم کرده اند و همچنین با بررسی نظرات پژوهشگران معروف در مورد افکار اقتصادی میرزاملکم خان، به سؤالات بالاـ با روش کتابخانه ای، علمی و تحلیل تاریخی پاسخ داده می شود.

۱. مروری بر زندگی ملکم خان ارمنی

میرزا ملکم خان در سال ۱۲۴۹ ه.ق در جلفای اصفهان متولد شد. پدرش میرزایعقوب، فردی تحصیلکرده و اروپا رفته بود. میرزایعقوب مدتی معلم زبان فرانسه ظل السلطان و مترجم سفارت روس در تهران بود. وی برای پیشرفت زندگی سیاسی و اجتماعی خود در ایران مسلمان شد.

میرزاملکم خان در ده سالگی به پاریس رفت و در مدرسه پلی تکنیک، انواع علوم، بخصوص علوم طبیعی و ریاضی را آموخت و با مکاتب فکری اندیشمندان فرانسه آشنا شد. از جمله در مذهب انسانیت پیرو اگوست کنت و در مهندسی اجتماعی دنباله رو سن سیمون شد. ملکم خان تقریباً سه چهارم عمر هفتادوهفت ساله (۱۳۲۶-۱۲۴۹ ه.ق) خود را در خارج از ایران (فرانسه، عثمانی، مصر، انگلستان، ایتالیا، سوئیس و ...) گذراند.

ملکم در سال ۱۲۶۷ ه.ق پس از اتمام تحصیلات و در دوران صدارت میرزاآقاخان نوری به ایران آمد. او به عنوان مترجم استادان اروپایی و در عین حال برای تدریس درس جغرافیا و علوم مقدماتی وارد دارالفنون شد. البته برای اینکه مشکلی در کسب شغل در ایران نداشته باشد، مانند پدر به اسلام گروید. از او به عنوان نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا به ایران یاد شده است

میرزاملکم خان به مقام و پست های متعددی در ایران و به نمایندگی ایران در خارج نایل شد، از این قرار است: مترجمی دارالفنون، شاه و صدراعظم؛ همراهی با نماینده ایران در عهدنامه پاریس؛ رایزن سفیر ایران در استانبول؛ کنسول ایران در مصر؛ رایزن صدراعظم سپهسالار؛ وزیرمختار ایران در لندن؛ نماینده ایران در کنگره برلن؛ سفارت کبرای ایران در لندن؛ و سفارت ایران در رُم در زمان ناصرالدین شاه.

میرزاملکم خان در زمان ناصرالدین شاه بخصوص بعد از بازگشت از اجلاس عهدنامه پاریس، سعی کرد نظر شاه و دربار را به اصلاحات جلب کند. میرزاملکم خان با اقتباس از تنظیمات عثمانی، رساله ای به نام «کتابچه غیبی» یا دفتر تنظیمات نوشت و به وسیله جعفرخان مشیرالدوله به نزد شاه فرستاد، ملکم برای اینکه زمینه فکری عموم را برای طرح جدیدش آماده کند، به تقلید از اصول فراماسونری غرب، فراموشخانه دایر کرد. فراموشخانه ملکم از مشرب فکری اگوست کنت الهام گرفته بود و از سوی انجمن های فراماسونری جهان به رسمیت شناخته نشد. عمده ترین علل انحلال فراموشخانه ملکم خان عبارتند از: مخالفت علمای دین مانند ملاـ علی کنی با تفکرات ضددینی و مغایر اسلام ملکم؛ مخالفت کسانی که از نفوذ ملکم در دربار شاه احساس وحشت داشتند؛ اتهام اعضای فراموشخانه به طرفداری از بابی ها و در نهایت تحریک شاه توسط روسها.

ملکم از طریق جامع آدمیت که توسط عباسقلی قزوینی (آدمیت) و به دستور وی ایجاد شده بود، کار خود را دنبال کرد؛ اما دوباره با شکست مواجه شد و به بغداد و استانبول رفت. ملکم خان در استانبول با پیشروان اصلاحات عثمانی و مشروطه خواهان آنجا مانند کمال پاشا، عالی پاشا و فؤاد پاشا تماس داشت. ملکم خان، رساله «رفیق و وزیر» و «مبدأ ترقی و شیخ و وزیر» را تحت تأثیر آخوندزاده، در همین زمان نوشت و جالب اینکه دوباره مسیحی شد.

میرزاملکم خان مدتی در استانبول و مصر بود و زمانی که میرزاحسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) به صدارت رسید، مستشار وی شد. البته در استانبول نیز مستشار وی در سفارت ایران بود. در این زمان رساله «تنظیمات حسنه» را نوشت و تقدیم صدراعظم کرد که اولین طرح مجلس شورا بوده است. ملکم خان در سفر شاه به اروپا بوده و در واگذاری امتیاز رویتر نقش داشته است، همین امر به حیثیت سیاسی او لطمه وارد کرد.

بعد از اینکه در کنگره برلن توانست موجبات تخلیه قطور از عثمانی را فراهم کند، لقب ناظم الدوله و پرنس گرفت و به مقام سفارت کبری رسید. بعد از امتیاز لاتاری (قرعه، بخت آزمایی) و اعتراض علما، به حیثیت او لطمه شدیدی وارد شد و از کلیه مقامات دولتی عزل شد. بدنبال آن، ملکم در لندن برای توجیه کارهایش و کسب حیثیت از دست رفته، به انتشار نشریه قانون دست زد و به علی اصغرخان اتابک و شاه حمله کرد. در آنجا با سیدجمال اسدآبادی آشنا شد و شاید تحت تأثیر سیدجمال بود که در

این زمان از رهبری روحانیون و نقش دین در روزنامه قانون حرف می زند. علاوه بر آن با میرزاآقاخان کرمانی ازلی بابی مسلک دوست می شود و تحت تأثیر برخی تفکراتش قرار می گیرد. بنابراین حرف های او در زمینه نقش دین و روحانیون از سر مصلحت بوده است؛ نه اعتقاد قلبی.

به طور کلی میرزاملکم خان در دوران هفتاد و هفت ساله عمرش، در حدود بیست و هشت رساله مختلف نوشته است. در این رساله ها، از آزادی و حکومت قانون به سبک استوارت میل و اگوست کنت صحبت می کند و در فلسفه قانون گذاری به نوشته های منتسکیو و در انتقاد اجتماعی به ولتر توجه داشته است. به طور خلاصه سرچشمه افکار اجتماعی و سیاسی ملکم خان، آرای متفکران عصر روشنگری قرن هجدهم و معتقدان به فلسفه ترقی لیبرالیسم قرن نوزدهم اروپاست. در اواخر عمر، میرزاملکم خان وزیرمختار ایران در رُم (۱۹۰۸– ۱۸۹۸م) بود. او در سال ۱۹۰۸م/ ۱۳۲۶ ه.ق در شهر لوزان سوئیس درگذشت. ملکم احتمالاً دوباره تغییر دین داده بود چون طبق وصیتش، جسد او را سوزانیدند. او از لحاظ عقیدتی، چندان پای بند به دین خاصی نبود و به مقتضیات زندگی اش مسلمان و مسیحی می شد و بر اصل آدمیت تأکید داشت و مذهب را ابداعی می دانست.

۲. مبنای الگوی تفکر ملکم خان

ملکم در زمان تحصیل در فرانسه، با مکاتب سیاسی آنجا بخصوص اگوست کنت، سن سیمون و منتسکیو آشنا شد. میرزاملکم خان در رساله دفتر تنظیمات، نخستین طرح قانون اساسی را به ناصرالدین شاه عرضه کرد. وی در این طرح، اصول نظم غربی را پیشنهاد می کند.

چارچوب های فکری فراموشخانه میرزاملکم خان، در واقع معجونی از اصول فلسفی و اندیشه های مکاتب غربی بود و کاملاً تحت تأثیر فلسفه اگوست کنت بود.

البته این تفکرات بیش از آن که در خدمت کشور باشد، در جهت توجیه استعمار به خصوص انگلیس بود. در زمینه اقتصادی، دارای تفکر لیبرالی متأثر از لیبرالیسم غربی سده نوزدهم بوده است. تفکرات اقتصادی ملکم خان، در راستای اندیشه های سیاسی اش قرار داشت.

۳. تفکر اقتصادی ملکم

اصولاً اقتصاد صنعتی بر پایه دو عامل اصلی، یکی به کار انداختن و تولید سرمایه، دیگری به کار بستن دانش فنی قرار دارد. از نظر اقتصادی مسئله اصلی جوامع توسعه نیافته از جمله آسیایی این بود که از غرب، دانش صنعتی فرا گیرند و با کمک سرمایه داخلی، صنعت تولیدی به کار اندازند. در این سیر تحولی، دولت مسئولیت بزرگی داشته است. اما در تأسیس اقتصاد صنعتی، مشرق زمین با تعرض اقتصادی غرب دست به گریبان شد.

اقتصاد داخلی در شرق با دو پدیده اقتصادی خارجی یعنی سرمایه گذاری خارجی و تجارت آزاد برخورد داشته است. در سرلوحه پیشرفت اقتصادی، تقریباً اکثر کشورهای آسیایی، به استفاده از سرمایه خارجی علاقمند بودند و بسیاری از هواداران رشد صنعتی از جمله ملکم خان ارمنی نیز متمایل به سرمایه خارجی بودند. اما نفس استفاده از سرمایه خارجی، ضامن رشد اقتصادی کشور سرمایه پذیر نیست. از نظر عملی و تجربه عینی نیز سرمایه گذاری خارجی در کشورهای مانند مصر، عثمانی و ایران به حقوق حاکمیت آنها ضربه های سخت زد و بر نفوذ اقتصادی و سیاسی دولت های سرمایه گذار افزود.

کشوری مانند ایران پیش از آنکه به فکر ترقی اقتصادی بیفتد، تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب قرار گرفته بود و تجارت آزاد و امتیازات بازرگانی به زیانش تمام شد. در ایران قائم مقام جلوی گسترش تجارت آزاد را گرفت و امیرکبیر تجارت آزاد را بر هم زد و اقتصاد صنعتی ملی را ایجاد کرد. سپهسالار، تحت تأثیر تفکرات اقتصادی ملکم خان، توجه زیادی به سرمایه گذاری خارجی داشت. در زمینه دستگاه مالیه و بانک، سپهسالار صدراعظم ناصرالدین شاه تحت تأثیر تفکرات ملکم خان بود. ملکم خان به تجارت پول و اسباب آن یعنی بانک اهمیت بسیاری می داد و آن را لازمه رشد تجاری صنعتی می دانست.

در زمینه توسعه راه و راه آهن، دولت سپهسالار، به تأسی از اندیشه های ملکم خان آن را عامل اصلی پیشرفت اقتصادی می دانست. انگیزه اصلی سپهسالار در واگذاری امتیاز رویتر، این بود که با بکار انداختن سرمایه خارجی توسعه اقتصادی و صنعتی ایران را ممکن سازد. این انگیزه نیز تحت القائات تفکرات ملکم خان، مشاور اول صدراعظم بود. اما نکته مهم این است که تفکرات اقتصادی ملکم، همانند تفکرات

سیاسـی اش، حلاـل مشـکلات ایران نبود؛ بلکه زمینه را برای نفوذ اقتصادی سـرمایه گـذاران خارجی در ایران فراهم می کرد. به طوری که عملاًـ در قرارداد رویتر و قراردادهای بعـدی، سـرمایه گـذاران قصـد داشـتند با کمترین پرداخت حق الامتیاز، بیشترین بهره را ببرند. لذا تأکید صرف بر سرمایه گذاری خارجی برای رشد کشور، سیاست درستی نبود.

ملکم عامـل اصـلی خرابی ایران را، غفلت و جهـالت اولیای امور و بزرگان ایران می دانـد و راه حل آن را اخـذ و اقتباس تمـدن فرنگی و شـیوه هـای غربی مـدیریت، نظـام اداری و سیاسـی می دانـد. میرزا ملکم خان فکر می کرد می توان اصول نظم و ترقی غرب را مثل تلگراف به راحتی وارد کرد. در حالی که اینها در خود غرب نیز با شرایط و زمینه های اقتصادی - اجتماعی نوین و تحول در ساختار جامعه مدنی آنها میسر شد. به نظر ملکم خان در ایران همیشه عقل بی علم به کار رفته و همین عامل، راه ترقی و پیشـرفت را به روی مردم ایران بسـته است. در واقع علت عـدم ترقی را نتیجه جهل ایرانی ها می دانـد؛ نه نتیجه طبیعت، ذات و نقص جنس ایرانی.

تفکر اقتصـادی ملکم خان، هماننـد عقایـد سیاسـی او، از فلسـفه لیبرالیسم قرن نوزدهم سرچشـمه می گرفت. وی به حق مالکیت شخصی و اقتصاد فردی و سرمایه گذاری خصوصی معتقد بود. او می گفت دولت باید مشوق و محرک اقتصاد بخش خصوصی باشد؛ و اگر شـرایط سیاسی و اجتماعی کشور طوری باشد که افراد تشویق به جمع کردن سرمایه و جلب منفعت شوند، در نتیجه سرمـایه تولیـدی بیشتری جمع می شود و این سـرمایه، برای ترقی جامعه به کار می افتـد. ملکم در رساله اصول ترقی می گویـد: «بـدون تردید و معطلی باید اسـتقلال دولت را بر آبادی ملک و آبادی ملک را بر اصول علم قرار بدهیم». ملکم قدرت دولت را در کثرت امتعه می بیند و تکثیر امتعه و تجارت آزاد را لازم و ملزوم یکدیگر می داند.

ملکم پیرو نحله آزادی رقابت اقتصادی است و در این زمینه تحت تأثیر افکار آدام اسمیت و جان استوارت میل در انگلستان و تا حدودی سنت منتسکیو یا ژان باتیست سی در فرانسه بود.

ملکم خان رساله ای به نام حرف غریب دارد. در این رساله، ایجاد امنیت در ایران را برای به کار انداختن سـرمایه های شخصی، اسـتعداد مالی، جانی و ایجاد مراکز صنعتی لازم می داند. ملکم به طور کلی نقش دولت را در فعالیت های اقتصادی و در فراهم آوردن وسایل ایمنی

و ایجاد محیطی مساعد می داند که در آنجا انسانها بتوانند با اطمینان سرمایه خود را در کارهای اقتصادی به کار اندازند. از نظر او، اولین شرط فعالیت اقتصادی، تکثیر و تحرک سرمایه، با ایجاد امنیت اجتماعی است.

ملکم معتقد است هر مملکتی تجارت زیاد دارد یعنی آن مملکت زیاد علم و صنایع دارد. ملکم در مورد تجارت معتقد است: «هر دولتی که ممالک خود را آباد و تجارت دنیا را زیاد بکند، ملل فرنگستان به حکم مصلحت خود مجبوراً دوست و حامی آن دولت هستند».

ملکم معتقد بود با توسعه تجارت داخلی و خارجی، می توان وسایل احیاء و ترقی مملکت را فراهم ساخت. در نظر ملکم خان عوامل قدرت تولید کالا و تجارت، عبارتند از: اول اسباب طبیعی مانند آب، خاک، آفتاب، دوم کار، سوم سرمایه. وی معتقد بود تا این قوای طبیعی و آدم های کارکن با سرمایه جمع نشوند، حصول امتعه ممکن نخواهد بود. در ایران دو عامل اول موجود است. اما چون سرمایه ندارند، جمیع نعمات طبیعی و قوای بشری ایران بی فایده و بی مصرف مانده است. ملکم معتقد است، باید حواس خود را صرف تحقیق علوم مالیه فرنگستان بکنیم تا سرمایه کسب کنیم. ملکم معتقد بود، پول یک کشور مانند خون بدن یک انسان است که باید به سرعت در گردش باشد. اما در ایران، علاوه بر اینکه خیلی کم است، آن مقدار کم هم، بی حرکت و منجمد است. به همین خاطر باید سرمایه ایران زیاد و تداول آن را آسان کرد؛ لذا از بانک صحبت می کند. در اینجا ملکم سلطه استعمار را در کشورهای ضعیف، برای استقرار امنیت و ایجاد مشتری برای کالای خود تفسیر و توجیه می کند. ملکم، در راستای همین تفکر می گوید باید از کمپانی ها و مشاورین خارجی دعوت کرد و به آنها امتیازات دولتی داد و آنها را تشویق به ایجاد راه آهن، بانک و کارهای عمومی دیگر کرد. او خیال می کرد اگر دولت ایران در کار امتیازات هر اشتباهی بکند، صدمرتبه بهتر از آن خواهد بود که مثل ایام گذشته بیکار بنشینم و منتظر باشیم که ملائکه آسمان ها بیایند، از برای ما کار کنند. ملکم برای رشد تجاری صنعتی، چاره کار را در این می دید که باید از مدیران، مشاوران و کمپانی های خارجی کمک گرفت و انجام امور را بدست آنها سپرد.

سومین عامل در نظر ملکم خان برای آبادی و پیشرفت اقتصادی، به کار انداختن سرمایه خارجی است. او از دستگاه شراکت یا کمپانی صحبت می کند و معتقد است،

تشکیل کمپانی ایرانی در آن زمان امکان پذیر نیست، لذا باید به کمپانی های خارجی امتیازات دولتی داد. ملکم پیشنهاد تشکیل بانک که مسئله ای کاملاً اقتصادی است را، در رساله دفتر تنظیماتش به دولت مطرح می کند اما در این راه موفق نمی شود. زیرا هیچ یک از سرمایه داران و رجال و شاهزادگان ثروتمند حاضر به سرمایه گذاری در بانک نشدند و در خزانه دولت هم پول کافی برای انجام این امر مهم نبود.

ملکم فکر تأسیس بانک را از سال ۱۲۸۳ ه.ق دنبال کرد و همواره ایجاد بانک را مایه احیاء و ترقی کشور می دانست. وی بانک را سرچشمه ثروت ملل و محرک تجارت و آبادی مملکت می دانست. یکی از دلایل اصلی شکست تفکر اقتصادی ملکم همانند تفکر سیاسی اش، تناقض اندیشه های اقتصادی اش با شرایط اقتصادی ایران بود. او اصول اقتصادی جدید غربی را به طور ناقص و پراکنده کسب کرد، بدون اینکه با شرایط اقتصادی ایران تطبیق دهد. او بدون پیش زمینه ای از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران، خواهان رشد سریع و عجولانه تجاری و صنعتی ایران بود که عملاً نه تنها این گونه نشد، بلکه تفکر او بیشتر به خدمت کشورهای استعماری صنعتی به خصوص انگلیس و به ضرر ایران درآمد.

۴ تفکرات اقتصادی میرزاملکم خان در توجیه استعمار

ملکم در تفکر اقتصادی خود به امنیت اجتماعی و تجارت اهمیت زیاد می دهد و آنها را لازمه رشد سرمایه و تکثیر کالای صنعتی می داند. وی در همین راستا، در رساله اصول ترقی نه تنها استعمار غربی را توجیه می کند بلکه زمینه ساز ورود آن به کشور می شود. او معتقد است، دول اروپایی بواسطه عدم امنیت جانی و مالی، ضبط و تصرف کل ممالک آسیا را حق آسمانی و وظیفه خود می دانند. اینکه دولتهای اروپایی در آسیا و آفریقا و دیگر نقاط، با همه حرص و شدت، مملکت تازه پیدا و ضبط می کنند، هیچ مقصود و فایده ای ندارند، مگر اینکه با استقرار امنیت و باز کردن بنادر و افزایش آبادی آن ممالک، برای کالاهای خود مشتری تازه پیدا کنند. ملکم در رساله اصول تمدن باز هم استعمار را آگاهانه توجیه می کند و می نویسد «دول فرنگستان در ضمن این اقدامات گاهی مجبور می شوند که بعضی از ممالک خارج را تصرف کنند. مقصود ایشان در این تصرفات به هیچ وجه مملکت گیری نیست، مقصود اصلی ایشان فقط کسب منافع تجاری است. از

برای اثبات این معنی یک نکته کافی است که مالیات اغلب ممالک خارجه که دول فرنگستان در تصرف خود دارند، کفایت خرج محافظت و اداره این ممالک را نمی کند. از مالیات هند یک دینار عاید خزانه انگلیس نمی شود». با این حساب، استعمار غربی خدمتگزار هندوستان و سایر ملل شرق بوده است.

ملکم خان براساس وابستگی فکری اش به نظام استعماری انگلیس و تفکرات لیبرالیسم غربی، این هجوم غرب به شرق را توجیه می کند. ملکم افزایش تجارت در ایران را عامل رشد اقتصادی می داند و در همین راستا، معاهدات و عهدنامه های انگلیسی ها در ایران را توجیه می کند و مبلغ آنها می شود و هدف آنها را برقراری ارتباط تجاری می داند. او هدف ملل اروپایی را در هر نقطه ای، توسعه تجارت و کسب منافع مادی می داند.

در رابطه با استفاده از سرمایه خارجی، که سخت مورد نظر ملکم است، وی معتقد است باید از کمپانی ها و مشاورین خارجی دعوت کرد و به آنها امتیازات دولتی داد. ظاهراً به نظر ملکم توجه بریتانیا به خوزستان، یک گام مطلوب در جهت شرکت کاملتر آن کشور در امور ایران و تشویق و توسعه اصلاحات تلقی می گردد. عجیب نیست که تشابه زیادی بین مقالات اصول تمدن و حرف غریب ملکم با مکاتبات و القائات انگلیس به مقامات ایرانی، به منظور گرفتن امتیاز کشتیرانی کارون وجود داشته است.

این تئوری های اقتصادی ملکم، نتیجه اش همان امتیاز رویتر، امتیاز تنباکو و صدها امتیاز ریز و درشت دیگر بود. البته سرنوشت و وضعیت هندوستان نیز می توانست نمونه اتم و اکمل اجرای تئوری های مترقیانه(!) ملکم باشد.

فهرست منابع و مآخذ

- آدمیت، فریدون، (۱۳۵۶)، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.

- آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷)، اندیشه های میرزاآقاخان کرمانی، تهران، پیام، چاپ دوم.

- آدمیت، فریدون، (۱۳۴۰)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن.

- الگار، حامد، (۱۳۶۹)، قانون میرزاملکم خان، ترجمه متن: جهانگیر عظیما، ترجمه حواشی: مجید تفرشی، تهران، مدرس، چاپ اول.

- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۲)، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چاپ اول.

– امین الدوله، علی اصغر خان، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.

– حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.

– حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۸)، تاریخ جنبش ها و تکاپوی فراماسونگری در کشورهای اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی.

– رائین، اسماعیل، (۱۳۵۳)، میرزاملکم خان (زندگی و کوشش های سیاسی او)، تهران، فرانکلین، چاپ دوم.

– ربیع زاده، هاشم، (۱۳۲۵)، کلیات میرزاملکم خان، تهران، مطبعه مجلس.

– رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۸)، تاریخ تفکر سیاسی در دوره قاجاریه، تهران، پیام نور، چاپ اول.

– رضوانی، محمداسماعیل، (۱۳۵۶)، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، فرانکلین، چاپ سوم.

– کرمانی، ناظم الاسلام، (۱۳۷۱)، بیداری ایرانیان، ج ۱، تهران، امیرکبیر.

– مجتهدی، کریم، (۱۳۵۷)، میرزاملکم خان و اصول نظری نظام پیشنهادی او، مجله راهنمای کتاب، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۷، سال بیست و یکم، شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

– میرزاملکم خان، (۱۳۶۹)، روزنامه قانون، تهران، کویر.

– محیط طباطبایی، سیدمحمد، (۱۳۳۷)، مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تهران، کتابفروشی تهران.

– ناطق، هما، (۱۳۵۵)، قانون، تهران، امیرکبیر.

– نورایی، فرشته، (۱۳۵۲)، تحقیق در افکار میرزاملکم خان ناظم الدوله، تهران، فرانکلین، چاپ اول، شماره ۲۸.

– وحدت، فرزین، (۱۳۸۲)، رویارویی فکر ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس.

پا نوشت ها

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور رامسر.

.۱۴ : ۱۱۷ ؛ رضوانی، ۱۳۵۶ :۱۳۷۱ ، ۱. ناظم الاسلام کرمانی، ج ۱

. ۲. رائین، ۱۳۵۳ ، ص

ص: ۱۱۷

۳. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۱۱۷ ؛ نورایی، ۱۳۵۲ ، ص ۱۲

.۶۴- ۴. وحدت، ۱۳۸۲ ، ص ۶۱ ؛ آدمیت، ۱۳۵۶ ، صص ۶۵

. ۵. وحدت، همان، ص ۶۱

۶. ناظم الاسلام، همان، ص ۱۱۷ ، محیط طباطبایی، ۱۳۳۷ : ب.

.۱۱۷- ۴۰ ؛ ناظم الاسلام، همان، صص ۱۱۹ – ۷. حائری، ۱۳۶۴ ، صص ۴۱

. ۸. حائری، همان، ص ۴۰

.۶۴- ۹. آدمیت، ۱۳۵۶ ، صص ۶۵

. ۱۰ . حائری، ۱۳۶۸ ، ص ۴۹

. ۴۸ ؛ حائری، ۱۳۶۸ ، ص ۴۹ – ۴۳ و ۴۹ – ۱۱ . الگار، ۱۳۶۹ ، صص ۴۴

. ۱۲ . الگار، ۱۳۶۹ ، ص ۲۳۷

. ۱۳ . حائری، همان، ص ۴۱

۱۴ . محیط طباطبایی، همان.

. ۱۵ . ناظم الاسلام، همان، ص ۱۱۸

.۳۰۵- ۱۰۹ ؛ نورایی، همان، ص ۲۵ ؛ آجودانی، ۱۳۸۲ ، صص ۳۰۷ – ۱۶ . رائین، ۱۳۵۳ ، صص ۱۱۰

. ۱۷ . امین الدوله، ۱۳۷۰ ، ص ۱۴۳

. ۱۸ . آدمیت، ۱۳۵۷ ، ص ۲۸

. ۱۹ . نورایی، ۱۳۵۲ ، صص ۲۶ و ۵۸

. ۲۰ . الگار، ۱۳۶۹ ، صص ۱۲ و ۱۴

.۶۴- ۲۱ . آدمیت، ۱۳۵۶ ، صص ۶۵

. ۲۲ . آدمیت، ۱۳۵۶ ، ص ۲۹۶

.۲۹۸– ۲۳ . آدمیت، همان، صص ۸

. ۲۴ . همان، ص ۳۰۳

. ۲۵ . همان، ص ۳۵۳

. ۲۶ . رحمانیان، ۱۳۸۸ ، ص ۷۳

. ۲۷ . مجتهدی، ۱۳۵۷ ، شماره ۱ و ۲، ص ۲۲ ؛ ناطق، ۱۳۵۵ ، ص ۲۲

. ۲۸ . رحمانیان، ۱۳۸۸ ، ص ۷۳

. ۲۹ . نورایی، ۱۳۵۲ ، ص ۱۱۲

. ۳۰ . همان، ص ۸۴

۳۱ . همان جا.

۴، ص ۲۹۱ ؛ وحدت ، ۱۳۸۲ ، ص . ۶۱ – ۳۲ . مجتهدی، ۱۳۵۷ ، شماره ۳

. ۳۳ . نورایی، همان، ص ۸۳

. ۳۴ . ربیع زاده، ۱۳۲۵ ، به نقل از رساله اصول تمدن، ص ۲۸

. ۳۵ . آدمیت، ۱۳۴۰ ، ص ۱۵۱

. ۳۶ . نورایی، همان، ص ۸۶

. ۳۷ . الگار، ۱۳۶۹ ، ص ۲۴۹

. ۳۸ . نورایی، همان، به نقل از رساله اصول ترقی، ص ۸۷

. ۳۹ . ربیع زاده، به نقل از رساله اصول تمدن، ۱۳۲۵ ، ص ۲۹

. ۴۰ . نورایی، همان، ص ۸۴

. ۴۱ . همان، ص ۱۴۵

از انکار حقوق حاکمه ایران تا اشغالگری جزایر تنب و ابوموسی

دکتر نقی طبرسا*

چکیده

مجلس عوام انگلیس یکی از جلسات خود در ژوئن ۲۰۰۹ (خرداد ۸۸) را به موضوع جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک اختصاص داد. در آن جلسه نمایندگان احزاب کارگر و محافظه کار و معاون وزارت امور خارجه این کشور به صراحت از ادعای دولت امارات در مورد بخشی از اراضی جمهوری اسلامی ایران حمایت کردند. البته این نگاه ضدایرانی توسط مقامات رسمی انگلیس ریشه در عصر استعمار و دوران معاصر داشته و مسبوق به سابقه است.

با نگاهی به کارنامه سیاست خارجی دولت پادشاهی انگلیس در قبال سه جزیره ایرانی تنب و ابوموسی، می توان گفت اساساً رویکرد سیاست انگلیس همواره بر انکار حق ایران و تناقض در گفتار و رفتار و اشغال بخشی از اراضی ایران و تداوم اشغالگری ۶۷ ساله این جزایر توسط دولت انگلیس، استوار بوده است.

یکی از تئوری هایی که دولت انگلیس در اسفند ۱۲۶۶ / مارس ۱۸۸۸ با هدف انکار حقوق حاکمه ایران در جزایر ابوموسی و تنب به آن متوسل شد، نظریه «مالکیت مشاع قواسم» بر این جزایر بود. این استدلال علاوه بر آنکه از سوی دولت ایران رد شد، پایه های حقوقی و ساختاری آن بسیار سست بود؛ بنحوی که در سال ۱۹۰۴، کارشناسان

انگلیسی نیز آنرا رد نموده و دولت انگلیس نیز آنرا نادیده گرفت. اما همین دولت بار دیگر در اردیبهشت ۱۲۸۳/ مه ۱۹۰۴ با توسل به نظریه دیگری بنام اصل «سرزمین بلاصاحب» که نافی تئوری مالکیت مشاع و تناقضی آشکار در سیاست خارجی انگلیس در قبال جزایر ایرانی بود، بصورت ظالمانه ای بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ایران را برای مدت ۶۷ سال اشغال نمود.

نگارنده درصدد است در این پژوهش به اجمال، به سه پرسش زیر برگرفته از برخی اسناد و مدارک پاسخ دهد:

– اهم مستندات تاریخی و مدارک نافی سیاست ضدایرانی و نظریه انگلیسی «مالکیت مشاع قواسم» چیست؟

– تناقض های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه «مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب» چیست؟

– آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط دولت ایران مورد پذیرش قرار گرفت؟ و آیا طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟

بیان مسئله

مجلس عوام انگلیس به عنوان یکی از مراکز اصلی تصمیم گیری این کشور، جلسه ای ویژه درباره جزایر ایرانی ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ در ژوئن ۲۰۰۹/ خرداد ۸۸ داشت که طی آن نمایندگان احزاب کارگر و محافظه کار و همچنین معاون وزارت امور خارجه به عنوان نماینده دولت انگلیس از ادعای امارات در خصوص این جزایر حمایت نمودند. نکته جالب توجه آنکه برغم وجود اختلاف و تفاوت دیدگاههای احزاب مذکور در موضوعات مختلف داخلی و خارجی، مواضع همگی این نمایندگان و معاون وزارت امور خارجه انگلیس در این خصوص یکسان بود.

با نگاهی به عملکرد انگلیس در قبال جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس در عصر استعمار و معاصر می توان گفت تقابل سازمان یافته انگلیس با حاکمیت ملی ایران در این جزایر، متعلق به یک عصر و دوران خاص نبوده و از عصر استعمار در زمان صفویان، قاجاریه و پهلوی گرفته تا دوران معاصر جمهوری اسلامی ایران، انگلستان از سیاست

یکسان و واحدی پیروی می کرده که برآیند آن انکار حقوق حقه ایران بوده است.

انگلیس و سیاست تقابلی با ایران در جزایر تنب و ابوموسی

۱- تئوری انگلیسی مالکیت مشاع و انکار حق حاکمیت ایران

یکی از مواردی که انگلیسیها از عصر استعمار تاکنون، برغم تناقض های موجود در شیوه و عملکردشان بر آن تأکید می ورزند «تئوری مالکیت مشاع قواسم» و حمایت نهادینه آنها از ادعای دروغین وابستگی قواسم لنگه به قواسم رأس الخیمه و شارجه است. این ادعای عجیب از سوی انگلیسیها زمانی مطرح شد که هنوز شش ماه از اعمال حاکمیت مستقیم دولت ایران بر جزایر ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷) و برچیده شدن بساط حکومت قواسم لنگه نگذشته بود و سفارت انگلیس در تهران با مداخله آشکار در امور ایران یادداشتی برای وزارت امور خارجه فرستاد که در آن بر مالکیت مشاع و یا دوگانگی حاکمیت قواسم شارجه و لنگه بر جزایر یاد شده، تأکید نمود. البته دولت ایران نیز در پاسخ قاطع خود، ضمن رد استدلال انگلیس، بر تعلق جزایر یادشده به ایران پافشاری نمود. استدلال انگلیس آنقدر سست و بی اساس بود که حتی کارشناسان رسمی آن کشور را نیز متقاعد نکرد و آنها نیز ادعای انگلیس را نپذیرفتند.

امروز نیز سیاست فعلی انگلیس بر همین امر استوار است. برای نمونه می توان به مواضع اخیر جان گروگن، از حزب کارگر انگلیس، در جلسه رسمی ۹ ژوئن ۲۰۰۹ (۱۹ خرداد ۱۳۸۸) مجلس عوام این کشور اشاره نمود که گفت: «این سه جزیره از اوایل تا اواسط قرن ۱۸ بطور فصلی توسط قبایل عرب وفادار به قواسم که قبیله ای در رأس الخیمه بود، مورد استفاده قرار می گرفت... دولتهای بریتانیا نیز پی در پی و بدون ابهام ادعاهای شارجه و رأس الخیمه بر این سه جزیره را تأیید می کردند. این در حالی بود که بر اساس معاهده ۱۸۹۲ این امارات تحت الحمایه بریتانیا بودند. ایران این ادعاها را قبول نداشت.»

برای آنکه بتوان به جوانب این ادعای دروغین و رد تئوری انگلیسی مالکیت مشاع و جدایی کامل قلمرو و ماهیت قواسم دو سوی ساحل ایرانی و عربی و وابستگی قطعی قواسم لنگه به دولت ایران پی برد، باید به شواهد و اسناد تاریخی از جمله

یادداشت های رسمی مبادله شده بین دولتین انگلیس و ایران، مراجعه کرد.

الف. ریشه و اصالت قواسم

درباره اصل و تبار قاسمی ها یا قواسم (یا جواسم) و اینکه آنان از کجا به سواحل جنوبی خلیج فارس آمدند، دیدگاههای گوناگونی وجود دارد. «عده ای معتقدند که جواسم شاخه ای از قبیله ای عربی به نام «هواله» است و ادعا می کنند نَسَب آنها به پیامبر اسلام، می رسد و نامشان از قاسم، پدربزرگ راشد بن مطر، گرفته شده که در اوایل سده نخست هجری از نجد به سوی سواحل عمان مهاجرت کرده و در منطقه سیر سکنا گزیده اند.»

برخی از پژوهشگران نیز بر این باورند که «زادگاه اصلی قواسم، بندر سیراف ایران بوده و پس از خرابی آن به جلفار (رأس الخیمه) مهاجرت کرده اند، از این رو تا مدتها به آنها بنی سیراف می گفتند. خود قاسمی ها معتقدند که از سواحل ایران آمده اند و تبار عراقی دارند و عده ای از پژوهشگران نیز این گفته را تأیید کرده اند.»

سر جان ملکم نیز معتقد است: «این طایفه از فرقه وهابی و به نام جواسم معروفند و خداوند بندگانش را از شرّ آنها محفوظ نگهدارد، زیرا آنها از دیوان واقعی هستند؛ مشغله ایشان دزدی دریایی و راهزنی است و تفریح آنها قتل و آدم کشی و از همه بدتر آنکه جنایات و شرارتهای خود را در لباس مذهب و دیانت انجام می دهند.»

وادالا کنسول فرانسه در بوشهر (که همسرش، کریستین وادالا، به دست گروهی از قواسم به اسارت گرفته و سپس کشته شد) می نویسد: «اعراب در طول کرانه های خلیج فارس رؤسای فعال گماشته بودند که اغلب آنها از قماش جنایتکاران بودند و ملوانان همیشه از ترس مرگ باید به آنان باج و خراج سنگین بپردازند.»

در این حال لرد کرزن فرمانروای هند و وزیر اسبق امور خارجه انگلیس، در خصوص اصالت و اقدامات قواسم، می نویسد: «قواسم یا جواسم از نیمه سده هجده در بخشی از کرانه و پس کرانه های جنوبی خلیج فارس، در منطقه ای بین شارجه و مسندم سکونت داشته و جلفار (رأس الخیمه) مرکز اصلی آنها بود. هنگام سیر کرانه های جنوبی خلیج فارس، از رأس الخیمه در شرق تا دماغه قطر در غرب، به چندین طایفه عرب برمی خوریم که دریانورد و کارشان از روزگار قدیم راهزنی دریایی بوده و منازعه بی پایانی میان آنها وجود

داشته است. در اواخر سده هجده به واسطه نفوذ نهضت دینی وهابیت، این منطقه به صورت مهیبی درآمد و این طوایف ساحلی با هدف احراز رستگاری واقعی، دزدی دریایی می کردند و ظرف چند سال دسته هایی از دزدان با پیروی از چنین شعارهایی مناطق را نابود و اهالی را به صورت برده به فروش می رساندند و به نام ایمان و عقیده و بهشت، غارت و یغما می کردند. آنها تابع قدرت و نفوذ وهابیها بودند.»

ب. وضعیت قواسم لنگه

قواسم لنگه رعیت و کارگزار دولت ایران در لنگه بودند. اگرچه دامنه این بحث گسترده می باشد، ولی به اجمال می توان گفت قواسم در سه مقطع زمانی به سواحل ایران دست اندازی کردند:

مرحله نخست: «استقرار اولیه قواسم در بندر کنگ و بندر لنگه به سال ۱۷۲۷ میلادی ثبت شده است.» «در سال ۱۷۳۷ نیروهای نادرشاه افشار جلفار (رأس الخیمه)، پایگاه اصلی قواسم را به تصرف خود درآوردند و این نیروها پس از سرکوب قواسم به ایران بازگشتند.»

مرحله دوم: پس از قتل نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷ و هرج و مرج ناشی از آن، قواسم بار دیگر با کمک ملاعلی شاه، حاکم برکنار شده بندرعباس، به مناطق قشم و لنگه حمله کردند؛ اما در سال ۱۷۶۷ به دست قوای کریم خان زند از مناطق متصرفه به عقب رانده شده و به جلفار بازگشتند. در این حال «کریم خان زند، شیخ محمدخان بستکی را به سال ۱۷۶۳ حاکم بخش جهانگیره کرد که حکومت وی از بندرعباس تا گاوبندی می رسید و مناطق لنگه و جزایر ابوموسی و تنب در آن قرار داشت. کریم خان زند از هر نظر به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره اعتماد داشت و فرمان های گوناگونی برای وی صادر کرد.»

«شیوخ بستک، حکومت و ضابطی بنادر و جزایر را از دوره کریم خان زند به طور رسمی به دست آوردند.»

«شیخ محمد بستکی توانست نظم و آرامش لازم را بر بنادر و جزایر تحت امر خویش حکمفرما کند و اواخر ژانویه ۱۷۶۳ توانست توافقی با قواسمی که از آنسوی ساحل به سواحل ایران دست اندازی و دزدی می کردند به نمایندگی از حکومت مرکزی

ایران منعقد کند و نیروهای قواسم را از لنگه و مناطق دیگر تا رأس الخیمه عقب راند.»

مرحله سوم: قواسم که روحیه خشونت داشته و دزدی دریایی می کردند، به بازسازی خود توجه نموده و بار دیگر به برخی مناطق ساحلی مانند بندر لنگه و کنگ دست اندازی کردند. «به دستور و حکم کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، قواسم متجاوز تسلیم و سرکوب شدند، در عین حال رئیس آنها، شیخ صقر، از شیخ محمد بستکی تقاضا کرد که به مشایخ قواسم همانند اعراب شیبکوه محل و مکانی بدهد و آنها نیز متعهد می شوند تابع حکومت بستک و دولت ایران باشند. شیخ محمد بستکی نیز برای استقرار امنیت و جلوگیری از تهاجم قواسم دیگر در جنوب، با اخذ تعهد پرداخت مال دیوانی و شرایط زیر، پیشنهاد آنها را پذیرفت:

اول- جواسم از راهزنی دریایی و دزدی دست بردارند.

دوم- مانع اعرابی شوند که از ساحل عمانات به سواحل و جزایر ایران تجاوز و دزدی می کنند.

سوم- هر یک از اعراب که به سواحل ایران مهاجرت کند، رعیت ایران و تابع دولت ایران است.

چهارم – قواسم به جزیره قشم تجاوز نکنند و با قبیله بنی معین روابط حسنه برقرار کنند.

پنجم - شیوخ قواسم لنگه تابع حکومت بستک و جهانگیره هستند.»

لذا از این مقطع تاریخی و پس از پذیرش شروط محمدخان بستکی توسط قواسم، قاسمی های لنگه به عنوان کارگزار و رعیت دولت ایران بر لنگه و مناطق تابعه آن از جمله جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی حکومت می کردند و اعمال حاکمیت ایران بر جزایر مذکور از طریق حکام قاسمی بندرلنگه صورت می گرفت.

«جزایر تنب و ابوموسی تحت نظارت مستقیم حاکم بندر لنگه قرار داشتند و مقر حکومتی ضابط، در یکی از شهرهای پس کرانه ای به نام بستک بود.»

نخستین کسی که از قواسم به ایران آمد، شیخ صالح نام داشت و نمایندگی بندر لنگه را از شیخ محمد بستکی ضابط ناحیه جهانگیره ایران درخواست و دریافت کرد. پس از شیخ صالح، بترتیب: شیخ قضیب بن سعید، محمد بن قضیب و خلیفه بن عبدالله (معاون وی)، حکومت بندر لنگه را دریافت نموده و از حکام بستک اطاعت می کردند.

لیکن پس از فوت محمد بن قضیب در سال ۱۲۵۳ق (۱۲۱۶ شمسی –۱۸۳۷ میلادی) شیخوخیت لنگه رسماً از قواسم جدا شد و شیخ سعیدبن قضیب و خلیفه بن سعید رسماً رعیت و کارگزار دولت ایران بودند. شیخ علی بن خلیفه چون خردسال بود، امورش به دست وزیرش حاجی محمدحسن خان بود. در زمان شیخ علی بن خلیفه، مالیات پرداختی لنگه به دولت ایران به پانزده هزار تومان رسید. پس از شیخ علی، یوسف بن محمد کارگزار لنگه شد. او نیز در مکاتباتش با مقامات محلی و مرکزی در تهران خود را رعیت ایران می دانست.

«صدراعظم وقت ایران که لنگه را به یوسف خان اجاره داده بود، چند سال بعد به دنبال درخواست انگلیس از ایران برای ارائه اسناد مثبته حاکمیت خویش بر جزایر سه گانه، در نامه ای به وزیر امور خارجه وقت نوشت: «قربانت شوم... من در آن حکومت بعضی از جزایر را به شیخ یوسف نامی که غیرجواسم بود، اجاره داده بودم. اجاره نامه آنها را با بعضی از نوشتجات اعراب و مشایخ سکنه جزیره سیری که به من نوشته بودند و همه مشعر بر رعیتی آنها به دولت علّیه و اطاعت حکومت من بود، به مرحوم معتمدالملک دادم و البته مرحوم معتمدالملک هم نوشتجات را بعد از عرض به حضور مبارک، به صندوقخانه می داده. حالا آن اجاره نامه شیخ یوسف، بهترین سند است.»

«یوسف بن محمد پس از به قتل رساندن علی بن خلیفه، هفت سال حکومت کرد و خود نیز در رجب ۱۳۰۲ (آوریل ۱۸۸۵، اردیبهشت ۱۲۶۴)، به دست یکی از نزدیکانش به نام شیخ قضیب بن راشد بن سالم بن قضیب بن سعید کشته شد. اندکی بعد شاهزاده محمدحسین میرزا، حاکم بندرعباس، وارد لنگه شد و با تعیین مبلغ مالیات سالانه، شیخ قضیب را به عنوان نیابت حاکم لنگه تأیید کرد.»

در همین حال، شیخ خلیفه بن زاید حاکم وقت ابوظبی در مواقع لزوم به کمک ایران می آمد. یکی از آن موارد زمانی بود که «شیخ قضیب بن راشد به تحریک انگلستان درصدد سرپیچی از احکام دولت ایران برآمد. لیکن در مقابل، ائتلافی از نیروهای نظامی ایران و شیوخ عرب منطقه و از آن جمله شیخ زاید بن خلیفه حاکم ابوظبی، تشکیل شد و در یک درگیری شیخ قضیب بن راشد، رئیس طایفه قاسمی ایران، دستگیر شد و شیخ ابوظبی به پاس خدمات شایان خود، مبلغ هزار و پانصد تومان از دولت ایران انعام دریافت کرد.»

به هر حال شیخ قضیب بن راشد در ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ مطابق با ۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷ نیز به دلیل اراده سیاسی دولت مرکزی ایران جهت اعمال حاکمیت مستقیم بر لنگه از سوی حاجی احمدخان سرتیپ کبابی، بازداشت شد. «پس از برکناری قواسم لنگه، کارگزاران بندر لنگه مستقیماً از سوی دولت ایران انتخاب و امور آن منطقه را اداره می کردند. در نخستین گام، حاج محمدمهدی ملك التجار بوشهری حکمران ایرانی برای این جزایر منصوب شد و به تنب و ابوموسی رفت و پرچم ایران را بر فراز این دو جزایر برافراشت.»

ج. نمونه های دیگر از تحریکات و اقدامات ضدایرانی انگلیس در جزایر خلیج فارس

انگلیسیها قواسم لنگه را که تابع و رعیت دولت ایران بودند، علیه دولت ایران تحریک می کردند و البته گزارش آن نیز به دربار ایران منعکس می شد. در این راستا می توان به برخی اسناد اشاره کرد.

اول: گزارش یکی از مأموران ایرانی که در اول ذیحجه ۱۲۸۰ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۴۲- ۲۰ مه ۱۸۶۳) برای ناصرالدین شاه فرستاده شد، حاکی است کنسول انگلیس در بوشهر یکی از عوامل خود را به نام حاجی محمدبشیر به لنگه فرستاده و اعراب را به تمرد از احکام دولت ایران و قبول تبعیت از دولت انگلیس ترغیب و تحریض می نماید. در ادامه نویسنده گزارش این پرسش را مطرح کرده است: «این چه سیاستی است که دولت ایران عده ای را که دلشان با یک دولت خارجی است، در بندرلنگه نگه داشته است؟ بر رأی مبارك ظاهر است که میان دولت های خارجه، از دولت انگلیس منافق تر و شریرتر و بدعهد و شیطان خیال و مفسدتر نیست و به اعتقاد فدوی میان همه انگلستان هم از این بالیوز [کنسول بریتانیا در بوشهر] حرامزاده تر، مفسدتر و ناپاك تر نیست». در حاشیه این گزارش، ناصرالدین شاه دستور داد: «اولاً ـ با وزیرمختار انگلیس گفتگو شود که چرا کنسول آنان در بوشهر به این حرکات دست می زند و ثانیاً به قوام الدوله بنویسید که برای بندرلنگه حاکم خوبی تعیین کند. لازم نیست حاکم عرب باشد و حاکم بسیار خوبی تعیین نماید.»

دوم: در اسناد وزارت امور خارجه ایران نامه ای به تاریخ ۲۴ ذیقعده ۱۲۸۴ (۳۰ مارس ۱۸۶۷/ ۱۰ فروردین ۱۲۴۶) از سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه، والی فارس، وجود دارد که در آن آمده است:

جهاز دودی انگلیس در بندرلنگه، اهالی لنگه را مأخوذ داشته اند که شما چرا به بحرین

کمک داده اید؟ نداشتن کشتی و استعداد بحریه دولتی در خلیج فارس اثرش این است که به رعیت و اهالی بندر دولت شاهنشاهی این قسم تحکمات می نمایند و از بس رعایای آن حدود از ما یأس دارند که هیچ به ما اظهار نمی کنند و ناچارند رضای بالیوز را به هر طور است به عمل آورند. این بالیوز که من دیده و می بینم قریباً بحرین را هم تصاحب خواهد نمود.

سوم: مواضع ضدایرانی انگلیسیها در امور لنگه مختص زمان قاجار نبوده است، بلکه در دوران برآمدن رضاخان سردارسپه و افول قاجاریه نیز وضع به همان منوال بود. در این راستا گزارشی مربوط به این دوره از رئیس ساخلوی لنگه در ۱۳۰۲ شمسی، در دست است حاکی از اینکه: «بندرلنگه از حیث سیاست مهمترین بنادر ایران و بدترین نقاط ایران است. از حیث گرما و بدآب و هوایی و بقدری نفوذ اجانب در این بندر زیاد است که حدی برای آن متصور نیست... قونسول انگلیس در تمام کارها دخالت می کند مثل آنکه کسی در مقابل خود را قابل نمی دانند. برخی از تجار لنگه به بحرین رفته اند اگر یک نفر از آنها شکایتی کند قونسول انگلیس جداً حمایت از بحرینی ها می کند به اسم اینکه بحرینی ها تبعه انگلیس هستند در صورتی که کدام وقت بحرین از ایران مجزی بوده است[؟] در خود بحرین و عمان اعراب شورش کردند که انگلیسیها را خارج نمایند آنها یک عده از محترمین را دستگیر کرده اند و به هندوستان تبعید کرده اند و تعداد زیادی نیز بحرین را ترک و در سایر بنادر سکنی گزیده اند. در همین بندر لنگه قونسول انگلیس در تمام کارها دخالت می کند دبیراکرم و میرزا خلیل امین مالیه نیز خودشان را جاروب کش و فراش باشی قونسولخانه می دانند. این اعمال بی رویه مأمورین دولت ایران خیلی منافات دارد و از طرفی با یک دنیا غصه و افسردگی حال تحمل و بردباری می نمایم و حتی الامکان بطور نزاکت از بعضی اقدامات خودسرانه آنها جلوگیری می کنم.»

د. یادداشتهای مبادله شده میان ایران و انگلیس درباره ادعای مالکیت مشاع و ردّ آن از سوی ایران

به منظور ارائه تصویری از مواضع ضدایرانی انگلیس در خصوص حمایت از تئوری دروغین مالکیت مشاع و جوابیه دولت ایران ذیلاً به مجموعه اسناد و یادداشت های مبادله شده میان دولتین انگلیس و ایران اشاره می گردد. در این اسناد، سفارت انگلیس در

تهران در چند یادداشت ارسالی به وزارت امور خارجه ایران، کوشیده تا ادعای ناموجه خود را درباره مالکیت مشاع قواسم بر جزایر ایرانی تکرار کند؛ که هر بار با پاسخ سخت و قاطع دولت ایران، مواجه شده است:

اول: یادداشت نخست سفارت انگلیس:

اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علّیه ایران، شیخ یوسف را به نایب الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تنب را گذارد، طرف ایراد شیخ جواسمی رأس الخیمات واقع شده بود. حقوق شیخ جواسمی در سیری قدیمی است و تا به حال آن حقوق منظور شده شیوخ جواسمی بندر لنگه غالباً از جانب دولت علّیه ایران نایب الحکومه آنجا بوده اند و فرمانروایی جزیره سیری را می نمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است.

دوم: وزارت امور خارجه ایران قاطعانه اولین یادداشت سفارت انگلیس را پاسخ داد و یادداشت آن سفارت را نیز به همراه این جوابیه عودت داد که در دیپلماسی و امور دیپلماتیک این عمل ایران معنا و مفهوم خودش را داشت:

این مسئله واضح و بالقطع مستغنی از توضیح است... نوشتجات مزبوره مصرح عدم اقدام جدید و موضع تصرفات مالکانه قدیمه صحیحه حکام ایران مثل سایر بنادر دیگر در تنب و سیری بوده و به هیچ وجه از برای ادعای جدیدی نبوده است... هیچ وقت دو جزیره مزبوره خارج از تحت تصرفات مالکانه و حکومت حکام ایران نبوده و در این صورت به هیچ وجه من الوجوه به تصدیق منصفانه خود آن جناب لزوم نخواهد داشت، زیرا که هرگاه حرفی خارج از مذاکرات شفاهی شد، به وزارت امور خارجه اظهار خواهید فرمود. لهذا با کمال احترام تمام رقعه محترمه آن جناب را عودت داد.

سوم: یادداشت دوم سفارت انگلیس:

چندی قبل بیرق ایران در یکی از جزایر بحر عمان موسوم به سری نصب شد. این جزیره، ملك و مال شیوخ جواسمی می باشد و آنها در تحت حمایت دولت انگلیس هستند. دلایلی که حقانیت دولت علّیه ایران در تصرف این جزیره به ثبوت می رساند، اقامه و به این سفارت ارسال دارند.

چهارم: یادداشت سوم سفارت انگلیس در تهران:

این مسئله درست است که نایب الحکومه های بندرلنگه، ریاست جزیره سیری را

می نموده اند و لیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده، حکومت جزیره سیری را می نموده، بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده در آن جزیره فرمانروایی داشته اند. دور نیست که دولت علّیه ایران ملتفت باشند که مشایخ جاسمی در بندرلنگه از جانب ایران نایب الحکومه بوده اند، مشایخ جاسمی حق موروثی و روایتی در جزیره سیری داشته و هیچ وقت در حقانیت آنها شک و شبهه احداث نشده و حقوق آنها مطلقاً منظور شده است.

پنجم: دولت ایران در بالا-ترین سطح ممکن پاسخ دو یادداشت سفارت انگلیس را داد و ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سوم انگلیس نوشت:

دلایل همان بود که نوشته شد، دیگر چه دلیلی بالاتر از آن است که نوشته شود.

ششم: وزارت امور خارجه ایران طی پاسخ محکمی به سفارت انگلیس در یادداشتی، نوشت:

اگر سفارت محترمه تجدیدنظری فرمایند، از روی کمال نصفت و حقانیت تصدیق خواهند فرمود که ملکی که سالها در تصرف دولتی بوده باشد و در تحت حکومت عمال و نواب آن دولت باشد، بالبداهه ملک طلق بلامنازعه آن دولت محسوب خواهد بود و حاجت به دلیل دیگری نخواهد داشت.

هفتم: در راستای پاسخ های دولت ایران، وزارت امور خارجه طی یادداشتی به سفارت انگلیس نوشت:

اولاً این فقره مورث کمال تعجب و حیرت گردید که سفارت محترمه فخیمه انگلیس با کمال آگاهی و بصیرت و احاطه اطلاع بر جمیع نقاط و اماکن سواحل بحر عمان، خاصه بنادر خلیج فارس، چگونه این مسئله را محتاج به اقامه دلیل و ادعای واهی مشایخ جواسم را قابل استماع دانسته و در مقام استعلام دلایل برآمده اند.

ثانیاً، محض احترام خواهش سفارت محترمه زحمت افزاست که به همه قانونهای دول متمدنه منتظمه اقوی دلیل بر مالکیت هر دولتی تصرف آن ملک است و این دلیل ابداً محتاج به دلیل دیگر نیست و سفارت محترمه و کارگزاران دولت هندوستان بالحس و العیان مشهود دارند که جزیره سیری جزء بندر لنگه و همیشه در تحت حکومت بندرلنگه بوده و هست و از وقتی که بندر لنگه تعلق به دولت علّیه داشته و حاکم از دربار دولت به بندر لنگه رفته، همیشه از جزیره مزبوره مالیات دریافت نموده اند.

علاوه بر این، بنادر اطراف خلیج فارس و متعلقات آنها، موسوم به بنادر فارس می باشند و البته جای شبهه نیست که متعلقات مملکت فارس حکم کلّیه مملکت فارس [را] دارد. مگر اینکه موضوع مخصوصی را دولت علّیه به موجب حکم و سند مخصوص، ملک دولت و ملت علیحده واگذارد و از ممالک محروسه خود موضوع فرموده باشد. چون این دلیل از فرط وضوح محتاج به دلیل دیگر نبوده به ایراد ادله دیگر عجالته [عجالتاً] زحمت افزا نمی شود والّا ادله بسیار است و پس از اینکه یک محلی تعلقش به دولت علّیه به این وضوح باشد، معلوم است هر نحو تصرف در هر زمان کارگزاران دولت مقتضی دانند و به عمل آورند، کسی را مجال کلامی نیست و دولت را اقامه دلیل تازه برای آن تصرف حاجت نخواهد افتاد. نصب بیرق را از قدیم الایام در هیچ یک از بنادر خلیج فارس مقتضی ندانسته بودند و حال چندی است که مقتضی دانسته و البته در همه آن بنادر نصب بیرق نموده اند. در جزیره سیری نیز که جزو بندر لنگه است، معمول داشته اند.

نکته قابل توجه اینکه، دولت انگلیس در آغاز قرن بیستم از تئوری خودساخته مالکیت مشاع دست برداشت و به اصل دیگر، یعنی اشغال سرزمین بلاصاحب، متوسل شد؛ در حالی که تا سال ۱۹۰۳ تلاش داشت قواسم را صاحب این جزایر معرفی نماید و حقوق حاکمه ایران را در جزایر ابوموسی و تنب انکار نماید. البته این ادعای جدید انگلیس در سال های ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ مبنی بر بلاصاحب بودن تنب و ابوموسی در تعارض با مواضع قبلی انگلیس بوده است.

ه . شواهدی دال بر جدایی قلمرو قواسم لنگه و رد ادعای مالکیت مشاع توسط انگلیس

به طور کلی حاکمان قاسمی بندرلنگه در جزایر ابوموسی و تنب، پیرو دولت ایران بودند و هیچ ارتباطی با قواسم عمان که در شارجه و رأس الخیمه می زیستند، نداشتند؛ علاوه بر آن، قواسم شارجه و رأس الخیمه وضعیت کاملاً متفاوتی داشتند و قواسم لنگه به دلایل متفاوت، از جمله وصلت های فراوان با ایرانیان کنگی دارای علقه های ایرانی بودند؛ اگرچه آنها عرب بودند، مانند بسیاری از نژادهای دیگر ایرانی محسوب می شدند و دلایل فراوانی در این باره وجود دارد که به برخی از آنان اشاره می شود.

اول. «در سالهای ۱۷۹۰ تا ۱۸۰۰ که طرفداران محمد بن عبدالوهاب از شبه جزیره

عربستان به سواحل جنوبی خلیج فارس هجوم آوردند و قواسم رأس الخیمه آنها را در اقدامات علیه حاکم مسقط و عمان یاری دادند، قواسم لنگه به آنها نپیوستند. هر چند که بعدها از آداب وهابیها تأثیر پذیرفتند.»

دوم. کاپیتان دیوید استون، نماینده بریتانیا، در گزارش ۱۴ اوت ۱۸۰۵ به حاکم بمبئی نوشت: «شیخ قضیب، حاکم لنگه، فقط در تولدش قاسمی است. وی در ساحل ایران بوده و عموی سلطان بن صقر، حاکم رأس الخیمه می باشد. اگرچه وی وهابی است، ولی خود را تبعه دولت ایران می داند.»

سوم. با توجه به مفاد دو عهدنامه مجمل و مفصل منعقده میان دولتین ایران و انگلیس وضعیت بنادر و اتباع آنان در خلیج فارس مشخص شده بود که قواسم ساکن بندر لنگه نیز مشمول آن بودند. در ماده ۵ عهدنامه مجمل ۱۸۰۹ ایران و انگلیس چنین آمده بود: «هرگاه به اجازه شاهنشاه ایران یک عده از قشونهای انگلیس وارد خلیج فارس و در جزیره خارک یا بنادر دیگر به خشکی پیاده شوند، البته به هیچ وجه حق تصرف و تملک در این جزایر یا بنادر را نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد این عهدنامه مقدماتی یا مجمل، این قشون در تحت فرمان و تعلیمات پادشاه ایران قرار خواهند گرفت و عدّه این قشون در معاهده مفصل خواهد آمد.» در ماده نه عهدنامه مفصل ایران و انگلیس در سال ۱۸۱۲ چنین آمده است: «اگر در بحرالعجم دولت بهیه ایران را امدادی ضروری شود، اولیای دولت بهیه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت، کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات [هزینه عملیات] آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علّیه ایران نشانی بدهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.»

چهارم. به دنبال عملیات ژنرال گرانت کایر، کاپیتان هنری ویلاک، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در ۲۲ دسامبر ۱۸۲۰ دیدگاه مقامهای ایرانی را در این باره چنین بیان کرد: «به وزیران ایرانی گفتم: حکومت بمبئی تصمیم قطعی دارد دزدی دریایی را براندازد و امنیت راه تجارت هندوستان را تأمین کند و امیدوار است که ایران به این دزدان برای ادامه شرارتشان پناه ندهد. وزیران ایرانی قاطعانه پاسخ دادند که اعلیحضرت پادشاه ایران گزارشی از وقوع راهزنیها که منتسب به اتباع ایران باشند را دریافت نکرده است و اگر چنین باشد، مرتکبین به سزای اعمال خود برسند، ولی دول خارجه حق ندارند که

رأساً به عملیات خصمانه در سواحل ایران دست بزنند.» یک هفته بعد (دسامبر ۱۸۲۰) به هنری ویلاک اطلاع داده شد که شاه دستور لازم را برای تعقیب این شکایت ها به فرزند خود، حسینعلی میرزا فرمانفرما، صادر کرده است.

همچنین دولت بریتانیا از ویلیام بروس، نماینده اش در بوشهر خواست به سرعت درباره شرارتهای قواسم لنگه و میزان دخالت آنها گزارش کند. بروس پس از تحقیق، شرارتی که قابل انتساب به اتباع ایران باشد، نیافت و سلطان بن صقر، شیخ شارجه را مقصر دانست و شیخ قضیب، شیخ لنگه، بی تقصیر شناخته شد. بروس نتیجه گرفت: «بنادر ایران همواره از همکاری با دزدان دریایی خودداری نموده اند و اگر از سوی فرمانفرمای شیراز کمکی به این مردم کنند، گمان نمی رود هرگز کسی از آنان به فکر شرارت و غارت بیفتد.»

پنجم. ویلیام بروس مذاکراتی با شاهزاده حسینعلی میرزا، والی فارس، و نماینده او، زکی خان داشت که در ۸ اوت ۱۸۲۲ منجر به پیشنهاد معاهده ای به نام معاهده شیراز گردید. معاهده شیراز مورخ ۳۰ اوت ۱۸۲۲ به وسیله میرزامحمد زکی خان، نماینده والی فارس و کاپیتان بروس، نماینده مقیم بریتانیا در بوشهر، به امضاء رسید. نکات برجسته توافق شده میان ویلیام بروس و والی فارس، عبارت بود از: به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر بحرین؛ پذیرش جبران خسارت های ساکنان بندرلنگه و چارک در عملیات سرکوب راهزنی دریایی که منجر به نابودی و تخریب اموال و کشتیهای آنان شده بود؛ دولت ایران که پیش تر خواهان تعویض بروس شده بود، خواستار ابقای وی شد. این معاهده از سوی ویلیام بروس امضاء شد، اما به دلیل به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر بحرین، با مخالفت حکومت هند روبه رو شد و منجر به برکناری و احضار ویلیام بروس گردید، اما تغییری در حقیقت قضایای مطرح شده نداشت.

فصل دوم معاهده شیراز، حکایت از جدایی آشکار قلمرو قواسم لنگه از شارجه داشت و طرف بریتانیایی به این امر اذعان نمود و پذیرفت به ایران غرامت بدهد. در فصل دوم این معاهده، آمده است «ایذایی از ضبط و غرق و حرق کشتی به اهالی بندرین لنگه و چارک من جمله بنادر فارس که به اشتباه از جمعیت هندوستان رسیده، رافع و به استرداد عین موجود و غرامت مفقوده دافع آمده و وکیل سرحددار هندوستان به نقد از عهده برآید». معاهده شیراز پس از تهاجم نیروی دریایی بریتانیا علیه قواسم

عمـان- که عملیـات خود را به سواحل بنـدرلنگه و جزایر تابع آن گسترش داد- بسته شـد. در آن عملیات تعـدادی از کشتیهای ایرانی از سوی نیروهـای انگلیسـی در لنگرگاهها نـابود شـد. دولـت ایران نسبت به این روابـط اعـتراض کرد و سـرانجام دولت انگلستان ملزم به پرداخت غرامت گردید.

ششم. قواسم لنگه به عنوان اتباع ایران و ساکنان آن، راه و روشـی غیر از جواسم جنوب داشـتند. در پی لشکرکشی گرانت کایر، فرمانـده نیروهای نظامی بریتانیا، به خلیـج فارس، حسـینعلی میرزا، والی فارس در تاریـخ ۱۰ فوریه ۱۸۲۰ به وی نـوشت: «لنگه به اسـتان فـارس تعلق دارد و اهالی آن تبعه و پیرو دولت ایران هسـتند و هرگز عملی مغایر با تکالیف اتباع وظیفه شـناس این دولت انجام نمی دهنـد و شـما تا زمانی که در این خلیـج هستیـد، مقرر نخواهید کرد اهالی بنادر فارس و به خصوص بندرلنگه به هیچ ترتیبی آزار شونـد.» «پس از عملیـات نظـامی کاپیتـان لاـک حکام لنگه، از افسـران اعزامی بریتانیا، به رهبری کایر، علیه قایقهای اتباع ایران در مناطق لنگه، چارک، عسـیلو، تنب و ابوموسـی و هندورابی، به فرماندار فارس شـکایت کردند و دولت ایران نیز به حکومت هند اعتراض کرد، که سرانجام حکومت هند ضمن عذرخواهی از این حادثه، هزینه خسارتهای وارده را به دولت ایران پرداخت.»

دولت ایران از اقـدامات بریتانیا در بنادر و سواحل و جزایر تحت حاکمیتش ناراضـی بود و به هیـچ وجه ایده اشـغال قشم و یا هر جزیره دیگر خود در خلیـج فارس را نمی پـذیرفت. این نکته ای بود که «هنری ویلاک، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در گزارش ۱۰ مه ۱۸۲۰ خود به حکومت متبوع خود در لنـدن منعکس نمود. شـاه ایران در این بـاره به ویلاـک حتی اجازه شـرفیابی نـداد. دولـت ایران در ۱۸۲۱ نسبت به اقـدامهای ویلیام بروس به حکومت هنـد شـکایت و خواسـتار جایگزینی وی شد. از جمله دلایل شکایت ایران این بود که بروس دستور حمله و نابودی کشتیهای متعلق به مردم بندر لنگه را که مطیع و فرمانبردار حکومت ایران هستند، داده است.

هفتم. کمبال، در ژوئیه ۱۸۵۴ برای حکومت هنـد گزارشـی تهیه کرد که در بخشـی از آن پیرامون لنگه و قواسم آن چنین آمده است: «ساکنـان بنادر بین بنـدرعباس و بوشـهر در محـدوده سـرزمین ایران به طور مسـتقیم به شاه ایران اعلام وفاداری نموده و به خزانه کل کشور مالیات می دهند و وضعیت آنان و رؤسای آنها تحت تأثیر اقدامات اداری ایالتی

ایران بوده و این مناطق جزو ایران به شمار می آیند». کمبال در ادامه گزارش خود به مناطق تحت سیطره سلطان بن صقر، رئیس قواسم شارجه اشاره کرده و نوشته است: «سرزمینهایی که در مالکیت رئیس قبیله قواسم قرار دارند عبارتند از: شارجه، خان لیا، موزمور، فشت، حیره، حمریه، جزیره الحمراء، رأس الخیمه، رمس، شان، بورکا، دبا، رول، بادیه، روبان، خورفکان، خطیف، خوریان، سیکومکوم، فجیره و خور کلباء.»

در فهرست کمبال هیچ یک از مناطق واقع در کرانه ایران از جمله جزایر تنب و ابوموسی وجود نداشت و این امر نشانگر جدایی قلمرو قواسم شارجه و بندر لنگه است.

مجموعه گزارشهای اداری کارگزاری سیاسی بریتانیا در خلیج فارس در سالهای ۱۸۷۶-۱۸۷۵ نیز حاوی جدولهایی است درباره بنادر و جزایری با اسامی حکام شیوخ مربوط که در قلمرو اداری فارس می باشد. درباره بندر لنگه و توابع آن آمده است: «بنادر دیوان، شیناس، بستانو، کنگ، معلم، حمیران، سری، فارور، بنی فارور، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در اداره علی بن خلیفه و تابع ایالت فارس می باشند.»

هشتم. پس از فرار شیخ محمد بن خلیفه به سوی سواحل عمان، امین السلطان، صدراعظم ایران، در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۸۹۹ به سفارت انگلیس در تهران، نوشت: «دو نفر از قواسم، سیدیوسف و شیخ عبدالمجید را که به آن سوی کرانه خلیج فارس فرار کردند، دستگیر نماید.» حکومت هند نیز در ۲۴ اکتبر ۱۸۹۹ به کارگزاری خود دستور داد افراد یادشده را از حمله به لنگه منع نماید.

نهم. در یادداشت لاسلز، حقوقدان وزارت خارجه بریتانیا، به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۴ درباره ضابطی شیوخ جواسم در بندرلنگه آمده است: «عادت معمول این بود که دولت ایران با صدور فرمانی که حاکم لنگه را در آن تعیین و منصوب می کرد، وارث حاکم لنگه را به رسمیت می شناخت و او موظف بود به نایب الحکومه شاه در شیراز مالیات بپردازد. حکام لنگه نیز خود را اتباع ایران به حساب می آوردند.»

دهم. کاپیتان کنستابل و استیف دو صاحب منصب انگلیسی، نوشته بودند: «بندر لنگه از بنادر ایرانی خلیج فارس است که طول آن یک مایل و عرض آن کمتر است. ده هزار نفوس دارد که در آن از طوایف جواسم و غیره زندگی می کنند. شیخ حاکم هر ساله حکومت لنگه را از دولت ایران اجاره می نماید. حدود لنگه از یک طرف به برکه سفله و از طرف دیگر به کوه بستانه و جزایر آن شامل: سری، نابیو، فرور و ابوموسی محدود

می شود.» گزارش سال ۱۸۵۴، کاپیتان کنستابل و استیف به حکومت بمبئی در سال ۱۸۶۴ از سوی وزارت دریاداری بریتانیا به چاپ رسید و در سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ تجدید چاپ شد. در این گزارش درباره جزایر مذکور آمده است: «حکمران لنگه که سالیانه به دولت ایران مالیات می پردازد، بر کلّیه مناطق بین برکه سفلی، قریه بستانه به انضمام جزایر سری، تنب، بنی تنب و ابوموسی حکومت می نماید.»

نکته مورد توجه اینکه این کتاب چند بار تجدید چاپ شد که از چاپ ۱۸۹۰ به بعد به دلیل تغییر سیاست بریتانیا در برابر جزایر یادشده، این بخش از مطالب کتاب از سوی دولت بریتانیا سانسور و حذف شده است.

یازدهم. قواسم لنگه در هیچ یک از قراردادهای امضا شده میان دولت انگلیس با قواسم عمان از جمله: معاهده مقدماتی و معاهده عمومی ژانویه ۱۸۲۰؛ معاهده متارکه جنگ دریایی علیه یکدیگر، اول ژوئن ۱۸۳۳؛ معاهده ۱۸۴۷ با حکام رأس الخیمه و شارجه و دیگر شیوخ امارات متصالحه؛ معاهده صلح دائم میان مشایخ اعراب ساحل عمان در مه ۱۸۵۳؛ معاهده ماده ضمیمه درباره حفظ خطوط تلگرافی چهارم مه ۱۸۵۳؛ و تعهدنامه حکام ابوظبی و شارجه درباره عدم نقض پیمان صلح ۱۸۶۸ مشارکت نداشتند.

اگر انگلیسیها فکر می کردند شیخ لنگه دارای وضعیتی غیر از تابعیت ایران است و یا اگر معتقد بودند شیخ لنگه به عنوان بخشی از تکالیف خود به صورت نماینده جواسم لنگه متصالحه عمل می کرد، بدون تردید از او دعوت می کردند به عنوان حاکم جزایر تنب و ابوموسی در عهدنامه ها شرکت کند. «روشن است که دولت بریتانیا متقاعد شده بود شیخ لنگه، تبعه ایران است و دارای وضعیت دوگانه نیست تا بتواند جدای از دولت ایران به عقد معاهده با انگلیسیها اقدام کند.»

دوازدهم. یادداشت وزیرمختار انگلیس در تهران به تاریخ ۱۹ مارس ۱۸۸۸ به وزیر امور خارجه ایران :«مقامات انگلیسی نیز بر اینکه حکام لنگه تبعه ایران و کارگزار رسمی ایران بودند، تأکید دارند.»

سیزدهم. یکی دیگر از دلایل تفاوت قواسم عمان و لنگه، آن است که جاسمیهای لنگه از قواسم عمان استقلال داشتند، زیرا در سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۸۷ در اختلافهایی که میان شیوخ جاسمی رأس الخیمه و شیوخ بنی یاس ابوظبی یا شیوخ دبی وجود داشت،

قواسم لنگه بیشتر به عنوان داور انتخاب می شدند و اگر با آنها یکی بودند، هیچ گاه به عنوان داور برگزیده نمی شدند. برای نمونه در نوامبر ۱۸۳۲ میان شیخ رأس الخیمه، سلطان بن صقر و شیوخ بنی یاس در ابوظبی، از شیخ محمد بن قضیب برای داوری دعوت شد. همچنین در سال ۱۸۳۹ جاسمیها و بنی یاس آشکارا وارد درگیری شدند که از راه میانجیگری شیخ لنگه، بین آنها سازش برقرار شد. در حالی که اگر میان جاسمی ساحل متصالحه و لنگه وحدتی وجود داشت، شیخ لنگه نمی توانست به عنوان داور و واسطه انتخاب شود.

چهاردهم. خود مقامهای انگلیسی نیز گاه راجع به مالکیت مشاع جواسم تردید داشته اند. ضعف این استدلال آن قدر جدی بود که توجه رندل، رئیس اداره شرق وزارت خارجه انگلیس را نیز به خود معطوف نمود، به گونه ای که وی در سال ۱۹۳۴ در یادداشتی خطاب به دفتر امور هند درباره جزایر تنب و ابوموسی نوشت: «به نظر اینجانب، این حقیقت که جزایر مورد نظر مدتی توسط شیوخ جواسم اداره می شدند که نه تنها ساکن ایران و بلکه اتباع و مأموران دولت ایران بوده اند، می تواند بسیار مخرب باشد. در اینجا تفکیک نسبتاً ظریفی وجود دارد؛ در شرایطی که در عمل این جزایر تحت اداره مقامات ایرانی مستقر در خاک اصلی ایران بوده، به نظر من می توان از همان نکته علیه ما استفاده کرد که اثرات نامطلوبی خواهد داشت. امکان دارد که یادداشت مشابهی در تهران توسط ایرانیها نوشته شده باشد.»

پانزدهم. مالکیت مشاع همچنین از سوی سر اریک بکت، حقوقدان انگلیسی (که بعدها عضو دیوان بین المللی دادگستری گردید)، مورد تردید قرار گرفت. بکت با فرض گرفتن صلاحیت مضاعف حکام جواسمی- که این امر مورد تأیید دولت انگلیس بود- تردیدهای زیر را مطرح کرد:

به نظر ما در حدود سال ۱۸۸۰ و یا در همان سال، شیخ جواسمی لنگه به صورت تابع ایران درآمدند و این منطقه تیول ایران گردید و در نتیجه پس از آن ایرانیها دارای حاکمیت بر لنگه بودند و آن را از طریق شیوخ جواسمی (به عنوان عوامل خود) اداره می کردند. نمی توان گفت پس از این تاریخ شیخ جاسمی در لنگه به عنوان نماینده شیوخ جواسمی سواحل متصالحه نیز عمل می کرده است. هیچ مدرکی در دست من نیست که نشان بدهد در این دوره باید بین وضعیت شیخ مزبور از لحاظ مناطق واقع

در قلمرو اصلی که وی بر آنها حاکم بوده و جزایر سه گانه تفکیک قائل شد. به عبارت دیگر هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان بدهد با وجود اینکه وی از سوی ایران به عنوان حاکم مناطق واقع در قلمرو اصلی تعیین شده است، ولی درباره سه جزیره ابوموسی و تنب رفتار یا صلاحیت متفاوتی داشته است، یعنی نماینده رئیس قبیله در آن سوی خلیج [فارس] نیز بوده است. من فکر می کنم این نکته مهم است، ولی نمی دانم که آیا اطلاعات بیشتری در این زمینه می توان به دست آورد یا خیر؟ من معتقدم که می توان نتیجه گرفت که در این دوره شیخ لنگه بر همه قلمرو خود از جمله جزایر سه گانه به عنوان حاکم ایرانی حکومت می کرده است.

بکت در ادامه با توجه به اینکه جواسم ساکن در آن سوی خلیج فارس به دو شیخ نشین جداگانه، یعنی رأس الخیمه و شارجه، تقسیم شده بودند، بیشتر تردید می کند و می نویسد:

به علاوه رأس الخیمه و شارجه که پیش از این قسمتهایی از یک واحد بودند و تحت رهبری خانواده واحدی از جواسم قرار داشتند، بین شاخه هایی از خانواده تقسیم شده اند و آنها به طور کاملاً مستقلی از یکدیگر حکومت می کنند [به نظر می رسد اولین دوره جدایی بین شارجه و رأس الخیمه از سال ۱۸۶۹ تا ۱۹۰۰ باشد] جدایی یاد شده اثبات این را مشکل تر می نماید که شیخ لنگه در این دوره نیز همچنان به عنوان نماینده خانواده تجزیه شده خود در آن سوی خلیج فارس حاکم بر جزایر بوده است.

بکت تأکید می کند:

نتیجه گیری من این است [که] اگر شواهد تازه ای ارائه نشود که بتواند ثابت کند در دوره ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ شیوخ لنگه تحت عنوانی متفاوت با حکومت خود در قلمرو اصلی (لنگه)، بر جزایر حکومت می کرده اند که من تردید دارم بتوان چنین چیزی را ثابت کرد، ایرانیان در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ دارای حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی بودند.

۲- اشغال جزایر سه گانه ایرانی توسط انگلیس (از سال ۱۲۸۲ تا ۱۳۵۰/ ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱)

در زمان مظفرالدین شاه، دولت ایران ضعیف تر و حاکمیت دولت مرکزی بر نقاط دوردست کم رنگ تر شد. در این میان دولت بریتانیا با آگاهی کامل از تحولات درون

دربار و ضعف دولت مرکزی ایران، با بستن قراردادهای تحت الحمایگی با شیوخ سواحل عمان، از وضعیت موجود برای تحکیم و تثبیت موقعیت خود در خلیج فارس بهره برداری کرد و در پی این بود که با توجه به این شرایط نابسامان، مانع حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی گردد. بریتانیا از اواخر سده نوزده به بهانه گسترش نفوذ روسها در ایران و احتمال ورود رقیب نیرومند در خلیج فارس از راه ایران، درصدد زمینه سازی برای جدایی مالکیت جزایر مذکور از دولت ایران برآمد. این سیاست خصمانه انگلیس زمانی شکل گرفت که راهبرد انکار حقوق حاکمه دولت ایران در این جزایر دیگر کارآیی نداشت.

البته ضعف دولت مرکزی و در نتیجه کم توجهی آنان به سه جزیره مذکور، مزید بر علت بود تا انگلیس شرایط را برای اجرای نقشه خود آماده ببیند. برای نمونه می توان به سندی اشاره نمود که کارگزار ایران در بوشهر در ۲۱ رجب ۱۳۲۰/۳ مهر ۱۲۸۱/۲۵ سپتامبر ۱۹۰۲ به شماره ۱۷ به وزیر وقت امور خارجه ایران بر لزوم نصب پرچم در همه جزایر ایران در خلیج فارس بویژه تنب و ابوموسی، تأکید و آورده است:

گرچه عرایض صادقانه و مستدعیات دولت خواهانه فدوی کمتر موقع قبول می یابد، ولی تکلیف چاکر عرض و اظهار است که خاطر مبارک را مسبوق نماید. دولت روزافزون در سال هزار قسم مخارج مختلف دارد، روا نیست برای حفظ سرحدات از ادای وظیفه مملکت داری مضایقه فرمایند. در این ساحل خلیج فارس چندین بندر و جزیره واقع شده است، حق این است که در هر یک از آنها دارالعلمی [پرچمی] افراشته شود، در اعیاد و عبور و مرور جهازات پرده شیر و خورشید بکشند. اجانب که عبور می نمایند، بدانند این نقطه از حدود دولت علّیه است. منتهی در سال در چهل پنجاه نقطه که این دارالعلم افراشته شود دو هزار تومان خرج داشته باشد، ولی نتایج مالی آن زیاد است. چنانچه جزیره ابوموسی که از جزایر معروف خلیج فارس است، از سوابق ایام در حکومت مرحوم سعدالملک جزو حکومت بنادر بود. در همین جزیره ابوموسی مداخلات حکومتی می کردند. فدوی خودم در آنجا مداخلات حکومتی داشته ام... باید یک دارالعلمی و سالی بیست تومان مواجب مستحفظ دارالعلم قرار داد تا مبادا جزایر با این اهمیت از کف بروند.

با وجود نگرانیهای موجود و مطامع آشکار بریتانیا در تسلط بر جزایر تنب و ابوموسی، دولت ایران از نصب مجدد پرچم خود در جزایر تنب و ابوموسی غفلت کرد.

این امر باعث شد بریتانیا در آوریل ۱۹۰۳، از این فرصت سوءاستفاده کند و بر اساس دستوری که به شیوخ شارجه و رأس الخیمه داد، پرچم قواسم در ابوموسی و تنب نصب شد. کمبال، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، به حکومت کشورش پیشنهاد کرد به شیخ شارجه گفته شود نصب پرچم را به نشانه مالکیت انجام دهد، که این اقدام از سوی لندن پذیرفته شد. سرهنگ کمبال در ۳۰ آوریل ۱۹۰۳، افزون بر شیخ شارجه، به شیخ رأس الخیمه برای انجام اقدامی مشابه درباره جزیره تنب دستور داد.

دولت بریتانیا به استناد معاهدات تحت الحمایگی با شیوخ سواحل عمان، اشغال جزایر تنب و ابوموسی را توجیه کرد. در حالی که با امضای قراردادهای تحت الحمایگی میان انگلیس و شیوخ، آزادی عمل شیوخ در روابط بین المللی سلب شد، زیرا براساس معاهدات تحت الحمایگی از جمله معاهده ۸ مارس ۱۸۹۲، شیوخ یادشده همه اختیارات خود را در زمینه روابط بین المللی به انگلیس واگذار کرده و صلاحیت اشغال را نداشتند.

بر این اساس دو امارت شارجه و رأس الخیمه هرگز دارای شخصیت حقوقی بین المللی نبودند و از اهلیت دولتمداری بهره ای نداشتند. این سخن به معنای آن است که شیوخ مذکور صلاحیت ادعا بر سرزمینی را نداشتند و بریتانیا نیز صلاحیت وکالت و نمایندگی آنها را در طرح ادعای سرزمینی نداشت. از این رو این دو امارت نمی توانستند جایگزین دولت ایران شوند، چون دارای اهلیت حقوقی بر ادعای سرزمینی نبودند و فعالیتهای آنها به گونه ای غیرمستقل و زیر پوشش نیروی دریایی بریتانیا و تهدیدات مداوم بریتانیا در توسل به زور علیه ایران در موارد گوناگون بود. ضمن آنکه نه ایران و نه بریتانیا و نه هیچ دولت دیگری، این شیوخ را به عنوان دولت به رسمیت نمی شناختند.

حال با توجه به مراتب مذکور، پرسش دوم پژوهش مبنی بر اینکه «آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط دولت ایران مورد پذیرش قرار گرفت؟ و آیا طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟» مورد بررسی قرار می گیرد و با ارائه اسناد و مدارکی به آن پاسخ داده می شود.

الف. واکنش دولت ایران در قبال اشغال جزایر سه گانه ایرانی توسط انگلیس

پس از نصب پرچم شارجه در جزایر تنب و ابوموسی به دستور بریتانیا، دولت ایران

به این امر اعتراض کرد و به مأموران خود در جنوب دستور داد پرچم شارجه را از فراز جزایر یادشده پایین کشیده و به جای آن پرچم ایران را نصب کنند.

چند ماه بعد، در آوریل ۱۹۰۴ مسیو دامبرن، مدیر گمرکات ایران، با کشتی مظفری و متعلق به گمرک، از ابوموسی و تنب دیدن کرد و پرچم های شارجه و رأس الخیمه را پایین کشید و به جای آن پرچم ایران را برافراشت و در هر یک از این جزایر دو ایرانی به عنوان نگاهبانان گمرک گماشت. این اقدام به ابتکار مشیرالدوله، وزیر وقت خارجه ایران بود.

در نامه وزیر مالیه به مسیو نوز، وزیر گمرکات، به تاریخ ربیع الاول ۱۳۲۲/اردیبهشت ۱۲۸۳/ مه ۱۹۰۴ آمده است:

راپورت مسیو دامبرن، رئیس گمرکات بنادر در خلیج فارس را مشعر به شرح اقدامات مشارالیه در انتظام عمل گمرکات بنادر و نصب بیرق دولت ایران در جزایر ابوموسی و تنب و سری [سیری] و برداشتن بیرق عرب از جزایر ابوموسی و سیاحتی را که در آنجا کرده و فرستاده بودید، به عرض خاک پای مهر اعتلای مبارک اقدس همایون ملوکانه ارواحنا فداه رساندم. زائدالوصف موقع تحسین و تمجید گردیده و مقرر فرمودند مقتضی دولتخواهی آن جناب جلالت مآب است که اشخاص امین و بصیر و کافی برای انتظام عمل گمرکات آنجا معین نمایید. خدمت دولت را به نحوی انجام داده که موجب استرضای خاطر مبارک گردد.

به این ترتیب وضعیت جزایر تنب و ابوموسی، بدون هیچ گونه زحمتی از سوی مأموران گمرکی ایران به حالت قبل برگشت و دولت ایران بر حق حاکمیت تاریخی خود بر این جزایر تأکید کرد. «با مذاکراتی که سه ماه بعد میان نمایندگان دولت انگلیس و دولت ایران در تهران به عمل آمد، نماینده انگلیس وعده داد موضوع جزایر مزبور را در زمان خود مطرح و حل کند و لذا از دولت ایران خواست تا پرچم خود را از این جزایر پایین آورد. دلایلی که دولت ایران درباره حاکمیت خود بر جزایر تنب و ابوموسی ارائه کرد، از سوی انگلیس ناکافی خوانده شد و مذاکرات بی نتیجه ماند.»

اورچارد، از مقامهای وزارت خارجه انگلیس، در گزارش مورخ ۳ دسامبر ۱۹۲۷ خود نوشته است: «در سال ۱۹۰۴ حکومت بریتانیا آمادگی این را داشت که برای برداشتن پرچم ایران از جزایر ابوموسی و تنب به زور متوسل شود و از نیروی دریایی

استفاده کند.»

با بی نتیجه ماندن مذاکرات، دولت انگلیس، ایران را تحت فشار قرار داد و در نتیجه عین الدوله صدراعظم به مسیو نوز وزیر گمرکات، نوشت: «در باب جزیره تنب و ابوموسی این طور به رئیس گمرکات تلگراف نمایید که بیرق ایران را که در آن جزیره بلند کرده و بیرق شیخ شرغان [شارجه] را خوابانیده اند، عجالتاً بیرق ایران را برداشته و بیرق شیخ شرغان هم نباشد، بلکه آن دو جزیره بی بیرق باشد تا با سفارت انگلیس مذاکره و این کار تمام شود. درست دقت نمایید در درون این دستورالعمل مثل آن دفعه، سهوی اتفاق نیفتد. مقصود این است هیچ طرف آنجا بیرق نداشته باشند تا رسیدگی شود.»

مسیو نوز به مسیو دامبرن در نامه شماره ۱۹۸۰۸ مورخه ۲۴ مه ۱۹۰۴/ خرداد ۱۲۸۳ نوشت: «حکومت انگلیس به نام شیخ اعتراضاتی راجع به جزیره تمب و ابوموسی اظهار و مقرر گردید دولت ایران بیرقهای خود را از جزایر مزبور برداشته و ترتیبات فعلی به حال سابق ماند تا اینکه مالکیت جزایر محرز و مسلم گردد. لذا هر چه زودتر جهاز بخار اعزام دارید که بیرقها را بردارند.»

متعاقب فشارهای دولت استعماری انگلیس به دولت ایران و برغم دستور روشن صدراعظم ایران که حاصل توافق ایران و بریتانیا در پایین آوردن پرچم های دو طرف بود، بریتانیا با بکار بستن حیله و مکر خاص انگلیسی و با حواله صاحب حق یعنی دولت ایران به مذاکرات خیالی در آینده، به شیوخ قواسم دستور داد پرچم خویش را به اهتزاز درآورند و از این تاریخ به بعد دولت انگلیس این جزایر را رسماً به اشغال خود درآورد، لیکن برای اینکه از تبعات حقوقی آن به دور باشد، این اقدام ضدایرانی خود را تحت پوشش شیوخ رأس الخیمه و شارجه، که تحت الحمایه این کشور بوده و توان این اقدام را نداشتند، به اجرا درآورد.

در این راستا نوز، وزیر گمرک و پست، به عین الدوله صدراعظم در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۲ قمری/ ۱۷ تیر ۱۲۸۳/۸ ژوئیه ۱۹۰۴ به شماره ۱۶۹ نوشت: «از قرار راپورت مسیو دامبرن، رئیس گمرکات بنادر خلیج فارس، شیخ رأس الخیمه مدعی مالکیت جزیره تمب شده و شیخ شرقا [شارجه] نیز ادعای مالکیت ابوموسی نموده و بیرق خودشان را در آنجاها نصب نموده اند.»

گزارش مسیو نوز به آگاهی مظفرالدین شاه رسید و وی خطاب به عین الدوله در

تاریخ ۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۲/۸ مرداد ۱۲۸۳/۳۰ ژوئیه ۱۹۰۴ نوشت: «در این مسئله با شما و وزیر امور خارجه مذاکره کردیم؛ چه اقداماتی کردید، به عرض برسانید تا جواب داده شود.» مسیو نوز به عین الدوله در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۲/۴ شهریور ۱۲۸۳/۲۶ اوت ۱۹۰۴ نوشت:

مسیو وافلارتز به موجب قراردادی که بین حضرت مستطاب اشرف والا و وزیرمختار انگلیس شده بود، بیرق دولت ایران و اجزای گمرکی را که در جزیره تنب گماشته بود، بدون صعوبت و اشکال خارج نمود. چیزی که هست همه متفق القول برآنند که جزیره مزبوره بدون شک و شبهه متعلق به دولت علّیه ایران است، علی ای حال به رئیس گمرکات خلیج فارس مجدداً سفارش خواهم کرد که حتی الامکان بیرق دولت علّیه ایران در جزایر خلیج فارس همیشه باید منصوب و برقرار باشد.

بنابراین، همچنانکه گفته شد این جزایر اساساً توسط انگلیس اشغال گردید؛ اگرنه اسناد زیادی وجود دارد که شیوخ رأس الخیمه و شارجه بدلیل شناخت ماهیت موضوع می دانستند که این جزایر ایرانی است و ارتباطی با آنها ندارد، لیکن دامنه فشار انگلیس علیه شیوخ مذکور بسیار گسترده بود، با این حال به دنبال پافشاری بریتانیا مبنی بر نگهداری جزایر یادشده از سوی شیوخ شارجه و رأس الخیمه، آنها بارها به خواست انگلیس بی توجهی نموده و از برافراشتن پرچم خود طفره رفتند. از میان انبوه اسناد موجود می توان به عنوان شاهد و دلیل به سندی اشاره کرد.

این سند که نشان دهنده بی علاقگی شیخ شارجه به اجابت درخواست انگلیس است، از این قرار است: سرگرد سر پرسی کاکس در ۵ اوت ۱۹۰۵ نامه ای تند به شیخ شارجه نوشت:

من از بی توجهی شما به جزایر و نپرداختن به حقوق افراد و عدم رسیدگی به اینکه چرا افراد شما جزایر را ترک کردند، شکایت دارم و چنانچه به این روش ادامه دهید، جزایر را از دست خواهید داد.

این سند و دهها شاهد و دلیل دیگر نشانگر آن هستند که شیوخ یادشده هیچ گونه احساس تعلق و مسئولیتی نسبت به جزایر نداشتند و در حقیقت به اقتضای منافع بریتانیا، باید به ناچار فرمانبرداری می کردند.

پس از یکسال، مظفرالدین شاه به عین الدوله صدراعظم، نوشت:

جناب اشرف صدراعظم به وزیر خارجه ابلاغ نمایند که به سفارت انگلیس بگوید پارسال در این باب مذاکرات شد. دولت انگلیس از ما خواهش کرده که بیرق [پرچم] خودمان را از این دو جزیره برداریم تا رسیدگی و گفتگو شود، در صورتی که ما خودمان می دانیم که این دو جزیره ملک مسلمه دولت ایران است. در این صورت حالا چطور دولت انگلیس در عالم دوستی راضی می شود که ما ملک طلق خودمان را به شیخ واگذار کنیم و او بیرق در آنجا بیفرازد. شما باز هم گفتگو کنید و ما به هیچ وجه از حق خود نخواهیم گذشت.

در سال ۱۹۰۴ دولت ایران با پایین کشیدن پرچم شیوخ از جزایر تنب و ابوموسی و برافراشتن پرچم ایران، تصمیم به اعمال حاکمیت بر جزایر یادشده را داشت؛ اما دولت انگلیس مانع اعمال حاکمیت ایران شد. دولت ایران قصد، اراده و نیت اعمال حاکمیت داشت و در مواردی نیز به طور عملی آنرا انجام داد لیکن انگلیسیها در راستای سیاست ضدایرانی خود از اعمال حاکمیت ایران جلوگیری نمودند.

ب. تناقض در رفتار و گفتار انگلیس

دولت بریتانیا تا پیش از سال ۱۹۰۳/۱۲۸۲ برای توجیه اقدام ضدایرانی خود در نفی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، اعتقاد به دوگانگی شخصیت حقوقی شیخ لنگه داشت و مدیریت اداره جزایر تنب و ابوموسی به وسیله حکام ایرانی بندرلنگه را به نمایندگی از شیوخ قاسمی شارجه تفسیر می کرد و جزایر مذکور را در تفسیری شاذ به عنوان ملک مشاع قاسمی های لنگه و عمان قلمداد می کرد، اما چندی بعد به سبب سست و متزلزل بودن پایه های این فرضیه، آن را کنار گذاشت و اصل تازه ای مطرح کرد.

پس از آنکه بریتانیا در اواخر سال ۱۹۰۳ به حکومت شارجه دستور داد در جزایر تنب و ابوموسی پرچم خود را به اهتزاز درآورد، در واکنش به این اقدام دولت ایران نیز در ماه مه ۱۹۰۴ به مأموران گمرک مستقر در بوشهر دستور داد پرچم شارجه و رأس الخیمه را از فراز جزایر مذکور به پایین کشیده و پرچم ایران را به اهتزاز درآورند و سربازانی در این جزایر مستقر شوند.

یکی از مواردی که در این بخش مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد، پاسخ به پرسش سوم پژوهش مبنی بر آنکه «تناقض های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه

«مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب»چیست؟» می باشد که ذیلاً به این موارد اشاره می گردد.

اول: بکارگیری دو اصل متعارض مالکیت مشاع و بلاصاحب بودن جزایر تنب و ابوموسی توسط انگلیس

پس از آنکه مشیرالدوله وزیر امور خارجه ایران، در نامه ای به سر آرتور هاردینگ، وزیرمختار سفارت انگلستان در تهران، به تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۲۲ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳/۲۰ مه ۱۹۰۴) نوشت:

درباره جزیره تنب و بوموسی که دولت علّیه ایران آن دو جزیره را متعلق به خود می داند، اقدام مباشرین گمرک در آن دو محل آنچه شده بدین موجب بوده است، ولی چون نتیجه مذاکراتی را که چند روز قبل در حین ملاقات با آن جناب جلالتمآب به عمل آمد، به عرض حضور همایون شاهنشاهی رسانید، امر و مقرر شد که عجالتاً اقدامی را که مباشرین گمرک در آنجا نموده اند، موقوف باشد تا بعد رسیدگی در خصوص آنها بشود. .

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در یادداشتی به وزیر امور خارجه ایران به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۰۴/۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۳ نوشت: «مراسله مورخه دیروز [۵ ربیع الاول ۱۳۲۲/۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳/۲۰ مه ۱۹۰۴] جناب مستطاب اجل عالی در باب جزیره تنب و ابوموسی شرف وصول بخشید... کاری که مشارالیه کرده فقط این بوده است که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است و به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد تا اینکه حق تصرف شرعیه مشارالیه جرح گردد.» [در نسخه دیگر در سطر پایانی یادداشت ارسالی سفارت انگلیس آمده است: تا اینکه در حقانیت شرعیه مشارالیه بر سه جزیره مزبور اختلافی به میان آید.]

شاهد و دلیل این تعارض از یادداشت اخیرالذکر سر آرتور هاردینگ به مشیرالدوله استنباط می گردد، چرا که از سویی بدنبال اعمال حاکمیت دولت ایران بر جزایر ابوموسی و تنب در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷)، سفارت انگیس در تهران طی یادداشت رسمی به وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۲ اسفند ۱۲۶۶/۲

مارس ۱۸۸۸ نوشت:

اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علّیه ایران، شیخ یوسف را به نایب الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارد، شیوخ جواسمی بندرلنگه غالباً از جانب دولت علّیه ایران نایب الحکومه آنجا بوده اند و... در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است...

و از سوی دیگر گزاره ای در یادداشت همان سفارت در تهران مورخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۲ اسفند ۱۲۶۶/۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران، می آید که در تناقض آشکار با هم است. زیرا اگر جایی به نص صریح یادداشت انگلیسیها در سال ۱۲۶۶ شمسی/ ۱۸۸۸ میلادی در دخل و تصرف فرد و یا حکومتی بوده، چگونه است که مجدداً سفارت انگلیس در سال ۱۲۸۳/ ۱۹۰۴ ادعا می کند «اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد.»

بعلاوه با توجه به اینکه مفاد یادداشتهای دوم و چهارم هاردینگ که تأکید دارد نخست شیخ شارجه متصرف جزایر تنب و ابوموسی بوده و بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ دولتی نبوده، نصب کرده است، با مفاد یادداشت همان سفارت به وزارت امور خارجه ایران، [در تاریخ ۱۴ سپتامبر۱۹۶۱/۲۳ شهریور۱۳۴۰] مبنی بر اینکه جزیره تنب از سال ۱۸۸۷ به دست رأس الخیمه اداره می شده و حاکم آن از سال ۱۹۲۱ که رأس الخیمه از شارجه آزاد شد، بر آن حکومت می کرده و همچنین یادداشت سفارت انگلیس در تهران [در یادداشت مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۶۸] مبنی بر اینکه: «جزیره تنب از سال ۱۸۸۷ به وسیله رأس الخیمه اداره شده و در سال ۱۹۲۱ وقتی رأس الخیمه از شارجه جدا شد، حاکمیت خود را بر این جزیره اعمال نموده است» تناقض آشکار دارد و به فرض محال مفاد دو یادداشت یادشده را بپذیریم، حکومت شارجه نخست متصرف نبوده، بلکه رأس الخیمه از سال ۱۸۸۷ بر جزیره تنب اعمال حاکمیت داشته است.

روشن است که دولت بریتانیا به علت نداشتن استدلال محکم برای اثبات حاکمیت شیوخ بر جزایر مذکور به ضد و نقیض گویی پرداخته است. بعلاوه دولت ایران بارها این ادعای انگلیس را رد کرده و تأکید نموده: این ادعا از جانب دولت ایران مردود است، چرا که اول دولت علّیه بیرق خود را در آنجا برافراشته است.

دوم: فشار انگلیس به ایران و تهدید طرح همزمان جزایر سیری با تنب و ابوموسی

دولت بریتانیا در تهدیدی آشکار به دولت ایران فشار آورد که چنانچه موضوع جزایر تنب و ابوموسی را پیگیری کند، آن کشور نیز مسئله جزیره سیری را مطرح خواهد کرد. در این راستا وزیرمختار انگلیس در مقام رد یادداشت وزارت خارجه ایران راجع به ابوموسی برآمده و اظهار داشت: «هرگاه دولت ایران بخواهد ادعای خود را به آنجا که در تصرف شیخ شارجه است، طرح کند، ما هم ناگزیریم که جزیره سیری را از طرف دولت ایران مطالبه کنیم.»

مطلب قابل ذکر دیگر این است که قرار بود پرچم هیچ یک از دو طرف به طور موقت در جزایر تنب و ابوموسی در اهتزاز نباشد تا زمانی که موضوع مالکیت و حاکمیت بر جزایر مذکور از سوی بریتانیا و ایران رسیدگی شود؛ اما دولت بریتانیا به وعده اش عمل نکرد و در مذاکرات با طرف ایرانی از موضوع جزیره سیری که ارتباطی هم به جزایر تنب و ابوموسی نداشت، به عنوان اهرم فشار استفاده کرد. در پاسخ به این قلدری و زورگویی سفارت انگلیس، وزیر امور خارجه ایران در یادداشت مورخ ۱۵ ربیع الثانی۱۳۲۳/۲۹ خرداد ۱۲۸۴/۱۹ ژوئن ۱۹۰۵، نوشت:

در باب تنب و ابوموسی با وزیرمختار انگلیس مذاکرات مفصل داشت. حرف وزیرمختار انگلیس این است: دو محل، ملک شیخ شارجه است. سری [سیری] هم که ممکن است مال شارجه باشد. سیری را دولت ایران تصرف کرد و بیرق در آنجا افراشته، این دو محل تنب و ابوموسی را هم که دولت ایران ادعا دارد، شیخ شارجه بیرق بلند کرده، هر دو طرف یا باید بیرق خود را بردارند، یعنی دولت ایران بیرق خود را از جزیره سیری بردارد [و] شیخ شارجه هم بیرق خود را از تنب و ابوموسی بردارد تا رسیدگی شود. اگر دولت ایران در سری مداخله خود را موقوف ندارد، شیخ شارجه هم مداخله در این دو محل تنب و ابوموسی باید داشته باشد تا وقتی که تحقیق و رسیدگی شود. جواب داده شد: سیری هرگز با تنب و ابوموسی شباهت ندارد که هر معامله در تنب و ابوموسی شود، در سیری هم شود. دولت ایران سیری، تنب و ابوموسی و تمام بنادر و جزایر خلیج فارس را ملک مخصوص خود می داند. شیخ شارجه بتازگی در این دو جزیره تنب و ابوموسی تصرفات کرد و بیرق بلند کرد و حقش همان بود که بیرق او موقوف و بیرق ایران افراشته شود، ولی سفارت انگلیس

اصرار کرد بیرق شیخ باقی بماند.

ج. تسلیم نقشه ایران ۱۸۸۶ توسط وزارت جنگ بریتانیا، تناقضی دیگر از دیپلماسی انگلیس

جزایر خلیج فارس و سرزمین عمان از دوران گذشته بویژه در زمان نادرشاه و سپس کریم خان زند زیر سلطه ایران بودند و نقشه های مختلف جغرافیایی نیز این حقیقت را تأیید می کنند که جزایر تنب و ابوموسی به ایران تعلق داشتند. در این میان هنوز ده ماه از بیرون راندن جاسمی های لنگه و برچیده شدن بساط آنها به دست دولت ایران نگذشته بود که لرد سالزبری وزیر امور خارجه بریتانیا به «درامونـد وولف» وزیرمختار آن کشور در تهران، دستور داد نقشه رسمی ۱۸۸۶ را که توسط اداره اطلاعات وزارت جنگ، ترسیم شده بود از سوی ملکه بریتانیا به عنوان پادشاه ایران، به وزارت خارجه ایران تسلیم نماید. نکته قابل توجه در این نقشه رسمی آن بود که بر خلاف ادعای دولت این کشور در طرح مالکیت مشاع این جزایر توسط قواسم، جزیره سیری و جزایر سه گانه ابوموسی و تنب به رنگ ایران بود و از رسمیت کامل نیز برخوردار بود.

نقشه اهدایی وزیر خارجه بریتانیا از طرف ملکه آن کشور، که در آن جزایر به رنگ ایران مشخص شده، هم بلحاظ محتوا و هم از نظر تاریخ تسلیم آن بـه دولـت ایران، اهمیت بسیار دارد. ایـن نقشه در تاریـخ ۲۷ ژوئیـه ۱۸۸۸ از سـوی وولف، وزیرمختـار انگلیس در تهران، به قوام الـدوله، وزیر امور خارجه ایران، اهـداء شـد. در این راسـتا و بمنظور ارائه تصویری صـحیح و مبتنی بر اسناد و مدارک تاریخی می توان گفت:

اول: وزارت امور خارجه انگلیس در نامه شـماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ خطاب به سـر درامونـد وولف، وزیرمختار آن کشور در تهران، دستور داد: «نقشه ایران را در شش برگ که به وسیله شعبه اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا تهیه شـده، به شاه ایران تقدیم نمایید.»

نامه ۲ ژوئیه ۱۸۸۸ از سـر درامونـد وولف، وزیرمختـار انگلیس به وزیر امور خارجه ایران برای تحویل نقشه جغرافیایی یاد شـده حاکی است:

مـن آخرین پست سیاسی را از لرد سـالزبری دریـافت کردم که در آن یـک نقشه ایران در شش ورقه که اخیراً به وسیله بخش اطلاعـات وزارت جنـگ بریتانیـا ترسیم و صـادر شـده، وجـود داشت. لرد سـالزبری بـه مـن دسـتور داده است ایـن نقشـه را به اعلیحضرت

پادشاه ایران از طرف ملکه انگلستان اهداء نمایید، به امید آنکه اطلاعات جغرافیایی آن برای شما مفید و جالب باشد.

در این حال «سر دراموند وولف وزیرمختار انگلیس طی نامه شماره ۱۶۰ مورخ ۲۱ اوت ۱۸۸۸ به عنوان لرد سالزبری وزیر امور خارجه آن کشور و عطف به دستور نامه شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ نوشته و فرستاده شده، حاکی از اجرای دستور وزیر خارجه مبنی بر تسلیم نقشه ایران به دولت ایران است. به پیوست نامه یادشده، نامه ای که نقشه ایران به ضمیمه آن ارسال شده و نیز پاسخ دولت ایران مبنی بر اظهار تشکر از ارسال نقشه از سوی وزیر امور خارجه انگلیس، آمده است.»

ضمناً وزیرمختار انگلیس همزمان نسخه ای از این نقشه را بر اساس تقاضای آن دولت یک نسخه نقشه ایران در شش برگ را به وزیرمختار ایالات متحده آمریکا در ایران فرستاد.

نتایج غیرقابل پیش بینی که این نقشه جغرافیایی برای انگلیس ببار آورد نیز در نوع خود قابل توجه بوده و برخلاف آنکه عده ای سعی دارند انگلیسیها را بدون خطا و اشتباه به دیگران معرفی نمایند، سندی از خطا و تناقض آشکار در دیپلماسی انگلیس است. در این راستا، اشاره به این سند می تواند بیانگر خیلی از واقعیتها و عمق اشتباه انگلیس باشد. در نامه شماره ۱۷۶ مورخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸ به امضای سر دراموند وولف به عنوان لرد سالزبری آمده است:

طبق دستور شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ آن جناب، نقشه مذکور تسلیم شد، ولی نتایج غیرمنتظره ای به بار آورده است، اعلیحضرت پادشاه ایران این نقشه را دلیلی برای ادعای خود نسبت به منطقه هشتادان در مرز ایران و افغانستان قرار داده و به علاوه چون جزایر تنب و ابوموسی و سیری به همان رنگی نشان داده شده که قلمرو ایران به طور کلی در آن نقشه رنگ آمیزی شده، شاه ایران این مطلب را دلیل قاطعی می داند بر اینکه هر گونه ادعای شیوخ نسبت به این جزایر غیرمسموع و مردود است.

به پیوست این نامه، یادداشتهای اداری دیگری است دائر بر اینکه طبق دستور لرد سالزبری هیچ گونه نقشه ای نباید بدون اجازه او به دولتهای دیگر تسلیم شود و اضافه شده که این نقشه ایران بر حسب دستور خود لرد سالزبری به مقامات ایرانی تسلیم شده است. ضمیمه این نامه کروکی است از مرز ایران و افغانستان که از لحاظ حاکمیت ایران در آن

ناحیه مورد استناد دولت ایران قرار گرفته بود.

از دیگر ملاحظات قابل توجه در خصوص نقشه سال ۱۸۸۶ می توان گفت این نقشه در سال ۱۸۹۱، به وسیله وزارت جنگ تجدید چاپ شد. دومین بار نیز در سال ۱۸۹۸ به وسیله اداره نقشه برداری دولت هندوستان چاپ گردید که در همه نسخ آن جزایر سری، تنب و ابوموسی با همان رنگی که قلمرو کشور ایران رنگ آمیزی شده، مشخص شده بود.

این نقشه به دنبال درخواست شاه ایران از دولت بریتانیا که بارها خواستار دریافت اطلاعات در این زمینه بود، ارسال شد و این در حالی بود انگلستان از اقدامات ایران در اعمال حاکمیت مستقیم بر جزایر تنب و ابوموسی به طور کامل آگاهی داشت.

در این حال، ناصرالدین شاه به نقشه هایی که از سوی سالزبری، وزیر امور خارجه بریتانیا، به دولت ایران هدیه شده بود، پیوسته استناد می کرد. وزیرمختار بریتانیا گزارش کرد: «همتای ایرانی اش با مشاهده نقشه ها بسیار ابراز خرسندی کرد، چرا که جزایر با همان رنگی که سرزمین ایران کشیده، رنگ آمیزی شده بود. وزیر ایرانی گفت: این نقشه بدان معناست که دولت انگلستان اذعان دارد که جزایر تنب و ابوموسی ایرانی اند و او بدین سبب بسیار ممنون است. در عین حال، وزیر ایرانی از اینکه در نقشه مذکور بحرین به رنگ ایران نبوده است به وولف اعتراض نمود». در کنار این گزارش وزیر بریتانیایی نوشته بود: «درسی که از این موضوع آموختم این است که دیگر هرگز به کسی نقشه هدیه نکنم.»

از سوی دیگر، نقشه ها برای اینکه به عنوان سند حاکمیت به شمار آیند، باید از شرایط و مختصات زیر برخوردار باشند:

الف. برهان و استدلال لازم را با دقت جغرافیایی فراهم آورند.

ب. با واقعیات موجود مغایرت نداشته باشند.

ج. با اطلاعات دقیق مساحان تهیه شده و هدف آن تعیین سیاسی قلمرو سرزمینی باشد.

د- رسمی و یا نیمه رسمی باشند که با قاطعیت از حاکمیت کشوری دفاع کنند که دولت آن مبادرت به چاپ نقشه کرده است.

تمامی این شروط در نقشه اهدایی ملکه انگلیس به ناصرالدین شاه وجود دارد. چنانکه نخست: از سوی وزارت جنگ بریتانیا تهیه و از دقت و استدلال لازم برخوردار است؛ دوم: رنگ آمیزی جزایر به رنگ سرزمین ایران صورت گرفته و با واقعیتهای تاریخی و حقوقی به طور کامل منطبق است؛ سوم: نقشه با مساحی و اطلاعات دقیق

تهیه شده است، زیرا اگر این نقشه ایراد و اشتباه داشت، در چاپهای بعدی اصلاح می شد و چهارم: نقشه مذکور رسمی بود.

از سوی دیگر، بر اساس اصل «استاپل» که یکی از اصول حقوق بین الملل است، هرگاه دولتی در قبال مسئله یا دعوایی حقوقی در داخل و خارج از مراجع رسیدگی کننده، موضعگیری کرده باشد، دیگر نمی تواند در موارد مشابه با آن مسئله یا دعوی، برخلاف موضعگیری قبلی خود رفتار کند. این اصل در داوریهای بین المللی مورد استناد است. برای نمونه دیوان بین المللی دادگستری در قضیه اختلاف معبد پری ویهار میان کامبوج و تایلند در ۱۵ ژوئن۱۹۶۲ به اصل استاپل استناد کرد و چنین رأی داد: «مطابق قاعده کلی ادله اثبات دعوی مطالب متناقض یک طرف باید علیه خود او تفسیر و تعبیر گردد و یا به نفع طرف مقابل. هیچکس نمی تواند از تناقض گویی خود به ضرر طرف مقابل استفاده کند.»

بر این اساس، نقشه رسمی ۱۸۸۶ بریتانیا می تواند به عنوان یکی از مراجع مستند و اثبات کننده حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی مورد بهره برداری قرار گیرد؛ ضمن آنکه، دولت بریتانیا بر اساس اصل استاپل نمی تواند به بهانه گذشت زمان نظر قطعی خود را درباره نقشه ۱۸۸۶ تقدیمی به ناصرالدین شاه تغییر دهد.

د. اجمالی از اقدامات ایران در قبال سیاست ضدایرانی و اشغالگری جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط انگلیس

شکی نیست که دولت انگلیس با توسل به زور و تهدید، جزایر تنب و ابوموسی را در تیر ۱۲۸۳/ ژوئن ۱۹۰۴ اشغال نمود؛ و این اشغالگری تا ۹ آذر ۱۳۵۰/ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ ادامه یافت. اگرچه انگلیسیها در تمامی دوران ۶۷ ساله سعی داشتند این اشغال را بنام شیوخ شارجه و رأس الخیمه توجیه و معرفی نمایند لیکن هیچگاه دولت ایران این دروغ انگلیس را باور نکرد و هرگز از اعمال حاکمیت خود بر این جزایر دست برنداشت و در هر زمان که امکانش را داشت بر جزایر تنب و ابوموسی، اعمال حاکمیت نمود و همواره از بدو امر تا پایان اشغال جزایر توسط انگلیس اعتراض رسمی هم نمود.

در این میان، طی دوران ۶۷ ساله اشغال این بخش از سرزمین ایران توسط انگلیس که بنام شیوخ شارجه و رأس الخیمه صورت گرفت، دولت ایران اقداماتی کرد که اهم آن عبارتند از:

ص: ۱۵۱

اول: اعتراضهای رسمی دولت ایران به بریتانیا در خصوص اشغال جزایر و غارت خاک سرخ ابوموسی

دوم: برسمیت نشناختن معاهدات بریتانیا با حکام قواسم و شیوخ عمان متصالحه از سوی ایران

سوم: اعتراض به حضور نیروهای انگلیسی و برافراشته شدن پرچم آنان در جزایر مذکور

چهارم: اعمال حاکمیت ایران از سوی مقامهای دولتی و اعزام ناو

پنجم: بازدید از جزیره تنب از سوی دریابیگی بوشهر

ششم: ارجاع مسائل قضایی ساکنان ابوموسی از سوی کارگزار بریتانیا به نماینده ایران

هفتم: مبارزه گمرک ایران با قاچاق و توقیف کالاهای قاچاق در نزدیکی جزیره تنب

هشتم: بازدیدهای پی درپی کشتی های جنگی ایران از جزایر تنب و ابوموسی و فرود بالگرد ایرانی در جزیره تنب

نهم: بازدید رسمی کارگزاران دولت ایران از جزایر

دهم: اراده سازمانهای ایرانی به حفظ حاکمیت ایران در جزایر تنب و ابوموسی

یازدهم: حضور نظامیان ایرانی در جزیره ابوموسی در ۹ آذر ۱۳۵۰

دوازدهم: تأکید دولت ایران مبنی بر بازپس گیری جزایر

سیزدهم: وفاداری سیاسی ساکنان جزایر به ایران و انجام امور سجلی ساکنان ابوموسی از سوی ایران

چهاردهم: شناسایی حقوق حاکمه ایران بر جزایر از سوی کشورهای ثالث

پانزدهم: بازرسی دولت ایران و بازدید افسران گمرکات ایران از ابوموسی

در این حال نبود اراده و قصد حاکمیت شیوخ شارجه و رأس الخیمه بر جزایر و عدم اعتقاد بریتانیا به حقانیت شیوخ در جزایر و کوشش آن کشور در تحمیل اجاره یا فروش تنب به ایران و رد آن از سوی دولت ایران، موضوعی جدی بود که بارها مطرح شد.

فهرست منابع و مآخذ

الف. فارسی

یکم: اسناد و گزارش ها

- سند شماره ۱۲- ۲۳/۱۹/۱۳۰۴ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

– سند مربوط به راپورت لشکر جنوب ۱۵ قوس (آذر) ۱۳۰۲ (۷ دسامبر ۱۹۲۳) سند شماره ۱۷۹ رئیس ساخلوی بندر لنگه.

– یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۲ اسفند ۱۲۶۶/۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.

– یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۵ اسفند ۱۲۶۶/۵ مارس ۱۸۸۸ به سفارت انگلیس در تهران.

– سند ۱– ۲۳/۱۹/۱۳۰۴ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

– یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الاخر سنه ۱۳۰۵/۲۰ اسفند ۱۲۶۶/۱۰ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.

– یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵/۲۸ اسفند ۱۲۶۶/۱۸ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.

– نوشته ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سفارت انگلیس در تهران، مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵/۲۸ اسفند ۱۲۶۶/۱۸ مارس ۱۸۸۸، سند: ۴– ۲۳/۱۹/۱۳۰۴ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

– یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۱۲ ذیقعده ۱۳۰۵/۳۰ تیر۱۲۶۷/۲۱ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹، به سفارت انگلیس در تهران.

– پاسخ دولت ایران به یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۵/۲۰ اسفند ۱۲۶۶/۱۰ فوریه ۱۸۸۸ نمره ۲۶.

– سند ۹– ۲۳/۱۹/۱۳۰۴، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران.

– سند شماره ۱۶۳– ۱۱/۱۶/۱۳۲۰ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

– دوسیه شماره ۱۹، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.

– سند شماره ۵– ۲۳–۵۳–۱۳۰۵ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

– سند شماره ۱– ۱۴/۶/۱۳۲۲ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

– سند شماره ۳۳–۱۴/۱۲/۱۳۲۲ و ۲۳ تا ۲۲–۱۴/۱۲/۱۳۲۲ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

- سند شماره ۳-۲۳-۵۳-۱۳۰۵ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

- گزارش ایلی، نورتکوت (انگلیسی و مشاور حقوقی شیخ خالد، حاکم شارجه، در

ص: ۱۵۳

سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲) صص ۵ تا ۷ مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶/۱۴ آذر ۱۳۶۴.

- گزارش سوم شهریور ۱۳۴۸ سفارت ایران در لندن.

- فرمان سالهای ۱۱۴۹ ش/ ۱۷۶۹م و ۱۱۵۳ ش/ ۱۷۷۳ م کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره.

دوم: کتاب

- ویلسون، سر آرنولد، ۱۳۶۶ «خلیج فارس»، ترجمه محمد سعیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

- والادا، ۱۳۶۴ «خلیج فارس در عصر استعمار»، ترجمه شفیع جوادی، (تهران: سحاب).

- کرزن، لرد جرج ناتانیل، ۱۳۶۲ «ایران و قضیه ایران»، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی)، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۲.

- پری، جان، ۱۳۶۹، «کریم خان زند»، ترجمه محمد ساکی، تهران نشر نو.

- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی خان، ۱۳۷۱، بندرعباس و خلیج فارس، ترجمه احمد اقتداری، (تهران: دنیای کتاب).

- بنی عباسیان بستکی، محمداعظم، ۱۳۳۹، «تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک»، تهران: چاپ کاویان.

- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان، ۱۳۷۱، «سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش»، ترجمه احمد اقتداری (تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر).

- اقتداری، احمد، ۱۳۳۴ «لارستان کهن»، تهران: رنگین، صص ۴- ۱۲۳؛ سدیدالسلطنه، همان، صص ۷-۱۹۳.

- موحد، محمدعلی، مبالغه مستعار (تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳)، ص ۴۳ به نقل از صفحه ۱۰۸ برگ ۲۶۳ مجموعه ۶۰۴۴ اسناد دولتی.

- محمود، محمود، ۱۳۳۲، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در سده نوزدهم، تهران، اقبال، جلد اول.

- هرمیداس باوند، داود، ۱۳۷۷، «مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی»، ترجمه بهمن آقایی، تهران: گنج دانش.

ص: ۱۵۴

- گزیده اسناد خلیج فارس، جلد اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸.

ب. کتاب عربی

- حمـدی الاعظمی، ولید، ۱۹۹۳، «النزاع بین الـدوله الامارات العربیه المتحـده و ایران حول جزر ابوموسـی، طنب الکبری و طنب الصغری فی الوثائق البریطانیه» ۱۷۶۴ الی ۱۹۷۱، دارالحکمه لندن، ص ۴۳.

ج. منابع انگلیسی

- Mirfenderski, G. ۱۹۸۵,The Tamb Islands Controversy: ۱۸۸۷-۱۹۷۱. A Case Study in Claim to Territory in International Law A Thesis Presented to the Faculty of Fletcher school of Law and Diplomacy.

- J. B. Kelly, ۱۹۶۸,Britain and the Persian Gulf ۱۷۹۵-۱۸۸۰ (London: Oxford).

- Alqasimi, ۱۹۹۹, Sultan, Power struggles and trade in the Persian Gulf, fores Row

- Toye, P. L,۱۹۹۳, The Lower Gulf Islands, Archive edition, London: Vol۲.

- Saldanah, J.A, ۱۹۸۰, The Persian Gulf precis, Archive edition, London, Vol. ۱.

- Adamiyat, Fereidun, ۱۹۵۵. Bahrain Islands, New York.

- Persian Gulf Pilot, Admiralty ۲۸۳۷ a-b, Lieut, A.w. Steef and Capt, CG Constable, ۱۸۵۴.

- Memorandum Respecting British Intereste in the Persian Gulf, Confidential, No, ۹۱۶۱, January ۱۹۱۴, CAB ۱۶/۹۴.

- J. C. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Vol, IIB, Historical, Calcutta superintendent Government printed India ۱۹۱۵; Republished in ۱۹۷۰ by Gregg International Publishers Ltd, West mead, England.

- Bombady Government Records, VOL XXI,

- Latin Words Phrases for Lawyers, Law and Business Publicications Canada, Inc. ۱۹۸۰.

I. O. Persia and Persian Gulf, ۱۰ feb, ۱۸۲۰. Vol. ۳۴ Hussain Ali Mirza to Keir dated shiraz, - .Rabil ۱, ۱۲۳۵ jan, ۱۸۲, Enclosed Keir to Warden

F. O. dated ۱۳ oct ۱۹۳۴. ۳۷۱/۱۷۸۲۷, ۱۹۳۴, Arabua E ۵۶۵۲/۳۲۸۳/۹۱, M. Q. W. Rendel, (F.O) to J. - .G. Laitwaite) I.O

F. O. ۳۷۱۷۱۳۷۲۱, E ۲۶۲/۵۲/۹۱, Jan ۱۶th ۱۹۲۹, Persian Claim to Abumusa and Tunb Report by - .A. F, Orcharad) F.O (Dec ۳th, ۱۹۲۷

.F.O. ۲۴۸/۸۴۳. R/۱۵/۱/۲۵۳, Cox to Ruler of Sharjah, ۵ Aug ۱۹۰۵ -

Marquis of Salisbury, ۲۲ Jun, ۱۸۸۸, Enclosing map of Persia to Mr Wolf No, ۶۴ Public - .Records Library

.Wolf, ۲۲ July, ۱۸۸۸. Enclosing Map of Persia, Public Records Library -

.Wolf, ۲۱ Aug, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۶۰, Public Records Library -

.Wolf, ۷ Sep, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۷۶, Public Records Library -

http: //www. theyworkforyou. com/ whall/ ?id = ۲۰۰۹-۰۶-۰۹a۲۲۵.۰ s = Abu + musa ٪۲ - . blewis

پا نوشت ها

ترجمه محمد سعیدی، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ،« خلیج فارس » ، ۶. ویلسون، سر آرنولد، ۱۳۶۶

. دوم، صص ۲۲۸ تا ۲۳۰

. ترجمه شفیع جوادی، (تهران: سحاب)، ص ۲۹ ،« خلیج فارس در عصر استعمار » ، ۷. والادا، ۱۳۶۴

تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی)، ترجمه وحید) ،« ایران و قضیه ایران » ۸ کرزن ، لرد جرج ناتانیل ۱۳۶۲

. مازندرانی، ج ۲، ص ۵۱۷

وزارت امور خارجه بریتانیا. ۹ /۹۴ .F.O. گزارش سوم شهریور ۱۳۴۹ سفارت ایران در لندن به نقل از گزارش شماره ۸۴۲

.Alqasimi, ۱۹۹۹, Sultan, Power struggles and trade in the Persian Gulf, fores Row, p.۳۳ .۱۰

۱۱ . فرمان سالهای ۱۱۴۹ ش/ ۱۷۸۹ م و ۱۱۵۳ ش/ ۱۷۷۳ م کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره.

ص: ۱۵۶

ترجمه محمد ساکی، تهران، نشر نو، ص ۲۳۳ و سدیدالسلطنه کبابی، ،« کریم خان زند » ، ۱۲ . پری، جان، ۱۳۶۹

. محمدعلی خان، ۱۳۷۱ ، بندرعباس و خلیج فارس، ترجمه احمد اقتداری، (تهران: دنیای کتاب)، ص ۷۳۳

.Mirfenderski, p.۳۱۶ .۱۳

تهران: چاپ کاویان، ص ص ،« تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک » ، ۱۴ . بنی عباسیان بستکی، محمداعظم ۱۳۳۹

۱۲۹– ۱۲۵.

. ۱۵ . همان، بنی عباسیان بستکی، ص ۱۵۲

۱۳۰۴ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. /۱۹/۲۳– ۱۶ . سند شماره ۱۲

سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال » ، ۱۷ . سدیدالسلطنه محمدعلی خان، ۱۳۷۱

.۱۹۳– ترجمه احمد اقتداری (تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر) صص ۱۹۵ ،« پیش

.Toye, P. L,۱۹۹۳, The Lower Gulf Islands, Archive edition, London: Vol ۲, p. ۲۲ .۱۸

.۱۹۳– ۱۲۳ ؛ سدیدالسلطنه، همان، صص ۷ – تهران: رنگین، صص ۴ ،« لارستان کهن » ۱۹ . اقتداری، احمد، ۱۳۳۴

۲۰ . موحد محمدعلی، مبالغه مستعار (تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳)، ص ۴۳ به نقل

از صفحه ۱۰۸ برگ ۲۶۳ مجموعه ۶۰۴۴ اسناد دولتی.

. ۲۱ موحد، همان صص ۴۴ و ۴۵

۷ دسامبر ۱۹۲۳) سند شماره ۱۷۹ رئیس) ۲۲ سند مربوط به راپورت لشکر جنوب ۱۵ قوس (آذر) ۱۳۰۲

ساخلوی بندرلنگه.

۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت / ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۳ . یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵

امور خارجه ایران.

۵ مارس ۱۸۸۸ به / ۱۵ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۴ . یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۰۵

۱۳۰۴ ، یادداشت مذکور از: ۱۹/۲۳/- سفارت انگلیس در تهران سند ۱

مکاتبه های وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران سال ۱۳۰۵ قمری در آرشیو وزارت امور خارجه

۹۵۴/۸۴۲ و اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه استخراج شده است. F.O. انگلیس به شماره

۱۰ مارس ۱۸۸۸ ب ه / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۵ . یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الاخر سنه ۱۳۰۵

وزارت امور خارجه ایران.

۱۸ مارس ۱۸۸۸ به وزارت / ۲۸ اسف ند ۱۲۶۶ / ۲۶ . یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵

امور خارجه ایران.

۱۸/ ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۷ . نوشته ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سفارت انگلیس در تهران، مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵

۱۳۰۴ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. ۱۹/۲۳/- مارس ۱۸۸۸ ، سند ۴

۲۱ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹ ، به / ۳۰ تیر ۱۲۶۷ / ۲۸ . یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۱۲ ذیقعده ۱۳۰۵

سفارت انگلیس در تهران.

۱۰/ ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۹ . پاسخ دولت ایران به یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۵

۱۳۰۴ ، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. ۱۹/۲۳/- فوریه ۱۸۸۸ نمره ۶ سند ۹

۳۰. Mirfenderski, p. ۳۲۶.

۳۱. Ibid (Mirfenderski), p. ۳۳۱

۳۲ . محمود، محمود، ۱۳۳۲ ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در سده نوزدهم، تهران. اقبال، جلد اول، ص ص

۱۰۴ و ۱۳۸ .

۳۳. Ibid, Kelly, Britain and the Persian Gulf, p. ۱۶۱.

۳۴. Ibid, p.۱۶۲.

۳۵. Saldanah, J.A, ۱۹۸۰, The Persian Gulf precis, Archive edition, London, Vol. ۱, p. ۲۹۰.

.Adamiyat, Fereidun, ۱۹۵۵. Bahrain Islands, NewYork, p. ۲۵۷ .۳۶

O. Persia and Persian Gulf, ۱۰ feb, ۱۸۲۰. Vol. ۳۴ Hussain Ali Mirza to Keir dated shiraz, .۳۷
,Rabil ۱

.jan, ۱۸۲, Enclosed Keir to Warden ۱۲۳۵

ص: ۱۵۷

.Ibid, Saldanah, pp. ۲۴۰-۲,۲۶۹ .۳۸

.Ibid, p. ۲۹۳ .۳۹

.Ibid, p.۴ .۴۰

۴۱ . همان (گزارش سوم شهریور ۱۳۴۹ ، سفارت ایران در لندن).

النزاع بین الدول ه الامارات العرب ی ه المتحده و ایران حول جزر ابوموسی، طنب » ، ۴۲ . حمدی الاعظمی ولید ، ۱۹۹۳

. ۱۷۶۴ الی ۱۹۷۱ ، دارالحکمه لندن، ص ۴۳ « الکبری و طنب الصغری فی الوثائق البریطانیه

۴۳ . همان، سدیدالسلطنه، ص ۲۰۶ بنقل از:

Persian Gulf Pilot, Admiralty ۲۸۳۷ a-b, Lieut, A.w. Steef and Capt, CG Constable, ۱۸۵۴, p. .۴۵

،« مبانی تاریخی ، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی » ۴۴ . هرمیداس باوند ، داود، ۱۳۷۷

. ترجمه بهمن آقایی، تهران: گنج دانش، صص ۳۰ و ۳۱

۴۵ . به جدول زمانی وقایع نگاری (که توسط کمبل تهیه شده است) در سند زیر مراجعه فرمایید:

.Bombady Government Records, VOL XXI, p. ۵-۴۳۱

O. dated ۱۳ oct ۱۹۳۴. ۳۷۱/۱۷۸۲۷, ۱۹۳۴, Arabua E ۵۶۵۲/۳۲۸۳/۹۱, M. Q. W. Rendel,) F.O (to J. .۴۶ .G

.Laitwaite) I.O

.F. O , ۱۲ Mar ۱۹۳۲,۳۷۱/۱۸۹۰۱, p. ۱۱۶ .۴۷

.Ibid, p. ۱۱۷ .۴۸

۱۳۲۰ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۱۶/۱۱- ۴۹ . سند شماره ۱۶۳

Memorandum Respecting British Intereste in the Persian Gulf, Confidential, No, ۹۱۶۱, .۵۰

January ۱۹۱۴,

CAB ۱۶/۹۴, pp. ۳۸-۳۹.

۵۱ . دوسیه شماره ۱۹ ، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.

۵۲ . C. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Vol,IIB, Historical, (Calcutta

superintendent Government printed India ۱۹۱۵; Repbulished in ۱۹۷۰ by Gregg International Publishers

Ltd, West mead, England) part A.pp ۱۲۷۵-۱۹۰۹. p Ibid, p.۲۱۳۸.

۵۳. F. O. ۳۷۱۷۱۳۷۲۱, E ۲۶۲/۵۲/۹۱, Jan ۱۶th ۱۹۲۹, Persian Claim to Abumusa and Tunb Report by A. F,

Orcharad (F.O) Dec ۳th, ۱۹۲۷.

۵۴ . دوسیه شماره ۱۹ ، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.

۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۵۳-۲۳- ۵۵ . سند شماره ۵

۱۳۲۲ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. /۱۶/۱۴- ۵۶ . سند شماره ۱

۵۷. F.O. ۲۴۸/۸۴۳. R/۱۵/۱/۲۵۳, Cox to Ruler of Sharjah, ۵ Aug ۱۹۰۵.

. ۵۸ . گزیده اسناد خلیج فارس، جلد اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ، ص ۲۷۸

۵۹ . میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی از سال ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۵ برابر با ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۶ وزیر امور خارجه ایران بود.

مشیرالدوله در انقلاب مشروطه پس از عزل عین الدوله، صدراعظم ایران شد.

۱۳۲۳ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۳-۴/۲- ۶۰ . سند شماره ۹۱

۱۳۲۲ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور -۱۲-۱۴- ۱۳۲۲ و ۲۲ تا ۲۳ -۱۲-۱۴- ۶۱ . سند شماره ۳۳

خارجه.

۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۵۳-۲۳- ۶۲ . سند شماره ۳

. ۶۳ . همان، گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۲۷۴

۶۴ . سر هنری دراموند وولف، متولد ۱۲ اکتبر ۱۸۳۰ ، مرگ ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۸ ، وی فرستاده ویژه و وزیرمختار بریتانیا از ۳ دسامبر ۱۸۸۷ تا ۲۴ ژوئیه ۱۸۹۱ بود و در سفر ناصرالدین شاه به بریتانیا در سال ۱۸۸۹ به همراه وی به لندن بازگشت.

Marquis of Salisbury, ۲۲ Jun, ۱۸۸۸, Enclosing map of Persia to Mr Wolf No, ۶۴ Public .۶۵ Records

.Library

ص: ۱۵۸

.Wolf, ۲۲ July, ۱۸۸۸. Enclosing Map of Persia, Public Records Library .۶۶

.Wolf, ۲۱ Aug, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۶۰, Public Records Library .۶۷

.Wolf, ۷ Sep, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۷۶, Public Records Library .۶۸

۶۹ . ایلی، نورتکوت (انگلیسی و مشاور حقوقی شیخ خالد، حاکم شارجه، در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲) صص ۵ تا

. ۱۴ آذر ۱۳۶۴ ، ص ۱۳ / ۷؛ مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶

.Estoppel .۷۰

۷۱ . روزنامه اطلاعات ضمیمه ۳۰ بهمن و اول اسفند ۱۳۷۵ به نقل از:

Latin Words Phrases for Lawyers, Law and Business Publicications Canada, Inc. ۱۹۸۰, .p.۲۶

حماسه جاوید

مقاومت اسلامی جهاد عشایر خوزستان علیه تجاوز انگلیس

در جنگ جهانی اول

حجت الاسلام والمسلمین محسن حیدری*

مقدمه

به دنبال شعله ور شدن آتش جنگ جهانی اول، در اوائل آگوست ۱۹۱۴م (مردادماه ۱۲۹۳ش) نیروهای نظامی انگلیس در نوامبر (آبان ماه) همان سال، به فرماندهی دلامین، از طریق خلیج فارس به شهرهای آبادان و خرمشهر رسیده، آن ها را اشغال نمودند.

نیروهای انگلیسی، پس از آن، به تدریج همه خوزستان را اشغال؛ و از طریق آبادان و خرمشهر؛بصره، فاو و بخش های زیادی از خاک عثمانی را در بین النهرین اشغال کردند.

دولت ایران در جنگ جهانی اول اعلام بی طرفی کرد. اما هیچ یک از طرف های درگیری، به بی طرفی ایران احترام نگذاشت؛ و دولت ایران نیز ضعیف تر از آن بود که از ورود قوای بیگانه به خاک خود جلوگیری کند.

حکومت خوزستان، در آن زمان به عهده شیخ خزعل خان سرداراقدس بود، وی نه تنها در مقابل اشغالگران انگلیسی کوچک ترین مقاومت و مخالفتی نشان نداد، بلکه همه قوای خود را در اختیار آنها قرار داد. خزعل روابط محکمی با انگلیس داشت و بنا بر اسناد موجود وارد فراماسونری شده، لژی را در خرمشهر تأسیس کرده بود.

تنها مقاومتی که در برابر متجاوزین انگلیسی صورت گرفت، مقاومت اسلامی جهاد

عشایر عرب خوزستانی بود. آنان وقتی فتوای مرجع وقت، یعنی مرحوم آیت الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه را شنیدند، با راهنمایی روحانیت محلی و فرماندهی سران عشایر، حماسه های جاودانه ای را در خوزستان آفریدند.

این نهضت را می توان یکی از حلقه های زنجیره ای نهضت های اسلامی ضداستعماری دو قرن اخیر قلمداد نمود. اما متأسفانه تاکنون کسی به آن نپرداخته است.

اهداف انگلیس از اشغال خوزستان

۱. حفاظت از تأسیسات و لوله های شرکت نفت انگلیس و ایران

استخراج نفت از منابع زیرزمینی ایران به عنوان یکی از بزرگترین منابع محرک ماشین صنایع و تکنولوژی تمدن جدید، همواره مورد توجه شدید و جدّی استعمارگران و در رأس آنها دولت بریتانیا بوده است.

در آغاز جنگ جهانی اول، نفت ایران اهمیت حیاتی برای انگلستان داشت؛ نه فقط صنعت و اقتصاد انگلستان به این نفت وابستگی شدید داشت، بلکه ماشین جنگی انگلستان و بخش مهم آن، یعنی ناوگان نیروی دریایی انگلستان، به کلی وابسته به نفت ایران بود. نفت ایران در دو جنگ، نیروی دریایی انگلستان را نجات داد.

به گفته ژنرال انگلیسی، سر پرسی سایکس: «در اثنای جنگ بزرگ، این شرکت [= شرکت نفت انگلیس و ایران] نیکی بسیاری به دولت انگلیس نموده، سوخت برای کشتی هایی که در آب های شرق و در دریای سفید کار می کردند، رسانیده، در عراق هم برای رفت و آمد، و برد و آورد، و قیر برای میدان های جنگی، به ویژه برای میدان جنگ عراق می رسانید، که اگر آن چیزها نمی رسید، ما نمی توانستیم به آن پیروزی ها در جنگ دست یابیم».

با توجه به اهمیت حیاتی نفت ایران برای انگلیس و با عنایت به این که انگلیس در آستانه جنگ جهانی اول، پالایشگاه نفت آبادان و لوله شرکت نفت را که در طول ۱۵۰ مایل از نفتون مسجد سلیمان تا اهواز، و از آنجا تا به آبادان (به طول ۱۲۰ مایل) امتداد داشت، در معرض خطر جدی از سوی عشایر غیور خوزستانی می دید، در همان ماه های اول جنگ، خوزستان را اشغال نمود، تا بتواند از تأسیسات و لوله های نفت شرکت انگلیسی حفاظت نماید.

البته انگیزه فوق جنبه مقدماتی برای اهداف بزرگ انگلیس در زمینه اشغال ایران و

عراق داشت. اما به عقیـده برخی از مورخان، هدف اصلی انگلیس همان خوزستان بوده و بصره و فاو را صرفاً برای حمایت از پالایشگاه آبادان، اشغال و پس از آن طمع کرده همه عراق را تسخیر نمود.

۲. تجزیه عثمانی

هدف دیگر انگلیس از اشغال خوزستان و عراق، تجزیه کردن امپراتوری عثمانی بود.

استعمار که استراتژی خود را از دیرباز، بر اساس سیاست شیطانی «تفرقه بینداز و حکومت کن» نهاده بود، نقشه متلاشی ساختن امپراتوری بزرگ عثمانی را، که شامل ترکیه، عراق، حجاز، مصر، سوریه، لبنان، فلسطین و برخی از شیخ نشین های خلیج فارس بود، در سر می پروراند. در کنار آن هدف اصلی استعمار، نقشه شوم دیگری یعنی تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین در برنامه انگلیسی ها قرار گرفته بود، و مانع عمده این هدف استعماری را وجود امپراتوری عثمانی می دیدند. لذا عزم آنان برای تجزیه عثمانی مضاعف گردید. انگلیسی ها در این راستا، زمینه سازی های زیادی انجام داده بودند. از جمله سران خائن برخی مناطق عربی امثال آل سعود، آل صباح، برخی از شخصیت های عراقی و نیز خزعل خان را مرید و مزدور خود ساختند، و آنها را به عنوان «اتحاد عربی علیه عثمانی» سازماندهی کرد. ناگفته نماند، اگر چه ترکان عثمانی سیاست مطلوبی در اداره امپراتوری بزرگ خود نداشتند، و ظلم و ستم فاحشی بر شیعیان روا می داشتند، ولی با این حال، چون حفظ و تداوم آن امپراتوری و وحدت بزرگ اسلامی، خاری در چشم دشمنان اسلام بود، علمای شیعه و پیروان آن ها جانانه در جنگ و جهاد علیه انگلیسی ها وارد شدند، و هزاران نفر را در راه جهاد قربانی دادند. از جمله شهدای بزرگ آن جهاد، مرحوم آیت الله زاده سیدمحمد یزدی فرزند مرجع بزرگ شیعه در آن زمان بود.

۳. گرفتن گلوگاه ایران از ناحیه جنوب و خلیج فارس، در راستای

تحکیم سلطه استعماری بر ایران

انگیزه سوم انگلیس از اشغال خوزستان، زمینه سازی جهت اشغال کل ایران بود. زیرا ایران با توجه به موقعیت سوق الجیشی و اشراف بر خلیج فارس، همواره یکی از اهداف عمده استعماری انگلیس بود. اشغال ایران هم بدون گرفتن گلوگاه آن، یعنی خوزستان و خلیج فارس،

ممکن نبود. لذا در جنگ جهانی اول، نخست خوزستان را و پس از آن خلیج فارس را از ناحیه بوشهر اشغال نمودند. انگلیسی ها در مقابل اشغال خوزستان، با مقاومت جهاد عشایر آن استان و در مقابل اشغال خلیج فارس با مقاومت دلیران تنگستان مواجه شدند.

زمینه ها و عوامل قیام عشایر خوزستان علیه اشغالگران انگلیسی

۱. فرهنگ مجاهدپرور تشیع و روحیه شهادت طلبی حسینی

مردم و عشایر عرب خوزستان در مکتب تشیع و شهادت و جانبازی پرورش یافته اند. تشیع آنها اصیل است و به قرن اول هجری در زمان خلافت امیرالمؤمنین(ع) در کوفه برمی گردد. ریشه جمعی از عشایر خوزستان به شیعیان مخلص اولیه آن حضرت، امثال مالک اشتر، حجر بن عدی، حبیب بن مظاهر، مقداد بن اسود کندی و امثال آنان برمی گردد. بر اساس برخی روایت های تاریخی نوادگان آنان بر اثر فشار و ظلم بنی امیه به ایران مهاجرت نمودند، و بسیاری از آنان در خوزستان رحل اقامت افکندند.

از این لحاظ و به جهات دیگر است که خوزستان به عنوان دروازه ورود تشیع به ایران شناخته شده است. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مردم ایران را از نظر تشیع وامدار دو منطقه دانست اند؛ یکی اهواز و دیگری جبل عامل.

از این رهگذر است که وقتی فرزندان غیور عشایر شیعه خوزستان ندای جهاد را شنیدند، با تمام وجود آن را لبیک گفتند. این فرهنگ در شعارها و رجزهای حماسی آنان (یزله ها)، در واقعه جهاد انعکاس پیدا کرده است. از جمله آن شعارهاست:

۱ «مهظومه الزهره او تنخانی» «زهرا(س) مظلوم است و مرا فرامی خواند».

۲. «یا لهاوی الجنه امشی اویانه» «ای کسی که خواهان بهشت هستی، با ما بیا!»

۳ «بدّلنا الخَنَّه ابْحوُريّه» «زنان حورالعين را به جای زن های دنیایی برگزیده ام».

۲. نفوذ مرجعیت متعهد و آگاه شیعی در بین توده های مردمی

یکی از امتیازات تشیع، اعتقاد به زعامت فقها، به عنوان مرجعیت و نیابت از سوی امام معصوم(ع) است. شیعیان حکم فقیه و مرجع تقلید را در همه چیز از جمله در جهاد واجب الاطاعه می دانند.

فقیه وارسته و مرجع تقلید بانفوذ شیعه در آن زمان، در نجف اشرف، مرحوم

آیت الله العظمی سیدمحمدکاظم یزدی (۱۳۳۷–۱۲۴۷ه)، صاحب عروهالوثقی بود. آن فقیه نستوه، همین که از اشغال زمین های اسلامی توسط کفار انگلیسی آگاهی یافت، عکس العمل بجا، سریع، قاطع و محکمی نشان داد. وی شخصاً در صحن حضرت امیرالمؤمنین(ع)، سخنرانی پرشوری علیه انگلیس ایراد فرمود، و امت اسلام را به دفاع از کیان اسلام دعوت نمود. نامه ها و هیأت های زیادی به مناطق مختلف فرستاد. از جمله، هیأتی از مجتهدین نجف را به سرپرستی فرزند ارشدش آیت الله زاده شهید سیدمحمد، به خوزستان گسیل داشت و عشایر را به دفاع از وطن اسلام و بیرون راندن متجاوزان فراخواند.

متن تلگرام آیت الله العظمی سیدمحمدکاظم یزدی، که در آن عشایر را به لزوم دفاع در مقابل اشغالگران کافر فراخوانده بود از این قرار است:

الی حضرهالشیخ خزعل خان، عن النجف

عشار – محمره. سلام علی السردار الأرفع معز السلطنه الشیخ خزعل دام اجلاله.

بسم الله الرحمن الرحیم

لاـ یخفی ان من اهمّ الواجبات المحافظه علی بیضه الاسلام، والدفاع بالنفس النفیس عن ثغور المسلمین ضدمهاجمه الکفار، و أنت فی ثغر مهمّ، فالواجب حفظ ذلک الثغر عن هجوم الکفار بکل ما تتمکن، کما یجب ذلک علی سائرالعشائر القاطنین فی تلک الجهات. و علیک تبلیغ ذلک الیهم، کما انه یحرم علی کل مسلم معاونه الکفار و معاضدتهم علی محاربه المسلمین. والأمل بهمتک و غیرتک أن تبذل تمام جهدک فی دفع الکافرین. والله مؤیدک بالنصر علی اعدائه ان شاءالله تعالی.

۱ محرم ۱۳۳۳ ه . ۲۲ تشرین الثانی ۱۹۱۴م

محمدکاظم الطباطبایی

مخاطب پیام فوق خزعل بود. چون حاکمیت خوزستان به عهده او بود. اما مکلف به جهاد، همه مردم بودند. اعم از خزعل و دیگر عشایر ساکن آن سامان. ترجمه آن پیام:

بسم الله الرحمن الرحیم

از نجف – حضرت شیخ خزعل خان

محمره – عشار

سلام بر سردارارفع معزالسلطنه شیخ خزعل دام اجلاله

روشن است که پاسداری از کیان اسلام و دفاع با جان و مال از ثغور (سرحدات) مسلمین،

در برابر تهاجم کفار، از مهم ترین واجبات است و تو در یکی از مناطق مهم مرزی هستی، پس حفظ آن منطقه از هجوم کفار به وسیله آن چه که در توان داری بر تو واجب است. همان گونه که این امر بر سایر عشایر ساکن در آن جهات واجب است. و بر تو لازم است که این پیام را به آنها ابلاغ کنی. یاری رساندن به کفار و همکاری با آنان در زمینه جنگ با مسلمین بر هر مسلمانی حرام است. امید آن است که با همت و غیرت خویش همه تلاش خود را در راه دفع کفار بذل نمایی. خداوند ترا بر دشمنانش پیروز گرداند. انشاءالله

۱ محرم ۱۳۳۳-۲۲ نوامبر ۱۹۱۴

[اول آذر ۱۲۹۳ش]

محمدکاظم طباطبایی

شبیه پیام فوق، از طرف علمای دیگر نجف، از قبیل آیات عظام شیخ الشریعه اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی، محمدحسین المهدی، آیت الله زاده خراسانی و سیدعلی تبریزی خطاب به خزعل به عشایر خوزستان رسیده بود.

در مقابل این پیام ها، خزعل با این که مخاطب اول بود، نه تنها به تکلیف خود عمل نکرد، بلکه به انگلیسی ها کمک هم کرد. اما عشایر خوزستان با صلابت و اخلاص، آن دعوت را اجابت کردند. آنان با لهجه محلی و شعار حماسی (یزله) خویش در پاسخ به ندای سیدمحمدکاظم یزدی، و فرزند او سیدمحمد، چنین می سرودند: «یا سید! جدك ویّانه» و راهی جبهه ها می شدند.

۳. بیداری عمومی برآمده از نهضت های اسلامی ضداستعماری در ایران

با گسترش دامنه تحرکات استعمارگران در بلاد اسلام، و تجاوزهای آنان به کشورهای مسلمان، نهضت های اسلامی مردمی به رهبری علما و فقهای شیعه، در کشورهای اسلامی به ویژه در ایران برپا گردید؛ مثل:

الف. جهاد اسلامی، که با فتوای سیدمحمد مجاهد، صاحب کتاب «المناهل»، متوفای ۱۲۴۲ه آغاز شد. وی در سال ۱۲۴۱ فتوای جهاد را بر علیه اشغالگران روس صادر و خود شخصاً در جهاد علیه روس در آذربایجان شرکت نمود.

ب. نهضت تحریم تنباکو که با فتوای میرزای شیرازی بزرگ (۱۳۱۲-۱۲۳۰ه) بر علیه شرکت انگلیسی رژی، در زمان ناصرالدین شاه پدید آمد، و با شکست شاه و انگلیس به

پیروزی رسید.

ج. نهضت بیدارگری اصلاحی سیدجمال الدین اسدآبادی (۱۳۱۴-۱۲۵۴ه) که به نهضت اتحاد جهان اسلام معروف گردید.

د. نهضت مشروطیت، که با پایمردی علمایی چون آیت الله شهید شیخ فضل الله نوری (۱۳۲۷-۱۲۵۸ه) و با فتوای آیت الله العظمی آخوند خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ه)، به ثمر نشست. اگر چه غربزدگان میوه آن را به ناحق چیدند، و مؤسسان آن نهضت را به دار آویختند.

بازتاب این نهضت ها، بیداری عمومی ای بود که امت اسلام را دربر گرفت. نسیم آزادی خواهی، ضدیت با اجنبی و مقاومت در مقابل تهاجم کفار که از آن نهضت ها برخاسته بود، به خوزستان – مثل جاهای دیگر – رسیده بود. همین نسیم آزادی بخش، از عوامل و زمینه های قیام عشایر خوزستان در مقابل اشغالگران انگلیسی بود.

۴. حضور علمای ربانی، خطبا و شعرای متعهد

علاوه بر تأثیر حکم جهاد مراجع آن زمان، حضور فعال و نقش هدایت گرانه علمای ربانی خوزستان در بسیج عشایر، تأثیر بسزایی داشت. در کنار آنها نباید از نقش بارز خطبای منبر حسینی و شعرای شجاع و متدین، در تحریک عواطف اسلامی غفلت کرد. آنان نخبگان متعهد آن جامعه بودند.

از علما، خطبا و شعرای مطرح در خوزستان و مؤثر در هنگامه جهاد می توان شخصیت های زیر را نام برد:

۱. آیت الله سیدعیسی کمال الدین (۱۳۶۹-۱۲۹۳ه) که ساکن اهواز بود و در تمام مراحل جهاد حضور فعال داشت و از سوی اشغالگران به خارج از کشور تبعید گردید.

۲. علامه مجاهد سیدجابر آل بوشوکه، فرمانده عملیات آزادسازی شادگان و صاحب پرچم معروف که سیدمحسن امین در کتاب اعیان الشیعه به شخصیت ارزنده وی اشاره نموده است.

۳. آیت الله سیدعباس مجاهد از علمای شادگان

۴. آیت الله شیخ نصرالله حویزی (۱۳۴۶-۱۲۹۱ه) از علمای حویزه

۵. شیخ سلمان بن شیخ علی طرفی آل بوعفری از علمای سوسنگرد و اهواز

۶. شیخ سلمان بن محمد طرفی از علمای سوسنگرد

۷. شیخ حسن ساعدی از علمای سوسنگرد

۸. شیخ علی فرطوسی از علمای اهواز

۹. شیخ حسن البدوی الجلالی متوفای ۱۳۵۲ه از علمای سوسنگرد

۱۰. شهید شیخ ماضی طرفی که در واقعه جهاد به شهادت رسید.

۱۱. سیدراضی بن سیداعنایه آل بوشوکه

۱۲. سیدحمد بن سیدعنایه (متوفای ۱۳۳۹ش)

۱۳. سیدسلطان آل بوشوکه (متوفای ۱۳۴۴ش)

۱۴. سیدشریف آل بوشوکه (متوفای ۱۳۳۹ش)

۱۵. سیدطاهر آلبوشوکه (متوفای ۱۳۳۷ش)

۱۶. سیدحسن بن سیدموسی موسوی از اهالی دشت آزادگان

۱۷. سیدمحسن بن سیدموسی موسوی از اهالی دشت آزادگان

۱۸. سیدعلی بن سیدموسی موسوی از اهالی دشت آزادگان

۱۹. سیدمرتضی الخرسان از اهالی دشت آزادگان

۲۰. شیخ هادی جواهری ساکن سوسنگرد

۲۱. شیخ نعمه البدوی الجلالی از اهالی سوسنگرد

۲۲. شهید شیخ عبدالله سعدونی طرفی که در واقعه جهاد به شهادت رسید.

۲۳. شیخ سیدطرفی از اهالی دشت آزادگان

۲۴. شیخ عبدالرضا سهلانی از علمای شادگان

۲۵. شیخ محمد نجفی سهلانی از علمای شادگان

۲۶. شیخ علی سهلانی از علمای شادگان

۲۷. شیخ حسین بندری از علمای شادگان

۲۸. شیخ موسی عصامی از علمای شادگان

۲۹. آیت الله شیخ محمدعلی معصومی بهبهانی (۱۳۷۲-۱۲۸۸) وی اهل بهبهان بود. وقتی اخبار واقعه جهاد به سمع او رسید، به قصد شرکت در جهاد به اهواز آمد. اما بنا به دستور مرجعیت شیعه راهی منطقه تنگستان و دشتستان گردید، تا به کمک مبارزان آنجا بشتابد. زیرا بعد از خوزستان، منطقه آنها به اشغال انگلیسی ها درآمده بود.

۳۰. شـهید شیخ مرتضی مجتهد شوشتری که نوه شیخ جعفر شوشتری بود. وی به دشمنی علیه انگلیسی ها در شوشتر برخاسته بود و مردم را علیه آنان تحریک می کرد. از وی یادداشت هایی پیرامون مبارزات عشایر خوزسـتان علیه انگلیس مانده است. بالاخره (بر اثر تحریکات انگلیس) شیخ مرتضی در سال ۱۳۳۵ق شبی به دست کسان ناشناس کشته شد.

۳۱. شیخ سالم عبیات از اهالی بستان

۳۲. شیخ عبدالکریم شرفی از اهالی شرفه

۳۳. شیخ هادی طرفی از دشت آزادگان

۳۴. شیخ عبدالعالی طرفی (۱۳۸۸-۱۳۱۰ق) از اهالی بستان

۳۵. شیخ حسن بن اگشیّش سواری از اهالی رفیع

۳۶. شیخ صالح بن شیخ علی سواری از اهالی رفیع

۳۷. شیخ علی بن امحیسن سواری از اهالی رفیع

۳۸. شیخ علی بن اسماری از اهالی رفیع

۳۹. ابریـدی ابن علی ابن اثوینی. وی شـاعری زبردست و در تهییـج عشـایر نقش مهمی ایفـا کرد و خود در جریـان جهاد زخمی شد.

۴۰. شیخ ابراهیم سهلانی از اهالی شادگان

نامبردگان عمدتاً از اهواز، دشت آزادگان و شادگان بودند. تحصـیلات علمی و دینی آنان در حوزه نجف اشرف بود. بعضی از آنها قبل از واقعه جهاد، در منطقه ساکن بودند. برخی از آنان از نجف برای جهاد به خوزستان برگشته بودند.

۵. روحیه سلحشوری و وطن خواهی عشایری

اصولاًـ عشـایر بـا توجه به شـرایط طبیعی و فرهنگی محیط، غالباً از روحیه سـلحشوری، شـجاعت، فـداکاری، غیرت و جوانمردی برخوردارنـد. این خصـیصه در حـد بسـیار بالاـیی در بین عشایر خوزسـتان مشـهود است. همین روحیه، از عشایر، در جنگ علیه انگلسـتان متجاوز، مردانی مقاوم و فـداکار ساخت. به طوری که از مرگ به هیـچ وجه هراسـی نداشـتند. آنان در میـدان نبرد، با وجود این که از شـهیدانشان پشـته ها ساخته شده بود، به پیش روی و مقاومت دلیرانه می پرداختند، در حالی که این یزله (رجز، شعار) را سر می دادند: «ال احنه اسلال العیاله»، «همه ما، مایه وحشت و مرگ برای متجاوزان هستیم».

با توجه به زمینه هایی که گفته شد، تقریباً همه عشایر عرب خوزستان، به استثنای خزعل و دارودسته اش در جهاد شرکت داشتند. علاوه بر طایفه بزرگ «بنی طرف» با همه حمایل و متحدان آنان، که بار اصلی مقاومت اسلامی را بر دوش کشیده بودند، طوایف دیگری مانند بنی کعب، باوی، زرگان، سادات آل بوشوکه، موالی البطاط، بیت العلویه، بیت سیدلفته، آل بودنین، آل مهدی، شرفه، بنی ساله، سواری، حیادر، فراتصه، مراونه، عبدالخان، بنی اسد، بنی مذحج، سودان، آل کثیر، سلامات، الحمید، خزرج، مجدم، آل بوغبیش، خنافره، سواعد، چنانه، مزرعه، بنی تمیم، لویمی، دغاغله، الباجی، الحایی آل بوعبید، صاکیه، نیس، عساکره و دیگر طوایف و قبایل عرب و نیز برخی از طوایف لر و بختیاری ساکن خوزستان به نوعی در جریان جهاد مشارکت داشتند.

سر پرسی سایکس می نویسد: «ایل بختیاری که سال ها با ما روابط دوستانه داشتند، این وقت به کلی با ما دشمن شده بودند، و قضیه طوری شده بود که مثلاً پدر نسبت به انگلیسی ها ابراز حس همدردی می کرد، در صورتی که اولادش با ما می جنگیدند و با دشمن همکاری می نمودند».

۶. نقش سران دلیر عشایر عرب خوزستان در واقعه جهاد

با توجه به بافت قبیلگی حاکم بر عشایر، و نقش شیخ عشیره، جانبازی ها و دلاوری ها و رشادت های افراد عشایر تابعی از شخصیت و روحیه سران عشایر و شیوخ قبائل بوده است.

اینک لازم است سران عشایر مؤثر در امر جهاد، معرفی شوند.

۱. سید اعنایه آل بوشوکه

وی پسرعموی علامه مجاهد، سیدجابر بود که رهبری عشایر را در غرب کارون علیه خزعل و انگلیس به عهده گرفت. وی در سال ۱۳۴۳ق وفات یافت.

۲. شهید ازباری سیلاوی

وی از سران طایفه بنی ساله بود. در جریان جهاد به شهادت رسید و در همان میدان جنگ، که اکنون گلزار شهدای جهاد می باشد، دفن گردید.

۳. عوفی بن مهاوی طرفی

۴. عاصی بن شرهان طرفی

۵. صدام بن زایر علی طرفی

۶. مطلب سبهانی طرفی

۷. علی بن عباس طرفی

۸. خزعل بن کاظم طرفی

شش نفر اخیر از بزرگان بنی طرف بودند. آنها خدمات زیادی در جنگ و جهاد کردند؛ و بار اصلی جهاد و مقاومت را عمدتاً به دوش داشتند. برخی از آنها، بعد از پایان جنگ، در یک خیزش مردمی به نام «انقلاب الجمهور» در سال ۱۲۹۶ش به قدرت شیخ خزعل در منطقه دشت آزادگان پایان دادند.

عوفی بن مهاوی بعد از جنگ به خارج از کشور تبعید گردید؛ برخی دیگر هم به نقاط دیگر محکوم به تبعید شدند.

۹. اعنایه بن ماجد باوی؛ وی از بزرگان طایفه باوی بوده، که به همراه فرزندان و افراد قبیله اش به مجاهدین پیوستند، و در جهاد شرکت نمودند.

۱۰. قسملی زرگانی؛ وی بزرگ طایفه زرگان و معروف به دیانت و شجاعت بود. نقل شده است وی نزد مرحوم آیت الله سیدمحمدکاظم یزدی در نجف رفت و از آن مرجع بزرگ سؤال کرد آیا جنگ با انگلیسی ها واجب است؟ آن مرجع تقلید در جواب فرمودند: «شما بر حقّید، در راه اسلام جهاد کنید، و به جنگ با دشمن خدا بپردازید»

وی پس از بازگشت به وطن با دو طایفه سلامات و الحمید هم پیمان شد و با منفجر ساختن لوله های نفت شرکت انگلیس ضربات مهلکی را بر آنان وارد کرد. جنگ سختی بین آنان و نیروهای انگلیسی و طرفداران خزعل در منطقه زرگان واقع شد.

وی هدیه ژنرال محمدفاضل داغستانی فرمانده نیروهای عثمانی را که با خود خلعت ها و شمشیرهای مرصع آورده بود، رد کرد و گفت: «چنانچه جنگ با انگلیس حق است – همان طور که هست – نیاز به خلعت ها و طلا نیست. زیرا ما در برابر خدا و قرآن وظایفی داریم که تا سرحد شهادت آماده انجام آنها می باشیم.»

وی پس از پایان جنگ، به همراه تعدادی از مجاهدین تنگستانی از سوی انگلیس به سنگاپور تبعید گردید.

۷. حاکمیت ستمگرانه و مزدوری شیخ خزعل

یکی دیگر از عوامل و زمینه های جهاد عشایر، حاکمیت ستمگرانه و سوابق سوء

رفتار خزعل با عشایر، و بالاخره روابط مزدورانه وی با انگلیس بود.

شیخ خزعل فرزند جابر بن یوسف، به دنبال کشتن برادرش مزعل در سال ۱۳۱۵ق (۱۸۹۶م)، حاکم خرمشهر شد. وی، پدر و جدش به طرز مرموزی با انگلیسی ها رابطه داشتند؛ و با پشتیبانی آنها، بدون هیچ سابقه مشخص و انتساب عشیره ای محرز، بر عشایر منطقه حاکمیت پیدا کرده بودند.

مظفرالدین شاه قاجار هر عنوان رسمی را که مزعل داشت، از حکمرانی خرمشهر، سرحد داری آنجا، لقب معزالسلطنه و درجه امیرتومانی همه را به خزعل داد.

سپس حکمرانی اهواز را به او بخشیدند. در سال ۱۳۱۹ق زمین های این سوی کارون را که خالصه دولت بود، با چند پارچه آبادی به فرمان شاه به او واگذار کردند. وی به تدریج بر همه نقاط خوزستان حاکمیت پیدا کرد و به او لقب سرداراقدس و امیرنویانی دادند. با آن قدرتی که شیخ خزعل پیدا نمود، دست ستم خود را بر عشایر دراز کرد. جاسوسان او همه جا پراکنده شدند، و همین که به کسی بدگمان می شد، او را از میان برمی داشت. بدین سان دل ها همه از ترس و تنفر از او مملو گردید.

انگلیسی ها از همان سال های اول یعنی قبل از سال ۱۳۱۷ق با او رابطه بسیار مستحکمی برقرار کردند. این رابطه، روز به روز قوی تر و آشکاتر گردید. وقتی شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس شد، وجود او را برای حفاظت از منافع خود در خوزستان و نیز پیاده کردن توطئه های ضداسلامی در کشورهای عثمانی و ایران ضروری دیدند. لذا او را با آل سعود و آل صباح کویت مرتبط ساختند.

نوه خزعل، درباره جدش می نویسد: «در سال ۱۹۱۴م، ژنرال نوکس به نمایندگی از دولت بریتانیا قرارداد همکاری دوجانبه ای با وی بست».

از قرار معلوم، انگلیسی ها به خزعل وعده های پوچ جدایی طلبی داده بودند. از طرف دیگر خزعل هم طوق بندگی انگلیس را پذیرفته، و تا فراماسونری و تأسیس لژ در خرمشهر پیش رفت.

بر این اساس وی نه تنها به ندای مرجعیت شیعه پاسخ مثبت نداد، بلکه به عنوان یک غلام حلقه به گوش، تمامی امکانات خود را در راستای همکاری با انگلیس برای سرکوب عشایر به پا خاسته علیه کفار، بسیج نمود.

شیخ خزعل، با وجود آن همه ظلم و ستم و سرسپردگی به کفار، تظاهر به اقامه شعائر

دینی چون برپایی مجالس روضه خوانی و ارتباط با علماء هم داشت. مثلاً وی قبل از واقعه جهاد با یکی از علمای نجف به نام آیت الله شیخ عبدالکریم جزایری ارتباط داشت. آن مجتهد بزرگ در موقع تجاوز انگلیسی ها به خوزستان، او را به جهاد علیه انگلیس دعوت کرد. اما خزعل طی نامه ای که برای آن مجتهد فرستاد، به سبب رابطه اش با انگلیس، از هرگونه اقدام علیه آنها عذر خواست. با این کار علماء را به شدت از خود رنجیده خاطر ساخت. لذا وقتی خزعل بعد از جنگ در نامه ای که به نجف فرستاد، خواستار تجدید مراوده گردید، آیت الله جزایری در جواب او نوشت: «فرّق ما بینی و بینک الاسلام».

گویند، سیدصالح حلّی خطیب معروف نجفی در حضور او بر منبر رفت و گفت: «هر کس بخواهد معاویه بن أبی سفیان را بنگرد به این خزعل نگاه کند!» خود خزعل هم به این ضلالت و دوری از اسلام اعتراف نموده و احساس خود را با این شعر بیان کرده بود: «کل طیر اسلم و انا ایهودی»؛ یعنی حتی پرنده ها هم مسلمان شدند، اما من یهودی گشته ام.

در هر حال، سابقه ظالمانه خزعل، مراتب مزدوری و همکاری وی با کفار را باید یکی از زمینه های قیام عشایر دانست. اگر چه این عامل اصلی نبود، بلکه زمینه های دینی و فکری و اجتماعی ای که قبل از این گفته شد، عامل اصلی قیام عشایر بود.

گزارشی از اهم رویدادهای مقاومت اسلامی جهاد عشایر خوزستان در مقابل انگلیس

پس از تبیین اهداف تجاوز انگلیس به خوزستان در جنگ جهانی اول و نیز عوامل و زمینه های مقاومت اسلامی عشایر آن استان در مقابل تجاوزگران، اینک به توضیح مهم ترین رویدادهای آن مقاومت می پردازیم.

عکس العمل مرجعیت شیعه در برابر تجاوزگری انگلیس

در پی وقوع جنگ جهانی اول در آگوست ۱۹۱۴م/ مرداد ۱۲۹۳ش. بین متفقین (انگلیس و روسیه) و متحدین (آلمان، اتریش و...)، علی رغم اعلام بی طرفی دولت ایران در مهرماه ۱۲۹۳، نیروهای انگلیس در آبان همان سال وارد خوزستانِ ایران و جنوب بین النهرین در قلمرو عثمانی شدند.

با رسیدن اخبار تجاوز به خاک ایران و عراق، به علمای حوزه ها و مرجعیت شیعه، آنها عکس العملی سریع، قاطع و به جا از خود نشان دادند. با صدور حکم وجوب دفاع

از سوی مرجع علی الاطلاق آن زمان، مرحوم آیت الله العظمی سیدکاظم یزدی (۱۳۳۷-۱۲۴۷ق)، هیأت هایی از علما و فضلای حوزه های نجف، کربلا و کاظمین راهی جبهه های قرنه و شعیبه در عراق و خوزستان در ایران شدند.

هیأتی که به خوزستان آمد به سرپرستی فرزند مرجع، یعنی آیت الله زاده شهید سیدمحمد یزدی، و مرکب بود از علمایی همچون شیخ مهدی خالصی، شیخ محمد خالصی، شیخ جعفر آل راضی، سیدعیسی کمال الدین. بنابر قولی شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، شیخ عبدالکریم جزایری و شیخ محمدجواد جواهری هم در هیأت مذکور بودند.

جبهه خوزستان، مراحل و محورهای جنگ

در مهرماه و آبان ماه ۱۲۹۳، آبادان، خرمشهر و اهواز و عمده مناطق خوزستان، توسط نیروهای انگلیسی اشغال گردید. وقتی پیام جهاد مرجع تقلید و هیأت اعزامی به خوزستان رسید، مورد استقبال گرم علماء، سران و توده عشایر قرار گرفت. آنان ندای جهاد فی سبیل الله مرجع را با حرارت و صلابت لبیک گفتند. البته خزعل و دارودسته او با اشغالگران همراهی نمودند. اما توده مردم با مرجعیت همراه بودند. یکی از مورخین می نویسد: «بعضی از افراد قبایل، که فقیر بودند وسایل و اثاثیه خود را به فروش رساندند، تا در جهت اطاعت از فتوای مجتهد بزرگ با پول آن، سلاح خریداری کنند. انگیزه جنگ های آن زمان، مسائل قبیله ای نبود، بلکه عواملی بوده است مذهبی، جنگی بوده است واجب...»

آموزش، تسلیح و سازماندهی عشایری با کمک سران آنها و زیرنظر علماء به سرعت صورت گرفت و مواضع مناسب جهت برخورد با اشغالگران تعیین گردید.

محورهای درگیری

اهم محورهای درگیری از این قرار بود:

۱. اهواز (منطقه غدیر الدّعی و تپه های المنیور، در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز)

۲. شادگان (دورق)

۳. زرگان و بخش باوی، واقع در شمال اهواز

۴. سوسنگرد و حوالی آن

مراحل روند مقاومت اسلامی عشایر خوزستان

مراحل روند مقاومت در آن درگیری ها در سه مرحله بود:

الف. مرحله پیروزی جبهه اسلام و عقب نشینی متجاوزین

ب. مرحله تسلط دوباره نیروهای انگلیسی بر مناطق عشایری

ج. مرحله خروج نیروهای متجاوز انگلیس و قیام عشایر علیه مزدوران انگلیسی

حماسه های مرحله اول مقاومت اسلامی عشایر

در مرحله اول جنگ حماسه های جاودانه ای از سوی عشایر غیور و مسلمان خوزستان، در برخورد با اشغالگران انگلیسی آفریده شد. از جمله:

۱. حماسه غدیر الدّعی و المنیور

منطقه غدیر الدعی و تپه های المنیور در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز (بین اهواز و حمیدیه) واقع است. درگیری اصلی بین نیروهای اسلام و کفر در این محور، در مورخه دوم مارس ۱۹۱۵م مصادف با یازدهم اسفندماه ۱۲۹۳ش صورت گرفت. سپاه اسلام متشکل بود از:

الف. عشایر عرب خوزستانی که عمدتاً از عشایر بنی طرف ساکن دشت آزادگان و قبایل دیگر ساکن آن منطقه و نیز اهواز بودند که توسط علمای خوزستانی به ویژه سیدعیسی کمال الدین با همراهی سران عشایر، به جهاد پیوسته بودند.

ب. عشایر عراقی و نیروهای عثمانی که به همراهی هیأت اعزامی مرجعیت نجف آمده بودند. عشایر عراقی عمدتاً از عشایر بنی لام به فرماندهی غصبان بن ابنیه (بنیان) بودند و دو گردان ارتش عثمانی به فرماندهی «توفیق بیگ خالدی» آنها را همراهی می کرد.

از تعداد دقیق نفرات سپاه اسلام خبر موثقی نیست. ژنرال سایکس، شمار آنها را دوازده هزار نفر ذکر کرده است.

موقعیت معنوی و نظامی نیروهای اسلام

نیروهای اسلام، همگی در آستانه درگیری در منطقه غدیر گردهم آمده بودند، و به حالت آماده باش به سر می بردند. از بعضی اسناد و مدارک، این طور به دست می آید که

حضور آیت الله زاده سیدمحمد یزدی در خطوط مقدم جبهه و شدت احتیاط ایشان بر حفظ جان و خون مسلمانان، باعث شده بود بی جهت و بدون نقشه صحیح جنگی خونی از کسی ریخته نشود.

نامه یکی از علمای همراه سیدمحمد به برادر آن جناب یعنی سیدمحمود یزدی که در نجف بود، از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از بوسیدن دستان مبارک سرور و مولای من، آیت الله زاده آقاسیدمحمود دام عزه، از شما پوشیده نباشد که جناب حجت الاسلام سیدمحمد و تمامی کسانی که در خدمت ایشان هستند، در کمال صحت می باشند. ما در این مدت در خدمت ایشان به همراهی لشکریان پیروزمند و مجاهدان در نقطه ای نزدیک به اهواز، که با آن سه ساعت (راه پیاده روی) فاصله داریم، اردو زده ایم. بحمدالله وضع نیروهای ما فوق مطلوب است. از آن سوی، قبایل کعب و باوی هم با ما هستند. آنها در غایت اشتیاق برای جهاد می باشند، و مطیع امر حجت الاسلام.

اما دشمن، بر ساحل کارون، در اهواز مستقر است. در این مدت، به استثنای درگیری اولیه هیچ درگیری با دشمن نداشته ایم. علت عمده این تعطیلی و توقف ارتشیان و مجاهدان نسبت به تهاجم بر دشمن، همان شدت احتیاط حجت الاسلام (سیدمحمد) و تلاش ایشان است بر این که تا حد ممکن، مسلمانی آسیب نبیند. بحمدالله مجاهدان و کلیه ارتشیان مطیع اوامر ایشان هستند، و هیچ کس مخالفتی نمی کند. ایشان در غایت تأمل و احتیاط هستند. به زودی انشاءالله، شما را به فتح و پیروزی نهایی جبهه اسلام بشارت می دهیم. آن پیروزی انشاءالله به برکت دعای آیت الله دام ظله خواهد بود. در هر حال از هیچ بابت در فکر نباشید.

موقعیت نیروهای دشمن

نیروهای اشغالگر انگلیسی در آن هنگام در اهواز متمرکز شده بودند. نیروهای کمکی تازه ای به فرماندهی ژنرال روبنسن، از خلیج فارس، در بهمن ماه سال ۱۲۹۳ش به دستور ژنرال باریت به اهواز رسیدند. آنان در منطقه امانیه اهواز اردوگاه نظامی خود را برپا ساخته بودند.

صحنه درگیری بین نیروهای اسلام و کفر در غدیرالدّعی

در روز ۱۱ اسفند ۱۲۹۳ (۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳ق) نیروهای انگلیسی و طرفداران خزعل به فرماندهی ژنرال روبنسن، به قصد تهاجم بر نیروهای اسلام، به سوی منطقه غدیر پیشروی کردند. در حالی که توپخانه آنها سپاه اسلام را زیر آتش گرفته بود، نیروهای سواره نظام آنها تهاجم خود را شروع نمودند.

در مقابل، نیروهای جان بر کف پیاده، و نیز چابک سواران عشایر خوزستانی، قهرمانانه در برابر آنها ایستادند و در حالی که صدها نفر از آنها زیر رگبار گلوله ها و آتش توپخانه انگلیسی به شهادت می رسیدند، با سرعت هر چه تمام تر به سوی قلب دشمن پیشروی کردند. آنان با اسلحه ساده و ابتدایی خود مانند شمشیر، گرز، چنگک (فاله) و بعضاً با تفنگ مارتینی، تعداد زیادی از نیروهای متجاوز انگلیسی را از پای درآوردند. چند ساعتی از شروع نبرد نگذشته بود که سپاهیان اسلام توپخانه دشمن را زیر ضربات کوبنده خود قرار دادند، و توانستند نُه عراده توپ را به غنیمت بگیرند. در همان حال هم یزله سر می دادند: «الطوب أفخر لو مگواری؟» یعنی: «آیا توپ بهتر است یا چماق من؟»

ویلسون، افسر جاسوس بریتانیا، که از قبل طی چندین سال مأموریت، از سال ۱۹۰۹م منطقه را کاملاً شناسایی کرده بود، و در جنگ شرکت داشت، رزم بی امان، شجاعت و چابکی عشایر خوزستانی را اینچنین توصیف کرده است:

عشایر، قدرت فوق العاده ای بر تحرک و چابکی داشتند. آنها هرگاه بر اسب هایشان سوار می شدند، از دیگران سبقت می گرفتند، به طوری که سوارکاران ما هرگز به پای آنها نمی رسیدند. حتی نیروهای پیاده آنان دارای سرعتی برق آسا بودند. کسی نمی توانست از دستشان بدر رود. هرگاه نیزه ها برق می زد و شمشیرها می درخشید، و مرگ به صورت ناگهانی می آمد، هیچ کدام از آنان نمی هراسید از این که او به سراغ مرگ می رود، یا مرگ به سوی او! شاهد بر این مدعا، جریان یکی از افسران هندی در جبهه بریتانیا است. وی در مسابقات بین المللی، حتی با آمریکایی ها مقام اول را به دست آورده بود. این شخص در جریان جنگ، در حالی که سوار بر اسب تندرو بود، گرفتار عشایر شده و ملاحظه کرد که نیروهای پیاده آنان به راحتی به او رسیدند. اگر نیروهای آتشبار و توپخانه ما نبود، هرگز قدرت فرار از دست آنها را پیدا نمی کرد.

عقب نشینی نیروهای متجاوز انگلیسی

بر اثر دلاوری های عشایر غیور، نیروهای انگلیسی مجبور به عقب نشینی به سوی اهواز شدند. نیروهای عشایری هم آنها را تا رودخانه کارون فراری دادند، و فاتحانه این یزله (سرود محلی) را سر دادند: «مِن کارونِ العَشمَه وردت» یعنی: «اسب ابلق من از رودخانه کارون آب نوشید».

تلفات نیروهای خودی و دشمن در غدیر الدّعی

ویلسون تعداد تلفات انگلیسی ها را در جبهه اهواز شصت و دو نفر کشته، و یکصد و بیست و هفت نفر مجروح دانسته، و تعداد تلفات مسلمانان را دویست کشته و ششصد زخمی نوشته است.

شیخ شهید مرتضی مجتهد شوشتری که در سال ۱۳۳۵ق، بر اثر مبارزات ضدانگلیسی در شوشتر، توسط عوامل آنها به شهادت رسید، در یادداشت های خود نوشته است: «سپاه انگلیس که شبیخون بردند، شماره شان دو هزار نفر بود، که هزارودویست وپنجاه نفر از آنان با کلنل لیونتال بال و فرمانده ایشان کشته گردید، و توپخانه و قورخانه ایشان به دست عثمانیان و اعراب افتاد».

تلفات عشایری خوزستان در آن واقعه، آن طور که از زبان حاضران آن صحنه نقل شده است، پانصد شهید بود که در همان منطقه غدیرالدّعی با لباس ها و کفن هایشان و بدون غسل به خاک سپرده شدند. مقبره آنان به «مقبره الجهاد» مشهور گردید. شهدای مذکور غیر از چهارصد شهیدی است که در تهاجم انگلیسی ها به سوسنگرد و یا شادگان و زرگان به شهادت رسیده بودند. تعداد همه شهدای عشایر حدود هزار نفر بود.

گسیل نیروهای تازه نفس انگلیسی

در پی شکست نیروهای انگلیسی در جبهه اهواز و رسیدن اخبار آن به نایب السلطنه هند، وی دستور اعزام نیروهای تازه نفس به فرماندهی ژنرال گورینچ به خوزستان را داد.

این نیروها در ۲۵ مارس ۱۹۱۵م (۵ فروردین ماه ۱۲۹۴ش) به بصره رسیدند، و از آنجا راهی اهواز شدند.

نیروهای فوق متشکل از ۶ گردان سواره، ۶ گردان پیاده نظام، توپخانه به استعداد ۱۷

توپ و ادوات حمل و نقل تدارکات بود. همچنین نظامیان انگلیسی ۹۰۰ قاطر از شرکت نفت انگلیس و ایران گرفته بودند.

آمدن نیروهای کمکی عثمانی به اهواز

در اواسط مارس ۱۹۱۵ (۲۵ اسفند ۱۲۹۳ش) ژنرال محمدفاضل پاشا داغستانی از فرماندهان ارشد ترک به اردوگاه غدیر رسید. وی فرماندهی نیروهای عثمانی مستقر در آنجا را به دست گرفت. در روز سوم آوریل ۱۹۱۵ (۱۵ فروردین ۱۲۹۴ش) نیروهای تازه نفس کمکی عثمانی متشکل از سه گردان پیاده نظام، و دو توپ کوهستانی به جبهه اهواز رسیدند. مأموریت داغستانی تهاجم بر نیروهای انگلیسی مستقر در اهواز، و منفجر کردن لوله های نفتی بود تا از فشار تهاجم انگلیسی ها در جبهه شعیبه عراق کاسته شود. داغستانی در روزهای ۱۱ و ۱۲ آوریل ۱۹۱۵ (۲۳ و ۲۴ فروردین ۱۲۹۴)، دو بار اقدام به حمله و پیش روی به سوی اهواز کرد. اما در هر دو بار با شکست مواجه گردید.

سرانجام جبهه اهواز

همزمان با ناکامی داغستانی در پیش روی به سوی اهواز، موقعیت نیروهای عثمانی در جبهه شعیبه در عراق نیز خطرناک شد؛ و فرماندهی کل نیروهای عثمانی ژنرال داغستانی را با نیروهایش برای کمک به جبهه شعیبه احضار کرد؛ و داغستانی و نیروهایش به سوی عماره رهسپار شدند. آنان در سوم ژوئن ۱۹۱۵ (۱۳ خرداد ۱۲۹۴ش) به عماره رسیدند. یعنی در همان روزی که این شهر به دست نیروهای بریتانیایی سقوط کرده بود. گفته می شد اگر داغستانی یک روز زودتر رسیده بود، جلو سقوط آن شهر را می گرفت. لذا مورد توبیخ ژنرال نورالدین بیگ، فرمانده عثمانی، قرار گرفت. از طرف دیگر، عشایر بنی طرف و دیگران که چند ماه در جبهه مانده بودند، مجبور به برگشت به خانه و کاشانه خود در سوسنگرد شدند. بدین سان حماسه غدیرالدّعی و المنیور پایان پذیرفت. البته تبعات آن جریان دامنگیر آنها شد؛ و یکی - دو ماه بعد از آن مورد انتقام سخت انگلیسی های متجاوز قرار گرفتند.

۲. نهضت مردم شادگان

دومین محوری که در آن درگیری مشهوری بین انگلیس و طرفداران خزعل از یک

سو و نیروهای عشایر خوزستان از سوی دیگر صورت گرفت، محور شادگان بود.

مردم شادگـان به رهبری یک روحانی مبارز از سادات محترم آل بوشوکه، به نام سـیدجابر بن سـید مشـعل، علیه حاکمیت شـیخ خزعـل مزدور کفار انگلیسـی، شوریدنـد؛ و نماینـده و طرفـداران خزعل را بیرون کردنـد و حکومت شادگان به دست سـیدجابر افتاد.

«پرچمی که سـیدجابر در جریـان درگیری بـا نیروهای مزدور انگلیسـی، موقع آزادسازی شادگان برافراشـته بود، نزد نوادگان آن مرحوم نگهداری می شد. این پرچم شوکت و افتخار در سال ۱۳۷۵ش در جریان سفر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای به خوزسـتان، تقـدیم ایشان گردید؛ و به دسـتور آن حضـرت، اکنون در موزه قرآن آسـتان قدس رضوی نگهداری می شود. حاشـیه این پرچم با کلمات آیه الکرسـی، وسط آن با جملات «لااله الا الله، محمـد رسول الله، علی ولی الله»، و طرف دیگر آن با آیه «نصر من الله و فتحٌ قریب» تزیین شده است. این پرچم نماد اسلامیت و تشیع آن نهضت مردمی است.

یزله ای (سـرود محلی) که عشـایر در زیر آن پرچم در آن نهضت اسـلامی می دادنـد، این بـود: «میزان الحـگ سـید یـابر» یعنی: «ترازوی حق، سیدجابر است»».

سیدجابر، پس از آنکه خزعل با کمک انگلیسـی ها مجدداً بر اوضاع مسلط شد، تبعید شد و نهایتاً در سال ۱۳۵۷ق وفات یافت و در نجف اشرف دفن گردید.

۳. قیام مردم زرگان و باوی در شمال اهواز

یکی دیگر از محورها و میدان های مبارزه با انگلیس، لوله ها و مخازن و تأسیسات شـرکت نفت انگلیس و انفجار و انهدام آنها بود. عمده این مأموریت توسط عشایر باوی و زرگان صورت می پذیرفت.

به گزارش ویلسون:

در زمانی که عشایر کعب فلاحیه قیام کردند، عشایر باوی علناً دشـمنی خود را آشکار نمودند. در پنجم فوریه ۱۹۱۵م (۱۶ بهمن ۱۲۹۳ش) خط لوله های نفت را در نقطه ای بالای اهواز، و در نقطه دیگری پایین آن شـهر قطع کردند، و انبارهای شـرکت را به غارت بردند.

دولت انگلسـتان که به مسـئله نفت به عنوان یـک امر حیاتی می نگریست، همه قوای خود را برای حفاظت لوله های نفت بسـیج کرد. از ژنرال سایکس نقل شده که وی گفته است:

لشکر فرستادن به محمره و اهواز برای پاسبانی از لوله های نفت بود که اعراب ترکانده بودند؛ با توجه به آن که دولت انگلیس در آن هنگام، همه گونه نیاز به نفت خوزستان و آن لوله ها را داشت.

یکی دیگر از فعالیت های عشایر علیه انگلیس، قطع کردن سیم های مخابرات ارتش آنها بود. در این خطه نیروهای مقاومت اسلامی عمدتاً از طایفه زرگان به فرماندهی قسملی زرگانی بودند.

مرحله دوم جنگ

در این مرحله، متأسفانه کفّه پیروزی و غلبه به سوی متجاوزان انگلیسی متمایل شد و مقاومت اسلامی در تمامی آن محورها سرکوب گردید. عوامل مختلفی در سرکوبی مقاومت اسلامی عشایر مؤثر واقع شد. از جمله:

۱. رسیدن نیروهای کمکی از سوی بریتانیا به مقدار زیاد و با تجهیزات فراوان

۲. عقب نشینی نیروهای عثمانی و عشایر عراقی به فرماندهی محمدفاضل پاشا داغستانی به سوی شعیبه عراق

گویا مرحوم شهید سیدمحمد یزدی و علمای همراه هم، پس از عقب نشینی نیروهای انگلیسی به اهواز، و عقب نشینی نیروهای عثمانی به عراق، به عراق برگشتند. در آن درگیری های مربوط به عراق بود که آن سید جلیل القدر به شهادت رسید. در آن شرایط عشایر خوزستانی در برابر قوای مجهز انگلیسی تنها ماندند.

۳. نبود رهبری واحد مطاع بین عشایر خوزستانی. چون بر اساس بافت عشایری، هر طایفه ای فقط رهبری رئیسش را قبول دارد و سران هم غالباً به سبب رقابت های شخصی و قبیلگی، همدیگر را قبول نداشتند، رهبری و فرماندهی واحدی وجود نداشت؛ در حالی که وحدت رهبری و فرماندهی از اولیّات و مسلّمات جنگ است.

۴. عشایر به سبب چند ماه ماندن در میدان نبرد، از کار و زندگی دور مانده بودند. استمرار این وضع برای آنها سخت و طاقت فرسا بود. لذا به خانه و کار و زندگی خود در روستاها برگشتند. این وضعیت برای انگلیسی ها فرصت مطلوبی بود. لذا به تک تک مناطق یورش بردند و مجاهدین را به شدت سرکوب نمودند. در حالی که

اگر عشایر در یک جا متحد بودند، این فرصت برای انگلیسی ها حاصل نمی شد.

۵. حرکت جهادی علیه انگلیس، نه تنها مطلوب حاکم خوزستان (شیخ خزعل) نبود، بلکه دولت مرکزی ایران نیز نمی توانست به طور رسمی و در ظاهر از آن دفاع کند؛ اگر چه باطناً با آن موافق بود.

به نظر بعضی از محققین، اعلام بی طرفی، موضع رسمی و ظاهری دولت ایران بود، تا بهانه ای برای اشغال کل ایران به دست بیگانگان نیفتد، و بعداً بتواند خسارات ناشی از جنگ را از دولت های اشغالگر مطالبه نماید. ولی در حقیقت با توجه به قرار و مدارهای سرّی بین دولت مرکزی و دولت در تبعید، که به رهبری معنوی مرحوم شهید سیدحسن مدرس و با ریاست نظام مافی در کرمانشاه تشکیل شده بود، دولت در تبعید رسالت خود را در پشتیبانی از حرکت اسلامی علیه انگلیس و روسیه تشخیص داده بود. بنابراین تداوم حرکت جهاد برخلاف نظر واقعی دولت مرکزی نبود.

۶. ضعف امکانات جنگی به ویژه اسلحه مدرن، و نیز فقر شدید در تدارکات موردنیاز برای تداوم عملیات جنگی.

۷. نبود آموزش نظامی کافی و حاکم نبودن روحیه انضباط نظامی.

حماسه های به یادماندنی از وقایع مرحله دوم مقاومت

در این مرحله حوادث تلخی برای عشایر مجاهد پیش آمد. انگلیسی های اشغالگر، خانه و کاشانه آنها را به آتش کشیدند، مزارع و مایملک آنها را از بین بردند، حتی به زن ها و کودکان هم رحم نکردند و... اما در عین حال آن مرحله، مشحون از حماسه ها و دلاوری های آن شیعیان غیور و جان برکف هم بود.

۱. تهاجم ویران گرانه انگلیسی ها به سوسنگرد و حماسه آفرینی عشایر منطقه

در پی عقب نشینی نیروهای عثمانی به سوی شعیبه و عماره – بنا به نقل یکی از مورخین انگلیسی، به نام مابرلی – در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۱۵م (۳۰ فروردین ۱۲۹۴ش)، یعنی پنج روز بعد از پایان درگیری شعیبه، تلگرامی از لندن به نایب السلطنه انگلیس در هند رسید. در آن تلگرام آمده بود:

مشکل نفت به صورت خطرناکی درآمده است. حکومت انگلیسی در خلیج فارس

نگران اوضاع، و خواهان اصلاح سریع لوله های نفت در خوزستان است. از آنجا که پیروزی ما در شعیبه، خطر را از بصره دور کرد، لذا حکومت انگلیس خواهان تحرک بر علیه دشمن از ناحیه رودخانه کارون می باشد. شکی نیست که تأثیر معنوی حاصل از پیروزی شعیبه، اگر تهاجمی پیروزمندانه از ناحیه اهواز در پی داشته باشد، دشمنی مردم عرب نسبت به ما را از بین خواهد برد، و امنیت لوله های نفت را در آینده تضمین خواهد کرد... .

به دنبال این تلگرام، در تاریخ ۲۲ آوریل (۲ اردیبهشت) همان سال، یک کاروان نظامی مرکب از نُه هزار نیروی جنگی، سوار بر نُه هزار قاطر، به فرماندهی ژنرال گورینچ، از بصره به سوی اهواز حرکت کرد. چون در این مسیر با مقاومت قابل ذکری مواجه نگردید، مصمم شد از عشیره بنی طرف انتقام بگیرد، تا مایه عبرت برای دیگران باشد. زیرا در حوادث گذشته این طایفه ضربات طاقت فرسایی، با کشتن صدها نظامی از جمله چهار افسر عالی رتبه انگلیسی، بر آنها وارد ساخته بود.

در این کاروان نظامی، یک افسر جاسوس به نام آرنولد ویلسون که مسلط به زبان های عربی و فارسی بود، حضور داشت. وی حدود پنج سال در منطقه دشت آزادگان تحت پوشش «کمیته تعیین حدود» از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴م (آغاز جنگ جهانی اول)، گردش کرده، مدتی به عنوان میهمان شیخ عاصی بن شرهان، و شیخ عوفی بن مهاوی، از سران بنی طرف وارد شده بود. به همین جهت، او منطقه را به صورت دقیق شناسایی نموده، و نقشه های مفصلی برای انگلیسی ها تهیه کرده بود.

مرکز بنی طرف عمدتاً در منطقه سوسنگرد بود، که بر ساحل غربی رودخانه کرخه واقع شده، با خانه های گلی و بعضاً ساخته شده از نی، در کنار رودخانه به مسافت ۸ کیلومتر امتداد داشت. انگلیسی ها در تاریخ ۱۳ ماه مه (۲۳ اردیبهشت ۱۲۹۴ش)، تهاجم خود را از دو جانب آغاز کردند. آنان، آن شهر مقاومت را به مدت سه روز زیر آتش مداوم توپ خانه و گلوله های مسلسل ها قرار دادند. در این مدت اهالی منطقه با کمال شجاعت و در عین مظلومیت و تنهایی جنگیدند. ویلسون که راهنمای انگلیسی ها در آن تهاجم بود، آن شهر جنگ زده را چنین توصیف می کند:

توپ هایی که در ساحل مقابل مستقر شده بود، آتش شدید خود را بر خانه هایی که از نی درست شده بود، ریخت. و آنها را به آتش کشید. تعداد زیادی اسب و گاومیش که

صاحبانشان، آنها را رها کرده بودند با آتش سوخته شد.

ویلسون تلفات مالی اهالی سوسنگرد را در آن درگیری، کشته شدن حدود دو هزار رأس از گوسفندان، نابودی همه گندم ذخیره و ویرانی کامل همه خانه ها برشمرده بود. وی ضمن اشاره به تلفات جانی مردم سوسنگرد، تأسف خود را اینچنین — منافقانه- ابراز می دارد که اشخاصی را که به اسم و رسم می شناخت، مشاهده کرد که طعمه آتش شده بودند. اشخاص دیگری را که دوست خود می شمرد، همانند گوسفندان، سرهایشان بریده شده بود. ولی در عین حال می گوید: «اما در هر حال اهالی سوسنگرد مستحق هیچ گونه رأفت و ترحم نیستند. زیرا آنها با عثمانی ها همکاری نموده، و سربازان انگلیسی را سر بریده بودند».

از شهود عینی آن حادثه که تا حدود سال ۱۳۷۴ش در قید حیات بودند، نقل شده است در آن واقعه حدود ۴۰۰ نفر از مردم مسلمان سوسنگرد به شهادت رسیدند.

هدف انگلیس از انتقام جویی وحشیانه

ویلسون تصریح می کند هدف از کوبیدن سوسنگرد، فقط انتقام جویی از قبیله بنی طرف نبود، بلکه ترساندن عشایر مخالف دیگر، حتی عشایری که در عراق بودند، هم جزء اهداف بود.

وی می نویسد:

در این واقعه یک درس فراموش نشدنی و قساوت آمیز، نه فقط برای بنی طرف، بلکه برای قبایل ساکن دجله در جنوب عماره هم بود. آن عشایر، قطعاً صدای توپخانه ما را شنیده بودند، و اخبار سرکوبی هم به آنها رسیده بود. از بین رفتن هرگونه مقاومت عربی در ساحل دجله، بعد از دو هفته دیگر، علتش تا حدودی به همان تخریب کامل سوسنگرد برمی گردد. لذا بعد از آن، هیچ مشکلی بین ما و قبایل «آل بومحمد» که ساکن دجله بودند، رخ نداد.

۲. مقاومت شجاعانه مجاهدان در قلعه علی بن عباس در دشت آزادگان

این قلعه ساختمان محکمی بود که یکی از فرماندهان مجاهدان بنی طرف به نام علی بن عباس معروف به «اعلیوی العباس» به همراهی تعدادی از مجاهدان در آن مقاومت

می کردند. آنان علی رغم آتش شدید دشمن، تا آخرین قطره خون و آخرین فشنگی که داشتند، از مقاومت بازنایستادند. تا این که بالاخره تعدادی از آنها به شهادت رسیده و تعداد اندکی به اسارت دشمن درآمدند.

ویلسون جریان مقاومت آن سلحشوران را چنین ترسیم می کند:

به یک قلعه که دارای دیواری ضخیم بود، رسیدیم که گروهی از سربازان انگلیسی آن را محاصره کرده بودند. یکی از افسران آن گروه به پرچم سفیدی که بر بالای دیوار قلعه برافراشته بود، اشاره کرد و گفت: این پرچم مدتی است که در آنجا قرار دارد. در آن هنگام، مبادله آتش متوقف گردید. و به نظر رسید که این کار نشانه تسلیم اهالی قلعه است. لذا چند قدمی نزدیک به پنجره ای کوچک از آن قلعه شدم، و با صدای بلند افراد آنجا را ندا دادم که: «اخرجوا ولکم الحَظ والبخت» یعنی: «بیرون بیایید که شما در امان هستید.» در آن حین، تیری به سوی من شلیک شد، که نفهمیدم خود ساکنان قلعه آن را شلیک کردند، یا رفقایشان که در سنگری مخفی شده بودند؟ در هر حال به سرعت خود را در پناه سنگری قرار دادم تا از آتش اسلحه هایشان در امان بمانم. در آن وقت، انگلیسی ها آتش سنگینی را به سوی ساکنان قلعه ریختند، و آن را به شکل شعله ای از آتش درآوردند. آن گاه به درون آن نفوذ پیدا کردند و تعداد زیادی از آنها را کشتند و باقیمانده را که یازده نفر بودند به اسارت گرفتند. این گروه دارای جثه هایی کوچک و ژولیده بودند و اسلحه آنها تفنگ های زنگ زده مارتینی بود. آن گروه از اسرا را بر زمین نشاندند، و منظره آن ها بسیار حزن انگیز بود. یکی از اسیران را شناختم. وی قهوه چی مضیف شیخ عاصی بود. همین که مرا دید، با آواز بلند گفت: آی مستر ویلسون! این بلاـ را تو بر سر ما آورده ای؟ آیا تو نبودی که این سربازان را رهنمون شدی؟ آیا تو برای این کار نزد ما آمده بودی؟ نان و نمک ما را خوردی و در مرداب های ما گردش کردی و نقشه ها را کشیدی و نمکدان شکستی؟ آیا این خیانت نیست؟... .

ویلسون پس از نقل این حادثه می نویسد: «تلفات ما در آن درگیری به ۱۵ کشته رسید و شاید تلفات عرب ها ده برابر آن بوده است».

۳. درگیری راه بستان

یکی از وقایعی که بعد از تهاجم انگلیسی ها به سوسنگرد رخ داد، درگیری بین نیروهای

انگلیس و رزمندگان عشایری، در بین راه سوسنگرد و بستان بود. ویلسون می نویسد:

ما به همراه گروه شناسایی از انگلستان به فرماندهی سروان هنت مأموریت داشتیم که به سوی بستان برویم. در راه تپه های سنگی و رملی زیادی بود. در آن اثناء از حدود نیم مایلی، چشمم به جماعتی از عرب ها خورد که تعداد آنها بین دویست تا سیصد نفر بود، که از سوی هور می آمدند، و به طرف سوسنگرد در حرکت و بر یک خط پراکنده شده بودند. بعضی از آنها را دیدیم که به طرف تپه ها می رفتند. به نظر می رسید که هدف آنان بستن راه بر سر ما بود. همه آنان به استثنای دو نفر پیاده می رفتند. یکی از آن دو سوار، یک عالم دینی بود که عمامه سفید بر سر داشت. دیگری یکی از شیوخ بنی طرف به نام عاصی بود. وقتی نزدیک آنها شدم، او هم مرا شناخت، و ندا داد که آیا تو ویلسون نیستی؟ به او جواب دادم که بلی من ویلسون هستم. وی فوراً به جماعت همراه خود رو کرد، و فریادی زد. فریاد زدن او همان بود و تیراندازی آنها همان که مثل باران بر سر ما باریدن گرفت! در آن هنگام چاره ای جز سنگر گرفتن پشت تپه ها نداشتیم، و بالاخره از دست آنان جان سالم بدر بردیم، و به نیروهایمان پیوستیم.

۴. برخوردهای خونین باغ سبهانی و تپه های امریبی

به دنبال نابودی شهر سوسنگرد توسط مهاجمین کینه جوی انگلیسی، عشایر بنی طرف برای وارد کردن ضربه بر نیروهای انگلیسی، دست به عملیات پارتیزانی زدند و در چندین نقطه از دشت آزادگان حماسه های افتخارآمیزی را آفریدند.

از جمله در منطقه ای به نام باغ سبهانی، و نیز در تپه های امریبی، بین سوسنگرد و بستان، آنها ضربات سختی بر نیروهای انگلیسی وارد ساختند. در این دو عملیات حدود ۱۷۵ نفر از عشایر مسلمان آن منطقه به شهادت رسیدند.

۵. مقاومت دلیرانه عشایر زرگان

نیروهای تازه نفس انگلیسی، پس از پایان حماسه المنیور، برای انتقام جویی از عشایر زرگان، عازم شمال اهواز شدند. قبیله زرگان در جریان جهاد علیه انگلیس و خزعل، فعالیت های زیادی انجام داده بودند. یکی از اقدامات آنان، انفجار لوله های نفت شرکت انگلیس بود. نیروهای خزعل، به فرماندهی برادرزاده اش شیخ حنضل، نیروهای انگلیسی

را همراهی می کردند.

همزمان با حرکت قوای انگلیس و شیخ خزعل به سوی محل تمرکز عشایر آن منطقه، «صَچِم» فرزند «قِسمَلی زرگانی» با گروهی از رزمندگان آن عشیره، برای بررسی وضعیت جنگی دشمن در حال گشت زنی در منطقه بود؛ درگیری سختی بین آنها و نیروهای دشمن واقع شد. در آن درگیری تعدادی از متجاوزین انگلیسی به هلاکت و جمعی از مردان رشید عشایری هم به شهادت رسیدند. به دنبال آن تهاجم، عشایر زرگان به رهبری قسملی مجبور به عقب نشینی به سوی اطراف شوشتر شدند.

انگلیسی ها با نقشه ای و با وساطت آل مبارك شیخ کویت، قسملی را نزد خزعل بردند و از آنجا به هندوستان و سپس سنگاپور تبعید کردند.

وی به مدت سه سال در تبعیدگاه سنگاپور، به همراه عده ای از رزمندگان مسلمان تنگستانی که در همان زمان علیه انگلیس قیام کرده بودند، باقی ماند.

پس از بازگشت از تبعیدگاه سنگاپور، دوباره به امر شیخ خزعل، او را به مدت شش ماه به کویت تبعید کردند؛ پس از برگشت وی به اهواز و سرنگونی خزعل و استقرار قوای نظامی دولت رضاخان در خوزستان، سرهنگ مصطفی خان فرمانده قشون اهواز، دستور بازداشت قسملی را صادر نمود. اما قسملی این بار برای نجات جان خویش به عراق رفت، و در آنجا متواری شد. پس از مدتی اقامت در عراق، تصمیم گرفت خود را به دولت مرکزی در تهران معرفی کند. قسملی پنج سال هم در تهران ماند.

سرانجام پس از سال ها تبعید، زندان و دربه دری، در دوران کهولت به اهواز بازگشت و بالاخره در سال ۱۳۱۲ش وفات یافت.

۶. توطئه انگلیس و خزعل علیه مردم شادگان

همان گونه که قبلاً شرح داده شد، مردم غیور شادگان که عمدتاً از عشایر کعب، مجدم، آلبوغبیش، عساکره و خنافره بودند، به رهبری روحانی مبارز و سید جلیل القدری به نام سیدجابر بن سیدمشعل، علیه خزعل و انگلیس قیام کردند، و شهر شادگان را در هفتم اسفند ماه ۱۲۹۳ آزاد ساختند. پس از این واقعه و نیز حماسه المنیور، موقعیت شیخ خزعل و انگلیس به شدت متزلزل گردید.

اما پس از رسیدن نیروهای تازه نفس انگلیسی به فرماندهی ژنرال گورینج به خوزستان و

تقویت خزعل، انگلیس تصمیم گرفت کار عشایر را یکسره کند. لذا سرپرسی سایکس، کمیسر عالی انگلیس در عراق، طی بیانیه ای خطاب به سران طایفه کعب هشدار داد بی طرف بمانند. وی در بیانیه اش چنین تهدید کرده بود:

فریب نخورید! اگر چه قبلاً شما را به راه باطل و گمراهی برده بودند نه راه حق و هدایت. و در پی آن، روستاهایتان را ترک گفتید، و به دشمنان بریتانیا ملحق شدید، در حالی که دولت ایران بی طرف است. بدانید که دولت بریتانیا جواب دشمنی را با دشمنی می دهد، و اسلحه برنده ای در اختیار دارد. و قطعاً شما را خواهد کوبید. پس این نصیحت را از یک ناصح بپذیرید، و خود را به مهلکه نیندازید. چرا که این کارها هیچ فایده ای ندارد.

به دنبال این تهدید، نیروهای خزعل با پشتیبانی انگلیس، مردم شادگان را محاصره کردند، و درگیری شدیدی بین نیروهای اسلام به فرماندهی سیدجابر و نیروهای کفر صورت گرفت. مردم شریف آن سامان تا آخرین لحظه به مقاومت ادامه دادند و شهدای زیادی را تقدیم اسلام نمودند.

شهدای آن واقعه در مقبره ای به نام «المدینه» در اطراف شادگان دفن شدند. بعدها مردم به عنوان تبرک و تیمن، اموات خود را در آن قبرستان به خاک می سپردند.

ج. مرحله سوم مقاومت: خروج نیروهای انگلیسی و قیام عشایر علیه مزدوران انگلیسی

پس از پایان مرحله دوم مقاومت، و سرکوب عشایر مجاهد، چه در سوسنگرد و شمال اهواز (زرگان)، و چه در شادگان، با توجه به گرفتار شدن انگلیس در عراق از یک سو، و لشکرکشی آنان به جنوب ایران و اشغال خلیج فارس، و مشغول شدن نیروهای اشغالگر به سرکوب مجاهدان تنگستانی از سوی دیگر، انگلیسی ها تدریجاً نیروهای خود را از خوزستان بیرون بردند.

آنان سرکوب بقایای مقاومت اسلامی را به خزعل سپرده بودند. تا این که سیاست آنها نسبت به خزعل تغییر کرد، و عمده همّ خود را در حاکمیت بخشیدن به سلطه رضاخان پهلوی بر کل ایران معطوف کردند، و سرکوب هرگونه حرکت مخالف سیاست انگلیس را به او سپردند.

عشایر مجاهد خوزستانی در این مرحله، در مقابل مزدوران انگلیس اعم از خزعل و

رضاخان پهلوی، انتفاضه هایی داشتند که لازم است در اینجا مطرح گردد.

قبل از آن، لازم است به اقدام عده ای از علماء، خطبا و جمعی از سران عشایر، در راستای اطلاع رسانی به اقوام دیگر ایرانی و استمداد از آنان برای یاری رساندن به مجاهدان عشایر خوزستانی اشاره ای شود.

تجلی وفاق ملی در مهاجرت افشاگرانه علماء مجاهد و مبارزان خوزستانی به استان های اصفهان، فارس و چهارمحال و بختیاری

به منظور ابلاغ پیام شهیدان و مجاهدان واقعه جهاد عشایر خوزستان به دیگر اقوام ایرانی، برخی از علمای آگاه و روشن بین آن دیار، با کمک جمعی از مبارزان حاضر در صحنه های قیام و جهاد علیه دشمنان دین، نقشی بارز و ستودنی ایفا نمودند.

آنان برای این کار دست به یک مهاجرت تاریخی به چند استان مجاور (اصفهان، فارس و چهارمحال و بختیاری) زدند، تا جنایت های انگلیس در منطقه را افشا کرده و از علما و مردم آن استان ها برای یاری رساندن به عشایر خوزستان استمداد کنند. مهاجران افشاگر خوزستانی به هر شهر و روستا و هر ایل و قبیله ای که می رسیدند، با مردم آنجا گفتگو می کردند، و اخبار مربوط به جهاد را بازگو می نمودند، و از آنان استمداد می جستند.

مردمی که اخبار را می شنیدند، به شدت تحت تأثیر قرار می گرفتند، و وعده یاری و نصرت را به آنها می دادند، و در بعضی شهرها مانند اصفهان، بر اثر پیشگامی علماء بزرگ نظیر مرحوم آیت الله آقانورالله نجفی اصفهانی، آیت الله سده ای و دیگران، مقدمات بسیج مردم فراهم گردید، و مجاهدان اصفهانی آماده رفتن به جبهه های نبرد در خوزستان، برای پیکار علیه متجاوزان انگلیسی شدند.

ولی بر اثر عواملی – که بعداً توضیح داده خواهد شد – آن مجاهدان از نیمه راه برگشتند، و موفق به بسیج مجدد در آن برهه از زمان نشدند.

خلاصه، آن تلاش ها، اگر چه در کوتاه مدت ثمر نداد، و زمینه کمک مسلمانان دیگر شهرها به برادران خوزستانی فراهم نشد، اما این اثر را داشت که بستری مناسب برای مبارزات و نهضت های اسلامی بعدی علیه استعمار انگلیس ایجاد نمود، و صحنه ای به یادماندنی از وفاق ملی اقوام ایرانی را به نمایش گذاشت.

خاطرات مهاجر افشاگر حاج علوان شویکی

خاطرات مربوط به آن مهاجرت افشاگرانه، توسط یکی از آن مجاهـدان مهاجر، به نام حاج علوان بن عبـدالله شویکی، در ضـمن کتابی تحت عنوان: «تاریخ کعب فی القبان و الفلاحیه» در تاریخ ۱۳۵۱ ه ق به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب همان گونه که از عنوانش پیداست، به زبان عربی است. لذا ما در این جا بعضی از قسمت های آن کتاب – مربوط به خاطرات مهاجرت – را با قدری تلخیص ترجمه می کنیم.

از آنجا که نویسنده آن خاطرات فردی ادیب، سخنور و مجاهد و حاضر در صحنه های جهاد و حرکت مهاجرت بود، و نوشته او یکی از اسـناد نادر مکتوب باقیمانـده از آن دوران می باشد، ارزش تاریخی خاصـی دارد. اشـغال خوزسـتان از سوی انگلیس، و مقاومت اسلامی عشایر در برابر آنها را به طور خلاصه که در آن کتاب ارزشمند ذکر شده است، می آوریم.

خلاصه ای از جریان اشغال خوزستان توسط انگلیس و مقاومت عشایر

وی می نویسـد ارتش انگلیس در ماه رجب ۱۳۳۳ق قلمروهای اسـلامی ایران و عراق را اشـغال نمود. پنج سال قبل از آن تاریخ، دولت بریتانیا به شـیخ خزعل وعده داده بود که هرگاه کشور اسلامی را اشغال و به اهداف خود در عراق و تسلط بر عتبات عالیه رسید، استقلال (خوزستان) را در برابر دولت اثنی عشری ایرانی به وی بدهد.

وی به این وعـده شوم راضـی شده بود. لذا در آن سال نیروهای انگلیسـی با کشتی ها و ناوهای بسـیار بزرگ جنگی وارد منطقه شده، و جنایت های زیادی را نسـبت به اسـلام و مسلمین مرتکب شدند. در مقابل آن اشغالگران، علماء دین دستور دفاع از ثغور مسلمین را صادر نمودند.

اولین پرچمی که برای جهاد در منطقه شادگان برافراشته شد، پرچم سید جلیل القدر صاحب رأی نافذ و شیر غرّان میدان جنگ، مولای ما سیدجابر فرزند سیدمشعل موسوی آل بوشوکه بود. به دنبال او دیگر پرچم ها یکی پس از دیگری بیرون آمدند.

مجاهـدان در منطقه جراحی در محلی به نـام «غریبَه» اردو زدنـد. تعـداد خیمه هـا و چادرهـایی که زده شـد، بسـیار بـود و مردان زیادی به اشتیاق جهاد، همانند اشتیاق شتران تشنه به آب، در آن چادرها قرار گرفتند.

در بین آنان، علماء، سادات و سران حمایل کعب بودند. در آن هنگام شیخ عبود بن شیخ محمدالسرتیپ، به همراه فرزندانش، و شیخ المشایخ، شیخ عبدالحسن خان و برادران و غلامانش آمدند، و در کنار ما، در غُریبه چادر زدند. منازل آنان در آن زمان در رامهرمز بود. شیخ خزعل که از جریان بسیج مردم باخبر شد، ارتش خود را برای رویارویی با مجاهدان کعب، علماء و سادات فلاحیه روانه منطقه کرد. در آن هنگام عالم مجاهد و روحانی جلیل القدر مرحوم سیدعباس، به همراه عده قلیلی از مردان در شادگان بودند.

وقتی نیروهای شیخ خزعل رسیدند، جنگ بین آنان و مجاهدان از اول طلوع آفتاب آغاز شد و ارتش خزعل منزل سیدعباس مجاهد را محاصره نمود. همین که خبر آن تهاجم به سمع مجاهدان مستقر در غربیه رسید، به سرعت به سوی شادگان شتافتند.

مجاهدان با شور وصف ناپذیری که گویا به حجله گاه می رفتند، به میدان جنگ شتافتند، و درگیری سختی بین مجاهدین و نیروهای خزعل صورت گرفت، که به شکست نیروهای خزعل انجامید. آنان در حالی که کشتگان زیادی را به جای گذاشتند، صحنه جنگ را ترک و به سوی منطقه «مارد» عقب نشینی کردند.

خزعل برای ایجاد رخنه در جبهه شادگان چاره را در تطمیع بعضی از اشخاص، و دادن اموال فراوان به آنان جهت خیانت به اردوگاه مجاهدین دید. سرانجام نیروهای خزعل پس از ایجاد رخنه در صفوف مجاهدین و سازماندهی مجدد از سه محور به سوی شادگان حمله بردند.

محول اول: خور فلاحیه

محور دوم: «شاخن» (رودخانه شادگان)

محور سوم: از کارون تا خزعلیه

از طرف دیگر، گروهی از مجاهدان در شادگان مستقر بودند، و بعضی از آنان در منطقه اوشار و جماعتی در شاخه. دسته چهارم در منطقه آل بونعیم بودند.

در جریان درگیری بین نیروهای خزعل و مجاهدان، افراد خائن دست به عقب نشینی زدند؛ اما مجاهدان حقیقی و وفادار به اسلام ایستادگی کردند، و جنگ سختی بین آنان و نیروهای خزعل درگرفت. بالاخره به سبب کمی تعداد مهاجرین و زیادی دشمن، مجاهدین شکست خوردند؛ دار و دسته خزعل شادگان را اشغال نمودند، و اموال مردم را به غارت بردند، و اشخاص سرشناسی را به رامهرمز تبعید کردند. از جمله آنان حضرت سید بزرگوار

سیدجابر، و عالم فاضل سیدعباس مجاهد و عالم کامل شیخ عبدالرضا، و فاضل بزرگوار شیخ حسین بندری، ادیب نامور شیخ موسی عصامی، عالم جلیل القدر شیخ محمد نجفی و همگی سادات محترم آل بوشوکه، و عده زیادی از مجاهدان کعب و دیگر قبایل عرب از قبیل اماره و شریفات بودند.

در همان زمان مجتهد بزرگوار و فاضل یگانه آن عصر، عالم شجاع جناب حجت الاسلام سیدعیسی آل کمال الدین، که در ناصریه اهواز ساکن بود نیز به رامهرمز تبعید گشته بود. زیرا آن عالم بزرگ در جریان واقعه غدیر الدّعی (۱۵ کیلومتری غرب اهواز) همراه مجاهدین اسلام بود و سیدمحمد یزدی آقازاده آیت الله سیدکاظم، و نیز شیخ مهدی خالصی و شیخ علی قطیفی و نیروهای بنی طرف و بعضی از طوایف عراقی در آن منطقه بودند. اینان با نیروهای انگلیسی با رشادت تمام جنگیدند.

انگلیسی ها که با توپ خانه، قبل از برآمدن آفتاب تهاجم خود را بر عشایر آن سامان (غدیر الدّعی) شروع کردند، مسلمانان همانند شیران بر آنها شوریدند.

نیروهای بنی طرف پیشگام آن صحنه بودند و درگیری سختی با انگلیسی ها داشتند، و هنگامه ای در آن زمان ایجاد شد. به طوری که گویا آسمانی دیگر از غبار و دود منطقه را دربرگرفت. بر اثر چالاکی و ایثار بی نظیر آن عشایر، انگلیسی ها ناچار به عقب نشینی تا امانیه اهواز شدند و سواران عرب آنها را تا رودخانه کارون تعقیب نمودند. در آن بحبوحه درگیری، خبر از شکست جبهه اسلام در شعیبه عراق به مجاهدین ما در غدیرالدّعی رسید. لذا سربازان ترک و طوایف عراقی و نیز علمایی که از عراق آمده بودند، به سوی شعیبه رفتند، و مجاهدین خوزستانی تنها ماندند.

تبعید آیت الله سیدعیسی آل کمال الدین به رامهرمز و طرح نقشه مهاجرت

در پی حوادث واقعه غدیرالدّعی، و تسلط انگلیس بر اهواز، آیت الله سیدعیسی آل کمال الدین از سوی اشغالگران به رامهرمز تبعید گردید. در این تبعیدگاه این عالم بزرگ با عده ای از مبارزین تبعیدی نقشه ادامه جنگ بر علیه انگلیس را در میان گذاشت.

وی به ما گفت: دست کشیدن از جهاد جایز نیست و باید دست به کار شد. هفت نفر از مجاهدان شجاع که هیچ هراسی از مرگ نداشتند، و دارای دل هایی خالص و نیت هایی پاک بودند ندای آن روحانی مجاهد را لبیک گفتند.

آن هفت نفر عبارت بودند از: ۱. شیخ المشایخ شیخ عبدالحسن خان ۲. برادر وی شیخ عبدالحسین ۳. عموزاده اش مبادر فرزند شیخ سلمان ۴. حاج علوان فرزند ملاعبدالله شویکی ۵. عبدالمشایخ خضیر بن یاقوت ۶. میرزاحسن فرزند محمد قندهاری معروف به بهبهانی ۷. میرزاعبدالله بن میرزااسماعیل طهرانی.

ما با یکدیگر پیمان بستیم، که در راه یاری مجاهدان و دفاع از مرزهای کشور اسلامی با خون و دست و زبان جهاد کنیم و پیام مجاهدین را به شهرهای مختلف کشور ایران برسانیم و در هر شهری پس از شهری دیگر فریاد کنیم و جنایت های انگلیس را نسبت به مسلمانان خوزستانی در بین مسلمانان دیگر شهرها افشا سازیم.

حرکت به سوی مناطق بختیاری

به دنبال آن پیمان (مهاجرت و افشاگری)، در تاریخ هجدهم ماه رمضان سال ۱۳۳۳ق بر اسب های خود سوار شدیم و حرکت خود را از منطقه «باسطیه» که از نواحی رامهرمز بود، آغاز کردیم. وقتی به شهر رامهرمز رسیدیم، به تلگراف خانه رفتیم، و سراغ خوانین بختیاری را گرفتیم. به ما گفته شد که همگی در اصفهان هستند.

حرکت به سوی اصفهان

وقتی متوجه شدیم که خوانین بختیاری در اصفهان به سر می برند، تصمیم گرفتیم که راهی اصفهان شویم. در راه به شهرها و روستاهای زیادی رفتیم. و جریانات جهاد را بازگو کردیم و مسلمانان را به یاری مجاهدین دعوت نمودیم.

دیدار با ایل های بهمئی و چهارلنگ و ممبینی

در منطقه صرطه که مزارع گندم و باغ هایی زیاد داشت، بر منزل کل محمد کمایی بهمئی وارد شدیم. پس از آن [از] راه کوهستان به ناحیه خیجه رسیدیم و وارد منزل ملارضایی کمایی بهمئی شدیم. آن منطقه مرز بین رامهرمز و طوایف جانکی بود. آن گاه به سوی می داود رفتیم و شب را در منزل ملاخلیل جانکی بسر بردیم. از آنجا راهی مهداوه شدیم، و به منزل ملاغریب ممبینی رفتیم. وی در سرزمین گچ ساکن بود.

حوالی غروب روز بعد به منطقه چهارلنگ منقنون رسیدیم. رئیس آنها محمدحسین

چهارلنگی بود. شب را نزد کاید یحیی چهارلنگی گذراندیم.

حرکت به سوی باغ ملك و دیدار با طوایف جانکی، چهارلنگ و زنگنه

از منطقه چهارلنگ به سوی باغ ملك رفتیم و نزد رئیس طایفه زنگنه الله کرم بیگ وارد شدیم. از رودخانه آن جا گذشتیم، و حوالی غروب به قلعه تل منطقه بختیاری ها رسیدیم. نزد اسکندرخان فرزند خداکرم خان وارد شدیم. وی از ما به گرمی استقبال کرد. در آن وقت این شخص رئیس طایفه چهارلنگ و طوایف جانکی بود. گفته می شد که آن طوایف دوازده هزار مرد جنگی دارا هستند.

پس از آن بر منزل برادرش اقبال نظام وارد شدیم. این شخص که اشتیاق زیادی به جهاد داشت، احترام شایانی از ما به عمل آورد. حدود نُه روز در ضیافت اسکندرخان و برادرش ماندیم. آن ها به ما گفتند که قرار است عده ای از مجاهدان اصفهان تحت سرپرستی علما راهی خوزستان شوند تا به یاری برادران مسلمان خوزستانی بر علیه انگلیس بشتابند.

حرکت به سوی ایل دینارونی و منطقه ایذه (مال امیر)

صبح گاهان از قلعه تل حرکت کردیم و بعد از ظهر به منطقه مال امیر رسیدیم. وارد بر باغ ملاعبدالله فرزند ملاآغا آل محمود مهرعلی خانی شدیم. سران آن منطقه زیاد بودند و به آنها دینارونی می گفتند.

آن شب در ضیافت رئیس آنها فرج الله فرزند آقااسدالله دیناورنی بودیم. روز بعد، از آنجا به همراه ۸ نفر از مردان آن سامان که به عنوان راهنما با ما آمده بودند، رفتیم. آنان وقتی ما را به مقصد رساندند، برگشتند. ما هم به حرکت خود ادامه دادیم، تا این که به پل کارون رسیدیم. این پل را انگلیسی ها ساخته بودند. آن شب را در کاروانسرای آنجا گذراندیم.

ادامه حرکت در مناطق بختیاری

صبح روز بعد، از راه کوهستانی صعب العبور به راه افتادیم و به منطقه دهدز رسیدیم. از آنجا هم حرکت نموده و به پل دوم که بر رودخانه بازفت بود، رسیدیم. از آنجا راهی منطقه شلیل شدیم. رودخانه بازفت به رودخانه کارون می ریزد. بعد از حرکت از آنجا، از منطقه

سرخون گذشتیم و به محله گندمکار رسیدیم.

مردمان لر، در آن منطقه به صورت چادرنشینی زندگی می کردند. پس از آن به ناحیه دپولون که ساحل کارون بود رسیدیم و از نهر سبزکو رد شدیم. این نهر در کنار کوه خضر بود و اراضی ییلاق آنجا را مشروب می ساخت.

پس از آن به محله سادات سیدصالح رسیدیم، که در فصل بهاری به اطراف کوه رفته بودند. شب را نزد آنها گذراندیم. قبل از طلوع فجر به سوی منطقه ناعون مقر حکومت منتظم الدوله فرزند سرداراسعد بختیاری رهسپار شدیم. موقع طلوع آفتاب از آنجا حرکت کردیم و در راه کوهستان دچار سرمای شدید شدیم. چون در آن هنگام اول برج سنبله بود.

دیدار با سران بختیاری

همچنان به حرکت خود ادامه داده تا این که به منطقه سیلگون رسیدیم. در آنجا مختار فرزند اکرم آقا بختیاری و «احمد خسرویه» ساکن بودند. در ضیافت آنان اندکی ماندیم. بعد از ظهر به ملاقات سران بختیاری، وزراء و کاتبان و اشراف آنان رفتیم. روز دوم همه خوانین بختیاری به دیدار ما آمدند.آنان عبارت بودند از: سردارمحتشم و سردارفاتح فرزندان حاج ایل خانی، امیرجنگ و سالارمعظم فرزندان سرداراسعد، شهاب السلطنه و حسام نظام فرزندان عباس قلی، صارم الدوله الیاس خان فرزند سالارظفر، به همراه وزراء آنها یعنی: حاج ابوالفتح، ارشدالدوله، حاج عبدالکریم، آقاداود، شجاع نظام، امیرخون، حاج اسکندر و کاتبان آنها از قبیل: میرزامنصور، میرزایدالله، میرزامحمد، میرزاآقااحمد، حاج خلیل خان، میرزاعبدالعباس و میرزاعبدالغفور.

سخنان سردارمحتشم و آیت الله سیدعیسی کمال الدین

سردارمحتشم آغاز به سخن نمود و گفت:

ای سید بزرگوار، ای صاحب فخر اصیل، مولای ما سیدعیسی! و ای شیخ المشایخ، و ای مردان بزرگوار چه چیزی باعث آمدن شما به این منطقه و طی کردن راه های سنگلاخ و صعب العبور کوهستانی شده است؟ یقیناً شما برای امر بسیار بزرگی آمده اید.

آیت الله سیدعیسی در جواب فرمود: «آری ما برای امر بسیار بزرگی آمده ایم، که نزدیک است آسمان ها از هول عظمت آن شکافته گردد، و در زمین شکاف حاصل آید و کوه ها از

هم بپاشـد! ای مردم، خداوند زمین را گستراند، و در آن مردمان را آفرید، و انبیاء را برای رعایت مصالح آنان فرستاد، و آنها را امر به معروف و نهی از منکر کردنـد، و به نماز، زکـات و روزه داری دعوت نمودنـد. تـا این که با ارسال محمـد(ص) نبوت به وسیله او ختـم گردیـد و دینش همـه ادیـان را منسوخ نمـود و خداونـد ائمـه را بعـد از پیـامبر(ص) معیـن فرمـود. تـا غیبت امـام زمـان(عـج) «ائمه(علیهم السـلام) همه مسائل را برای مردم آشکار نمودنـد و در عصـر غیبت امام زمان(عـج) علماء امت زعامت مسلمین را در دست دارند. در روایت صحیحی آمده است که پیامبر(ص) فرمود: علماء امت من همانند انبیاء بنی اسرائیل اند. در این زمان بسیاری از مردم از حضـرت حجت الاسلام آیت الله العظمی سیدکاظم طباطبایی یزدی تقلید می کنند. ایشان در کتاب عروهالوثقی می فرماید:

دفع کافران از قلمرو مسـلمانان واجب است». شما ای مردم شیعه مذهب و مخلص، اگر آنچه را که کافران با مسلمانان انجام داده اند، دیده بودید، دلهایتان خون می شد! ما به سوی شما آمده ایم تا فریاد مددطلبی آن مظلومان را به شما برسانیم.

اینک بگویید که نظر شما چیست؟.

خوانین در جواب گفتند:

این امری است که همه شـهرها به عنوان جهـاد در راه آن حرکت کرده انـد و مـا منتظر اوامر دولت مرکزی هسـتیم. در بین مردم شـایع شـده است که دولت مـا برای یـاری مسـلمانان حرکت نموده و نیز شـما را آگـاه می کنیم که مردم اصـفهان برای جهاد به هیجان افتاده اند.

حرکت آیت الله سیدعیسی به سوی منطقه قشقایی (فارس)

بالاـخره در آن سامـان حـدود هشـت شـبانه روز نزد برادران بختیـاری، محـترم و معزز بـودیم. از آنجـا مولاـی مـا سیدعیســی و میرزاحسن و میرزاعبدالله و خادم سیدعیسی از ما جدا شدند. آنها برای رساندن فریاد مظلومانه مردم خوزستان به منطقه قشقایی و دعوت مردم آنجا به جهاد بر علیه انگلیس، راهی آن منطقه شدند. و با صولت الدوله رئیس طایفه قشقایی ملاقات نمودند.

حرکت بقیه افراد گروه به سوی اصفهان

بقیه افراد گروه که عبارت بودند از: شیخ المشایخ شیخ عبدالحسن و برادر وی

شیخ عبدالحسین و نیز مبادر و حاج علوان شویکی راهی اصفهان شدند.

در موقع چاشتگاه از منطقه «سیلگون» حرکت کردیم و به منطقه ای به نام «گروا» رسیدیم. از آنجا به ناحیه «خراجی» رفتیم و از رودخانه آنجا گذشتیم و نزد «کل حسین خراجی» رئیس آن منطقه بختیاری فرود آمدیم. پس از آن به «شمس آباد» رفتیم که «یوسف خان امیرمجاهد» رئیس اتحاد آنجا بود. از آنجا به «قهوی رخ» که منطقه «سرداراسعد» بود، رفتیم و بر منزل «عزیزالله» وارد شدیم.

حرکت به سوی چهارمحال و بختیاری

پس از طی چند منزل و گذشتن از مرکز ژاندارمری آنجا، به منطقه آباد «شیخ علی» رسیدیم و در قصر «امیرمجاهد» بیتوته نمودیم.

حرکت به سوی اصفهان

پس از طی نمودن منازل زیاد به حومه اصفهان رسیدیم. در آنجا سراغ «سردار جنگ» را گرفتیم. به ما گفتند که وی در ناحیه «کلادون» است. لذا به سوی آن ناحیه رفتیم، و مورد اکرام و احترام وی قرار گرفتیم. وی در کاخ مجلل خود به ضیافت ما پرداخت. نزد وی به مدت سه شبانه روز ماندیم. پس از آن به سوی اصفهان روانه شدیم.

قبل از ما، سیدعیسی کمال الدین به اصفهان رسیده بود. وی پس از دیدار با سران قشقایی و گرفتن وعده یاری از صولت الدوله به اصفهان آمده بود. صولت الدوله به آنها گفته بود: چنانچه علماء و سادات حرکت کنند من هم به یاری شما خواهم شتافت.

ورود به منزل آیت الله آقانورالله نجفی اصفهانی

در اصفهان به منزل عالم بزرگ اصفهان، حجت الاسلام محیی الشریعه، وحید عصر، فرید دهر، خطیب خطیبان، فقیه فقیهان، نابغه عظیم الشأن دوران، قطب آن سامان، جامع معقول و منقول و مدرس خارج فقه و اصول، آیت الله حاج شیخ نورالله وارد شدیم. آن حضرت با احترام شایان و تکریم فراوان از ما استقبال نمود. از اوضاع و احوال مسلمانان و این که کافران چه جنایت هایی را انجام دادند، سئوال فرمود. ما هم تمامی جریانات را شرح دادیم، که حاج شیخ به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و اشک فراوان ریخت و فرمود: «اگر خداوند

تقدیر فرماید و روزگار یاری دهد یقیناً به نصرت اسلام خواهم شتافت». وی با همت عالی خود حرکت را از همان لحظه آغاز کرد، در همان ساعت، نامه ها و تلگراف های زیادی به دولت، وزراء، خوانین ساکن در تهران نوشت و آنها را به یاری اسلام و دفاع از ثغور مسلمانان دعوت نمود.

هماهنگی علماء اصفهان با آیت الله آقانورالله و تشکیل مجالس خطابه و دعوت به جهاد در مساجد و منازل علماء

علماء و سادات و اجلّه اصفهان با آیت الله آقانورالله نجفی اصفهانی هم نوا شدند. در مدتی که آنجا ماندیم، هر روز مجلسی در یکی از بیوت بزرگان آن سامان جهت ایجاد وحدت برای یاری مسلمانان و بررسی راه های کمک به مجاهدان تشکیل می شد. در همان زمان اخبار مربوط به جهاد مردم عراق به رهبری علماء علیه کفار می رسید. برای همه معلوم بود که مسلمانان در شدت تنگی و سختی به سر می برند. لذا مردم آنجا آرزو می کردند که به جبهه جهاد بروند، تا شریک مجاهدان در ثواب جزیل نزد پروردگار جلیل باشند.

اولین مجلس اتحاد در منزل حاج میرزامحمود شیرازی

در اولین روز آن برنامه، مجلس اتحاد در منزل حاج میرزامحمود شیرازی تشکیل گردید. وی طی خطابه ای که ایراد نمود، به موعظه کردن مردم با آیات و روایات مربوط به جهاد پرداخت و مردم را به رفتن به جهاد تشویق نمود و گفت: «من اینک خود را آماده ساختم که به جبهه جهاد بروم. آیا کسی از شما اعلام آمادگی می کند؟».

همه علما و سادات و مردم با فریاد و گریه احساسی، آمادگی خود را اعلام داشتند. در آن حال، نامه هایی را که علماء و سران طایفه کعب (از خوزستان) نوشته بودند، و با خود آورده بودیم درآوردیم. در آن نامه ها اوضاع مردم خوزستان و جنایت هایی که انگلیسی ها روا داشته بودند، از قبیل کشتن مردان و غارت اموال تشریح شده بود. آن نامه ها را آقای شیخ حبیب الله محرر برای مردم خواند. بر اثر شنیدن مطالب آن نامه ها، گریه شدید حضار بلند شد.

دومین مجلس در منزل آیت الله کرباسی

در دومین روز، مجلس اتحاد در منزل حضرت آقای شیخ کرباسی منعقد گردید. آن

شیخ خطبه ای غرّا در امر جهاد ایراد نمود. پس از او آیت الله سیدعیسی آل کمال الدین به سخنرانی پرداخت. آن گاه شیخ محمد نوری سخنرانی نمود. این شخص را علمای نجف به سوی مسلمین هند فرستاده بودند، تا مسلمانان هند را از کمک کردن به انگلستان باز دارد. انگلیسی ها از نقشه او آگاه شدند، لذا وی از هند به بوشهر گریخته، و از آنجا به اصفهان آمده بود. در آن روز، وی سخنرانی بی نظیری ایراد کرد و همه را تحت تأثیر قرار داد.

سومین مجلس در منزل سیدمحمدعلی مدرس

در سومین روز، مجلس اتحاد در منزل سیدمحمدعلی مدرس تشکیل شد. سید مدرس خطبه ای غرا ایراد کرد.

چهارمین مجلس در منزل حاج محمدحسین کازرونی

در چهارمین روز مردم نزد رئیس شرکت اسلامیه، حاج محمدحسین کازرونی گردهم آمدند. در آن مجلس همه خوانین بختیاری که در اصفهان بودند، حاضر شدند و قیل و قال زیاد گردید. بعضی از علماء و سادات با غلظت و شدت در امر جهاد به سخنرانی پرداختند. ولی خوانین به احترام علماء سخنی نگفتند.

پنجمین مجلس در منزل آیت الله فشارکی

روز پنجم در منزل عالم بزرگ، آقای فشارکی جلسه اتحاد تشکیل شد.

ششمین مجلس در منزل آیت الله سیدالعراقین

روز ششم در منزل عالم فاضل سیداحمد سیدالعراقین مجلس تشکیل گردید.

هفتمین مجلس در منزل آیت الله سیداحمد دولت آبادی

روز هفتم در منزل علامه کامل سیداحمد دولت آبادی برقرار گردید. آن سید بزرگوار سخنرانی ای را که تا آن روز همانند آن نشنیده بودیم، ایراد نمود و حاضران را به شرکت در امر جهاد دعوت کرد و گفت: «یاللعجب از امت اسلام! چگونه نسبت به حرمت اسلام بی تفاوت می ماند؟»

هشتمین مجلس در منزل آیت الله سدهی و نگارش اعلامیه های جهاد

روز هشتم در منزل آقای سدهی جلسه برقرار گردید. آقای سدهی خطبه ای بی نظیر ایراد کرد و همه را منقلب ساخت. علماء در آن مجلس اعلامیه هایی را مرقوم داشتند که حکم دفاع و جهاد بر همه مسلمانان واجب است.

آن اعلامیه ها را بین ولایات و ایلات منتشر کردند و به اطراف اصفهان نامه هایی ارسال کردند که خود را برای رفتن به جهاد آماده نمایند.

اجتماع عمومی در مسجد شاه

پس از آن، مقدمات اجتماع عمومی علماء، سادات، طلاب و مردم خاص و عام در مسجد شاه مهیا گردید. به طوری که در مسجد، جای خالی نماند. در بین آنان هرج و مرج و قیل و قال صورت گرفت. در آن بین سیدعیسی آل کمال الدین ایستاده سخنرانی پرشوری ایراد نمود. بعد از او میرزامحمود شیرازی به سخن پرداخت. آنگاه میرزامحمد فرزند شیخ عبدالحسین نوری نجفی خطبه راند. و همگی آنان پیرامون جهاد مطالب حماسی ایراد نمودند، و مردم را به جهاد دعوت کردند. بعد از آنها سید فاضل سیدعلی نجف آبادی خطبه ای گرم ایراد نمود و همه حاضران را منقلب و همه را مشتاق رفتن به جهاد ساخت.

در آن مجلس، حکم جهاد و لزوم تهیه مقدمات لازم و استحکامات ضروری برای آن خوانده شد و از مردم خواسته شد که آموزش نظامی (مشق جنگی) ببینند.

آموزش و مانور نظامی در اصفهان

روز بعد که صف مشق تشکیل گردید، در رأس آن سیدعیسی و شیخ المشایخ و شیخ عبدالحسین و حاج علوان شویکی ایستادند. و به دنبال آنها بقیه مردم در حالی که اسلحه به دست گرفته بودند و با همت های قوی که داشتند اهالی اصفهان را به تحسین واداشتند.

تشکیل مجالس در جاهای مختلف اصفهان

در آن فاصله مجالس اتحاد به صورت فراوان تشکیل شد و خطبا به ایراد سخنرانی پرداختند.

اجتماع عمومی در مسجد نو و برخورد با کنسول های انگلیس و فرانسه

تا این که در یک روز، اجتماع عمومی مردم در مسجد نو برقرار شد. سید فاضل و شجاع سیدمیرعلی سدهی بر آن مجلس وارد شد، و خطبه ای غراء ایراد نمود. در آن مجلس مردم فریاد می زدند که باید کنسول های انگلیس، فرانسه و روسیه را مورد حمله قرار دهیم. اما شیخ نورالله فرمود: «ابتدا باید دنبال آنها بفرستیم که از اصفهان خارج شوند، چنان چه بیرون نرفتند، بر آنها حمله ببرید». در پی آن دستور، به آنان پیغام فرستاده شد. آنها هم به استثنای کنسول انگلیس از شهر بیرون رفتند. کنسول انگلیس به مدت دو روز برای انجام کارهایش ماند. پس از آن به باغات خارج اصفهان رفت. پس از آن پنج نفر از مسلمانان به قصد کشتنش او را تعقیب نمودند. به سوی او تیراندازی کردند و یک نفر هندی همراه او را کشتند و خود کنسول را زخمی نمودند.

ملاقات مهاجرین خوزستان با کنسول آلمان در اصفهان

در اصفهان کنسول آلمان و نیز کنسول ترک باقی ماندند. در یکی از روزها شیخ المشایخ و حاج علوان جهت ملاقات با کنسول آلمان به محل اقامتش رفتند. وقتی در مجلس او نشستیم از ما سئوال کرد که شما از کدام یک از مناطق عربی هستید؟

به او گفتیم که ما از مجاهدان کعب، اهل فلاحیه، از استان خوزستان هستیم. وی آن گاه نقشه ای را بیرون آورد و به آن نگاهی کرد و گفت: «بلی؛ فلاحیه همان دورق است».

در آن جلسه، موقعیت و قدرت آلمان و عثمانی را برای ما تشریح کرد، و گفت: «از این شهر بیرون نروید. مقدمات در حال فراهم شدن است و برای بازگشت عجله نکنید چرا که عجله مذموم است و صبر کلید پیروزی است».

آن گاه عکس هایی از ما گرفت و آنها را برای پادشاه آلمان در برلن فرستاد. در نزدیکی کنسولگری آلمان، کنسولگری عثمانی قرار داشت. کنسول آلمانی گفت: «از شهر بیرون نروید، تا به دیدار ضرغام السلطنه حاج ابراهیم خان بروم و بعد از هفت روز به سوی شما بازمی گردم». پس از آن با وی خداحافظی کردیم و رفتیم.

تجمع در مسجد نو

در روزی که تجمع در مسجد نو صورت گرفت، تعداد پنج هزار نفر آماده شدند.

حاج شیخ نورالله و سیدعیسی کمال الدین و شیخ محمد نوری در آن مجلس سخنرانی کردند. آنگاه این بزرگان به حاج علوان شویکی امر فرمودند تا سخنرانی کند. وی بر فراز منبر رفت، و پس از حمد و ثنا گفت: «ای مردم! ما نزد شما آمده ایم تا فریاد استغاثه مسلمانان را به شما برسانیم». و پس از ذکر آیاتی چند درباره جهاد گفت:

ای مردم! من در ارتش شیخ خزعل در مکانی به نام «مارد» بودم، که نامه های علمایی که در غدیر الدعی بودند به من رسید. من که با مجاهدان پیمان بسته بودم، آن نامه را بین سران ارتش شیخ خزعل توزیع کردم. در یکی از آن نامه ها آمده است که انگلیسی ها سوگند یاد کرده اند که چنان چه بر سرزمین عراق مسلط شوند، عتبات را منهدم نمایند، و آنچه که در درون آنها از ذخایر وجود دارد، غارت کنند، آنگاه به مکه روند و آن را نابود سازند، پس از آن به مدینه بروند و آن جا را منهدم کنند و استخوان های رسول خدا(ص) را از قبرش بیرون آورند و به لندن بفرستند.

ای بندگان خدا! چگونه در این صورت ساکت می نشینید، و به این کارها رضایت می دهید!» وقتی که شویکی این سخنان را گفت، فریاد مجاهدان همراه با گریه ها و ضجه های آنها بلند شد و گفتند: هرگز! سکوت بر ما روا نیست و باید برای جهاد بپاخیزیم.

تجمع در کاخ امیرمجاهد

روزی دیگر، مجلس اتحاد در کاخ امیرمجاهد در اصفهان منعقد شد که در آن همه علماء و سادات حضور به هم رساندند، و در آنجا پیرامون تهیه مقدمات و برنامه رفتن به جهاد مذاکره نمودند. در نتیجه رأی همگی بر این تعلق گرفت که در تخت پولاد جمع شوند، و مجاهدان را در آنجا حاضر نمودند.

تجمع نزد حاکم اصفهان در چهلستون

روزی دیگر اجتماع آن اشخاص نزد سرداراشجع حاکم اصفهان در چهل ستون صورت گرفت.

ملاقات با کنسول آلمان

برای بار دوم که به دیدار کنسول آلمان رفتیم، با یکی از سران آلمانی که در جنگ شعیبه

شرکت کرده بود، دیدار داشتیم. آن شخص که به عربی فصیح تکلم می کرد، گفت: «از این شهر بیرون نروید. زیرا ما دارای ارکان جنگی هستیم که به استعداد کامل خواهند آمد، و جلسه ای برای بررسی مسئله جنگ تشکیل خواهیم داد. اگر با محکم کاری بخواهید به هدف برسید، نباید عجله داشته باشید».

دیدار با امیرمجاهد در چهارباغ

روزی دیگر به منزل امیرمجاهد در چهارباغ اصفهان رفتیم، و مذاکره طولانی بین ما و او صورت گرفت. وی گفت: «به خدا قسم که اگر یکی از خوانین با من موافقت کند، زمین را بر کافران زیر و رو خواهم کرد. شما گمان نبرید که من خواهان ضعف مسلمین و قدرتمندی دشمن هستم و سخنی نگویید که من از آن دورم و دلم به آن تمایلی ندارد». ما از سخنان وی خرسند شده و از آنجا بیرون رفتیم.

در همان روز به مدرسه ای که شاه عباس در چهارباغ ساخته بود، رفتیم. تاریخ تأسیس آن در سال ۱۱۱۲ه بوده و تا این زمان (سال ۱۳۳۳) هیچ چیزی از آن تغییر پیدا نکرده بود.

دیدار با سرداراشرف

در ایام اقامت در اصفهان، روزی بر سرداراشرف، برادر سرداراشجع وارد شدیم. وی به ما گفت: «همه خوانین بختیاری خواهان دفع کفار از مرزهای اسلامی هستند و از کسی که آنها را وارد خلیج ساخته بود نفرت دارند. از خوانین بختیاری، سردارمحتشم و امیرمجاهد طرفدار شیخ خزعل هستند؛ پس گفتار آنها را باور نکنید. زیرا شکم هایشان از رشوه های انگلیس و شیخ خزعل مملو شده است. ولی بدانید که همه نیروهای نظمیه اصفهان طرفدار اسلام و هواخواه مجاهدان هستند و خواهان حرکت به سوی جهادند».

دیدار با سردار جنگ

در روزی دیگر نزد سردار جنگ رفتیم. وی به ما گفت: «پایگاه شما در بین مردم به شدت قوی است، پس عجله نکنید، تا پشیمان نشوند. من به سوی طهران می روم تا نزد دولت از شما پشتیبانی کنم. بدانید که معلوم نیست بار دیگر مانند این مرتبه زمینه ای مناسب برای پیشبرد هدف شما آماده گردد».

تجمع عظیم مردمی در مسجدشاه

بالاخره اجتماع عظیم مردمی در مسجد شاه صورت گرفت و مجاهدان فراوانی در آن مسجد شرکت نموده، خطیبان داد سخن داده و شعارها بلند گردید. پس از آن که آرامش بر مجلس مستولی شد، سیدمیرعلی سدهی در یک طرف مجلس و عالم بزرگ، آقای فشارکی در طرف دیگر به سخنرانی پرداختند و گفتند: «تجمع فردا در تخت پولاد خواهد بود. هر کس بنای رفتن به جبهه جنگ دارد، در آنجا حاضر شود».

فاصله تخت پولاد تا اصفهان در حدود یک فرسخ بود.

تجمع مجاهدان در تخت پولاد

روز بعد علما و سادات در تخت پولاد حضور به هم رساندند. عالم فاضل سیدابوالقاسم دهکردی هم بدانجا رسید و ایراد سخن نمود و مجاهدان را بر امر جهاد تشویق کرد. مجاهدان به مدت سه روز در تخت پولاد ماندند. در روز چهارم میرسیدعلی سدهی گفت: «امروز من عازم حرکت به سوی جهاد هستم. یا به سوی بندقیل می روم، و یا به طرف بوشهر. پس هر کس خواهان حرکت است، بسم الله».

حرکت مجاهدان به رهبری میرسیدعلی سدهی

در آن روز (چهارم) میرسیدعلی سدهی از تخت پولاد حرکت کرد و در حدود چهارصد نفر سواره به دنبال او به راه افتادند. در منزلی به نام «دسقرد» که با تخت پولاد یک فرسخ فاصله داشت، اردو زدند. در آن منزل مدتی ماندند، تا بقیه مجاهدان بپیوندند. از سوی دیگر عالمی که نقطه دایره علم و دریای فقاهت و حلم بود، یعنی آیت الله حاج شیخ نورالله مردم را به حرکت به طرف جهاد تشویق می کرد، و مردم گروه گروه به سوی مجاهدان حرکت می کردند. میرسیدعلی سدهی یک شبانه روز در دستقرد ماند و از آنجا به سوی دورچه [= درچه] حرکت کرد. در آن محل مجاهدان زیادی به او پیوستند. پس از یک شبانه روز توقف در دورچه، راهی «پوروگون» شدند، و گروهی دیگر از مجاهدان به او پیوستند. شیخ المشایخ و حاج علوان شویکی از همراهان میرسیدعلی بودند، که مرتب او را به رسیدن به چهارمحال تشویق می کردند؛ زیرا اهالی آنجا با مجاهدان پیمان بسته بودند و نیروهای رزمی آنان در حدود بیست هزار سواره از بختیاری ها بودند.

توطئه برگرداندن مجاهدان به اصفهان

وقتی خوانین بختیاری ساکن اصفهان، خبر حرکت مجاهدان را شنیدند، گفتند که اگر سیدعلی به چهارمحال برسد، نیروی بسیار عظیمی پیدا می کند؛ پس باید با سیاست خاصی او را وادار به برگشت به اصفهان کنیم. به دنبال این نقشه، به سرعت خود را به میرسیدعلی رساندند و به او گفتند که دولت علّیه مرکزی تصمیم به حرکت برای جهاد گرفته و ما دارای استعداد عظیمی هستیم. اگر شما به تنهایی به جنگ کافران بروید و آنها را شکست بدهید، یقیناً پس از تجدید قوا به سوی شما پیشروی می کنند، و اگر شما را شکست دادند، قدرت پیشروی به سوی آنها را از دست می دهید. پس بهتر است که عجالتاً به اصفهان برگردید، تا همه ما به همراه دولت آماده شویم و به همراهی تو به سوی جهاد برویم. میرسیدعلی تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و راضی به برگشت شد. شیخ المشایخ و حاج علوان به او گفتند که این سخن را از آنها قبول نکن. ما نسبت به حیله های جنگی آشناتریم. شما اگر برگردید، هیچ یک از این مجاهدان به همراه شما بار دیگر حرکت نخواهند کرد. پیشنهاد ما این است که به سوی چهارمحال حرکت کنید، آنگاه پوچی سخن آنان بر شما برملا خواهد شد. این ها می ترسند، که شما به چهارمحال برسید و سواران آنجا و مردان جنگی زیر پرچم شما گردهم بیایند. در آن صورت، آنها شکست خواهند خورد و به آرزوی خود نخواهند رسید. اما متأسفانه میرسیدعلی حرف ما را نپذیرفت، و به اصفهان برگشت. بالاخره مجاهدان پراکنده شدند و فتور و سردی بر همه حاکم و مستولی گردید.

سرانجام هیأت مهاجرین خوزستانی

در پی وضعیت پیش آمده (برگشت مجاهدان به اصفهان و پراکندگی آنها)، خوانین ما را تهدید کردند و گفتند: «شما حتماً باید از اصفهان بیرون بروید، تا فتنه ای نسبت به شما صورت نگیرد».

سرانجام در روز جمعه چهارم ذی الحجه ۱۳۳۳ از اصفهان خارج شدیم. آیت الله سیدعیسی کمال الدین راهی بهبهان شد، و شیخ المشایخ و برادرانش و نیز حاج علوان از راه چواخوار راهی رامهرمز شدند. در راه تصمیم آنها بر این تعلق گرفت که به دیدار ضرغام السلطنه حاج ابراهیم خان در «پردنبه» بروند. وقتی به آنجا رسیدیم، ضرغام السلطنه به پیشواز ما آمد. ما هم جریانات را به اطلاع او رساندیم. وی به شدت متأسف شد و گفت:

«مـدتی است که در انتظار ورود مجاهـدین بودیم. اهل بیت و طرفـدارانم در حـدود چهارصـد سواره هسـتند، که همگی مشـتاق جهادند. پسـر بزرگم به همراهی گروهی از سواران راهی جهاد بر علیه انگلیس شده و من منتظر شما بوده ام. آه و صدافسوس از این وضعیت! چقدر آرزو می کردم که خود را فدای اسلام کنم!». این را گفت و به شدت گریست و اشک هایش را با دستمال پاک نمود. بالاخره چند روزی در ضیافت ضرغام السلطنه ماندیم و از آنجا رهسپار خوزستان شدیم. طوایف بختیاری آن روز عمدتاً تحت ریاست سردارمحتشم ایلخانی و امیرمجاهد ایل بیگی بودند.

اینان علی رغم کثرت نیرو و اموال به یاری اسـلام نشـتافتند. چرا که دین آنها درهم و دینار بود. لـذا ما با ناکامی از سوی آنها به دیار خود بازگشتیم.

نقش هیأت مهاجران خوزستانی در افشای ماهیت استعمار انگلیس در بین ملت ایران

در هر حال فریاد برآوردیم و فریادمان در انحاء ایران پخش گردیـد. گفتیم بالاخره این فریادها اثر خود را می گذارد، و مردم را بر علیه کفار می شوراند، تا برای دفاع از مرزهای اسلامی بپاخیزند. آن گروه مهاجر اعلامیه های زیادی در طول مهاجرت تنظیم و توزیع نمودنـد. در آن اعلامیه هـا جنـایت هـای انگلیس و شـیخ خزعـل تشـریح می شـد. ماننـد جنـایت هـای آنـان در واقعه غدیرالدعی، طایفه عیایشه، واقعه معامر، واقعه ام ٘غریب، ماجرای بصـره، واقعه شـعیبه، واقعه کوت، واقعه قرنه، واقعه فلاحیه، قلعه صالح، واقعه عماره و ده ها واقعه دیگر که در آنها انگلیسـی ها مسـلمانان را کشتند، و شهرها را غارت کردند، و حرمت هایی را هتـک نمودنـد، در آن اعلامیه هـا توضـیح داده می شـد. مردم اصـفهان آن اعلامیه هـا و مکـاتب را می گرفتنـد، و به تهران و شهرهـای دیگر ایران می فرسـتادند. ایـن افشـاگری مـوجب برافروختـن آتش احساسـات و هیجـان بر علیه طرفـداران انگلیس در سراسر ایران گردید، تا این که خداوند حقیقت را برای همگان روشن فرمود.

فرجام غم انگیز مهاجران و دیگر مجاهدان خوزستانی

پس از بـازگشت مهـاجران از اصـفهان به خوزسـتان، سیدعیسـی آل کمـال الـدین که به بهبهان رفته بود، توسط خوانین آنجا به مأموران شیخ خزعل سپرده شد و از آنجا آن شخصیت دینی مبارز را به کویت تبعید نمودند.

شیخ المشایخ و برادران وی به رامهرمز برگشتند و در آنجا مستقر شدند. اما مولای ما، سید بزرگوار حضرت سیدجابر فرزند سیدمشعل و نیز شیخ اسدالله و حاج علوان علی رغم میل آنان، نزد خزعل برده شدند. سرانجام سیدجابر در «ناصریه اهواز» منزل گزید و شیخ اسدالله در «بزیّه» از توابع شادگان ساکن شد. حاج علوان هم در عبودی جنوب شادگان منزل کرد.

همگی ما به انتظار دولت علّیه ایران شب و روز را سپری کردیم، تا در زمانی که بر علیه مخالفان اقدام نماید، ما در زیر لوای آن قیام کنیم و انتقام خود را از دشمن بگیریم یا این که در زیر پرچم آن کشته شویم. بالاخره چند صباحی نگذشت تا این که دولت مرکزی آن شخص را که باعث تفرقه مسلمانان شده بود، سرکوب نمود.

ما بر اثر آن پیش آمد، در پوست خود از شادی نگنجیدیم و مشتاق مرگ در راه حق شدیم تا مرگ کسی را که موجب تفرقه و فتنه بین مسلمین شده بود، ببینیم. آن شخص که با موافقتش کفار، سرزمین مسلمین را اشغال نمودند، و بر عتبات عالیات تسلط پیدا کردند. از آن تاریخ (سنه الجهاد ۱۳۳۳ق) تا این تاریخ یعنی ۱۳۵۱ق آتش عداوت همچنان بین مسلمانان برافروخته شده است و نمی دانیم که این آتش دشمنی کی خاموش می گردد؟ الله اعلم.

تا اینجا خواننده گرامی را در جریان خاطرات مرحوم حاج علوان شویکی درباره هجرت افشاگرانه جمعی از مجاهدان خوزستانی قرار دادیم.

پیام های فرهنگی - سیاسی مهاجرت مجاهدان خوزستانی

این خاطرات نشان دهنده اخلاص، شجاعت، احساس مسئولیت و آینده نگری آن جماعت مهاجر؛ و تأثیر آن افشاگری ها بر شناخت هر چه بیشتر مسلمانان دیگر شهرها نسبت به ماهیت دولت استعمارگر انگلیس؛ و از همه مهم تر حسّ وفاداری و وابستگی شدید عشایر عرب ایران به میهن و وطنشان ایران است.

یقیناً آن حرکت های افشاگرانه نقش بسزایی در ایجاد زمینه های مناسب جهت نهضت های اسلامی ضداستعماری که در سال های بعد از آن جریان در کشور ما اتفاق افتاد، داشته است.

مهاجرت تاریخی مجاهدان خوزستانی به استان های دیگر و مطرح کردن صادقانه و

آگاهـانه مقـاومت اسـلامی عشایر خوزسـتانی در مقابل اسـتعمار انگلیس از یک سو و لبیک گویی غیرتمنـدانه و از سـر آگاهی علماء و مردم اصـفهان، چهار محال و بختیاری و عشایر قشـقایی فارس برای یاری رساندن به هم وطنان خوزسـتانی خویش یکی از مظاهر بارز تجلی وفاق ملی بین اقوام و عشایر مختلف ایرانی در تاریخ معاصر است.

یقیناً وفاق ملی اقوام ایرانی همواره یکی از سـنگرهای خلل ناپذیر ملت ایران در برابر توطئه های استعماری اجانب بوده و هست. لـذا بایـد این بعـد اسـلامی و ملی نهضت های اسـلامی با تمام زوایا و جزئیات به عنوان تاریـخ زنده و پویای ملت مسـلمان ایران تشـریح و تحلیـل گردد تـا نسـل هـای جدیـد با بهره گیری از آن غیرت اسـلامی با روحیه وفاق ملی، رسالت تاریخی خود را در زمینه مقابله با اجانب نابکار ایفا نمایند.

پس از اشاره گذرا به این اقدام تاریخی مجاهدان خوزسـتانی باید بار دیگر به صحنه خوزستان در آن برهه تاریخی (مرحله سوم مقاومت اسـلامی عشایر) برگردیم و انتفاضه های اسـلامی عشایر را بر ضـد خزعل و رضاخان میرپنج به عنوان مزدوران انگلیس ذکر نماییم.

«انقلاب الجمهور» عشایر دشت آزادگان در مقابل خزعل

پس از پایان مرحله دوم مقاومت اسلامی عشایری و افشا شدن هر چه بیشتر چهره منافقانه و مزدور خزعل برای عشایر، مخصوصاً بـا توجه به سوابق سوء رفتار ظالمانه و فرعونی خزعل با عشایر، مردان غیور آن سامان تصـمیم گرفتنـد با اتحاد و همبسـتگی علیه قدرت طاغوتی خزعل در دشت آزادگان قیام کنند و منطقه خود را از سلطه او رهایی بخشند.

حاصـل آن تصـمیم، قیامی شـد به نام «انقلاب الجمهور» که در سال ۱۲۹۶ش یعنی کمتر از دو سال بعـد از واقعه «غـدیر الدّعی» اتفاق افتاد.

در ملاقـات و مصـاحبه ای که نگارنـده با مرحوم آقای ملارزج صـخراوی در سال ۱۳۷۳ش داشت (آن زمان نامبرده حـدود ۸۰ سـاله بود)، اطلاعـات مربوط به آن انقلاب را از ایشـان گرفته است. وی که در آن واقعه نوجوان و آن قیـام را درک کرده بود، چنین گفت:

در برپـایی آن حرکت مردمی، که به نام انقلاب الجمهور مشـهور شـد، جمعی از بزرگان حمایل وابسـته به بنی طرف، در منطقه دشت آزادگـان دست داشـتند. از جمله: موسـی فرزنـد بطی از حمـوله بیت صـخر (والـد نـامبرده)، یـبر بن محمـد از حموله بیت مشعل،

محسن بن مشکور از حموله بیت چلـده، فهد بن عبدوش از حموله العراگ، عوده بن محمد از المنابیه و جاسم بن محمد العباس از آل بوحرز. اینـان نماینـده خزعل به نام «صالـح بن شـیخ غضـبان» را از آن منطقه بیرون ساختنـد، و همین طور طایفه چعب نیز نماینـده او را که شخصـی به نام «اخلیف بن حالن» بود، طرد نمودند، و پس از درگیری های زیاد با نیروی خزعل به حاکمیت او در آن مناطق خاتمه دادند.

در پی آن انقلاـب، مردم آن سامـان نفس راحتی از دست خزعـل و عمـال او کشـیدند. در سـال ۱۳۰۳ وقتی که رضاخـان به خوزستان لشکرکشـی کرد و با دستگیری و تبعید خزعل به تهران، طومار حاکمیتش از کل خوزستان برچیده شد، این عشایر که دل پرخونی از او پیـدا کرده بودنـد، نه تنها عکس العمل منفی ای از خود نشان ندادنـد، و مقاومتی نکردند، بلکه از صـمیم قلب آن را به فال نیک گرفتند. این حادثه بیانگر برداشته شدن نقاب تزویر از چهره آن منافق داخلی است.

۲. قیام عشایر خوزستان در مقابل رضاخان

در مقابل دستگاه جبار پهلوی نهضت ها و قیام های فراوانی در نقاط مختلف ایران، ماننـد قیام خونین گوهرشاد مشـهد، اعتراض مرحوم آیت الله بـافقی در قم، حرکت انقلاـبی آیت الله شـهید سـیدحسن مـدرس در تهران، قیام آیت الله آقانورالله اصـفهانی در اصفهان و نیز قیام های عشایری در استان های عشایرنشین از جمله خوزستان صورت گرفته است.

نویسنده کتاب فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، می نویسد:

... در اواخر دهه دوم و اوایـل دهه سوم قرن بیسـتم (میلاـدی) قیـام هـای عشـایری بسـیاری در ایران به وقوع پیوست. عشایر علیه سیاست خشن دولت در مورد خلع سـلاح و اسـکان اجباری که باعث مرگ و میر بسیاری از دام های آنان می شد، دست به قیام می زدنـد. در سال های ۱۹۲۶-۱۹۲۴م و ۱۳۰۵-۱۳۰۳ش قیـام ترکمن ها و کردها در نواحی بحر خزر شـروع شـد. در سال های ۱۹۲۸-۱۹۲۵م/۱۳۰۷-۱۳۰۴ش قیـام بلـوچ هـا در بلوچســتان ایران و در سـال هـای ۱۹۲۸-۱۹۲۷م/۱۳۰۷-۱۳۰۶ش عرب هـا در خوزستان و لرها در لرستان دست به قیام زدند.

از اواخر سال ۱۹۲۷ (در پاییز ۱۳۰۶) عشایر جنوب ایران یعنی عشایر دشتستان و تنگستان دست به قیام مسلحانه زدند... .

قیام کنندگان طلب می کردند که خلع سلاح اجباری عشایر متوقف گردد. از میزان مالیات کاسته شود و خدمات اجباری در میان عشایر لغو گردد و آنها همچنین با لباس پوشیدن به طرز اروپائیان و به خصوص کلاه پهلوی که به وسیله رضاشاه حکم شده بود، مخالفت می کردند.

البته از آنجا که نویسنده مزبور با اسلام میانه ای نداشته، از انگیزه های دینی قیام های عشایر نام نبرده، ولی یقیناً انگیزه های اسلامی نقش عمده ای را در آن قیام ها ایفا کرده است.

این انگیزه اسلامی مخصوصاً در خوزستان به وضوح دیده می شود. نقش پیشینه جهاد اسلامی عشایر خوزستان علیه انگلیس که از آن زمان بیش از ۱۳ سال نگذشته بود و همان قهرمانان پیکار علیه انگلیس، صحنه گردان مبارزه علیه پهلوی بودند، به شدت در آن مبارزات آشکار بود.

واقعه «جنگ مفاتیل»

عشایر سلحشور خوزستان، علی رغم این که از خاتمه دادن به سلطه خزعل قلباً راضی بودند، اما وقتی بعد از پایان سلطه خزعل با چهره خشن حکومت نظامی رضاخان مواجه شدند، و بی بندوباری و سنگدلی مأمورین قزاق در تهاجم به شرف و حیثیت، و کشف پرده عفاف از زنان و مخدوش ساختن کرامت فرهنگ اسلامی خویش را به چشم دیدند، سکوت را در برابر حکومت رضاخان جایز نشمردند، و طی یک قیام مردمی ابتدا دوایر دولتی را در بستان به آتش کشیدند و حاکم بستان را که غفوری نام داشت، به قتل رساندند. پس از آن به طرف سوسنگرد پیشروی کردند. در پی آن در منطقه هوفل سوسنگرد، واقعه جنگ «مفاتیل» بین نیروهای عشایر عرب و نیروهای نظامی رژیم پهلوی مستقر در منطقه اتفاق افتاد. همه عشایر منطقه اعم از بنی طرف، سواری، خزرج، شرف، بنی ساله، سواعد و غیره در آن قیام شرکت داشتند. عشایر شرفه به رهبری شخصی به نام «محیی الزبیگ» از ناحیه حویزه بپاخاستند و در آن درگیری ها فرمانده قزاق را که درجه سرگردی داشت، به قتل رساندند.

استمداد عشایر از مرجعیت شیعه

در پی درگیری مسلحانه بین عشایر دلیر خوزستان و نیروهای قزاق رضاخانی، عشایر متدین این منطقه دو نفر از اشخاص متدین و معروف بنی طرف به نام های «لفته بن

اصویدج» و «حاچم بن حاج نویّر» را به نمایندگی از سوی خود جهت ملاقات با مرجع تقلید شیعیان در آن زمان، یعنی حضرت آیت الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی، به نجف اعزام نمودند، تا از ایشان علیه رضاخان استمداد جویند، و از محضر آن مرجع بزرگوار کسب تکلیف نمایند. آن دو نفر، وقتی به محضر مرجع تقلید رسیدند، عرض کردند:

شخصی ظالم به نام رضاخان پهلوی بر ما حکومت می کند. وی عزاداری اباعبدالله الحسین(ع) را ممنوع ساخته، و دستور کشف حجاب از بانوان را داده و شرف مردم را لکه دار نموده است. او مسلمان نیست، بلکه یک شخص بابی مسلک می باشد. عشایر، ما را خدمتتان فرستاده اند، تا آنها را از شرّ ظلم و ستم او نجات دهید.

حضرت آیت الله العظمی ابوالحسن اصفهانی که اوضاع و شرایط را برای پیروزی یک قیام مسلحانه علیه حکومت رضاشاه فراهم نمی دید، حاضر به صدور حکم جهاد نشد و آن دو نفر را به صبر و حل مشکلات خود با حکومت از راه مسالمت آمیز و مذاکره دعوت فرمود.

از طرف دیگر، شاه که به شدت از تحرکات عشایر عصبانی شده بود، دستور داد با آتش توپخانه و هواپیماهای جنگی عشایر منطقه را سرکوب نمایند. بالاخره با وساطت جمعی از سران عشایر، آن درگیری ها پایان پذیرفت، و امان نامه ای برای قیام کنندگان صادر گردید.

تبعید دسته جمعی عشایر خوزستان به تهران و مازندران

حکومت رضاخان برای نشان دادن ضرب شستی محکم به عشایر، نقشه تبعید دسته جمعی کسانی را که به عنوان محرک قیام مطرح بودند، ریخت. برای پیاده کردن این نقشه، مسئولان نظامی منطقه اعلام کردند برای دریافت سند مالکیت زمین، عشایر به پادگان مالکیه – در اطراف سوسنگرد – مراجعه نمایند. عشایر هم با تهیه نمودن لیست افراد طوایف وابسته در وقت مقرر جهت گرفتن سند مالکیت! خود را به پادگان رساندند.

اما برخلاف انتظار، ارتشی های رژیم آنها را دستگیر نمودند، و به همراه خانواده هایشان که بیش از ششصد نفر بودند، از راه شوش و اندیمشک به لرستان و از آنجا به تهران و گرگان تبعید نمودند. تبعیدیان از طوائف و حمایل زیر بودند:

الف. بنی طرف: ۱. بیت امهاوی ۲. بیت زایر علی ۳. بیت صیاح ۴. بیت سعدون ۵. بیت غافل ۶. بیت امنیشد ۷. بیت حاج سبهان ۸. بیت شرهان ۹. بیت صخر ۱۰. بیت اصویدج ۱۱. اهل الشّاخه ۱۲. آلبوچلده ۱۳. بیت اعراگ

ب. غیر بنی طرف: ۱. سواری ۲. بروایه ۳. الحایی ۴. عبدالخان ۵. بنی تمیم ۶. چعب ۷. بنی ساله ۸. شرفه ۹. حیادر. البته سران شرفه به اهواز تبعید شدند.

سنگدلی قزاق ها و قربانیان تبعیدی

کاروان تبعیدی ها با پای پیاده، در حالی که سواران نظامی و قزاق ها آنها را احاطه کرده بودند، از راه بستان به سوی شوش برده شدند، و از آنجا به اندیمشک، و از اندیمشک به خرم آباد، و همین طور به بروجرد و تا ملایر با آن وضعیت رقت بار با پای پیاده مجبور به حرکت بودند.

حدود یکصدوپنجاه نفر از تبعیدی ها که زن و کودک و پیرمرد هم در بین آنها بود، بر اثر بیماری و سرمای شدید جان باختند، و بی غسل و کفن در همان جا که می مردند، دفن می شدند. زنان و مردان که کفش هایشان پاره شده بود، لحاف ها را پاره پاره می کردند، و با طناب به دور پاهای زخمی و تاول برداشته خود می بستند. بالاخره پس از تحمل مشقت های فراوان به منطقه ملایر رسیدند.

چون باقیمانده تبعیدی ها هم در معرض تلف قرار گرفتند، نظامیان اجازه یافتند آنها را با کامیون به تهران ببرند. در دولت آباد سمنان حدود شش ماه ماندند. آن گاه آنها را به تهران بردند و در حوالی شاه عبدالعظیم(ع) حدود ده سال نگاه داشتند. جمعی از آنها را به گرگان و بعضی از آنان را به اراک گسیل داشتند. تا این که پس از تبعید رضاشاه به جزیره موریس، در هنگامه جنگ جهانی دوم و اشغال شمال ایران توسط روسیه و به هم ریختن اوضاع، تبعیدی های عشایر خوزستان هم از فرصت استفاده نموده به دیار و کاشانه خود (پس از حدود ۱۳ سال یعنی در سال ۱۳۲۰ش) برگشتند.

مهاجرت جمعی از عشایر خوزستان به عراق به عنوان عکس العمل در برابر کشف حجاب

عشایر خوزستان در مقابل برنامه های مخرب حکومت رضاخان، از جمله کشف حجاب، علاوه بر مبارزه مسلحانه، دست به یک مبارزه منفی، یعنی مهاجرت از ایران به عتبات مقدسه زدند، تا اعتراضی به آن برنامه های ضداسلامی از خود نشان داده باشند، و خود از عواقب شوم آن رهایی یابند. یکی از آن مهاجرین، شخصی به نام «علی بن اشیاع» بزرگ طایفه

سواعد بود. به وی گفته بودند باید همراه خانمش بدون داشتن حجاب، در مجلس کشف حجاب شرکت کند والا او را اعدام خواهند کرد. وی شبانه به عراق رفت، و دست از تمامی املاک و زمین خود شست. به او گفتند: «چرا از حویزه به عراق رفتی؟» جواب داد: «حویزه کوهی از طلا است، ولی نگهبان آن غول است و در چنین سرزمینی، آدمی نمی تواند زندگی کند». اسناد هجرت شخص نامبرده و نیز خانواده هایی از منطقه بستان در اسناد مربوط به وزارت کشور و نخست وزیری آن زمان منعکس شده و اکنون در مرکز سازمان اسناد ملی ایران موجود است. در اینجا، سه فقره سند از آن جریان نقل می شود.

سند اول

ریاست وزراء نمره ۳۷۷، تاریخ ۱۵/۱/۱۳۱۵ وزارت داخله، طبق راپورت واصله از اهواز، علی شیاع ساکن دنار دوفرسخی بستان که مدتی بود از خاک عراق به ایران آمده و ساکن شده بود، شب هشتم فروردین به علت غیرمعلومی به اتفاق دو برادر و تقریباً بیست خانوار به عراق رفته است. علت مراجعت مشارالیه و دیگران را برای استحضار ریاست وزراء اشعار دارید.

[امضاء:] معیری

[حاشیه:] مقصود این است علی شیاع چه کاره بوده و چرا رفته؟ اطلاعات صحیح داده شود

(نخست وزیری – ۱۰۳۰۰۳)

سند دوم

[وزارت داخله به: ریاست وزراء ۲۷ فروردین ۱۳۱۵]

وزارت داخله، اداره سیاسی، نمره ۱۳۴، به تاریخ ۲۷/۱/۱۳۱۵ ریاست وزراء – عطفاً به مرقومه نمره ۳۷۷-۱۵/۱/۱۳۱۵ راجع به مهاجرت علی شیاع و عده ای دیگر به خاک عراق، مراتب از حکومت خوزستان استعلام گردید. راپرت واصل حاکی است که برای تحقیقات حکومت شخصاً به محل رفته و طبق راپورت نیابت حکومت دشت میشان، مهاجرین فقط این عده نبوده، از طوایف دیگر هم مهاجرت نموده اند.

علت آن هم ظاهراً از ترس کشف حجاب بوده ولی تحقیقات محرمانه دلالت دارد که

آنها از طرف دولت عراق تشویق گردیده اند، و به علاوه در اینجا مورد تعدی نیز واقع می گردند. از حکومت تلگرافاً توضیح خواسته شد که تعدی از طرف کی است. پس از وصول جواب مراتب را در ثانی به عرض می رساند.

از طرف وزیر داخله [امضاء:] سیاح

(نخست وزیر– ۱۳۰۰۳)

اسناد موجود نشان می دهد غیر از مردم منطقه دشت آزادگان، عده ای از مردم خرمشهر هم به علت مخالفت با کشف حجاب دست به مهاجرت زده بودند. به سند ذیل توجه شود:

سند سوم

[استخراج تلگراف اهواز، ۸ بهمن ۱۳۱۴]

وزارت داخله نمره ۱۷۴۰، مورخ ۸/۱۱/۱۴

داخله – از خرمشهر، اهالی به طور قاچاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان به خاک عراق رفته اند. فوراً دستور مراقبت فوق العاده به حکومت و شهربانی محل داده شد.

اطلاعات حاصله شهربانی ایالتی حاکی است، چند نفری قصد رفتن داشته، ممانعت، ولی حکومت محل اطلاع می دهد چند خانوار که هویت و اسامی آنها نامعلوم است از خرمشهر و توابع به ترتیب غیرمعلومی به عراق رفته، و قونسول بصره هم خبر مزبور را تأیید کرده، اقدام شد. قونسولگری درصدد تحقیق برآمده، آنها را به جرم این که قاچاقی رفته اند، معاودت دهد، شهربانی محل هم درصدد است که هویت آنها را به دست آورده قونسولگری اقدام شود، اطلاعاً معروض گردید. ۱۱۰۵۳ دادمرز

[حاشیه:] به عرض رسید. سواد به وزارت خارجه نوشته شود. سواد برداشته شد. ۲/۱۱/۱۴

[ک – ۱۳۵۰۰۷ – سری ج]

نقش عشایر خوزستان در انقلاب اسلامی ایران

آنچه گذشت، گوشه ای از مبارزات عشایر خوزستان علیه استعمار متجاوز انگلیس و سپس علیه دستگاه رضاخان دست نشانده انگلیس بود. آن روحیه انقلابی و آن مبارزات در زمان پهلوی دوم هم تداوم یافت. اشخاص مبارز و متعهد سرسختانه در برابر ددمنشی های

رژیم پهلوی ایستادگی کردند، زجر و شکنجه های زندان های ساواک را در راه آرمان های اسلامی و الهی خود تحمل نمودند و مرارت های تبعید را به جان خریدند. برخی از آنان تا پای دار پایداری کردند و شربت شهادت نوشیدند. از جمله شهدای آن مرحله می توان از حجت الاسلام شهید سیدعبدالحسین موسوی فرزند مرحوم سیدعرب و شهید محیی الدین آل ناصر نام برد.

و بالاخره هنگامی که ملت مسلمان ایران به رهبری آیت الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف، به طور یکپارچه و توفنده در برابر رژیم خونخوار پهلوی در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ش ایستاد، عشایر مؤمن و متعهد خوزستانی نیز همانند دیگر اقشار ملت اسلامی در راهپیمایی های سراسری و اعتصابات عمومی شرکت و دین خود را نسبت به اسلام و امام ایفا نمودند. شعور مکتبی و احساسات پاک و جوشیده از منبع زلال دین آنان را از شعارهای انقلابی که در طول نهضت مقدس انقلاب اسلامی سر داده اند می توان درک نمود. از شعارهای آنان فرازهای ذیل می باشد:

۱. «بالدم، بالروح نفدیک یا امام»

۲. «الدین دین الجعفریّهاو ما نرید البهلویّه»

۳. «ثورتنا ثوره اسلامیّهلا شرقیه او لا غربیّه»

۴. «الشاه المسودن اشمالهاشعامل ابمیدان جاله»

۵. «یا خمینی احنه اجنودکوالزّود العدنا من زودک»

نکته دیگر این که نقش عشایر مسلمان عرب خوزستانی در انقلاب اسلامی، به شرکت فعال در تظاهرات و اعتصابات عمومی خلاصه نمی شد. بلکه آنها در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، حتی نظامی و تشکیلات انقلابی نقش بارز و جدی داشتند. مثلاً برخی از مؤسسین گروه های اسلامی انقلابی معتقد به خط امام خمینی(ره) از قبیل موحدین و منصورون از فرزندان غیور عشایر بودند. برخی از مؤسسین عرب گروه موحدین که از اهل علم و طلاب علوم دینی هم بودند، در عملیات نظامی ترور «پل گریم» مدیر آمریکایی شرکت نفت، نقش اصلی را داشتند. نامبرده مانع اصلی شکل گیری اعتصابات سراسری نفت بود، ولی با ترور او و هیمنه آمریکا و رژیم وابسته اش، در خوزستان شکسته شد و کارکنان شریف نفت دست به اعتصاب عمومی زدند. همین اعتصاب نفت بود که پیشرفت حوادث، عقب نشینی رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران را تسریع کرد.

سرانجام، انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ساحل پیروزی رسید و عشایر غیور خوزستان، همراه و همگام با دیگر اقشار ملت مسلمان و سرفراز ایران، شهد پیروزی را در کام خود یافتند.

نقش عشایر خوزستان در دفاع مقدس در مقابل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

نمونه اعلی و بارز روحیه بیگانه ستیزی و مبارزه با متجاوزان که در بین اقشار غیور عشایر عرب خوزستان وجود دارد، در جریان جنگ تحمیلی هشت ساله عراق با ایران اسلامی تجلی پیدا کرد.

آتش این جنگ خانمانسوز به دستور آمریکا و در راستای منافع استکبار جهانی و صهیونیزم بین الملل به دست حزب عفلقی بعث عراق، به منظور از بین بردن نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران و تجزیه این میهن مقدس برافروخته شد، و هیزم آن توسط کشورهای مرتجع منطقه تهیه گردید.

یکی از شعارهای بارز رژیم بعث عراق در تجاوز به ایران، مسئله به اصطلاح رهایی مردم عرب خوزستان بود.

اما مردم شریف این سامان و عشایر غیور، با وجود قدرت نمایی کم نظیری که بعثیان نشان داده و علی رغم عدم آمادگی ارتش ایران برای دفع تجاوزات در روزهای اول جنگ، نه تنها فریب شعارهای توخالی آن متجاوزان را نخوردند، بلکه آن عشایر سلحشور، به ویژه جوانان متدین و آگاه، دوشادوش دیگر جوانان ایران در سنگرهای شرف و جهاد به مقاومت ایستادند و خون دادند؛ اما هرگز با خیانت، خود را آلوده نساختند. بسیاری از آنها شهید و مفقودالاثر و مجروح و اسیر شدند.

در همان روزهای اول جنگ تحمیلی که این حقیقت برای خود متجاوزان آفتابی شد که اعراب خوزستان هرگز به کشور خود خیانت نمی کنند، متجاوزان عمده آتش قهر و غضب و عصبانیت خود را بر خانه و آشیانه عشایر عرب ریختند. شهرهای آنها از قبیل خرمشهر و سوسنگرد و بستان و آبادان و اهواز و شوش را یا با خاک یکسان کردند و یا خسارات سنگینی بر آنها وارد ساختند.

اگر صدها روستای عرب نشینی که در طول جنگ تخریب شده به آن اضافه شود، آمار دهشتناک تخریب و ویرانی مناطق عشایری برای همگان آشکار می گردد. این همه تخریب

و ویرانگری، بیـانگر اوج عصـبانیت دشـمن از این قوم و مـأیوس شـدن او از این که عرب ایرانی به کشور خود خیانت کنـد، می باشـد. بنابراین بایـد به جرأت و علناً گفت روحیه شـهادت طلبی، سـلحشوری، حماسه آفرینی و اجنبی ستیزی و غیرت بی نظیری که در جوانان عرب خوزسـتانی در جریان دفاع مقدس تجلی پیدا کرد، ریشه در مقاومت اسلامی عشایر در جریان جنگ جهانی اول در مقابل اشغالگران و استعمارگران انگلیسی داشته است. مخصوصاً باید توجه داشت بین این دو واقعه تاریخی، یعنی تجاوز انگلیسی ها در جنگ جهانی اول و تجاوز صدامیان بعثی، ۶۵ سال بیشتر نبوده، و نسب اغلب ده ها هزار شهید و ایثارگری که در دفاع مقـدس نقش آفرینی کردنـد، به شـهدا و مجاهـدینی که حماسه مقاومت واقعه جهاد عشایر در مقابل متجاوزان انگلیسـی را آفریدند، برمی گردد.

سردار هور، سرلشکر شهید علی هاشمی

از آنجا که نماد بارز جوانان فـداکار و غیورمردان عشایر عرب خوزسـتان در دوران دفاع مقدس، سرلشـکر شـهید سـردار بزرگ اسـلام شـهید علی هاشمی است، اشاره ای هر چند مختصر به حیات طیبه آن شهید و نقش بی بدیل او در دفاع مقدس و شهادت افتخارآفرینش در اینجا لازم است. شـهید علی هاشـمی در خانواده ای متدین از عشایر عرب اهواز در سال ۱۳۴۰ش متولد شد و پرورش یافت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. در روزهای اول جنگ تحمیلی در حالی که جـوانی ۲۰ سـاله بود راهی جبهه های نبرد شـد. فرمانـدهی سـپاه حمیـدیه و سوسـنگرد را به عهـده گرفت. قرارگاه اطلاعاتی نصـرت را بـا سازمانـدهی نیروهـای عرب مخلص تأسـیس و نقش مهم و سـرنوشت سازی در پشتیبانی و هـدایت عملیات بزرگ دوران دفاع مقدس ایفا نمود. سـرانجام بر اثر لیاقت ها و رشادت های کم نظیرش، هم زمان فرماندهی سـپاه ششم امام صادق(ع) (استان خوزستان) و فرماندهی قرارگاه های تاکتیکی منطقه به او واگذار شد.

سردار علی هاشـمی، در تیرمـاه ۱۳۶۷ در یورش نـاجوانمردانه بعثی هـای متجاوز به ایران اسـلامی بعـد از پـذیرش قطعنامه، وقتی قرارگـاه کربلا در محاصـره دشـمن قرار گرفت، مظلومانه و دلیرمردانه به شـهادت رسـید. وضـعیت او، بیش از ۲۰ سـال از جهت شهادت یا اسارت، به عنوان مفقود الاثر ناشناخته ماند، تا این که در بهار ۱۳۸۹ پیکر پاکش در منطقه عملیاتی هور پیدا شد و در سالروز شهادت بی بی دو عالم حضرت

فاطمه زهرا(س) پس از تشییع کم نظیری در گلزار شهدای اهواز به خاک سپرده شد.

گام های برداشته شده در راستای احیاء واقعه جهاد عشایر خوزستان

در رژیم پهلوی درباره مقاومت اسلامی جهاد عشایر خوزستان، مرموزانه سکوت می شد؛ یا به عبارت دیگر تاریخ سلحشوری های عشایر عرب ایران گرفتار «توطئه سکوت» بود. دستگاه های تبلیغاتی رژیم پهلوی از قبیل رادیو و تلویزیون و مطبوعات، و نهادهای آموزشی در کتاب های درسی از قبیل تاریخ، از آن مقاومت و نهضت در کنار نهضت های دیگر مثل تحریم تنباکو، نهضت مشروطیت و قیام دلیران تنگستان، یادی نمی کردند. اهل تحقیق و تألیف در مسائل سیاسی و تاریخی هم به ندرت آن را مطرح می ساختند. عمده منبعی که برای آن جریان مانده، نقل شفاهی مردمی است. چون کسانی که در دوران نوجوانی و جوانی آن واقعه را درک کرده بودند، برای فرزندان و نوادگان خویش تعریف می کردند، و به این صورت بر سر زبان ها مانده بود. برای بزرگداشت آن واقعه هیچ جلسه و همایشی هم برگزار نشده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حماسه عشایر عرب خوزستان به تدریج به صورت رسمی در مجالس و محافل، مطبوعات، صدا و سیمای محلی و در حضور شخصیت های کشوری و ملی مطرح گردید و بدین صورت این بخش از تاریخ افتخارآفرین ایران از حالت مهجوریت و فراموشی مطلق بیرون آمد. در این راستا فعالیت های زیر صورت گرفته است:

الف. دیدار برخی از معمرینی که واقعه را درک کرده بودند، با مسؤلان ارشد نظام جمهوری اسلامی از قبیل دیدار آنان با مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای در اسفند سال ۱۳۷۵ در اهواز، که از آنان تفقد به عمل آوردند. در این دیدار پرچم جهادی سیدجابر آل بوشوکه توسط نوادگان او به محضر مقام معظم رهبری تقدیم گردید. آن حضرت فرمودند: «این پرچم از هدایای ارزشمند رهبری است، که باید در موزه آستان قدس رضوی نگهداری شود». طبق دستور ایشان، هم اکنون این پرچم در موزه آستان قدس رضوی نگهداری می گردد.

ب. همچنین به دستور مقام معظم رهبری یادمان بزرگی در گلزار شهدای جهاد عشایر ساخته شد و بنا بر این شده که آن یادمان یکی از محل های بازدید کاروان های راهیان نور باشد.

ج. تألیف چند کتاب پیرامون این نهضت از قبیل:

۱. المنیور و جهاد عشایر عرب خوزستان، حمید طرفی، ناشر: مرکز خوزستان شناسی، چاپ اول، ۱۳۷۲ش.

۲. نقش عشایر عرب خوزستان در جهاد علیه استعمار، کاظم پورکاظم، ناشر: انتشارات آمه، تهران، ۱۳۷۵ش.

۳. حماسه جاوید (بررسی تحلیلی واقعه جهاد عشایر خوزستان بر علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول)، محسن حیدری، ناشر: انجمن مفاخر فرهنگی کشور، ستاد رسیدگی به امور فرهنگی و اجتماعی خوزستان، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵ش.

غیر از کتاب های منتشر شده فوق، کتابی به نام تاریخ کعب والفلاحیه تألیف الحاج علوان بن عبدالله الشویکی در سال ۱۳۵۱ه ق تألیف شده و مفصلاً خاطراتی را در زمینه نهضت عشایر مطرح کرده، ولی گویا تا به حال این کتاب چاپ نشده و به صورت خطی باقی مانده است.

پانوشت ها

نماینده مردم استان خوزستان در مجلس خبرگان رهبری.

۱. تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی، ج ۲، ص ۶۷۵ ، بلاد مابین النهرین، آرنولد ویلسون،

. ترجمه فؤاد جمیل، ص ۳۴

۳۷۴ ، جریان فراماسونری خزعل را افشاء و - ۲. اسماعیل رائین در کتاب فراماسونری (فراموشخانه) صص ۳۸۶

مدارک مربوط از جمله فرمان نشان شرف به امضاء استاد اعظم محفل بزرگ وطنی مصری به شیخ خزعل را

شیخ خزعل قبل از رسیدن به حکومت خوزستان و نشستن بر » : گراور کرده است . وی در این زمینه می نویسد

مسند ریاست، انگل ستان را مطمئن ساخت که از قدرت و اقدامات خودش برای پیشرفت و ترویج مقاصد

بریتانیا استفاده خواهد کرد . بعدها هم به وعده های خود کاملاً وفا کرد . در سال ۱۳۲۶ ق (۱۹۰۹ م) از دولت

و در سال ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵ م) از طرف فرمانروایی کل (K.C.I.E انگلیس لقب و نشان (کی، سی، آی، ئی

وی درباره تاریخچه انتساب خزعل به .« گرفت (K.C.I.S هندوستان نشان و لقب (کی، سی، ای، اس

فراماسونری می نویسد:

۱۸۹۵ م) (یعنی دو سال قبل از به حاکمیت رسیدن - ۱۳۱۲ ق (۱۹۰۰ - لژ فراماسونری مصر در سال های ۱۳۱۷ خزعل در خوزستان) او را در بغداد وارد یکی از لژهای خود ساخت. در سال ۱۳۴۰ ق (۱۹۲۲ م) که او به درجه استادی رسید، و شرایط ریاست و استادی کرسی لژ ماسونی را احراز کرد، پیشنهادش را برای تأسیس لژی به نام خود وی در خرمشهر پذیرفتند... .

۳. وی در سال ۱۲۴۷ در یکی از دهات یزد متولد شد . تحصیلات مقدماتی را در یزد و دروس سطح و خارج را در حوزه اصفهان آموخت . در سال ۱۲۸۱ به نجف رفت و نزد اعلام نجف تحصیلات خود را تکمیل کرد و پس از میرزای شیرازی بزرگ، هم زمان با آخوند خراسانی به مرجعیت شیعه رسید و در سال ۱۳۲۷ در نجف اشرف به ملکوت اعلی پیوست . وی در مقابل تسلط استعمار بر کشورهای اسلامی حساس یت فوق العاده ای نشان داد، و فتوای جهاد علیه انگلیس را در ایران و عراق و علیه ایتالیا در لیبی صادر نمود.

ص: ۲۱۸

۴. تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۰۶

. ۵. لمحات اجتماع یه عن تاریخ العراق الحدیث، دکتر علی الوردی، ج ۴، ص ۸۲

.۱۳۷۵/۱۲/ ۶. سخنرانی ایشان در اجتماع مردم اهواز در تاریخ ۱۸

. ۷. تاریخ الحرک هالاسلام یه فی العراق، عبدالحلیم الرهیمی، ص ۲۹۸

۸. سردارارفع و معزالسلطنه، القابی بود که دولت ایران به خزعل، به عنوان والی خوزستان داده بود. (ویراستار)

. ۹. دور علماء الشیع ه فی مواجه ه الاستعمار، سلیم الحسنی، ص ۸۴

.۱۴۱ ،۱۲۸، ۱۲۱ / ۱۰ . لمحات اجتماع یه عن تاریخ العراق الحدیث، علی الوردی، ج ۴

۱۱ . ای سید، جدّ تو با ماست.

۱۲ . پرچم وی تا زمان اخیر نزد نوادگان او نگهداری می شده و به محضر مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۵ ش اهداء شد و به دستور ایشان اکنون در موزه قرآن آستان قدس رضوی نگهداری می شود.

.۱۴- ۱۳ . آفتاب شوشتر، محمود ارومیه چی ها، صص ۱۵

.۲۱۸- ۱۴ . تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، صص ۲۲۱

۱۵ . مقصود از عشایر در این جا کسانی که زندگی کوچ نشینی دارند، نیست بلکه کسانی است که بر زندگی و مناسبات اجتماعی آنها بافت قبیلگی حاکم است، ولو این که در روستاها و شهرها ساکن باشند . به اینها عشایر گفته می شود. عشایر در خوزستان غالباً این گونه بوده و هستند . تعداد کمی از عشایر کوچ نشین در خوزستان زندگی می کنند. آنها غالباً از استان های مجاور به عنوان ییلاق و قشلاق به خوزستان می آیند.

۱۶ . جمع حموله، به معنی شاخه و تیره ای از یک عشیره بزرگ.

. ۱۷ . تاریخ ایران، سر پرسی سایکس، ترجمه: فخرداعی، ج ۲، ص ۶۷۵

۱۸ . اعیان الشیعه، سیدمحسن عاملی.

.۲۶۰– ۱۹ . المنیور، حمید طرفی، صص ۲۶۱

.۳۹– ۲۰ . فصل نامه عشایری، شماره ۸ و ۹، سال ۱۳۶۸ ، صص ۴۲

۲۱ . لفظ مغولی یا ترکی که در تقسیمات لشکری ع بارت بوده است از فرمانده ده هزار سرباز (امیرتومان)، و نیز

.(گاهی به معنی ایل و... آمده است. (دایرهالمعارف فارسی، مصاحب، ج ۱، ص ۶۹۱

. ۲۲ . تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، ص ۲۰۲

۲۳ . کلمه مغولی (به معنی فرمانده لشکر، امیربزرگ و شاهزاده، امیر و امیرزاده آمده است (دایرهالمعارف فارسی،

.(مصاحب، ج ۲، ص ۳۰۸۴

.۱۰۱– ۲۴ . تاریخ الکویت السیاسی، حسین خلف الشیخ خزعل، ج ۱، صص ۱۰۳

. ۲۵ . لمحات اجتماعیه، علی الوردی، ج ۱، ص ۱۴۰

.۱۶۶– ۲۶ . تاریخ الحرک ه الاسلام یه فی العراق، عبدالحلیم الرهیمی، صص ۱۶۸

. ۲۷ . نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، عبدالله نفیسی، ترجمه: کاظم چایچیان، ص ۷۳

. ۲۸ . همان، ص ۷۶

.۱۴۱– ۲۹ . لمحات اجتماع ی ه، ج ۴، صص ۱۴۲

. ۳۰ . تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۱۸

ص ۸۰۸ به نقل از مجموعه مدارک خطی ،« دور علماءالشیع ه فی مواجه ه الاستعمار » ۳۱ . متن عربی نامه در کتاب

مربوط به مرحوم آیت الله سیدمحمدکاظم یزدی، آمده است. آن مجموعه توسط یکی از نوادگان آن مرجع، یعنی

مرحوم علامه سیدعبدالعزیز طباطبایی گردآوری شده است.

۳۲ . مارتین یا مارتینی نام (مارک) یک نوع تفنگ بسیار قدیمی است.

۳۳ . بر اساس تحقیقات محلی به نقل از شاهدان عینی واقعه.

. ۳۴ . بلاد ما بین النهرین، آرنولد ویلسون، ص ۶۹

. ۳۵ . بلاد ما بین النهرین، ص ۶۹

. ۳۶ . تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۲۱

. ۳۷ . همان، ص ۲۱۸

ص: ۲۱۹

. بلاد ما بین النهرین، ص ۷۰

. ۳۹ . همان، ص ۸۶

.۱۵۲– ۴۰ . لمحات اجتماع یه، ج ۴، صص ۱۵۳

. ۴۱ . همان، ص ۱۵۲

.۱۴۳– ۴۲ . همان، صص ۱۴۴

. ۴۳ . بلاد ما بین النهرین، ویلسون، ص ۸۶

. ۴۴ . همان، ص ۶۷

. ۴۵ . تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۱۷

. ۴۶ . همان، ص ۶۰

۴۷ . مقصود، جناب حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (ع. منذر) است.

(۴۸ (Maberley cop.Cit . لمحات اجتماعیه، ج ۴، ص ۱۵۳ به نقل از

.۹۲– ۴۹ . بلاد ما بین النهرین، صص ۹۳

۵۰ . تحقیقات محلی.

.۹۴– ۵۱ . بلاد ما بین النهرین، صص ۹۵

۵۲ . همان، صص ۹۳ و ۹۴ ، بنابر نقل بعضی از مطلعین نام آن اسیر نیم (نجم) بود.

.۹۵– ۵۳ . همان، صص ۹۶

. ۵۴ . المنیور، صص ۱۰۰ و ۱۰۱

۵۵ . ر.ک: فصل نامه عشایری، شماره ۸ و ۹، سال ۱۳۶۸ با تلخیص.

. ۵۶ . بلاد ما بین النهرین، صص ۷۰ و ۷۱

۵۷ . ناگفته نم اند که ما مطالب آتی را از فتوکپی نسخه خطی کتاب مزبور استفاده کرده ایم. زیرا آن کتاب هنوز به چاپ نرسیده است.

۵۸ . رک: تاریخ کعب فی القبّان والفلاحیه، حاج علوان شویکی.

۵۹ . حمایل جمع حموله، به معنای شاخه های وابسته به طایفه بزرگ.

۶۰ . رک: فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، ضیاءالدین الموتی.

۶۱ . خاطرات مرحوم ملازرج صخراوی، یکی از افراد تبعیدی.

۶۲ . خشونت و فرهنگ (اسناد محرمانه کشف حجاب ۱۳۲۲ – ۱۳۱۲)، مدیریت پژوهش، انتشارات، آموزش و سازمان اسناد ملی ایران، ص ۲۰۱ .

۶۳ . همان منبع قبلی، ص ۲۰۲ .

۶۴ . همان منبع قبلی، ص ۲۰۱ .

۶۵ . ترجمه: ای امام! خون و جان ما فدای تو باد.

۶۶ . دین ما دین جعفری است و حکومت پهلوی را نمی خواهیم.

۶۷ . نهضت ما نهضتی اسلامی است نه شرقی است و نه غربی.

۶۸ . این شاه دیوانه را چه شده است؟ چه جنایتی در میدان ژاله آفریده است!

۶۹ . ای خمینی! ما همه سرباز توئیم و هر چه نیرو داریم از تو الهام گرفته ایم.

۷۰ . در رأس آنها، مرحوم حجت الاسلام سیدمحمد موسوی طرّه متوفای ۱۳۶۴ ش و مرحوم حجت الاسلام شیخ هادی گرمی متوفای ۱۳۸۷ ش بودند.

۷۱ . لازم به توضیح است اکثریت چشمگیر مردم شهرستان های خرمشهر، سوسنگرد، بستان، شادگان، رامشیر، هویزه، حمیدیه، ملاثانی ، ماهشهر ، بندر امام و شوش دانیال (ع) و بیش از نیمی از شهرهای اهواز و آبادان عرب هستند. ضمناً بسیاری از روستاهای شهرستان هایی مثل دزفول، شوشتر و رامهرمز عرب نشین می باشد.

مقاومت طوایف بلوچ در برابر قوای انگلیس

(جنگ گورستانی ۱۹۱۶م)

احمد الله بخش*

عظیم شه بخش**

چکیده

بریتانیا پس از تسلط بر هندوستان توجه خود را به سوی مرزهای تاریخی ایران در سند معطوف نمود و از همان ابتدای پیشروی به سوی بلوچستان، با مقاومت سرداران بلوچ روبرو شد. از سوی دیگر فتاوی علمای عثمانی در جریان جنگ جهانی اول مبنی بر وجوب جهاد بر ضد بریتانیا، و تأیید آنها توسط علمای عتبات و مدارس دیوبندی هند، باعث تحریک قبایل بلوچستان از جمله قبیله اسماعیل زهی در سرحد شد. ترس اصلی سرداران بلوچستان بویژه در منطقه سرحد، تجزیه مجدد خاک ایران یا ضمیمه نمودن بلوچستان غربی به قلمرو بریتانیا بود. مهمترین سرداران بلوچ جنیدخان یاراحمدزهی، خلیل خان گمشادزهی و جمعه خان اسماعیل زهی بودند. نبرد جمعه خان با قوای مهاجم انگلیس، که به جنگ گورستانی یا «لیرودیک» معروف شد، از مهمترین جنگ های طایفه اسماعیل زهی با متجاوزان انگلیسی بود. در این جنگ که در نزدیکی های زاهدان اتفاق افتاد، تعداد زیادی از متجاوزین انگلیسی (۷۰ نفر) و هجده نفر از طائفه اسماعیل زهی از جمله شش نفر از برادران جمعه خان کشته شدند.

نفرت بلوچ های ایرانی از بریتانیا باعث شد انگلیسی ها نتوانند جای پایی برای سلطه

دائمی خود در منطقه پیدا کنند؛ و پس از پایان جنگ جهانی اول به تدریج این منطقه از خاک ایران را تخلیه کردند.

مقدمه

قبایل بلوچ از کهن ترین و نیز سلحشورترین اقوام ایرانی هستند که هیچ گاه در دفاع از خاک ایران کوتاهی نورزیده اند. قبایل جنگجوی بلوچ با به ارث بردن و حفظ ویژگی جنگاوری اقوام کهن ایرانی، به عنوان مرزداران حریم شرقی ایران در عمل نشان داده اند همواره به این کشور عشق ورزیده و افتخار می کرده اند. زمانی که در بلوچستان به دلیل ضعف حکومت مرکزی نقشه های حساب شده ای از سوی بریتانیا به اجرا درمی آمد تا آنجا را تحت تسلط خود قرار دهد، مقاومت قبایل بلوچ بدون هیچ حمایتی از جانب حکومت ایران این نقشه ها را نافرجام گذاشت.

جنگ های عمده قبایل بلوچ ایرانی با نیروهای بریتانیا در سابقه ذهنی و تاریخ شفاهی رایج در میان بزرگان و معمرین منطقه تفاوت های زیادی با روایت های آن وقایع از زبان اسنادِ غربی از جمله اسناد و روایات بجا مانده در آرشیوها و خاطرات مأموران انگلیسی دارد. تلفات وارده به نیروهای انگلیسی و عدم توانایی آنان در جلب قلوب مردم منطقه باعث گردید آنان در پایان جنگ جهانی اول منطقه را ترک کنند. طایفه اسماعیل زهی به رهبری جمعه خان از مهمترین طوایفی بود که در سرحد بلوچستان علیه انگلیسها (۱۹۱۶ م) قیام کرد. سردار جمعه خان (۱۳۳۵-۱۲۴۵ه. ش) پس از رسیدن به سرداری با همکاری دو قوم گمشادزهی و شهنوازی چنان عرصه را بر انگلیسی ها تنگ کرد که آنها ژنرال ریجینالد دایر را برای جنگ با جمعه خان به بلوچستان اعزام کردند.

میان قوای انگلیسی به فرماندهی ژنرال ریجینالد دایر و جنگاوران بلوچ، نبردهای متعددی رخ داد؛ که در این مقاله به ذکر حوادث یکی از این نبردها معروف به جنگ گورستانی می پردازیم.

وضعیت بلوچستان ایران در زمان شروع جنگ جهانی اول

بلوچستان در زمان شروع جنگ جهانی اول به دو منطقه مکران و سرحد تقسیم می شد. پس از مرگ ناصرالدین شاه و سپس انقلاب مشروطه، یا به عبارت بهتر ضعف

دولت مرکزی و کاهش نفوذ آن در نقاط دوردست کشور، در مکران بهرام خان باران زهی حکومت می کرد.

در منطقه شمالی یا ناحیه کوهستانی و مرتفع سرحد، قدرت در دست سردار میرجنیدخان یاراحمدزهی بود. قبایل عمده دیگر در این منطقه شامل قبیله گمشادزهی به رهبری سردار خلیل خان (هلیل خان)، قبیله اسماعیل زهی به رهبری جمعه خان (جُما خان)، و قبیله ریگی به رهبری ابراهیم خان، عیدوخان و سردار تاج محمد با طوایف متعدد دیگری چون ناروئی، گرگیج، براهوئی، کُرد، رخشانی، هاشم زهی، کهرازهی، تمندانی، ترشابی، سالارزهی، مرادزهی، کرم زهی و تیره های کوچکتر از طریق وصلت و یا اشتراک در قلمرو متحد بودند و در سه قسمت اصلی سرحد اتحادیه های قدرتمندی ایجاد کرده بودند. اکثر قبایل سرحد نسبت به میرجنیدخان احترام زیادی قائل بودند و تقریباً رهبری او را بر تمامی منطقه قبول کرده بودند. اگرچه در مکران قدرت واقعی در دست میربهرام خان بود، اما سرداران متعددی همچون نواب خان بامری، سعید خان ناروئی و میربرکت خان جاسکی نیز قدرت قابل توجهی داشتند.

سرداران بلوچ ایرانی برخلاف سرداران بلوچستان شرقی کمتر تحت نفوذ یا کنترل حکومت استعماری بریتانیا در هند بودند و تقریباً نوعی سنت ضدانگلیسی در میان بلوچ های این منطقه حاکم بود.

بلوچهای سرحد، برخلاف بلوچ های مکران، وابستگی چندانی به کشاورزی و زمین نداشتند. رؤسای قبایل سرحد نیز قدرت و ثروت حاکمان مکرانی را نداشتند؛ زیرا فاقد اراضی غنی کشاورزی بودند که از طریق آن بتوانند کسب درآمد نمایند. سرداران ناحیه سرحد در عوض با سازماندهی نیروهای قبیله ای خویش، روستاها و شهرهای اطراف را مورد حمله و تهاجم قرار می دادند.

پس از اینکه بریتانیا در جهت منافع خویش اقدام به تعیین حدود و تجزیه بلوچستان کرد، اراضی وسیعی را که متعلق به قبایل قدرتمند منطقه نظیر یاراحمدزهی، گمشادزهی و ریگی بود، در مناطقی چون «ماشکید و تهلاپ» از خاک ایران جدا کرد که علاوه بر اینکه ضربه های شدیدی به اقتصاد آنان وارد شد، بسیاری از تیره های قبایل فوق در دو سوی مرز قرار گرفتند و با خط ترسیمی گلداسمید برای همیشه از همدیگر جدا ماندند بنابراین نوعی خصومت شدید نسبت به انگلیسی ها در منطقه ایجاد شد.

آماده شدن قبایل سرحدی برای حمله به منافع بریتانیا

به دنبال بروز ناآرامیهایی در مناطق ساحلی مکران و حملات گسترده بهرام خان بمپوری به مرزهای هندوستان در مناطق «کیچ و تُمپ» قبایل سرحدی نیز آمادگی خود را برای پیوستن به نیروهای جهادی اعلام کردند. فتوای جهاد علمای منطقه و تحریکات عناصر آلمانی مرتبط با شیراز در این حوادث، مؤثر بود. از سوی دیگر نیروهای انگلیسی و نظامیان وابسته به آنها برای جلوگیری از نفوذ عوامل آلمانی به مناطق شرقی کشور و ورود به افغانستان، حلقه خاوری ایران، یا کمربند شرقی ایران را، که به پلیس شرق نیز معروف شد، ایجاد کردند. بخش مهمی از حوزه عمل حلقه خاوری ایران، در مجاورت منطقه سرحد در بلوچستان ایران بود. انگلیسی ها نیروهای فراوانی را در پاسگاههای «کَچِه» و «رَباط» که مرز مشترک منطقه سرحد با بلوچستان انگلیس و افغانستان محسوب می شد مستقر کرده بودند.

این تحرکات نظامی که با استخدام بعضی از عناصر محلی همراه بود موجبات خشم و ناراحتی قبایل سرحدی و علمای منطقه را، که در واقع به دلیل آموزش در مدارس دیوبندی هند و ارتباط با رهبران گروههای مسلمان آنجا دارای روحیات شدید ضدانگلیسی بودند، فراهم نموده بود. رهبر بلامنازع سرحد در این زمان، سردار جنیدخان یارمحمدزهی بود که دارای احترام زیادی در میان قبیله خود و سایر قبایل منطقه بود. ملا ملکشاه یکی از علمای دینی منطقه بود که نقش بسیار مهمی در دعوت قبایل دامنی، که علاوه بر یارمحمدزهی ها قبیله گمشادزهی به رهبری «سردار خلیل خان» را شامل می گردید، به جهاد برعهده داشت. او در روستای گزّو که یکی از مراکز اصلی تجمع و سکونت ایل یارمحمدزهی به حساب می آمد، ساکن بود و بسیاری از افراد این قبیله فرزندان خود را برای کسب مراحل مقدماتی علوم دینی و قرائت قرآن به مکتبی می فرستادند که تحت سرپرستی او اداره می شد. ملاـ ملکشاه که فتاوی علمای دیوبندی را در سرحد انتشار می داد، جنیدخان را به جهاد در مقابل انگلیسی ها دعوت نمود. بنظر می رسد نسبت فامیلی ملا ملکشاه با جنیدخان و خلیل خان نیز تا حد بسیار زیادی در پذیرش فتاوی جهاد او مؤثر بوده است و این نزدیکی باعث تقویت افکار اسلامی و اندیشه های جهادی سرداران سرحدی گردیده است.

یکی دیگر از علمای با نفوذ منطقه مولوی عبدالله سربازی قاضی القضاه بلوچستان

بود که در قضیه حمله به افسران سیاسی بریتانیا در منطقه «مند» نقش مستقیم داشت و در فتوایی که در تمامی بلوچستان منتشر گردید، اعلام نمود انگلیسی ها کافر هستند و هرگونه کمک به آنها را حرام شمرده بود . دلیل صدور این فتوا این بود که شماری از بومیان به استخدام انگلیسی ها درآمده بودند.

امتداد قلمرو قبیله اسماعیل زهی که رهبری آن را «سردار جمعه خان» به عهده داشت تا نرماشیر می رسید و وابستگی های نزدیکی بین این قبیله و طوائف شیهکی، سابکی، سنجری و رشیدی که دارای نفوذ و جمعیت قابل توجهی در اطراف نرماشیر، بم و جیرفت بودند، برقرار بود. قبیله یارمحمدزهی هم مناسبات نزدیکی با طائفه شیهکی برقرار نموده بود و یکی از سرداران معروف این قبیله بنام یارمحمدخان که از فعالان دمکرات کرمان به حساب می آمد، از دختر سردار جنیدخان خواستگاری نموده بود.

در کمیته عملیاتی دمکرات های کرمان، که در اواسط اوت ۱۹۱۵/ اوایل شوال ۱۳۳۳ از اجتماع رهبران این حزب تشکیل گردید، نام علی اکبر قراسوران که از بلوچهای اطراف کرمان بود به چشم می خورد. این کمیته برای همکاری با آلمانها و مبارزه مشترک بر ضدانگلیسی ها و عوامل وابسته آنان ایجاد گردیده بود. از میرزاعلی اکبر بلوچ، در کتاب کرمان در نهضت مشروطیت نیز به عنوان یکی از آزادیخواهان و همراهان نزدیک میرزاآقا خان کرمانی (بردسیری) نام برده شده است. به نظر می رسد در فراهم کردن مقدمات و زمینه سازی ملاقات سرداران بلوچ سرحدی و نمایندگان آنان با عوامل آلمانی اعزامی به کرمان و بم، افرادی چون علی اکبر و یارمحمدخان شیهکی و سایر سران قبایل منطقه نقش مهمی داشته اند.

در کتاب حکایت بلوچ نیز به یکی از اعضای طایفه شیهکی اشاره گردیده است که به عنوان راهنما برای گروهی آلمانی خدمت می کرده است و در زمانی که این گروه در دام گروهی از عشایر قبیله اسماعیل زهی یا افراد سردار «جماخان» واقع می شود با معرفی خویش باعث نجات جان آنان می گردد.

در وقایع عصر مشروطه قبایل بلوچ به دلیل فعالیتهای آزادیخواهانه رفعت نظام بر ضد حکّام قاجار شوریده بودند. بلوچ ها در جریان حمله شورشیان و آزادیخواهان برای فتح کرمان حضور چشمگیری در نیروهای محاصره کننده کرمان به رهبری رفعت نظام و میرزا حسین خان رئیس نظمیه داشتند. در جریانات کرمان و وقایع مربوط به سال های

آغازین جنگ جهانی اول نیز قبایل بلوچ در همراهی با دمکراتها و متحدان آلمانی آنها نقش مهمی بازی می کردند. نمایندگان آلمان نیز در پی دیدار با سران قبایل بلوچ در بم و نرماشیر با اعطای کمک های مالی در مبارزه شان علیه انگلیسی ها یاری می دادند. در این مبارزه مشترک، بلوچ ها حملات شدیدی به منافع بریتانیا در مناطق مختلف بلوچستان بالاخص در مرزهای شرقی در حدود رباط و کچه توسط قبایل سرحدی کردند. این حملات را عمدتاً قبایلی همچون یارمحمدزهی، گمشادزهی و اسماعیل زهی انجام می دادند. به نظر می رسد، با توجه به نفرت مردم منطقه از انگلیس ها، عناصر آلمانی توانستند از این وضع به نفع کشور خود استفاده کنند؛ همان طور که در شیراز و بوشهر و تنگستان و دشتی همین کار را کردند.

تأثیر فتاوی جهاد نیز در قبایل بلوچ به حدی بود که سر پرسی سایکس در مورد آن می نویسد: «یک سردار بلوچی در نامه اش (برای خانواده اش) چنین نوشته است که او مدتها ناخن و محاسنش را به آرزوی شهادت با حنا رنگ بسته است ....»

سردار جمعه خان اسماعیل زهی می گفت پدرش، کدخدا جیهل، در زمان حیاتش مأموریتی از طرف سطوت الممالک حاکم وقت بلوچستان برای جلوگیری از پیشروی نیروهای انگلیسی در خاک بلوچستان ایران دریافت کرده است و به همین دلیل به هر وسیله ممکن برای اجرای تعهد او اقدام خواهد کرد تا راه ورود نیروهای نظامی بریتانیا را به درون خاک ایران سدّ نماید. تبلیغات ملا درمحمد و قاضی خیرمحمد حسن زهی در دعوت از سردار جمعه خان به ادای فریضه دینی جهاد، او را برای جنگ با انگلیسی ها مصمّم نمود.

شدت دشمنی با انگلیسی ها در میان قبایل بلوچ ایرانی به حدّی مقامات بریتانیایی در هند را نگران نموده بود که حضور بلوچ های ایران را در سیستان و افغانستان باعث تحریک ساکنین مرزهای افغانستان و خطری برای منافع خود اعلام می کردند.

قیام سردار جمعه خان اسماعیل زهی

همان طور که جنید خان و قبایل تحت امر او حملات خود را به کاروانهای تدارکاتی بریتانیا در خاک بلوچستان انگلیس شدت بخشیده بودند، سردار جمعه خان با کمک جنگجویان قبیله اسماعیل زهی و طوایف وابسته حملات مشابهی را به منافع بریتانیا در

منطقه انجام داد. زمانیکه ژنرال دایر و نیروهایش در تعقیب جنیدخان به سوی کمال آباد هجوم بردند، در اطراف دزداب و نزدیکی نصرت آباد سیپی نبرد سختی بین نیروهای انگلیسی و جنگجویان تحت امر سردار جمعه خان اسماعیل زهی در گرفت. جمعه خان اسماعیل زهی در جریان حمله انگلیسیها به خاش از سران قبایل و طوایف همجوار دعوت نموده بود برای امری مهم در جلسه ای که در محل سکونت او در گلوگان تشکیل خواهد شد شرکت نمایند. این سردار بلوچ از چنان احترامی در منطقه برخوردار بود که سریعاً دعوت او از جانب سران قبایل و طوایف همجوار از جمله ناروئی، براهوئی، گرگیج، حسن زهی، نوتی زهی و قنبرزهی، ایجباری و تیره های مختلف قبیله اسماعیل زهی اجابت گردید.

جمعه خان با یادآوری گوشه ای از تاریخ گذشته سرحد، حضور نیروهای انگلیسی در سرحد را بزرگترین خطر برای دین، میهن و سنت قومی قبایل بلوچ اعلام کرد و با یادآوری نیرنگ های بریتانیا در تجزیه قسمت اعظم خاک بلوچستان در صد سال اخیر و جدا نمودن برادران بلوچ آنها در کلات و افغانستان از ایران، به ضعف حکومت مرکزی در این منطقه اشاره نموده و از طرحها و نقشه های آتی انگلیسی ها برای اشغال منطقه و تسلط بر نواحی شرقی ایران تا کرمان پرده برداشت. جمعه خان در ادامه به نبردهای خاش و اطراف آن اشاره کرد و با ستایش از جنیدخان و خلیل خان اعلام کرد بزودی انتقام خون برادران بلوچ خود را که در جنگهای اخیر به شهادت رسیده اند خواهد گرفت.

سرداران بلوچ پس از تأیید سخنان سردار جمعه خان، با دست زدن به قرآن مجید، هم پیمانی و آمادگی خود را برای آغاز نبرد بر ضد نیروهای بریتانیایی با افتخار رسیدن به شهادت اعلام کردند. مراسم سوگند پس از قرائت فاتحه برای شهدای خاش خاتمه یافت. پس از عقد پیمان و هم قسم شدن طوایف بلوچ با جمعه خان، جنگجویان بلوچ تصمیم گرفتند مانع ورود انگلیسی ها به درون خاک ایران شده و راه را بر نیروهای نظامی بریتانیا سد نمایند. به دستور جمعه خان پیکها و چاروهایی (جاسوس) به رباط و کچه که دو مرکز مهم استقرار نیروهای نظامی محسوب می شدند، روانه گردیدند تا تحرکات انگلیسی ها را تحت نظر گرفته و در اسرع وقت به اطلاع ستاد فرماندهی مستقر در گلوگان برسانند. قبایل مستقر در بلوچستان انگلیس مانند طوایف نوتی زهی، ایجباری، حسن زهی و گرگیج که از وابستگان و متحدان اصلی قبیله اسماعیل زهی به حساب می آمدند و آنان نیز بلوچ سرحدی نامیده می شدند، علاوه بر کمکهای نظامی،

اخبار و اطلاعات مورد نیاز از تحرکات نیروهای نظامی بریتانیائی را برای جمعه خان ارسال می کردند.

جنگ گورستانی یا لیرودیک

«لیرودیک» از الفاظ بلوچی «لِیرَه» به معنای شتر نر و «دِکّ» به معنای کوه تشکیل شده است که با همدیگر به معنی کوه شبیه شتر (کوه شتری) می باشد. در گزارشهای ارسالی فرماندهی نیروهای مسلح هندوستان به وزیر حکومت هند درباره نبرد قبایل بلوچ ایرانی و نیروهای انگلیسی در محل لیرودیک، چنین آمده است: «در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۹۱۶م، در محلی به نام لیرودیک ۷۰ تن از سربازان پیاده پنجابی و یک گروه سواره نظام انگلیسی تحت فرماندهی کاپیتان. آ. د. بنت، در مقابل یک لشکر از جنگجویان بلوچ که تخمین زده می شد در حدود ۷۰۰ تن باشند قرار گرفتند که در پایان تلفات قابل توجهی به نیروهای انگلیسی وارد آمد». سرلشکر محمود امین نیز در خاطرات خود، به این نبرد چنین اشاره می کند:

در بازگشت جنگجویان تحت امر جمعه خان از عملیاتی موفقیت آمیز بر ضد نیروهای نظامی بریتانیا در اطراف قائن که در جریان آن تعدادی از نیروهای انگلیسی کشته شده بودند، آنان به گروه دیگری از نظامیان انگلیسی برخورد کردند.

ژنرال دایر نیز که در زمان این جنگ در اطراف خاش بود، با اشاره به حمله افراد طایفه اسماعیل زهی به رهبری جمعه خان در غرب رباط و نزدیکی نصرت آباد (سیپی) به نیروهای انگلیسی، در مورد آن چنین می نویسد:

در این حمله نه تنها بسیاری از نیروهای انگلیسی کشته و زخمی شدند، بلکه تعداد زیادی قاطر، تفنگ و مهمتر از همه مهمات را هم از دست دادند و اگر چه افسر فرمانده انگلیسی با تمام قوا جنگیده بود و از بروز یک فاجعه جلوگیری نموده بود امّا تعداد تلفات آنقدر زیاد بود که در منطقه شایع شود که جمعه خان به پیروزی اغراق آمیزی دست یافته است.

مابرلی نیز با شرح کامل این نبرد تعداد جنگجویان اسماعیل زهی را ششصد تن عنوان می کند:

پس از حمله شدید به نیروهای انگلیسی تحت فرمان کاپیتان بنت و جمازه داران

سیستانی تحت امر میجر [سرگرد] هرون در نبردی که از ۳۰/۱۰ دقیقه بامداد تا تاریک شدن هوا ادامه داشته است موجبات فرار نیروهای چریک و سربازان پنجابی را به سوی گراغه فراهم نموده و با عبور از طرفین نیروها دواب آنها را مورد حمله شدید و غارت قرار داده اند.

مابرلی تلفات اسماعیل زهی ها را در حدود ۴۵ نفر کشته و از جمله سه تن از رؤسایشان اعلام می کند و در مورد تلفات وارده بر نیروهای انگلیسی می نویسد:

تلفات انگلیسی ها ۲۷ نفر برآورد شد که از آن جمله لیوتنان دوم دبلیو. اچ. چالمرز: W.H.Chalmers ، و ده تن از افراد گردان نوزدهم پنجابی در میان کشته شدگان بودند.

او با اشاره به عقب نشینی شبانه کاپیتان بنت، به سوی گراغه اعلام می کند روز بعد کاپیتان وایز، در شش مایلی جنوب غربی محلی بنام گُراندی با گروهی از جنگجویان اسماعیل زهی مواجه می گردد؛ و ضمن اینکه با موفقیت تمام تعداد ۳۰ نفر از آنان را مقتول می کند، با دو نفر تلفات خودی دشمن را وادار به فرار می نماید.

اگرچه در نبرد لیرودیک که در سرحد به آن جنگ گورستانی گفته می شود، تعدادی از جنگجویان قبیله اسماعیل زهی کشته شدند، امّا با توجه به گزارش رسمی نیروهای مسلح هند و ژنرال دایر در مورد تلفات بالای نیروهای انگلیسی صحت گزارش ژنرال مابرلی در مورد تلفات بالای عشایر بلوچ مورد تردید می باشد. محمود زند مقدم که با بازماندگان و بستگان نزدیک سردار جمعه خان در محل اصلی سکونت این قبیله واقع در گلوگان دیدار و مصاحبه نموده است، در مورد نبرد بین جنگجویان بلوچ به رهبری سردار جمعه خان و نیروهای انگلیسی می نویسد:

۷۴ (نفر) انگلیسی و ۱۸ (نفر) اسماعیل زهی کشته شدند؛ در این جنگ (که) در نُه فرسخی شمال غرب زاهدان (بوقوع پیوست) و بعد از جنگ اسم آن محل شد گورستانی، شش تن از برادران جُمّا خان هم (در نبرد یاد شده) کشته شدند.

معمرین محلی معتقدند جمعه خان با کشانیدن نیروهای سوارِ انگلیسی به درون یک تله طبیعی از درختان جنگلی، مانع تحرک و مانورِ سواره نظام قدرتمند دشمن شده و سپس آنها را تارومار کرده است.

همچنین اثری که از سوی مرکز پژوهش های خلیج فارس و دریای عمان در سال

۱۳۵۴ ه. ش، تألیف شده است، تعداد تلفات انگلیسی ها را در جنگ گورستانی ۷۵ تن و تلفات طایفه اسماعیل زهی را ۱۸ تن به اضافه شش تن از برادران جمعه خان ذکر می کند.

گل خان نصیر نیز که تألیفات مهمی درباره تاریخ بلوچستان دارد، در مورد این جنگ می نویسد:

در جنگ شدیدی که در نزدیکی نصرت آباد واقع در بلوچستان ایران رخ داد، سردار جمعه خان به همراه جنگجویان اسماعیل زهی به نیروهای انگلیسی یورش برد و با وارد آوردن تلفات شدید و کسب غنائم فراوان آنها را پراکنده و وادار به فرار کرد.

به نوشته محمود زندمقدم، «یکی دیگر از معمرین طایفه اسماعیل زهی بنام گُل محمد، تعداد تلفات نیروهای انگلیسی (سربازان و افسران اروپایی) را در جنگ گورستانی بیش از ۷۵ تن می داند و تنها تعداد تلفات نظامیان مزدور سیک را ۹۵ تن اعلام می نماید و دلیل نامگذاری آن منطقه را به گورستانی تعداد فراوان گورهای کنده شده جهت دفن کشته های نبرد می داند.»

«در این نبرد دو تن از برادران سردار جمعه خان به نامهای «الله یار» و «بلوچ خان» کشته می شوند و برادر سوّم او به نام «احمد خان» با اصابت ۲۸ گلوله به وی شدیداً مجروح می گردد که پس از انتقال به گلوگاه مورد مداوا قرار گرفته و نجات می یابد.»

جنگ، ماجرایی نیست که در آن فقط به یک طرف زیان و خسارت وارد آید. طبعاً بلوچ ها نیز در این نبرد، که از نظر تجهیزات و امکانات نابرابر هم بوده، تلفاتی داشته اند.

سردارجمعه خان برای اینکه اجساد کشته شدگان و افراد زخمی به منطقه شورو منتقل شود، همچنان جنگ را ادامه می دهد و از منطقه خارج نمی شود.

میرزا نیک محمدِ الله بخش، یکی از معمرین محلی بلوچ و از خویشاوندان نزدیک سردار جمعه خان که بعدها بدلیل داشتن سواد از سوی او به نمایندگی این ایل در دولت وقت معرفی می گردد، شرحِ نبرد گورستانی را از زبان سردار جمعه خان چنین می آورد:

با اطلاع از ورود نیروهای انگلیسی به خاک ایران که از رباط عازم نصرت آباد بودند، من نیروهای خود را جمع نموده و در منطقه ای در مسیر عبور آنان در نزدیکی تلِ سیاه، که پر از درختچه های گز و تاگَز محلی بود مستقر نمودم و علت انتخاب آن جا برای نبرد همان درختان بودند که باعث کُند شدن حرکت و مانور سواره نظام دشمن می گردیدند.

نیروهای جمعه خان دارای سه نوع اسلحه شامل دو نوع سلاح گرم یعنی تفنگهای قدیمی فتیله ای و تفنگهای جنگی «ورندل» بودند که سلاحی جدید محسوب می شد و یک فشنگ در آن جای می گرفت، اما در صورت تیراندازی مکرّر فشنگ در لوله آن گیر می کرد و باعث ایجاد مشکل می گردید. سومین سلاح نیروهای اسماعیل زهی سلاح سرد یا همان شمشیر و خنجر بود که جنگجویان پس از پنهان شدن در پشت بوته ها و تپه های خاکی به محض نزدیک شدن سواره های دشمن با آن؛ آن ها را از پای می انداختند.

بنا به روایت میرزانیک محمد، سردار جمعه خان در مورد آغاز نبرد چنین می گوید:

با آغاز جنگ و حمله اولیّه ما، که با خروج سریع از منطقه پر از دار و درخت و هجوم بسوی نیروهای انگلیسی همراه بود، ناگهان بارانی از گلوله بر سر ما ریخت و چون مسلسلها و تفنگهای یازده تیر انگلیسیها باعث غافلگیری ما شده بود، فوراً عقب نشینی کردیم و نیروهای ما به کمینگاه نخست خویش یعنی همان منطقه پوشیده از درختان گز و تاگز، برگشتند.

با رسیدن جنگجویان کمکی از جانب دیگر طوایف همسایه مانند قنبرزهی و گرگیج، نیروهای بلوچ روحیه از دست رفته را باز یافتند. مهارت جنگجویانی همچون سیاهمرد قنبرزهی، فرمانده نیروهای کمکی، در تیراندازی باعث وارد آمدن تلفات شدیدی به نیروهای سوار انگلیسی شد. محال بود تیر انداخته شده از جانب شکارچیان مشهوری همچون سیاهمرد هدر رود. با رسیدن نیروهای در حال عقب نشینی به داخل درختچه ها، ناگهان عموی جمعه خان بنام پکیر (که در پایان این جنگ کشته می شود) فریاد بر می آورد: زَحْمْ، زَحْمْ که در زبان بلوچی به معنای شمشیر و در میدان جنگ به معنی رمز شروع حمله کلی با تمام قوا به سوی دشمن بود. با ورود نیروهای انگلیسی به داخل کمینگاه بلوچها (منطقه پوشیده از دار و درخت) که علاوه بر حفر سنگرهای مناسب، موانع و تله های متعددی برای نابودی سواره نظام در آنجا ایجاد شده بود، انگلیسیها غافلگیر شدند. نیروهای انگلیسی که به دنبال عقب نشینی اولیه جنگجویان اسماعیل زهی به تعقیب آنان آمده بودند، در منطقه پوشیده از درختان محلّی در تله افتادند و قدرت مانور اسبهای آنان گرفته شد. تمامی نیروی بلوچها برای نابودی سواره نظام انگلیسی متمرکز شده بود.

با گذشت مدتی کوتاه جمعه خان متوجه فرار و عقب نشینی تعدادی از سربازان انگلیسی گردید که اسبهای خود را از دست داده بودند، اما او به جنگجویان خود

دستور داد از تعقیب فراریان خودداری نمایند. جمعه خان بعدها شنیده بود نیروهای فراری انگلیسی با پای پیاده تا «رباط» که پایگاه اصلی انگلیسیها در مرز مشترک ایران و افغانستان بود دویده و خود را به آنجا رسانیده اند.

سردار جمعه خان اسماعیل زهی دلیل اصلی پیروزی خود را برای میرزا نیک محمد چنین اعلام می نماید:

سنگربندی مناسب نیروها، آشنایی جنگجویان بلوچ با نبرد چریکی و پارتیزانی و دستور حمله عمومی بوسیله خنجر و شمشیر که در زمان مناسبی توسط عموی من پَکیرخان، اعلام شد باعث گردید افراد ما که چندین برابر نیروهای انگلیسی بودند با یک حمله گسترده نیروهای انگلیسیِ افتاده در تله درختان را نابود نمایند.

منطقه سوق الجیشی تحت اختیار جمعه خان که از نرماشیر تا نصرت آباد و نواحی منتهی به افغانستان کشیده شده بود منطقه حساسی بود و در صورت موافقت سران ایل اسماعیل زهی، عوامل آلمانی و ترک از این مسیر به سهولت می توانستند به افغانستان و هندوستان نفوذ کنند. همین امر «دایر» را بر آن داشت سریعاً برای عقد قراردادهای همکاری با این سردار بانفوذ منطقه راهی قلمرو او در گلوگان گردد. ژنرال دایر با تکرار تجربه قبلی خود در مورد جنیدخان که با از بین بردن غلّات مردم در کمال آباد او را وادار به تسلیم نموده بود در هنگام ورود به گلوگان نیز پیک هایی را نزد جمعه خان، که قبل از ورود نیروهای انگلیسی به همراه تمامی اعضای قبیله آنجا را ترک کرده بود، فرستاد و از او خواست فوراً به همراه تمام نیروهایش تسلیم شود وگرنه غلاتش نابود خواهند شد.

دایر که به خوبی می دانست در بلوچستان نان چه اهمیتی دارد از حربه تهدید به آتش زدن غلات در موارد مکرر استفاده می نمود. به «جمعه خان» تفهیم شد با توجه به تسلیم جنیدخان و خلیل خان، او به عنوان تنها سردار مخالف بریتانیا کاملاً منزوی گردیده است و در صورتی که مثل سایر سرداران سرحدی عمل نماید و تسلیم گردد با او و افرادش رفتار سخاوتمندانه ای به عمل خواهد آمد. همراهی میرجنید و خلیل خان و جنگجویان تحت امر آنها با کاروان انگلیسیها، جمعه خان را به پذیرفتن شرایط پیشنهادی جهت صلح با ژنرال دایر متمایل کرد.

مابرلی تاریخ تسلیم جمعه خان را به نیروهای انگلیسی ۲۵ آوریل/ ۵ اردیبهشت ذکر نموده و دلیل اصلی این تصمیم او را چنین می نویسد:

آمادگی جمعه خان برای تسلیم تا حدود زیادی از تلفاتی ناشی شده بود که در ۱۳ و ۱۴ آوریل/ ۲۴ و ۲۵ فروردین بر او آمده بود.

در روایتی بومی از نحوه تسلیم شدن جمعه خان به انگلیسی ها نقل می گردد که پس از محاصره منطقه سکونت قبیله اسماعیل زهی، عموی جمعه خان برای مذاکره با انگلیسی ها با آنان ملاقات می نماید و آنها تنها شرط ترک منطقه گلوگان را تسلیم بی قید و شرط شخص جمعه خان اعلام کرده و او نیز برای نجات قبیله و مردم از چنگ محاصره ارتش بریتانیا خود را به آنان تسلیم می نماید.

محمود زندمقدم نیز با اشاره به ملاقات عیسی خان، عموی جمعه خان، با انگلیسی ها می نویسد:

... عیسی خان می گوید من قبول کردم سر تو [= جمعه خان] را تحویل دهم، تو چه می گویی؟ جما خان می گوید من یک سری دارم برای وطنم و ناموسم نذر می کنم، فردا می روم هر کاری می خواهند بکنند و روز بعد جماخان می رود و خودش را تسلیم می کند.

از سوی دیگر بدلیل روابط بسیار دوستانه ای که بین جمعه خان و عیدوخان ریگی وجود داشت، ریگی ها ژنرال انگلیسی را قانع کردند که سردار جمعه خان راستگوترین سردار سرحد بوده و پس از سوگند خوردن هرگز سوگند خود را نخواهد شکست. در عمل نیز با قراردادهای منعقده در گلوگان و سپس کچه دیگر هیچ زمان از سوی جمعه خان و افراد قبیله او تعرضی نسبت به انگلیسیها انجام نگردید.

اگرچه سرداران خاش مانند جنیدخان و خلیل خان بواسطه فتاوی صادره از جانب علمای دیوبندی در مورد عدم اعتبار سوگند عدم تعرض با کفار بریتانیایی جنگ با آنان را ادامه دادند و تا مدتها نیروهای انگلیسی مستقر در سرحد را به خاک و خون می کشیدند، اما سردار جمعه خان هرگز سوگند خویش با انگلیسیها را نشکست. از سوی دیگر سفارش های سردار عیدوخان در مورد جمعه خان به ژنرال دایر و حفظ احترام این سردار بلوچ دلیل بسیار مهم دیگری برای پایبندی جمعه خان به سوگند خویش بود. با توجه به اینکه همسران عیدوخان و جمعه خان خواهر بودند و رابطه نزدیک خویشاوندی بین آنان وجود داشت، لذا سردار اسماعیل زهی به پاس احترام به عیدوخان هرگز پیمان خود با انگلیسیها را نشکست.

از سوی دیگر میرزا نیک محمد الله بخش، مشاور آتی سردار جمعه خان و نماینده ایل

اسماعیل زهی در نزد حکومت پهلوی، معتقد است دلیل نشکستن سوگند از جانب سردار جمعه خان، پرداخت کامل دیه کشته شدگان قبیله اسماعیل زهی توسط مقامات بریتانیایی بود. او از جانب جمعه خان نقل می نماید قبل از آمدن نیروهای انگلیسی به همراه ژنرال دایر به گلوگان، سردار عیدوخان با چند جمازه سوار بلوچ به نزد او می آید و تقاضای صلح با انگلیسیها را مطرح می نماید. پس از مشاوره با سرداران قبیله اسماعیل زهی، جمعه خان به همراه چندین تن از سران تیره های وابسته، در خاش حضور بهم رسانیده و در ازای دریافت سی هزار قجری بابت خون هر یک از کشتگان قبیله اسماعیل زهی با انگلیسیها صلح می نماید. اگرچه جمعه خان در نهایت تسلیم نیروهای انگلیسی مستقر در منطقه شد، اما تلفات واردشده به ارتش بریتانیایی هند در جریان جنگ گورستانی یا نبرد لیرودیک بحدی شدید بود که در گزارشهای ارسالی به روزنامه رسمی لندن از آن بعنوان یک شکست بسیار سخت یاد شده است.

فهرست منابع و مآخذ

– احمدی، حمید، قومیت گرینی در ایران، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸

– ایرانپور، محمد، کرمان در نهضت مشروطیت، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۳

– باستانی پاریزی، محمدابراهیم، خاتون هفت قلعه، تهران: انتشارات و کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۴.

– جی اولسون، ویلیام، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ترجمه حسن زنگنه، تهران، نشر شیرازه، بی تا.

– دایر، رجینالد ادوارد هری، مهاجمان سرحد: رویارویی نظامی انگلستان با سرداران بلوچ ایرانی، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.

– زندمقدم، محمود، حکایت بلوچ (کردها، انگلیس ها، بلوچ ها)، کتاب دوم، تهران: چاپ کارون با همکاری شرکت سیته، ۱۳۷۱.

– درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان، کتاب دوم و سوم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۴.

– سپاهی، عبدالودود، بلوچستان در عصر قاجار، انتشارات گلستان، تهران: ۱۳۵۸

– کرد، نورالله، چند شاخه ارغوان در کویر، تهران: انتشارات پویان فرنگار، ۱۳۸۶.

ص: ۲۳۵

- مابرلی، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: انتشارات رسا، ۱۳۶۹.

- مهنامه ارتش شاهنشاهی، شماره ۷، سال ۱۳۵۴، خاطرات سرلشکر محمود امین، طایفه اسماعیل زهی.

- مطالعات میدانی، مصاحبه با شاهدان وقایع.

- نیدرمایر، اسکارفن، زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

- همت، محمود، تاریخ بلوچستان، تهران: انتشارات گلی، ۱۳۷۰.

Gul Khan, Nasir, Tarikh -e- Bialuchestan (The History of Baluchestan), Quetta: kalat - Publisher, ۱۹۸۲.

.London Gazetteer, (Supplement) No. ۳۰۳۶۰, Page ۱۱۲۷۰, ۳۰ October ۱۹۱۷ .۱۶

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

** استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان.

۱. در استفاده از منابع شفاهی با آقای نیک محمد مصاحبه شده است. آقای نیک محمد الله بخش که به « الله بخش » میرزا نیک محمد معروف است متولد ۱۳۰۶ ه .ش در چشمه زیارت حدود ۳۵ کیلومتری غرب زاهدان می باشد . میرزا نیک محمد در سال ۱۳۲۶ ه .ش اولین عکاسی را در زاهدان احداث نموده و در سال ۱۳۲۸ ه .ش به عضویت خبرنگاران عکاس روزنامه اطلاعات درآمده . وی ضمن اینکه اولین روزنامه نگار استان می باشد پس از بازگشت جمعه خان از تبعید به عنوان نماینده وی و سپس نماینده ایل اسماعیل زهی انتخاب گردید به همین دلیل اظهارات وی می تواند جزو منابع معتبر شفاهی محسوب گردد.

۲. حمید احمدی، قومیت و قوم گرائی در ایران، ص ۲۰۳ .

۳. ژنرال مابرلی، عملیات در ایران، ص ۱۲۳ .

۴. نورالله کرد، چند شاخه ارغوان در کویر، صص ۱۹۸ و ۲۶۷ .

. ۵. محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۴۳۵

۶. مابرلی، همانجا.

. ۷. اولریخ گرکه، پیش به سوی شرق، کتاب دوّم، ص ۶۹۴

. ۸. محمد ایرانپور، کرمان در نهضت مشروطیت، ص ۱۰۹

. ۹. محمود زند مقدم. حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۲۲۷

. ۱۰ . عبدالغنی دامنی، سیمای تاریخی بلوچستان، ص ۲۵۴

.۱۴۵– ۱۱ . باستانی پاریزی، خاتون هفت قلعه، صص ۱۴۷

. ۱۲ . ژنرال مابرلی، عملیات در ایران، ص ۱۹۸

. ۱۳ . ژنرال سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، جلد دوّم، ص ۶۳۸

. ۱۴ . محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۹۳

. ۱۵ . مابرلی، ص ۱۳۰

ص: ۲۳۶

۱۶ . محمود همت، تاریخ بلوچستان، ص ۱۱۸

۱۷ . تحقیقات محلی نگارنده، اظهارات نیک محمد الله بخش، مشاور سردار جمعه خان و نماینده ایل اسماعیل زهی در حکومت پهلوی.

. ۱۸ . محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۴۱

۱۹ . تحقیقات محلی نگارنده، اظهارات نیک محمد الله بخش.

۲۰ . همان راوی.

۲۱. ۱۹۱۷ London Gazettee , (Supplement) no. ۳۰۳۶۰, Page ۱۱۲۷۰ , ۳۱ October.

. ۲۲ . مهنامه ارتش شاهنشاهی، شماره هفتم، سال ۱۳۵۴ ، خاطرات سرلشکر محمود امین، ص ۷۶

. ۲۳ . ژنرال دایر ، مهاجمان سرحد، ص ۶۲

.۲۱۷– ۲۴ . ژنرال مابرلی، عملیات در ایران، صص ۲۱۸

۲۵ . همانجا.

۲۶ . همان.

. ۲۷ . محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۹۳

۲۸ . درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچ ستان، کتاب دوّم و سوّم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، سازمان برنامه و بودجه، تهران: ۱۳۵۴ ، صص ۸۲ –۷۶.

۲۹. Gul Khan Nasir, Tarikh-e- Balochistan , p. ۳۶۰.

. ۳۰ . محمود زند مقدم، همانجا، ص ۱۸۵

. ۳۱ . نورالله کرد، چند شاخه ارغوان در کویر، ص ۱۱۸

۳۲ . همانجا.

۳۳ . تحقیقات محلی نگارنده.

۳۴ . تحقیقات محلی نگارنده.

۳۵ . همان راوی.

۳۶ . تحقیقات محلی نگارنده براساس روایتهای میرزا نیک محمد الله بخش از قول شخص جمعه خان.

۳۷ . همان راوی.

۳۸ . همان راوی.

۳۹ . همان راوی.

.. ۴۰ . ژنرال دایر، مهاجمان سرحد، ص ۸۸

.. ۴۱ . همانجا، ص ۸۵

۴۲ . همان.

. ۴۳ . ژنرال مابرلی، عملیات در ایران، ص ۲۱۹

۴۴ . تحقیقات محلی نگارنده.

. ۴۵ . محمود زند مقدم- حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۸۵

۴۶. London Gazette, (Supplement), no. ۳۰۳۶۰, Page; ۱۱۲۷۰, ۳۱ October ۱۹۱۷.

پلیس جنوب ایران

مکاتبات بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران در واقعه تاریخی

دکتر رضا نظرآهاری*

چکیده

پلیس جنوب ایران (South Persia Rifles) که به اختصار آن را اس. پی. آر. نیز می نامند، جایگاه ویژه ای را در تاریخ معاصر کشورمان به خود اختصاص داده است. در این رابطه منابع متعددی به زبان های فارسی و خارجی به نگارش درآمده است که ابعاد مختلف واقعه تاریخی یادشده را مورد کنکاش قرار داده اند. در این منابع نقش کلیه عوامل کلیدی اعم از داخلی و خارجی در تأسیس این سازمان بررسی شده و شاید مسئله مبهمی در این پژوهش ها از قلم نیفتاده باشد. واضح است که پژوهشگران و محققان با توجه به مواضع کلی خود در قبال طرف های ذیربط به طرح مباحث پرداخته اند. در این بین پژوهشگران غربی و به ویژه انگلیسی نگاه مثبتی به فعالیت های انگلیس در ایران داشته اند و اقدامات این کشور در ایران را با نگاه مثبتی دنبال کرده اند. متقابلاً پژوهشگران ایرانی نگاه مساعدی به تشکیل پلیس جنوب ایران ندارند. بدین ترتیب مشاهده می شود که در مورد این حادثه تاریخی دیدگاه های متفاوتی وجود دارد؛ به همین دلیل پژوهش های جدید بر مبنای اسناد جدید می تواند گوشه های تاریک این مقطع زمانی را آشکار سازد.

در مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران اسنادی وجود دارد که می تواند در شناسایی هر چه بهتر این واقعه تاریخی به کار آید. در این مقاله از

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی از این پس به اختصار با عنوان «مرکز اسناد» نام برده خواهد شد. از جمله اسنادی که در اختیار مرکز اسناد می باشد یادداشت ها و مراسلاتی است که در مورد پلیس جنوب ایران بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران مبادله شده است. در این یادداشت ها به نکاتی برمی خوریم که کلیات آن در منابع وجود دارد؛ ولی جزئیات و ظرافت هایی که طرفین در این مکاتبات به کار می گیرند تا از منافع کشور متبوع خود دفاع کنند، جالب و مثال زدنی است. طبیعی است که در برخی موارد، ناگزیر به منظور توضیح این اسناد از مکاتبات وزارت امور خارجه با سفارت خانه های ایران در کشورهای خارجی و نیز کارگزاری های وزارت امور خارجه در فارس و ... بهره خواهیم برد.

لازم به ذکر است جنوب ایران در این مقطع زمانی بطور عمده ایالت های فارس و کرمان را شامل می شد که منطقه وسیعی را در بر می گرفته است. به عنوان مثال بندرعباس نیز بخشی از فارس محسوب می شد. بعدها این ایالت ها به استان های کوچکتری تقسیم شدند. راه های جنوب که مسیر شیراز- بوشهر را شامل می شد، یکی از مهمترین مسیرها محسوب می شد و بخش اعظم صادرات کشور از طریق بندر بوشهر انجام می گردید.

قبل از ارائه این اسناد لازم است اشاره کاملاً مختصری به تاریخچه پلیس جنوب ایران بشود تا در چارچوب آن بتوان به بررسی اسناد پرداخت.

مختصری از تاریخ تشکیلات موسوم به پلیس جنوب ایران

انگلیسی ها از مدت ها قبل در پی تشکیل قوایی در جنوب ایران بودند که بتوانند از منافع سیاسی و اقتصادی خود دفاع کنند. ظاهراً این تلاش برای نخستین بار در ۶ ژانویه ۱۹۰۲ به ذهن اولیای انگلیس خطور کرده، و در یادداشت وزیر وقت امور خارجه انگلیس خطاب به سر آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران آمده است: «... ما کوشش کرده ایم که تجارت و نفوذ بریتانیا را به هر وسیله ای که در دست داریم تأیید و تشویق نماییم و هم چنین پروژه های متعددی روی همین زمینه از قبیل تشکیل یک قوه پلیس بومی برای حفظ امنیت راه های جنوبی تحت مطالعه است» . ولی مدت زیادی طول کشید تا این آرزوی انگلیس جامه عمل بپوشد. از اوضاع داخلی ایران و نیز مواضع روسیه به عنوان دلایل تعویق این مهم یاد شده است. تصور انگلیس آن بود که

امپراطوری روسیه درصدد دستیابی به راه های زمینی ایران برای رسیدن به خلیج فارس، هند و اقیانوس هند است. در سال ۱۳۲۲ ق/۱۹۰۴م در خوزستان نفت کشف شد و یک سال بعد کمپانی نفت ایران و انگلیس تشکیل گردید. کشف نفت که گسترش دایره منافع بریتانیا در ایران را در پی داشت و نیز انقلاب مشروطه ۱۳۲۷-۱۳۲۴ ق (۱۹۰۹-۱۹۰۶ م)، اوضاع مبهمی را به وجود آورد که زمینه را برای دخالت روسیه در امور سیاسی و نظامی ایران فراهم آورد. می دانیم که کابینه فرمانفرما پیشنهاد داده بود تعداد نیروی قزاق به ده هزار نفر افزایش یابد. به همین دلیل در ژانویه ۱۹۱۶ وزیرمختار انگلیس در ایران به دولت متبوع خود پیشنهاد کرد در صورت افزایش نیروی قزاق، نیروی مشابهی نیز تحت نظر و فرماندهی افسران انگلیسی برای جنوب ایران تدارک دیده شود. وزارت امور خارجه بریتانیا نظر حکومت هندوستان را در این مورد جویا شد و نایب السلطنه هند موافقت خود را اعلام کرد.

علاوه بر فراز و نشیب هایی که تشکیل پلیس جنوب به همراه داشت، مسئله شناسائی آن از جانب دولت ایران نیز مشکلی مأیوس کننده و طولانی برای کلیه جناح های ذیربط بود که مناسبات سیاسی دولتین ایران و انگلیس نیز بر سرنوشت آن نیرو تأثیر بسیار داشت.

موافقتنامه اوت ۱۹۱۶/ ۱۳۳۴ق محصول مذاکراتی بود که در ژانویه با کابینه فرمانفرما آغاز شده و به کابینه سپهدار اعظم رسیده بود. این موافقتنامه به شکل پیش نویس در ماه ژوئیه تنظیم شد و طی یادداشت اول اوت به اطلاع دولت ایران رسید. پاسخ کابینه ایران یادداشتی بود به امضای سپهدار در تاریخ ۵ اوت ۱۹۱۶. نامه سپهدار به سند بحث انگیزی تبدیل شد. به عقیده ایرانیان، معنی این کار به رسمیت شناخته شدن اصول عمده کنوانسیون ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق. یعنی تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلیس بود و این نه تنها کنترل سیاسی ایران، که کنترل نظامی آن را نیز دربر می گرفت. احمدشاه که از بحران پیش آمده و اخبار مربوط به موافقتنامه سپهدار پریشان شده بود، کابینه را منحل کرده، وثوق الدوله را در ۱۳ شوال ۱۳۳۴/ ۱۳ اوت ۱۹۱۶ به رئیس الوزرایی منصوب کرد؛ و وی در ۲۹ اوت ۱۹۱۶ اعضای کابینه خود را تعیین نمود.

کابینه وثوق الدوله تلاش کرد با ارائه یک پیشنهاد ۸ ماده ای، اطمینان دولت های روسیه و انگلیس را جلب کند. به کابینه وثوق الدوله اطلاع داده شد که اگر آن ها از به رسمیت شناخته شدن پلیس جنوب سر باز زنند، کمکهای مالی معوق خواهد شد. کابینه پس از

سنجش ها و مباحثات بسیار خود را به نوعی ملزم به شناسائی مشروط پلیس جنوب نمود که حداقل در فارس برای این تشکیلات نتیجه ای سودمند داشت. وثوق الدوله نیز در ۲۲ اوت ۱۹۱۶ به علت عدم موفقیت در تشکیل کابینه استعفا کرد و احمد شاه، علاء السلطنه را به نخست وزیری برگزید. روز بعد یعنی در ۲۳ اوت علاء السلطنه هم استعفا کرد و مجدداً وثوق الدوله ظرف چهل و هشت ساعت به نخست وزیری انتخاب شد. وی در ۲۷ مه ۱۹۱۷ استعفا کرد و مجدداً علاء السلطنه به نخست وزیری انتخاب شده، در ۵ ژوئن ۱۹۱۷/۱۴ شعبان ۱۳۳۵ کابینه خویش را تشکیل داد. کابینه علاء السلطنه نسبت به کابینه پیشین در قبال مسئله به رسمیت شناختن پلیس جنوب انعطاف کمتری از خویش نشان داد. کابینه علاء تلاش کرد اندیشه تشکیل قوا را به کل کشور بسط دهد و مشیرالملک در لندن به تقویت و گسترش این اندیشه کمک نمود. علاء و وزرایش تکرار می کردند که حتی به طور موقت نمی توانند پلیس جنوب را به رسمیت بشناسند. بعد از آن ها نیز عین الدوله (۲۱ نوامبر ۱۹۱۷)، مستوفی الممالک (۱۷ ژانویه ۱۹۱۸)، صمصام السلطنه (۱ مه ۱۹۱۸)، وثوق الدوله (۷ اوت ۱۹۱۸) و ... به رئیس الوزرایی رسیدند ولی هیچکدام به خود اجازه ندادند این تشکیلات را به رسمیت بشناسند و بحران پلیس جنوب تا پایان خود یکی از مسائل فیمابین ایران و انگلیس باقی ماند.

در اثنای این قضایا ژنرال سایکس سرگرم تشکیل یک نیروی نظامی- پلیسی در کرمان و فارس، و روسها دست اندرکار افزایش تعداد افسران و افراد قزاق بودند. ایرانیان دریافتند کشورشان به تحت الحمایگی دو قدرت جهانی در آمده است. مطلبی که احتمالاً این دو قدرت پیش بینی آن را نمی کردند. شتاب روس و انگلیس در پرداخت اولین قسط کمک مالی درست در روز سقوط سپهدار از صدارت (۱۲ اوت ۱۹۱۶/ ۱۲ شوال ۱۳۳۴ ق) نشان می دهد آن ها سعی کردند با این کار مهر رسمیت بر پای موافقتنامه بزنند.

تشکیل پلیس جنوب نه تنها با اعتراض دولت ایران مواجه شد، بلکه عامه جراید و احزاب هم به انگلیسی ها تاخته و تشکیل پلیس جنوب را مقدمه تصرف نظامی ایران تلقی کردند. احساسات ایرانی ها با تظاهرات مردم در میدان توپخانه تهران (۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶/ ۲۷ فوریه ۱۹۱۸/۶ اسفند ۱۲۹۶) به اوج خود رسید.

عدم شناسایی تشکیل پلیس جنوب ایران توسط دولت و عدم تصویب آن توسط مجلس نشان داد این تشکیلات در ایران غیرقانونی محسوب می شود و ادامه حیات آن با

مشکلات عدیده ای روبرو خواهد بود. هر قدر هم انگلیسی ها سعی کردند رسمیت آن را به دولت های ایران بقبولانند، موثر واقع نشد. حتی در شیراز به فرمانفرمای ایالت فشار آوردند در استقرار امنیت خلیج فارس از پلیس جنوب استفاده شود، ولی وی از این کار سر باز زد و در نتیجه تیر انگلیسی ها به سنگ خورد و نتوانستند سندی دال بر استفاده دولت ایران از آن به دست آورند تا از آن در راستای شناسایی استفاده کنند.

در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۲۹۶ سفارت انگلیس یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران ارسال داشت و در آن خواهش کرد «دولت ایران حسیات دوستانه خود را کلیتاً نسبت به مصالح دولت انگلیس نشان دهد.» گفته می شود در همان زمان کابینه مستوفی الممالک «پلیس جنوب را یک قوه متجاوز خارجی» خوانده بود.

شدت فشارهای داخلی به حدی بود که انگلیسی ها ناچار شدند پلیس جنوب را به شرط پرداخت کلیه مخارجی که برای آن هزینه کرده بودند، واگذار کنند؛ ولی چون دولت ایران برپا داشتن آن تشکیلات را عملی خودسرانه و به مقتضای مصالح تشکیل دهندگان تلقی می کرد، حاضر به قبول این شرط نمی شد. سرانجام انگلیسی ها حاضر شدند به موجب ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹، پلیس جنوب را در قشون متحدالشکل ایران ادغام کنند.

سقوط کابینه وثوق الدوله، اجرای قرارداد را متوقف کرد و کابینه مشیرالدوله نیز از اجرای آن سر باز زد. در نتیجه مخارج پلیس جنوب هم چنان بر گردن دولت انگلیس باقی ماند. با سقوط دولت مشیرالدوله و روی کار آمدن سپهدار رشتی مسئله از نظر انگلیسی ها هم چنان لاینحل باقی ماند؛ ولی با کودتای سوم اسفند، سیدضیاء الدین طباطبائی، بخشی از پلیس جنوب ایران را به منظور حفظ امنیت تهران احضار کرد. به این ترتیب قشون جنوب جزئی از ابواب جمعی دولت ایران تلقی شد. با سقوط کابینه سیدضیاء الدین موضوع پلیس جنوب راکد ماند و دولت قوام السلطنه نیز صحبتی از استخدام مستشاران آن به میان نیاورد (اول تیر ۱۳۰۰ شمسی). در پی این ماجرا لرد کرزن در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۱ (۳ مرداد ۱۳۰۰)، یعنی یک ماه پس از تشکیل مجلس موعود ایران، طی بیاناتی در مجلس اعیان انگلستان زنگ انحلال پلیس جنوب را به صدا درآورد. در اوایل شهریور ۱۳۰۰ بود که ثلث تشکیلات پلیس جنوب را که در اصفهان بالغ بر ۱۵۰۰ نفر می شد، منحل کردند و بقیه بساط سازمان را نیز برچیدند و به تلافی سرکشی های دولت ایران در به رسمیت

شناختن آن، ساز و برگهایی را که قرار بود به ایران واگذار کنند نابود کردند.

یادداشت های متبادله بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس

قبل از پرداختن به اسناد موجود در آرشیو مرکز اسناد توضیح این نکته ضروری است که اسناد مورد نظر معمولاً پراکنده بوده، گاهی یادداشت ارسالی و یا پاسخ آن به دنبال هم بایگانی نشده است و به همین دلیل گاهی با مقایسه اسناد می توانیم دریابیم که یک یادداشت در پاسخ به کدام یادداشت می باشد. در این مقاله تلاش شده است اسناد مربوط به پلیس جنوب ایران بر اساس تاریخ نگارش تنظیم شود تا درک آن برای مخاطبین تسهیل شود. ضمناً در این مقاله اسنادی انتخاب شده، که بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلستان در تهران مبادله شده اند، ولی گاهی اوقات تلگرام های محرمانه بین وزارت امور خارجه ایران با سفارت خانه های ایران در خارج از کشور و یا کارگزاری های وزارت امور خارجه در فارس، کرمان و ... نیز آورده شده تا خواننده را در درک بهتر بخشی از تاریخ معاصر ایران و نبرد دیپلماتیک طرفین ایرانی و انگلیسی و روسی یاری دهد.

یکی از اولین اسناد، تلگرام رمزی است که در تاریخ ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۴/۲۴ مارس ۱۹۱۶ به وزارت امور خارجه مخابره شده است. در این تلگرام ضمن اشاره به بیوگرافی سر پرسی سایکس و اطلاع رسانی در مورد حضور وی در جنوب ایران از عدم خبررسانی مرکز به نمایندگی مذکور انتقاد شده است.

سند بعدی یادداشتی به امضای مارلینگ، وزیرمختار انگلستان در تهران، برای معرفی سر پرسی سایکس به وزارت امور خارجه ایران است:

شرف دارم خاطر نواب مستطاب اشرف والا را مستحضر سازم از اینکه به موجب مدلول مراسله متحدالمآل مورخه ۴ اوت و جواب نواب اشرف والاـ مورخ ۵ (۱۴ اسد) دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جنرال سر پرسی سایکس را به سمت مدیری قوایی که برای حفظ انتظام جنوب ایران تشکیل می یابد انتخاب نموده اند.

از نواب اشرف والا خواهشمندم مقرر فرمایند بکارگزاران محلی از مأموریت معزی الیه اطلاع داده شده و به آنها دستورالعمل داده شود که حتی المقدور به معزی الیه مساعدت نمایند...

از نکات بسیار مهمی که در مورد این سند وجود دارد این است که در حاشیه این

یادداشت نوشته شده:

اداره انگلیس:

جواب نوشته شود که وزارت امور خارجه هیچ اطلاعی از صدور چنین مراسله ای ندارد.

بر طبق این دستور در پاسخ به یادداشت مذکور وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تاریخ ۹ شوال ۱۳۳۴ می نویسد:

مراسله محترمه جناب جلالت مآب عالی مورخه ۷ شوال ۱۳۳۴ (۷ اوت ۱۹۱۶) راجع به جنرال سر پرسی ساکس واصل و سمت تکریم گردید. اطلاعاً خاطر.... را مستحضر می دارد که قبل از وصول مراسله محترمه فوق الذکر از طرف اولیاء دولت علّیه به مأمورین محلی صفحات جنوبی تعلیمات اکیده در مساعدت با معزی الیه داده شده است و ضمناً با نهایت احترام زحمت افزا می گردد که در ۴ آگوست نه مراسله ای به عنوان دوستدار رسیده و نه روز ۵ اوت (۱۴ اسد) مراسله در جواب جناب جلالت مآب عالی .... نگاشته است که بدان اشاره فرموده اند... .

نکته مهم در این یادداشت اشاره سفارت انگلیس به مکاتبه ای است که بین طرفین صورت پذیرفته ولی وزارت امور خارجه ایران در پاسخ ضمن اشاره به اقداماتی که برای استقبال از سر پرسی سایکس به عمل آورده، از مکاتبه مورد نظر سفارت انگلیس اظهار بی اطلاعی می کند و جالب اینکه سفارت انگلیس در مکاتبات بعدی، هیچ اشاره ای به جزئیات مربوط به نامه های مذکور نمی نماید و ظاهراً موضوع مسکوت باقی می ماند. سفارت انگلستان می توانست یک نسخه از سواد یادداشت های متبادله را که در یادداشت فوق مورد اشاره قرار داده بود، برای وزارت امور خارجه ارسال نماید.

فرمانفرما پیشنهاد داده بود برای حفظ امنیت داخلی و مقابله با ناآرامی ها، بریگاد قزاق نیروهای خود را به ۱۰ هزار نفر برساند و انگلستان نیز با استفاده از این مسئله درصدد برآمد که نیروی مشابهی در جنوب ایران تشکیل دهد. انگلستان از ابتدای تأسیس پلیس جنوب ایران تلاش نمود کابینه های وقت ایران این قوا را به رسمیت بشناسند؛ ولی پس از کابینه سپهدار که از طریق ارسال یادداشتی و به طور مشروط (وضعیت فورس ماژور و صرفاً در طول جنگ) فعالیت این نیرو را به رسمیت شناخته بود و همین مسئله نیز باعث سقوط دولت وی شد، دیگر کابینه های ایران به خود اجازه ندادند پلیس جنوب را به رسمیت

بشناسند. البته مواضع آنها یکسان نبود و برخی از این کابینه ها مواضع کاملاً سخت تری در قبال پلیس جنوب اتخاذ می کردند؛ از جمله علاء السلطنه که خود علاوه بر نخست وزیری، وزارت امور خارجه را نیز به عهده داشت. سفارت انگلیس در تهران در تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۵/۱۳ فوریه ۱۹۱۷ در تعقیب اهداف کشور متبوع خود طی یادداشتی به وزارت امور خارجه می نویسد:

به تاریخ هفتم شوال گذشته به سلف جناب اشرف از انتخاب بریگادیر جنرال سر پرسی ساکس از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای اصلاح و ترتیب استعداد جهت حفظ امنیت جنوب ایران اطلاع دادم و جواب وزیر امور خارجه به دوستدار اطلاع دادند که دستورالعملهای لازمه فوراً به کارگزاران محلی داده شده که با معزی الیه مساعدت نمایند. اگرچه به این وسیله دولت علّیه انتخاب درست اعلیحضرت پادشاه انگلستان را در برگزیدن این صاحب منصب ذی شأن برای خدمات درست اوامر دولت علّیه رسماً تصدیق فرموده اند ولی هنوز اقتدارات لازمه رسماً به معزی الیه داده نشده که مأموریت عمده ای که از طرف دولتین به ایشان تفویض شده است به موقع اجرا گذارند. چون از نزدیک بودن این مسئله چنین برمی آید که ممکن است به پیشرفت زحمات مشارالیه سکته وارد آید شرف از جناب اشرف خواهش نمایم که قبول زحمت فرموده اقدامات لازم فرمایند که اختیارات لازمه رسمی به مثل اختیاراتی که به فرمانده بریگاد قزاق داده شده است به معزی الیه داده شود... .

مشاهده می شود که سفارت انگلیس با ظرافت سعی کرده است استقبال از سر پرسی سایکس را به منزله شناسایی پلیس جنوب ایران توسط دولت ایران قلمداد نماید؛ ولی همزمان در یادداشت فوق درخواست می نماید اختیاراتی مشابه فرمانده بریگاد قزاق به سر پرسی سایکس داده شود. وزارت خارجه پاسخ جالبی تهیه می کند. در هامش این یادداشت آمده است:

در جلسه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۵ این جواب در هیأت وزرا مطرح و قرار شد که مطابق آن از طرف وزارت خارجه با سفارت انگلیس مذاکره و در صورت قبول، نسخه آنرا نوشته امضا و بفرستند.

در پای این نامه اسامی افرادی مانند وثوق الدوله، فتح الله، ابوالفتح طباطبایی، فیروز، ممتازالملک، قوام الدوله و امین الملک ذکر شده است. نکات مهم این یادداشت عبارتند از:

– استخدام و بکارگیری معلمین خارجی مشروط به انعقاد قرارداد با ایران است و تا وقتی در این رابطه قراردادی با انگلیس منعقد نشده است، این مسئله قابل اجرا نخواهد بود.

– اشاره به تلاش دولت انگلستان در جهت تقویت سر پرسی سایکس

– آمادگی برای صدور دستور به مراکز ذیربط در مورد سر پرسی سایکس فقط در طول جنگ و آن هم به شرطی که نامبرده تحت ریاست عالیه اولیای دولت ایران فعالیت نماید.

– اشاره به تأمین بودجه نیروی نظامی از محل عایدات گمرکی.

اغلب منابع نوشته اند کابینه وثوق الدوله به صورت مشروط، یعنی تا پایان جنگ، پلیس جنوب ایران را به رسمیت شناخته است ولی در این سند آمده است حضور صاحب منصبان انگلیسی منوط به انعقاد قرارداد بین دو کشور می باشد. از طرف دیگر ژنرال سایکس ملزم شده است زیر نظر مقامات عالیه دولت ایران فعالیت نماید.

با توضیحات تکمیلی فوق، این یادداشت به شرح ذیل در اختیار سفارت انگلستان قرار می گیرد:

دوستدار در جواب مراسله مورخه ... (۲۰ ربیع الثانی) آن جناب جلالت مآب راجع به تقاضای دادن اقتدارات لازمه به بریگاد ژنرال سر پرسی سایکس برای اصلاح و تربیت استعداد از جهت حفظ امنیت جنوب ایران با کمال احترام زحمت افزاست که بدیهی است استخدام و انتخاب معلمین خارجی و تشکیل قوای تأمینیه در تحت تعلیم آن ها فقط بر حسب قراردادی ممکن است که با مبادله نظر مابین اولیای دولت علّیه ایران و دولتی که معلمین مزبور را به اختیار دولت ایران واگذار می نماید مقرر و متضمن شرایط استخدام و حدود اختیارات و عده معلمین باشد و مادام که چنین قراردادی مابین دولت ایران و دولت انگلیس مبادله نشده اجرای این مقصود ممکن نخواهد بود.

به علاوه به طوریکه خاطر آن جناب دوستان استظهاری مطلع می باشد اولیای دولت دوستدار پس از بر هم خوردن ترتیب سابق ژاندارمری دولتی مصمم بودند که با استخدام معلمین از دولت ثالثی با تعاطی نظر با اولیای دولتین فخیمین روس و انگلیس تشکیلات قوایی امنیت را اعاده و استعداد منظمی برای تکمیل تأمینات مملکتی ایجاد نمایند ولی چون بالطبیعه به واسطه حالت جنگ مابین دول اروپا

موفقیت به این مقصود به مشکلاتی که لازمه حالت جنگ بود برخورد، اجرای فوری این تصمیم میسر نشد.

اکنون که مراسله آن جناب جلالت مآب دریافت شده نظر به اینکه جنرال سایکس از مدتی قبل در جنوب ایران مشغول تشکیل و ترتیب استعدادی شده که مخارج آنرا به طوریکه دوستدار استنباط می کنم در مدت دوام جنگ اروپا دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تادیه و پرداخت خواهد نمود و به طوری که از مراسله آن جناب جلالت مآب بر می آید ممکن است از داده نشدن اختیارات لازمه به مشارالیه سکته ای در پیشرفت او وارد آید و با اینکه سابقا نیز از طرف اولیای دولت دوستدار اقداماتی برای توصیه و تقویت از اقدامات ژنرال معزی الیه شده، اولیای دولت دوستدار با باقی بودن به تصمیمی که در فوق اشاره شده حاضر خواهند بود که فقط برای مدت جنگ اروپا به مامورین دولت علّیه تعلیمات بدهند که اقتدارات لازمه در تحت ریاست عالیه مقامات رسمی ایرانی به ژنرال معزی الیه داده از عملیات مشارالیه تقویت نمایند مشروط بر اینکه از حالا ـ به طوری که اشاره شده مابین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت دوستدار مسلم شود که این اقدام موقتی و فقط برای مدت جنگ اروپا خواهد بود و در خاتمه علاوه می نماید چون برای نگاهداری قشونی که به ترتیب فوق تشکیل خواهد شد بعد از اتمام جنگ نیز محمل قابل اطمینانی لازم است اولیای دولت دوستدار در نظر دارند که مخارج آنرا از اضافه عایدات گمرکات دولت علّیه به وسیله تغییر تعرفه گمرکی تحصیل و در این خصوص موافقت اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را از حالا جلب می نمایند.

ظاهراً یادداشت فوق الذکر در تاریخ ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۵ به سفارت انگلستان فرستاده شده است و سفارت یادشده نیز طی یادداشتی در تاریخ ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۵ (۲۰ مارس ۱۹۱۷) به مراسله مورد بحث پاسخ داده است. در این یادداشت در واقع مطالب تکرار شده اند که احیاناً سوءتفاهمی بین طرفین رخ ندهد. سفارت ضمن اعلام این مطلب که سوادی از یادداشت را به لندن فرستاده است تا نظر لندن را جویا شود، از اینکه وزیر جنگ ترفیع درجات پیشنهادی از سوی ژنرال سایکس را پذیرفته است، قدردانی نموده است.

از دیگر یادداشت های واصله به وزارت امور خارجه، یادداشتی است که به

تاریخ ۳ شعبان ۱۳۳۵/ ۲۵ مه ۱۹۱۷ مربوط می شود:

جنرال سر پرسی سایکس اینسپکتور جنرال قشون جنوب ایران صورتی از صاحب منصبان قشون مزبور که از غره ژانویه ۱۹۱۷ ترقی داده اند فرستاده اند که برای وزارت جنگ دولت ایران ارسال گردد که ترقیات مزبور را تصدیق و فرمان برای آنها صادر نمایند. اینک صورت مزبور لفاً ارسال گردید که برای وزارت جنگ ارسال گردد... .

یادداشت مشابهی نیز مجدداً در تاریخ ۱۰ شعبان ۱۳۳۵/ اول ژوئن ۱۹۱۷ توسط سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه ارسال شده است. مشاهده می شود که سفارت انگلیس در تلاش است تا باز هم از طریق اقدام احتمالی وزارت امور خارجه در ارسال این فهرست به وزارت جنگ، آن را در مراحل بعدی، رسمیت بخشیدن به پلیس جنوب قلمداد کند. وزارت امور خارجه ایران در شوال ۱۳۳۵ به یادداشت اخیر سفارت انگلیس پاسخ می دهد:

گرامی مراسله مورخه دهم شعبان آن جناب جلالت مآب دوستان استظهاری واصل ... توقیر گردید. جوابا با نهایت احترام خاطر دوستی متظاهر را به این نکته متوجه می سازد بطوری که دوستدار کراراً در مذاکرات شفاهی خود اشعار داشته است اولیای دولت علّیه شناختن تشکیلاتی را که به اسم قشون جنوب ایران مذکور شده از اختیار خود خارج می بیند و البته تصدیق خواهید فرمود که اولیای دولت علّیه در حینی که نهایت اهمیت را به روابط ودادیه خود با دولت بریتانیای کبیر داده و حفظ منافع تجارتی و اقتصادی انگلیس را همواره وجهه نظر نموده نمی تواند از مصالحی که راجع به استقلال و مصونیت ایران است صرف نظر نمایند. نظر به اینکه در ضمن اظهارات شفاهی به دوستدار تکلیف فرموده اند که دولت علّیه نظریه خود را در موضوع قوای تأمینیه متحدالشکل که موجبات تکمیل امنیت را در تمام ایران فراهم آورد به اطلاع آن جناب جلالت مآب می رساند اینک خاطر محترم را زحمت افزا می شود چون طرحی که در این زمینه دولت علّیه در نظر گرفته و در اساس آن از حالا تصمیم کرده است مستلزم مطالبات دقیقه بود که هنوز باتمام نرسیده به محض اینکه مطالعات مزبور انجام یافت مراتب را باطلاع خاطر آن جناب جلالت مآب خواهد رسانید... .

بدین ترتیب در یادداشت به چند موضوع مختلف اشاره شده است. وزارت امور خارجه

ضمن ابراز علاقه به گسترش روابط با انگلیس و حفظ منافع اقتصادی این کشور (و نه منافع سیاسی) درخواست سفارت انگلیس را نمی پذیرد؛ زیرا شناسائی پلیس جنوب را برخلاف استقلال و مصونیت کشور قلمداد می کند. هم چنین در این یادداشت به مطلب مهم دیگری اشاره می شود که عبارت است از تشکیل قوای متحدالشکل در سرتاسر کشور. شاید این مطلب برای اولین بار مطرح شده باشد.

وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت مورخ ۷ ذی قعده ۱۳۳۵ سفارت انگلستان طی یادداشتی اظهار امیدواری می نماید رئوس طرح دولت علّیه برای تشکیل قوای تامینیه متحدالشکل مورد استقبال قرار گرفته شده باشد. هم چنین با اشاره به مذاکرات روز دوشنبه مورخه دهم شوال (۱۳۳۵) آمده است:

دلایل عدم امکان شناختن قراردادهای مذکوره در مراسله محترمه و تشکیلات فعلی قشون جنوب واضحا بیان شد و اضافه گردید که تشکیل قوای تامینیه متحدالشکل به فرماندهی صاحب منصبان یک دولت بیطرف علاوه بر اینکه با مصالح ایران موافق است منافع تجارتی انگلستان را نیز بهتر و مؤثرتر تأمین می کند با اینحال از مراسله آن جناب چنین استنباط می نمایم که به بیانات و دلایل مزبور توجه کامل نفرموده و شاید در این باب به لندن توضیحات لازمه نداده باشند...

متأسفانه پاسخ سفارت انگلیس به این یادداشت در آرشیو موجود نیست.

در اثنای مبادله یادداشت بین وزارت خارجه و سفارت انگلیس، طبق عرف دیپلماتیک ملاقات هایی نیز بین طرفین صورت می گرفت تا دو طرف از مواضع یکدیگر به خوبی آگاه شوند. در یکی از این ملاقات ها آقای منصورالملک با وزیرمختار انگلیس در تاریخ ۲۹ ذیقعده ۱۳۳۵ دیدار نموده است. در گزارش مشهود است وزیرمختار انگلیس تلاش کرده است در مورد طرح ارائه شده توسط دولت ایران مبنی بر تشکیل قوای متحدالشکل در سرتاسر ایران اظهارنظر نکند و آنرا منوط به مطالعات و مذاکرات بین دو طرف نموده و اضافه کرده است اولیای دولت ایران باید معین کنند تا وقتی که مذاکرات بین دو طرف ادامه دارد، سرنوشت پلیس جنوب چه خواهد شد؟ امنیت کشور چگونه حفظ خواهد شد؟ و ... طرف ایرانی در پاسخ اعلام کرده است «اساس نقشه دولت مسئله صاحب منصبان و تعیین محل مخارج و تهیه اسلحه و مهمات است که در صورت موافقت اساسی انگلیس این مسائل فوراً حل می شود؛ مثلاً در باب صاحب منصبان الآن ممکن است بگویید از کدام

دولت بیطرف می توانیم استخدام نمائیم. وزیرمختار اظهار داشتند هر چه در این کار عجله کنیم باز تا صاحب منصبها به ایران برسند مدتی طول دارد و باید معین شود در این مدت تکلیف قوای فعلی جنوب چه خواهد بود. در خصوص اصلاحات اساسی مالیه هم به طور خصوصی عقیده ایشان را خواستم که از کدام مملکت بیطرف مناسب می دانند متخصصین مالیه استخدام نمایند. وزیرمختار گفتند نمی توانند در این باب اظهار عقیده نمایند و به علاوه جلب متخصصین فایده نخواهد داشت مگر اینکه به آن ها اختیارات تامه در اصلاحات بدهند و این اختیارات هم مجلس ایران تصدیق نخواهد کرد... وزیرمختار اظهار داشتند شنیده می شود دولت ایران عده[ای] صاحب منصبان سوئدی خواسته است که در راه می باشند. جواب دادم که اطلاع ندارم و گمان نمی کنم چنین اقدامی شده باشد. ضمناً وزیرمختار اظهار عدم اعتماد به سوئدی ها نمود».

همانطور که گفته شد سفارت انگلیس در یادداشتی به وزارت امور خارجه صورت صاحب منصبانی را که در پلیس جنوب ایران مشغول خدمت بوده اند به وزارت امور خارجه می فرستد و درخواست می کند فهرست یادشده به وزارت جنگ ارسال گردد ولی وزارت امور خارجه از انجام این کار خودداری می نماید. سفارت انگلیس مجدداً در ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵/۳ اکتبر ۱۹۱۷ طی یادداشتی می نویسد:

مراسله مورخه ۱۱ ذیحجه ۱۳۳۵ جناب اشرف که امتناع فرموده بودند از اینکه صورت صاحب منصبانی که داخل قشون جنوب ایران شده قبول و برای وزارت جنگ جهت صدور فرمان بفرستند شرف وصول بخشید. شرف دارم خاطر محترم را متذکر سازم از اینکه کلیه مسئله قشون جنوب ایران فعلاً ـ در تحت مذاکره دوستانه است تا اینکه قرارداد تازه نشده به نظر دوستدار دولت ایران حق ندارد که فقط به وسیله اظهاری که در مراسله مزبوره شده از طرف خود قراردادهایی که فیمابین سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و یک کابینه ایران صادر شده و کابینه بعد اثرا آنرا تصدیق نموده است نسخ نمایند تا اینکه مذاکرات ختم نشده حق دارم از دولت علّیه انتظار داشته باشم که قرارداد حالیه را به موقع اجرا گذارند و افسوس دارم از اینکه برای دوستدار غیرممکن است جواب حالیه جناب اشرف را در خصوص خواهش خود قبول نمایم...

ارسال چنین یادداشت هایی توسط سفارت انگلیس بارها تکرار می شود؛ ولی وزارت امور خارجه از ارسال آن ها به وزارت جنگ خودداری کرده است. در یکی از پاسخ های

وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵ آمده است:

مراسله آن جناب جلالت مآب مورخه ۱۴ ذی حجه جاری واصل و سمت توقیر گردید.

جواباً خاطر محترم را به مفاد مراسلات رسمی خود مورخ ۴ ذیقعده و ۹ و ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵ و به مذاکرات روز دوشنبه دهم شوال که در طی آن عدم امکان شناختن تشکیلات قشون جنوب بیان شد معطوف می دارم. بدیهی است تصدیق خواهد فرمود وقتی نشناختن اساس تشکیلات مزبوره از اختیار اولیاء دولت علّیه خارج باشد در مسائل ... آن نیز که منجمله مسئله راجع به صاحب منصبان است دخالت ممکن نخواهد بود.

خیلی خرسند خواهم بود که آن جناب دوستان استظهاری راجع به اصل طرح دولت علیه برای تشکیل قوای تأمینیه متحدالشکل تحت صاحب منصبان یک دولت بیطرف موافقت نظر اولیاء دولت متبوعه خود را جلب و خاطرنشان فرمائید که تشکیلات فعلیه به اسم قوای جنوب ایران متأسفانه اسباب نگرانی عموم گردیده است و منافع حقیقی دولتین چنین اقتضا می کند که به فوریت تشکیلات مزبور به تشکیلات قوای متحدالشکل در تحت صاحب منصبان یک کشور بیطرف که اصل نقشه آن به استحضار اولیاء دولت بریتانیای کبیر رسیده است، تبدیل شود...

ملاحظه می شود وزارت امور خارجه در یادداشت خود اعلام کرده است وقتی دولت ایران در شناسائی اصل موضوع که همان پلیس جنوب است با طرف انگلیسی اختلاف نظر دارد، پرداختن به مسائل فرعی مانند ارسال فهرست صاحب منصبان پلیس جنوب به وزارت جنگ بی معنا خواهد بود. در متن یادداشت می بینیم به مذاکرات ۱۰ شوال ۱۳۳۵ استناد شده است. در این مذاکرات چه مسائلی مطرح شده است؟ در یکی از اسناد ذکر شده است دولت علّیه طرحی را برای تشکیل قوای تأمینیه متحدالشکل در نظر دارد و چون جناب وزیرمختار می خواستند از اساس آن مطلع شوند، طی ملاقاتی در ۱۰ شوال ۱۳۳۵ به طور حضوری این توضیحات به وزیرمختار ارائه گردید. کلیات آن عبارتست از:

علاوه بر قشونی که برای ساخلو مرکز و ولایات لازم است، دولت مقتضی می داند که قوه مرکب از پانزده هزار نفر ژاندارم برای امنیت طرق و شوارع تشکیل و صاحب منصبان آن ها به اندازه لزوم از دولت بی طرفی جلب شوند.

- این قوه تقریباً هشت کرور مخارج لازم دارد که به عقیده دولت باید از تجدیدنظر در تعرفه گمرکی تحصیل شود.

علاوه بر اینکه تنظیمات مالیه مخصوصا مطمح نظر دولت است، چون مسئله نگهداری قوا ارتباط کاملی به امر مالیه دارد لهذا دولت لازم می داند که متخصصین مالیه از دولت بی طرفی خواسته اختیارات کاملی به آن ها برای تنظیمات مالیه بدهد.

سفارت انگلیس باز هم طی یادداشتی درخواست خود را تکرار می کند و باز هم وزارت امور خارجه در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵ به یادداشت مورخه ۱۳اکتبر ۱۹۱۷ سفارت انگلیس جواب می دهد:

نظر به اینکه شناختن تشکیلات قشون جنوب ایران در تحت فرماندهی ژنرال سایکس و سایر صاحب منصبان ولو موقتاً برای دولت علّیه امکان ندارد، اولیاء این دولت محض تکمیل امنیت جنوب و سایر نواحی ایران تشکیل قوای متحدالشکل را به فرماندهی صاحب منصبان از دولت بی طرف در نظر گرفته که با اصول واحد موجبات تکمیل امنیت را در تمام مملکت فراهم سازد. طرح تشکیل قوای متحدالشکل که رئوس مسائل آن در یک ورقه یادداشت روز دوشنبه دهم شوال حضوراً به وزیرمختار انگلیس تسلیم گردید به اندازه ای ساده و سهل الاجرا می باشد که تهیه و مسائل اجرای آن آنقدر وقت زیاد لازم ندارد که تکمیل امنیت جنوب را دچار تعطیل سازد.

برای مزید توضیح وزیر امور خارجه نظر دقت وزیرمختار انگلیس را به فقرات ذیل متوجه می سازد:

۱. صاحب منصبان انگلیس و صاحب منصبان قشون هندی که فعلاً در قوای جنوب هستند احضار و قوای مزبور از طرف دولت علّیه به فرمانفرمای فارس سپرده می شود که تا ورود صاحب منصبان که از یک دولت بی طرف اجیر می شوند در تحت فرماندهی و مسئولیت معزی الیها مشغول کار باشند.

۲. اسلحه و مهماتی که متعلق به ژندارمری دولت علّیه بوده به تصرف قوای ژنرال سایکس درآمده مسترد و اسلحه و مهماتی که متعلق به دولت انگلیس می باشد در مقابل قیمت آن واگذار شود.

۳. چون موافق طرح دهم شوال دولت در نظر گرفته است مخارج قوای تأمینیه متحدالشکل از تفاوت عایدات حاصله از تغییر تعرفه گمرک پرداخته شود، مادام که تغییر تعرفه گمرکی صورت وقوع نیافته عجالتاً وجوه حالیه گمرکات به مصرف نگاهداری قوای مزبور می رسد و اقساط قروض دولت علّیه که محل آن عایدات

گمرکات است تا زمان تغییر یافتن تعرفه به تعویق افتد و بعد از تغییر تعرفه اقساط قروض کمافی السابق از محل گمرکات پرداخته شود.

۴. صاحب منصبانی که از یک دولت بی طرف اجیر می شوند هر چه زودتر به ایران جلب و مشغول کار خواهند شد و در نواحی جنوب که تکمیل امنیت آن بالخصوص مورد توجه است زودتر اقدام خواهند نمود اما راجع به اصلاحات مالیه نیز که یکی از مواد یادداشت دهم شوال است و اهمیت آن در ضمن مذاکرات شفاهی عدیده خاطرنشان گردیده به محض اینکه تصمیم شود از کدام دولت بیطرف متخصصین مالیه خواسته می شوند، بلافاصله قرار استخدام و جلب آنها به ایران داده خواهد شد که شروع بکار نمایند. وزیر امور خارجه امیدوار است اولیاء دولت انگلستان مراتب فوق را که با ملاحظه منافع مشترکه دولتین منظور گردیده با حسن نظر تلقی نمایند.

این یادداشت یکی از واضح ترین پاسخ هایی است که وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلستان داده است. جالب اینکه در هامش پیش نویس این یادداشت آمده است:

در جلسه سه شنبه ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۵

هیأت محترم وزرا مطرح و تصویب شد

در یادداشت یادشده به مسائل مهمی اشاره شده است از جمله:

- بازگشت صاحب منصبان انگلیسی و هندی پلیس جنوب و اداره این نیرو به دست فرمانفرمای فارس

- عودت اسلحه های متعلق به ژاندارمری که توسط پلیس جنوب به کار گرفته شده اند و واگذاری دیگر اسلحه ها در ازای پرداخت وجه

- نحوه تأمین بودجه قوای متحدالشکل

- اجیر کردن صاحب منصبانی از یک کشور بیطرف

- عدم امکان شناسایی پلیس جنوب حتی به صورت موقت و در طول جنگ.

این یادداشت ها در دوره کابینه علاء السلطنه صادر شده است. در این دوره وی علاوه بر ریاست کابینه، سمت وزیر امور خارجه را نیز به عهده داشته است. در این دوره اختلافات بین ایران و انگلیس در حال اوج گرفتن بوده و سفارت انگلیس تلاش می کرد کابینه وقت را وادار سازد تا تشکیلات پلیس جنوب را به رسمیت بشناسد. در این موقع گاه و بیگاه مقالاتی علیه فعالیت های انگلستان در ایران به چاپ می رسید. نشریه صدای ایران در تاریخ

۶ محرم ۱۳۳۶ طی مقاله ای می نویسد:

... دشمنان مملکت یا دلالان خارجی درصدد هستند کابینه آقای علاءالسلطنه را که شدیدا مخالف به آمال خائنین جنوب است انداخته و کسانی را سر کار آورند که پلیس را به رسمیت شناخته و قباله جنوب را به دست حامی دول صغیره سپارند.

در این دوران همزمان با حضور پلیس جنوب ایران در مناطق جنوبی، بریگاد قزاق نیز در مناطق شمالی کشور حضور دارد و بدیهی است بریگاد قزاق سابقه بیشتری دارد ولی اقداماتی که پلیس جنوب در این مدت اندک عمر خود مرتکب گردید، ذهنیت مردم ایران را کاملاًـ نسبت به این نیرو منفی نموده بود. حمله به مردم عادی، غارت روستاها و اعدام های دسته جمعی فراریان از پلیس جنوب در حضور کنسول انگلیس در اصفهان و دیگر مناطق چهره زشتی از این نیرو ارائه داد. این مسئله در ملاقات های دوجانبه به طرف انگلیسی گوشزد می شد. در یکی از گزارش های وزارت امور خارجه آمده است:

روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۶ با مستشار سفارت انگلیس ملاقات و به طور خصوصی شرح مظالم قوای موسوم به قشون جنوب ایران را با اثرات سوئی که در روابط دولتین می بخشد شرح دادم و گفتم به طوری مردم در وحشت می باشند که به محض نزدیک شدن قشون مزبور به هر نقطه اهل آنجا خانه و زندگی خود را گذاشته فرار می کنند مثل اینکه از چند نقطه اطراف یزد و کرمان اخیراً تلگرافاتی به دولت نموده اند. مستشار اظهار داشت وزیرمختار از این حوادث متأسف و یقین دارند اهالی دهات اشرار را پناه داده حمایت کرده اند والا مورد حمله واقع نمی شدند. بالاخره پس از مذاکرات قرار شد از طرف سفارت اوامر و تعلیمات به جاهای لازم صادر شود که از این قبیل حوادث جلوگیری شود و با مردم اینطور رفتار ننمایند...

قبلاً گفته شد که وزارت امور خارجه ایران در یادداشت خود به سفارت انگلیس درخواست خروج صاحب منصبان انگلیسی و واگذاری پلیس جنوب به فرمانفرمای فارس را کرده بود. سفارت انگلیس در یادداشت مورخ نهم ربیع الاول ۱۳۳۶/ ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ به وزارت امور خارجه اعلام می کند:

در مراسله مورخه هفتم ذیقعده (۲۶ اگوست ۱۹۱۷) به جناب اشرف علاءالسلطنه اطلاع داده بودم که پیشنهاد دولت علّیه ایران را برای ضمیمه ساختن استعداد موسوم به قشون جنوب ایران به یک قوای متحدالشکل جهت وقایه نظم و امنیت در تمام

مملکت ایران به دولت متبوعه خود تقدیم داشته ام و وزیر امور خارجه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار اطلاع می دهند که دولت مشارالیها نظر به انجام این مسئله موافق اصول بیطرفی خالص به دوستدار اجازه داده اند محض ایجاد یک قوه متحدالشکل بعد از اتمام جنگ در تحت صاحب منصبان اروپایی که انتخاب آنها برحسب قرارداد فیمابین دولتین بوده باشد حال با دولت علّیه ایران داخل مذاکره شوم. گمان می کنم از این مراسله ثبوت نیت صادقانه دولت دوستدار را برای حصول یک تفهیم دوستانه در این مسئله و سایر مسائلی که در این اواخر فیمابین دولتین ایجاد شده است دولت علّیه ایران ملاحظه خواهند نمود...

در این یادداشت باز هم می بینیم که سفارت انگلیس، موافقت دولتش با ایجاد نیروی متحدالشکل را موکول به اتمام جنگ نموده، و اضافه می کند انتخاب و حضور صاحب منصبان اروپایی باید برحسب قرارداد با این کشور باشد. این مسائل در ملاقات مورخه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶ با وزیرمختار انگلیس مطرح می شود:

وزیرمختار سئوال کردند که به مراسله من در باب پلیس جنوب جواب خواهید داد. من اظهار داشتم مراسله جنابعالی را که در هیأت وزرا خواندم طوری موجب یأس شد که نمی دانم چه جواب بنویسم زیرا مفاد این مراسله ابدا تغییری به وضع حالیه نمی دهد... وزیرمختار گفت به طوریکه سابقاً اظهار کرده ام مفاد این مراسله با مذاکراتی که با یکی از اعضاء کابینه کرده بودم مطابق است. من جواب دادم فرمولی که نوشته شده بود با مراسله چندان موافق نیست. گفت بلی جزیی فرقی دارد یکی اینکه در آن فرمول استخدام صاحب منصب با موافقت با سفارت ذکر نشده و این مسئله در مذاکرات سابق معلوم بود که باید اینطور بشود. دیگر اینکه مدت معین نشده بود. این هم به ملاحظه این است که من مطلب را به انگلیس نوشته ام و گویا در ترجمه اشتباه شده است. من جواب دادم ملاحظه میکنید به طوریکه خودتان هم می گویید در این مراسله و آن مذاکرات خیلی فرق است...

وزارت امور خارجه در تاریخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶/ اول فوریه ۱۹۱۸ به یادداشت فوق پاسخ می دهد:

مراسله مورخه نهم ربیع الثانی ۱۳۳۶ (۲۳ ژانویه ۱۹۱۸) ... واصل گردید... نظر به مصالحی که اولیاء دولت علّیه ایران وجهه خاطر خود ساخته مصمم بوده و هستند که

قوای متحدالشکل را سریعاً در تحت صاحب منصبان یکی از دول بیطرف تشکیل بدهند و بدیهی است تمام اقداماتی که به جهت این تشکیلات در نظر گرفته و هر تقاضایی که دارند فقط به جهت استقلال ایران و نیل اصلاحات اساسی و حفظ بیطرفی محض است که برای مصالح دولت فخیمه انگلیس هم طبعا مفید می باشد. بنابراین تعلیق تفویض استعداد فوق الذکر به قوه ایران به بعد از جنگ با رعایت اصول بیطرفی متناقض بوده و مثل این است که استقرار اصل مزبور را ممتنع نماید چه اگر در تفویض قشون جنوب تعویقی حاصل شود دولت علّیه ایران را در اجرای نیات خود به مشکلات داخلی و خارجی دچار خواهد ساخت.

نظر به مراتب فوق از روی تحکیم روابط دولتین انگلیس و ایران دوستدار مسائل ذیل را که منظور خواطر اولیای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی است به آنجناب جلالت مآب متذکر می شود:

۱- مساعدت در تخلیه خاک ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب ایران به این دولت،

۲- الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیتا،

۳- قبول مشارکت نماینده دولت علّیه ایران در کنفرانس صلح،

۴- تجدیدنظر در تعرفه گمرکی،

۵- ... عاجل عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آتیه موراتوریم بدون هیچ شرط،...

چنانچه مشاهده می کنیم به مرور مواضع ایران سخت تر می شود. دولت وقت در ابتدا صرفاً اعلام می کرد نمی تواند پلیس جنوب را رسمیت ببخشد ولی با گذشت زمان مسئله تشکیل قوای متحدالشکل را مطرح می کند و خروج صاحب منصبان انگلیسی و هندی را به آن اضافه می کند و بالاخره نیز ضمن تجدید درخواست های فوق الغاء قرارداد ۱۹۰۷ و برخی موارد دیگر را نیز خواستار می گردد. وزارت امور خارجه همزمان به سفارت ایران در لندن نیز دستور داده بود موضوع پلیس جنوب را پیگیری نماید. بر همین اساس سفیر ایران با وزیر خارجه انگلیس در تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ملاقات می کند. در این ملاقات وزیر خارجه انگلیس اعلام می کند انگلستان نمی تواند در طول جنگ با انحلال پلیس جنوب موافقت کند.

قبلاً گفته شد اقدامات پلیس جنوب باعث نارضایتی شدید مردم فارس و کرمان شده

بود و هر از گـاهی از این نیرو به دولت شـکایت می کردنـد. وزارت امور خارجه این شـکایات را از طریق یادداشت به سـفارت انگلیس منعکس می نمود. سفارت انگلستان در پاسخ به یکی از این یادداشت ها در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶/ ۵ فوریه ۱۹۱۸ به وزارت امور خارجه می نویسد:

یادداشت مورخه ۱۶ شـهر حال (ربیع الثانی ۱۳۳۶) وزارت جلیله امور خـارجه که عریضه اهـالی شـهر بابـک در خصوص رفتار قشون جنوب ایران ارسال داشـته بودند به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واصل گردید. اظهارات مندرجه در عریضه مزبور به کلی با راپرتی که از صاحب منصبانی که در آن ناحیه عملیات نموده اند رسیده منافات دارد. راپرت های مزبور مشعر است بر اینکه اهالی صـلح جوی آنقریه با نهایت شـعف قشون جنوب را پـذیرفته و از محافظتی که خیال می کردند بر ضد سارقین از آن هـا به عمـل خواهـد آمـد خیلی خرسـند بوده انـد. دو شب که قشون در آنقریه اقامت داشـته به هیچوجه اغتشاشـی در آنجا روی نـداده و بعـد اسـتعداد مزبور از شـهر بابک به میمنـد که محاکمه سارقین در آن نواحی بوده می روند و همینقدر که نزدیک می شوند به اسـتعداد مزبور تیر انداخته می شود. پس از جنگ مختصری سارقین فرار می نمایند و مقدار معتنابهی از جو و گندم که در مغـازه هـا بـوده اسـتعداد مزبور ضـبط می کنـد و هم چنین یـک گله گوسـفند و بز را می گیرنـد. مسـلم است سـارقین که به مجازات حقه خود رسـیده اند حال خود را بی گناه و صدمه دیده قلم می دهند. این سفارت افسوس دارد که در همدردی که از قرار معلوم دولت علّیه با عریضه نویسندگان جسور دارند نمی تواند شرکت نماید.

مواضع انگلیس در قبال پلیس جنوب ایران ابهاماتی را بین مردم ایران ایجاد کرده بود. سـفارت انگلسـتان با ظرافت این مطلب را به مردم القـاء می کرد که انگلسـتان از اسـتقلال ایران حمـایت می کنـد و این کشور آمـادگی دارد پس از پایان جنگ با اولیای ایران برای اجیر نمـودن صـاحب منصـبان اروپـایی همکـاری نمایـد. وزارت امور خـارجه وقت در آن زمـان تصـمیم می گیرد با صـدور اعلامیه ای شـرایط واقعی را به آگاهی مردم ایران برساند. در همین رابطه در تاریخ ۵ جمادی الاول ۱۳۳۶ ابلاغیه ای به شرح ذیل صادر می گردد:

چون از مجاری مختلفه از وزارت امور خارجه مبنی بر جریان اوضاع حاضره سئوالاتی

شده است برای اطلاع عموم به وسیله این مختصر خلاصه گزارشات جاریه را توضیح می دهد: پس از تشکیل کابینه حاضره دایر به اظهاراتی که از سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مشعر به موافقت و مساعدت اولیای امور آن دولت نسبت به ایران می شد وزارت امور خارجه داخل در مذاکره گردیده و در خلال این مذاکرات مراسله از سفارت معزی الیها به وزارت امور خارجه واصل گردید که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان موافق اصول بیطرفی خالص حاضر هستند که از حالا در باب قوای متحدالشکلی که بعد از اختتام جنگ در تحت تعلیم صاحب منصبان اروپایی به موافقت اولیای دولت انگلیس انتخاب شوند داخل در مذاکره گردند. چون مدلول مراسله مزبور بر وفق منظور اولیای دولت ایران نبود چه از یک طرف تفویض قوای مسمی به پلیس جنوب را به بعد از جنگ تعلیق و از طرف دیگر انتخاب صاحب منصبان را منوط به رضایت اولیای دولت انگلیس نموده بود اولیای دولت ایران نظر به وظیفه که در حفظ تمامیت ارضی و استقلال مملکت ایران و رعایت بیطرفی کامل دارند ناچار به ایراد جواب گردیده نظریه خود را در خصوص تشکیل قوای متحدالشکل در تمام مملکت به سفارت فخیمه اشعار و در ضمن مواد پنج گانه ذیل انجام منظور است و مقاصد حقه خود را تقاضا نمودند.

۱- مساعدت در تخلیه ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب به این دولت،

۲- الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیتا،

۳- قبول مشارکت نماینده دولت علیه ایران در کنفرانس صلح،

۴- تجدیدنظر در تعرفه گمرکی،

۵- پرداخت کلیه ... عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آینده موراتوریم بدون هیچ شرط،

ارائه توضیحات یادشده باعث می گردد نظر مردم نسبت به سیاست انگلیس در ایران نسبت به گذشته منفی تر شود. همین مسئله سفارت انگلیس را وادار می کند در ۱۶ جمادی الاول ۱۳۳۶ یادداشتی را به وزارت امور خارجه ایران روانه کند:

چون به اطلاع سفارت انگلیس رسیده که بواسطه سوءتفاهم معلوم می شود سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مورد سوءظن بعضی احزاب ایران شده است لهذا سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است دولت علّیه ایران مستحضر دارد که

سیاست دولت انگلیس نسبت به دولت ایران کاملاً از روی دوستی است و سفارت انگلیس حاضر است فوراً با دولت علّیه ایران برای ترتیب دوستانه در خصوص مسئله پلیس جنوب و احضار قشون انگلیس از ایران به طوری که مستلزم مصالح دولتین بوده می شد داخل مذاکره گردد. سایر مسائل متفرقه فیمابین دولتین با همین احساسات دوستانه در تحت مداقه خواهد آمد.

مشخص است انگلیس به واسطه اعلامیه دولت وقت کاملاً تحت فشار قرار گرفته و به فاصله اندکی از یادداشت قبلی مجدداً در تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۶ (۱۱ مارس ۱۹۱۸) یادداشت دیگری را به وزارت امور خارجه می فرستد:

... دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ... به هیچ چیز آنقدر مایل نیستند که به یک هیات وزرائی که بتواند نظم را در تمام مملکت وقایه و ایران را از نتایج مقاصد متجاوزانه آلمان و متفقین در مشرق محفوظ دارد... به ملاحظه مصالح فوق العاده انگلستان در جنوب ایران که همجوار است و به ملاحظه هرج و مرجی که به واسطه عدم یک قوه نظمیه ممکن است به ظهور رسد دولت علّیه قشون جنوب را به طوریکه حال تشکیل یافته و مخارج آنرا دولت انگلیس متحمل است تا آخر جنگ رسماً بشناسد... از آن طرف دولت علّیه اعلیحضرت حاضر شده اند که به طور ازدیاد و از روی سخاوت کمک نقدی به دولت علّیه بنمایند و برای ایجاد یک قوه نظامی متحدالشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب ایران به آن منضم گردد و در تحت صاحب منصبان خارجه که ملیت آنها بعد از این فیمابین دولتین تصمیم می یابد مساعدت نمایند...

وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت فوق الذکر در تاریخ ۵ جمادی الثانی ۱۳۳۶ طی یادداشت مفصلی به سفارت انگلستان ضمن قدردانی از اولیای دولت انگلستان برای رعایت استقلال ایران به انتقاد شدید از سیاست های این کشور در قبال ایران می پردازد. در این یادداشت تجاوز نظامی دولت عثمانی به ایران به حضور نظامی دولت های روسیه و انگلستان نسبت داده می شود، در حالیکه ایران در جنگ بیطرفی را اتخاذ کرده است. متن یادداشت به شرح ذیل می باشد:

مراسله محترمه آن جناب جلالت مآب مورخه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۶ (۱۱ مارس ۱۹۱۸) واصل گردید. دوستدار از اینکه اولیاء دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینان های راجع به رعایت استقلال ایران را تجدید نموده اند امتنان خود را اظهار داشته اشعار می دارد

که اولیاء دولت علّیه نیز با روابط دوستی قدیمی موجود بین دولتین و با احساسات صادقانه که نسبت به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان داشته اند جز این انتظاری نمی توانند داشته باشند که استقلال خالص این دولت منظور نظر صمیمانه دولت معزی الیها باشد لیکن با کمال تأسف مشاهده می نمایند که مفاد تعلیمات مندرجه در مراسله مزبوره با انتظارات اولیاء دولت علّیه موافقت نداشته و به ارکان همان استقلالی که منظور است ... خلل می رساند. به طوری که بر خاطر محترم آن جناب مشهود است از ابتدای وقوع جنگ بین دولتین عثمانی و روس اولیاء دولت متبوعه دوستدار وخامتی را که از حضور قشون اجنبی در خاک ایران متصور بود پیش بینی کرده در مجالس متعدده توجه اولیاء سفارتین بهیتین انگلیس و روس را به مضرات آن جلب و خواستار شدند که قشون روس را احضار و ایران را به حال خود بگذارند تا بتوانند با تعقیب رویه بیطرفی مصالح خود را که متضمن منافع دول همجوار نیز بود محفوظ بدارد. متأسفانه مسئول دولت علّیه ایران مورد قبول نیافت و مصائبی که بر عالم پوشیده نیست به ایران وارد آمد و حوادث پاییز و زمستان سال ۱۹۱۵ هم که بدان اشاره فرموده اند نتیجه تجاوزات نظامی دول متخاصمه بوده است که برخلاف اصول استقلال و بیطرفی ایران رخ داده و پیوسته مورد پروتست این دولت بوده است. اولیاء دولت علّیه رجعت قشون روس را که به نقض بیطرفی ایران مبادرت جسته بودند با کمال خوشوقتی تلقی نمودند چه این مسئله را عمده وسیله برای حفظ بیطرفی ایران و تسکین افکار عامه می دانستند ولی متأسفانه به محض اینکه قشون روس شروع به رجعت نمودند در غالب نقاط نظامیان انگلیس به جای آن ها آمده و بر خلاف مواعید مصرحه قطعیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دائر به رعایت استقلال و بیطرفی ایران همان تجاوزات و مداخلات را پیش گرفته از آن جائی که این تجاوزات حق شکنانه و این تقاضا که قوای مسمی به پلیس جنوب که در حکم قوای خارجی است تا آخر جنگ به رسمیت شناخته شود مصائب چندین ساله ایران را تجدید و استقلال و بیطرفی آنرا تهدید خواهد نمود. اولیاء دولت متبوعه دوستدار انتظار آنرا دارند که اولیاء وقت جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به نتیجه وخیمه اینگونه تصمیمات جلب و هر چه زودتر امر به احضار قوای انگلیس صادر و از مسئولیتی که از حضور آن ها در ایران حقا متوجه اولیاء امور انگلستان می شود احتراز نمایند. در موضوع سایر موارد مندرجه در مراسله دوستدار مورخه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶ با اظهار کمال تشکر از موافقت و

تجدیدنظر در تعرفه گمرکی خاطر محترم آن جناب جلالت مآب را قرین استحضار می دارد که قبول استخدام صاحب منصبان خارجی برای قوای متحدالشکل که بر طبق تصمیم اولیاء دولت دوستدار باید تشکیل یابد با موافقت دولت فخیمه انگلیس ناقض حقی است که اولیاء دولت دوستدار در ابطال شناسائی اولتیماتوم ۱۹۱۱ دارا هستند و خاطر نصفت مظاهر آن جناب جلالت مآب اعتراف می فرمایند که چون قبول این مسئله را اولیای دولت دوستدار تثبیت اینگونه معاهدات مضره می شمارند از موافقت در آن معذور هستند و با اینکه مشارکت ایران را در کنفرانس صلح به شراکت سایر دول بیطرف موکول می فرمایند لزوماً توجه آن جناب جلالت مآب را به این نکته جلب می نماید که اولیاء دولت دوستدار نظر به مصائب و خساراتی که به واسطه عملیات نظامی دول متخاصمه به ایران وارد آمده نمی توانند در این مورد ایران را در روال سایر دول بیطرف تصور نمایند. در این موقع که آن جناب جلالت مآب در طی مراسله فوق الذکر و اشاره به واقعه اسف انگیز ویس قونسول انگلیس و رئیس بانک شاهی مقیمین رشت فرموده اند مسئولیت واقعی این اتفاق ناگوار به نظامیان دولت فخیمه انگلیس که در خاک ایران نواب سلیمان میرزا و همراهان او را دستگیر و به بغداد روانه و توقیف نموده اند متوجه می باشد...

مشخص است انگلستان در قبال ایران سیاست دوپهلویی را اتخاذ کرده است. این کشور با سخت تر شدن مواضع دولت وقت مواضع خصمانه تری را در قبال کابینه دنبال می کند. در یکی از تلگراف های محرمانه سفارت ایران در لندن در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۳۶ آمده است:

در باب مطالب معهود چند مجلس مذاکرات مفصل کرده ام. صریحاً می گویند اگر کابینه که با ما دوست باشد تشکیل بشود همراهی خواهیم کرد ولی نمی گویند به چه دلیل کابینه حاضر را دوست نمی دانیم. بالاخره در جواب استدلالات بنده می گویند اگر کابینه گواهی از دوستی خود بدهد ما هم همراهی خواهیم کرد. در باب میل کابینه به دوستی و اینکه واقعه فارس آنچه ممکن بود کرده ولی مخالف بیطرفی کاری نمی توانند بکنند و صلاح شما هم این است که ایران کاملاً بیطرف بماند. آنچه لازم بیطرفی بود مطابق تلگرافات مبارک گفتم و مخصوصا توضیح کردم که بهترین پولیتیک اولاً تقویت کابینه است که قبولیت عامه داشته باشد. ثانیا رعایت بیطرفی کامل ایران را فقط به این وسیله می توانید افکار عامه ایران را نسبت به خودتان خوب بکنید. اتخاذ این پولیتیک

از هر قوه برای شـما در ایران مفیـدتر است. خلاف آن مضر و وضع را روز بروز بـدتر خواهد کرد. عجالتاً در این زمینه مشـغول مذاکره هستم. هر چه معلوم بشود و به نظر برسد عرض خواهد کرد... .

قبلاً گفته شـد مواضع دولت ایران در قبال پلیس جنوب ایران به تدریـج سـخت تر شد و همین مسـئله باعث گردید مقاومت ها و شورش هایی در فارس بروز نماید. وزارت امور خارجه ایران از طرفی شکایت های مردم عادی را که مورد حمله نیروهای پلیس جنوب قرار می گرفتند، به سـفارت انگلستان منعکس می کرد و از سفارت پاسخ می خواست، و از طرف دیگر حتی المقدور به نیروهـای پلیس جنـوب که از خـدمت در این نیرو می گریختنـد به انحـاء مختلـف یـاری می رسانـد. گزارش رمز از کـارگزاری اصفهان به وزارت امور خارجه ایران مؤید این مطلب است:

رئیس مالیه به بنده شـخصاً شفاهاً و محرمانه اطلاع داد دو سه نفر فراری های پلیس جنوب آباده به دهات خالصه دولت آمدند و تکلیف خواسـتند. چون توقف آنها در دهات متعلق به دولت مناسب نبود متفقاً عقیـده مان این شـد که به مباشـر دهات تعلیمات داده شود محرمانه و با لباس مبدل مساعدت نمایند که آن ها بدون اینکه وارد اصـفهان بشوند سمت کاشان و قم و طهران بروند و آن سه نفر را هم به همین ترتیب رئیس مالیه تعلیمات داد مساعدت نمودند و روانه شدند...

پا نوشت ها

* دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه.

.۱۵۸– ۱. علی بابائی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران: آشیان، ۱۳۸۲ ، صص ۱۵۹

. ۲. نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس و قدرتهای خارجی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۴ ، ص ۱۰۹

. ۳. ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای خارجی، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸ ، ص ۱۵۵

. ۴. ایرج ذوقی، ص ۱۶۲

۵. سفیری فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران : نشر تاریخ

.۱۹۶ – ایران، ۱۳۶۴ ، صص ۲۰۶

. ۶. تحولات سیاسی نظام ایران، دکتر جهانگیر قائم مقامی، ۱۳۲۶ ، ص ۲۱۹

. ۷. تلگراف رمز ۱۲ اسفند ۱۲۹۹

۱۳۳۴ ق. –۴۷–۱۹– ۸. سند شماره ۳۴

۱۳۳۴ ق. -۴۷-۱۹- ۹. سند شماره ۰۴

۱۳۳۵ ق و -۴۸-۳۷-۱/ ۱۳۳۵ ق، سند شماره ۹ -۴۸-۱/۳۷- ۱۳۳۴ ق، سند شماره ۹ -۴۷-۱۹- ۱۰ . سند شماره ۳۵

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- سند شماره

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۱ . سند شماره ۶۹

۱۳۳۵ ق. -۴۸ -۸ - ۱۲ . اسناد شماره ۴ و ۳

۱۳۳۵ ق. -۴۸ -۳۷/۲ - ۱۳ . سند شماره ۹۰

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۳۳۵ ق و اسناد ضمیمه به شماره ۵۵ و ۵۴ -۴۸-۱/۳۷- ۱۴ . سند شماره ۵۳

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۳۳۵ ق و ضمایم سند به شماره های ۴۳ و ۴۲ -۴۸-۱/۳۷- ۱۵ . سند شماره ۴۱

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۶ . سند شماره ۶۸

۱۳۳۵ ق. -۲۵-۱- ۱۷ . سند شماره ۸۹

۱۳۳۵ ق. -۲۵-۱- ۱۸ . سند شماره ۱۰۱

۳۷ ۴۸ ۱۳۳۵ ق. / ۱۳۳۵ ق و سند شماره ۱۳ ۱ -۲۵-۱- ۱۹ . سند شماره ۹۱

۳۷ ۴۸ ۱۳۳۵ ق. / ۲۰ . سند شماره ۳۷ ۱

۴۸-۱۳۳۵ ق. -۱/۳۷-۷۸ .۲۱

۳۷ ۴۸ ۱۳۳۵ ق. / ۲۲ . اسناد شماره ۲۵ و ۲۴ ۱

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۳ . سند شماره ۶۳

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۴ . سند شماره ۸۳

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۵ . اسناد شماره ۹۶ و ۴۱

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۶ . سند شماره ۳۰

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۷ . سند شماره ۷۴

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۸ . سند شماره ۲۹

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۹ . سند شماره ۴۴

۱۳۳۶ ق. –۴۸–۱۴– ۳۰ . سند شماره ۱۲۵

۱۳۳۶ ق. –۴۸–۱۴– ۳۱ . سند شماره ۷۱

۱۳۳۶ ق. –۴۸–۱۴– ۳۲ . سند شماره ۹۲ تا ۸۹

۱۳۳۶ ق. –۴۸–۱۴– ۳۳ . سند شماره ۱۱۴

۱۳۳۶ ق. –۴۸–۱۴– ۳۴ . سند شماره ۵۰

۱۳۳۶ ق –۴۸–۱۴– ۳۵

نقش انگلیس در اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

و تحمیل پیمان اتحاد سه گانه

سجاد راعی گلوجه*

مقدمه

این مقاله درصدد بررسی مستند دلایل تغییر استراتژی انگلیس در ایران پس از حمله آلمان به شوروی و ماهیت اتحاد انگلیس و شوروی و ارتباط آن با اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ می باشد. همچنین بررسی و تحلیل نقش انگلیس در اشغال ایران و جلب موافقت روس ها با این اقدام و ماهیت پیمان اتحاد سه گانه از نظر استراتژی یا تحمیلی بودن آن و بهره برداری از آن برای ایجاد بستری قانونی برای وادار کردن ایران به پذیرش تحمیلات بیشتر و انعقاد قراردادهای گوناگون مورد نیاز، بخش دیگری از اهداف این مقاله است. موضوع توسل انگلیسی ها به دستاویز و دروغ بزرگی با عنوان خطر حضور ستون پنجم آلمان در ایران و بزرگ نمایی آن برای توجیه اشغال ایران نیز در این مقاله بررسی شده است.

تغییر موازنه و استراتژی در جنگ جهانی دوم و اشغال ایران

حمله آلمان هیتلری به اتحاد شوروی، موازنه قوا و استراتژی ها را به کلی تغییر داد؛ و قدرت های به خون هم تشنه را با هم متحد کرد؛ بدین سان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر (دو غول جهان سرمایه داری)

دست در دست هم گذاشتند.

نتیجه این تغییر سریع شرایط، تغییر و به هم خوردن استراتژی ها بود. پیش از حمله آلمان به شوروی، استراتژی انگلستان در خاورمیانه مبتنی بر دفاع از ایران و خلیج فارس در مقابل هرگونه حمله و تجاوز از سوی دول محور یا شوروی از غرب یا شمال به آن بود. پس از حمله آلمان به شوروی دفاع از ایران و خلیج فارس به قوت خود باقی بود، با این تفاوت که اینک شوروی به متحدی برای انگلستان تبدیل شده بود. در طرح دفاعی انگلیس، دفاع از ایران و عراق از اواخر خرداد ۱۳۲۰ به ارتش انگلیسی هند واگذار شده بود که فرماندهی آن بر عهده ژنرال ویول بود. در این طرح، اشغال مناطق نفت خیز ایران و پیشروی به مناطق شمالی تا مرز جلفا نیز پیش بینی شده بود و بر اساس پیشروی آلمان ها عملی می شد.

در واقع در مسئله محافظت از امپراطوری مستعمراتی انگلیس، ایران دارای اهمیت و جایگاه خاصی بود. حکومت هند انگلیس در گزارشی در این زمینه نتیجه می گیرد: «...مسئله حمله احتمالی نیروهای نظامی آلمان به ایران یا به افغانستان و یا هر دو کشور، به عنوان مسئله واحدی باید مورد بررسی قرار گیرد. دولت هندوستان جبهه گسترده از سوریه تا برمه را به صورت جبهه ای پیوسته مشاهده می کند. طبیعی است که در طول این جبهه بعضی نقاط اهمیت بیشتری داشته و بالقوه بیشتر از سایر بخش ها در معرض خطر قرار گرفته اند؛ چرا که یا تسخیر آنها آسان تر است و یا این که امکانات وسیع تری را، جهت ایجاد خطوط ارتباطی به هندوستان به وسیله دشمن، عرضه می دارند ... ایران در این جبهه گسترده، چه از نقطه نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، در طرح های سوق الجیشی انگلستان در دفاع از خاک هندوستان دارای موقعیت «کلیدی» است؛ زیرا ایران صاحب نفت بوده و در ضمن موقعیتی مناسب برای انجام دادن عملیات و فعالیت های دشمن ارائه می دهد.» نکته مهم ماجرا این بود که آلمانی ها از همدردی و هم نوایی مردم ایران با خود تقریباً مطمئن بودند و انگلیسی ها نیز از این نکته مهم آگاه بودند و این امر باعث می شد در صورت شکست شوروی، آلمان ها بتوانند از موقعیت ایران ضربات مهلکی به امپراطوری انگلیس وارد کنند.

در هر صورت، با حمله هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/ اول تیر ۱۳۲۰ و اتحاد انگلیس و شوروی به دنبال آن، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم در سطح بین المللی تغییر اساسی پیدا کرد که تغییر استراتژی شوروی و انگلیس در قبال ایران را نیز

به دنبال داشت. از این پس، موازنه سیاست خارجی ایران نیز متأثر از تحولات یادشده، دستخوش تغییر و از هم پاشیدگی شد؛ بدین ترتیب که حفظ و ادامه سیاست بیطرفی در شرایط جدید کاری بس دشوار و نیازمند بسترهای مناسب، از جمله توانمندی های نظامی، اقتصادی و دیپلماسی بسیار کارآمد و فعال بود که ایران آن روز فاقد آن بود.

موقعیت راهبردی انحصاری ایران به دلیل قرار گرفتن بین شوروی و خلیج فارس، و ذخایر نفت ایران و پالایشگاه بزرگ آبادان که سوخت لازم متفقین را می توانست تأمین کند، موقعیت های ویژه ای بود که ادامه سیاست بیطرفی ایران را در این وضعیت غیرممکن می نمود. به عبارت دیگر، بیطرفی واقعی ایران برابر با اتحاد با آلمان بود و کنار نهادن این سیاست از سوی ایران- خواه به اختیار یا به اجبار- به منزله قرار گرفتن در جبهه ائتلاف ضدآلمان محسوب می گردید.

خطر آلمان برای امپراتوری جهانی انگلیس به حدی جدی بود که چرچیل، نخست وزیر وقت انگلیس، دشمنی ها و رقابت های دیرینه و بی پایان سیاسی، اقتصادی و عقیدتی کشورش با شوروی را کنار نهاد و دست اتحاد به سوی استالین دراز کرد. اتحاد با شوروی نشان دهنده واقع گرایی و استفاده از فرصت ها توسط انگلیسی ها بود. علاوه بر ضرورت در اختیار داشتن خطوط ارتباطی با شوروی، حتی برای شکست احتمالی شوروی در جنگ با آلمان نیز تدابیری اندیشه بودند که بتوانند از چاه های نفت قفقاز و در مجموع نفت خاورمیانه و راه ارتباطی هند دفاع کنند یا با نابودی چاه های نفت آن مناطق آلمان را وادار به شکست و تسلیم کنند.

پس از این تحولات، رضاشاه علیرغم ادامه سیاست بیطرفی، سیاست بازدارنده در قبال شوروی و انگلیس در پیش گرفت. برکناری متین دفتری، نخست وزیر طرفدار آلمان ها و انتخاب رجبعلی منصور به جای وی، ممنوع کردن ورود نشریات تبلیغاتی آلمان و تحت نظارت قرار دادن فعالیت های آلمانی های مقیم ایران از نتایج سیاست جدید رضاشاه بود. اما شوروی و انگلیس در مجموع سیاست خارجی ایران را در حد رضایت بخش و همسو با خود نمی دیدند و چیزی جز تسلیم کامل ایران به متفقین و قرار دادن همه قلمرو و امکانات کشور بدون قید و شرط در اختیار آنها را قبول نداشتند.

پس از حمله آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰، دولت ایران همچون شهریور ۱۳۱۸، در تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۰ بیطرفی خود در جنگ بین آلمان و شوروی را نیز

اعلام کرد، ولی غافل از آن بود که امکان رعایت بیطرفی ایران در شهریور ۱۳۱۸ ناشی از همخوانی آن با سیاست ها و استراتژی متفقین و دول محور بود. انگلیسی ها عمده ترین دلیل تغییر سیاست آلمان را، از هم پیمانی با شوروی به خصومت و جنگ با آن کشور، ناشی از شکست سیاست های آلمان ها در سوریه و عراق و تلاشی دیگر برای دستیابی به منابع نفت قفقاز تلقی می کردند. در گزارشی که در مورد مذاکرات لئوپلد امری، وزیر امور هند و آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس به تاریخ ۳/۷/۱۹۴۱ (۱۲/۴/۱۳۲۰) در این زمینه تهیه شده آمده است:

آقای امری عقیده داشت که علت اصلی تهاجم آلمان به اتحاد شوروی ضرورت دستیابی به منابع عمده نفت بوده است. به نظر او، زمامداران آلمان، پس از شکست توطئه شان در عراق و سوریه، اکنون متوجه منابع نفت باکو شده و می کوشند آن را به چنگ آورند. اگر پایشان به آنجا برسد، باید منتظر هرگونه حادثه ای در ایران بود. آقای امری همکاری نزدیک با روس ها را برای جلوگیری از این خطر لازم می دانست و پیشنهاد می کرد دولت اعلیحضرت طرح عملیات مشترک بریتانیا و اتحاد شوروی را در ایران مورد بررسی قرار دهند. آقای ایدن گرچه کمک به روس ها را برای جلوگیری از پیشرفت آلمان لازم می شمرد، لیکن با پیشنهاد آقای امری در مورد طرح عملیات مشترک در ایران موافق نبود.

می توان گفت با توجه به شرایط خطرناک فزاینده پیش آمده، از فردای حمله آلمان به شوروی، انگلیسی ها و با راهنمایی و هدایت آنها شوروی ها دنبال بهانه ای برای خارج کردن ایران از حالت بیطرفی و کشاندن آن به جبهه متفقین بودند. بهترین بهانه برای آنان، حضور آلمانی ها و فعالیت ستون پنجم آلمان بر ضد متفقین در ایران بود.

نقش انگلیس در طراحی دستاویزی به عنوان خطر ستون پنجم آلمان برای اشغال ایران

در دوره قبل از جنگ جهانی دوم، هم انگلیس و هم شوروی در چهارچوب سیاست سازشکاری یا دلجویی از آلمان، از آن کشور برای مهار طرف مقابل در ایران استفاده می کردند و اجازه دادند آلمان نفوذ اقتصادی و فنی قابل ملاحظه ای در ایران به دست آورد. در این میان انگلیسی ها درصدد بودند با افزایش نفوذ آلمان در منطقه شمالی ایران موازنه اقتصادی به ضرر شوروی تغییر یابد. اما پس از حمله آلمان به شوروی همین افزایش نفوذ اقتصادی و فنی آلمان را دستاویزی برای اشغال ایران قرار دادند.

فکر اقدامات مشترک و از جمله اشغال ایران ابتدا از سوی انگلیسی ها با روس ها مطرح شد. آنها نیز با توجه به شرایط بغرنجی که در آن قرار داشتند از آن استقبال کردند. در دیداری که استافورد کریپس، سفیر انگلیس در شوروی با استالین در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۲۰ انجام داد، یادداشت چرچیل را در مورد آمادگی انگلیس برای هر نوع کمکی به شوروی برای مقابله با آلمان ها تسلیم وی کرد. استالین نیز از اقدام مشترک برای مهار فعالیت آلمانی ها در ایران به شدت استقبال کرد. در ۱۹ تیر ژنرال ویول، فرمانده نیروهای انگلیس در هند پیشنهاد کرد در صورت عدم همکاری دولت ایران باید دولت دیگری به جای آن جایگزین گردد. مایسکی، سفیر شوروی در لندن، در دیدار و مذاکره ای که در همان روز (۱۹ تیر) با ایدن داشت، پیشنهاد کرد برای تسلیم ایران می توان از اقدامات اقتصادی استفاده کرد.

یادداشت جالبی در حاشیه گزارش مربوط به مذاکرات هوراس سیمور، و آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس در مورد ایران به تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۰ وجود دارد که از ماهیت واقعی طرح خطر ستون پنجم آلمان در ایران پرده برمی دارد:

در مورد فعالیت و نفوذ آلمانی ها در ایران، ما و روس ها مقاصد متفاوتی داریم. هدف روس ها این است که نفوذ آلمانی ها را در ایران ریشه کن سازند. از این رو، در مورد تعداد آنها که همه در شمال ایران هستند غلو می کنند. ولی به نظر من، خطر فعالیت نازی ها نسبت به تأمین جریان نفت جنوب ایران، در مقایسه با خطر آنها در شمال، نسبتاً ناچیز است. تا هنگامی که روس ها کنترل کامل قفقاز را در اختیار دارند و نیروهای آنها بر این سرزمین مسلط است، خطری بیش از آنچه منابع نفتی آنان را تهدید می کرد وجود ندارد. اما اگر آنها کنترل قفقاز را از دست بدهند، خطری که نفت را تهدید می کند صورت حاد پیدا می کند و فقط در این حالت است که مسئله اخراج آلمانی ها از ایران برای ما مطرح می شود. از این رو، معلوم می شود که هدف های ما، که به هدف های روس ها شباهتی ندارد، تنها با بیرون راندن آلمانی ها از ایران به دست نمی آید. همچنین در صورتی که بر این فرض تکیه نکنیم که در درازمدت روس ها کنترل قفقاز را از دست خواهند داد، معلوم می شود که در هر حال زمانی فراخواهد رسید که لازم خواهد شد برای حراست از منابع نفت اقدام کنیم، خواه آلمانی ها بیرون رانده شده باشند، چه نشده باشند. پس دور از خرد و منطق است که با استناد به حضور آلمانی ها در ایران درصدد

تهدید ایرانیان برآییم.

آقای ایدن با من [سیمور] موافق بود. لیکن تمرکز نیروهای مان را در مرزهای ایران لازم و فوری می پنداشت. به نظر او، اگر در هنگام این تمرکز نیروها هنوز با ایرانیان مشغول مذاکره برای اخراج آلمانی ها بودیم، این تمرکز نیروها موجب تقویت موضع مان خواهد شد. اما اگر به مرحله ای رسیده بودیم که تسلط روس ها بر قفقاز از میان رفته و جریان نفت مستقیماً به خطر افتاده بود، آن وقت می توانیم فوراً برای تسخیر مناطق نفت خیز اقدام کنیم.

نکته قابل تأمل دیگر این که مقامات انگلیسی در مکاتبات محرمانه ای که آن زمان داشته اند کودتا و هر نوع خطری از جانب آلمانی ها را در ایران منتفی و غیرعملی دانسته اند، و صرفاً در ظاهر برای متقاعد کردن روس ها و تأمین منافع کشورشان در شرایط دشواری که قرار گرفته بودند خطر آلمانی های مقیم ایران را طرح کرده اند. بولارد، وزیرمختار انگلیس در ایران، در گزارشی تأکید کرده: «در حقیقت در این جا [ایران] هیچ گونه امکانی جهت عملیات خرابکارانه آلمانی ها وجود ندارد؛ زیرا که آلمانی ها تحت نظر شدید پلیس ایران قرار دارند». وی در گزارش دیگری نیز اعلام می کند باید نام ایران از فهرست کشورهایی که ستون پنجم آلمان در آن فعالیت دارند حذف شود:

وجود آلمانی ها را مستمسک قرار دادن شاید بهانه خوبی نباشد؛ زیرا به علت خبرهای چاپ شده در روزنامه ها و سایر گزارش ها، که سخن از حمله قریب الوقوع انگلیسی ها به خاک ایران می رود، آلمانی ها خود درصدد ترک ایران هستند.

محمد ساعدمراغه ای، سفیر وقت ایران در شوروی نیز معتقد بود در موضوع آلمانی های مقیم ایران «فشار بیشتر از طرف انگلیس است ولی می خواهند این فشار به دست روس ها باشد.» در تاریخ ۶ اوت ۱۹۴۱/۱۵ مرداد ۱۳۲۰، آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس ضمن سخنرانی در مجلس عوام انگلیس در مورد اوضاع بین المللی گفت:

ما تنها یک سیاست را نسبت به تمام مللی که بین کانال سوئز (از طرف باختر) و مرز هندوستان (از طرف خاور) به سر می برند، یعنی همان مناطقی که «خاورمیانه» خوانده می شود، می توانیم تعقیب نماییم و این موضوع را وجهه همت قرار خواهیم داد که آن کشورهایی را که در خاورمیانه واقع شده اند، یاری کنیم از مزایای زندگی آزاد و مستقلی برخوردار شوند... این کشورها برای تأمین این منظور که فرصتی به آلمان

ندهنـد که مزاحمتی ایجاد کرده و موجبات اغتشاش، طغیان و آشوب را برای اجرای نیات و مقاصـد خود فراهم کند، می بایستی با هم همکاری نمایند.

برای توجه بیشتر نماینـدگان محترم می گویم که امروز در ایران تعـداد بی شـماری آلمانی وجود دارند. تجربیات در بسیاری از کشورها چنین نشان داده که این مهاجرین آلمانی یا هر طوری که می خواهید اسمشان را بگذارید... بی اندازه برای کشوری که در آنجا اقامت دارنـد در مواقع بحران خطرناک هسـتند. روی همین اصل، نظر و توجه جدی دولت ایران را نسـبت به خطری که در نتیجه ادامه اجازه اقامت عده بی شماری آلمانی در آن کشور ایجاد شده است و به ضرر خود آن کشور تمام می شود، جلب نموده ام. امیدوارم که دولت ایران از بذل توجه نسبت به این اخطار که از روی کمال دوستی و نهایت صمیمیت داده شده، دریغ نخواهد کرد و همین حالا اقدامات لازم را برای مقابله با این وضع به عمل خواهد آورد...

به دنبـال سـخنان ایـدن، سـفارت انگلیس در تهران بـا وزارت امور خـارجه ایران وارد مکاتبـات شـد. لحن و محتوای مکاتبات و یادداشت ها روز به روز شدیدتر و تندتر می شد. مثلاً یادداشت ده ماده ای ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ فقط ناظر به ضرورت اخراج و کنترل آلمـانی هـا بوده و لحن تهدیـد آمیزی نـداشت. امـا یادداشت دوم بیشتر شبیه اولتیماتوم بود تا تـذکاریه؛ در بنـدهای دوم و سوم تذکاریه آمده است:

۱. ... از قرار معلوم دولت ایران بـا ابقـای اتبـاع آلمـان در ایران بالنسـبه به انجام تمایلات دولت اعلیحضـرت پادشاه انگلسـتان در مسـئله ای که در اثر اوضاع و حوادث جنگ کسب فوریت نموده و می نماید، بیشتر اهمیت می دهد. دولت ایران باید مسـئولیتی را که در اثر این تصمیم متوجه می شود عهده دار گردد.

۲. در این صورت دولت اعلیحضـرت پادشاه انگلسـتان خود را مجبور می دانـد اقدامات لازمه برای حفظ منافع حیاتی خود را به عمل آورده و خطری را که از عملیات محتمله آلمانی ها در ایران ناشی می شود برطرف سازد...»

دولـت ایران نیز در پاسـخ به یـادداشت هـای سـفارت انگلیس، طی تـذکاریه ای در ۳۰ مرداد ۱۳۲۰، از محتوای یـادداشت های مذکور ابراز تأسف کرد و ضمن اشاره به اقدامات مربوط به کنترل اتباع بیگانه، اعلام کرد:

نظر به مقتضیات کنونی، چنانچه طی مذاکرات اخیر خاطرنشان شده، اجرای این برنامه

با دقت و سرعت بیشتری تعقیب می گردد. مخصوصاً این اواخر در نتیجه همین عمل از شماره اتباع بیگانه در ایران کاسته شده، به زودی نیز تعداد آنان به میزان قابل توجهی تقلیل خواهد یافت.

بدیهی است در مورد تقلیل شماره بیگانگان، طرز عمل، تشخیص نیازمندی ها و سایر جزئیات و کیفیات اجرایی آن بسته به نظر خود دولت شاهنشاهی می باشد که با رعایت مقتضیات اقداماتی را که شایسته می داند خواهد داشت.

در همان حال که دولت شاهنشاهی حاضر است هر اقدامی را که برای حفظ امنیت و صیانت حقوق مشروع همسایگان خود ضروری بداند به موقع اجرا بگذارد، هیچ گونه پیشنهادهایی را که برخلاف سیاست بیطرفی یا حق حاکمیت دولت باشد، نمی تواند بپذیرد.

مکاتبات مشابهی نیز بین سفارت شوروی در تهران و وزارت امور خارجه ایران صورت گرفت که بیانگر عزم جدی متفقین برای اشغال بود و به نظر می رسید طرح اشغال ایران قبلاً ـ ریخته شده است و مکاتبات و تذکاریه ها اقدامات ظاهری برای متقاعد کردن افکار عمومی جهانی و ایرانیانی بوده است که از حکومت رضاشاه ناخرسندی ها و عقده های درونی فراوانی در دل داشته اند. در واقع آشنایی انگلیسی ها با مسائل جامعه ایران در آن زمان و اطلاع شان از تنفر مردم از اقدامات رضاشاه موجب شد بر روی احساسات ایرانیان موج سواری کنند.

آنچه در موضوع آلمانی های مقیم ایران جالب است این است که رسانه های شنیداری و نوشتاری و مطبوعاتی انگلیس و شوروی و سفارتخانه و کنسولگری های آنها در تهران و شهرهای ایران و همچنین در عرصه بین المللی به صورت هماهنگ و در حجم زیاد به تبلیغ و بزرگ نمایی خطر و حتی تعداد آلمانی ها پرداختند و در حالی که بر اساس گزارش های رسمی تعداد آنها بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر بیش نبوده در برخی اخبار و گزارش ها تعداد را بین سه تا پنج هزار نفر نیز اعلام می کردند. آلمانی های مقیم ایران خود به چندین گروه مختلف تقسیم می شدند: نمایندگان سیاسی، کارشناسان فنی، گردشگران و بازرگانان. جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه در زمان اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ در مورد بهانه بودن موضوع حضور آلمانی ها در ایران می گوید:

بهانه را حضور آلمانی ها در ایران قرار دادند. خود بولارد در مجلس انگلستان گفت:

آلمان ها در ایران سه دسته بودند: یک دسته فنی بودند و یک دسته مأمور سفارت و دسته سوم سیاح. به نظر من احصائیه بولارد درست بود؛ زیرا فهرست اسامی همه آلمانی ها در دست ما بود و همه تحت مراقبت بودند و عده آنان از هفتصد و چهل نفر تجاوز نمی کرد. آمار بولارد نیز با آمار ما مطابق بود ولی عده گروه ها چهار بود: یکی مأموران سیاسی که چون ما کشور بی طرف بودیم نمی توانستیم متعرض آنها بشویم. گروه دیگر افراد فنی که در کارخانه هایی که از آلمان خریده بودیم کار می کردند. قرار ما این بود که این گروه بیایند و کارخانه ها را نصب کنند و چند ماهی کار بکنند تا ببینیم کارخانه خوب کار می کند یا نه؟ آن وقت باقی پولشان را بدهیم و آنها را به کشورشان برگردانیم. گروه سوم کسانی که رسماً در خدمت دولت ایران و مستخدم ما بودند، و دسته چهارم جهانگردان و سیاحان که حداکثر می توانستند سه ماه اجازه توقف داشته باشند....

این بهانه های کوچک بی آن که اصلاً مهم باشد به صورت یک بهانه عمده در آمد در حالی که از بیخ بی اساس بود. همان موقع که می گفتند عده آلمان ها در ایران زیاده از اندازه است ما صورت برداشتیم و بعد درصدد برآمدیم که همه را تحت مراقبت داشته باشیم. به سفیر آلمان نیز گفته بودیم که زمان جنگ است و باید مراقب اعمال خود باشند. به شهربانی دستور داده شده بود اقامت کسانی را که برای سیاحت آمده اند تجدید نکند و هر کس سه ماه مانده، باید از ایران خارج شود. به مأموران فنی هم گفته بودیم که دیگر نیازی به وجودشان نیست و مراجعت کنند. وقتی حضرات ملاحظه کردند که موجبات بهانه جویی منتفی شد با عجله و شتاب تمام دست به آن اقدام ناجوانمردانه زدند تا بتوانند روسیه را مجهز و مسلح سازند و از فشار آلمان در غرب اروپا بکاهند، نه آن که چند آلمانی را بیرون کنند.

در نهایت نیز با وجود اعلام آمادگی ایران برای اخراج آلمانی ها، سفیران شوروی و انگلیس ساعت چهار و پانزده دقیقه بامداد ۳ شهریور ۱۳۲۰ به دیدار نخست وزیر ایران رفتند و طی یادداشت های مشابهی اعلام کردند ارتش های شوروی و انگلیس از مرزها گذشته و وارد خاک ایران شده اند. نکته ای که تمام ادعاهای انگلیسی ها را در مورد توجیه اشغال ایران رد می کند این است که اسناد فاش شده خودشان نشان می دهد مقامات نظامی و سیاسی آن کشور بدون این که فرصت کافی برای تصمیم گیری در اختیار ایران قرار دهند

و بـدون این که منتظر نظر دولت ایران باشـند، بعـد از تسـلیم چنـد یادداشت و اولتیماتوم و علی رغم آمادگی ایران برای پذیرش خواست هـای آنـان، بلافاصـله ایران را اشـغال کردنـد؛ زیرا واهمه داشـتند که در صورت طولانـی شـدن کـار، ایرانیـان دست به اقـداماتی بر ضـد منـافع آن کشـور، بـه ویژه در منـاطق نفـت خیز بزننـد. ژنرال ویـول، در تلگرامی بـه تاریـخ ۲ اوت ۱۹۴۱/۱۱ مرداد ۱۳۲۰ به وزارت خارجه انگلیس می نویسد:

شمـا توجه خواهیـد داشت که از نقطه نظر نظـامی، شـرایط و زمـان اولتیمـاتوم به ایران بایـد دقیقـاً تعیین شود. آنها اقـدام به تهیه تدارکات تدافعی [بر علیه انگلسـتان] می کنند و احتمالاً در تأسیسات نفتی و سیسـتم کشتیرانی (در خلیج فارس- خرمشهر- شط العرب) خرابکاری می کنند.

محمد ساعد مراغه ای، سـفیر وقت ایران در شوروی در گزارشـی در مورد احضارش به کاخ کرملین در نیمه شب سوم شـهریور برای اعلام اشغال ایران از طرف نیروهای متفقین و دلایل آن، می نویسد مولوتف، وزیر خارجه شوروی به وی گفت:

... نظر به این که عده بسـیار مهمی از عمال آلمانی به عناوین مختلفه در ایران بر علیه دولت شوروی و متحدش انگلستان مشغول دسـیسه و تحریکات می باشـند و دولت ایران به یادداشت های دوستانه انگلیس و شوروی وقعی نگذاشته و چنان که تقاضا شده بود اقدامی در اخراج آنان از خاک ایران به عمل نیاورده و بلکه رویه خصـمانه هم نسبت به ما و انگلیسـی ها اتخاذ نموده است دولت شـوروی طبـق مـاده شـش قرارداد مودت ۱۹۲۱ بـه ارتش سـرخ امر داده اسـت کـه وارد خـاک ایران شونـد. و مخصوصـاً خاطرنشان می نمایم که این اقـدام دولت شوروی به هیـچ وجه بر علیه ملت ایران نبوده و به محض این که عللی که این اقـدام را ایجاب نموده اند از میان برداشته شود ارتش شوروی فوراً ایران را تخلیه خواهد کرد...

گرچه انگلیس و روسـیه شوروی هم زمـان و بـا یک انگیزه و بعـد از تسـلیم یادداشت های کاملاً مشابه ایران را اشـغال کردنـد، روس ها تجاوز خود را به قرارداد مودت ۱۹۲۱ مربوط کردند، ولی انگلیسی ها حتی بدون چنین مستمسکی اقدام به اشغال ایران کردنـد و خلاصه آن قـدر دروغ گفتنـد که بارها به تناقض گویی افتادند و برای پوشـش دروغ بزرگ خود ده ها دروغ دیگر را نیز به هم بافتنـد. مثلاً ـ کنسولگری انگلیس در شـیراز علاوه بر اقـدامات سـفارتخانه انگلیس در تهران، خودش نیز پس از اشـغال ایران با استانداری فارس و

مطبوعات محلی شیراز وارد مکاتبه و مذاکره برای توجیه اشغال ایران شد و سعی کرد همه تقصیرهای منتهی به اشغال را به گردن دولت ایران بیندازد، یا چرچیل در بخشی از سخنرانی خود در ۲۲ شهریور ۱۳۲۰ در رابطه با ایران گفت:

راجع به ایران؛ برای رساندن قوا و مهمات از انگلستان به روسیه سه راه موجود است: یکی راه قطب شمال از طریق آرخانگل، دیگری راه شرق اقصی از طریق ولادی وستک، سوم از طریق ایران که فاصله پانصد مایلی بین خلیج فارس و بحر خزر می باشد. از مدت های دراز آلمان ها با حقه بازی های مخصوصشان در ایران مشغول بوده اند. سیاحان و اشخاص فنی و دیپلومات های آلمانی مشغول اغواء و زیر پا نشستن مردم و دولت شاهنشاهی ایران بوده اند که یک عده ستون پنجم در ایران ایجاد کنند که بر حکومت تهران تسلط داشته و نه فقط چاه های نفت را اشغال و منهدم کنند- چاه های نفتی که حائز عواید بزرگ و مهم بود و من شخصاً به آن نهایت اهمیت را می دهم- بلکه در نظر داشتند که مطمئن ترین و کوتاه ترین طریق را که ما می توانیم به روسیه برسیم ببندند. بنابراین ما لازم دیدیم مطمئن شویم که این اقدامات به جایی نرسد و در نتیجه ما اخراج آلمانی ها را از دولت ایران خواستیم. وقتی که با فشار محلی دولت ایران درخواست ما را اجرا نکرد قشون روس و انگلیس با قوای کافی و در حقیقت با قوای عظیم از جنوب و شمال وارد ایران شدند...

در روزهای پس از اشغال نیز با وجود اعلام رسمی ترک مخاصمه از سوی دولت ایران، نیروهای شوروی و انگلیس تا زمانی که به مناطق از پیش تعیین شده نرسیدند، به پیشروی خود ادامه دادند.

رفتار و ادبیات به کار رفته از سوی انگلیسی ها در مورد دولت ایران در موضوع درخواست اخراج آلمانی ها طوری بود که در هر صورت راه را برای اعمال فشار بر ایران هموار می کرد. خواسته به صورتی بود که انجام یا عدم انجام و یا انجام ناقص آن در مرحله اثبات تفاوت چندانی نداشت و بستگی به نظر انگلیسی ها داشت که آن را بپذیرند یا نه. برای ایران غیرممکن و غیرعملی بود که ظرف مدت حداکثر ۱۳ روز چهار پنجم آلمانی ها را که غالباً کارشناسان فنی و اقتصادی بودند بدون امکان جایگزینی سریع و برخلاف سیاست بیطرفی و بر خلاف معاهده موجود میان دو کشور اخراج کند. در هر حال رضاشاه باید این نکته را در نظر می داشت که نفت جنوب ایران تا چه اندازه ای برای انگلیسی ها ارزش داشت و هیچ بدیلی به جای آن وجود نداشت. در ضمن اگر چند صد نفر یا با

پـذیرش اغراق ادعا شـده چنـد هزار آلمانی، آن همه خطرناک بودنـد که می توانسـتند سـرنوشت جنگ دوم جهانی را از طریق اقدامات خرابکاری در ایران به سود آلمان و متحدان آن تغییر دهند، در آن صورت متفقین در مقابل ده ها میلیون آلمانی چطور مقاومت می کردند و در نهایت نیز پیروز شدند؟

بـا توجه به این حقیقت و اظهـارات صـریح مقامـات انگلیسـی طرح خطر آلمـانی هـا منـاسب ترین و کارسـازترین دسـتاویز برای هرگونه برخورد با ایران و اقدام به اشغال آن بود که همین طور هم شد.

اهمیت اشغال ایران برای انگلیسی ها

برای انگلیسـی هـا حفـاظت از چـاه های نفت ایران و جلوگیری از دستیابی آلمان ها به چاه های نفت قفقاز اهمیتی کاملاً حیاتی داشت. دلیـل عمـده اتحـاد آنهـا بـا شـوروی نیز در واقـع همین مسـئله بـود. این اهمیت در صورت شـکست شوروی از آلمـان و پیشـروی آلمان در قفقاز نیز به صورت دیگری مطرح بود؛ بـدین ترتیب که اگر انگلیس نمی توانست مانع از دستیابی آلمانی ها به چـاه هـای نفت قفقاز شود با اسـتقرار نیروی هوایی در نزدیک ترین نقطه در خاک ایران، چاه های مـذکور را بمباران و نابود می کرد و امتیاز بزرگی را از دست آنها می گرفت در این زمینه انگلیسی ها طرحی به عنوان «طرح قفقاز» را دنبال می کردند.

پس از مسئله نفت، راه های ترانزیتی ایران که راهی بدون انقطاع و امن بود، مهم ترین هدف بود. اما انگلیسی ها برای جلب نظر موافق روس ها، اهمیت راه های ایران را به عنوان مهم ترین عامل برای ضرورت اشغال ایران مطرح کردند.

مهـار توسـعه طلبی روس هـا در قلمروهـای شـمالی ایران، هـدف دیگر انگلیسـی ها بود. آنها می خواسـتند به زبان و روش های دیپلماتیک و سیاسـی این سیاست خود را اجرا کنند؛ لذا علیرغم این که هیچ اعتمادی به روس ها در مورد سیاست آن کشور در ایران نداشـتند، با در نظر گرفتن شـرایط بین المللی همواره سعی کردند ظاهر دوستانه خود را در قبال روس ها حفظ کنند. چنان که در دوره پس از اشغال ایران دیده می شود انگلیسی ها برای تحقق خواسته خود در این زمینه تلاش کردند به بهانه نیاز روس ها به نیروهای خود در جبهه مقابله با آلمان، آن کشور را متقاعد کنند که نیازی به حضور نظامی شان در ایران نیست و انگلیسی ها حاضرند در این زمینه به آنها در ایران کمک کنند. در یکی از نامه های چرچیل به

استالین این موضوع به وضوح بیان شده است:

تنها نفعی که ایران برای ما دارد اینست که به ما اجازه می دهد سدی در برابر پیشروی آلمان ها به طرف مشرق ایجاد کنیم و سپس کمک های لازم به شما را به منطقه دریای خزر برسانیم.

اگر شما می خواهید از پنج یا شش لشکری که در ایران دارید برای جنگ در جبهه روسیه استفاده کنید ما مسئولیت حفظ نظم را در سراسر ایران و بهبودی وضع راه های این کشور را به عهده می گیریم. من از طرف بریتانیا قول می دهم که ما با قبول این مسئولیت به هیچ وجه قصد نداریم چه در هنگام جنگ و چه پس از آن امتیازاتی در ایران به ضرر منافع دولت شوروی برای خود به دست آوریم.

چرچیل پس از ترک مقاومت از سوی ایرانی ها، نامه ای به تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱/۸ شهریور ۱۳۲۰ به استالین می نویسد و در آن نامه نیز سعی می کند هدف از اشغال ایران را دستیابی به راه های مواصلاتی ایران قلمداد کند و هرگونه اقدام نظامی، از جمله اشغال پایتخت ایران را ضروری نمی داند و بر ضرورت تکمیل راه آهن ترانزیتی از خلیج فارس به دریای خزر تأکید می کند. وی در همین نامه در واقع به قدم بعد از اهداف اشغال ایران، یعنی بستن قرارداد اتحاد با ایران به جای ادامه جنگ با آن اشاره می کند تا ضمن مهار توسعه طلبی حال و آینده شوروی از همه امکانات و فرصت های موجود برای مهار پیشروی آلمان در جنگ با شوروی استفاده کند:

ما بسیار خوشحال شدیم که ایرانی ها اعلام کردند از هرگونه مقاومت خودداری خواهند کرد. منظور ما از ورود به ایران، علاوه بر حفظ امنیت چاه های نفت این بود که راه جدیدی برای ارتباط با شما پیدا کنیم که امکان قطع شدن نداشته باشد. بدین منظور ما باید کار راه آهنی که خلیج فارس را به دریای خزر متصل می کند توسعه دهیم و با وارد ساختن لوازم راه آهن از هند به ایران این نقشه را عملی سازیم. وزیر خارجه ما نوع قراردادی را که ما باید با ایران ببندیم به سفیر شما اطلاع داده تا به نظر شما برساند، به نحوی که ایران را دشمن خود نکنیم و مجبور نباشیم برای حفظ راه آهن ایران چندین لشکر خود را در این کشور نگاه داریم. خواروبار را از هند وارد ایران خواهیم کرد و اگر ایرانی ها تسلیم شدند پرداخت عواید نفت را از سر خواهیم گرفت. ما به پیشقراولان خود فرمان خواهیم داد که به پیشروی ادامه دهند و در نقطه ای که از طرف رؤسای نظامی تعیین خواهد شد، در

منطقه ای بین همدان و قزوین به نیروهای شما متصل شوند. لازم است به دنیا اعلام کنیم که نیروهای انگلیسی و شوروی با یکدیگر ارتباط پیدا کرده اند. به عقیده ما، بهتر است فعلاً ـ هیچ یک از ما وارد تهران نشود؛ زیرا آنچه ما می خواهیم فقط استفاده آزادانه از راه ترانزیتی است.

جلوگیری از تکرار اقدامات آلمانی ها در عراق و سوریه در ایران نیز از سایر علل اشغال ایران از سوی متفقین، به ویژه انگلیسی هاست. روزنامه انگلیسی ایونینگ استاندارد، چاپ لندن چند روز قبل از حمله متفقین به ایران نوشت:

ایران حلقه مهمی میان روس و انگلیس می باشد و نمی توان آرام نشست تا در ایران هم مانند عراق فتنه برپا شود و روس و انگلیس می توانند با کمک همدیگر در ایران کار کنند. این مسلم است که آلمان ها تا چند روز دیگر دست به اقدامات مهمی خواهند زد؛ زیرا به خوبی از اوضاع باخبر هستند و از اهمیت نتیجه آگاه می باشند. آلمان چنین فکر می کند که اگر بتواند روسیه را محاصره کند به زودی آن را مغلوب خواهد کرد.

چرچیل در نامه ای به لرد بیوربروک به تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱/ ۸ شهریور ۱۳۲۰ در مورد شوروی می نویسد:

انجام هرگونه کمک و مساعدتی به دولت شوروی وظیفه ما و به نفع ما است ولو اینکه برای اجرای این امر مجبور به فداکاری و از خود گذشتگی زیاد شویم.

در طرح دفاعی انگلیسی ها، در صورت شکست شوروی از آلمان، باز هم ایران در طرح دفاع از هندوستان موسوم به «دفاع در عمق» جایگاه ویژه ای داشت. مطابق این طرح می بایست نیروهای ارتش انگلیس در جبهه های دفاعی در فاصله هرچه بیشتر از مرزهای هندوستان، مثلاً ـ عراق و ایران، یعنی جایی که امکان ایجاد ارتباط با ارتش امپراتوری در سایر مناطق خاورمیانه بیشتر بود، مستقر شوند. دولت هند انگلیس همچنین معتقد بود بعد از پیروزی آلمانی ها در قفقاز، انگلیس باید جبهه جدیدی در ایران به وجود آورد. در مجموع، می توان گفت مقامات سیاسی و نظامی انگلیس در طرح های نظامی و دفاعی خود ایران را «جبهه تعیین کننده سرنوشت» برای منافع و موقعیت کشورشان تلقی می کردند و معتقد بودند تصمیم نهایی در مورد سرنوشت نهایی جنگ جهانی دوم در همین جبهه، یعنی خاک ایران گرفته خواهد شد.

دلیلی که دست کم برخی مقامات انگلیسی در اوایل حمله آلمان به شوروی برای اعمال

فشارهای دیپلماتیک و اقتصادی به جای فشارهای سیاسی برای جلب نظر موافق دولت ایران برای همکاری مؤثر با متفقین اعلام و پیشنهاد می کردند، این بود که دولت ایران دو بار- در ابتدای جنگ جهانی دوم و پس از حمله آلمان به شوروی- رسماً اعلام بیطرفی کرده بود؛ لذا اشغال نظامی از نظر افکار عمومی ایرانیان و سایر ملل جهان، از جمله آمریکایی ها قابل پذیرش و پسندیده نبود و حتی ممکن بود در جهان اسلام احساسات ضدانگلیسی را دامن بزند. ولی چنان که گفته شد انگلیسی ها برای حفاظت از امپراتوری جهانی خود از هیچ اقدامی فروگذار نکردند و مناسب ترین تصمیم را با پذیرش همه پیامدهای احتمالی آن اتخاذ و اجرا کردند.

آیا امکان اشغال نشدن ایران در جنگ جهانی دوم وجود داشت؟

این سئوال همواره مطرح بوده است که آیا امکان اشغال نشدن ایران در جنگ جهانی دوم وجود داشت؟ به عبارت دیگر، متفقین و به ویژه انگلیسی ها گزینه دیگری که جایگزین اشغال ایران شود پیش روی خود داشتند؟ اگر در آن زمان بهانه ای به نام فعالیت ستون پنجم آلمان در ایران وجود نداشت، آیا ایران اشغال نمی شد؟ آیا انگلیسی ها از ابتدا درصدد اشغال ایران بودند یا اشغال یکی از چندین گزینه پیش رو بود؟ و سؤالات دیگری از این قبیل.

آن چه از اسناد و مدارک قابل دسترس و خاطرات انتشار یافته رجال سیاسی ایران و کشورهای متفقین و در موارد معدودی از مکاتبات سران شوروی و انگلیس و نمایندگان سیاسی و نظامی آن دو کشور برمی آید، در هفته های اولیه تغییر استراتژی متفقین، در مکاتبات و مذاکراتی که آنها با مقامات ایرانی یا بین خودشان داشته اند به فشارهای اقتصادی و تحریم اقتصادی، و سپس تهدید نظامی برای همراه ساختن یا تسلیم رضاشاه متوسل شده اند. ولی به زودی به دلیل محدودیتی که از نظر زمان داشته اند و قریب الوقوع بودن خطر آلمان نازی را پیش روی خود حس می کردند، اشغال نظامی ایران را در دستور کار خود قرار دادند و آن را به اجرا درآوردند.

به عبارت دیگر، اقدامات اقتصادی، تهدید نظامی، تغییر پادشاه ایران و اشغال نظامی گزینه هایی است که مرحله به مرحله مطرح شده است. گرچه به صورت مرحله به مرحله اجرا نشده ولی در بسیاری از موارد با هم متقارن و متوازی بوده اند. مثلاً در تاریخ ۱۲ تیر

۱۳۲۰ آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس با پیشنهادهای مربوط به عملیات نظامی مشترک انگلیس و شوروی در ایران موافق نبود. در حالی که هیو دالتون، وزیر اقتصاد جنگی انگلیس، در ۱۵ تیر عملیات مشترک نظامی در ایران را پیشنهاد می کرد. ژنرال ویول، فرمانده نیروهای انگلیس در هند، که پاک کردن ایران از نیروهای آلمانی را برای دفاع از هند ضروری می پنداشت و احتمال وقوع حوادثی نظیر وقایع عراق را غیرمحتمل نمی دانست، اعمال حداکثر فشار و تغییر دولت را پیشنهاد می کرد. اما بولارد، وزیرمختار انگلیس در ایران در ۲۰ تیر ۱۳۲۰ به وزارت خارجه انگلیس می نویسد:

گرچه مطمئنیم که ستون پنجم آلمان در ایران مشغول فعالیت است، ولی به گونه ای شگفت انگیز نمی توانیم برای اثبات آن شواهد کافی نشان دهیم! به نظر من، به جای اعزام نیرو به ایران، یا هرگونه تهدید نظامی، بهتر است تهدید به تحریم اقتصادی را به عنوان پشتوانه یادداشت پیشنهادی در نظر گرفت. من تمام کوشش خود را به کار خواهم برد تا با شاه ایران دیدار و درباره خطر آلمانی های مقیم ایران با وی گفت و گو کنم.

در ۲۳ تیرماه مقامات روسی و انگلیسی توافق کردند که نخست یک اقدام مشترک دیپلماتیک نسبت به دولت ایران به عمل آورند و سپس در مرحله بعد و البته در صورت لزوم، فشار اقتصادی هم به آن افزوده شود. کریپس و ویول معتقد بودند سیاست دولت ایران کش دادن موضوع و در اختیار داشتن زمان کافی برای تصمیم گیری است تا شاید در این مدت سرنوشت جنگ و چشم انداز آن مشخص تر شود تا بر اساس آن در سیاست بیطرفی خود تجدیدنظر کنند ولی سیاست تعلل و تردید به هیچ وجه به سود انگلیس و متفقین نیست و بایستی هرچه سریع تر و زودتر فشار سیاسی و نظامی را بر ایران وارد آورد.

در ۲۸ تیر سر هوراس سیمور، معاون وزارت خارجه بریتانیا اطمینان داد تعلل انگلیس به معنی مماشات با ایران نیست، بلکه امکانات و مقدورات نظامی موجود در ایران و عراق باعث تعویق در وارد آوردن فشار لازم به ایران است و به محض فراهم شدن زمینه اقدام لازم انجام خواهد شد.

در هر صورت شوروی و بریتانیا در سحرگاه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱/۳ شهریور ۱۳۲۰، تنها یازده روز بعد از انتشار منشور آتلانتیک که طی آن چرچیل، نخست وزیر انگلیس و روزولت، رئیس جمهور آمریکا، آزادی، استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیه ملل جهان شناخته بودند، مرزهای کشور بیطرف ایران را از شمال و جنوب به طور

همزمان مورد تعرض و تجاوز قرار دادند و به شیوه صددرصد خصمانه دولت و ارتش ایران را زیر ضربات خردکننده نیروهای نظامی خود وادار به شکست و تسلیم نمودند. در واقع می توان گفت در صورت شکست شوروی از آلمان، امپراتوری جهانی انگلیس به شکلی جدی در خطر می افتاد؛ و اشغال ایران از همین رو ضرورت داشت؛ بنابراین سیاست خارجی ایران در نهایت فقط می توانست تغییرات اندکی در آن ایجاد کند و اشغال به صورت کم هزینه تر و آسیب های کمتری صورت گیرد. جلال عبده ضمن برشماری علل توجه متفقین به ایران می گوید:

هنگامی که به نمایندگی تهران در مجلس انتخاب شده بودم و برای به دست آوردن علل حمله به ایران، توسط کمیسیون خارجه مجلس به اتفاق چند نفر دیگر از جمله دکتر رضازاده شفق برای بررسی پرونده های موجود در وزارت امور خارجه مأموریت داشتیم، به اسنادی برخوردیم که حاکی از آگاه کردن سفیر ایران در مسکو (محمد ساعد) شاه را از مقاصد شوروی و انگلیس بود.

توضیح آنکه به آقای ساعد سفیر ایران در شوروی از تهران دستور رسیده بود که به سفیر آمریکا بگوید که: ایران در مقابل هرگونه تجاوز ایستادگی خواهد کرد و محمد شایسته وزیرمختار ایران در آمریکا برحسب محتویات پرونده به دستور وزارت امور خارجه ایران مشابه این مطلب را به وزارت امور خارجه آمریکا اعلام نموده بود. و این را اضافه کنم که هنگام مراجعه به پرونده امر، در وزارت امور خارجه، به تلگرافی که ساعد پیرامون امکان حمله نیروی اتحاد شوروی به ایران به دولت وقت گوشزد کرده بود، برخوردیم. شاه نیز از مفاد آن بی اطلاع نبود، ولی ترتیب اثر به مفاد تلگراف نداده بود.

گفته می شد که هرگاه دولت ایران با درخواست انگلیس و روسیه موافقت می نمود، از اشغال ایران صرف نظر می شد، اما به نظر می رسید که در هر حال در صورت پیشرفت آلمان در قفقاز به صورتی اشغال سرزمین ایران را عملی می کردند. گویا شاه به موفقیت هیتلر اطمینان داشت و با شخصیت های مجرب هم مشورت نمی کرد.

ضرورت و اهمیت انعقاد پیمان اتحاد با ایران برای متفقین در دوره پس از اشغال ایران

برای انگلیسی ها در آن برهه تاریخی جلب موافقت و همکاری ایران برای پیوستن به جبهه متفقین اهمیت فراوانی داشت که بایستی به هر صورت ممکن تحقق می یافت.

این ضرورت از زمانی پدید آمد که آلمان به شوروی حمله کرد و استراتژی انگلیس در قبال جنگ جهانی دوم تغییر یافت و کمک به شوروی برای مقابله با پیشروی آلمان و جلوگیری از دستیابی آن کشور به چاههای نفت منطقه و دستیابی احتمالی به مناطق سنتی نفوذ انگلیس، به ویژه ایران و هندوستان، به راهبرد اصلی سیاست خارجی آن کشور تبدیل شد. در اجرای این راهبرد تا جایی که به ایران مربوط میشد، ظاهراً پس از عدم اطمینان از تطابق کامل سیاست خارجی رضاشاه با متفقین و وجود نگرانیهایی در مورد همکاری و همراهی کامل وی با آنها، تصمیم به نقض بیطرفی و اشغال نظامی ایران و تغییر پادشاه مستقر- رضاشاه- گرفتند.

به دنبال نقض بیطرفی و اشغال ایران از شمال توسط روسها و جنوب توسط انگلیسی ها در سوم شهریور ۱۳۲۰، ارتش رضاشاهی فروپاشید و در روز ششم شهریور دستور ترک مخاصمه و پایان مقاومت در برابر ارتش متفقین به نیروهای ایرانی صادر گردید. تسلیم ایران برای متفقین وضعیت جدیدی پدید آورد که تدابیر تازه و نظم نوینی را برای حضور در ایران میطلبید. در دوره پس از اشغال نظامی ایران که با تغییر اجباری در رأس حکومت و انتخاب جانشینی همگام با انگلیسی ها همراه بود، برای متفقین اهمیت زیادی داشت که اوضاع در ایران طوری باشد که ضمن اطمینان به اوضاع داخلی ایران بتوانند همه توان و تلاش خود را برای مقابله با پیشروی ارتش آلمان نازی در شوروی بسیج کنند و در صورت پیشروی آلمان، مانع از دستیابی آن کشور به مناطق نفتخیز قفقاز و ایران شوند.

بنابراین، متفقین پس از اشغال ایران، نیازمند انعقاد قرارداد یا قراردادهایی برای جلب همکاری قانونی ایران، ولو پوشالی و ظاهری بودند تا ضمن تغییر عنوان اشغال نظامی به اتحاد، بتوانند با کمترین هزینه و مشکلات و مقاومتهای احتمالی، اهداف و برنامههای خود را پیش ببرند. در صورت قبول شرایط و همگامی کامل رضاشاه، حتی در نظر داشتند او را حفظ و از وی حمایت کنند و پایتخت را نیز اشغال نکنند و ترجیح میدادند از نیروها و امکانات خود در جبهه شوروی استفاده کنند، ولی عدم اطمینانشان از همکاری کامل رضاشاه به علت بیم شدید وی از شوروی باعث شد پایتخت را نیز اشغال کنند تا رضاشاه را وادار به تسلیم به متفقین یا خروج از ایران نمایند که با استعفا و خروجش از ایران این مرحله به پایان رسید.

نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه

اسناد و مدارک منتشر شده و یا قابل دسترس در بایگانی ها نشان می دهد ابتکار عمل اشغال ایران و طرح انعقاد پیمان اتحاد متفقین با ایران از سوی انگلیسی ها بوده و روس ها هیچ تمایلی به انعقاد پیمان اتحاد با ایران نداشتند.

انعقاد پیمان بین متفقین و ایران در مطبوعات و اظهارنظرهای رسمی و غیررسمی حتی قبل از اشغال ایران نیز مطرح بوده ولی تا سوم شهریور ۱۳۲۰ چنین پیشنهادی به دولت ایران ارائه نشد. پس از اشغال ایران، بر مبنای استراتژی جدید متفقین بایستی به سرعت پیمان اتحادی با ایران بسته می شد تا از همه امکانات و مقدورات نظامی و غیرنظامی آن در جبهه مقابله با آلمان در شوروی استفاده می شد. در بخشی از نامه نخست وزیر انگلیس به وزیرمختار آن کشور در ایران (ریدر ویلیام بولارد) به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۴۱/۱۲ شهریور ۱۳۲۰ آمده است:

ما می خواهیم آنچه را که احتیاج داریم به وسیله انعقاد قراردادهایی با دولت ایران به دست آوریم و به هیچ وجه میل نداریم با آنها علناً دشمنی کنیم، ولی باید به هر ترتیبی شده تقاضاهای ما را برآورند. شما می توانید با تهدید ایرانی ها به این مسئله که تهران از طرف روس ها اشغال خواهد شد، تمام تقاضاهایی که ما داریم به آنها بقبولانید. نباید از تندرویها و سوءاستفاده های روس ها ترسید؛ زیرا تنها آرزو و خواست آنها این است که کمک هایی که از آمریکا می رسد به آزادی از ایران عبور داده شود.

انگلیسیها در تکمیل اقدامات طراحی شده خود، روسها را نیز متقاعد کردند که با انعقاد قراردادی با ایران، میتوانند نیروهای نظامی خود را شامل چندین لشکر از ایران خارج و به جبهه مقابله با آلمانها منتقل کنند و مسئولیت حفظ نظم در سراسر ایران را به نیروهای انگلیسی بسپارند. در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۱/۲۰ مهر ۱۳۲۰ نخستوزیر انگلیس به استالین، رهبر شوروی مینویسد:

تنها نفعی که ایران برای ما دارد این است که به ما اجازه میدهد سدی در برابر پیشروی آلمانها به طرف مشرق ایجاد کنیم و سپس کمکهای لازم به شما را به منطقه دریای خزر برسانیم. اگر شما میخواهید از پنج یا شش لشکری که در ایران دارید برای جنگ در جبهه روسیه استفاده کنید ما مسئولیت حفظ نظم را در سراسر ایران و بهبودی وضع راههای این کشور را به عهده میگیریم. من از طرف بریتانیا قول میدهم

که ما با قبول این مسئولیت به هیچ وجه قصد نداریم چه در هنگام جنگ و چه پس از آن امتیازاتی در ایران به ضرر دولت شوروی برای خود به دست آوریم.

در هر صورت لازم است هر چه زودتر یک قرارداد سهجانبه با ایران امضا شود تا به این ترتیب از وخامت وضع و توسعه اغتشاشات داخلی که منجر به قطع راه ارتباط با شما خواهد شد، جلوگیری به عمل آید...

یکی از علل اشغال ایران روی کار آوردن سلطانی مطیع تر و همسوتر از رضاشاه و نخست وزیری متمایل تر به همکاری بیشتر با متفقین بود تا به کمک آنها مرحله گذار از اشغال نظامی به اتحاد سیاسی به آسانی صورت گیرد. حمایت و مداخله مستقیم در انتخاب محمدرضا پهلوی به جای پدرش و حمایت از نخست وزیری محمدعلی فروغی، راه را برای برآورده شدن خواست های متفقین تا حدود زیادی هموار کرد. محمدرضا پهلوی در مورد همسویی خود و فروغی با متفقین می گوید:

روزی که در سن بیست و دو سالگی مسئولیت تاج و تخت ایران را به عهده گرفتم خویشتن را با مشکلات فراوانی روبه رو یافتم. اولین اقدام من، تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود؛ زیرا سیاست بیطرفی رسمی که پدرم اتخاذ کرد نتیجه سوء بخشیده و یک سیاست شکست خورده محسوب میگردید. من با کمال وضوح احساس کردم که همکاری با متفقین نه تنها غیرقابل اجتناب است، بلکه اتخاذ چنین سیاستی بسیار لازم و به نفع کشور خواهد بود. خوشبختانه نخستوزیر جدید من، محمدعلی فروغی که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود با تمام نظریات من در این مورد کاملاً موافق و همراه بود و به کوشش آن مرد مذاکرات به منظور انعقاد قرارداد اتحاد سهجانبه با انگلیس و روسیه به عمل آمد... .

وزیرمختار انگلیس در ایران نیز درباره همسویی و همکاری محمدرضا پهلوی با متفقین در مورد طرح پیمان سه گانه می گوید:

[محمدرضا پهلوی] صریحاً اظهار داشت که تمام کوشش خود را برای همکاری با متفقین به کار خواهد بست و با برخورداری از حمایت متفقین سعی خواهد کرد مانند یک پادشاه مشروطه در ایران سلطنت کند. به همین جهت بود که پس از چندی، متفقین تصمیم گرفتند روابط خود با ایران را بر روال و قاعده معینی تنظیم کنند و بر همین اساس قرار شد پیمانی بین ایران و انگلیس و شوروی منعقد گردد که تنظیم متن

آن را وزارت خارجه انگلیس تقبل کرد و بعد از کسب موافقت دولت شوروی با متن تهیه شده، دو نسخه از آن را یکی برای من و دیگری برای سفیر شوروی در تهران ارسال داشتند تا مفاد آن را با دولت ایران در میان بگذاریم.

چنان که قبلاً نیز گفته شد، دولت شوروی تمایلی به بستن قرارداد همکاری با ایران نداشت، اما انگلیسی ها از نیات و اهداف آن کشور آگاه بود و نیک می دانستند اتحادشان با شوروی نیز مقطعی و زودگذر است. بنابراین بهترین راه کار را در عقد پیمان اتحاد با ایران دیدند که در مفاد آن خروج نیرو های شوروی از ایران را نیز بگنجانند و در واقع آن کشور را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. گذشت زمان برداشت انگلیسی ها از اهداف روس ها را ثابت کرد، به طوری که علیرغم تعهداتشان در پیمان سه گانه و اعلامیه کنفرانس تهران و قولهای مکررشان در مذاکرات گوناگون، پس از پایان جنگ جهانی دوم حاضر به تخلیه ایران نشدند و از این رهگذر بحران های بزرگی بر دولت و ملت ایران تحمیل کردند. بولارد در مورد موضع مقامات شوروی در مورد پیمان سه گانه می گوید:

تصور من این بود که هنگام مذاکره با دولت ایران در مورد این پیمان، اسمیرنف [سفیر شوروی در ایران] با من همراهی خواهد کرد، ولی او چون هیچ نظر مشخصی در این باره نداشت، از شرکت در مذاکرات خودداری کرد و ناچار من به تنهایی به مذاکره با مقامات ایرانی پرداختم، تا آن گاه که نتیجه بررسیها و متن مورد توافق را به اطلاع اسمیرنف برسانم. البته من به یاد نمیآورم که اسمیرنف اعتراض و یا انتقاد قابل توجهی نسبت به آنچه که بین من و کمیته ایرانی مأمور بررسی پیمان- پس از جلسات طولانی- توافق شد، به عمل آورده باشد. به همین جهت پس از آنکه متن این پیمان مورد تأیید دو دولت انگلیس و ایران قرار گرفت، بلافاصله دولت شوروی نیز موافقت خود را با آن اعلام داشت. با توجه به اقدامات بعدی شوروی در ایران، شاید بتوان حدس زد که اصولا چون دولت شوروی برای این پیمان اهمیتی قائل نبوده، زحمت بررسی آن را نیز به خود نمیداده است.

موقع بررسی متن پیمان اتحاد سه کشور، پیشرفت مذاکرات من با مقامات ایرانی خیلی به کندی پیش میرفت و دلیل آن هم- به گمان من- اصرار دولت انگلیس به قبولاندن متن تهیه شده به دولت ایران بود، بدون آن که لزوم انجام اصلاحاتی در آن مورد نظر قرار گرفته شده باشد. از سوی دیگر نیز ایران مجبور بود متن این پیمان را به تصویب

مجلس هم برساند و انجام این کار در حالی که اغلب وکلای مجلس و افکار عمومی مردم هنوز به شدت تحت تأثیر عملیات آلمان نازی و پیشرفتهای سریعش در داخل خاک شوروی قرار داشتند، امری مشکل به نظر میآمد.

مکاتبات چرچیل با استالین نیز نشان می دهد شوروی مایل به انعقاد پیمان نامه با ایران نبوده و چرچیل با ترسیم اوضاع داخلی ایران به عنوان وضعیت خطرناک و احتمال شورش عشایر بر ضد متفقین و عواقب زیانبار آن، سعی می کند استالین را به بستن قرارداد اتحاد با ایران راغب کند:

من آرزومندم با ایران [قرارداد] اتحادی منعقد کنیم و در این کشور همکاری نزدیک و دوستانهای با نیروهای شما برقرار سازیم. علایمی در دست است که نشان میدهد در قبایل ایران اغتشاشهایی به وقوع خواهد پیوست و قدرت حکومت مرکزی از هم خواهد پاشید. اگر این اغتشاشات دامنه پیدا کند، ما باید از نیروهای خود برای از میان بردن آن استفاده کنیم، و نقل و انتقال مهمات و خواربار ایشان در راه های شوسه و راهآهن مانع از رساندن کمک به شما خواهد شد، در حالی که منظور اصلی ما این است که تا حد ممکن میزان استفاده از راه های ایران را برای انتقال آنچه میخواهیم به شما برسانیم، بالا ببریم. هدف اصلی ما باید این باشد که ایرانیان را وادار سازیم نظم را در داخل کشور خود حفظ کنند تا ما به جنگ ادامه دهیم. دستورهایی که آن جناب در این خصوص دادهاید وضع ما را در این صحنه، که از جهت عملیات نظامی در درجه دوم اهمیت قرار دارد، بهبود خواهد بخشید.

پیمان اتحاد سه گانه؛ استراتژی یا تحمیل؟

با استراتژی جدید متفقین و اشغال ایران، پادشاه ایران مجبور به ترک تاج و تخت و تبعید از کشور شد؛ و حتی محل تبعیدش را نیز انگلیسی ها انتخاب نمودند. این موضوع به خودی خود بارزترین دلیل و نشانه تحمیلی بودن اوضاع پدید آمده برای کشور ایران بود.

بر اساس حقوق بین الملل تغییر رئیس حکومت یک کشور مستقل به دست قوای خارجی اقدامی غیرقانونی است و هر نوع قرارداد یا معاهده ای با کشوری در این شرایط غیرقانونی و تحمیلی است. این بند از حقوق بین الملل کاملاً در مورد ایران زمان اشغال متفقین صدق می کند.

نکته مهم و دلیل دیگری که تحمیلی بودن قرارداد را نشان می دهد، این است که موافقت یا مخالفت روس ها برای انگلیسی ها اهمیت نداشت و منتظر تأیید و تصویب پیمان اتحاد از سوی دولت و مجلس شورای ملی هم نبودند، بلکه اهداف و برنامه های از پیش طراحی شده خود را پیش می بردند و در ضمن به دولت ایران فشار می آوردند تا هرچه زودتر پیمان را تصویب کند. محمدعلی فروغی نیز در زمان بررسی طرح پیمان اتحاد در مقابل اعتراض های نمایندگان گفت، بخش های مهمی از متن پیمان قبل از تصویب از سوی انگلیسی ها اجرا شده است. لذا نمایندگان مجلس و دولت چاره ای جز تصویب آن نداشتند.

در اسناد، گزارش ها و نیز مکاتبات تقی زاده (وزیرمختار ایران در لندن) به تحمیلی بودن پیمان سه گانه و ادبیات تحمیلی و استعماری حاکم بر اظهارنظرها و مکاتبات مقامات انگلیسی اشاره شده است. در بخشی از نامه وزیر امور خارجه (علی سهیلی) به تقی زاده در مورد طرح پیشنهادی از سوی انگلیس درباره پیمان اتحاد سه گانه و مذاکره ای که در این زمینه با وزیرمختار انگلیس در ایران داشته، آمده است:

... ضمن مذاکرات، وزیرمختار انگلیس اظهار داشت باید جواب رد و قبول را در ظرف بیست وچهار ساعت بدهد امروز نظر دولت شاهنشاهی را این طور به او ابلاغ نمودم: با این که دولت شاهنشاهی ایران در مقابل تبلیغات دشمنان شما در محظور است و به واسطه اعلان آزادی در کشور افکار عامه را باید کاملاً رعایت کند و با این که خیلی از مردم مخالف با انعقاد این عهدنامه هستند و معتقدند با بودن این عهدنامه در صورت نزدیکی آلمان، خاک ایران به خاک و خون کشیده خواهد شد و هیچ میل ندارند جزء متخاصمین قرار گیرند و با این که قوای مسلح شوروی در ایران اقداماتی کرده که موجب انزجار مردم را فراهم نموده اند و با این که فعلاً دولتین هرچه می خواهند می کنند، مع هذا برای این که دولت کنونی منافع کشور را از نزدیکی با انگلیس تشخیص داده است حاضر شده عهدنامه را امضاء کند به شرط این که تقاضاهای اساسی ایران هم پذیرفته شود تا بتواند در مقابل مجلس شورا از خود و از این عهدنامه دفاع کند. اگر بنا بشود به مباحثه و مذاکره در مواد نشوید و برای رد و قبول آن مهلت محدود معلوم کنید دولت ترجیح می دهد استعفا داده و از کار کناره گیری نماید. وزیرمختار باز یک رشته گلگی از تعویق کار نموده و گفت: اگر دولت ایران حاضر برای امضای این عهدنامه نشود ما این عمل دولت ایران را حمل بر

خصومت می کنیم. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد قرار شده است امروز با حضور خود آقای رئیس الوزراء جلسات دیگری تشکیل تا ببینیم کار به کجا می رسد. دولت از جنابعالی خواهش دارد با وزیر امور خارجه ملاقات، حسن نیت دولت ایران را خاطرنشان و اشکالات را گوشزد و بخواهید به مأمور خود دستور دهند با روح همکاری داخل مذاکره شود تا بتوان شاید به نتیجه رسید... ما در عین حال حاضریم قوای آنها در ایران باشد و راه های ایران را به اختیار آنها گذاشتیم و همه قسم مساعدت می کنیم، نمی توانیم قراردادی را امضا کنیم که منافع مردم و کشور محفوظ نماند. و با این که مخاطرات زیاد به ما روی خواهد داد و اگر این مهمانان نخوانده به ایران نیامده بودند قطعاً این مخاطرات متوجه ما نبود با این حال ما که حاضر به تحمل تمام این پیشامدها شده ایم دولت انگلیس هم باید موقع مشکل ما را از نظر دور ندارد و عهدنامه را طوری ببندد که ما بتوانیم حیثیت ایران و خودمان را محفوظ نگاه داریم و در غیر این صورت چاره نخواهیم داشت جز این که استعفا داده و آینده را هم نمی توانیم پیش بینی کنیم. آنچه فهمیده می شود روس ها به بستن این عهدنامه مثل انگلیسی ها علاقه نشان نمی دهند و در این عمل پیروی از نظر انگلیسی ها می کنند. بنابراین ما اگر بتوانیم انگلیسی ها را قانع کنیم مقصود حاصل است منتظر جواب فوری.

ولی مکاتبات بعدی نشان می دهد انگلیسی ها اصلاحات موردنظر ایران را نپذیرفته اند. سهیلی در نامه دیگری به تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۲۰ به این موضوع اشاره می کند و ضمن آن به تعدیات روس ها می پردازد:

... موارد اختلاف را به لندن مراجعه کرده اند. آنچه که ما خیلی اهمیت می دهیم [و آنها] هنوز قبول نکرده اند، دفاع ایران در مقابل هر دولت ثالثی است که آنها می خواهند محدود به آلمان و متحدین آن بکنند. این ترتیب نظر ما را تأمین نمی کند؛ تبدیل کلمه اتحاد به ائتلاف را هنوز جواب نداده اند؛ در باب امور اقتصادی اصولی را قبول می کنند ولی می خواهند موکول به قرارداد جداگانه و انعقاد آن را به بعد موکول کنند...؛ آنچه را که در ایران بسازند یا بیاورند باید بلاعوض بعد از جنگ به ما واگذار کنند. مطلب دیگر که مهم است عملیات روس ها در ایران است که متوالیاً کلیه اجناس و مال التجاره های مردم را از گمرکات شمالی به روسیه حمل می کنند، هرچه می گوییم و می نویسیم به جایی نمی رسد. به انگلیس ها هم شکایت می کنیم، می گویند زودتر

قرارداد را ببندید تا ما هم بتوانیم به شما کمک کنیم.

این رفتـار روس ها حقیقتاً دولت را در مقابل مردم به وضع بـدی انـداخته و حتی انگلیس ها را منفور کرده؛ هر روزی مراسـلات تهدیـد آمیز و بی امضا به دولت می رسـد. با این ترتیب به طور کلی از طرف مردم با بسته شدن قرارداد روی مساعد نشان داده نمی شود، بلکه روز به روز مخـالفین آنهـا هم زیـادتر می شود، تبلیغـات آلمـان هـا و رادیو آلمـان هم که به جـای خود دامن به آتش می زنـد. با این وضـعیت آیا جای آن نیست که دولت انگلیس جـداً از عملیات روس ها جلوگیری کند و مسـئول این همه اموالی کـه از ایرانیـان برده انـد کی است؟ بـا ایـن عملیـات چطـور ممکـن اسـت دولت مـدافع عقـد قرارداد باشـد؟ مخصوصـاً خواهشـمندیم این مراتب را مـذاکره و نتیجه بگیریـد. مذاکرات ما اینجا به جایی منتهی نشده، عده زیاد از صاحب منصـبان ما را روس ها پس از ورود به ایران حبس کرده انـد که تا به حال آزاد ننموده انـد. کسان آنها هر روز داد و فریاد راه انداخته اند و ما را به ستوه آورده اند، پاسخ معلوم نیست. چرا آنها را آزاد نمی کنند؟

دولت انگلیس اگر بـا متحـد خودش می خواهـد زمینه صـاف و روشـنی در کارهـای آنهـا در ایران پیـدا شود بایـد قلب مردم را تسـخیر کنـد نه این که به زور و مجـانی بخواهنـد کار خودشان را پیش ببرنـد. این رویه ادامه نخواهـد داشت و آقای فروغی هم ناچار به استعفا خواهد شد و معلوم نیست بعد از ایشان کار به کجا برسد؟ و آیا نفعی عاید حضرات خواهد شد؟

در حـالی که پیمان اتحاد در مجلس ایران بررسـی می شـد، روس ها در قلمرو اشـغالی خود به هر نوع تجاوز و تعـدی دست می زدند و اقدام به مداخله آشکار در امور ایران می کردند. مثلاً در یکی از نامه های وزیر امور خارجه به وزیرمختار ایران در لندن در مورد اقدامات و تجاوزات روس ها در منطقه آذربایجان آمده است:

اطلاعات واصـله از آذربایجان خیلی وخیم و ما را دچار زحمت کرده است. کردها و مسیحی های رضائیه جمعیتی به اسم کمیته نجات تشکیل داده، مأمورین دولت را تهدید به خروج کرده اند که کارها را خودشان عهده دار شوند. رئیس آگاهی و نظمیه و چنـد نفر دیگر را به قتل رسانـده انـد. کوپال حاکم آن جا را تهدید به قتل کرده اند. در ماکو مأمورین نظامی شوروی به ادارات دولتی اخطار کرده اند که خارج شوند و به جای آنها باید مأمورین ترک زبان گماشته، در بعضی نقاط مازندران اشرار دست به تعدی دراز کرده اند.

در خلخال هم دسته های زیاد تشکیل و با مأمورین امنیه زد و خورد می کنند. تمام این وقایع ناشی از آن است که روس ها اجازه نمی دهند قوای نظامی ایران به قسمت های اشغال شده آنها برود... بدین ترتیب آذربایجان از دست ما خواهد رفت. هر چه با روس ها مذاکره می کنیم جواب می دهند که ما دخالت نداریم ولی از طرف دیگر این قبیل عملیات را هم مرتکب می شوند. اگر کار بدین ترتیب ادامه یابد ناچار خواهیم بود قوای نظامی اعزام داریم اگرچه روس ها ممانعت کنند؛ زیرا در غیر این صورت قسمتی از کشور خود را از دست خواهیم داد. جنابعالی با وزیر امور خارجه [انگلستان] مذاکره کنید، چاره بیندیشید. انگلیسی ها دست روس ها را به ایران باز کردند اقلاً حالا به ما کمک کنند. تبلیغات آنها هم در کمال قوت رواج دارد. روزنامه به زبان ترکی در تبریز و یک روزنامه بالشویکی در رشت منتشر می کنند. منتظر اقدامات جنابعالی هستیم. سهیلی.

موضوع دیگری که تحمیلی بودن رفتار متفقین را نشان می دهد این است که قبل از انعقاد و تصویب پیمان اتحاد، ایران را وادار به اخراج اعضای سفارت آلمان و متحدین آن، یعنی رومانی، ایتالیا و مجارستان نمودند. بر اثر اصرار متفقین، وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ یادداشت زیر را به سفارتخانه های کشورهای متحد آلمان تسلیم کرد:

تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ یادداشت

سفارتخانه ایتالیا- تهران، سفارتخانه رومانی- تهران، سفارتخانه مجارستان- تهران، همان طور که حضوراً و در موقع خود به استحضار جناب وزیرمختار آلمان رسانده شد، دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در تاریخ ۱۵ شهریور رسماً به دولت ایران اعلام داشته اند که سفارتخانه های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی باید برچیده شوند و کارکنان آنها خاک ایران را ترک کنند. بنابراین، مراتب را به استحضار آن سفارت رسانده و ضمناً متذکر می گردد چون کارکنان آن سفارت، از جریان حادثه عبور قوای نظامی دولتین انگلیس و شوروی به خاک ایران و شرایطی را که به ایران تحمیل کرده اند، استحضار دارند، در این موقع زاید می داند به شرح واقعه بپردازد همین قدر اظهار تأسف دولت شاهنشاهی ایران را از این پیش آمد تجدید و ابلاغ می نماید.

وزیر امور خارجه. علی سهیلی

چنان که ملاحظه می شود در این سند رسمی وزیر امور خارجه ایران واژه تحمیلی

را به کـار برده و به تحمیلی بودن رفتـار و اقـدامات دولت هـای انگلیس و شوروی به وضوح اشـاره می کنـد. نکته دیگر این که سنـد یـاد شـده بـا ابراز تـأسف به پایـان می رسـد. در حـالی که در عرف دیپلماتیـک، دشـمنی اگر واقعی باشـد بـا الفاظ تنـد و تهدیدآمیز و حتی تحقیرآمیز بیان می شود.

در تلگراف فروغی نخست وزیر به سفارت ایران در لندن به تاریخ ۲۹ دی ۱۳۲۰ نیز آشکارا به تحمیلی بودن رفتار انگلیسی ها و پیمان سه گانه اشاره می کند:

... از مضمون مراسله ایدن که در تلگراف ۲۳۶ به وزارت خارجه داده بودید مستحضر شدم. با مذاکراتی که حضوراً و تفصیلاً با وزیرمختـار انگلیس کرده بودم، نظریـات خود را نسبت به پیشـنهادات اصـلاحی که از طرف مجلس شورای ملی شـده بود بیـان نمودم. مخصوصاً بعـد از آنکه سـفیرکبیر شوروی سه روز قبل قبولی دولت خود را نسـبت به آن پیشـنهادات اظهار داشت، انتظار داشـتم که دولت انگلیس هم بـا اطلاعاتی که از اوضاع ایران دارنـد و اشـکالاتی که برای دولت از هر جهت هست نظر مخالفی ابراز نکننـد. متأسـفانه امروز وزیرمختار انگلیس به وزیر امور خارجه گفته که دولت انگلیس پیشـنهادهای مجلس را قبول نکرده است. چون اینجانب آن چه لازم بود، در انجام کار قرارداد، صادقانه اقدام نمودهام و از لحاظ مصلحت کشور، هر نوع تهدید و توهین مخالفین را بر خود و اعضای دولت هموار کردم، دیگر انتظار نداشـتم در این وهلهٔ آخر نسـبت به پیشنهادهایی که به هیچ وجه به اسـاس مطلب خلـل وارد نمیآورد و برای حیثیت دولت و اقـدام مجلس شورای ملی و موقعیت انگلیس در ایران قبول آنها بسـیار مفیـد میشـد ... چون حقیقتاً، هم برای من موجب خجلت است، و هم برای انگلیس در نزد افکار مضـر است که به مجلس شورای ملی بگویم هیچ یک از پیشنهادات آنها قبول نشده و عهدنامه را فقط به تحمیل میخواهند بقبولانند.

از طرف دیگر با این رویه که پیش گرفتهاند، هیچ معلوم نیست که در آتیه حتی با بستن پیمان اتحاد چه نوع با ما معامله خواهند کرد و اطمینـان به قول و پیمـان نیست و از طرف دیگر روش روسـها در نقـاطی که اشـغال کردهانـد مخصوصـاً در آذربایجان و تبلیغات آنها و عملیاتی که می کنند و بیم آن میرود که یک قسمت از کشور ما از دست برود، هیچ معلوم نیست کار مملکت را به کجا منتهی نماید. این است که خواهشـمند است از قول اینجانب به طور مقتضی مراتب را به ایدن بگویید و مخصوصاً متذکر شوید که اکنون اگر

این روش را داشته باشند، و حتی برای اصلاحات پیشنهادی نخواهند قدمی بردارند و نسبت به آینده رفع نگرانی خاطر نکنند، برای این دولت دیگر اعتبار باقی نخواهد ماند و کاری از او پیشرفت نخواهد کرد. در اینجا هم در همین زمینه با نمایندگان روس و انگلیس مذاکره خواهد شد.

مقاومت انگلیسی ها در برابر درخواست های اصلاحی نمایندگان مجلس شورای ملی و عدم پذیرش خواست های به حق و قانونی آنها دلیل دیگری بر تحمیل پیمان مزبور است. در جریان بررسی لایحه مربوط به پیمان سهگانه در مجلس نیز گرچه به دلیل ساختار مجلس که قبلاً اشاراتی به آن شد و فضای حاکم بر روابط ایران با متفقین، عده کمی از نمایندگان ابراز مخالفت کردند، اما انگلیسیها زیر بار همان اعتراضها و تذکرات اندک نیز نرفتند، و خواستار تصویب سریع پیمان در مجلس بودند و حتی با دو شوری بودن لا-یحه مربوط به پیمان در مجلس نیز مخالف بودند. در نامه وزیرمختار انگلیس در تهران به فروغی به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۲۰ آمده است:

... دوستدار این نکته را انکار نمیکنم که جنابعالی مساعی زیاد به کار برده و میبرید که قرارداد منعقد گردد و لزوم تحصیل موافقت مجلس را نیز مورد تردید و بحث قرار نمیدهم. لکن باید در این نکته اصرار می ورزم که قبل از این که در ۲۰ دسامبر این جانب به مسکو عزیمت نمایم از مذاکراتی که با آقای سهیلی به عمل آوردم دلایلی در دست داشتم که چنین تصور نمایم که اگر مذاکره و بحث در باب قرارداد در ۲۰ دسامبر به اتمام نرسد در تاریخ ۲۴ دسامبر تمام خواهد شد و آن وقت ممکن است قرارداد امضا شود. به استناد این مذاکرات بود که دوستدار، هم به مستر ایدن و هم به مسیو مولوتف در مسکو اطلاع دادم که شاید امضای قرارداد در آن روز انجام گیرد. در کلیه مذاکرات خویش با خود جنابعالی و جناب آقای سهیلی به هیچ وجه به دوستدار اظهار نشد که دو شور خواهد بود و دولت اصلاحات را در تحت عنوان پیشنهادات مورد مطالعه قرار خواهد داد. معهذا احتیاجی به توضیح نیست؛ زیرا آقای سهیلی امروز صبح در حضور جنابعالی تصدیق نمودند که ایشان در حقیقت اینجانب را در این مورد- گرچه به صورت غیرعمدی و در اثر عدم اطلاع از جریان امور مجلس بوده گمراه نمودهاند.

فروغی در جواب وی میگوید:

... اگر کـار قرارداد بـه سرعتی کـه مطلوب بـود در مجلس جریـان نیـافته، قیـودی بـوده اسـت که در گذشـتن لوایـح قـانونی و عهـدنامهها به موجب نظامنامه مجلس موجود و اختیاراتی که نمایندگان در مذاکرات و پیشـنهاد دارند، و از طرف دولت در این باب مسامحه نشده است.

تحمیلی بودن پیمان اتحاد سه گانه بیش از هر سـند و مدرکی در مفاد و روح پیمان نامه مندرج و مسـتتر است. از میان فصول نه گـانه قرارداد نیز، فصـل هـای سوم و چهارم بیش از سایر قسـمت ها بیانگر تحمیل خواست های متفقین، به ویژه انگلیس بر ایران است:

فصل سوم:...۲ اعلی حضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می شوند که:

الف- به جمیع وسایلی که در دست دارنـد و به هر وجه ممکن شود با دول متحـده همکاری کنند تا تعهد فوق [دفاع از ایران در مقابل حمله آلمان و یا دولت های دیگر] انجام یابـد و لیکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب- برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحـد به دولت متحـد دیگر یا برای مقاصـد مشابه دیگر برای دول متحده حق غیرمحـدود بدهنـد که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران به کار ببرنـد و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتی که ضـرورت نظامی ایجاب نماید به هر نحوی که مقتضـی بدانند در دست بگیرند. راه های آهن و راه ها و رودخانه ها و میدان های هواپیمایی و بنادر و لوله های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی سیم مشمول این فقره می باشد... .

د- به اتفاق دول متحـده هرگونه عملیات سانسوری که نسبت به وسایل ارتباطیه مـذکور در فقره (ب) لازم بدانند برقرار کنند و نگاه بدارند... .

فصل چهارم: ۱- دول متحـده می توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریایی و هوایی به عده[ای]که لازم بدانند نگاه دارند و تا جایی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا آن جا نگاه داشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد. جمیع مسائل مربوط به روابط بین قوای دول متحده و ادارات ایران حتی الامکان با همکاری ادارات ایران تسویه خواهد شد به نحوی که مأمونیت قوای مزبور محفوظ باشد... .

۲- هرچه زودتر ممکن شود بعـد از اعتبـار یافتن این پیمان یک یا چنـد قرارداد راجع به تعهـدات مالی که دول متحـده به سـبب مقررات این فصل و فقره (ب، ج، د) از بند دوم

فصل سوم بر عهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و به کار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فی ما بین منعقد خواهد شد... .

چنـان که ملاـحظه می شود همه اختیـاراتی را که در چهارچوب حاکمیت یک دولت می گنجـد اجباراً از ایران گرفته انـد و در مقابل در اختیار قرار دادن تمام عیار امکانات و مقـدورات کشور، تعهد کرده اند در جریان جنگ بخشـی از مشـکلات ناشـی از جنگ را در ایران حل کنند و در پایان جنگ نیز خاک ایران را تخلیه کنند. در عمل این دو خواسـته که حق مسـلم ایران بود نیز جامه عمل نپوشید و بحران های بزرگی نیز از آن ناشی شد.

در واقع یکی از مهمترین لوایـح و تصـمیمات مجلس سـیزدهم، بررسـی و تصویب پیمـان اتحـاد سـهگانه میباشـد که با رسـمیت بخشـیدن به اشغال و حضور و مداخله تمام عیار بیگانگان در امور کشور، در سرنوشت آینده مردم و کشور تأثیرات منفی فراوان کوتـاه مـدت و بلندمـدت بر جـای گـذاشت؛ و نتیجه چنـد مـاه تطویل و بررسـی پیمان در دولت و مجلس و اعتراض های اقشار مختلف مردم، افزودن یک ضـمیمه به متن تقـدیمی پیمان نامه به مجلس بود که تغییر چنـدانی را پدید نیاورد و از تحمیلی بودن پیمان چیزی نکاست.

نکته مهمتر این است که متفقین بـا اسـتناد به پیمـان اتحـاد، قراردادهـا و موافقتنامه های گوناگونی هم با ایران منعقـد کردنـد که همچون فصول ذکر شـده پیمان اتحاد سه گانه، یک طرفه و تحمیلی بوده و ایران هیـچ نیازی بـدان ها نداشـته و هیـچ سودی در حال و آینده از آنها نمی برد. از جمله می توان به موافقتنامه مالی ایران و انگلیس در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۱، موافقتنامه مالی ایران و شوروی به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۲۱ و قرارداد مالی ایران و آمریکا در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۲۲ اشاره کرد.

متفقین مفاد پیمان اتحاد سه گانه را طوری تنظیم کرده بودند که می توانسـتند چندین قرارداد دیگر را هر زمانی که احساس نیاز کردند منعقد کنند یا در برخی موارد قرارداد هم منعقد نمی کردند، بلکه صرفاً با استناد به یکی از بندهای پیمان اتحاد سه گانه درخـواست هـای خـود را بـه صـورت الزامی مطرح می کردنـد و ایران نیز راهی جز تصـویب آنهـا نـداشت. البتـه متفقیـن منتظر تصویب پیمان اتحاد نمانـده بودنـد و از لحظه ورود به ایران و چند ماه قبل از آن، تحمیلات و مداخله های خود را در امور ایران شروع کرده بودند.

در امور ایران، شامل مداخله در امور راه ها، راه آهن، فرودگاه ها، سانسور مطبوعات و مراسلات پستی، رادیو، امور پولی، مالی و مالیاتی، اشغال مناطق، مراکز، ساختمانها، تعدیات به جان، مال و حقوق مردم، تصادف های رانندگی، قتل و غارت اموال مردم و مواردی از این قبیل بوده که در تاریخ هیچ ملتی به عنوان عملکرد یک متحد و هم پیمان ثبت و ضبط نشده است، مگر اینکه ظاهر قرارداد یا پیمان نامه اتحاد همکاری باشد، ولی باطن، ماهیت و محتوای آن جنبه تحمیلی و استعماری داشته باشد.

تنها در یک صورت، ولو به ظاهر اتحاد ایران با متفقین می توانست به عنوان استراتژی پذیرفته شود و آن این که قبل از تهدید و اشغال منعقد می شد. مقامات ایرانی، از جمله محمدعلی فروغی به هیچ وجه حاضر به پذیرش چنین پیمان اتحادی نبودند و حداکثر آن را به عنوان «همکاری» می پذیرفتند، اما کشور انگلیس به منظور فریب افکار عمومی و آرام کردن نارضایتی های گسترده داخلی و شکل قانونی دادن به اشغال نظامی ایران، با اصرار فراوان عنوان «پیمان» را تحمیل کرد. شوروی نیز نیاز چندانی به پیمان اتحاد نمی دید؛ زیرا می خواست برای در اختیار نگهداشتن قلمروهای اشغالی در دوره بعد از پایان جنگ دستش باز باشد.

با وجود این اسناد و ده ها سند و خاطره چاپ شده و نشده دیگر، محمدرضا پهلوی و برخی از مقامات تصمیم گیر و فعال در این زمینه سعی کرده اند اقدام به اتحاد با متفقین و بعد از آن اعلام جنگ به آلمان را به عنوان استراتژی و حتی بهترین تصمیم و استراتژی قلمداد کنند. محمدرضا پهلوی همانگونه که گذشت با نادیده انگاشتن آن همه تحمیل اراده و خواست متفقین، اتحاد با متفقین را راهبرد و استراتژی، آن هم به ابتکار خودش می دانست.

در دوره قبل از آغاز جنگ جهانی و بعد از آن، هیچ دلیلی بر موضع گیری مخالف و دشمنانه ایران در قبال دولت آلمان و دول محور وجود نداشته، بلکه با آن کشورها همواره رابطه خوب و مفیدی داشته است. ایران با آلمان و ژاپن قراردادهای همکاری نیز داشته است. لذا همانطور که با فشار فزاینده شوروی و انگلیس، ایران پیمان اتحاد سه گانه را امضا کرد، در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ نیز مجبور شد به آلمان و در اسفند ۱۳۲۳ به ژاپن اعلام جنگ کند. ایران از هیچ نظر توان ورود به عرصه جنگ را نداشت؛ زیرا در شهریور ۱۳۲۰ نتوانسته بود چند روز در مقابل متفقین مقاومت کند. اکنون چه تغییراتی

در توان نظامی خود داده بود؟ البته برخی از دولتمردان ایران تصور می کردند در صورت اعلام جنگ به آلمان، از مزایای آن در دوره بعد از جنگ استفاده خواهند کرد، ولی از تاریخچه سیاه روابط طولانی ایران با انگلیس و روسیه غافل بودند. محمد ساعد مراغه ای که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، چنین دیدگاهی داشت:

من و سهیلی می دانستیم صدور اعلان جنگ صددرصد متضمن منافع برای ایران است و هرچند در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ که ما اعلان جنگ به دولت آلمان دادیم، قوای آلمان نازی قسمت اعظم اروپا را در اختیار داشت و در قفقاز مشغول پیشروی و وارد کردن شدیدترین ضربات به ارتش سرخ بود، ولی شکست قطعی آلمان نازی و متحدین این دول در تمام جبهه های جنگ برای ناظرین سیاسی جهان مسلم و روشن بوده است. بنابراین چرا اعلان جنگ به آلمان نمی دادیم تا از مزایای ورود رسمی به جنگ استفاده نماییم؟ ما می دانستیم اگر تأخیری در این باره نماییم از بسیاری از امتیازات پس از جنگ محروم می شویم... به هر حال با در نظر گرفتن عاقبت و سرانجام جنگ جهانی دوم و برای اینکه ایران بتواند بعد از پایان جنگ از بسیاری از امتیازها بهره مند شود و در ایجاد سازمان ملل متحد که از همان ایام گفتگو از تأسیس این سازمان جهانی بود، جزء مؤسسین سازمان ملل متحد باشد، علی رغم مخالفت بولارد و کارشکنی های او، لایحه مربوط به اعلان جنگ به آلمان نازی را تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی نماییم و پس از تصویب لایحه مزبور حالت جنگ بین ما و آلمان نازی برقرار گردید.

محمدرضا پهلوی نیز در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری رویتر در ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ می گوید:

من شخصاً در ماه ژانویه ۱۹۴۲ [بهمن ۱۳۲۰] که پیمان ایران و انگلیس و شوروی امضاء گردید مایل به اعلان جنگ به آلمان بودم و می خواستم که ایران در دفاع از آزادی سهم به سزایی داشته باشد، لیکن نظر به علل داخلی وزیران من بر آن بودند که هنوز اوضاع برای شرکت ایران در جنگ مساعد نیست، آنگاه آلمانی ها در ایران چترباز پیاده کرده و با استقرار مراکز جاسوسی و اقدام به خرابکاری کوشیدند که قدرت دولت مرا بکاهند و بالاخره پس از مشورت با دولت های انگلیس، آمریکا و شوروی دولت من به آلمان اعلان جنگ داد... .

اما درباره انتظارات ایران از متفقین باید بگویم که ما در هیچ انجمن به دریوزه

نمی رویم. آنچه ما می خواهیم این است که حقی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی به ما می رسد داده شود. ما دعاوی ارضی جدیدی نداریم، فقط توقع داریم که تصدیق شود ما متفقین را در رسیدن به پیروزی کمک کرده ایم و انتظار داریم که در جامعه ملت ها برای ما به منزله عضو مفید و سودمندی مقام شایسته ای تعیین گردد.

محمدرضا پهلوی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۲ در دیدار با رئیس مجلس شورای ملی و اعضای هیأت دولت نیز گفت:

با عقد پیمان کشور از صورت اشغال درآمد و با همسایگان خود مؤتلف شدیم و برای اینکه منافع و آمال ملی ما به نحوه اکمل تأمین شود اقدامات دیگری را شروع کردیم و با دادن اعلان جنگ به آلمان آشکارا دوش به دوش متفقین وارد جهاد آزادی شدیم. اینک که وضع خود را از لحاظ سیاست خارجی روشن ساخته ایم، امیدواریم با کمک متفقین خود بتوانیم در موقع صلح که انشاءالله نزدیک است آمال ملی خودمان را که برقراری آزادی و عدالت در جهان و احترام به استقلال و تمامیت دول است برآورده سازیم.

بدین ترتیب، ایران اجباراً به جمع کشورهای در حال جنگ با آلمان پیوست؛ اما این پیوستن هیچ تغییری در اوضاع به وجود نیاورد و پس از پایان جنگ نیز فایده و سودی از آن نصیب ایران نشد.

ص: ۲۹۶

اسناد ضمیمه

سند شماره ۱

ص: ۲۹۸

سند شماره ۳

ص: ۲۹۹

سند شماره ۴

سند شماره ۵ (صفحه اول)

ص: ۳۰۱

سند شماره ۵ (صفحه دوم)

ص: ۳۰۲

سند شماره ۵ (صفحه سوم)

سند شماره ۵ (صفحه چهارم)

سند شماره ۵ (صفحه پنجم)

ص: ۳۰۵

سند شماره ۶

سند شماره ۷ (صفحه دوم)

سند شماره ۷ (صفحه سوم)

سند شماره ۸ (صفحه اول)

ص: ۳۱۰

سند شماره ۸ (صفحه دوم)

ص:۳۱۱

پانوشت ها

کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.

۱. استوارت، ریچارد . ا، در آخرین روزهای رضاشاه ؛ تهاجم روس و انگلیس به ایران در ش هریور ۱۳۲۰ ، ترجمه

.۴۴ – عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، چ سوم، ۱۳۷۰ ، صص ۵۳

.۹۱– ۲. همان، صص ۹۲

. ۳. همان، ص ۱۱۱

، ۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، جلد ۲

. تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۷۵ ، صص ۴۰۱

. ۵. ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ، چ دوم، ۱۳۶۸ ، ص ۳۲

۶. انور خامه ای، سال های پرآشوب؛ بخش دوم : شهریور ۱۳۲۰ ، اشغال ایران و سقوط رضاشاه، تهران، فرزان،

. ۱۳۷۸ ، ص ۸

تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی های کلان » ، ۷. گنج بخش زمانی، محسن

.۱۴۵– فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۶)، صص ۱۴۷ ،»(متفقین (انگلیس و شوروی

.۹– ۸. انور خامه ای، همان، صص ۱۱

. ۹. همان، ص ۱۶

. ۱۰ . گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۶۲

فصلنامه تاریخ : ،« روابط سیاسی ایران و شوروی در واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ ش » ، ۱۱ . تنهاتن ناصری، ایرج

. ۱۳۸۰ ، ص ۱۳۶ ، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال دوم، ش ۱

۱۲ . درباره سوم ش هریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران

. ۳۳- پهلوی، ۲۵۳۶ ، صص ۳۴

.۳۹- ۱۳ . همان، ۴۹

.۱۵۷-۱۵۶ ، ۱۴ . مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۷، تهران، علمی و ایران، ۱۳۶۲

. ۱۵ . گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۶۴

۱۶ . اسناد ضمیمه، سند شماره ۵ (از: آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس،

.(سند شماره ۹۴۹

.(۱۷ . اسناد ضمیمه، سند شماره ۶ (همان، سند شماره ۹۵۱

.(۱۸ . اسناد ضمیمه، سند شماره ۷ (همان، سند شماره ۹۶۱

. ۱۹ . چرچیل، همان، ص ۳۷۳

. ۲۰ . گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۵۷

۲۱ . چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، جلد ۳، ترجمه تورج فرازمند، تهران، نیل و نشر میترا، چ دوم،

. ۱۳۶۱ ، ص ۳۳۹

. ۲۲ . همان، ص ۳۱۳

. ۲۳ . آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۴۳

.۳۱۱- ۲۴ . چرچیل، همان، صص ۳۱۳

. ۲۵ . الهی، همان، ص ۱۰۳

.۱۱۴- ۲۶ . همان، صص ۱۱۵

. ۲۷ . انور خامه ای، همان، ص ۸

. ۲۸ . همان، ص ۱۰

.۱۱- ۲۹ .همان، صص ۱۲

.۱۱- ۳۰. همان، صص ۱۳

. ۳۱. همان، ص

ص: ۳۱۲

. عبده، جلال، چهل سال در صحنه های قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان؛ خاطرات جلال عبده، جلد

. ۱، ویرایش و تنظیم: مجید تفرشی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چ دوم، ۱۳۷۸ ، ص ۱۴۸

. ۳۳ . چرچیل، همان، ص ۳۳۸

. ۳۴ . همان، ص ۳۳۹

۳۵ . نامه های خصوصی و گزارش های محرمانه سر ریدر بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین

. میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱ ، ص ۱۲۸

. ۳۶ . درباره سوم شهریور ...، همان، ص ۱۰

۳۷ . بولارد، ریدر ویلیام و اسکراین، کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چ

. دوم، ۱۳۶۳ ، ص ۶۱

.۶۱– ۳۸ . همان، صص ۶۲

.۳۳۸ – ۳۹ . چرچیل، همان، صص ۳۳۹

اتحاد ایران با متفقین؛ استراتژی یا ائتلاف » ، ۴۰ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک : راعی گلوجه، سجاد

. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۴۱ ، ص ۱۷۱ ،« تحمیلی

.۸– ۴۱ . پیمان سه گانه، تهران، مرکز اسناد و آمار شاهنشاهی، کمیته آموزش و اطلاعات مردم، بی تا، صص ۱۵

.۱۹– ۴۲ . همان، صص ۲۰

۴۳ . اسناد ضمیمه، سند شماره ۷ (از: آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و ا نگلیس،

.(سند شماره ۹۷۵

. ۴۴ . درباره سوم شهریور ...، ص ۱۰۲

.۳۹– ۴۵ . پیمان سه گانه ...، صص ۴۰

.۱۲۴– ۴۶ . درباره سوم شهریور ...، صص ۱۲۵

۴۷ . اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ تحمیل پیمان سه گانه، اعلان جنگ به آلمان، تصرف اماکن و

اموال، جلد اول، به کوشش سجاد راعی گلوجه، سعید حصاری، حشمت الله سلیمی و ایرج محمدی، تهران،

.۸– مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری و مؤسسه خانه کتاب، ۱۳۸۹ ، صص ۹

برای نخستین « مجلس سیزدهم و تصویب پیمان اتحاد سه گانه » : ۴۸ . نگارنده مقاله حاضر مقاله ای تحت عنوان

منتشر خواهد شد. « نامه بهارستان » همایش تاریخ مجلس نگاشته ام که در شماره آینده فصلنامه

۱۹۳۹ ، جلد ۱، تهران، چاپخانه – ۴۹ . خان ملک (یزدی)، محمد، ارزش مساعی ایران در جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵

. وزارت کشاورزی، ۱۳۲۴ ، ص ۱۴۸

. ۵۰ . مفتاح، عبدالحسین، ایران پل پیروزی جنگ جهانی دوم، تهران، مرد امروز، ۱۳۶۷ ، ص ۲۷۰

، ۵۱ . ساعدمراغه ای، محمد، خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳

. ص ۱۴۲

۵۲ . مجموعه تألیفات، نطق ها، پیام ها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

.۱۰۰۳– شاهنشاه ایران، جلد ۲، بی جا، بی نا، بی تا، صص ۱۰۰۴

.۱۰۰۵– ۵۳ . همان، صص ۱۰

درآمدی بر نقش مراجع ایرانی در رهبری جنبش آزادیخواهی

شیعیان عراق علیه استعمار انگلیس

سجاد دادفر*

چکیده

اهمیت عتبات عالیات به عنوان مهمترین مراکز دینی و آموزشی جهان تشیع از یک سو و نقش و نفوذ عراق در رشد فکری و معنوی تشیع از سوی دیگر باعث گردیده شیعیان جهان و از جمله ایرانیان از دیرباز توجه ویژه ای به این سرزمین داشته باشند. نگاهی گذرا به سابقه حضور ایرانیان در عراق، نشان می دهد حوزه های علمیه این کشور همواره یکی از مراکز مورد توجه طلاب و علماء ایرانی بوده است. این مسئله باعث گردیده تاریخ معاصر عراق به نحوی متأثر از اندیشه های مراجع ایرانی ساکن در آن کشور باشد. نگاهی به تحولات سیاسی- اجتماعی عراق در قرن بیستم به خوبی تأثیر عمیق و بی بدیل مراجع ایرانی را نشان می دهد. واکنش مرجعیت شیعی ساکن در عتبات به حضور قدرت های استعماری در جهان اسلام و رهبری قیام ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) علیه استعمار انگلیس، بخشی از تأثیر حضور مرجعیت شیعی ایرانی در عراق و تأثیر آن بر رخدادهای این کشور در دهه های آغازین قرن بیستم می باشد. به دنبال جنگ جهانی اول و اشغال عراق توسط دولت استعماری انگلیس، شیعیان این کشور تحت رهبری و هدایت مراجع ایرانی تلاش گسترده ای را به منظور کسب استقلال و خروج اشغالگران از کشور انجام دادند. در واقع می توان گفت، تاریخ دهه های نخست قرن بیستم در عراق، با مبارزاتی که به رهبری مراجع

ایرانی ساکن در عتبات برای استقلال از بریتانیا انجام گرفت پیوندی تنگاتنگ دارد. بررسی نقش مراجع ایرانی در رهبری حرکت جهادی شیعیان علیه سیاست های استعماری انگلیس در عراق، اساس مقاله حاضر را تشکیل می دهد.

مقدمه

ایرانیان از دیرباز با سرزمین عراق پیوندی عمیق داشته اند. وجود مراقد مطهر شش امام شیعه(ع) و در مرحله بعد حوزه های علمیه شیعی و نهاد مرجعیت شیعه و پس از آن پیوندهای تاریخی و جغرافیایی میان ایران و عراق از دیرباز به عراق، جلوه ویژه ای در نظر ایرانیان داده است.

در قرن یازدهم هجری، جمعیت ایرانیان ساکن در عراق، عمدتاً از بازرگانان و افراد دیگری که به دنبال فرصت های اقتصادی به این کشور آمده بودند تشکیل می شد. در آن زمان به واسطه حاکمیت دولت صفویه و استقرار مراکز علمی شیعه در ایران، تعداد طلاب و علمای ایرانی ساکن در عراق چشمگیر نبود. تنها از قرن هجدهم میلادی به بعد بود که علما و طلاب ایرانی در مقیاسی گسترده به عراق مهاجرت نمودند. به دنبال سقوط صفویان و تصرف اصفهان به دست افاغنه سنی مذهب در سال ۱۷۲۲م/۱۱۳۴ق، صدها نفر از علما و خاندان های وابسته به آنان، ایران را به قصد عتبات ترک نمودند. به این ترتیب با انتقال مراکز علمی شیعه از ایران به عراق، به تدریج بر تعداد مهاجرین ایرانی در طی قرون هجده و نوزده میلادی/ دوازده و سیزده هجری افزوده شد. در سالهای حاکمیت عثمانی ها بر عراق و به واسطه انعقاد معاهداتی بین دولت های ایران و عثمانی در زمینه حفظ حقوق اتباع طرفین، ایرانیان ساکن در عراق از وضعیت تقریباً مناسبی برخوردار بودند. به عنوان مثال به دنبال انعقاد عهدنامه دوم ارزنهالروم که در ۳۱ می ۱۸۴۷م/جمادی الثانی ۱۲۶۳ق بین دو کشور به امضاء رسید، روند مهاجرت ایرانیان به عراق بیش از پیش افزایش یافت و کلنی ایرانیان مقیم بین النهرین اهمیت زیادی پیدا کرد. جمعیت ایرانیان نه تنها در شهرهای مقدس، بلکه در شهرهایی چون بغداد، بصره و طویرج نیز چشمگیر بود.

بر اساس سرشماری سال ۱۹۱۹ م/۱۳۳۷ق توسط انگلیسی ها، ایرانیان ساکن در عراق، جمعیتی در حدود هشتاد هزار نفر را تشکیل می دادند. این آمار تا حد زیادی در اسناد مربوط به وزارت امور خارجه ایران نیز تأیید گردیده است. با افزایش شمار ایرانیان در

عراق، علما، طلاب و تاجران ایرانی تأثیر زیادی بر زندگی مذهبی و اقتصادی این کشور و مخصوصاً شهرهای مقدس نهادند. در این میان نقش علما و مراجع ایرانی در تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. با آغاز قرن بیستم، عراق و روحانیت شیعی ساکن در این کشور در شرایط جدیدی قرار گرفت. از جمله مهمترین این پدیده ها تهدید فزاینده قدرت های بزرگ غربی علیه جهان اسلام و اشغال عراق توسط استعمار انگلستان پس از جنگ جهانی دوم بود. اشغال عراق از سوی بریتانیا از همان ابتدا با مخالفت علما و مراجع ایرانی ساکن در عتبات مواجه گردید. شخصیت هایی چون آیت الله میرزامحمدتقی شیرازی و محمدکاظم یزدی با صدور فتواهایی ضمن دعوت مردم به جهاد بر ضرورت دفاع از کشور در برابر هجوم اشغالگران تأکید نمودند. به دنبال فتوای این مراجع، جامعه شیعی عراق وارد مبارزه ای سیاسی و نظامی با دولت بریتانیا گردید که اوج آن انقلاب بزرگ سال ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) بود. این انقلاب اگرچه استقلال عراق را به شکل کامل فراهم نیاورد و اقتدار واقعی را به دست مردم عراق نسپرد، اما نقش مهمی در شکست سیاست های بریتانیا و دولت های دست نشانده آن در عراق داشت. در پژوهش حاضر تلاش گردیده ضمن بیان تلاش های دولت انگلیس در جهت اجرای طرح های استعماری اش در عراق، نقش رهبری مراجع ایرانی در حرکت جهادی شیعیان عراق علیه استعمار انگلستان مورد بحث قرار گیرد.

استعمار غرب و احیای هویت سیاسی شیعیان عراق

رقابت های دول اروپایی در اشغال و غارت آسیا و آفریقای مسلمان و ایجاد و گسترش بازار برای محصولات خود، جهان اسلام را در قرن نوزدهم صحنه تاخت و تازهای استعماری آنان قرار داد. از اوایل همین قرن با طرح «مسئله شرق» به منظور تعیین تکلیف امپراتوری عثمانی (مرد بیمار اروپا)، دول اروپایی بر سر چگونگی تقسیم آن و سهم هر یک، به رقابت با یکدیگر برخاستند. در هندوستان، انگلیسی ها از اواسط قرن نوزدهم با در هم شکستن مقاومت مسلمانان هند، این سرزمین پهناور را به صورت یکی از محکم ترین پایگاه های استعماری خود در شرق درآوردند. ایران و افغانستان به عنوان سپر آن و حایل میان هند و روسیه مورد توجه بودند. در ایران، مقارن قیام مسلمانان هند (۱۸۷۵م/۱۲۷۴ه)، انگلیس در قضیه هرات وارد عمل شد و آن را از ایران جدا کرد. در

سرتاسر قرن نوزدهم، ایران صحنه رقابت های استعماری روس و انگلیس بود.

عکس العمل علما در برابر استعمار غرب، از یک سو، شامل دفاع از خودکفایی اقتصادی جوامع مسلمان و از سوی دیگر، هدایت یک حرکت جهادی (جهاد دفاعی) علیه استعمارگران بود. از این رو در اوایل سال ۱۹۰۶ م/۱۳۲۴ ق، علمای شیعه در عراق که عمدتاً از مراجع ایرانی ساکن در این کشور بودند، همه مسلمانان را به گسترش تولید و مصرف بر اساس خودکفایی تشویق نمودند. آنان با حمایت از گسترش مراکز تولیدی در کشورهای اسلامی، خواستار اجتناب از خرید کالاهای خارجی بودند. در سال ۱۹۰۸م/۱۳۲۶ق سه تن از مجتهدان برجسته نجف، به نام های آیت الله محمدکاظم خراسانی، آیت الله عبدالله مازندرانی و آیت الله حسین میرزاخلیل در واکنش به امتیازات اقتصادی دولت ایران به بیگانگان، طی نامه ای به سفارت خانه های انگلیس، روسیه و آلمان در بغداد، خواهان ابطال امتیازات و عدم بازپس گیری وام های اعطایی گردیدند. آنان همچنین در چندین نوبت در سال های ۱۹۰۹م/۱۳۲۷ق و ۱۹۱۰م/۱۳۲۸ق درخواست کردند به منظور پرداخت بدهی های ایران و اجتناب از دریافت وام از کشورهای اروپایی یک صندوق قرضه ملی تأسیس شود. این مراجع در حالی که با نفوذ اقتصادی بیگانگان در سرزمین های اسلامی مبارزه می کردند، تشکیل یک نهضت جهاد دفاعی را نیز آغاز کردند.

در سال ۱۹۱۰م/۱۳۲۸ ق جمعی از علمای شیعه، چون محمدکاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی، شیخ الشریعه اصفهانی، اسماعیل بن صدرالدین عاملی و محمدحسین مازندرانی به همراه تعدادی از علمای سنی بغداد فتوایی در لزوم اتحاد مسلمانان و مقابله با استعمارگران غربی صادر کردند. در این فتوا تأکید شده است مهمترین دلیل زوال دولت های مسلمان و تصرف سرزمین های اسلامی جدایی و اختلاف بین مسلمانان است. در بخشی از این فتوا آمده است:

بر همه مسلمانان واجب است که به منظور دفاع از سرزمین های اسلامی متحد شوند و از تمام قلمروهای عثمانی و ایرانی، در مقابل حملات بیگانگان دفاع کنند. ما همه مسلمانان را به برادری و حفظ وحدت تذکر می دهیم که خداوند به وسیله آن مومنان را به هم پیوند داده است. ما آنان را به اجتناب و دوری از هر چیزی که می تواند موجب جدایی و نفاق گردد دعوت می کنیم.

در اکتبر سال ۱۹۱۱م/۱۳۲۹ ق، ایتالیا، طرابلس غربی (لیبی) را اشغال نمود. تمام

مجتهدان شیعه در عراق، فتوای جهاد علیه ایتالیا را امضا کردند. این فتوا تأثیر عمده ای بر مردم عراق نهاد؛ برگزاری تظاهرات و اجتماعات عمومی، تشکیل کمیته های دفاع از طرابلس و گردآوری کمک های مالی از جمله نتایج این فتوا در بین مردم بود. در کربلا، اهالی شهر در کنار حرم امام حسین(ع)، همایش عمومی برگزار کردند و در آن سخنرانی های حماسی ایراد شد و به دنبال آن کمک های مالی برای مبارزان مسلمان لیبیایی جمع آوری گردید.

تأثیر این فتوا به ویژه در شهرهایی چون بغداد، کاظمین و سامرا که از مناطق ارتباطی مهم بین شیعه و اهل سنت بشمار می آمدند، شدیدتر بود. در کاظمین شیعیان و اهل سنت تظاهرات گسترده ای به راه انداختند. کنسول وقت بریتانیا در مورد این تظاهرات می نویسد: «به نظر می رسد موجی از احساسات در طرفداری از اهل سنت، شیعیان کاظمین را فراگرفته است» آیت الله سیدمحمدکاظم یزدی که طرفداران بسیاری در میان قبایل عرب شیعه داشت، با صدور فتوایی خواستار جان نثاری مسلمانان در راه اخراج اشغالگران ایتالیایی ها و همچنین سربازان روس و انگلیس از طرابلس و ایران گردید. همچنین آیت الله شیخ الشریعه فتح الله اصفهانی، جزوه ای به زبان فارسی منتشر کرد و در آن مسلمانان را به ترک اختلافات و تفرقه و تمسک به اتحاد و دوستی برای حفظ استقلال کشورهای اسلامی و مقاومت در برابر فعالیت های استعماری که طرابلس غربی، ایران و دیگر کشورهای اسلامی را هدف گرفته بود، دعوت کرد. به این ترتیب تحولاتی که در پایان قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم اتفاق افتاد، تأثیر عمیقی در اندیشه سیاسی جامعه شیعی عراق به جای نهاد و زمینه را برای یک حرکت اسلامی علیه استعمار انگلیس فراهم نمود، این حرکت با رهبری مراجع ایرانی و حرکت جهاد علیه اشغال سرزمین عراق توسط انگلیس به سال ۱۹۱۴ م/۱۳۳۲ ق آغاز شد.

اشغال عراق و حرکت جهادی شیعیان

در آغاز آگوست سال ۱۹۱۴م جنگ جهانی اول درگرفت و در اواخر اکتبر همان سال، هر یک از کشورهای روسیه، فرانسه و بریتانیا، علیه دولت عثمانی اعلام جنگ نمودند. پیش از آن که بریتانیا، علیه دولت عثمانی اعلام جنگ کند، به نیروهای بریتانیا در بمبئی دستور داده شد به سوی آبهای خلیج فارس حرکت کرده، در بحرین پهلو گیرند. پس از

اعلام جنگ، نیروهای بریتانیایی به طرف عراق پیشروی کرده و در ششم نوامبر ۱۹۱۴م /۲۵ ذیحجه ۱۳۳۲ه فاو را تصرف کردند. به دنبال ورود اشغالگران انگلیسی به عراق، در نهم نوامبر ۱۹۱۴ تلگرامی از بصره به بزرگان دینی در شهرهای مقدس رسید که خواستار صدور فتوای جهاد علیه نیروهای اشغالگر بودند. به دنبال تلگرام علمای بصره، مراجع شیعه، سریعاً پاسخ مثبت و همه جانبه ای داده و فتواهای خود را مبنی بر ضرورت دفاع از کشور در برابر هجوم بریتانیا صادر کردند. در صحن شریف علوی، آیت الله محمدکاظم یزدی، بر منبر رفته و برای مردم به سخنرانی پرداخت و آنها را به دفاع از سرزمین های اسلامی فراخواند و بر ثروتمندانی که نمی توانند به جبهه بروند، واجب دانست از مال خود، قوای نیازمند را تجهیز کنند. در کاظمین شیخ مهدی خالصی، بر جهاد اصرار ورزیده و فتوای خود را در لزوم دفاع از کشورهای اسلامی صادر کرد. وی جزوه ای به نام «الحسام التبار فی جهاد الکفار» نوشته و حکمی هم صادر کرد که در آن بر مسلمانان، صرف تمام اموالشان را در جهاد تا رفع غائله کفار واجب دانست. در سامرا، آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی به وجوب جنگ با انگلیسی ها فتوا داد و فرزندش شیخ محمدرضا را برای مبارزه با اشغالگران روانه میدان نبرد نمود.

پس از این فتوا، علمای شیعه در عراق همه شهرنشینان و عشایر را به بسیج عمومی دعوت کردند و آنان را به جهاد تشویق و با سازماندهی افراد و رهبری، آنها را به جبهه های جنگ روانه کردند. به دنبال این دو تحول سرنوشت ساز، یعنی اشغال عراق به وسیله انگلیس و دعوت به جهاد علیه آن، جامعه شیعی عراق وارد مرحله جدیدی از تحولات سیاسی و فکری شد که حدود یک دهه ادامه داشت. در واقع حرکت جهاد، اولین رویارویی مسلحانه ای بود که علما و روحانیون شیعه آن را علیه اشغالگری انگلیس به کار گرفتند و در آن مشارکت داشتند و اولین مبارزات مسلحانه ای بود که تجربه ای مهم و مقدماتی برای انقلاب بزرگ سال ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ ق به حساب می آمد.

جنبش جهاد در عراق، در روز نهم نوامبر، یعنی سه روز بعد از اشغال فاو و به دنبال تلگرام تعدادی از علما و بزرگان بصره به مجتهدین بزرگ شهرهای مقدس شروع شد. این جهاد در بیشتر شهرها و مناطق فرات میانه و جنوبی شکل بسیج عمومی به خود گرفت و شهرهای نجف، کاظمین و بغداد در آن زمان به مراکز اصلی اجتماع و انتقال مبارزان به جبهه جنگ در بصره تبدیل شدند. در رأس این مجاهدان، مجتهدان شیعه قرار داشتند که

برخی از آنان، علیرغم کهولت سن، حاضر به ترک میدان های جنگ نبودند. سیدمحمدسعید حبوبی، شیخ الشریعه اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی، شیخ عبدالکریم جزائری، سیدمحمد حیدری، سیدعلی داماد و سیدمحسن حکیم از علمای حاضر در عرصه جهاد بودند.

علی رغم مجاهدت های فراوان علما و شیعیان، جنبش جهاد، بنا بر دلایلی توفیق لازم را در مقابله با نیروهای مهاجم انگلیسی به دست نیاورد و در نهایت با فتح بغداد به دست قوای انگلیس، اشغال عراق کامل گردید. اما جهاد به عنوان یک واقعه سیاسی مهم، نقش سرنوشت سازی را در تاریخ این کشور ایفا نمود. حسن العلوی در این مورد می نویسد:

جهاد فریادی بود که در رد استعمار انگلیس از دهانه تفنگ ها بیرون آمد. در این جهاد، قبایل و اهالی با همه نیازی که داشتند، تمام اسباب و اثاثیه خود را فروختند تا به اطاعت از فتوایی که مجتهدین داده بودند، اسلحه ای بخرند. این افراد بدون هیچ حقوق و پاداشی جنگیدند و هیچ سازمانی هم وجود نداشت که اگر آنها کشته می شدند از همسران و فرزندان آنها حمایت کند. اما علی رغم این مسائل، آنها به جهاد لبیک گفتند و در میدان نبرد جنگیدند و کشته شدند. جهاد به عنوان یک حرکت که دارای مفاهیم آزادی بخش، ملی و انقلابی بود، در فاصله سقوط حکومت عباسی تا جنگ جهانی اول، نخستین حرکت مردمی به حساب می آمد که در یک محدوده جغرافیایی و انسانی وسیع به وقوع پیوست.

هرچند به نظر می رسید با فتح کامل عراق مقاومت های مردم و مخصوصاً شیعیان نیز پایان یابد؛ اما چندی بعد انقلاب ۱۹۲۰ (ثورهالعشرین) شیعیان این کشور را در یک رویارویی جدی با اشغالگران انگلیسی قرار داد.

انقلاب ۱۹۲۰ (ثوره العشرین)

به دنبال اشغال بغداد در یازدهم مارس ۱۹۱۷م/۱۳۳۴ق از سوی نیروهای بریتانیایی، دور جدیدی از سیاست های این کشور در عراق آغاز شد که این دوره با ابهام و عدم شفافیت در دیدگاههای انگلیس جهت مشخص نمودن آینده عراق و شکل حاکمیت بر آن همراه بود. این سیاست تا زمان اعلام رسمی قیمومیت بریتانیا بر عراق ادامه داشت. یکی از وعده ها و تعهداتی که انگلیس و هم پیمانان اروپایی اش از زمان اشغال بغداد

دادند تعهداتی است که ژنرال مود (Maud) فرمانده نیروهای بریتانیایی در عراق در بیانیه خود خطاب به اهالی استان بغداد در ۱۹ مارس ۱۹۱۷م/۱۳۳۴ق متذکر شده که: انگیسی ها برای آزادی مردم وارد عراق شده اند نه براساس تجاوز و دشمنی، و آنها به تحمیل قوانین بیگانه تمایلی ندارند و اشراف و نمایندگان بغداد به مشارکت در اداره منافع خود باید اقدام نمایند.

ژنرال ویلیام مارشال، که به دنبال مرگ ژنرال مود جانشین وی گردیده بود، در دوم نوامبر ۱۹۱۸م/۱۳۳۵ق در حضور جمعی از نمایندگان اشراف و سرشناسان بغداد و نمایندگان اقلیت های دینی بر تحقق وعده هایی که بارها داده بود تأکید کرد. مهمترین این وعده ها عبارت بود از اجرای مفاد بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه که در هفتم نوامبر ۱۹۱۸ م/۱۳۳۵ق اعلام و در پانزدهم همان ماه در بغداد منتشر گردید. براساس این بیانیه دو دولت متعهد شده بودند، در جهت تأسیس حکومت ها و ادارات ملی آزاد، براساس میل و خواسته ملت ها در هر یک از سرزمین های سوریه و عراق و مساعدت به اهالی آنها، اقدام کنند.

در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸م/۱۳۳۵ق ژنرال مارشال در منشوری اعطای آزادی هایی را به مردم عراق نوید داد. وی دو هفته پیش از این تاریخ در نامه ای به علمای نجف، اهداف دولت انگلیس را، اعطای اختیار حاکمیت سرزمین های اشغالی به خود مردم همان سرزمین اعلام نمود. دادن این وعده ها از سوی انگلیسی ها تا کنفرانس «سان ریمو» در سال ۱۹۲۰ به طور مستمر ادامه داشت. اما برخلاف این وعده ها سرانجام طی اصل بیست ودوم معاهده تأسیس جامعه ملل، که در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹م/۱۳۳۷ق به امضاء رسید، عراق تحت قیمومیت بریتانیا درآمد؛ و به دنبال آن مسئولیت عالی اداره عراق به سر پرسی کاکس(Sir Percy Cox) و نایب او سرهنگ آرنولد تالبوت ویلسون (Arnold Talbot Wilson) تفویض شد.

پس از آنکه در کنفرانس مذکور عراق تحت الحمایه انگلیس قرار گرفت، رؤیاهای مردم برای کسب استقلال تام و فوری مبدل به یاس گردید. این خبر به صورت پتکی بر سر مردم آمد و شایعه ماندگار شدن انگلیسی ها را در عراق تقویت نمود. مردم جلساتی در مساجد تشکیل دادند و وعاظ و خطبا از مردم خواستند علیه انگلیسی ها شورش نمایند. در این میان دو حادثه مهم روند مبارزه با استعمار انگیس و وقوع انقلاب ۱۹۲۰ را تسریع نمود. این

دو واقعه قیـام نجف در خلال ماههـای مارس تا آوریل ۱۹۱۸ و رویـارویی سیاسـی با رفرانـدوم انگلیس در اواخر سال ۱۹۱۸ و اوایل سال ۱۹۱۹ بود.

الف. قیام ۱۹۱۸ نجف

انگلیس در اداره نظامی و غیرنظامی عراق اشـغالی تا بهار ۱۹۱۷م فقط به بعضـی از مراکز شهرهای اصلی در مناطق شمالی اکتفا کرده بود و شماری از شهرها و مناطق به ویژه مناطق عشایرنشین تا سال ۱۹۱۸م خارج از چارچوب اداره نظامی باقی ماند. نجف از منـاطقی بود که از آغـاز اشـغال، مرکز اصـلی حرکت جهـاد بود و به دنبـال خروج نیروهای عثمانی از شـهر در ماه می ۱۹۱۷، رهبران محلی اداره امور شـهر را در دست داشـتند و به صورت خودمختـار اداره می شـد. در مـدت دو سالی که شـهر مسـتقل از اداره هـای عثمانی و انگلیس بود، علما و بزرگان شـهر روابط قوی و مسـتحکمی را با بیشتر نقاط عراق و جهان خارج بخصوص رهبران و رؤسای عشایر فرات میانه برقرار نمودند.

نتیجه آن این بود که موقعیت این شـهر در نیمه سال ۱۹۱۷ موجب پایه گذاری جنبش های مبارزاتی علیه انگلیس شد. انگلیسـی هـا مصـمم بودنـد سیطره و حاکمیت خود را بر نجف تحمیل نماینـد، چرا که معتقـد بودنـد هرگونه نرمش در تحقق این هـدف موجب تضعیف حاکمیت انگلیس بر تمام منطقه فرات خواهد شد. از این رو برخلاف بیانیه رسمی دولت بریتانیا در نوامبر ۱۹۱۴ که متعهـد گردیـده بود، در صورت پیروزی بر عثمانی ها در عراق، هیچ پادگان نظامی در شـهرهای مذهبی برپا ندارد، در آغاز سال ۱۹۱۸ یک واحد نظامی به منظور ایجاد پادگان در کوفه روانه این شهر شد.

ویلسون اعلام کرد به علت دگرگون شدن اوضاع و احوال جنگ، مفاد بیانیه سال ۱۹۱۴ لغو می گردد و به همین استناد، در سال ۱۹۱۸، کـاکس طی توصیه ای به دولت متبوع خود پیشـنهاد نمود، یـک پادگـان نظـامی در کوفه برپـا شود که به دنبال آن قیام نجف اشرف صورت گرفت.

بدین ترتیب زمزمه های مقاومت در میان روشنفکران مسلمان در نجف و کربلا، آغاز شد. در آن زمان چند نشست برای بررسی جریان های سیاسـی و عمومی و پیگیری آنها در نجف تشـکیل شـد که تعـدادی از روحانیون و روشـنفکران اسـلامی از خانواده های مشهور علمی بر تشکیل و تنظیم آن ها نظارت داشتند. از جمله این گروهها و انجمن ها،

انجمن شیخ عبدالکریم و شیخ جواد جزائری، انجمن آل شبیب تحت نظارت و اداره شیخ محمدرضا و شیخ محمدباقر الشبیبی، انجمن سادات آل کمال الدین که محمدسید و محمدتقی کمال الدین آن را اداره می کردند و انجمن آل صافی تحت اداره سیدمحمدرضا و احمدالصافی النجفی، شاعر مشهور بودند.

فعالیت این انجمن ها، دو تحول عمده در جنبش مقاومت شیعیان، علیه انگلیسی ها به وجود آورد؛ نخست تأسیس مجمعی محرمانه به نام «جمعیه النّهضه الاسلامیه» در نوامبر ۱۹۱۷؛ و دوم حرکت آیت الله شیخ محمدتقی شیرازی از سامرا و استقرار وی در کربلا؛ که این امر بنابه درخواست اعضاء در نشست های مذکور انجام پذیرفت و هدف آن منحصر کردن رهبری معنوی به آیت الله شیرازی بود. جمعیت نهضت اسلامی که توسط سیدمحمدعلی بحرالعلوم و شیخ جواد جزایری از علمای بارز در محافل سیاسی و مردمی و شماری دیگر از روحانیون و شخصیت های سیاسی- اسلامی تأسیس شده بود، به مثابه کمیته رهبری قیام بود که در عین حال با انتشار نشریه ای دست نویس در جهت روشنگری مردم تلاش می نمود.

اهداف این جمعیت فراخواندن به مقاومت در برابر انگلیس و رعایت حرمت و احترام رهبران دینی از سوی مردم، آزادی عراق مسلمان از سیطره انگلیسی ها و اتحاد مسلمانان در برابر اجانب بود که این امر، ضمن جذب عده زیادی از مردم، رویارویی با انگلیسی ها را تشدید نمود. علوی در این مورد می نویسد: «اکثر رؤسای نجف و زعمای محلی آن به این جمعیت پیوستند».

جمعیت نهضت اسلامی دارای دو شاخه بود؛ یکی شاخه سیاسی، فکری و تبلیغی که شامل علما، روشنفکران و شعرا می شد؛ و دیگری شاخه نظامی که بر مبارزه مسلحانه تکیه داشت. این دو جناح در یک سطح نبودند. می توان گفت، علما جناح سیاسی آن را تشکیل می دادند؛ در حالی که توده های مردم که شامل زعمای محلی نیز می شد، جناح نظامی و مسلح جمعیت را تشکیل می دادند. آنها اولین تجربه حزبی را با مبارزه مسلحانه در عراق همراه کردند و قیام ۱۹ مارس ۱۹۱۸ نجف را رهبری کردند.

آغاز این قیام مصادف با اولین سالگرد اشغال بغداد بود. در نوزدهم مارس ۱۹۱۸، ویلیام مارشال یکی از افسران انگلیسی بر اساس نقشه از قبل طراحی شده توسط شاخه نظامی تشکیلات ترور شد. هدف از ترور، ایجاد جرقه اولیه انقلاب و سرایت آن به

مناطق دیگر بود. اما این اقدام با واکنش سریع انگلیسی ها و محاصره شهر نجف مواجه گردید. انگلیسی ها برای پایان دادن به محاصره شروط سنگینی مطرح نمودند. اما رزمندگان و اهالی شهر از پذیرش شروط امتناع ورزیدند و تصمیم به مقاومت گرفتند. از جانب عراق بیش از ده هزار نفر افراد مسلح و از طرف انگلستان نیز برای سرکوب قیام و محاصره نجف بیش از هشت هزار سرباز شرکت داشتند.

محاصره ۴۶ روز توأم با درگیری و جنگ ادامه یافت. شدت جنگ و فشار محاصره روز به روز افزایش می یافت. در نهایت به علت طولانی شدن محاصره و عدم آمادگی قبلی مردم، انقلابیون مجبور به تسلیم شدند و محاصره در چهاردهم ماه می ۱۹۱۸ برداشته شد و انگلیسی ها بلافاصله محاکمه های ظاهری و سریعی را آغاز نمودند. در جریان این محاکمات، ۱۳ تن از رهبران قیام به اعدام محکوم شدند و یکصدوهفتاد تن دیگر، از جمله ۹ نفر از اعضای جمعیت برای همیشه به هند تبعید شدند. آنها عملاً هفت سال در تبعید بسر بردند که این مدت تا آن زمان، طولانی ترین دورانی بود که یک عراقی در تبعید بسر برده بود. حکم اعدام محکومین در مقابل جمعی از روحانیون و رهبران عشایر در ۳۰ می ۱۹۱۸ اجرا شد. حکم اعدام دو تن از رهبران جمعیت نهضت اسلامی به نام های شیخ محمدعلی بحرالعلوم و شیخ جواد جزایری، با وساطت آیت الله محمدتقی شیرازی و شیخ خزعل به تبعید در خارج از عراق تبدیل شد.

ب. همه پرسی سال ۱۹۱۹

پس از قیام مردم نجف، دومین واقعه مهمی که جامعه شیعی عراق را آماده رویارویی با اشغالگران انگلیسی در قیام ۱۹۲۰ نمود، طرح همه پرسی سال ۱۹۱۹ بود. به دنبال شکست قیام نجف و با توجه به فضای بین المللی و حساسیت موضوع حق تعیین سرنوشت ملل، دولت انگلستان بر آن شد تا حضورش را در مناطق اشغالی توجیه نماید. به همین خاطر از ویلسون، نایب کمیسر عالی دولت بریتانیا در عراق، خواست برنامه نظرخواهی عمومی از مردم عراق را ترتیب دهد. حاکمان انگلیسی عراق از همان ابتدا در تلاش بودند نتیجه همه پرسی در راستای تأمین منافع آنها تنظیم گردد. پس از اینکه ویلسون دستور اجرای همه پرسی را دریافت کرد، رونوشتی از تلگرافی را که دفتر هند برای او ارسال داشته بود برای تمام افسران رابط فرستاد و دستوراتی در مورد

چگونگی انجام همه پرسی به آن ضمیمه ساخت. وی در دستورالعمل خود به افسران خویش می گوید: «فقط پاسخ هایی را بپذیرید که مورد رضایت ما و مناسب خواسته ماست و اگر افسران به پاسخ های داده شده اطمینان یافتند می توانند جلسه ای تشکیل داده، پاسخ ها را خلاصه نموده و ثبت کنند و سپس تعداد زیادی از شخصیت ها آن را امضا نمایند». او در ادامه می گوید:

اگر احساس کردید که افکار عمومی به رهبری اشخاصی که مورد مشورت قرار می دهید با نظر ما هماهنگی دارد، جلسه ای تشکیل دهید و برای شرکت در آن از تمام اعیان و بزرگان دعوت کرده و به آنها بگویید که پاسخ های آنان برای من (ویلسون) فرستاده می شود و من به نوبه خویش برای دولت انگلستان ارسال می دارم، ولی اگر احساس کردید که افکار عمومی، به طور روشن به چند دسته تقسیم شده و گرایشی به جانب ما ندارد، لازم است تشکیل چنین جلسه ای را به تعویق انداخته و جریان را به من اطلاع دهید تا دستورات خود را برای شما ارسال دارم. در این صورت اگر نتیجه همه پرسی مثبت بود، عکس العمل خوبی در افکار عمومی خواهد داشت، آن گاه بهتر است در این مورد سندی نوشته شود و افراد بیشتری آن را امضاء کنند.

مداخله آشکار اداره قیمومیت در امر همه پرسی، موجب نگرانی علما، فرهیختگان مسلمان و رهبران عشایر فرات میانه، بخصوص عشایر مجاور شهر نجف و کربلا شد؛ اما آن چه بر این نگرانی و اضطراب می افزود، موضع آیت الله سیدمحمدکاظم یزدی، مرجعیت اعلی بود که با عقب نشینی از دایره درگیری و بدون اظهارنظر صریح در مورد همه پرسی به اداره قیمومیت این امکان را داد تا از موضع ایشان، در جهت منافع خود سوء استفاده کند. آیت الله یزدی، در مقابل پافشاری اعضای هیأت دیدارکننده با وی جهت اطلاع از دیدگاه ایشان در مورد همه پرسی گفتند: «من شخصی بی اطلاع از سیاست هستم و اطلاعاتم محدود به حلال و حرام است، آن چه را که به صلاح مسلمین است انتخاب کنید.»

سکوت یا تردید آیت الله یزدی، در مورد همه پرسی باعث گردید توجه افکار عمومی و رهبران دینی و اجتماعی متوجه آیت الله شیخ محمدتقی شیرازی گردد. این توجه ناشی از جایگاه برجسته و آشنایی با رأی و عقیده ایشان در مورد اوضاع جاری عراق بود. اما آن چه در این زمان، نقش مؤثری در ظهور آیت الله شیرازی به عنوان رهبر دینی و سیاسی ایفا نمود، صدور فتوای مشهور ایشان در مورد همه پرسی بود. این فتوا، به دنبال پرسش گروهی

از علمـای نجف صـادر شـد. شـماری از علمـا و رهـبران عشـایر، طی اسـتفتائیه ای از ایشـان سـئوال نمودنـد: «آیـا می توانیم فرد غیرمسـلمانی برای حکومت و سلطنت انتخاب نماییم و یا این که وظیفه ما است که فرد مسلمانی برگزینیم؟ این مطلب را برای ما روشن کنیـد.» آیت الله شـیرازی در پاسـخ، فتوای زیر را صادر کردند: «هیچ مسـلمانی حق ندارد، غیرمسـلمان را به فرمانروایی و حاکمیت بر مسلمین انتخاب کند. ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۷ه، برابر با ۲۳/۱/۱۹۱۹»

فتوای مـذکور علاوه بر این که ضـربه ای سـنگین بر طرفـداران اداره قیمومیت وارد نمود، اثری عمیق در روحیه نه فقط شـیعیان، بلکه همه مسـلمانان داشت؛ زیرا محتوای آن هماهنـگ بـا تعـدادی از آیات قرآن بود که دسـتور می داد مسـلمانان از اولی الامر خود اطاعت نمایند، نه هیأت حاکمه ای که از کفار باشد. این فتوا از سوی علمای کربلا مورد اسـتقبال قرار گرفت و اعیان شـهر جلسه ای برای بررسی اجرای آن تشکیل دادند. در این جلسه کمیته ای مشخص و مأمور اجرای مصوبات جلسه شد؛ اما بلافاصله شش نفر از اعضـای فعـال این کمیته توسـط انگلیسـی هـا دسـتگیر و به هندوسـتان تبعیـد شدنـد. آیت الله شـیرازی طی پیـامی به ویلسون نسـبت به تبعید این اشـخاص اعتراض کرد. همچنین علمای کاظمین با تأسـی به فتوای آیت الله شـیرازی، فتواهایی صادر نمودند و تشـکیل حکومت غیراسـلامی در عراق را حرام دانستند. آنان در این فتواها اعلام نمودند هرکس به اشغال عراق توسط انگلیس رأی دهد از دین خارج شده و خود را از جامعه مطرود می کند.

استقبال وسیع و گسترده مردم از فتوای آیت الله شیرازی، نقش مهمی در انتخاب وی به عنوان مرجع اعلی بعد از رحلت آیت الله یزدی داشت. فوت آیت الله یزدی در ۳۰ آوریل ۱۹۱۹، جایگاه آیت الله شیرازی به عنوان مرجع اعلی را تثبیت نمود.

مرجعیت آیت الله محمدتقی شیرازی

بعـد از این که آیت الله شـیرازی مرجعیت را در اختیار گرفت، دوران جدید و مهمی از تحول در مبارزات شـیعیان علیه اسـتعمار انگلسـتان شـروع شـد. به طور کلی نقش آیت الله شـیرازی در رهبری مبـارزات را از این زمـان می توان به دو دوره متمایز از هم مشخص نمود:

الف) دوره نخست که از زمان در اختیار گرفتن مرجعیت، یعنی مه ۱۹۱۹ شروع شد

و تا مارس ۱۹۱۹ تـداوم یافت؛ در این دوره آیت الله شـیرازی نقش رهبری دینی در مخالفت با طرح های انگلیس و مقاومت در برابر اشـغالگران را تحکیم کرد؛ و در نهـایت کار به دفاع از اسـتقلال طلبی عراق کشـید. ایشان در گام نخست تلاش نمودنـد با تحکیم جایگاه مرجعیت، رهبری قوی دینی و سیاسـی واحدی را در میان شـیعیان به وجود آورند. این امر علاوه بر ایجاد وحدت نظر در بین مجتهـدین، نقش عمـده ای در پایان دادن به اختلافات میان عشایر داشت. علی رغم مشارکت فعال عشایر، بخصوص عشایر منطقه فرات در جنبش جهاد و روابط مسـتحکم رؤسای آنان با علمای شـهرهای مقدس در زمان مرجعیت آیت الله یزدی، عدم موضع گیری روشن ایشان در بعضـی از مسائل باعث گردیده بود جناح بندی و خصومت در بین عشایر گسترش یابد. آیت الله شـیرازی تلاـش گسـترده ای برای پایـان دادن بـه ایـن اختلافـات و کشـمکش هـا شـروع نمودنـد. وی ضـمن برقراری روابط مستحکم و قوی با شمار زیادی از رؤسای قبایل، مشارکت فعال آنان را در جنبش مقاومت علیه انگلیسی ها تضمین نمود.

همچنین آیت الله شـیرازی در این مرحله به گسترش طرح اسـتقلال عراق و نفی سـلطه انگلیسـی هـا در عرصه عربی و بین المللی پرداخت. ایشان پس از مشورت با علما و بزرگان نجف، تصـمیم گرفتند پیامی برای شریف حسین فرستاده و ضمن آگاه ساختن وی از اوضاع عراق، تقاضای مداخله کنند. این پیام در تاریخ عراق از اهمیت بسیار ویژه ای برخوردار است. زیرا اولین سندی به شمـار می رود که گـواه آرزوهـای ملی اکـثریت ملت عراق می باشـد. متن این پیـام را شـیخ محمـدرضا شبیـبی زیرنظر آیت الله شیرازی و با همکاری شـیخ عبـدالکریم جزائری یکی از علمای شـیعه تـدوین نمود. این پیام محرمانه در میان قبایل مختلف مقیم منطقه فرات مرکزی توزیع گردیـد. پس از این که این پیـام به امضای شـیوخ و رهبران قبایل رسـید، شبیبی مأمور رسانـدن آن به شریف حسـین گردیـد. شـریف حسـین نیز در نامه ای به آیت الله شـیرازی، تعهـد کرد تمام تلاش خود را برای دست یابی مردم عراق به خواسته هایشان به کار گیرد.

آیت الله شـیرازی همچنین نامه ای به امیرفیصل در دمشق فرسـتاد و خواسـتار حمایت وی از تقاضای مردم عراق مبنی بر استقلال طلبی شـد و از ظلم نیروهـای اشـغالگر در محافـل بین المللی از طریق رسانه های جهانی پرده برداشت. در همین زمان، فرزنـدش شیخ محمدرضا نامه ای به همین مضمون به ولیعهد حجاز، امیرعلی بن الحسین، فرستاد.

همچنین آیت الله شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی، دو نامه به ویلسون، رئیس جمهور وقت آمریکا فرستادند که در اولین نامه خواستار تأیید امیرفیصل شدند که در کنفرانس پاریس سرگرم گفتگو بود و در نامه دوم به تمایل مردم مسلمان عراق، به انتخاب دولت جدید و مستقل عربی و اسلامی و تقاضای یک پادشاه مسلمان و مقید به مجلس شورای ملی اشاره شده بود.

در این دوره همچنین مکاتبات و ملاقات هایی بین آیت الله شیرازی با ویلسون، کمیسر عالی انگلیس در عراق، و دیگر حاکمان سیاسی و محلی صورت گرفت که در همه این موارد، تلاش ایشان دفاع از حقوق حقه ملت عراق و استقلال این کشور بود.

ب) دوره دوم از رهبری آیت الله شیرازی از مارس۱۹۱۹، آغاز می گردد و تا زمان وفات ایشان در ۱۷ اگوست ۱۹۲۰ ادامه پیدا می کند. ویژگی عمده این دوره که حدود چهار ماه به طول انجامید، صدور فتوای جهاد و قاطعیت ایشان در ضرورت قیام و انقلاب سراسری علیه اشغالگران انگلیسی بود. آیت الله شیرازی در نخستین گام در اوایل ماه مارس، فتوایی صادر کردند که بر اساس آن کار کردن در اداره قیمومیت انگلیس بر مسلمانان حرام بود.

این فتوا که هدفش توسعه دامنه مقاومت و آماده ساختن زمینه جهت رویارویی فراگیر علیه اشغالگران بود، تحرک تازه ای به جنبش شیعیان بخشید. به دنبال این فتوا، موجی از استعفا سراسر منطقه فرات مرکزی و جنوبی را فراگرفت. سپس با راهنمایی های آیت الله شیرازی در اواسط مارس۱۹۲۰، نشستی محرمانه در شهر نجف برگزار شد. این نشست که با حضور شمار زیادی از علما، رؤسای عشایر و رهبران فرات میانه برگزار شد، بر بسیج عمومی علیه اشغالگران و آماده کردن مردم جهت مقابله با آنان تأکید نمود. آن گاه به منظور تحقق این امر، شماری از علما، روحانیون و خطبا به میان قبایل اعزام گردیدند.

بعد از گذشت کمتر از دو ماه از این نشست، در خلال دهه سوم آوریل ۱۹۲۰، در کربلا سلسله نشست هایی با شرکت شماری از رؤسای عشایر و رهبران فرات و رهبری شیخ محمدرضا، فرزند آیت الله شیرازی برگزار شد. هدف از این نشست ها، زمینه سازی جهت مشارکت بیشتر و نشست گسترده تری بود که در نیمه شعبان ۱۳۲۸ه/۳ می ۱۹۲۰م به شکل محرمانه ای در منزل آیت الله شیرازی و به ریاست ایشان تشکیل شد.

در این نشست، اجتماع کنندگان که شامل شمار زیادی از علمای مشهور نجف، کربلا و رؤسای عشایر بودند، تصمیم گرفتند زمینه انقلاب سراسری علیه انگلیس را فراهم کنند. در

این جلسه مقرر شد، ابتدا خواسته های مردم عراق به طور مسالمت آمیز با فرماندهان انگلیسی در میان گذاشته شود و در صورت امتناع، به قیام مسلحانه اقدام شود. سپس اجتماع کنندگان با حضور آیت الله شیرازی به قرآن کریم سوگند یاد کردند آماده پاسخ گویی به ندای دین و میهن خود و اطاعت از رهنمودهای امامشان هستند.

از تحولات مهمی که در این دوره اتفاق افتاد، تحقق وحدت عمل میان مسلمانان شیعه و اهل سنت بود. آیت الله شیرازی که نقش عمده ای در این امر داشت، در رمضان سال ۱۳۳۸ طی پیامی که به شکل گسترده در شهرهای مختلف عراق توزیع گردید، مسلمانان را به وحدت و پرهیز از هرگونه اختلاف فراخواندند. در بخش هایی از این پیام آمده است:

شما را از مخالفت و مشاجره با یکدیگر برحذر می دارم، زیرا مضر به اهداف شما و موجب تضییع حقوق شما می گردد. شما را به حفظ جان، مال و آبروی کلیه پیروان ادیان و مذاهب در سرزمینمان توصیه می نمایم.

جنبش مقاومت اسلامی در شهرهای شیعه و منطقه فرات میانه، بعد از نشست نیمه شعبان سیر صعودی به خود گرفت. به دنبال این نشست و بعد از توسعه دامنه مبارزه در بغداد و بخصوص به دنبال برپایی جشن های ولادت پیامبر(ص) علما و رهبران فرات میانه بیانیه ای را در تمام نقاط فرات منتشر کردند و در آن خواستار برپایی انقلاب گردیدند. همچنین به دنبال برخوردهای خشونت بار اشغالگران با مردم و سرکوب شدید اجتماعات و دستگیری رهبران و فعالان سیاسی- دینی، تعدادی از رهبران و رؤسای عشایر از آیت الله شیرازی، خواستار فتوای جواز استفاده از اسلحه در مقابل نیروهای اشغالگر شدند. آیت الله شیرازی نیز که شرایط را برای آغاز رویارویی سراسری و انقلاب علیه اشغالگران آماده می دید، فتوای زیر را صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم. احقاق حق بر مردم عراق واجب است و بر مردم واجب است که در ضمن درخواست حق خود به صلح و امنیت توجه داشته باشند و آنها مجاز هستند تا اگر انگلیس از قبول خواسته های آنان امتناع ورزد به زور متوسل شوند و از حق خود دفاع کنند.

این فتوا تأثیر بسزایی در میان مردم داشت و مبنایی شد تا علما و رؤسای عشایر در چارچوب آن حرکت کنند و برای رویارویی نظامی با نیروهای اشغالگر از آن استمداد جویند.

شروع انقلاب و محدوده جغرافیایی آن

به دنبال این فتوا در روز سی ام ژوئن ۱۹۲۰ گروهی از مردان مسلح عشیره الظولم به پایگاه سیاسی انگلیس در الرمیثه حمله کردند. این حمله نقطه شروع مقاومت مسلحانه علیه اشغال بود. بعد از الرمیثه، عشایر بوحسان قیام کردند. نظامیان انگلیسی در منطقه بوحسان آمادگی مقابله مسلحانه با عشایر را نداشتند. عشایر با حمله ای ناگهانی به منطقه المفرزه که تحت کنترل قوای انگلیس بود توانستند ضربه سنگینی بر این نیروها وارد سازند. سپس مناطق شامیه و نجف به انقلابیون پیوستند. با آزادسازی مناطق دیوانیه، حله، دغاره، عفک، المسیب و طویرج در ناحیه فرات میانه، انقلاب به استان های مرکزی عراق در حوالی بغداد، دیالی، دیلم و تلعفر نیز کشانده شد.

آیت الله شیرازی، در این مرحله برای بار دوم با نوشتن نامه به ویلسون، خواسته های انقلابیون را به وی خاطرنشان کرد و شرایط آتش بس مبنی بر عقب نشینی قوای انگلیس، بازگشت تبعیدیان و مذاکره برای اعطای استقلال تام به عراق را به وی اعلام داشت؛ اما ویلسون پاسخ مثبت نداد. آیت الله شیرازی شکوائیه ای نیز برای جامعه ملل فرستاد و در آن خواسته های مردم عراق را مطرح کرد. جنبش شیعیان عراق در این مرحله با واقعه ای مصیبت بار روبرو شد. آیت الله شیرازی در سوم ذی حجه سال ۱۳۳۸ه بر اثر کهولت سن درگذشت و مرجعیت اعلی به آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی، مقیم نجف منتقل شد و به دنبال آن نیز مرکزیت رهبری انقلاب از کربلا به نجف منتقل گردید و از این تاریخ به بعد یاران و مشاوران آیت الله شیرازی به تدریج نقش خود را در رهبری از دست دادند.

ویلسون از فرصت استفاده کرد و در نامه ای به شیخ الشریعه ضمن ابراز تسلیت، مدعی شد تمام مردم عراق خواهان استمرار حاکمیت انگلیس بر عراق هستند و بهتر است جلو اغتشاشات گرفته شود. به دنبال این نامه، در صفوف انقلابیون اختلاف افتاد و مشاورین شیخ الشریعه دو دسته شدند. عده ای مانند شیخ عبدالکریم جزائری و شیخ جواد جواهری به علت سختی شرایط و تمام شدن امکانات مالی، ادامه مبارزه را ممکن نمی دانستند. در مقابل عده ای دیگر مانند شیخ علی مانع و شیخ باقر شبیبی معتقد به ادامه مبارزه بودند.

اما سرانجام نظر گروه دوم غالب شد و شیخ الشریعه در نامه خود به ویلسون ضمن رد پیشنهاد صلح، به او نوشت اساساً تلاش مردم عراق در جهت احقاق حقوق حقه خود

می باشد و این قیام، اغتشاش و شورش محسوب نمی شود. شیخ الشریعه در اعلامیه ای خطاب به مردم عراق، ضمن اعلام تسلیت، از آنها خواست به مبارزه برای دفاع از حقوق خود ادامه دهند. انقلابیون نیز در بیانیه ای عمومی و شدید اللحن با پیشنهاد صلح مخالفت کردند. اما در صفوف رؤسای عشایر اختلاف افتاد. از سوی دیگر با فوت آیت الله شیرازی و دور شدن مشاوران وی از صحنه رهبری، ضعف فرماندهی واحد و پراکندگی حرکت ها، شدت بیشتری یافت؛ اگرچه مبارزه مسلحانه متوقف نشد.

در همین دوران کلنل لیچمن، از فرماندهان نظامی انگلیس، در محلی به نام خان نقطه، توسط شیخ ضاری، رئیس قبیله زوبع به قتل رسید. این اقدام حرکت تازه ای در پی داشت که از الرمیثه آغاز شد و به سرعت فرات میانه و پائین دست را دربر گرفت و به تدریج به سمت فرات بالا توسعه یافت و با ادامه درگیری ها، الخضر، الشیوخ، قلعه سکر، دلتاوه، بعقوبه، مندلی، شهربان و خانقین در استان دیالی نیز آزاد شدند. در اواخر اگوست که نظامیان انگلیسی از سه جانب هند، ایران و لندن به عراق فراخوانده شده بودند و شمار نظامیان بریتانیا در عراق به هشتادهزار نفر رسیده بود، انگلیسی ها توان تازه ای در نبرد با انقلابیون مسلح عراقی پیدا کردند. مرکز فرماندهی انگلیس نیز از کرند کرمانشاه به بغداد منتقل شد و عملیات سرکوب با پاکسازی در اطراف بغداد آغاز گشت و در طول سه ماه قیام در سراسر عراق سرکوب گردید.

در سپتامبر، فرات اعلی و استان رمادی و اطراف سرکوب و ساکت شد. در اکتبر عملیات سرکوب به منطقه حله، کربلا و نجف کشانده شد و در کنار عملیات سرکوب، تغییراتی نیز که علی الظاهر رضایت خاطر انقلابیون را تا حدودی برآورده می کرد در فرماندهی قوای انگلیسی ایجاد شد. ویلسون تغییر کرد و سر پرسی کاکس، به عنوان فرستاده عالی رتبه انگلیس در اول اکتبر ۱۹۲۰ وارد عراق شد. در بین مردم عراق این گونه شایع شده بود که کاکس برخلاف ویلسون آدم منصفی است و خواهان اعطای حقوق مردم است. این شایعه آن قدر قوت داشت که برخی رهبران انقلاب نیز تحت تأثیر آن قرار گرفتند و سیدمحمدعلی هبه الدین شهرستانی در نامه ای به کاکس، ضمن خیرمقدم به وی، برای او نوشت ویلسون رفتار خشن و غیرعادلانه ای با مردم عراق داشت، و از وی خواست نسبت به خواسته های مردم عراق مبنی بر کسب استقلال پاسخ مثبت دهد. کاکس نیز به محض ورود خود با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد هدف وی ایجاد یک دولت

ملی در عراق تحت نظارت بریتانیا می باشد ولی تا زمانی که بعضی از عشایر به مبارزه و ستیزه جویی با ما برخاسته اند، امکان تحقق این هدف وجود ندارد.

با شروع پائیز ۱۹۲۰، نیروهای بریتانیا دست به یک حمله گسترده علیه مواضع انقلابیون در فرات میانه زدند؛ در این نبرد که بیش از یک ماه به طول انجامید، حاکمیت انگلیسی ها بر منطقه مسجل شد. نبرد در سماوه به مذاکرات صلح کشانده شد و نمایندگان انقلابیون و قبایل این منطقه در کشتی موسوم به «سیخ فلای» با فرمانده نظامی منطقه به مذاکره و مصالحه نشستند و اسلحه خود را تحویل دادند. با متوقف شدن مبارزه مسلحانه در این ناحیه، سایر مناطق نیز دست از مبارزه کشیدند. انقلاب عملاً با امضای پیمانی مبنی بر توقف جنگ در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ بین قبایل «بنی احجیم» و نیروهای انگلیسی به پایان رسید.

اگر چه با شکست انقلاب ۱۹۲۰ انگلیسی ها تلاش نمودند آن را یک شورش قبیله ای و بومی معرفی کنند که هیچ گونه تغییری در سیاست انگلیس ایجاد نکرده است، اما شواهد این ادعا را از همه جهت رد می کند. این انقلاب اگر چه استقلال عراق را به شکل کامل فراهم نیاورد و اقتدار واقعی را به دست مردم عراق نسپرد، اما موفق شد سیاست اداره امور هند در انگلستان را به کلی بی اعتبار کند و موجب همکاری هر چه بیشتر مردم عراق در تأسیس نخستین حکومت ملی خود شود. خانم گرترود بیل، رئیس وقت دفتر نماینده عالی انگلستان در عراق، و کسی که از او به عنوان مسئول دستگاه اطلاعات و امنیت انگلیس در عراق یاد می شد، در این باره می گوید:

نه به فکر حکومت فخیمه انگلستان و نه هیچ کس دیگری خطور نمی کرد که چنین آزادی که ما در نتیجه انقلاب ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) به اعراب عطا کردیم داده شود.

استقلال عراق و انگلیسی ها

واضح و آشکار بود که استراتژی انگلستان، پس از انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، تغییر نماید. این تغییر با اعمال سیاستی که می توان آن را سیاست هموطن علیه هموطن نامید و همچنین تأسیس دولتی محلی به رهبری فردی مسلمان که در مقابل هموطنان خود بایستد، روی داد. انگلستان که از روش حکومت مستقیم بر عراق نتیجه دلخواه را به دست نیاورده بود، پس از انقلاب ۱۹۲۰ تلاش نمود با تغییر رویه و استفاده از نظام حکومتی غیرمستقیم، نظم اجتماعی موردنظر را در عراق بر پا نماید. استفاده از این روش علاوه بر آن که می توانست

انگلستان را از مشکل درگیری مستقیم با مجاهدان و وطن پرستان عراقی نجات دهد، هزینه های بالای حکومت را بر دوش مردم عراق قرار داده و مانع از زیان های مالی و انسانی انگلستان می گردید. به همین دلیل انگلیسی ها تلاش نمودند با طرح سلطنت فیصل مقدمات کار را فراهم آورند. از نظر انگلیسی ها و از لحاظ سنت های عربی، فیصل بهترین انتخاب ممکن بود؛ زیرا او مردی با اصل و نسب و یکی از فرزندان شریف حسین، شریف مکه و پادشاه حجاز بود و همین امر مقام او را نزد عموم اعراب بالا می برد.

در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ مصادف با ۱۸ ذی حجه ۱۳۳۹ روز عید غدیر خم، مراسم تاجگذاری ملک فیصل انجام شد و عراق در سایه نظام پادشاهی وارد مرحله جدیدی از تاریخ سیاسی خود گردید. با آغاز پادشاهی فیصل، بخشی از شیعیان و رهبران آن امیدوار بودند به کمک وی بتوانند از انگلستان خلع ید نمایند. اما طولی نکشید که طرح معاهده انگلیس- عراق و تشکیل مجلس مؤسسان روابط جامعه شیعی را با ملک فیصل و دولت منتخب وی دچار بحران نمود. در قیمومت اعطایی جامعه ملل به انگلستان قید شده بود که عراق، تحت سرپرستی انگلستان باید برای اداره خود آماده شود. ولی شیوه و ابزار کار به عهده دولت قیم گذاشته شد. دولت انگلستان که مصمم بود روابط قیمومیتی خود را از طریق انعقاد یک پیمان حفظ نماید، اقدام به انعقاد معاهده ای با عراق نمود که گفتگو در مورد آن اندکی پس از جلوس فیصل بر تخت سلطنت شروع شد.

این معاهده که مذاکرات مربوط به آن از ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ به شکل مخفیانه آغاز و تا اواسط ماه می ۱۹۲۲م/۱۳۴۰ق نیز، علنی نشد، پیمان مهمی بود که شکل روابط عراق- انگلستان و منابع مالی و تعداد و وظایف نیروهای بریتانیایی که توسط دولت عراق به کار گرفته می شدند را مشخص می کرد. این معاهده اگر چه جایگزین اداره قیمومیت می گردید و از نظر شکل ظاهری با آن متفاوت بود، اما واقعیت امر آن بود که از نظر محتوا با ادامه قیمومت تفاوت چندانی نداشت و عملاً قیمومیت بریتانیا بر عراق را لغو نمی کرد. بدین ترتیب که شاه باید تا زمانی که عراق به دولت انگلیسی مقروض است در هر موضوعی که با منافع انگلیس برخورد دارد و نیز در سیاست گذاری های مالی به توصیه های دولت انگلیس توجه کند. بر اساس یک موافقت نامه مالی دیگر، عراق ملزم به پرداخت نیمی از هزینه نماینده دولت انگلیس در عراق و سایر هزینه های مربوط گردید که نه تنها عراق را در موضع کشوری وابسته به انگلیس قرار می داد، بلکه موجب به

تـاخیر افتـادن اصـلاحات آن می شـد. پیمان نامه مزبور، همچنین دولت عراق را مجبور می کرد عـده ای از مقامات انگلیسـی را برای تصدی مناصب مخصوص به عنوان مستشار و بازرس در هجده ایالت عراق منصوب کند. بر اساس این معاهده، دولتمردان عراقی به عنوان کارمنـدان اداری محسوب شده و تا سال ۱۹۳۲ م/۱۳۵۱ ق، به سـطح اتباع سیاسی ارتقاء نمی یافتند. با افشا شدن مفاد این معاهده برای مردم عراق، موج عظیمی از مخالفت ها، به ویژه در میان علما و شیعیان به راه افتاد.

کنگره کربلا

اما در این میان آن چه باعث تشدید مخالفت ها شد، حمله وهابیون به عراق بود. در حالی که گفتگو ها بر سـر معاهده با مشکل مواجه شده و دامنه مخالفت با آن در حال گسترش بود، وهابیون در ماه مارس ۱۹۲۲ م/۱۳۴۰ ق، قبایل ساکن در مناطق ابوغار و السماوه را مورد حمله قرار دادند. در این حمله، علاوه بر سرقت بیش از بیست هزار رأس از احشام، صدها نفر از عشایر نیز کشته شدنـد. مردم نگران بودنـد این امر پیش درآمد حمله گسترده تر وهابیون به کشور عراق باشد. علما این اقدام را حرکتی آگاهانه از جانب انگلیس برای رسـیدن به اهداف خود توصـیف نمودند. در اسناد وزارت خارجه ایران نیز به این مسئله اشاره شده است. بر اساس گزارش کنسولگری ایران در کربلا، انگلیسی ها حمله وهابیون را بهانه ای برای اجرای مقاصد خود قرار داده بودند (به ضمیمه شماره یک نگاه کنید).

به همت علمای نجف و با حضور دویست نفر از رهبران مـذهبی، سیاسـی، رؤسای عشایر و جمع کثیری از افراد عشایر و ساکنین شهرهـا از دهم تا پانزدهم شـعبان ۱۳۴۰ (سوم تا هشـتم آوریل ۱۹۲۲) کنگره ای در شـهر کربلا تشـکیل شد. گذشـته از حضور علمای برجسته ای چون؛ شـیخ محمدمهدی خالصـی، سـیدابوالحسن اصفهانی و شیخ محمدحسین نایینی، شمار حاضران در این کنگره را تا دویست هزار نفر ذکر کرده انـد. هر چنـد فیصل در ابتـدا قول داد در کنگره حضور یابـد، اما به دلیل فشار سرپرسـی کـاکس از شـرکت در آن سـر بـاز زد. انگلیســی هـا کـه هـدف از برگزاری کنگره را اعـتراض بـه قیمـومیت و تضــمین تعهد فرمـانبرداری شـیوخ قبایل می دانسـتند از طریق فشار به فیصل جهت عـدم شـرکت در آن و همچنین افزایش کمک های مالی به برخی از رؤسای قبایل، تلاش نمودند کنگره به اهداف

موردنظر دست پیدا ننماید. علی الوردی در این مورد می نویسد: «به خاطر اصرار علما در برپایی کنفرانس کربلا، نماینده عالی انگلیس و دولت به شدت نگران شدند، تا جایی که برخورد با کنفرانس و سوق دادن آن در جهت مطلوب خود، مسئله اصلی آنها شد. در نتیجه فشار انگلیسی ها و تلاش آنها برای اختلاف و شکاف میان رؤسای عشایر با رهبران دینی، کنگره کربلا نتوانست به اهداف موردنظر دست یابد. در واقع نتایج کنفرانس در سطحی نبود که افکار عمومی از آن انتظار داشت.

با این حال تشکیل کنگره کربلا ـ و گردهمایی بزرگی که از این طریق به راه افتاد، در حد خود حادثه عظیم و پرمعنایی بود. تشکیل این کنگره بار دیگر، اهمیت رهبری علما را که پس از شکست نظامی انقلاب «ثوره العشرین» اندکی تضعیف شده بود، روشن ساخت.

علیرغم همه مخالفت ها، معاهده مذکور سرانجام در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ م/۱۹ صفر ۱۳۴۱ ق/۱۸ مهر ۱۳۰۱ش به امضای سر پرسی کاکس مأمور عالی انگلیس در عراق به نمایندگی از طرف پادشاه بریتانیا و عبدالرحمن نقیب، رئیس الوزرای عراق، به نمایندگی از سوی ملک فیصل رسید. به دنبال انتشار خبر موافقت دولت با معاهده، اقدامات اعتراض آمیز به سرعت گسترش یافت و اعتصاب سراسر بغداد و کاظمین را فراگرفت. عده ای از رؤسای عشایر فرات نیز برای شرکت در اجتماعات اعتراض آمیز به بغداد و کاظمین آمدند. رهبری دینی در هدایت فعالیت های معارضین در بغداد و کاظمین، نقش اساسی بر عهده داشت. در دوازدهم ژوئیه ۱۹۲۲م/۱۳۴۰ ق، تعدادی از علما، اعلامیه مهمی را به منزله فتوا صادر کردند که در آن استقلال کامل عراق و کرامت دولت آن مورد تأکید قرار گرفت و اتخاذ هرگونه تصمیم و یا انعقاد و تصویب هر معاهده و قانون، بدون توافق مردم، منافی اصول استقلال ملت و غیرقابل اجرا شمرده شد. مجموعه اقدامات و تلاش های به عمل آمده توسط معارضین در مناطق و شهرهای فرات، بغداد و کاظمین، علیه قیمومیت و معاهده و نقش بارزی که علما در تشویق و هدایت این امور داشتند، اوضاع عمومی عراق را بنا به توصیف نماینده عالی انگلیس، کاکس، در آستانه قیامی شبیه به قیام سال ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) قرار داد. این وضعیت نماینده انگلیس را بر آن داشت تا تمام قدرت خود را در کشور به کار گیرد و دست به حمله سرکوب گرانه وسیع و گسترده ای علیه مبارزان بزند. حمله سرکوب گرانه مقامات قیمومیت علیه نیروهای انقلابی، باعث آرامش نسبی تقریباً یک ماهه ای گردید. اما انتخابات مجلس مؤسسان، صحنه

دیگری از رویارویی میان شیعیان و دولت را رقم زد.

انتخابات مجلس مؤسسان

با وجود موافقت دولت با معاهده انگلیس- عراق، به موجب ماده ۱۸ شرط عملی شدن آن تصویب معاهده توسط مجلس مؤسسان بود؛ و سرنوشت آن به نتایج انتخابات مجلس مؤسسان بستگی داشت. به پیشنهاد کاکس، فیصل در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۲م/۱۳۴۰ق، عبدالرحمن نقیب را مجدداً به ریاست هیأت وزرا برگزید. در ۱۳ اکتبر نیز مفاد معاهده به طور رسمی در بغداد منتشر شد و فیصل طی بیانیه ای مردم را به حمایت از معاهده تشویق کرد و مقرر شد در بیست وچهارم همین ماه انتخابات مجلس مؤسسان آغاز گردد.

با اعلام رسمی مفاد معاهده در عراق، مخالفت مردم و به ویژه علما تشدید شد. علمای نجف و کاظمین و در پیشاپیش آنها، آیت الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت الله نایینی و آیت الله خالصی، با صدور فتواهایی انتخابات را تحریم و تأکید نمودند مادامی که دولت به خواسته های عادلانه آنها پاسخ مثبت ندهد، شرکت در انتخابات جایز نیست. این خواسته ها عبارت بود از لغو مقررات نظامی؛ آزادی مطبوعات و اجتماعات؛ فراخواندن مستشاران بریتانیایی از استانها به بغداد؛ بازگشت تبعیدشدگان سیاسی؛ و اجازه تشکیل گروهها و احزاب سیاسی. اما چون دولت به این درخواست ها پاسخ مثبت نداد، آیت الله اصفهانی که در این زمان مرجعیت اعلی را در اختیار داشت، شرکت در انتخابات را حرام اعلام کرد. در بخشی از این فتوا آمده است:

برادران مسلمان، این انتخابات، باعث مرگ امت اسلامی است. بنابراین هر کس بعد از علم به تحریم انتخابات، در آن شرکت کند، همسرش و زیارت عتبات عالیات بر او حرام می شود و جواب سلام او جایز نیست و نمی تواند وارد حمام مسلمانان شود.

به دنبال صدور این فتوا، علمای دیگر نیز فتواهای مشابهی را صادر کردند.

این فتواها اگر چه از شهرهای مقدس شیعه صادر می شد، اما تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی را تحت تأثیر قرار می داد. همین امر، تأثیری قاطع در تحریم انتخابات داشت. به خاطر ثمربخش بودن تحریم انتخابات و استعفای کمیته برگزارکننده انتخابات در شهر های نجف، کربلا، حله و کاظمین دولت ناچار شد انتخابات را در مراکز شیعه نشین متوقف کند. اما با فراگیر شدن قضیه تحریم انتخابات، مقامات حکومتی

مجبور به توقف برگزاری آن در کلیه مناطق کشور در ژوئیه ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ق شدند.

تحریم کامل انتخابات، ضربه مهلکی به طرح ها و برنامه های حکومت، مقامات سرپرستی و ملک فیصل در تشکیل مجلس مؤسسان بود. از جانب دیگر این امر نشان داد نقش فعال علما و موضع گیری آنها، مانع اصلی در راه اجرای برنامه های حکومت است و از آن جا که اولین نتیجه این اقدامات استعفای دولت بود، فیصل و مقامات قیمومیت به خطر معارضه و گسترش آن پی برده، خود را برای مبارزه ای جدید با آن و از میان برداشتن رهبرانش آماده ساختند.

مبارزه با قدرت و نفوذ مراجع ایرانی در عراق

مبارزه با قدرت علما و تلاش برای تضعیف جایگاه مراجع ایرانی در میان جامعه شیعی عراق، اقدامی است که از این زمان شروع شد و تا پایان حاکمیت حزب بعث در سال ۲۰۰۳م/۱۴۲۴ق ادامه داشت. به نظر می رسد بخشی از تلاش دولت های حاکم بر عراق و استعمار انگلستان، جهت ضربه زدن به پایگاه اجتماعی مجتهدان ایرانی و جلوگیری از تأثیر رهبری آنان بر افکار عمومی مردم عراق، ایجاد شکاف میان روحانیت و سایر طبقات اجتماعی شیعه و معرفی آنان به عنوان عامل بیگانه بود.

در راستای اجرای این مسئله و به دنبال مخالفت گسترده علما با انتخابات مجلس مؤسسان، انگلیسی ها، ملک فیصل و دولت منتخب وی با اشاره به ملیت ایرانی بسیاری از مراجع و مجتهدین، سعی در معرفی آنها به عنوان عوامل بیگانه نمودند. تأثیر عمیق مراجع ایرانی بر جامعه شیعی عراق و نقش برجسته آنان در حرکت جهاد (۱۹۱۴م/۱۳۳۲ق) و انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق علیه انگلیسی ها باعث گردید حتی قبل از تأسیس حکومت سلطنتی، انگلیس در اندیشه مقابله با نفوذ علمای ایرانی بیفتد. از سوی دیگر، سخنان ملک فیصل در دیدار با سر پرسی لورن وزیرمختار جدید انگلیس در ایران، نشان دهنده اطلاع کامل وی از قدرت مراجع ایرانی و در عین حال تصمیم وی برای مبارزه با آنان است. لورن که در مسیر خود به تهران، توقفی در بغداد داشت، در گفتگو با فیصل، درباره ناتوانی حکومت ایران از تشکیل یک پارلمان به منظور تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و فسخ این قرارداد توسط دولت سیدضیاء در فوریه ۱۹۲۱م/۱۳۳۱ق، بحث و تبادل نظر نمودند. فیصل با ارزیابی عوامل پشت پرده این

عمل به نقش مجتهدان ایرانی اشاره نموده و در این باره به لورن می گوید:

قویاً این نظر را اظهار می دارم، تا زمانی که نفوذ علما درهم شکسته نشود، هیچ پیشرفت راضی کننده ای را در امور ایران نمی توان صورت داد.

بدون شک وقتی که فیصل در گفتگوهایش با لورن به نفوذ مجتهدان در امور ایران اشاره می نمود، نقش آنها را در رهبری قیام سال ۱۹۲۰م در عراق و امتناع آنها از حمایت بی قید و شرط از او را در ذهن داشت. تنها چند هفته بعد از ملاقات با لورن، فیصل طی سخنانی به نفوذ مراجع ایرانی اشاره نمود و گفت آنان را به حکومت عراق وفادار نمی داند. نماینده سیاسی ایران در بغداد در گزارش خود به وزارت امور خارجه ضمن اشاره به ملاقات با ملک فیصل، به سخنان پادشاه عراق در این دیدار اشاره کرده و جدیت او را برای برگزاری انتخابات بیان می کند. فیصل در بخشی از سخنان خود می گوید:

من تصمیم گرفته ام انتخابات را شروع نمایم و برای اجرای قصد و نیت خود هر عایق و مانعی را که در جلو خود مشاهده کنم مجبورم از میان بردارم، اگر علماء جعفری به وظیفه خود عمل کنند تاج سر منند و اگر به اسباب چینی و آنتریک جمعی ملانماها، خارج از وظیفه اقدامی نمایند خود مسئول هستند و باید این ملانماها را از علماء حقیقی تفکیک کرد. (به ضمیمه شماره ۲ نگاه کنید)

در گام بعد و در نهم ژوئن ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ق، در قانون انتخابات اصلاحاتی صورت گرفت که به موجب آن دولت می توانست بیگانگانی را که مرتکب جرم سیاسی می شوند، از کشور اخراج کند.

همچنین در همین زمان، مقالاتی در روزنامه العاصمه چاپ بغداد منتشر گردید که خواستار اقداماتی قاطع علیه خارجیانی بود که از دیدگاه نویسندگان مقالات به عراق تعلق نداشتند. این روزنامه که به سردبیری محمود عبدالرحمن نقیب منتشر می شد، در مورد تحریم انتخابات مجلس مؤسسان از سوی فقها نوشت:

تحریم انتخابات یکی از بارزترین مظاهر اندیشه بیگانه است، این یک اندیشه وارداتی است که هیچ وفایی به قومیت عربی ندارد. باید با قاطعیت دستهای گناهکاری را که برای نابودی ناسیونالیسم عربی توطئه چینی می کنند قطع نمود.

انگلیسی ها نیز مجتهدان ایرانی را به گمراه کردن مردم عراق در جریان انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، و بهره برداری از ثروت این کشور متهم می کردند. آنان با طرح این مسئله

که بهتر است آنان به ایران برگردند و هدایت شیعیان عرب را به مجتهدان عرب واگذار نمایند، به احساسات ناسیونالیستی عرب ها، دامن می زدند. وزارت کشور عراق در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ ق، اعلامیه شدید اللحنی علیه علما صادر کرد که در آن خاطرنشان شده بود هر کس فتوای علما را منتشر کند، طبق قانون انتخابات مجرم است و مجازات خواهد شد. در بخشی از این بیانیه راجع به علما آمده است:

عده ای که هیچ ارتباطی با قضیه عربیت ندارند و منافع مردم برای شان مطرح نیست، اظهار مخالفت می کنند و چنین می پندارند که این اظهارنظر ها متخذ از شریعت است، در حالی که هدف آنها جز اخلال در امر انتخابات و به انحراف کشاندن افکار عمومی چیز دیگری نیست. این بیگانگان هوس باز که حرمت اماکن مقدسه را با نصب اعلامیه های مضره و محرک تحت نام دین زیر پا می گذارند، شایستگی حضور در کشور ما را ندارند.

به دنبال این مسئله، علما، علاوه بر دعوت مردم به اعتصاب عمومی، دولت را تهدید به مهاجرت دسته جمعی به ایران کردند. بعد از آن که علما درصدد اجرای تصمیمات خود برآمدند، پنجاه تن از آنها به صورت تظاهرات اعتراض آمیز از نجف عازم کربلا شدند. دولت عراق در پاسخ اعلام کرد آماده تأمین مخارج مهاجرت آنان تا مرز ایران است. سرانجام در عصر روز ۲۹ ژوئن/نهم تیرماه، مراجع تقلید و علما به اجبار از کربلا به سمت خانقین و سپس قصرشیرین حرکت داده شدند. در مجموع بنا به اعلام محمدحسین بدیع (نصرت الوزاره) کنسول ایران در کربلا، چهل و چهار نفر از علما و همراهانشان وارد ایران شدند که از میان آنان می توان به سیدابوالحسن اصفهانی، میرزاحسین نائینی، میرزامهدی و میرزااحمد اخوان آیت الله زاده خراسانی، شیخ جواد (فرزند) صاحب جواهر، میرزاعلی شهرستانی و سیدحسن حجت طباطبایی اشاره کرد.

اقدام دولت در اخراج مجتهدین ایرانی، با استقبال مقامات انگلیسی و نیروهای وابسته به دولت مواجه شد. گزارش محرمانه بریتانیا در ۳۱ اوت ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ق، نشان می دهد تبعید علما تا چه حد برای انگلستان مهم بوده است. در این گزارش ذکر شده است اقدام علیه روحانیون ایرانی دارای اهمیت تاریخی بود؛ زیرا این امر به نفوذ ایران در بین مردم عراق ضربه ای کاری وارد کرد و به مردم نشان داد در عراق، قدرتی محلی حاکم است که دارای اقتدار لازم برای مقابله با کسانی است که می خواهند هرج و مرج

در کشور ایجاد کنند. همچنین هنری دابس، کمیسر عالی انگلیس در عراق می گوید:

اکنون فرصت بی نظیری است که از طریق آن شهرهای مقدس شیعه را می توان از سلطه و نفوذ ایرانی ها نجات داد. ممکن است بعداً چنین فرصتی هرگز تکرار نشود.

در روزنامه های وابسته به دولت نیز تبلیغات گسترده ای در حمایت از اخراج ایرانیان از کلیه بخش های جامعه عراق صورت گرفت. (به ضمیمه شماره ۳ نگاه کنید) از آن جمله در شماره مورخ ۱۱ تیر ماه روزنامه العراق، در مورد واقعه مورد بحث، گزارشی با عنوان «سفر بعضی از علمای ایرانی» چاپ شد که در بخشی از آن آمده است:

در بغداد شیوع یافت که بعضی از علمای مجتهد نجف اشرف به ترک عراق عرب تصمیم گرفته اند. از اداره مطبوعات کیفیت را تحقیق کردیم و به طور رسمی به ما خبر داد که بعضی از علمای ایرانی در تعقیب انتشار بیانیه حکومت راجع به مداخلات اجانب در امور سیاسی مملکت، میل و ترغیب خود را برای مراجعت به وطن خود، ایران ظاهر ساختند. متصرف کربلا، به نام حکومت عراق با علمای مزبور ملاقات و به ایشان حالی کرد که حکومت هیچ نوع سوءقصدی به ایشان ندارد و آقایان علما مورد توجه و احترام هستند، در صورتی که مواظب خدمت شرع و ارشاد مردم به مسائل مذهبی باشند. اما آقایان علما در مراجعت به وطن خود اصرار نمودند. بنابراین، حکومت تسهیلاتی که مقتضی بود از برای تهیه راحت و آسایش ایشان در این مسافرت فراهم آورد و نُه نفر از آقایان علما مسافرت اختیار کردند و در معیت ایشان بیست و پنج نفر از اتباع ایشان بودند که همه ایرانی بودند.

در این گزارش، نویسنده تلاش نموده تا با تحریک حس ناسیونالیستی عربی، موضوع تبعید علماء را به یک واقعه جزیی و غیرملی تبدیل نماید. تکیه بر ناسیونالیسم عربی و تقویت آن سیاستی بود که در دوره های بعدی و مخصوصاً در زمان حاکمیت حزب بعث به شدت تبلیغ می شد. دولتمردان عراقی در نتیجه این سیاست نه تنها موفق به تضعیف پایگاه اجتماعی مراجع ایرانی ساکن در عراق شدند، بلکه با طرح وابستگی شیعیان عراق به ایران، وفاداری ملی آنان را زیر سئوال بردند. بعدها در زمان حاکمیت حزب بعث، در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰م/۱۳۸۹ق، این حزب هزاران نفر از شیعیان عراق را به جرم ایرانی تبار بودن و به اتهام ستون پنجم و پیشگامان توسعه طلبی ایرانیان در عراق از کشور اخراج نمود. این در حالی بود که بنا به شواهد، همه آنها به زبان عربی صحبت می کردند و دارای

ملیت و تابعیت عراقی بودنـد. بخش عمده ای از اخراجی ها، طلاب و روحانیونی بودند که در شـهرهای نجف، کربلا و کاظمین زندگی می کردند.

نتیجه گیری

با بررسـی نظام های سیاسـی، فرهنگی و اجتماعی شـیعه در عصر غیبت، بدون تردید از نهاد مرجعیت می توان به عنوان مهمترین رکن در سازمان رهبری شـیعه نام برد. مراجع شیعه در طول تاریخ عهده دار رهبری معنوی شیعیان در فراسوی مرزهای ملی بوده و همچون کانون وحدت میان پیروانشان و راهنمایانی در زمان بحران عمل می نموده اند. بنابراین به جرأت می توان از مرجعیت به عنوان رکن رکین هویت شـیعه نـام برد که در بین مؤلفه هـای دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار است. امـا نکته قابل توجه در این میـان آن است که به رغم ماهیت فراملی مرجعیت، از زمان مطرح شـدن ایران به عنوان تنها دولت مقتـدر شـیعه در پنـج قرن اخیر، به طور طبیعی مرجعیت پیوند استواری با این کشور داشته و به نوعی تجلی حضور ایران در جهان تشیع بوده است. یکی از مصادیق این حضور نقش مراجع ایرانی در رهبری جنبش آزادی خواهی شیعیان عراق علیه استعمار انگلستان می باشد. نگاهی به تحولات سیاسـی- اجتماعی عراق در دهه های نخست قرن بیستم به خوبی تأثیر عمیق و بی بدیل مراجع ایرانی را نشان می دهد. واکنش مرجعیت شـیعی ساکن در عتبات به حضور قـدرت های اسـتعماری در جهان اسـلام و رهبری قیام ۱۹۲۰ (ثورهالعشرین) علیه اسـتعمار انگلیس، بخشـی از تأثیر حضور مرجعیت شـیعی ایرانی در عراق و تأثیر آن بر رخـدادهای این کشور بوده است. به نظر می رسد با توجه به اهمیت مرجعیت و جایگاه آن به عنوان نهادی تأثیر گذار بر تحولات جهان تشـیع، شناخت واقعی قابلیت ها و استفاده از توانایی های آن امری ضروری و انکارناپذیر است.

فهرست منابع و مآخذ

- آل فرعون، فریق المزهر، (۱۹۵۲) الحقائق الناصعه فی الثوره العراقیه سنه ۱۹۲۰، بغداد، مطبعه النجاح

- آل محبوبه، جعفر الشیخ باقر، (۱۹۸۶) ماضی النجف و حاضر ها، بیروت، دارالضواء

- الاسدی، حسن، (۱۹۷۵) ثوره النجف علی الانکلیز، بغداد، دارالحریه للطباعه

- ایرلاند، فیلیپ ویلارد، (۱۹۴۹) العراق، دراسه فی تطوره السیاسی، ترجمه جعفر خیاط، بیروت، دارالکشاف

- البصیر، محمدمهدی، (۱۹۲۴) تاریخ القضیه العراقیه، جلد ۲، مطبعه الفلاح

- بیل، المس، (۱۹۷۱) تاریخ العراق القریب، ترجمه جعفر خیاط، بغداد، وزاره التربیه و التعلیم

- حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۴) تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر

- الحسنی، عبدالرزاق، (۱۹۸۳) ثوره النجف، الطبعه الخامسه، صیدا، مطبعه العرفان

- الحسنی، عبدالرزاق، (۱۹۹۲) الثوره العراقیه الکبری، الطبعه السادسه، بغداد، دار الشوون الثقافیه العامه

- الحسنی، عبدالرزاق، (۱۹۸۹) تاریخ العراق السیاسی، الحدیث، الطبعه السابعه، بغداد، دارالشوون الثقافیه العامه

- خلیل، سمیر، (۱۳۷۰)، جمهوری وحشت، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات طرح نو

- خلیلی، جعفر، (۱۳۸۴) هکذا عرفتهم، الطبعه الاولی، قم، مکتبه الحیدریه

- الدباغ، هاشم، (۱۹۹۸) صفحات مشرقه من الجهاد الدینی و السیاسی لعلماء عراق، الطبعه الاولی، طهران،المطبعه الاتحاد

- الدراجی، عبدالرزاق، (۱۹۸۰) جعفر ابوالتمن و دوره فی الحرکه الوطنیه فی العراق (۱۹۴۵ – ۱۹۰۸) الطبعه الثانیه بغداد، دارالحریه للطباعه

- الرهیمی، عبدالحلیم، (۱۳۸۰) تاریخ جنبش اسلامی در عراق (۱۹۲۴–۱۹۰۰) ترجمه جعفر دلشاد، چاپ اول، اصفهان، چهارباغ

- شبر، حسن، (۱۴۲۷) حزب الدعوه الاسلامیه، الطبعه الاولی، قم، باقیات

- صالح، زکی، (۱۹۵۳) فی دراسه العراق المعاصر، بغداد، مطبعه الرابطه

- صفت گل، منصور، (۱۳۸۲) اخباری گری، اصولی گری، چشم انداز تاریخی، مجموعه مقالات اسلام و ایران، به کوشش حسن حضرتی، چاپ اول، قم، دفتر نشر معارف

- العزاوی، عباس، (۱۴۲۵) تاریخ العراق بین الاحتلالین، الطبعه الاولی، قم، مکتبه الحیدریه

- عیسی، ندیم، (۱۹۹۲) الفکر السیاسی لثوره العشرین، الطبعه الاولی، بغداد، دارالشوون

ص: ۳۴۲

الثقافیه العامه

- العلوی، حسن، (۱۴۲۶) الشیعه و الدوله القومیه فی العراق، الطبعه الاولی، قم، روح الامین

- فیاض، عبدالله، (۱۹۶۳) الثوره العراقیه الکبری (سنه ۱۹۲۰)، الطبعه الاولی، بغداد، مطبعه الارشاد

- الکاتب، احمد، (۱۹۸۱) تجربه الثوره الاسلامیه فی العراق (۱۹۲۰ حتی ۱۹۸۰) الطبعه الاولی، تهران دارالقبس الاسلامی

- مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه

- مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری

- نفیسی، عبدالله فهد، (۱۳۶۴) نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، ترجمه کاظم چایچیان، چاپ اول تهران، امیرکبیر

- نظمی، ومیض جمال عمر، (۱۹۸۵) الجذور السیاسیه و الفکریه و الاجتماعیه للحرکه القومیه العربیه فی العراق، الطبعه الثانیه بغداد، مرکز دراسات الوحده العربیه

- الوردی، علی، (۱۴۲۵) لمحات الاجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث، الطبعه الثالثه، قم، المکتبه الحیدریه

- الوردی، علی، (۱۹۶۵) دراسه فی طبیعه المجتمع العراقی، الطبعه الاولی، بغداد، مطبعه العانی

- ویلی، جویس، ان، (۱۳۷۳) نهضت اسلامی شیعیان عراق، ترجمه مهوش غلامی، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات

- Dodge, Toby. (۲۰۰۳), Inventing Iraq. New York: Columbia University Press.

- Hechter, Michel and kabiri, Nika,(۲۰۰۴) Attaining social order in Iraq, university of Washington press.

- Jabar, A, Faleh ,(۲۰۰۳) the Shiite Movement in Iraq, first published, London, Saqi ,book.

- Nakash, Yitzhak, (۲۰۰۳) the Shiis of Iraq, Princeton university press.

ضمیمه شماره ۱

گزارش کنسولگری ایران در کربلا مبنی بر بهره برداری انگلیسی ها از حمله وهابیها

به عراق در راستای منافع خود

مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، وزارت دربار، پهلوی ۱، شماره بازیابی ۱۱۷۶۲

ضمیمه شماره ۲

گزارش جنرال کنسولگری ایران در بغـداد مبنی بر دیـدگاه امیر فیصـل در مـورد برگزاری انتخابـات مجلس و نحـوه برخـورد با علمای مخالف

مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن شماره ،۲۷ سال ۱۳۰۲ش

ص: ۳۴۶

ضمیمه شماره ۳

گزارش کنسولگری ایران در کربلا مبنی بر سیاست ایران ستیزی روزنامه های عراق

مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن ۲۷، سال ۱۳۰۲ش

ص: ۳۵۰

پانوشت ها

. همان.

. ۴۱ . نفیسی، ۱۳۶۴ ، ص ۱۰۷

۴۲ . همان.

. ۴۳ . بیل، ۱۹۷۱ ، ص ۳۸۸

. ۴۴ . نفیسی، ۱۳۶۴ ، ص ۲۳۷

. ۴۵ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، ص ۱۰۴

.۱۰۴- ۴۶ . العلوی، ۱۴۲۶ ، صص ۱۰۵

. ۴۷ . الخلیلی، ۱۳۸۴ ، ص ۱۲۵

. ۴۸ . الرهیمی، ۱۳۸۰ ، ص ۲۸۰

.۲۸۱- ۴۹ . همان، صص ۲۸۲

. ۵۰ . العلوی، ۱۴۲۶ ، ص ۱۰۸

.۷۵- ۵۱ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، صص ۷۶

. ۵۲ . الکاتب، ۱۹۸۱ ، ص ۴۶

. ۵۳ . نفیسی، ۱۳۶۴ ، ص ۱۱۹

. ۵۴ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، ص ۱۶۲

.۱۶۳- ۵۵ . همان، صص ۱۶۴

. ۵۶ . الوردی، ۱۹۶۵ ، ص ۱۲۸

. ۵۷ . الدراجی، ۱۹۸۰ ، ص ۸۵

۵۸ . الکاتب، ۱۹۸۱ ، ص ۴۴ ، بصیر، ۱۹۲۴ ، صص ۹۸-۹۷.

۵۹ . ال محبوبه، ۱۹۸۶ ، صص ۲۴۷-۲۴۶.

۶۰ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، صص ۱۰۴-۱۰۳.

۶۱ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، ص ۲۲۴ .

۶۲ . الوردی، ۱۹۶۵ ، صص ۲۲۴-۲۲۳.

۶۳ . فیاض، ۱۹۶۳ ، ص ۲۱۰ .

۶۴ . همان، صص ۲۱۵-۲۱۲.

۶۵ . الوردی، ۱۹۶۵ ، صص ۳۳۳-۳۳۲.

۶۶ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، صص ۲۱۹-۲۱۷.

۶۷ . العلوی، ۱۴۲۶ ، ص ۷۷ .

۶۸ . فیاض، ۱۹۶۳ ، صص ۳۰۳-۳۰۲.

۶۹ . همان، ص ۳۳۰ .

۷۰ . بیل، ۱۹۷۱ ، صص ۱۱۲-۱۱۱.

۷۱ . الوردی، ۱۹۶۵ ، صص ۱۱۰-۱۰۹.

۷۲ . الرهیمی، ۱۳۸۰ ، ص ۲۰۳ .

۷۳ . نظمی، ۱۹۸۵ ، ص ۳۹۹ .

۷۴ . العلوی، ۱۴۲۶ ، ص ۱۳۱ .

۷۵. Hechter and kabiri, ۲۰۰۴, ۱۴.

۷۶. Dodge, ۲۰۰۳, ۱۵۴.

۷۷. Nakash, ۲۰۰۳: ۷۸.

. ۷۸ . زکی صالح، ۱۹۵۳ ، ص ۶۱

. ۷۹ . الحسنی، ۱۹۸۹ ، صص ۳۵ الی ۴۴

. ۸۰ . البصیر، ۱۹۲۴ ، ص ۳۷۵

. ۸۱ . الدراجی، ۱۹۸۰ ، ص ۱۶۰

ص: ۳۵۱

. همان.

. ۴۱ . نفیسی، ۱۳۶۴ ، ص ۱۰۷

۴۲ . همان.

. ۴۳ . بیل، ۱۹۷۱ ، ص ۳۸۸

. ۴۴ . نفیسی، ۱۳۶۴ ، ص ۲۳۷

. ۴۵ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، ص ۱۰۴

.۱۰۴- ۴۶ . العلوی، ۱۴۲۶ ، صص ۱۰۵

. ۴۷ . الخلیلی، ۱۳۸۴ ، ص ۱۲۵

. ۴۸ . الرهیمی، ۱۳۸۰ ، ص ۲۸۰

.۲۸۱- ۴۹ . همان، صص ۲۸۲

. ۵۰ . العلوی، ۱۴۲۶ ، ص ۱۰۸

.۷۵- ۵۱ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، صص ۷۶

. ۵۲ . الکاتب، ۱۹۸۱ ، ص ۴۶

. ۵۳ . نفیسی، ۱۳۶۴ ، ص ۱۱۹

. ۵۴ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، ص ۱۶۲

.۱۶۳- ۵۵ . همان، صص ۱۶۴

. ۵۶ . الوردی، ۱۹۶۵ ، ص ۱۲۸

. ۵۷ . الدراجی، ۱۹۸۰ ، ص ۸۵

.۹۷- ۵۸ . الکاتب، ۱۹۸۱ ، ص ۴۴ ، بصیر، ۱۹۲۴ ، صص ۹۸

۵۹ . ال محبوبه، ۱۹۸۶ ، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۶۰ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۶۱ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، ص ۲۲۴ .

۶۲ . الوردی، ۱۹۶۵ ، صص ۲۲۳-۲۲۴.

۶۳ . فیاض، ۱۹۶۳ ، ص ۲۱۰ .

۶۴ . همان، صص ۲۱۲-۲۱۵.

۶۵ . الوردی، ۱۹۶۵ ، صص ۳۳۲-۳۳۳.

۶۶ . الحسنی، ۱۹۸۳ ، صص ۲۱۷-۲۱۹.

۶۷ . العلوی، ۱۴۲۶ ، ص ۷۷ .

۶۸ . فیاض، ۱۹۶۳ ، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۶۹ . همان، ص ۳۳۰ .

۷۰ . بیل، ۱۹۷۱ ، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۷۱ . الوردی، ۱۹۶۵ ، صص ۱۰۹-۱۱۰.

۷۲ . الرهیمی، ۱۳۸۰ ، ص ۲۰۳ .

۷۳ . نظمی، ۱۹۸۵ ، ص ۳۹۹ .

۷۴ . العلوی، ۱۴۲۶ ، ص ۱۳۱ .

۷۵. Hechter and kabiri, ۲۰۰۴, ۱۴.

۷۶. Dodge, ۲۰۰۳, ۱۵۴.

۷۷. Nakash, ۲۰۰۳: ۷۸.

۷۸ . زکی صالح، ۱۹۵۳ ، ص ۶۱ .

. ۷۹ . الحسنی، ۱۹۸۹ ، صص ۳۵ الی ۴۴

. ۸۰ . البصیر، ۱۹۲۴ ، ص ۳۷۵

. ۸۱ . الدراجی، ۱۹۸۰ ، ص ۱۶۰

ص: ۳۵۲

۸۲ . مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، وزارت دربار، پهلوی ۱، شماره بازیابی ۱۱۷۶۲

. ۸۳ . ویلی، ۱۳۷۳ ، ص ۳۸

. ۸۴ . الحسنی، ۱۹۶۵ ، ص ۷۰

.Nakash, ۲۰۰۳: ۷۹ .۸۵

. ۸۶ . الوردی، ۱۹۶۵ ، ص ۱۵۳

. ۸۷ . البصیر، ۱۹۲۴ ، ص ۳۴۹

۸۸ . مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۴، کارتن ۱۶ ، سال ۱۳۴۰ ق.

. ۸۹ . الرهیمی، ۱۳۸۰ ، ص ۱۵۰

.۴۳۰- ۹۰ . البصیر، ۱۹۲۴ ، صص ۴۳۴

. ۹۱ . الحسنی، ۱۹۸۹ ، ص ۳۲

. ۹۲ . البصیر، ۱۹۶۵ ، ص ۱۹۹

. ۹۳ . ایرلاند، ۱۹۴۹ ، ص ۳۰۷

. ۹۴ . البصیر، ۱۹۲۴ ، ص ۲۸۵

. ۹۵ . الکاتب، ۱۹۸۱ ، ص ۷۶

. ۹۶ . الدباغ، ۱۹۹۸ ، ص ۱۳۸

.Nakash, ۲۰۰۳, ۱۳ .۹۷

۹۸ . قرارداد ۱۹۱۹ در زمان نخست وزیری وثوق الدوله با دولت انگلستان منعقد گردید . به موجب این قرارداد زمینه های نفوذ و تسلط انگلستان در امور داخلی ایران مهیا می گردید. به دنبال انتشار متن قرارداد موجی از مخالفت ها با قرارداد مذکور سراسر کشور را فرا گرفت . در رأس مخالفین آیت الله سیدحسن مدرس قرار

داشتند، به گونه ای که منزل ایشان از جمله مراکز تجمع مخالفان بود. دولت تحت فشار انگلیسی ها به سرکوب مخالفان و تبعید و زندانی کردن آنان پرداخت . علی رغم همه فشارها، گسترش موج مخالفت ها وثوق الدوله را به قبول شکست وادار نمود . شکست قرارداد ۱۹۱۹ در واقع شکست سیاست انگلیس در ایران بود . در پی این شکست دولت انگلیس با طراحی کودتای ۱۲۹۹ زمینه های نخست وزیری سیدضیاء الدین و در نهایت حکومت رضاخان را فراهم نمود . سیدضیاءالدین بلافاصله بعد از کودتا، فرمان دستگیری و زندانی کردن شخصیت هایی چون سیدحسن مد رس را که از مخالفان سیاست های استعماری انگلستان بودند صادر کرد . سیدضیاءالدین که مورد حمایت کامل سفارت انگلیس بود، جهت ایجاد محبوبیت برای خود و سرپوش نهادن بر نقش انگلستان در کودتا، با هماهنگی سفارت و با سروصدای زیاد قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرد، قراردادی که پیش تر به دلیل مخالفت های مردم عملاً به فراموشی سپرده شده بود.

۹۹. (FO (foreign office, the public record office, London, ۷۱/۷۸۰۲/۴۱۴, cited in Nakash, p, ۷۷).

۱۰۰. CO (colonial office, the public record office, London) cited in Yitzhak, Nakash, op, cit, (p. ۷۸).

۱۰۱ . مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰ ، کارتن شماره ۲۷ ، سال ۱۳۰۲ ش.

۱۰۲ . منظور از بیگانگان، مجتهدین بزرگی است که اغلب آنها ایرانی بودند.

۱۰۳ . الحسنی، ۱۹۶۵ ، ص ۱۳۰

۱۰۴. (FO, ۳۷۱ / ۹۰۰۹ / ۴۷۴۳, cited in Yitzhak , Nakash, ۸۲).

۱۰۵ . البصیر، ۱۹۲۴ ، صص ۵۰۳-۵۰۵.

۱۰۶ . مرکز اسناد وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰ ، کارتن ۲۷ ، سال ۱۳۰۲

۱۰۷ . الکاتب، ۱۹۸۱ ، ص ۸۶

۱۰۸ . مرکز اسناد وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰ ، کارتن ۲۷ ، سال ۱۳۰۲

۱۰۹ . همان.

.FO,۳۷۱/۹۰۴/۸۹۰۷/cited in) nakash,op,cit,p.۸۴) .۱۱۰

۱۱۱ . مرکز اسناد وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰ ، کارتن شماره ۲۷ ، سال ۱۳۰۲ ش.

. ۱۱۲ . خلیل، ۱۳۷۰ ، ص ۳۹

جیمز موریه و ادبیات استعماری

یوسف کرمی چمه*

زینب حیدریان نور**

چکیده

کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی توسط جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس در ایران، نوشته شده و شهرتی به هم زده است.

در این کتاب ایران و ایرانی هر چه زشت تر و ضعیف تر نشان داده شده است. نویسنده کتاب که تنها به دنیای حکام و بزرگان راه داشته، آنچه را میان آنان می دیده به کل جامعه ایران تسری داده، و در جهت پیشبرد اهداف استعماری انگلیس در ایران، سه نهاد قدرتمند و اصلی جامعه ایران یعنی دین، دولت و خانواده را غرق در ناتوانی و فساد ترسیم کرده است.

مقدمه

در اوایل قرن نوزدهم ایران صحنه سیاست بین المللی بود و دول انگلیس، فرانسه و روسیه هر یک به نحوی سعی داشتند از این خوان یغما بی نصیب نمانند. حکومت ایران در قفقاز با روس ها درگیری داشت. ناپلئون با هدف لشکرکشی به هند، به منظور جلب دوستی فتحعلی شاه، هیأتی به ریاست ژنرال گاردان به ایران فرستاد. دولت انگلیس که منافع خود را در خطر می دید به چاره جویی برخاسته و به هر طریقی، با تطمیع یا تهدید، سعی در عقیم گذاشتن نقشه ناپلئون داشت. فتحعلی شاه و درباریانش که تقریباً از سیاست دنیا بی خبر

بودنـد گرفتار این بازی قـدرت شـده بودنـد. در این زمان بود که سـر هارفورد جونز به عنوان سـفیر انگلیس در سال ۱۸۰۸ وارد ایران شد و در نهایت توانست با وعده وعید بی شـمار و صـرف پول بسیار نظر مساعد حکومت ایران را جلب و قرارداد ۱۸۰۹ را میان ایران و انگلیس منعقد نماید و ژنرال گاردان فرانسوی را از میدان بدر کند.

در سال ۱۸۱۰ سـر گور اوزلی از طرف دولت انگلیس جـایگزین سـر هـارفورد جونز گردیـد و به عنوان سـفیر وارد ایران شـد و اهـداف اسـتعماری انگلیس را در ایران پی گیری کرد. جیمز موریه نویسـنده کتـاب سـرگذشت حـاجی بابای اصـفهانی در سال ۱۸۰۸ به همراه سر هارفورد جونز وارد ایران شـد و سال ها به عنوان منشـی و کاردار سـفارت انگلسـتان در ایران باقی ماند و در جهت منافع لندن تلاش کرد.

جیمز موریه در عالم سیاست

جیمز موریه (۱۸۴۹-۱۷۸۰م) منشی سفارت انگلستان در ایران و نویسنده کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، اصلاً فرانسوی و از پروتسـتان های این کشور بود که اجـدادش به دلیل تعصب مذهبی هموطنان شان مجبور به ترک وطن شده بودند. پدر وی کنسول انگلیس در ترکیه بود و جیمز موریه در شـهر ازمیر ترکیه به دنیا آمـد. در جوانی و بر اثر آشـنایی پـدرش با سـر هارفورد جـونز، همراه او و بـه عنـوان منشـی وارد ایران شـد و در تلاـش برای قطـع نفـوذ فرانسـه در ایران و انعقـاد قرارداد ۱۸۰۹ سفیر را همراهی کرد. سـپس همراه بـا میرزاابوالحسن خان شـیرازی، سـفیر ایران در انگلیس، به لنـدن رفت و در سال ۱۸۱۰ همراه با سر گور اوزلی، جانشین سر هارفورد جونز، دوباره به ایران بر گشت و تا سال ۱۸۱۵ (در مجموع حدود شش سال) در ایران ماند.

موریه در جهت منافع انگلسـتان در ایران نقش مهمی را ایفا کرد. سـر گور اوزلی در نامه ای به وی نقش سیاسی و اخلاقی او را در ایران مشـخص ساخته است. وی از موریه می خواهد از هرگونه رابطه احتمالی میان ایران و کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه و روسـیه که به منافع دولت انگلیس لطمه بزند جلوگیری کند و تا آنجایی که میسـر است از آداب و رسوم و سـنن ایرانی پیروی کند تا مهر و محبت و اعتماد رجال ایرانی را به خود برانگیزد و نظر آنان را نسبت به منافع دولت انگلیس جلب نماید.

جیمز موریه در انعقاد معاهده هایی که به زیان ایران و به سود انگلیس به امضا

رسید، دخالت داشت. از جمله باید به عهدنامه شوم گلستان اشاره کرد. این عهدنامه پس از توافق روس و انگلیس بر ضد ناپلئون تحقق یافت و مقاصد روسیه تزاری را بر ایران تحمیل کرد.

لرد کرزن در جلد اول کتاب خود راجع به اوضاع آن زمان ایران می نویسد: «در این موقع نظریات سه نفر از مأمورین سیاسی انگلستان، دخالت تامی در سیاست انگلیس نسبت به ایران داشته، یکی سر گور اوزلی، دیگری موریه و سومی فریزر».

اتفاقاً این سه نفر، نسبت به ایران بدبین بودند و بسیاری از مصائب ملت ایران مربوط به آنان می شد. به هر روی در عالم سیاست، موریه از هیچ کوششی در جهت منافع دولت انگلستان دریغ نکرد. این امری طبیعی است؛ زیرا او مأمور سیاسی دولت انگلیس بود و اهداف کشور خویش را پیش چشم داشت؛ اما مسئله این است که آیا در سیاست نباید به کشورهای دیگر با دیده انصاف نگریست!؟

جیمز موریه در عالم فرهنگ

در عالم فرهنگ نیز، جیمز موریه با نوشتن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و سفرنامه ای دو جلدی با عنوان مسافرت در ایران، ارمنستان و آسیای صغیر تا استانبول، تأثیر چشمگیری داشته است. در این آثار – به ویژه سرگذشت حاجی بابا و جلد دوم سفرنامه – وی تنها به بزرگ نمایی معایب ایرانیان پرداخته و زشتی های آنان را دیده و چشم خود را به روی فضایل و محاسن قوم ایرانی بسته است.

«اگر کسی جلد دوم کتاب سفرنامه موریه را که خود یکی از بازیگران رل های مهم سیاست انگلیس در ایران بوده مطالعه کند، خواهد دید چه اندازه نظرهای بد و عقاید سوء نسبت به ایران داشته».

موریه در عالم فرهنگ، اعمال دیگری نیز علیه ایرانیان انجام داد. از جمله باید به کارشکنی های او در کار محصلین ایرانی به فرنگ رفته اشاره کرد. و

اهداف موریه از نوشتن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

کتاب، سرگذشت شخصی به نام حاجی باباست که پسر یک دلاک اصفهانی است. کتاب در هشتاد گفتار تنظیم شده و پس از اشاره مختصری به تولد حاجی بابا، وارد جوانی او شده

و او را در دکان دلاکی پدرش، سرگرم تراشیدن ریش مشتری نشان می دهد. این بخش به سرعت پیش می رود و نویسنده که قصد دارد حاجی بابا را از آن دکان کوچک بیرون بیاورد و به عرصه اجتماع بکشد، هوای مسافرت در سر حاجی بابا می اندازد. سپس قهرمان داستان را می بینیم که با عثمان آغا تاجر سنی تبعه عثمانی و به عنوان دستیار او همراه شده و با کاروانی عازم مشهد است. تمام این اتفاقات در همان سه صفحه اول رخ می دهد. در ادامه ماجراهای مختلفی برای حاجی بابا پیش می آید؛ از اسارت در چنگال ترکمن ها گرفته تا سقایی، قلیان فروشی، عشق ورزی، دزدی، سپاهی گری، مرگ پدر، خروج از ایران برای تجارت، آشنایی با میرزافیروز ایلچی، تاریخ نویسی، بازگشت به ایران و اعزام به انگلیس به عنوان منشی اول سفارت ایران.

به عقیده برخی صاحب نظران «بعد از ترجمه رباعیات خیام شاید هیچ کتاب انگلیسی به اندازه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ایران و ایرانی را بر سر زبان اروپائیان نینداخته باشد.» مؤید این سخن چاپ های متعدد و ترجمه کتاب به زبان های مختلف است.

در غرب، برخی این کتاب را به عنوان کتاب راهنما جهت استفاده نمایندگان سیاسی و استعمارگران غربی دانسته اند و برخی دیگر آن را برای شناخت خصوصیات شرقی ها توصیه کرده اند.

اما در این میان نباید از قصد و غرض موریه در نوشتن کتاب غافل شد که آن را «به قصد انتقاد از ایرانیان و نمودن جهات زشت آداب و رسوم ایرانی به رشته تحریر کشیده است.» بنابراین می توان تصور نمود تصویری که از جامعه ایران در کتاب نشان داده شده است آمیخته با بزرگ نمایی و دروغ است. و همچنین می توان دریافت یک نفر غربی ناآشنا با ایران و ایرانی با خواندن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی — که تنها زشتی های ایرانیان را نشان داده است — چه تصوری از ایرانیان پیدا خواهد کرد.

ایران و زندگی و آداب و رسوم ایرانیان، نگاه موریه را مانند هر خارجی دیگری که به ایران آمده به خود جلب کرده است. در واقع دنیای شرق برای اروپائیان در پرده ای از راز و پیچیدگی بود و اینان که سعی داشتند علاوه بر مقاصد اقتصادی خویش، مسیحیت را نیز رواج دهند، وقتی به کشورهایی مانند ایران می آمدند، در همه چیز دقت کرده و تلاش می کردند از آداب و رسوم و فرهنگ مردم این کشورها اطلاع حاصل کنند تا با شناخت بیشتری که از این کشورها به دست می آورند به اهداف خود نیز برسند.

موریه در مقدمه خود بر حاجی بابا اشاره کرده است که برای آشنایی با مردم مشرق زمین باید در میانشان زیست و از آداب و رسوم و عادات اینان یادداشت برداری کرد و آنگاه کتابی تألیف کرد تا دیگران نیز بتوانند با خواندن این کتاب به شناختی از مشرق زمین و اهالی آن دست یابند. اما این شناخت چه هدفی را دنبال می کند؟ آیا صرف ارضای حس کنجکاوی و مطالعه بیشتر است یا اینکه در جنب این مسئله هدف مهمتری در نظر است؟ این نکته ای است که پژوهشگران ایرانی به آن پرداخته و سعی کرده اند هدف موریه را از نوشتن کتاب دریابند.

عباس اقبال آشتیانی پیشینه جیمز موریه و کارشکنی های او را در کار محصلین ایرانی به فرنگ رفته ذکر کرده و گفته است چون موریه دل خوشی از میرزا حاجی بابای افشار، یکی از محصلین ایرانی نداشت، اسم او را من باب تمسخر برای کتاب خود برگزید؛ کتابی که در آن موریه با خبث طینت و غرض خاص هر جا مجال یافته آداب و رسوم و عادات مردم ایران را با آب و تاب تمام مسخره کرده است. در واقع در نظر این پژوهشگر، جیمز موریه در کتابش ایرانیان را به طور عموم به باد تمسخر گرفته و بالاخص با انتخاب نام حاجی بابا، خواسته است حاجی بابای افشار را ریشخند کند.

وی در ابتدای مقاله خود، هدف خویش را روشن کردن سوابق و غرض موریه از نوشتن چنین کتابی می داند و به این مسئله نیز می پردازد؛ اما به نقش انگلستان و اغراض استعماری آن کمتر اشاره کرده و قضیه را بیشتر شخصی می کند.

این مطلبی است که عده ای دیگر از محققان نیز به آن پرداخته اند. از جمله سعید نفیسی در مقاله ای اشاره می کند نفوذ ایران و زبان فارسی در هند و افغانستان و رقابت سختی که ممکن بود با نیروی استعماری بکند، استعمار را بر آن داشت تا به مقابله برخیزد و در برابر نفوذ ایران بایستد. بخشی از برنامه استعمار برای مقابله با ایران و حفظ هند، فرهنگی بود. به این صورت که یک عیب ایرانیان را صد کردند و شروع به بدگویی از ایران و فرهنگ ایرانی نمودند. از جمله اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت، نوشتن کتاب هایی مانند حاج بابا بود.

هما ناطق به نقش استعمار در این زمینه به طور خاص پرداخته و عنوان مقاله خود را نیز «حاجی موریه و قصه استعمار» گذارده است. وی این قصه را قصه ای استعماری می داند و غرض جیمز موریه را از نوشتن آن «نشان دادن سستی و ضعف دستگاه های حکومتی ایران،

لزوم حمایت غرب از ایران، تحمیل سیاست استعماری انگلستان به ایران و توجیه نفوذ سیاسی و نظامی انگلستان در ایران از لابه لای صلح نامه ها و عهدنامه هایی که به دستیاری موریه به امضا رسیده است» دانسته است. همچنین به اعتقاد ناطق همه سعی و اهتمام موریه بر این است که به عنوان پیچ و مهره دستگاه ظلم و ستم و استبداد از هر رویدادی استفاده کند تا حق حاکمیت غرب و محکومیت شرق را به اثبات برساند.

این نویسنده همچنین کتاب سرگذشت حاجی بابا را محصول آشنایی موریه با طبقه حاکمه در ایران و دنیای آنان می داند و با اشاره به موقعیت موریه به عنوان منشی سفارت انگلیس، از عدم امکان آشنایی او با لایه های مختلف جامعه ایرانی سخن می گوید و نتیجه می گیرد «حاجی بابا برخلاف نظر برخی از نویسندگان، از جمله استاد مینوی، تصویری از طبقات گوناگون ایران در عهد فتحعلی شاه نیست. بلکه بیشتر تصویری است از طرز زندگانی و آداب و رسوم طبقه ای خاص» و

نظر این محقق پذیرفتنی است؛ زیرا برداشت موریه از جامعه ایران برداشتی است خاص. دنیای قهرمان او در دنیای حکام خلاصه می شود و با کلمه ملت بیگانه است. به عنوان مثال در تمام طول سرگذشت حاجی بابا از کشاورزان حتی یک بار نیز یاد نشده است.

نکته دیگر آن که موریه مسیحی بود و در ترکیه بزرگ شده بود و از دین اسلام تنفر داشت. در همین کتاب حاجی بابا کم از اسلام بد نگفته است. در همین ارتباط باید به اعزام میسیونرهای مذهبی از سوی کشورهایی مانند انگلیس به کشورهای کوچک و عقب مانده برای تبلیغ مسیحیت توجه داشت. جیمز موریه نیز مسیحیت را دین برتر می دانست و سعی می کرد آن را گسترش دهد. راهی که او برگزیده بود تمسخر دین اسلام بود. نباید فراموش کرد وضع نابسامان کشورهای مسلمان در آن زمان گستاخی افرادی مانند وی را بیشتر می کرد. او حتی اگر پاره ای از عادات و رسوم اهالی مشرق زمین را محترم می شمرد، مانند رسم با دست غذا خوردن، به دلیل آن است که نظیر این عادات و رسوم را در انجیل نیز می بیند و آن ها را بقایای عادات و رسوم فرنگی می داند.

روشن است جامعه آن زمان ایران نقائصی داشته است و از نظر فکری، اخلاقی و اجتماعی نمی توان آن را کاملاً تأیید کرد. اما باید توجه داشت حکومت آن روز ایران، حکومتی استبدادی بود و یکی از نتایج زندگی در ظل استبداد، فراوان شدن رذائل اخلاقی و کم رنگ شدن فضایل است. در این کتاب نیز از دروغ گویی، دزدی، ریاکاری

و پرده دری و پاره ای رذایل دیگر ایرانیان سخن گفته شده و البته چنان که گفته شد هیچ سخنی از فضایل قوم ایرانی رانده نشده است.

اما فارغ از تمام مشکلات اخلاقی ایرانیان زمان قاجار، نکته ای که در خواندن سفرنامه ها باید توجه داشت، مسئله نگاه سفرنامه نویس است. اینکه او با مسائلی که می دیده چگونه برخورد می کرده است. آیا پیش از اقدام به سفر ذهنیتی از مقصد خویش و مردمانش داشته است و آیا این ذهنیت بد بوده یا خوب؟ اینها همه سئوالاتی است که پاسخ آنها کمک می کند منتقد، میزان درستی تحلیل های سفرنامه نویس را بهتر دریابد.

اکثر محققان عقیده دارند «موریه در کتاب خود با بزرگ جلوه دادن معایب ایرانیان و اغراق و مبالغه در این کار، غرض ورزی کرده و سوءنیت خود را نشان داده است». این مطلب دقیقاً به نوع نگاه وی برمی گردد و با هدف او از نوشتن کتاب در ارتباط است.

انتقادهای موریه از سه نهاد دین، دولت و خانواده ایرانی درخور دقت است. با توجه به اهمیت این نهادها در جامعه ایرانی، توجه ویژه موریه به آنها نمی تواند تصادفی و بدون هیچ هدف خاصی باشد؛ بلکه به نظر می رسد او سعی دارد این سه نهاد بنیادین را نقد کند تا به این ترتیب همه جامعه ایران و همه چیز ایرانیان را زیر سئوال ببرد.

به همین جهت او لااقل یک هشتم از مطالب کتاب خود را به انتقاد از مذهب ایرانیان اختصاص داده است. در ماجرای همراه شدن حاجی بابا با عثمان آغا سعی در تفرقه انداختن میان شیعیان و اهل سنت دارد (گفتار اول کتاب). در ادامه مطالب نیز هر جا فرصتی دست داده دین اسلام را ریشخند کرده است. از جمله در گفتار یازدهم و گفتارهای پنجاه و دوم تا شصتم.

موریه از اسلام و مسلمانان متنفر بود. در هر دو سفرنامه اش و در داستان حاجی بابا «بدبختی مسلمانان را از اسلام می بیند و هر جا که فرصتی می یابد تورات و انجیل را به رخ مسلمانان می کشد و در سرگذشت حاجی بابا در لندن از زبان معشوقه و دلدار انگلیسی، حاجی بابا را به دین مسیح تبلیغ می کند و او را به کلیسا می کشاند.»

موریه از حکومت قاجار و دولتمردان آن نیز انتقاد می کند. از ناآگاهی و بی خبری آنان از دنیای جدید، دروغ گویی و رشوه گیری عمال حکومتی و ظلم و ستم آنان. البته این بخش از جامعه ایران در آن دوره واقعاً در اوج فساد و عقب ماندگی است. حکام و مأمورین دولتی از قواعد سیاست و حکومت اطلاع نداشتند و دائماً در برابر روس و

انگلیس متحمل شکست های نظامی و سیاسی می شدند. شاید مهمترین علتی که کسی مانند میرزاحبیب را به فکر ترجمه اثر انتقادی می انداخت، همین فساد و استبداد حکومت بود؛ حکومتی که مردم را در جهل و نادانی نگه داشته بود و تاب تحمل نظرات مخالف را به هیچ وجه نداشت و سران آن ترجیح می دادند کارگزاران چاپلوسی شان را بکنند تا اینکه واقعیت ها را بیان کنند.

حتی منتقدین موریه و کسانی که انتقادات او را از جامعه ایرانی، بی انصافی تلقی کرده اند نیز، در باب فساد و عقب ماندگی حکومت ایران با او همداستان هستند. «تنها نظریه قابل قبول و درستی که موریه از لابه لای سرگذشت حاجی بابا و جامعه زمان فتحعلی شاه ارائه می دهد، نظر او در باب آداب و رسوم حکام آن دوره است.»

این محقق اضافه می کند «نظر موریه از این رو قابل قبول است که در این دوره رابطه حاکم و ملت فقط از راه مالیات های جبری بود که به ضرب شلاق نسق چی باشی ها و کلانترها، میرغضب ها، و غیره گرفته می شد و جور و ظلم دوران فتحعلی شاهی نیز در همین رابطه اقتصادی خلاصه می گشت».

اما برخی سفرنامه نویسان هنگام توجه به وضعیت اجتماعی یک کشور، به وضعیت خانواده، ازدواج، فرزندآوری و اختلافات قبیله ای و مراسم خانوادگی اشاره کرده اند. در سرگذشت حاجی بابا، جامعه ای تصویر می شود که در آن دروغ خوش آیندتر از راستی است و خیانت و ستمگری قاعده کلی است. در چنین محیطی انسان انتظار دارد لااقل رفاه و آسایش در محیط خانوادگی وجود داشته باشد. ولی تصویری که موریه از خانواده ایرانی نشان می دهد، نمونه کوچکی است از همان جامعه.

در باب تصویر خانواده ایرانی در کتاب موریه، می توان به چند نمونه اشاره کرد. وقتی حاجی بابا در میان ترکمنان اسیر است، می بینیم خانواده ترکمن، چندان استوار نیست (گفتار سوم و چهارم). سستی تنها در خانواده های ترکمن دیده نمی شود بلکه خانواده حکیم باشی، ملاباشی، درویشان و... نیز استواری ندارند. حتی پس از مرگ پدر حاجی بابا، مادر او با معلم پیر حاجی بابا توطئه می نماید تا وی را از ارث پدری محروم سازد (گفتار چهل و هشتم تا پنجاه). هنگامی که حاجی بابا خبر زنده بودن شاعر درباری را برای خانواده او می برد، آنها خیلی ناراحت می شوند (گفتار پانزدهم).

این نکته را باید اشاره کرد که در کتاب حاجی بابا، تصویری که از زن به عنوان عضو

مهمی از خانواده ارائه می شود عموماً مطلوب نیست. اغلب زن ها به دنبال پنهان کاری و رابطه با مردان هستند. از زن ترکمن گرفته تا مادر حاجی بابا، از زینب کُرد گرفته تا شکرلب ترک. زن حکیم باشی را می بینیم که پس از مرگ شوهرش، علی رغم سن بالا به متعه خانه ملانادان آمده و ناز می فروشد (گفتار پنجاه و چهارم).

رذایلی که در جامعه ایرانی ترسیم شده در این کتاب هست و تلاش برای رسیدن به پول و قدرت – از هر راهی و با هر هزینه ای که شد– در میان خانواده های ایرانی نیز دیده می شود. افراد خانواده گویا چشم ندارند همدیگر را ببینند. به هم دروغ می گویند. پول یکدیگر را بالا می کشند و در سختی ها و مشکلات نشانه ای از مهربانی و لطف خانوادگی، بروز نمی دهند. این تصویری که موریه از خانواده های ایرانی نشان می دهد چندان نمی تواند دقیق و روشن باشد؛ زیرا پای بندی به خانواده و توجه به اعضای آن و حل مشکلاتشان در میان ما ایرانیان یکی از ارزش های مهم است؛ مطلبی که دین اسلام نیز بر آن بسیار تأکید کرده است.

نتیجه گیری

جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس در ایران، در راستای اهداف استعماری انگلیس فعالیت های مختلفی انجام داد. وی در عالم سیاست، نقش عمده ای در قراردادهای استعماری علیه ایران، مانند عهدنامه گلستان، ایفا کرد. از دیگر اقدامات او علیه ایران و ایرانی، نوشتن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و دو جلد سفرنامه بود. در این آثار موریه به قصد انتقاد از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی، تصاویر زشتی از ایرانیان ترسیم کرده است.

در این میان، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، قصه ای استعماری است که جیمز موریه با نوشتن آن سعی در نشان دادن ضعف حکومت ایران، تحمیل سیاست استعماری انگلستان به ایران و توجیه نفوذ انگلستان در ایران دارد. در واقع او تلاش دارد حق حاکمیت غرب و محکومیت شرق را به اثبات برساند.

در مجموع می توان گفت موریه در بسیاری موارد با سوءنیت مطالبی نوشته است. در واقع اهداف او و دولت انگلیس ایجاب می کرد ایران، همین ایرانی باشد که موریه تصویر کرده است. این غرض ورزی البته چنان که می دانیم با روح ادبی سازگار نیست و

یک سفرنامه نویس باید مشاهدات خود را بدون ذره ای داوری و ذهنیت از پیش ساخته، بنویسد ولی از یک مأمور سیاسی انتظاری بیش از این نباید داشت.

فهرست منابع و مآخذ

- آرین پور، یحیی (۱۳۵۰) از صبا تا نیما، جلد اول، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، اول.

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶) جامعه شناسی خانواده ایرانی، تهران: سمت، اول.

- اقبال، عباس (۱۳۲۳) «کتاب حاجی بابا و داستان نخستین محصلین ایرانی در فرنگ». یادگار، جلد اول، شماره پنجم، صص ۵۰-۲۸.

- ساسانی، خان ملک (۱۳۰۸) «میرزاحبیب اصفهانی» ارمغان، سال دهم، شماره دوم، سوم و چهارم (اردیبهشت، خرداد و تیر)، صص ۱۲۰-۱۱۰.

- محمود، محمود (۱۳۵۳) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد اول، تهران: انتشارات شرکت نسبی اقبال و شرکاء، چهارم.

- موریه، جیمز (۱۳۴۸) سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزاحبیب اصفهانی، به تصحیح محمدعلی جمال زاده، (بی نا).

- مینوی، مجتبی (۱۳۴۶) پانزده گفتار، تهران: دانشگاه تهران: اول.

- ناطق، هما (۱۳۵۴) از ماست که بر ماست (مجموعه مقاله)، تهران: آگاه، اول.

- نفیسی، سعید (۱۳۸۶) مقالات، به کوشش محمدرسول دریاگشت، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، اول.

- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۰) یادداشت ها (مجموعه مقالات)، تهران: سخن، اول.

پا نوشت ها

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی کارشناسی علوم اجتماعی، گرایش پژوهشگری، دانشگاه شاهد.

۱. ر. ک به فصول مختلف جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود.

.۲۸۹– ۸ و ۹ و یا مینوی، ۱۳۴۶ : صص ۲۹۱ ،۷ ،۶ ،۵ ، ۲. ر. ک: محمود، ۱۳۵۳ : فصول ۴

. ۳. ناطق، ۱۳۵۴ : ص ۱۰۸

.۱۵۱– ۴. ر.ک: محمود، ۱۳۵۳ : صص ۱۸۰

. ۵. به نقل از محمود، ۱۳۵۳ : ص ۱۸

ص: ۳۶۳

.۱۶۶- ۶. محمود، ۱۳۵۳ : صص ۱۶۷

. ۷. بنگرید به: اقبال، ۱۳۲۳ : ص ۴۱

۸. خلاصه این مقاله ذیل عنوان (حاجی بابا) در جلد هجدهم لغت نامه دهخدا نیز آمده است.

. ۹. مینوی، ۱۳۴۶ : ص ۲۸۳

. ۱۰ . ناطق، ۱۳۵۴ : ص ۱۰۲

. ۱۱ . آرین پور، ۱۳۵۰ : ص ۳۹۶

.۲۸- ۱۲ . ر.ک: اقبال: ۱۳۲۳ ، صص ۵۰

. ۱۳ . نفیسی، ۱۳۸۶ ، صص ۲۱۰ و ۲۱۱

. ۱۴ . ناطق، ۱۳۵۴ ، ص ۱۱۷

. ۱۵ . ناطق، ۱۳۵۴ ، ص ۱۰۶

. ۱۶ . ناطق، ۱۳۵۴ ، ص ۱۱۵

چون موریه در میان مأموران فاسد زمان فتحعلی شاه زیسته » : ۱۷ . نزدیک به این مطلب را ادوارد براون گفته است بود و قهرمانان خود را نیز از میان آنان برگزیده است حال خواننده نباید آن قدر شیفته داستان موریه گردد که مقدمه ادوارد براون بر چاپ «. بعد از اتمام آن تصور نمایدکه هر ایرانی یک حاج بابا، یک میرزا احمق ... است

. ۱۸۹۵ حاجی بابا، ص ۱۱ به نقل از یوسفی، ۱۳۷۰ ، ص ۲۳

. ۱۸ . یوسفی، ۱۳۷۰ ، ص ۲۲

. ۱۹ . ناطق، ۱۳۵۴ ، ص ۱۰۷

۲۰ . میرزاحبیب اصفهانی در قریه بن در حوالی اصفهان به دنیا آمد. در اصفهان و تهران تحصیل کرد و سپس راهی بغداد ش د و در آنجا ادبیات و الهیات خواند، پس از برگشت به ایران متهم به سرودن هجویه ای علیه سپهسالار

شد و مورد تعقیب قرار گرفت و به عثمانی فرار کرد و در استانبول با شیخ احمد روحی و یارانش معاشرت داشت و در بیداری ایرانیان تلاش کرد. میرزاحبیب علاوه بر فعالیت های سیاسی، در امور فرهنگی نیز فعال بود. « دبستان پارسی » چاپ کرد و سپس آن را کامل کرده و با نام « دستور سخن » اولین دستور زبان فارسی را با نام تخلص می کرد. توانایی او به ویژه در هزل و هجو « دستان » به دست چاپ سپرد . وی شاعر نیز بوده و در شعر . بود. عربی، ترکی و فرانسه را نیک می دانست و در ترجمه نیز دستی توانا داشت. ساسانی، ۱۳۰۸ ، ص ۱۱۲

. ۲۱ . ناطق، ۱۳۵۴ ، ص ۱۱۷

۲۲ .

انحصار خبری در بنگاه سخن پراکنی بریتانیا؛ تحلیل روایت برجسته سازی

و انتشار یک داستان خبری در بی بی سی فارسی

مجید سلیمانی*

چکیده

مقاله حاضر در پی آن است که با تحلیل موردی روایت یک داستان خبری در بی بی سی فارسی، شیوه های برجسته سازی و انتشار یک موضوع خبری در این رسانه را نشان دهد. اهمیت این مسئله از آنجاست که رسانه های متمول نظام سلطه با رویکردهای سلطه مدارانه فرهنگی، انحصار تولید و پخش اخبار را در دست دارند و وقایع را با توجه به رویکردهای خود، برجسته سازی و روایت می کنند. «تحلیل روایت» یکی از شیوه های تحلیل کیفی متون ارتباطی محسوب می شود که میراث مطالعات ادبی است و بر این مسئله تأکید دارد که هر امر واقعی در زندگی، دارای روایت های متعددی است که با توجه به روایتگر آن، گرایش خاصی را بیان می کند. مسئله تحلیل روایت در متون خبری و گزارشی رسانه ها می تواند به روشنی نشان دهد رسانه های غربی چگونه با استفاده از تکنیک های روایت در خبر به دنبال دستیابی به اهداف خود هستند.

مقدمه

پژوهش ها و مطالعات ارتباطی، به معنای خاص آن، تقریبا عمری برابر با ظهور رسانه های جمعی و یا به عبارت دیگر «توده ای» دارد. در واقع تفاوت رسانه های جمعی

با رسانه هایی همچون «کتاب» که عمری برابر با قـدمت تاریـخ دارد، در توده ای بودن آن است. بدین معنی که این گونه رسانه هـا بـا طیفی «گسترده» از توده هـا به طور همزمـان ارتبـاط یک طرفه ای برقرار کرده و با انتشار پیام، به دنبال نوعی تأثیرگـذاری هسـتند. مهمترین کارکردهـای وسایـل ارتبـاط جمعی را می توان سـرگرمی، اطلاع رسانی و از همه مهمتر «همگرا کردن فرد در یک نظام از پیش تعیین شده» دانست. نظامی که شامل ارزشها، باورها و رمزگان اجتماعی خاص خود است.

بنـابراین توسـعه رسـانه هـا از سوی نظـام سـلطه، در واقع در جهت ایجاد فرهنگ توده ای و یکسان سازی ارزشـها و هنجارها در فرهنگ ملل صورت می گیرد. از این یکسان سازی با تعبیر «جهانی شـدن» یاد می شود. رسانه ها، با تعیین اولویت های فکری و ذهنی، به دنبال ایجاد فرهنگ همگرا در نقاط مختلف دنیا هستند. در این صورت است که استثمار که در قرون گذشته با سرنیزه وارد ممالک هـدف می شـد، امروز با دری باز از سوی ممالک روبرو است. زیرا اولویت های فرهنگی ملل، پیشاپیش با اولویت هـای رسـانه های بیگانه دچار تغییر و تحول شـده است و انسان غربی با ایجاد نوعی سـلطه رسانه ای و فرهنگی، به دنبال تحکیم سلطه گری خود است.

امروز نیز نسبت به دهه هـای گذشـته تحـول چنـدانی مشاهـده نمی شـود به طـوری که نوای تـک صـداهای رسـانه ای در میـان بلنـدگوهای رسـانه ای تـأثیر قابـل ملاحظه ای داشـته باشـند. تحولاتی همچون فضای سایبر نیز نه تنها عـدالت رسانه ای را برقرار نکرده، بلکه تنهـا موجب تشدیـد قـدرت رسانه ای شـرکت های چنـد ملیتی و دولت های تمامیت خواه شـده است. زیرا اولویت هـای عمـده و اصلی توسـط همـان غول هـای رسـانه ای سابق تعیین می شود و کاربران اینترنتی تنها کارگران بی مزد و مواجب قدرت فرهنگی همان اولویت ها هستند.

هنوز وقتی چشم مان به کانال های تلویزیونی و ماهواره ای دوخته می شود با همان مسائلی روبرو می شویم که همان روز در باز کردن صـفحات روزنامه ها و وب سایت ها با آن مواجه شده ایم. بی تردید این مسئله قسمتی از همان پروژه عظیم افول فرهنگی و تمدنی ملت هاست که در ابتدایی ترین شکل آن یعنی برجسته سازی و اولویت بندی وقایع شروع و در اندک زمانی تا اعماق دل های خفته نفوذ خواهد کرد.

گفتمان انقلاب اسلامی، تنها نقطه امید در راه مقابله در برابر این دستگاه پیچیده رسانه ای

است که تاکنون، با نوید توحید و فطرت انسانی توانسته است نگاهی متفاوت از فرهنگ توده ای موجود ابراز دارد. از این رو، رسانه های کاپیتالیستی نظام سلطه، با ایجاد شبکه ای از برجسته سازی ها و روایت ها به دنبال تقابل رسانه ای با گفتمان انقلاب اسلامی بوده اند که این مسئله تاکنون ادامه داشته است. از آخرین پروژه های رسانه ای این دستگاه می توان به جنجال خبری پیرامون «پرونده قضایی خانم سین – میم – الف» اشاره کرد که مشابه این پروژه رسانه ای در سال های اخیر بارها از سوی این رسانه ها تکرار شده است.

این مقاله نیز به دنبال آن است که با تحلیل روایت این داستان خبری در بخش فارسی بی بی سی، این مسئله را نشان دهد که چگونه رسانه های غربی با برجسته سازی و دستکاری در روایت وقایع، اهداف فرهنگی و سیاسی خود را پی می گیرند.

فرایند انحصاری برجسته سازی و انتشار در جریان اخبار

تاکنون نظریات انتقادی متعددی در زمینه انتشار و جریان یک سویه اخبار در میان رسانه ها منتشر شده است. به طوری که می توان گفت جریان انحصار خبری، یکی از مهمترین دغدغه های پژوهشگران حوزه های ارتباطی بوده است. یورگن هابرماس از دستکاری افکار عمومی توسط رسانه های جمعی سخن می گوید. هربرت شیلر اعتقاد دارد وسایل ارتباط جمعی امریکا به تصرف مغزها و قلب ها می پردازد. ژان دارسی، جامعه شناس فرانسوی به ماهیت عمودی و ناعادلانه جریان اخبار و اطلاعات می پردازد و لزلی اسکلیر از «امپریالیسم فرهنگی و رسانه ای» سخن به میان می آورد و معتقد است «ارزش ها و باورهای جوامع قدرتمند به گونه ای استثمارگرانه بر جوامع ضعیف تحمیل می شود». حمید مولانا نیز هرچند انقلاب اسلامی ایران را زمینه ساز تحولات عمده در شکست انحصار رسانه ای می داند، اما تأکید می کند محصولات رسانه های غربی، «به تخریب ارزش های ملی و مذهبی و سنتی پرداخته» و «آثار تخریبی سوئی داشته است».

صدالبته این گونه اظهار نظرها به این موارد ختم نمی شود و موارد متعدد دیگری را می توان ذکر کرد. اما آنچه در این زمینه هویداست، اجماعی است که در این زمینه در میان صاحب نظران وجود دارد. در میان تحلیل های انتقادی در زمینه رسانه ها، مسئله انتشار و جریان انحصاری اخبار نیز بسیار مورد توجه واقع شده است. در این زمینه نیز سه مدل کلی برای جریان اخبار ذکر شده است: ۱- مدل «مرکز- پیرامون»؛ که به وسیله یوهان گالتونگ

ارائه شـده است. وی اعتقـاد دارد رویـدادهای مربوط به مرکز یـا کشورهـای پیشـرفته از مرکز ثقـل بیشتری در مطبوعـات جهـان برخوردار است و حجم تبـادل خبر میـان مرکز بـا پیرامون بـا حجم تبـادل خبر میان خود ملل مرکز تفاوت چشـمگیر دارد که این مسـئله منجر به ظهور امپریالیسم فرهنگی و امپریالیسم ارتباطی می شود. ۲- مدل «شـمال- جنوب»؛ در این مدل، جریان خبر یک جریان عمودی است و سیر حرکت اخبار از شمال (کشورهای صنعتی) به سمت جنوب (کشورهای در حال توسعه) قابل مشاهده است. این مـدل تأکیـد می کند رویدادهای جنوب نیز از دیدگاه شـمال در میان جنوب تفسـیر و تحلیل می شود و جنوب، اخبار خود را هم از دیدگاه شـمال منتشر می سازد. ۳- مدل «مثلثی» است که در آن شـمال در دو بخش شـرق و غرب عمدتا به اخبار مناطق ژئوپولتیک مورد نظر خود پرداخته، در حالیکه سـهم عمـده اخبار خارجی در رسانه های جنوب متعلق به خبرهای شـرق و غرب است. لـذا تصویری که جریـان خبری شـمال از جنوب ارایه می دهـد حـاکی از ابـدی نشـان دادن خشونت و بی نظمی در جهان سوم است. در جریان خبری شمال به پیشرفتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جهان سوم توجهی نمی شود.

در تحلیـل مـدل هـای ارائه شـده جریـان انحصاری اخبار می توان گفت هرچنـد امروز با شـکل گیری فضای سایبر، کوچکترین اجتماعات مجازی توانسـته انـد به بیان نظرات و عقایـد خود در بستر رسانه ای اینترنت بپردازنـد، اما با مشاهـده تولیـدات متعـدد رسـانه ای در فضـای سـایبر نیز متوجه می شـویم این تولیـدات نیز معطوف به اخبـار برجسـته شـده از سوی رسـانه هـای خـبری انحصاری است. در واقع، تولیدکنندگان محتوا در اینترنت نیز از آنجا که دسترسی خاصی به منابع خبری و هزینه های تولید خبر و گزارش ندارنـد، تنهـا به بازنشـر روایت های خبری رسانه های انحصاری می پردازنـد. آمار انتشار موضوعات خبری مورد نظر رسانه های غربی در موتورهای جستجوی اینترنتی مؤید این مطلب است. در واقع می توان گفت فضای سایبر در تشدید «برجسته سـازی» اخبار مورد نظر به رسانه های غربی کمک شایانی می کنـد. برجسـته سازی یکی از مهمترین فعالیتهای بارز رسانه ها در انتشار اخبار است که توجه بسیاری از محققان عرصه ارتباطات و رسانه ها را به خود جلب کرده است. نظریه برجسته سازی بیان می کنـد شایـد مطبوعات و رسانه ها در اغلب اوقات، موفق نشوند به اشـخاص بگویند «چگونه» فکر کنند، اما با تأثیر فوق العاده ای که بر آنها دارند می توانند بگویند «به چه چیز» باید فکر کنند. «ایدئولوژی رسانه ها» یکی از مهمترین عناصر در فرایند

برجسته سازی اخبار است که تقریباً نمی توان آن را کتمان کرد؛ هرچند بسیاری از رسانه ها با ژستی بی طرفانه سخن از «ایدئولوژی زدایی» می گویند. این مقاله نیز درصدد نشان دادن این مسئله است که باورهای ایدئولوژیک رسانه های غربی علی رغم ادعاهای مکرر، یکی از مهمترین عناصر برجسته سازی و روایت اخبار است. از سوی دیگر می توان گفت شناخت «فرایند برجسته سازی» در تحلیل روایت اخبار، نقش مهمی ایفا می کند. فرایندی که گلادیس انگل لنگ و کورت لنگ آن را در ۶ مرحله تقسیم کرده اند:

۱- اهمیت رویدادها؛ مطبوعات بعضی رویدادها یا فعالیت ها را پراهمیت و آنها را بارز می سازند.

۲- پوشش متفاوت؛ موضوعات متفاوت برای جلب توجه، به نوع و میزان پوشش متفاوتی نیاز دارند.

۳- موضوعات قالب دار؛ رویدادها و فعالیت های مورد توجه باید قالب دار باشند یا باید حوزه ای از معانی به آنها داد به طوری که قابل فهم شوند.

۴- زبان؛ زبان مورد استفاده رسانه ها می توانـد بر درک اهمیت موضوع اثر بگذارد. مثلاً چرخش از اشاره اولیه «کار غیراخلاقی» به واژه «افتضاح»، اهمیت بیشتری به موضوع می دهد.

۵- نمادهای ثانویه؛ رسانه ها، فعالیت یا رویدادهایی را که مورد توجه عموم قرار گرفته اند به نمادهای ثانویه وصل می کنند که موقعیت آنها در منظر سیاسی به خوبی قابل تشخیص است.

۶- اظهارات اشخاص؛ هنگامی که اشخاص معروف و معتبر راجع به موضوعی صحبت می کنند، فرایند برجسته سازی شتاب پیدا می کند.

همانطور که در قسمت های بعدی مقاله در «الگوی لبوف در تحلیل روایت» نیز مشاهده خواهیم کرد، فرایند برجسته سازی خصوصاً در عنصر «درآمد» و «جهت دهی» الگوی روایی لبوف نقشی اساسی ایفا می کند. به طوری که می توان در تحلیل روایی اخبار از فرایندهای برجسته سازی بهره جست (رجوع شود به بخش تحلیل روایت در الگوی لبوف).

روش شناسی؛ شیوه تحلیل روایت در اخبار

گفتیم که فرایند تولید و انتشار اخبار در رسانه های غربی از ساز و کارهای خاصی

برخوردار است که در برجسته سازی و روایت خاص اخبار از نگاه این رسانه ها نهفته است. از این رو، مطالعه متون تولیدی این رسانه ها می تواند بهترین راه برای شناخت و نمایش فرایندهای انحصاری جریان خبر در این رسانه ها محسوب شود.

در مطالعات فرهنگی و ارتباطی، «مطالعه متن» از اهمیت وافری برخوردار بوده است. در نتیجه، مطالعه متون ارتباطی در چند دهه اخیر مهمترین موضوع مطالعات این رشته بوده است. شروع این روش های مطالعاتی متون ارتباطی را می توان از روش های کمی «تحلیل محتوا» و سپس تحلیل کیفی محتوا دانست و در ادامه روش کیفی، ما شاهد روش هایی همچون تحلیل گفتمان، تحلیل معنا و تحلیل روایت با رویکردهای زبان شناسی، نشانه شناسی و مطالعات ادبی هستیم. به طوریکه بسیاری از صاحبنظران عرصه روش شناسی، از تحلیل گفتمان، معنا و روایت به عنوان تکامل روش های کیفی تحلیل محتوا یاد می کنند.

اولین بار تحلیل محتوا، برای بررسی اخبار و گزارش رسانه های مکتوب همچون روزنامه و برای تحلیل پیام های سیاسی مورد استفاده قرار گرفت. اما در سالهای اخیر، استفاده از روش های کیفی از اقبال قابل توجهی در میان پژوهشگران برخوردار بوده است. زیرا روش های کمی تحلیل محتوا تأکید فراوانی بر «توصیف آماری» پیام های رسانه ای دارد و مانند دیگر روش های پوزیتویستی در علوم اجتماعی، همچون «پیمایش»، از قواعد و آمار ریاضی پیروی می کند. این مسئله موجب شده است زمان انجام تحقیقات طولانی گردد. ضمن اینکه نتایج بدست آمده از روش های کمی، تنها آماری از پیام ها ارائه می کند و نقش تحلیل در این زمینه دچار تضعیف می گردد. از سوی دیگر، استفاده از پژوهش های کیفی در مطالعات موردی، روشی معقول به نظر می رسد که می تواند محقق را در تحلیل موردی متن مورد مطالعه یاری رسانده و گرفتار محدودیت های متعدد روش های کمی نسازد. از آنجا که این پژوهش نیز قصد مطالعه موردی یک «موضوع خبری» در یک «رسانه خاص» را دارد، بنابراین استفاده از روش های کیفی تحلیل متون مورد توجه قرار گرفته است. زیرا روش های کمی همچون تحلیل محتوا می تواند تنها به شمارش موضوعات «فرهنگی» یا «خبری» بپردازد. از طرف دیگر، ساختار روایی اخبار و گزارش ها ما را به این نتیجه می رساند که برداشت هر رسانه ای از هر واقعیتی بر اساس سیاستها و ساختارهای روایی خاص آن رسانه است. همانطور که بژه نیز تأکید می کند «یک حکایت ممکن است چندین روایت داشته باشد. کسی که تجربه ای را زیسته است می تواند روایت تجربه شخصی اش را بازگو کند».

از این رو ما شاهد روایت های مختلفی از یک موضوع خبری در رسانه ها هستیم. مطالعه ساختار روایی داستان پردازی گزارش های خبری رسانه ها می تواند ما را در تحلیل مناسبات موجود در قدرت و مالکیت رسانه ها در جهان یاری رساند.

«در تحلیل روایت، تمام یک متن موضوع تحلیل است و بر روی ساختار داستان یا روایت تمرکز می شود» و هر پدیده پیرامونی بشر به نوعی از روایت بهره جسته است. در واقع می توان گفت «روایت، تنها به آثار تخیلی و هنری محدود نمی گردد. رسانه های خبری نیز به روایت می پردازند و ساختار اخبار بر محور داستان ها و عناصر داستانی و اجرای نمایش است... روایت، از محصولات رسانه ها محسوب می شود... ضمن اینکه ما جهان را از طریق روایت کردن آن تفسیر می کنیم. روایت، ایدئولوژی یک فرهنگ را نیز منتقل می کند و یکی از ابزارهای ترویج و تکثیر ارزشها و ایده آل ها به صورت فرهنگی است. به همین دلیل، از تحلیل روایت، غالباً برای کشف مقصود ایدئولوژیک یک اثر یا متن استفاده می شود». از این روست که تحلیل روایت اخبار یک رسانه، محملی برای ساز و کار تولید فرهنگی و ایدئولوژیک مالکان آن رسانه محسوب می شود. هرچند در این روایت، عوامل دیگری مانند نوع نگاه خبرنگاران و تحریریه و یا خود واقعیت نیز مؤثر می باشد، اما آنچه مجال انتشار وسیع و گسترده می یابد، ایدئولوژی حاکم بر رسانه متبوع خبرنگار است. هرچه یک روایت خاص از یک واقعیت در رسانه ها گسترده تر باشد، نمایش انحصار رسانه ای موجود بارزتر است. هرچند این روایت خاص در «جزئیات عناصر داستانی» متفاوت باشد، اما از ساختار روایی یکسانی برخوردار است و یک ایدئولوژی خاص در اختیار مخاطبان خود قرار می دهد.

تحلیل روایت در الگوی لبوف

ویلیام لبوف، زبان شناس ساختارگرا از همنشینی شش عنصر اصلی در ساختار کلی روایت ها سخن می گوید و با استفاده از آنها به تحلیل می پردازد. همه روایت ها، لزوما همه این عناصر را ندارند؛ اما این ساختار در بیشتر روایت ها قابل مشاهده است. وی معتقد است ابتدا روایت با «درآمد» آغاز می شود که خبر از وقوع اتفاق خاصی می دهد. «درآمد شروع یک داستان را خبر می دهد»؛ در واقع درآمد، گذشته از آنکه آغاز داستان را نهیب می زند، نوع آن را نیز مشخص می کند و همچنین نوع منطق روایت را در دل خود دارد؛ حال اگر بین

این منطق و روایتی که خواهد آمد، همسازی و همگونی نباشد، تناقضی روی خواهد داد که مخاطب را سردرگم خواهد کرد. پترسون نیز تأکید می کند «این گزینه بستگی به زمینه یا فرامتنی دارد که داستان در آن رخ داده است»؛ و شاید روایت گر به روایت آن نپردازد.

اما لبوف، پنج عنصر دیگر ساختار کلی روایت ها را که بر این اساس هم به تحلیل می پردازد، شامل موارد «جهت دهی» ، «پیچیده کردن» ، «ارزیابی» ، «گره گشایی» و «کودا» یا بند نهایی می داند.

در «جهت دهی»، کارکردهای ارجاعی روایت بررسی می شود. در واقع، چهار کارکرد «فرد»، «زمان»، «مکان» و «موقعیت های رفتاری»، کارکردهای جهت دهنده در ساختار روایی متون محسوب می شوند. لبوف تأکید می کند «جهت دهی اغلب بوسیله جملات و عبارات داخل بندهای روایت انجام می شود». او معتقد است «همه روایت ها جهت دهنده ندارند و همه جهت دهنده ها هم این چهار کارکرد را ندارند». با این حال عنصر جهت دهی، نقش «آشنایی» مخاطب با فضای روایت را ایفا کرده و اطلاعاتی در اختیار وی قرار می دهد تا بتواند موقعیت داستان، زمان، مکان و شخصیت های درگیر در ماجرا را در ذهن خود متصور شود.

عنصر «پیچیده کردن» و یا به عبارتی «گره افکنی» عنصر اصلی بوجود آورنده و ادامه دهنده روایت است. گره افکنی، معمولاً به شکلی ناگهانی در داستان ظاهر می شود و مخاطب را برای دانستن تأثیر آن اتفاق، حریص می کند. عموماً نیز به کشمکش یا تعارض منجر می گردد؛ این تعارض ذهنی، جسمی، اخلاقی و عاطفی است. بدون پیچیده کردن، راهی برای پرداخت داستان وجود ندارد. لبوف تأکید می کند مفهوم «توالی» نقش مهمی در عنصر پیچیده کردن دارد. زیرا «رشته بلندی از رویدادها از چند چرخه روایت های ساده و تعداد زیادی روایت پیچیده کننده تشکیل شده است».

اما عنصر «ارزیابی» در روایت، مهمترین عنصر یک روایت است. چون یک روایت بدون عنصر ارزیابی، روایتی ناقص، غیرقابل فهم و مبهم است. زیرا روایت در پاسخ به یک «نیاز مخاطب» شمایل می گیرد. در واقع، «روایت ها معمولاً در پاسخ به برخی محرک های بیرونی و برای بیان برخی علاقه مندی های شخصی ادا می شوند». به عبارت دیگر، ارزیابی به این نکته می پردازد که چرا یک واقعه به روایت تبدیل شده و چرا برای مخاطب دارای اهمیت است. طبیعی است اگر مسئله برای مخاطب اهمیتی نداشته باشد، از کنار آن گذر

خواهد کرد. در این صورت است که می توان گفت عنصر ارزیابی در روایت با آنچه در روزنامه نگاری «ارزش های خبری» خوانده می شود، مطابقت دارد. ارزش های خبری شامل «دربرگیری» ، «شهرت» ، «برخورد، اختلاف و درگیری» ، «استثنا و شگفتی» ، «بزرگی و فراوانی تعداد و مقدار» ، «مجاورت» و «تازگی» است. در واقع اخباری که دارای ارزش خبری نباشد، منتشر نخواهد شد. می توان گفت عنصر ارزیابی در روایت اخبار را می توان با توجه به ارزش های خبری سنجید. ارزش هایی که در بعضی مواقع، توسط رسانه ها و به دلیل برجسته سازی برای مخاطبان ایجاد شده است.

«گره گشایی» یک روایت نیز «آن بخش از توالی روایت است که پس از ارزیابی می آید» و پیچیدگی هایی که پیش از این در روایت بوجود آمده است، رمزگشایی می گردد. در واقع مخاطب خواهد دریافت که در پایان نهایی روایت با چه نتیجه ای روبرو خواهد شد. گره گشایی در عناصر روایت از نظرگاه لبوف را می توان با کمی اغماض متناظر مفهوم «رمزگشایی» از «استوارت هال» نیز دانست. هال در نظریه خود با عنوان «رمزگذاری و رمزگشایی» بیان می کند متون فرهنگی هنگامی برای مخاطبان معنا می دهند که توسط مخاطبان رمزگشایی شوند. هرچند این رمزگشایی و استخراج معنا، ضرورتاً با معنای موردنظر تولیدکننده یکسان نباشد. در این صورت می توان عنصری که لبوف از آن به عنوان «پیچیده کردن» سخن رانده است را متناظر مفهوم «رمزگذاری» نظریه هال دانست.

در پایان نیز لبوف از عنصری با عنوان «کودا» یا «بند نهایی» سخن می گوید که خبر از پایان داستان می دهد. البته لبوف تأکید می کند لزوما همه روایت ها با این عنصر به پایان نمی رسند و بعضی با گره گشایی خاتمه یافته تلقی می شوند. اما آنچه بند نهایی را از گره گشایی متمایز می سازد، عنصر «زمان» است. در حقیقت، روایت ها لزوماً بر زمان حال منطبق نیستند و شاید با گره گشایی در مورد زمان گذشته پایان یابند. اما کودا «یک ابزار کارکردی برای بازگرداندن نگاه کلامی به زمان حال است» و در روایت های خبری می توان آن را نوعی هشدار نویسنده خبر و رسانه متبوعش به مخاطب دانست. با کمی تأمل در بند نهایی روایت که در ارتباط با زمان حال مطرح می شود، می توان از گرایش های یک رسانه در تولید و انتشار اخبار نیز مطلع شد. زیرا اگر رسانه از عهده ایجاد روایتی باورپذیر برای مخاطبان خود برآمده باشد، از بند نهایی روایت خود نیز برای تأکید بر آنچه منتشر ساخته، بهره خواهد جست. هرچند بهره نجستن از بند نهایی در ارائه

روایت، باعث نمایش بی طرفی در مقابل دیدگان مخاطبان است. در این صورت روایت خبر باید به گونه ای صورت پذیرد که بند نهایی در میان عناصر دیگر روایت تکرار و بر آن تأکید گردد. از این روست که محقق در پژوهش های روایی باید تمام تلاش خود را معطوف به بازشناسی تکنیک های یک روایت گرداند و محو داستان نگردد. بنابراین باید مدام روایت را قطع کرده و به تحلیل پرداخت. زیرا یک روایت خوب همواره از مکانیسم های نهان بهره می جوید تا از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار گردد.

تحلیل روایت یک داستان خبری؛ مطالعه موردی در بی بی سی فارسی

بی شک، هزاران ساعت تصویر و صوت و میلیونها صفحه اینترنتی در ماه های اخیر در رسانه های غربی به موضوع ایران اختصاص داشته است که موضوعات متعددی را نیز در برمی گیرد. این موضوعات، از موارد پیش افتاده تا موضوعات اعتقادی و ایدئولوژیک را شامل می شود. اما آنچه باعث می شود تولید و انتشار این محتوای عظیم مورد توجه قرار گیرد، گرایشی است که این رسانه ها در برجسته سازی و روایت اخبار ایران به کار می برند. همانطور که پیش از این در «مدل های جریان خبر» گفته شد؛ در جریان خبری شمال به پیشرفتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جهان به اصطلاح در حال توسعه توجهی نمی شود (رجوع شود به فرایند انحصاری برجسته سازی و انتشار در جریان اخبار) و تنها به برجسته سازی اخبار خاص و با روایتی تحقیرآمیز و سلطه گرانه پرداخته می شود. از این رو مشاهده می شود اخبار تولیدی رسانه های غربی در مورد ایران، روایت هایی تحریف آمیز از وقایع آن است. ضمن اینکه اگر حتی معیار را «ارزش های خبری» نیز قرار دهیم، بی اهمیت ترین خبرها با نگاه ایدئولوژیک این رسانه ها منتشر می گردد تا فضای خاص خبری علیه کشورهای مخالف نظام سلطه شکل گیرد.

اما در انتشار این اخبار تنها شهروندان نظام سلطه مخاطب قرار نمی گیرند. بلکه می توان گفت هدف از انتشار روایت های خاص از اخبار، شهروندان کشورهای هدف هستند. از این رو مشاهده می شود این رسانه ها گستره عظیمی از زبان های زنده دنیا را پوشش می دهند. ضمن اینکه بعضی کشورهای هدف مانند ایران، بیشتر مورد توجه این رسانه ها قرار دارند. از این رو هزینه های بیشتری برای بخش فارسی در نظر گرفته می شود. یکی از رسانه هایی که بیشترین فعالیت را در تولید محتوای فارسی داشته است،

«بنگاه سخن پراکنی بریتانیا» و یا به عبارتی «بی بی سی» (قدیمی ترین و بزرگترین بنگاه پخش در سراسر جهان) است که با دو شبکه رادیویی و تلویزیونی و یک سایت به زبان فارسی، محتوای بسیاری را به این زبان منتشر می سازد. نکته قابل ذکر در این زمینه این است که بخش فارسی بی بی سی، به طور رسمی از حمایت های مالی وزارت خارجه انگلستان برخوردار است. در واقع، تولید محتوا به زبان های کشورهای هدف، در ادامه پروژه های سیاسی کشور انگلستان محسوب می شود. ضمن اینکه بیشتر کارمندان آن را نیروهای مخالف نظام ایران تشکیل می دهند.

اولین محتوای فارسی بی بی سی توسط رادیوی آن در سال ۱۳۱۹ منتشر شده است. سایت اینترنتی فارسی بی بی سی در سال ۱۳۷۹ و شبکه تلویزیونی فارسی آن در سال ۱۳۸۷ شروع به کار کرده است. سایت اینترنتی فارسی بی بی سی شامل متن خبرهای رادیویی و تلویزیونی، به همراه گزیده ای از تصاویر تلویزیونی و فایل های صوتی است. از این رو منبع مناسبی برای بررسی کلی بخش فارسی در مجموعه رسانه های این بنگاه محسوب می شود.

یکی از سوژه های خبری مورد توجه بخش فارسی بی بی سی در ماه های اخیر «پرونده خانم میم» است. فارغ از ارزش های خبری این سوژه، با کمی جستجو در خبرهای منتشره این سایت می توان دریافت سوژ ه هایی از این دست ذیل عناوینی همچون «حقوق بشر» بسیار مورد توجه سایت مذکور است. البته پرداختن به سوژه پرونده خانم میم، حرکت هماهنگی از سوی رسانه های همسو با بی بی سی محسوب می شود. به طوری که در مدتی کوتاه، میلیون ها گزارش در این باره منتشر شد. به طوری که با جستجوی فارسی نام سین.میم در ماشین جستجوگر گوگل، با رقم ۵۱۸ هزار صفحه اینترنتی و با جستجوی نام کامل انگلیسی با رقم ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار صفحه اینترنتی مواجه می شویم که این رقم برای این مدت کوتاه و با توجه به سوژه خبری، رقم قابل توجهی است و نشان از گسترش انحصاری این سوژه در میان سایت های اینترنتی دارد.

سایت فارسی بی بی سی نیز در بازه زمانی ۱۵ تیر تا دوم مهر ۱۳۸۹ به انتشار ۵۶ خبر و گزارش در این زمینه مبادرت کرده است. این پژوهش نیز با توجه به تحلیل موردی این موضوع خبری، به تحلیل روایی آن در سایت بی بی سی می پردازد و منبع

استفاده شده در این تحلیل نیز متون منتشره از سوی سایت مذکور است.

نکته قابل ذکر درباره این پژوهش این است که در این مقاله سعی می گردد با تحلیلی کیفی به مسئله پرداخته شود. از این رو، تحلیل معطوف به عناصر روایی ۵۶ خبر مذکور است و لزوما تمامی متون در این تحلیل مورد بررسی قرار نگرفته است.

همان طور که پیش از این نیز تأکید شد (رجوع شود به بخش تحلیل روایت در الگوی لبوف) لبوف شش عنصر را در تحلیل روایت ذکر می کند. این مقاله نیز با استفاده از این الگو سعی دارد به تحلیل روایی پرونده خانم میم در سایت بی بی سی فارسی بپردازد.

تحلیل روایت داستان خبری پرونده خانم میم

۱. درآمد روایت

با جستجوی سایت بی بی سی فارسی در می یابیم اولین خبری که این سایت در مورد «پرونده خانم میم» منتشر کرده است، به تاریخ پانزدهم تیرماه ۱۳۸۹ برمی گردد. در این روز، بی بی سی فارسی با خبری تحت عنوان «احضار سفیر ایران در نروژ در اعتراض به دو حکم اعدام»، بدون آنکه در تیتر از خانم میم سخنی به میان آورد، به خبری در مورد دو پرونده اعدام و یک پرونده در مورد متهمی امنیتی می پردازد. در اثنای این خبر، در یک پاراگراف کوتاه تأکید می شود وزارت خارجه نروژ از پرونده زنی هم سخن به میان آورده است که به علت جرایم ارتکابی به سنگسار محکوم شده است. در حالی که از ارتکاب قتل توسط این زن سخنی گفته نشده است. ضمن اینکه در این پاراگراف تأکید می شود وی قبلا سنگسار شده و با حالت بی طرفانه عنوان می گردد چرا برای یک جرم، دو بار مجازات در نظر گرفته شده است!

این سایت در همین روز (۱۵تیر)، بار دیگر در خبری با عنوان «اعدام چهار نفر در اصفهان به جرم قاچاق» به بهانه آنکه «ایران به خاطر آمار بالای اعدام ها مورد انتقاد قرار دارد» به پرونده خانم میم می پردازد.

در واقع، بی بی سی با اشاره به پرونده میم در دو خبر، به «درآمد روایت» خود پرداخته است و به مخاطبان خود تأکید می کند واقعه در حال رخ دادن است و به آن باید توجه کرد. البته نکته قابل ذکر دیگری نیز در مورد این دو خبر وجود دارد و آن عناصر دیگر روایی در ساختار گزارشی اخبار بی بی سی است. زیرا این بنگاه، هرگز در

خبرهای خود تنها به اصل واقعه اشاره نمی کند. بلکه سعی می کند با ذکر «پیشینه خبری»، گزارشی داستان گونه از واقعه منتشر سازد. در این دو خبر نیز مخاطب با انبوهی از اطلاعات از «نقض حقوق بشر در ایران» روبروست که نقش «جهت دهی» و «پیچیده کردن» روایت خبری جدید را بر عهده دارد.

۲. جهت دهی

جهت دهی در روایت، نقش آشنایی مخاطب با موضوع خبری را دارد و به موقعیت داستان، زمان، مکان و شخصیت های درگیر در ماجرا پرداخته می شود. در این صورت است که مخاطب، اطلاعات زمینه ای مناسبی پیرامون داستان خبری دریافت می کند تا نسبت به روایت پیش رو بیگانه نباشد. در یک روایت خبری، موضوعات مشابه با داستان می توانند نقش جهت دهی را به خوبی ایفا کند. با مطالعه متون داستان خبری مورد مطالعه نیز می توان موارد ذیل را مشاهده کرد:

۱-۲. تأکید بر عدم رعایت حقوق بشر در ایران: تقریباً در تمامی خبرها و گزارش های منتشره بر عدم رعایت حقوق بشر تأکید شده است و مواردی همچون عدم رعایت حقوق «هم جنس گرایان» و «بهائیان» به عنوان شاهد مثال ذکر شده است.

۲-۲. بیان مجازات محکومان در سراسر کشور: خبر پرونده خانم میم در کنار مجازات محکومان به اعدام بیان شده است. در واقع بی بی سی در عمده اخبار مربوط به این پرونده، سخن از اجرای متعدد حکم اعدام در ایران می راند تا «موقعیت داستان» را برای مخاطبان به تصویر بکشد. تصویری که تنها به التهاب داستان اصلی کمک می کند. هرچند این خبرها در کمترین ارتباط با داستان باشند. به عنوان مثال در یکی از خبرهای مربوط به پرونده خانم میم، از چهار اعدام سخن گفته شده است که همگی مربوط به مجرمان مواد مخدر است. به پاراگراف های ذیل که در پایان یک خبر مربوط به خانم میم ذکر شده است، توجه کنید:

دادگستری اصفهان اعلام کرد که «خدابخش پ ۳۵ ساله» و «بهروز ش ۲۴ ساله» به جرم حمل ۱۸ کیلوگرم کراک و ۳۰ کیلوگرم تریاک به حکم شعبه پنجم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان به اعدام محکوم شده بودند.

«علی. ص ۴۳ ساله» به جرم مباشرت در حمل ۱۸۷ کیلوگرم تریاک برای دومین بار با رأی شعبه چهارم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان به اعدام محکوم شد.

محکوم چهارم «اسحاق ص ۲۵ ساله» در نگهداری یک کیلو و ۳۲۵ گرم کراک، ۱۹۷ گرم هروئین و ۲۵۰ گرم «سوخته» در شعبه دوم دادگاه انقلاب اصفهان حکم اعدام گرفته بود.» (بی بی سی فارسی؛ ۱۵ تیر ۸۹)

هرچند موارد ذکر شده ارتباط مستقیمی در داستان اصلی ندارد، اما فضای داستان را به خوبی برای مخاطب القا خواهد کرد.

۲-۳. بیان تحریف آمیز احکام اسلامی: فضای داستان باید به گونه ای ترسیم شود که مخاطبان از روایت تأثیر بپذیرند. از این رو، راوی به ذکر تحریف آمیز بعضی از احکام اسلامی می پردازد تا حقانیت خویش را اثبات سازد. به عنوان نمونه در یکی از مصاحبه های پیرامون پرونده، مصاحبه شونده مدعی می شود:

احکامی هستند که می توان آنها را تغییر داد. ما در اسلام برده داری هم داریم، اما الآن برده داری وجود ندارد. خیلی از موارد بوده که در گذشته وجود داشته، ولی الآن نیست.

این در حالی است که در اسلام هرگز چنین چیزی وجود نداشته است و مسئله «غلام و کنیز» نیز در مورد کافرانی است که در جنگ با مسلمین به اسارت درآمده اند که آن هم احکام و شرایط خاص خود را داشته است و شباهتی با برده داری پیش از اسلام ندارد.

و یا در جای دیگری از قول «لوی» فیلسوف فرانسوی، «زنده سوزاندن افراد» را از احکام اسلام معرفی می کند: «اگر ما این انسان بی گناه را نجات دهیم، به نجات همه زنان دیگری که در دالان های مرگ منتظر هستند کمک خواهیم کرد، و انتقام کسانی را خواهیم گرفت که با سنگسار اعدام شده اند یا زنده سوزانده شده اند».

البته در برابر این ادعای عجیب، بی بی سی در توضیح این نقل قول مدعی شده است «سوزاندن به طور رسمی در ایران انجام نمی شود». این توضیح تنها می تواند این معنا را داشته باشد که سوزاندن در ایران وجود دارد، اما به طور رسمی انجام نمی شود. این در حالی است که چنین سخنی در میان ایرانیان و مسلمانان تازگی دارد و پیش از این، هرگز چنین ادعایی مطرح نشده است. اما اضافه شدن این ادعا، جذابیت داستان را افزوده است و مخاطب با مسئله جدیدی مواجه می شود.

۲-۴. تحریک بر ضد مسلمانان و پیگیری پروژه اسلام هراسی: هرچند هدف اصلی در این پروژه خبری، ایران می باشد، اما با این حال سعی شده است اجرای احکام اسلامی در کشورهای مختلف اسلامی در راستای پروژه «اسلام هراسی» دنبال گردد:

«دیـده بان حقوق بشـر در بیانیه خود همچنین به اعدام کسانی که در زیر سن ۱۸ سالگی در ایران مرتکب جرم شده اند اعتراض کرد: ایران پیشـگام همه کشورهای جهان در اعدام متهمان نوجوان است. از ماه ژانویه ۲۰۰۵، تنها چهار کشور دیگر — عربستان سعودی، سودان، پاکستان و یمن — متهمان نوجوان را اعدام کردند.»

این در حالی است که در صحت این ادعا تردیـد است و از سوی دیگر، کشوری هماننـد عربسـتان سـعودی - که مـداوماً تحت حمایت کشورهای غربی است - در این میان بی نصیب نمانده است.

۳. پیچیده کردن

عنصـر «پیچیـده کردن» و یـا به عبـارتی «گره افکنی»؛ عنصـر اصـلی ادامه دهنـده روایت است که مخاطب را در پیگیری داسـتان حریص می کنـد. بی شک، داسـتانی که از ساختاری ساده و معمولی برخوردار باشـد، کمتر مورد توجه قرار خواهـد گرفت. در اخبار نیز، خبری ادامه دار خواهـد بود که از پیچیـدگی های داسـتانی نیز برخوردار باشـد. در پرونـده مذکور نیز ما شاهد مسائل مختلفی هستیم که داسـتان را جـذاب تر می سازد. به عنوان مثال تشـکیک در محتویات پرونده و گسترده شدن اتفاقات توانسـته است مخاطب را در پیگیری داستان مصمم سازد.

۱-۳. تشـکیک در اصل پرونده: پرونده خانم میم به علت ارتباط نامشـروع و قتل همسـر در دادگاه در حال بررسی است. این در صورتی است که در بیشتر خبرها و گزارش ها از «قتل» سـخنی به میان نیامـده است. با گذشت چند هفته از شـروع پروژه خبری، از قتل همسر به عنوان ادعای مسئولین ایران سخن به میان می آید و اعترافات خانم میم را تحت فشار ارزیابی می کنند. در حالی که این ادعا با توجه به اینکه خانم میم شهروندی معمولی بوده و به عنوان مثال، جایگاه سیاسی و اجتماعی خاصی نداشته، کمی عجیب به نظر می رسـد. ضـمن اینکه در اصل وقوع قتل نیز شـبهه هایی در گزارش ها مطرح می شود: «بر این اساس، خبر «فوت مشکوک» شوهر خانم س. م روز ۲۳ شهریور سال ۱۳۸۴ به اطلاع پلیس شهرستان اسکو در استان آذربایجان شرقی می رسد.»

۲-۳. داستان وکیل فراری: با گذشت مدتی از شروع پروژه، وکیلی مدعی می شود وکالت پرونده خانم میم و تعداد زیادی افراد مشابه، برعهده وی بوده است و به علت

فشار حکومت ایران به نروژ پناهنـده می شود. این در حالی است که هم متهمه و هم مقامات قضایی ایران ادعای وی را در مورد وکـالت این پرونـده رد می کننـد. امـا وکیـل فراری نقش مهمی در پیچیـده کردن روایت دارد و مـدعی می شود همسر و برادر همسر وی، برای تحت فشار قرار دادن وی جهت بازگشت به ایران بازداشت شـده انـد. اما مـدتی بعد تمام خانواده وی در نروژ موفق به گرفتن پناهنـدگی سیاسـی می شونـد. داسـتان وکیـل فراری و خانواده اش که به نظر ساختگی می رسـد و برای دریافت مزایای پناهندگی است، توانست چند هفته پروژه اصلی را داغ نگه دارد و ابهامات را افزایش دهد.

۳-۳. ادعای صـدور حکم های جنجالی: یکی دیگر از مواردی که توانست اخبار چند هفته پروژه را تأمین کند، ادعایی است که از قـول فرزنـد متهمه بیـان می شود و آن هم صـدور حکمی جدیـد به دلیـل تخلفی جدیـد است. بی بی سـی فارسـی به نقـل از خبرگزاری آسوشیتدپرس مـدعی می شود: «در پی انتشـار عکسـی بـدون حجـاب منتسب به س.م در یک نشریه بریتانیایی، قوه قضائیه جمهوری اسلامی او را به نود و نه ضربه شلاق محکوم کرد و اگرچه روزنامه بریتانیایی بعدا اعلام کرد که این عکس به زن دیگری تعلق داشته، حکم شلاق به اجرا گذاشته شده است.»

البته بی بی سی فارسی، بلافاصله مدعی می شود این خبر از سوی منابع دیگر تأیید نشده است. شاید نوع ادعایی که در این خبر مطرح شـده - بـا تـوجه به رونـد دادرسـی در ایران و اینکه جرمی از سـوی متهمه رخ نـداده – بـاعث شـده است این خـبر کمی غیرعادی به نظر برسد. تا آنجا که بی بی سی فارسی آن را تأیید نمی کند. اما همین خبر تأیید نشده، چندین روز در صدر اخبار بی بی سی بوده و در خبرهای متعددی تکرار شده است تا برای مخاطبان باورپذیر شود.

۴. ارزیابی

همـانطور کـه پیش از ایـن نیز گفتـه شـد، ارزیـابی بـه این نکته می پردازد که چرا یـک واقعه به روایت تبـدیل شـده و چرا برای مخـاطب دارای اهمیت است. مسئله ای که در روزنامه نگاری «ارزش های خبری» خوانـده می شود. هرچه یک داسـتان، ارزش های خبری بیشتری را شامل شود، بی تردید مخاطبان آن هم افزایش خواهند یافت. از این رو است که راوی داستان خبری سعی می کند روایت خویش را به گونه ای تحریر کند

که از نظر اقشار متعددی مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر باید گفت داستان های ادامه داری مانند پرونده خانم میم – که فارغ از داستان، اهداف سیاسی و فرهنگی بلندمدتی را در نظر دارد — به گونه ای روایت می شود که مخاطبان بیشتری را پیگیر و درگیر داستان کند.

۱-۴. تحریک حس عاطفی مخاطبان: در تمامی خبرهای منتشره در مورد پرونده خانم میم، یک جمله برای معرفی متهمه تکرار شده است: «سین.میم.الف، ۴۳ ساله و مادر دو فرزند». این مسئله بدون استثنا در تمامی خبرها ذکر شده که متهمه نسبتا خانم جوانی است و از همه مهمتر، وی مادر دو فرزند است. به عبارت دقیق تر، این مسئله بارها در اخبار تأکید شده و قطعاً این مسئله، ملکه ذهن مخاطبان خبر شده است. به نظر شما زنی که دو فرزند دارد، نمی تواند خلافی مرتکب شود؟ قطعاً این طور نیست. اما با تحریک حس عاطفی مخاطبان این مسئله القا خواهد شد که وی فردی خانواده دار است و هرگز نمی تواند خلافی مرتکب گردد. ضمن اینکه در بسیاری از گزارش ها، از فرزند خانم میم نیز نقل قول هایی مبنی بر کمک های بین المللی منتشر می شود: «برخی گزارش ها حاکی از آن است که س. ق، فرزند خانم س. میم. الف، رسما از پاپ بندیکت شانزدهم، رهبر کلیسای کاتولیک، و دولت ایتالیا درخواست کرده است برای نجات جان مادرش از مرگ تلاش کنند.»

در گزارش های دیگر همچنین تأکید شده است فرزند متهمه، مادر خود را بی گناه می داند. در حالی که وی متهم به قتل شوهرش (پدر فرزند) است. می توان گفت با بیان استمداد فرزند متهمه، مخاطبان بار دیگر تحت تأثیر مسائل عاطفی این داستان قرار خواهند گرفت. مسئله فرزندان خانم میم، به شکل های دیگری نیز مطرح شده است: «کمیته بین المللی علیه سنگسار پنجشنبه اعلام کرد: فرزندان س. م امروز نیز مانند هفته قبل موفق به دیدار مادرشان نشدند. مسئولین زندان به آنها اطلاع دادند که مادرشان ممنوع الملاقات شده است.»

۲-۴. نظرات رسمی سیاستمداران، دولت ها و نهادهای بین المللی: در ارزش های هفتگانه خبری، چهار ارزش «دربرگیری»، «شهرت»، «برخورد، اختلاف و درگیری» و «مجاورت»، مواردی هستند که در توجه مخاطبان به یک خبر، تأثیر فوق العاده دارند. داستان خبری خانم میم هم از این قاعده مستثنی نبوده است. به طوری که حجم عظیمی از محتوای تولید شده در ارتباط با اظهار نظرات سیاستمداران، دولت ها و نهادها

بوده است. بارها شاهـد تیترهایی همچون «نیکلا سارکوزی به کمپین توقف سنگسار پیوست»، «نگرانی کلینتون از وضع س. م و چهـار محکوم دیگر» و «درخواست فرانسه برای افزایش فشـار بر ایران در مورد حقوق بشـر» بوده ایم. هرچنـد این اظهارنظرها به چنـد کشور خـاص و نهادهـای بین المللی زیرنظر آنـان محـدود می شود، اما از آنجا که نفوذ رسانه ای این کشورها زیاد است، بازتاب گسترده ای یافته است. نمونه های دیگر:

«اتحادیه اروپایی هفته گذشـته با صدور قطعنامه ای رسـماً از ایران خواست حکم سـنگسار خانم س.م را لغو کند. فرانسه و ایتالیا نیز خواستار گفت و گو درباره پرونده خانم س.م با مقام های ایرانی شده اند؛ درخواستی که از سوی ایران رد شده است.»

«تاکنون سه رئیس جمهور سابق فرانسه از جمله ژاک شیراک، طومار «سنگسار خانم س.م را متوقف کنید» را امضاء کرده اند.»

« برنار کوشـنر، وزیر امور خارجه فرانسه، گفته است که نجات س.م یک مسئله شخصی برای او و یک موضوع ملی برای فرانسه است و به این منظور اگر لازم باشد به تهران سفر خواهد کرد.»

«فرناندو لومباردی، سـخنگوی واتیکان روز یکشـنبه طی بیانیه ای گفت کلیسای کاتولیک این ماجرا را با دقت و تعهد دنبال می کنـد. پیش از این، واتیکان گفته بود که ممکن است از طریق کانال های دیپلماتیک از ایران بخواهـد اعدام س.م که محکوم به سنگسار شده است را متوقف کند.»

۳-۴. تجمعـات و مواضع تشـکل های مـدنی: یکی از راه های ایجاد ارزیابی و اهمیت روایت برای مخاطبان، نشان دادن همراهی عموم است؛ آنچه می توانـد متضـمن ارزش خبری «دربرگیری» نیز باشـد. در واقع، روایت با ذکر نمونه هایی هرچند کوچک از همراهی عـده ای با موضوع داسـتان، به مخاطبان تأکید می کند همانطور که این مسـئله برای دیگران دارای «اهمیت» است، برای شما نیز مهم خواهد بود. به عنوان مثال در خبری با عنوان «تظاهرات در فرانسه در حمایت از زن محکوم به سـنگسار در ایران» از تجمعی هزار نفره در حمایت از خانم میم سـخن گفته می شود که بعضـی از چهره های هنری و ادبی در آن شرکت کرده اند. و یـا در خـبری ذکر می شـود: «حاضـران در تجمع در برابر سـفارت ایران همچنین بـا در دست داشـتن پوسترهـایی از خـانم س.م شعارهایی

سردادند مبنی بر اینکه "ما همه س.م هستیم".»

۴-۴. استفاده از چهره های فرهنگ، هنر و ادبیات: ارزش خبری «شهرت» از توجه شایانی در میان مخاطبان برخوردار است و خصوصاً چهره های هنری از اهمیت زیادی برای مخاطبان فرهنگ توده ای و مردم پسند برخوردار هستند. در روایت داستان خانم میم نیز از قدرت رسانه ای این قشر استفاده های زیادی شده است. به طوری که به حمایت بعضی از این چهره ها بارها در میان خبرهای مربوط اشاره شده است. به عنوان نمونه، می توان به خبری با تیتر «حمایت میلان کوندرا و باب گلداف از س.م» اشاره کرد:

در نامه ای که دوشنبه در روزنامه فرانسوی لیبراسیون خطاب به رهبران جهان چاپ شده آمده است: برای جلوگیری از این اعدام که ناظران آن را قریب الوقوع می دانند، دخالت فوری لازم است. به گزارش خبرگزاری فرانسه، این نامه با تلاش برنارد آنری لوی، فیلسوف فرانسوی، تنظیم شده و از جمله توسط میلان کوندرا نویسنده چک، باب گلداف ستاره پاپ و مبارز ضدفقر، ژولیت بینوش هنرپیشه فرانسوی و میا فارو هنرپیشه آمریکایی امضا شده است. وول سویینکا و جودی ویلیامز برندگان جایزه نوبل هم از امضا کنندگان آن هستند.

۵. گره گشایی

اما چه چیزی باعث شده است این حجم انبوه اطلاعات و اقدامات در مورد این داستان تولید و این مسئله این گونه روایت شود؟ پاسخ را می توان در عنصر گره گشایی روایت خبری خانم میم دریافت؛ مسئله ای که در میان گزارشها و خبرها بارها تکرار شد و به نظر می رسد داستان را فراتر از پرونده خانم میم قرار می دهد. در گره گشایی مخاطب خواهد دریافت در پایان نهایی روایت به دنبال چه نتیجه ای است.

۱-۵. افزایش فشارهای بین المللی: همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، داستان به طریقی بیان می شود که تمامی نهادهای مدنی بین المللی در مقابل ایران قرار گیرند. هرچند بسیاری از این نهادها کاملاً در اختیار قدرت های سلطه اند.

۲-۵. بهانه برای ادامه تحریم های اقتصادی: شاید عجیب به نظر برسد. اما در متن بعضی از خبرهای مربوط به موضوع مورد تحلیل، مستقیماً ایران مورد تهدید ادامه تحریم های اقتصادی قرار گرفته است و یا در جایی دیگر با ذکر مخالفت های ایتالیا در زمینه پرونده خانم میم، به مسائل اقتصادی دو کشور پرداخته شده است. این در حالی

است که اساساً این دو مسئله در کمترین ارتباط با یکدیگر قرار دارند:

«گزارشی منتشر شده است مبنی بر اینکه برنار کوشنر، وزیر امور خارجه فرانسه، از اعضای اتحادیه اروپایی خواسته است برای نجات س.م، به طور هماهنگ اقدام و در صورت لزوم از اهرم وضع تحریم های جدید علیه ایران استفاده کنند.»

«در ایتالیا، جیانی آلمانو، شهردار رم از جمله منتقدان این حکم است. در رم در برابر ساختمان سفارت ایران، تجمع هایی در اعتراض به حکم سنگسار برپا شده است. ایتالیا یکی از اصلی ترین شرکای تجاری ایران در میان کشورهای اتحادیه اروپایی به شمار می رود.»

۳-۵. تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران با دیگر کشورها: درست در زمانی که ایران در توافق با برزیل و ترکیه بر سر پرونده هسته ای به موفقیت هایی نائل شد، کشورهای غربی سعی کردند با هر ابزاری به کارشکنی در این زمینه بپردازند. بنابراین پرونده خانم میم به سیاست خارجی ایران نیز کشیده شد و خصوصاً سعی شد پای برزیل به «اعطای پناهندگی به خانم میم» باز شود. تا آنجا که از همراهی دولت کنونی برزیل با ایران، در تبلیغات انتخاباتی حزب مخالف و طرفدار غرب در این کشور به عنوان اهرمی برای فشار استفاده شد و در خبرهای مربوط به س.م شاهد چنین اظهاراتی نیز بوده ایم:

خوزه سرا، نامزد انتخاباتی مخالف حزب کارگر و از اعضای حزب سوسیال دموکرات برزیل، در مناظرات انتخاباتی دو هفته پیش خود موضوع ایران را مطرح کرد و گفت حاکمیت ایران زنان را سنگسار می کند، خبرنگاران را دستگیر می کند و مخالفان را تنها به دلیل اینکه طور دیگری فکر می کنند، اعدام می کند. در دولت من این اقدامات مردود خواهد بود.

در جریان مبارزات انتخاباتی، برخی نامزدهای مخالف دولت برزیل، حکومت ایران را به خاطر آنچه که نادیده گرفتن حقوق بشر، سرکوب مخالفان، دگراندیشان و منتقدان و اجرای احکامی مانند سنگسار خوانده شده، هدف انتقاد شدید قرار داده و با برشمردن هزینه روابط با حکومت ایران برای اعتبار جهانی برزیل، گفته اند در صورت پیروزی در انتخابات، سیاست کشور خود نسبت به جمهوری اسلامی را تغییر خواهند داد.

۴-۵. تلاش در جهت القای انزوای بین المللی و اخلال در پرونده هسته ای: این مسئله نیز بارها به عنوان نتایج اعتراضات به پرونده خانم میم ذکر شده است. به طوری که مخاطبین در مقابل حرکت های انحصارطلبانه کشورهای غربی در مقابل اقدامات

قـانونی ایران در زمینـه انرژی هسـته ای اقنـاع شونـد: «خـبرگزاری فرانسـه بخشـی از این نـامه را چنین نقـل کرده است: «اتحـادیه اروپـایی می بایست به مقامات ایران یادآوری کنـد که رویکرد انزواطلبانه و بسـته آنها، نظیر آنچه در زمینه برنامه های هسـته ای این کشور روی داد، دارای هزینه هایی است که تنها با نشان دادن رفتار مسئولانه در زمینه رعایت موازین بین المللی حقوق بشر می توان از آن اجتناب کرد.»

۶. کودا یا بند نهایی

کودا یا بند نهایی، بازگشت داستان به زمان حال است و نوعی هشدار محسوب می شود که به اعتقاد لبوف، کمتر مورد استفاده قرار می گیرد و داسـتان با گره گشایی ختم می شود. اما در مورد داسـتان های خبری ماننـد پرونده خانم میم می توان گفت این هشـدار را می توان در لایـه پنهـانی داسـتان دیـد. بـدین معنی که گره گشایی در این داسـتان خبری، نهایت داسـتان نیست. زیرا پایانی را در مسئله تقابل ایران و غرب، حتی برای مخاطبان نمی توان متصور شد. اما کودای این داستان را می توان در این جمله خلاصه کرد که «اگر ایران به همکـاری بـا کشورهـای غربی پرداخته و منـافع و نظر آنـان را تأمین گردانـد، احتمالاً هرگز چنین روایت هایی شکل نخواهد گرفت».

نتیجه گیری؛ به سوی طراحی ساختارهای تقابل رسانه ای

داسـتان خـانم میم اولین روایت خـاص از اخبـار ایران نیست و قطعاً آخرین آنهـا نیز نخواهـد بود. امـا آنچه در این زمینه اهمیت دارد، نوع برخورد با این گونه پروژه های داسـتانی است. این مقاله نیز سـعی کرد با تحلیل روایت یک داسـتان خبری نشان دهد چگونه یک واقعه خبری، برجسته سازی و با روایتی خاص منتشر می شود. در واقع می توان گفت رسانه ها با تحریف، جابجایی و وارد کردن عناصر خـارجی در یـک داسـتان، آنگونه به روایت خویشـتن از واقعیت می پردازنـد که منـافع قـدرت ها و تأمین کنندگان مالی شان تأمین گردد. شناخت و تحلیل جزئیات روایی یک داستان خبری می تواند در ارائه یک ساختار مناسب برای مقابله و ایجاد ابهام در روایت دیگران از واقعیت کمک شایانی کند.

تجربه این پژوهش کوتاه و تجربه های دیگر نگارنده نشان می دهد در تقابل های

رسانه ای، روایت طرفی پیروز ماجراست که هم شناخت مناسبی از شیوه کلی روایی رسانه مهاجم داشته باشد و هم با تحلیل مرحله به مرحله انتشار یک روایت، ساختار مناسبی را برای تقابل با آن تدوین کند. در این صورت است که روایت رسانه ای متخاصم در عناصر خود دچار تناقض می گردد و مخاطبان خویش را سردرگم کرده و یا از دست خواهد داد.

داستان خبری خانم میم، هرچند از سوی رسانه های بیگانه کلید خورد و رسانه های داخلی را در مقام پاسخ قرار داد، اما چنانچه سیاست مناسب و ساختاری برای مقابله با آن تدوین شود، هرگز راه به جایی نخواهد برد. همانطور که با پخش مناسب اعترافات و گزارش تلویزیون ایران در این زمینه، روایت بی بی سی از ماجرا کمی دچار اشکال شد. به طوری که تا چند هفته بعد از پخش آن گزارش، بی بی سی، خبرها و نقدهای متعددی را در مورد آن منتشر ساخت و در عکس العملی احساسی، حرکت تلویزیون ایران را «بی رحمانه» توصیف کرد. در صورتی که گزارش صدا و سیما تنها به اصل پرونده اشاره داشت. این مسئله موجب شد حداقل مخاطبان داخلی نسبت به این پرونده اطلاعات جامعی دریافت کنند و محو مضمون روایت بی بی سی در این زمینه نشوند. بنابراین می توان گفت حرکتی سنجیده در تقابل های رسانه ای، در کمترین نتیجه موجب خواهد شد روایت خصمانه دچار ضعف و ابهام برای مخاطبانش گردد.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

- اسکلیر، لزلی (۱۳۸۱)، جامعه شناسی نظام جهانی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.

- بژه، دیوید.ام (۱۳۸۸) تحلیل روایت و پیشاروایت؛ روش های روایی در تحقیقات اجتماعی، ترجمه حسن محدثی، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.

- بشیر، حسن (۱۳۸۴) تحلیل گفتمان: دریچه ای برای کشف ناگفته ها، تهران، مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق(ع).

- رایف، دانیل و دیگران (۱۳۸۱) تحلیل پیام های رسانه ای، ترجمه مهدخت بروجردی علوی، تهران، سروش.

ص: ۳۸۷

- رضاپور، آرش (۱۳۸۸) درباره روایت، سایت انسان شناسی و فرهنگ به آدرس: http://anthropology.ir/node/۷۳۵، تاریخ مراجعه: ۳ مهر ۱۳۸۹.

- سلیمانی، مجید (۱۳۸۸) «بازنمایی گفتمان های تجربه دینی در سینمای ایران بعد از انقلاب اسلامی»، پایان نامه کارشناسی ارشد با راهنمایی اعظم راودراد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- سورین، ورنر و تانکارد، جیمز (۱۳۸۴) نظریه های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- شکرخواه، یونس (۱۳۸۱) خبر، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.

- لازار، ژودیت (۱۳۸۵) افکار عمومی، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، نشر نی.

- لبوف، ویلیام و والتزکی، جاشوا (۱۳۸۷) «تحلیل روایت؛ نسخه های شفاهی از تجربه شخصی» در نظریه های ارتباطات، جلد سوم، ویراستار انگلیسی پل کوبلی، سرویراستار فارسی سعیدرضا عاملی، ترجمه احسان شاه قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی.

- مولانا، حمید (۱۳۸۴) ارتباطات جهانی در حال گذار؛ پایان چندگونگی؟، تهران، انتشارات سروش.

- هال، استوارت (۱۳۸۷) «رمزگذاری و رمزگشایی در تلویزیون» در نظریه های ارتباطات، جلد۴، ویراستار انگلیسی پل کوبلی، سرویراستار فارسی سعیدرضا عاملی، ترجمه گودرز میرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی

- هرمن، ادوارد و چامسکی، نوام (۱۳۷۷) فیلترهای خبری، ترجمه تژا میرفخرایی، تهران، انتشارات مؤسسه ایران.

منابع لاتین

- Esterberg, K (۲۰۰۱) Qualitative Methods in Social Research, London, McGraw-Hill Higher Education.

- Patterson, W (۲۰۰۸) "Narratives of events" in Doing narrative research, Edited by Molly Andrews etc, London, Sage

- Stokes, J (۲۰۰۳) How to do Media and Cultural Studies, London, Sage

ص: ۳۸۸

پا نو شت ها

* کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی و رسانه، دانشگاه تهران.

. ۱. هرمن و چامسکی، ۱۳۷۷

. ۲. شکرخواه، ۱۳۸۱

. ۳. اسکلیر، ۱۳۸۱ ، ص ۱۹۰

. ۴. مولانا، ۱۳۸۴ ، ص ۱۱۵

. ۵. شکرخواه، ۱۳۸۱ و اسکلیر، ۱۳۸۱

.Agenda setting .۶

. ۷. لازار، ۱۳۸۵

. ۸. سورین و تانکارد، ۱۳۸۴

.۳۴۸– ۹. سورین و تانکارد، ۱۳۸۴ ، ص ۳۴۹

. ۱۰ . لبوف و والترکی، ۱۳۸۷

. ۱۱ . بشیر، ۱۳۸۴

. ۱۲ . رایف، ۱۳۸۱

. ۱۳ . سلیمانی، ۱۳۸۸

.Stokes, ۲۰۰۳ .۱۴

. ۱۵ . بژه، ۱۳۸۸ ، ص ۳۵

.Stokes, ۲۰۰۳, ۶۸ .۱۶

.Stokes, ۲۰۰۳, ۷۰ .۱۷

. ۱۸ . لبوف و والتزکی، ۱۳۸۷

۱۹. Abstract.

۲۰. Esterberg, ۲۰۰۱: ۱۸۳.

. ۲۱ . رضاپور، ۱۳۸۸

۲۲. Patterson, ۲۰۰۸: ۲۵.

۲۳. Orientation.

۲۴. Complication.

۲۵. Evaluation.

۲۶. Results.

۲۷. Coda.

. ۲۸ . لبوف و والتزکی، ۱۳۸۷

. ۲۹ . همان، ص ۱۰۴

. ۳۰ . همان، ص ۱۰۳

. ۳۱ . رضاپور، ۱۳۸۸

. ۳۲ . لبوف و والتزکی، ۱۳۸۷ ، ص ۱۰۴

. ۳۳ . همان، ص ۱۰۷

۳۴. Impact.

۳۵. Prominence / Fame.

۳۶. Conflict.

۳۷. Oddity.

۳۸. Magnitude.

۳۹. Proximity.

۴۰. Timeliness.

۴۱. شکرخواه، .

ص: ۳۸۹

لبوف و والتزکی، ۱۳۸۷ ، ص ۱۱۶

. ۴۴ . هال، ۱۳۸۷

. ۴۵ . لبوف و والتزکی، ۱۳۸۷ ، ص ۱۱۶

۴۶ : www.bbc.co.uk/persian . تاریخچه و همچنین متون اخبار در این مقاله از سایت بی بی سی فارسی به آدرس نقل شده است.

۴۷ . بیست و هشتم دسامبر ۱۹۴۰ میلادی (۸ دی ۱۳۱۹ هجری شمسی).

۴۸ . چهاردهم ژانویه ۲۰۰۹ میلادی (۲۵ دی ۱۳۸۷ هجری شمسی).

۴۹ . بخش فارسی بی بی سی در طول تاریخ معاصر ایران خدمات بسیار زیادی به سیاستهای دولت انگلیس انجام داده است که از آن موارد می توان به نقش این بنگاه در ورود متفقین و اشغال خاک ایران در سال ۱۳۲۰ و ساماندهی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق اشاره کرد.

با عنوان اختصاری « خانم س – میم – الف » ۵۰ . جهت رعایت حقوق افراد در پرونده های قضایی، این مقاله از خانم میم نام می برد. لازم به ذکر است نام کامل این خانم در تمامی خبرهای سایت بی بی سی فارسی ذکر شده است.

۵۱ . این مقاله قصد ندارد از نگاه ح قوقی به پرونده مربوط بپردازد و تنها به دنبال تحلیل روایت یک موضوع خبری در یک رسانه خاص است . از سوی دیگر تأکید می گردد بسیاری از مطالبی که توسط رسانه بی بی سی منتشر گردیده برخلاف واقعیت موجود است . به عنوان مثال، اطلاعاتی که از جانب وزارت خارجه نروژ در احضار سفیر ایران توسط بی بی سی در اولین خبر مرتبط با موضوع خبری مورد تحلیل، منتشر شده ، به دور از واقعیت پرونده خانم میم بوده است.

. ۵۲ . بی بی سی فارسی، ۲۹ مرداد ۸۹

. ۵۳ . بی بی سی فارسی، ۶ شهریور ۸۹

. ۵۴ . بی بی سی فارسی، ۱۵ تیر ۸۹

. ۵۵ . بی بی سی فارسی، ۶ شهریور ۸۹

۵۶ . رجوع به اخبار ۱۲ شهریور ۱۳۸۹ در بی بی سی فارسی.

. ۵۷ . بی بی سی فارسی، ۱۴ شهریور ۱۳۸۹

. ۵۸ . بی بی سی فارسی، ۱۶ شهریور ۱۳۸۹

. ۵۹ . بی بی سی فارسی، ۱۱ شهریور ۱۳۸۹

. ۵ شهریور ۱۳۸۹ .۶۰

. ۲۰ مرداد ۱۳۸۹ .۶۱

. ۵ شهریور ۶۲.۸۹

. ۶۳ . بی بی سی فارسی، ۲۱ شهریور ۸۹

. ۶۴ . بی بی سی فارسی، ۵ شهریور ۸۹

. ۶۵ . بی بی سی فارسی، ۱۶ شهریور ۸۹

. ۶۶ . بی بی سی فارسی، ۱۶ شهریور ۸۹

. ۲۱ شهریور ۶۷.۸۹

. ۶۸ . بی بی سی فارسی، ۱۲ شهریور ۸۹

. ۶۹ . بی بی سی فارسی، ۲۵ مرداد ۸۹

. ۷۰ . بی بی سی فارسی، ۵ شهریور ۸۹

. ۷۱ . بی بی سی فارسی، ۱۴ شهریور ۸۹

. ۷۲ . بی بی سی فارسی، ۲۳ مرداد ۸۹

. ۷۳ . بی بی سی فارسی، ۲۶ مرداد ۸۹

ص: ۳۹۰

قوام الملک و ایلات خمسه

ص: ۳۹۱

در گذر استعمار انگلیس و جنگ جهانی اول

کرامت عبدلی*

چکیده

ایلات خمسه به عنوان یکی از دو ایل مقتدر در ایالت فارس و جنوب ایران، با جمعیتی بالغ بر ۳۰۰۰۰ خانوار، در بسیاری از تحولات فارس تأثیرگذار بوده است.

در این مقاله سعی داریم به تبیین موضع قوام الملک و ایلات خمسه در تقابل با حکومت مرکزی و هجوم استعمار انگلیس به ایران و شهرهای جنوبی کشور در جنگ جهانی اول بپردازیم و روشن کنیم شعله ور شدن جنگ جهانی اول و تجاوز نیروهای استعمار انگلیس به بنادر و شهرهای جنوب کشور چه تأثیری در تصمیمات و موضع گیریهای این ایل و ریاست آن، در تقابل با مواضع حکومت مرکزی و دسیسه های حکام داخلی و خارجی داشته است.

ایلات خمسه

ایلات خمسه همانطور که از نام آن پیداست مرکب از پنج ایل عرب، باصری، اینانلو، بهارلو و نفر می باشد که در سال ۱۲۷۵ ه .ق با فرمان ناصرالدین شاه قاجار، برای ایجاد توازن قوا و مقابله با ایل قشقایی، در ایالت فارس و جنوب ایران متحد شدند و ریاست آن نیز به قوام الملک شیرازی که از افراد متنفذ، ثروتمند و صاحب مناصب حکومتی بود،

«فروخته» شد. ایلات خمسه در نیمه شرقی فارس، از آباده در شمال تا لارستان و جهرم و داراب در جنوب ایالت فارس به ییلاق و قشلاق می پرداختند و نقطه مقابل ایل قشقایی در نیمه غربی ایالت فارس بود و از آنجا که جمعیت قابل ملاحظه ای داشت در موضع گیریهایش می توانست در این ایالت تأثیرات بسزایی ایجاد کند.

جمعیت ایلات خمسه در بیشتر منابع بالغ بر ۳۰۰۰۰ خانوار ذکر شده است که البته این آمار تخمینی است. ایوانف در کتاب «عشایر جنوب» معتقد است بنابر آمار سال ۱۸۷۰م کل عشایر خمسه ۳۴۰۰۰ خانوار و نزدیک به ۱۷۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. همین طور به نقل از تومانسکی در سال ۱۸۹۴، ۲۹۸۷۰ چادر در ایلات خمسه برپا بوده است. دومورینی ایلات خمسه را ۳۴۵۰۰ خانوار ذکر می کند.

قوام الملک و تعامل با حکام ایالتی فارس

با توجه به فلسفه تشکیل اتحادیه ایلات خمسه و ریاست قوام الملک، این اتحادیه در بیشتر مواقع در جهت خواسته های استبدادی دولت مرکزی و منافع محلی قوام الملک گام برداشته است. مثلاً ـ در همان سالهای دهه پایانی قرن نوزدهم، قوام الملک در راستای حمایت از سلطنت ناصرالدین شاه به مبارزه با جنبش مردمی علیه امتیاز تنباکو برخاست و مردان مسلح ایلات خمسه به دستور او تظاهرات مردمی را به رگبار بستند.

قوام الملک که حامی منافع انگلیس در فارس بود، از نظر شخصیتی نیز فردی خودخواه و مستبد بود. محمدرضاخان قوام الملک حتی بعد از پیروزی مشروطیت علناً از به رسمیت شناختن مجلس شورای ملی امتناع می ورزید. با کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطیت، موقعیت و قدرت قوام الملک نیز بیش از پیش استحکام یافت که فرصت انتقام از آزادی خواهان و سران مشروطه در شیراز را فراهم ساخت و منجر به قتل شیخ محمدباقر اصطهباناتی و سیداحمد دشتکی توسط خاندان قوام الملک شد.

بعد از فتح تهران و فرار محمدعلی شاه، قوام الملک که در تقابل با قشقایی ها و مشروطه خواهان موقعیت خویش را در خطر می دید، با بهره گیری از اختلاف و دشمنی میان بختیاری ها و قشقایی ها، با سران بختیاری که دارای نفوذ گسترده ای در حکومت مرکزی شده بودند، متحد شد. در سال ۱۹۱۱م قوام الملک و صمصام السلطنه بختیاری علیه صولت الدوله قشقایی متحد شدند و با جلب حمایت انگلیس صولت الدوله را از ایلخانی

قشقایی خلع کردند و برادرش ضیغم الدوله را به ایلخانی قشقایی برگزیدند. همچنین نظام السلطنه حاکم فارس نیز که با قوام الملک اختلاف داشت، از حکومت شیراز خلع شد و به دستور رئیس الوزرا، قوام الملک به نیابت عین الدوله حکمران جدید فارس انتخاب شد. صولت الدوله همراه با نظام السلطنه، که در ۱۵شوال۱۳۲۹ه . ق توسط صمصام السلطنه از حکومت فارس معزول شده بود، با تهدید کنسول انگلیس از شیراز خارج شدند «بارکلی از طریق کنسول انگلیس، نوکس، به نظام السلطنه و صولت الدوله هشدار جدی داده بود که اگر جان انگلیسی ها، و یا امنیت کنسولگری به خطر افتد، عکس العمل دولت انگلیس شدید خواهد بود وقتی این هشدار نتیجه نداد پیام فرستاد که اگر فوراً شیراز را ترک نکنند، از دولت خود خواهد خواست که قوایی به فارس اعزام بدارد و مخارج آن نیرو را از نظام السلطنه خواهد گرفت».

بنابراین حبیب الله خان قوام الملک با جلب حمایت کامل دولت مرکزی در تهران و همینطور حمایت انگلیس ها توانست با خلع صولت الدوله از ایلخانی، میان سران قشقایی اختلاف ایجاد کند و آنان را که رقبای سنتی اش بودند، در موضع ضعف نگه دارد. همچنین او با مطیع نگه داشتن ایلات خمسه در حمایت از خویش، توانست به قدرتمندترین فرد ایالت فارس مقارن شروع جنگ جهانی اول تبدیل شود.

موضع قوام الملک در تقابل با استعمار انگلیس

با شروع جنگ جهانی اول در تابستان سال ۱۹۱۴ م/۱۳۳۲ ه .ق حبیب الله خان قوام الملک نیز که ریاست ایلات خمسه را بر عهده داشت با اطاعت از دولت مرکزی در فارس اعلام بی طرفی کرد؛ اگر چه او در باطن همچنان انگلیسی بود.

اما از آنجا که حکومت مرکزی ایران دچار ضعف و انحطاط بود، روس ها در شمال کشور به تصرف شهرها و ورود نیروهای خویش ادامه می دادند، انگلیسی ها نیز در جنوب کشور به نفوذ پرداخته و به بهانه تأمین امنیت اتباع خویش و همچنین تأمین امنیت راههای جنوب، نیروهای نظامی خویش را به داخل کشور وارد می کردند. آلمانی ها نیز درصدد تلاش برای گسترش نفوذ خویش برآمده بودند. در چنین شرایطی مخبرالسلطنه هدایت، والی فارس، همراه با صولت الدوله قشقایی، ناصر دیوان کازرونی و بسیاری از روحانیون مانند سیدعبدالحسین لاری و قاطبه مردم مخالف انگلیس و حضور نیروهای نظامی استعمار

در ایران بودند. توده مردم و حزب دمکرات نیز با حضور انگلیس در صفحات جنوب مخالف بودند؛ مردم عملاً ـ به مبارزه با انگلیسی ها پرداختند به گونه ای که «در اواخر سال ۱۹۱۵م انگلیسی ها از تمام فارس به استثنای بنادر خلیج فارس، بیرون رانده شدند.» اما در مقابل، قوام الملک همراه با اسماعیل خان شبانکاره، حیدرخان حیات داودی و موقرالدوله حاکم بوشهر جانب انگلیسی ها را نگه می داشتند؛ و به مردم و خواستهایشان که مخالفت و قیام علیه انگلیسسی ها بود، خیانت می کردند. جنگ و درگیری میان مخالفان و موافقان انگلیس در فارس و بوشهر آغاز شد. برخی سران محلی مانند رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان و شیخ حسین خان با حمایت مردم و همگام با روحانیت شیعه، به نیروهای انگلیسی در بوشهر حمله بردند و آنان را در ابتدا شکست دادند. اما انگلیسی ها نیز در پاسخ به این حملات، بوشهر را در ۲۷ رمضان ۱۳۳۳ه .ق/۱۹۱۵ م. به تصرف خویش درآوردند و در آن شهر حکومت نظامی اعلام کردند. در بحبوحه همین درگیری ها، رئیس علی دلواری، به دست یکی از افراد اغفال شده، به شهادت رسید؛ و آیت الله سیدعبدالحسین لاری، رهبر قیام مردمی فارس، از لارستان به جهرم عقب نشست.

در حالیکه اغتشاشات و ناامنی ها به شیراز کشیده شده بود در پی اعتراض دولت ایران، در ازای بازگرداندن بوشهر به حکمران ایرانی، انگلستان خواهان عزل مخبرالسلطنه از حکمرانی فارس و واگذاری نیابت حکومت آن به حبیب الله خان قوام الملک، تا رسیدن حکمران جدید از سوی دولت مرکزی شد. به این ترتیب قوام الملک زمام امور فارس را تا رسیدن نصرت السلطنه برعهده گرفت و حاکمیت بوشهر نیز به دریابیگی رسید.

همراهی ژاندرمری فارس در قیام مردمی علیه استعمار

افسران سوئدی حاضر در ژاندارمری بنا به نفرتی که از روسها داشتند، متمایل به نیروهای آلمانی بودند. انگلیسی ها نیز که به طرفداری ژاندارمری از آلمانها آگاه بودند و از آنجا که پرداخت حقوق ماهیانه ژاندارمری در تعهداتشان بود، کمک های مالی خود را به ژاندارمری قطع کردند.

حزب دموکرات فارس که از مخالفان نفوذ انگلیسی ها در جنوب ایران بود، همکاری نزدیکی نیز با اعضای ژاندارمری داشت. لذا برخی افسران ژاندارمری به رهبری «یاور علی قلی خان پسیان» که فردی میهن پرست بود، کمیته «حافظین استقلال مملکت ایران»

را تشکیل دادند و با همکاری دموکراتها جنبش ضدانگلیسی به وجود آوردند. آنها با همکاری ووسترو کنسول آلمان در شیراز، کنســولگری انگلیس را در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵م/ محرم ۱۳۳۴ تصـرف و اعضـای کنسولگری را دسـتگیر کرده و بـه اهرم نزد زائرخضرخان فرستادند. نفرات ژاندارمری همراه با سایر مردم همچنین از قوام الملک می خواستند با حمایت از قیام علیه استعمار انگلیس، نیروی مسلحی نیز به کمک «کمیته دفاع ملی» در قم بفرستد و به حمایت از متحدین وارد عمل شود. حبیب الله خان قوام الملک نیز با ردّ این درخواست قبلاً «در حدود چهار هزار تفنگچی از ایل خمسه را به شیراز فراخوانده بود تا پیرامون خانه خود و محله قوام را سنگربندی کنند». مردم با کمک افسران میهن پرست ژاندارمری با قطع سیم تلگراف شیراز مانع از برقراری ارتباط قوام الملک با حکومت مرکزی شده و به قیام و تهییج علیه قوام الملک برخاستند. اما قوام الملک از طریق تلگراف یزد – تهران، حکومت مرکزی را در جریان اوضاع گذاشته و خواهان مک بود. «مستوفی الممالک» رئیس الوزرا نیز از طریق همان خط یزد – تهران تلگرافی به شرح زیر برای قوام الملک مخابره کرده که نشان از حمایت دولت از قوام داشت:

حفظ و وقایه انتظام فارس به عهده شما نوکر دولتخواه است که به هر ترتیب صلاح می دانید از اقدامات لازمه فروگذار ندارید و عاصیان این اداره را تنبیه و مجازات لایق بنمایید، همین قدر ماژور پوست و صاحب منصبان تازه برسند. اقدامات جنابعالی را در تنبیه آن عده عاصی، تعقیب و تکمیل خواهند نمود...

در طول مدت درگیری بین طرفین با توجه به اعلامیه ها و آگهی هایی که از طرفین منتشر می شد، هر کدام خویشتن را فدوی «اعلی حضرت شاهنشاه قدر قدرت» ایران و حامی ملت و دولت دانسته و طرف مقابل را خائن، اوباش، وطن فروش و... معرفی می کردند. با ورود نیروهای ناصر دیوان در حمایت از ژاندارمری به شهر، بعد از دوازده روز درگیری، در نهایت قوام الملک مجبور به فرار شد و از طریق لارستان و بندر لنگه خود را به نزد کنسولگری انگلیس در بوشهر رسانید. در این قیام علیه قوام الملک مجموع تلفات نیروهای ژاندارمری و مردمی به ۳۹ نفر می رسید؛ ولی تلفات نیروهای قوام الملک ۳۱۱ نفر بود. قوام الملک در بوشهر باز هم مورد حمایت حکومت مرکزی قرار گرفت و صولت الدوله قشقایی نیز از طرف حکومت مرکزی به حمایت از وی فراخوانده شد. «سر پرسی سایکس» نیز با پذیرایی از قوام الملک، ۳۰۰۰۰ لیره نقدی

همراه با دو عراده توپ، چهار مسلسل، ۵۵۰ تفنگ و مقادیر قابل توجهی فشنگ و دیگر تجهیزات نظامی در اختیار وی گذارد تا با عبور از لارستان و شکست دادن ژاندارمری به شیراز وارد شود. همچنین مقرر شد چهار هزار تفنگ و دو میلیون فشنگ نیز از طریق بندر لنگه از هندوستان برای قوام الملک ارسال شود.

مخالفان قوام الملک نیز بعد از مصادره اموال و دستگیری کسان قوام الملک، امیرآقاخان عرب «منصور السلطنه» را از زندان قوام الملک آزاد کردند و به ریاست ایل خمسه گماشتند و همراه با افراد ایل عرب مدتی به تمرین و یادگیری فنون نظامی پرداختند تا از ورود قوام جلوگیری کنند. قوام الملک نیز در بازگشت از بوشهر به لارستان در ۱۲ جمادی الاول ۱۳۳۴ ه .ق نیروهای عرب و بهارلو را نزد خویش فراخواند و با بسیج پنج هزار نفر از افراد عرب و بهارلو توانست نیروی اعزامی ژاندارمری را شکست داده و به طرف شیراز حرکت کند. نیروهای ژاندارمری در لارستان دچار شکست شده بودند، در بازگشت به شیراز نیز از آنجا که در طول جنگ ۱۲ روزه با قوام الملک نتوانسته بودند خسارات و ضرر و زیان مردم را جبران کنند، چندان مورد حمایت واقع نشدند و در حالیکه مهمات و پول کافی نیز در اختیار نداشتند، از طرف دولت نیز متمرد و یاغی معرفی شدند. علاوه بر این مشکلات، قبل از درگیری نیروهای ژاندارمری با قوام الملک، ضدکودتایی علیه آنها از داخل شیراز توسط «قاسم خان فتح الملک»، که از قبل متهم به حمایت از قوام الملک بود و در زندان به سر می برد، شکل گرفت. فتح الملک توانست با رهایی از زندان و مخالفت با قیام کنندگان، به دستگیری و قلع و قمع کودتاچیان ژاندارمری و اعضای کمیته استقلال ملی بپردازد. فراشبندی در این باره معتقد است فتح الملک با فرار از زندان «کمیته وکلا» را تشکیل داد و با فریب درجه داران ژاندارمری آنان را با خودش همراه ساخته در «شب بیستم حمل ۱۳۳۴ قمری مطابق پنجم جمادی الثانی غفلتاً ارگ کریم خانی را که دارالحکومه بود تصرف و به دستیاری عطاءالدوله نوری درصدد دستگیری احرار و صاحب«نصبان برآمد. شب بیست و ششم حمل نایب میرزا و اسدخان را به توپ بستند، بامداد روز بیست و ششم حمل امام قلی خان و حسنخان فیلی را سر بریدند، روز اول ثور ۱۳۳۴ نیز سلطان مسعودخان را در میدان توپخانه بدار آویختند، متصدی این جنایت نایب محمدخان فراشباشی ایالتی قلمداد شده است.»

اما قوام الملک در حالیکه با فراخوان ایلات عرب و بهارلو در لارستان موفق شده بود نیروی ژاندارمری را شکست دهد و صولت الدوله را نیز با خویش هماهنگ ساخته بود و حمایت های انگلیس و دولت مرکزی را نیز پشت سر داشت، قبل از ورود به شیراز در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۴ق/۲۱ آوریل ۱۹۱۶م به هنگام شکار در خفر از اسب به زمین افتاد و جان باخت، و پسرش ابراهیم نصرالدوله به ریاست ایلات خمسه دست یافت. مدتی بعد با تشکیل پلیس جنوب در ژانویه توسط سر پرسی سایکس و ورود عبدالحسین میرزا فرمانفرما برای حکمرانی فارس مناسبات جدیدی میان ابراهیم قوام الملک و صولت الدوله و نیروهای انگلیسی و فرمانفرما برقرار شد.

استعمار انگلیس و پلیس جنوب

با تشکیل پلیس جنوب توسط سر پرسی سایکس در ژانویه ۱۹۱۶ م و حرکت به سمت شیراز درگیری ها ی جدیدی میان مردم فارس و پلیس جنوب شروع شد. پلیس جنوب که برای حفظ منافع انگلیس از قبیل حفظ چاههای نفت جنوب و امن داشتن راههای تجاری تشکیل شده بود، عملاً وظایف دیگری از قبیل مبارزه با مخالفان سیاست های انگلیس همانند ایلات و طوایف و حزب دموکرات و ژاندارمری را نیز بر عهده گرفته و همچنین به تعقیب و بازداشت نیروهای مردمی و محلی به بهانه حمایت از آلمانها می پرداخت. در بسیاری از موارد نیز به کشتار مردم عشایر و ایلیاتی بی دفاع دست زده است که در ادامه به شرح آن می پردازیم.

پلیس جنوب در حالیکه بجز دولت وثوق الدوله هیچ دولت دیگری آنها را به رسمیت نشناخت، خودسرانه به تعقیب و درگیری با مخالفان خویش پرداخته و با بسیاری از طوایف در ایل عرب، باصری و بهارلو در شرق و جنوب شرق درگیر شدند و تلفات بسیاری بر عشایر آن وارد کردند. پلیس جنوب درگیریها و زدوخوردهای بسیاری با مردم کرمان و یزد و قشقایی ها نیز داشته که تلفات و صدمات آن نیز بسیار سنگین بوده است.

در ۳ رجب ۱۳۳۵ ق/ ۲۵ مه ۱۹۱۷م سایکس قراردادی با صولت الدوله منعقد کرد و «در فاصله سه ماه پس از انعقاد قرارداد سایکس به سرکوب ایلات ساکن در اطراف جاده های تجاری عمده پرداخت. او مقابله با تمامی ایلات و قبایل ایرانی را تحت

عنوان سرکوب راهزنان و غارتگران انجام می داد به نظر می رسد این اقدامات بیشتر به منظور اعاده حیثیت پلیس جنوب پس از شکست های متوالی سیرجان و کازرون و شاید زهر چشم گرفتن و ترساندن ایلات فارس بود که غالباً روحیه ضدانگلیسی داشتند؛ خصوصاً آنکه در اغلب موارد، مجازات های بسیار سختی انتخاب و اعمال می شدند».

از مهم ترین جنگ ها و عملیات پلیس جنوب در ایالت فارس می توان به عملیات دشت ارژن علیه ناصردیوان، عملیات نی ریز در تقابل با طوایف لشنی، عملیات زیارت واقع در ارسنجان، عملیات خان زنیان و درگیری با صولت الدوله، عملیات ده شیخ شورش پاسگاه خان زنیان، عملیات احمدآباد، عملیات چنار راهدار، عملیات آباده و در نهایت عملیات فیروزآباد اشاره کرد؛ که این ها همه درگیری و جنگ علیه مجاهدان و مخالفان استعمار انگلیس در فارس بود. در این جنگها پلیس جنوب با استفاده از تجهیزات کامل مانند توپ و تیربار و مسلسل در بسیاری از موارد حتی علیه مردم و طوایف بی دفاع وارد نبرد می شد. به طور مثال در فاجعه خان زنیان نیروهای انگلیسی به بهانه گم شدن دو الاغ به طایفه دره شوری که در حال کوچ بوده و مردان آن نیز برای خرید به شیراز رفته بودند، حمله برده و بیست نفر از زنان و بچه های این طایفه را کشتند. با انتشار این خبر و با فتوای جهاد سیدعبدالحسین لاری، حملات صولت الدوله و مردم به نیروهای انگلیس دوباره شدت گرفت. اما ژنرال سر پرسی سایکس با عملیات های سازمان یافته و در نهایت با ایجاد تفرقه و دسیسه چینی میان صولت الدوله و همراهانش، توانست وی را شکست دهد.

پلیس جنوب در عملیات های خود بویژه در عملیات نیریز و ارسنجان، در گزارش کارگزاری به وزارت امور خارجه اینگونه به توجیه آن می پردازد:

چند نفر عرب از طرف نیریز در خاک کرمان مرتکب سرقت می شوند. منجمله یک نفر از قشون جنوب را خلع سلاح کرده. به ده چال نیریز آمدند، صاحب منصب قشون جنوب ساخلو سیرجان را خلع سلاح کرد. به فتح الملک حاکم نیریز اطلاع داد. مشارالیه تفنگ و اسب قشون را پس گرفته در همان هفته یک نفر کاپیتان انگلیسی ۱۵۰ نفر قشون جنوب همراه کاروانی که میهمان نظامی حمل داشته به نیریز آمد. در مراجعت ده چال رفته می گویند از طرف احمدونه به آنها شلیک شد، آنها هم حمله برده اند، ۲۴ نفر زن و مرد و بچه مقتول و مجروح، چهار خرمن آتش زده، ده را غارت کرده اند و پنج نفر مرد اسیر برده اند. باقی اهالی فراری منزل حاکم نیریز رفته متحصن شده اند.

به هنگام تصرف کازرون توسط نیروهای انگلیسی فقط در «کازرون پنج هزار نفر از بیماری آنفولانزا [آنفلوآنزا] به دیار نیستی رفتند. لذا انگلیس موقعیت را مغتنم شمرد، به آن صفحات حمله بردند. سهراب خان که متحد ناصردیوان بود بیماری بسیاری از افرادش را به کام مرگ فرستاد به گونه ای که سرانجام از نیروی اولیه چهار هزار نفری فقط ۱۷ نفر سالم ماندند.» انگلیسی ها نیز که دچار این بیماری ها بودند تلفات بسیاری دادند، اما سرانجام با حیله و نیرنگ و ایجاد نفاق میان مخالفانشان با استفاده از تجهیزات نظامی پیشرفته توانستند به موفقیت هایی دست یابند و با وجود آنکه در ۷ صفر ۱۳۷۷ق / ۲۲ مارس ۱۹۱۸ م جنگ جهانی پس از چهار سال کشتار پایان یافته بود، پلیس جنوب در ایران همچنان به قلع و قمع مردم می پرداخت.

همکاری قوام الملک و فرمانفرما با استعمار انگلیس

بعد از قلع و قمع قیام مردم و ژاندارمری در شیراز، قوام الملک و صولت الدوله نیروهای مسلط بر اوضاع فارس بودند؛ تا اینکه با انتخاب «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» از سوی حکومت مرکزی به حکمرانی فارس، صولت الدوله چون فرمانفرما را حامی سیاستهای انگلیس می دانست، به مخالفت با وی پرداخت. اما چون نتوانست کاری از پیش ببرد، به هنگام ورود فرمانفرما در اکتبر ۱۹۱۶ /۶ ذیحجه ۱۳۳۴ ق، به طرف فیروزآباد حرکت کرد. اما ابراهیم خان قوام الملک استقبال گرمی از فرمانفرما به عمل آورد و در ادامه با ورود سایکس به شیراز، نیروی پلیس جنوب جایگزین ژاندارمری شد.

فرمانفرما که از حکمرانان مورد قبول انگلیسی ها در فارس بود، از هنگام ورود به شیراز به تلاش برای خلع صولت الدوله از مقام ایلخانی پرداخت و قوام الملک را نیز به تحریک علیه صولت الدوله ترغیب می کرد. اما ابراهیم خان قوام الملک که مدتی عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات بود [و آنچنان که شایع است با سیاستهای پدر خویش نیز مخالف بوده است، به گونه ای که مخبرالسلطنه هدایت معتقد است مرگ حبیب الله خان قوام الملک به اشاره همین فرزندش صورت گرفته است]، از همکاری با فرمانفرما و حتی نیروهای انگلیسی علیه صولت الدوله و نیروهای ناصردیوان که به شیراز حمله کرده بودند خودداری می ورزید و سیاست مبهمی در پیش گرفته بود. اما بعد از آنکه درگیری های شدیدی میان پلیس جنوب و صولت الدوله در گرفت و صولت الدوله از مقام ایلخانی خلع گردید،

قوام الملک به همکاری با پلیس جنوب و شکست صولت الدوله در فیروزآباد وارد عمل شد.

سر پرسی سایکس نیز درباره قوام الملک و همکاری وی با پلیس جنوب می نویسد:

وقتی این قضیه اساسی حل شد خلع صولت الدوله از ایلخانی [قشقایی] قوام محققاً تحت تأثیر دو ضربت سختی که به دشمن منفورش وارد شده بود راضی به اتفاق با ما شد.

ابراهیم خان قوام الملک بنا به درخواست های مکرر فرمانفرما و سر پرسی سایکس در حالیکه صولت الدوله از مقام ایلخانی خلع شده بود و حتی برادرش سرداراحتشام و سالارحشمت همراه با محمدعلی خان کشکولی نیز از او جدا شده بودند و به جنگ علیه او می پرداختند، موقعیت را برای یکه تازی در ایالت فارس و از بین بردن رقیب اصلی خویش مناسب دیده با چهار هزار نفر از ایل عرب بهارلو به تعاقب صولت الدوله در فیروزآباد رفت که منجر به شکست صولت الدوله و تصرف فیروزآباد توسط سرداراحتشام شد. ناصردیوان نیز که از متحدین صولت الدوله بود، پس از تصرف کازرون توسط نیروهای ژنرال السمی، ابتدا به کوه های اطراف متواری شد و پس از مدتی در شیراز به قوام الملک پناهنده شد. ناصر دیوان توانست از انگلیسی ها تأمین بگیرد و با پرداخت مبلغی پول به قوام الملک آزاد شود.

مردم و طوایف ایلات خمسه در تقابل و درگیری با استعمار انگلیس

در شرایطی که قوام الدوله در نهایت تن به همکاری با پلیس جنوب علیه مردم و صولت الدوله قشقایی داده بود، برخی از طوایف و ایلات خمسه به نبرد و مبارزه علیه پلیس جنوب و استعمار انگلیس پرداختند و مشکلات بسیاری برای آن بوجود آوردند. رکن زاده آدمیت نامه ای از عبدالحسین خان بهارلو به صولت الدوله در کتاب خویش آورده است که به این شرح می باشد:

به ما خبر رسید که انگلیس به تازگی عده زیادی هندی از راه کرمان و بندرعباس وارد کرده اند و هندی ها در لباس مکاری عازم شیرازند. چون این کار آنها بر خلاف قرارداد با شماست، ناچار به نظامیان هندی که لباس قاطرچی داشتند، حمله بردیم ... پس از چند ساعت مبارزه شکست خوردند فرار کردند. چهل قبضه تفنگ و هفتاد زین اسب

نصیب ما شد. برای اطلاع شما نوشتم که بدانید حضرات می خواهند در پنهان قوای زیادی جمع آوری و همین که مهیا شدند، همه ما را مغلوب و منکوب نمایند. منتظر دستور شما هستم... .

صولت الدوله نیز در جواب، آنان را به نزد خویش فرا می خواند. مابرلی نیز در کتاب عملیات ایران می نویسد: «در واقع گروهی از بهارلوها -یکی از ایلات خمسه- در کنار صولت الدوله و برضد ما نبرد می کردند».

همچنین در شرق فارس بسیاری از طوایف ایلات خمسه از جمله طوایف لبو محمدی، غنی، مزیدی، چهار راهی و لشنی با پلیس جنوب درگیر شده و جنگ هایی میان آنان به وقوع پیوست. طایفه عرب مزیدی از جمله طوایفی بودند که در خلال سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹م با نیروهای پلیس جنوب در شرق فارس درگیر شدند. همچنین سعدالله خان غنی برادر میرجان خان، کلانتر طایفه غنی و طوایف همجوار، رهبری بخشی از جنگ های چریکی و نامنظم علیه پلیس جنوب را بر عهده داشت. عشایر محلی از ایشان با نام «سردار جنگی» و «جلوگیر فرنگی» در اشعار خویش یاد کرده اند. سرپرسی سایکس درباره طایفه لبو محمدی و درگیری آنان با پلیس جنوب در «تاریخ ایران» می نویسد: «زنان لبو محمدی از تاکتیک های ایجاد مانع استفاده می کردند. یعنی ناگهان گله را در مسیر افراد اس.پی.آر قرار می دادند و در نتیجه یا مردانشان فرصت می یافتند که در مقابل اس.پی.آر موضع بگیرند و یا فرار کنند». برخی از زنان آنها واقعاً شیرزن بودند. در عملیات ۱۹۱۸ علیه افراد لبو محمدی و چهارراهی روستای چاه حق، خواهر سهام عشایر عملاً نبرد در ارتفاعات را رهبری می کرد. علی رغم همکاری قوام با انگلیسی ها بسیاری از طوایف و ایلات خمسه مانند ایل باصری، بهارلو و بسیاری از طوایف ایل عرب به نبرد و درگیری با پلیس جنوب پرداختند و در حمایت از دلیرمردان و علمای مجاهد به دفاع از وطن و ناموس خویش پرداختند. نجفی به روایت پیران قوم می نویسد:

امیرآقاخان در طول ریاست خود بر ایل بهارلو مبارزات چندی با حکام وقت داشته است؛ از جمله در اواخر دوره قاجاریه و جنگ بین شیخ کوهستان داراب از طرفداران آیت الله سیدعبدالحسین لاری بر علیه قوام شیرازی که از سیاستهای دولت انگلیس حمایت می کرد، وارد عمل شد و شکست های سختی به اردوی قوام داد

علاوه بر هجوم نیروهای بیگانه، قوام الملک و فرمانفرما نیز ایلات خمسه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می دادند، لذا آنان می بایست در دو- سه جبهه وارد نبرد می شدند. خمسه ای ها در مبارزاتشان متأثر از علمای دینی بودند؛ و به فتوای سیدعبدالحسین لاری در لزوم جهاد علیه استعمار انگلیس عمل می کردند. سیدلاری چنین فتوا داده بود:

... اعلان به هر کس و هر جا از فرق مسلمین خارج و داخل، حتی بر نسوان، صبیان و سلطان و فرمانفرما و قوام و اعراب و هر کس که لاف مسلمانی می زند واجب فوری عینی است... و هرکس تخلف و تقاعد از این جیش مجاهدین و از این جهاد اکبر و نهی از منکر نماید، کأنه تخلف از جیش اسامه و امام عصر(عج) نموده اعم از اینکه ملحق به جیش کفار شود یا نشود مرتد و خارج از اسلام است و مال و جان او مال مسلمانان است، ولو قوام الملک باشد...

فهرست منابع و مآخذ

- اتحادیه، منصوره، رضاقلی خان نظام السطنه، تهران: کتاب سیامک: نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹.

- امداد، حسن، فارس در عصر قاجار، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۷.

- ایوانف، میخائیل سرگئی یویچ، عشایر جنوب، ترجمه: کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: آرون، چاپ اول، ۱۳۸۵.

- راضی، منیره، پلیس جنوب ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱.

- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین الملل (ج اول) تهران: اقبال، ۱۳۴۹.

- سایکس، سر پرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۲.

- سعیدی سیرجانی (به کوشش)، وقایع اتفاقیه، تهران: پیکان، ۱۳۷۶.

- شفیعی سروستانی، مسعود، فارس در انقلاب مشروطیت، شیراز، بنیاد فارس شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

- صفی نژاد، جواد، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

- غنی، سیروس، ایران برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷.

ص: ۴۰۳

– فراشبندی، علی مراد، تاریخچه حزب دموکرات فارس، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹.

– فسایی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری (جلد اول)، تهران: امیرکبیر،۱۳۶۷.

– قطبی، بهروز، اسناد جنگ جهانی اول در ایران، تهران: نشر قرن، چاپ اول ۱۳۷۰.

– مابرلی، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا، ۱۳۶۹.

– نجفی، علی محمد، وقایع ایلات خمسه، قم: نشر همسایه، چاپ اول،۱۳۸۰.

– نجفی، علی محمد، بزرگان ایلات عرب و ایلات اینانلو، باصری، بهارلو و نفر، قم: انتشارات ائمه، چاپ اول، ۱۳۸۵.

– نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس و قدرت های خارجی (از مشروطیت تا سلطنت رضاخان)، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۴.

– هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴.

پا نوشت ها

* کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مفید.

. ۱. فسایی، ۱۳۶۷ ، صص ۳۴۵ و ۳۴۶

. ۲. صفی نژاد، ۱۳۷۵ ، ص ۷۲

. ۳. ایوانف، ۱۳۸۵ ، ص ۹۶

. ۴. ایوانف، پیشین، ص ۲۴۷

. ۵. شفیعی سروستانی، ۱۳۸۳ ، ص ۱۲۷

. ۶. اتحادیه؛ ۱۳۷۹ ، ص ۹۸

. ۷. ایوانف، پیشین، ص ۲۵۶

. ۸. نصیری طیبی، ۱۳۸۴ ، ص ۸۶

.۳۱ – ۹. فراشبندی، صص ۳۵۹

.۱۰۳- ۱۰ . نصیری طیبی، صص ۳۸۴

.۳۸۷- ۱۱ . امداد، صص ۵۹۳

. ۱۲ . امداد، پیشین، ص ۱۰۶

. ۱۳ . نصیری طیبی، پیشین، ص ۱۰۳

. ۱۴ . امداد، پیشین، ص ۶۰۵

. ۱۵ . مابرلی، ۱۳۶۹ ، ص ۲۰۱ و رکن زاده آدمیت، پیشین، ص ۲۷۶

. ۱۶ . فراشبندی، پیشین، ص ۱۳۱

. ۱۷ . راضی، ۱۳۸۱ ، ص ۱۹۲

. ۱۸ . نقل از: نصیری طیبی، ۱۳۸۴ ، ص ۱۲۰

. ۱۹ . امداد، پیشین، صص ۶۵۴ و ۶۵۵

. ۲۰ . نصیری طیبی؛ پیشین، ص ۱۱۲

. ۲۱ . راضی، ۱۳۸۱ ، ص ۱۷۸

ص: ۴۰۴

۲۲ . مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۶۱ ، ص ۲۹۱

. ۲۳ . راضی، پیشین، ص ۱۷۹

. ۲۴ . سایکس، ۱۳۶۲ ، ص ۷۷۷

. ۲۵ . رکن زاده آدمیت، پیشین، ص ۶۲۴

. ۲۶ . رکن زاده آدمیت، پیشین، ص ۴۵

. ۲۷ . مابرلی، پیشین، ص ۴۰۰

. ۲۸ . نجفی، پیشین، ص ۴۲

. ۲۹ . نجفی، پیشین، ص ۲۹۷

. ۳۰ . نجفی، ۱۳۸۵ ، ص ۱۴

انگلستان و بلوای نان آذر ۱۳۲۱؛

پیامدهای اقتصادی اشغال ایران

نسرین نگاهبان*

مقدمه

در سوم شهریور ۱۳۲۰، نیروهای متفقین (انگلستان و شوروی) بدون توجه به اعلام بی طرفی دولت ایران در جنگ جهانی دوم، به کشور ما حمله کردند و در عرض مدتی کوتاه ایران را به تصرف خود درآوردند.

از نظر اقتصادی، با آنکه کشور ما، خود درگیر مشکلات عدیده ای، به خصوص قحطی و گرانی مایحتاج عمومی بود، می بایست عهده دار مخارج میهمانان ناخوانده خود نیز باشد.

تمامی راه های کشور به خصوص خطوط راه آهن و شوسه تحت کنترل نیروهای اشغالگر در آمد. نیروی کار ایرانی برای تهیه تدارکات برای ارتش های درگیر در جنگ، با نازل ترین دستمزد به کار گماشته شد. منابع نفتی کشور غارت شد و بحران غذایی در کشور به اوج خود رسید. همراه با تمامی این مسائل، سیاست های پولی مهاجمان و تحمیل مخارج ارتش اشغالگر و هزینه های کمک رسانی به شوروی، ملت ایران را به خاک سیاه نشاند.

در واقع، موقعیت استراتژیک ایران، فراوانی و ارزانی نفت و نیز راه آهن سراسری جنوب به شمال کشور، عامل اصلی تجاوز و اشغال ایران به وسیله نیروهای نظامی انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ بود.

پس از اشغال اندونزی و برمه — دو کشور تولید کننده نفت در آسیا- به وسیله ژاپنی ها، نفت ایران و پالایشگاه آبادان، تنها منبع اصلی تأمین نیاز سوخت متفقین در جنوب آسیا و نیز در عملیات جنگی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، علیه نیروهای آلمانی در سال ۱۹۴۲ م. در جبهه های شمال افریقا محسوب می شد.

توقف واردات به کشور به علت جنگ، عایدات گمرکی را که یکی از عمده ترین منابع درآمد دولت بود به حداقل رسانده و هرج و مرج موجود در کشور نیز جمع آوری هر نوع مالیات را غیر عملی ساخته بود.

وضع غیر عادی کشور که ناشی از تحمیل شرایط جنگی ناخواسته بود، همراه با مخارج سنگین و کمرشکن نیروهای متفقین در ایران، فشارهای تورمی را افزایش می داد و دولت ایران برای مقابله با آن، تنها به افزایش نشر اسکناس های در جریان می پرداخت که خود امری نگران کننده بود.

عامل دیگر حمله به ایران، در اختیار گرفتن راه آهن سراسری جنوب به شمال بود، تا بدان وسیله ایالات متحده امریکا، سلاح های مورد نیاز شوروی را، که به عنوان متحد غرب با آلمانی ها در حال جنگ بود، از بنادر جنوب ایران به شوروی حمل کند.

به دنبال اشغال ایران، آمریکا نیز که در پی فرصتی مناسب برای نفوذ بیشتر در ایران و بهره برداری از شرایط حاکم بر کشور بود، نیروهای خود را وارد ایران کرد. مشکلات انگلستان برای حمل مواد و مهمات مورد نیاز شوروی، این فرصت را برای آمریکا فراهم کرد تا به بهانه کمک به انگلستان و فقدان امنیت در راهها، نیروی نظامی خود را وارد منطقه کند. نفوذ در ارتش ایران، گام نخست سیاست بلند مدتی بود که طی آن آمریکا، قصد داشت به نفوذ شوروی و انگلستان در ایران، خاتمه ببخشد. اسناد و مدارک رسمی برجای مانده از مکاتبات مأموران این دولت، حاکی از آن است که آمریکا دارای منافعی مستمر و رو به افزایش در ایران بوده است که در این مقاله فرصت پرداختن به آن نیست.

یکی از مسائلی که در این زمان شاهد آن هستیم، قحطی و گرسنگی حاکم بر ایران است. به نظر می رسید قحطی در اصل، مسئله ای ساختگی بود، اما اثر آن که گرسنگی طبقات پایین جامعه بود، واقعیت داشت. کمبود شکر، قند و مهم تر از همه، گندم که قوت اصلی مردم را تشکیل می داد، موجب شد دولت اقدام به جیره بندی مواد غذایی نماید؛ اما مشکل جدی تر از آن بود که بتوان با جیره بندی آن را برطرف کرد.

بررسی اسناد و مدارک بر جای مانده از دوران اشغال، آشکار می سازد بحران مواد غذایی در برهه زمانی جنگ جهانی دوم و نیز به گونه ای محدودتر بلوای نان در هفدهم و هجدهم آذر ۱۳۲۱ تا حد زیادی ناشی از مداخله خارجی و فعالیت های سیاسی نخبگان بود. شورش اگرچه کوتاه مدت بود، بر سیر تاریخ ایران تأثیر گذاشت، روابط متفقین را بدتر کرد و به کشیده شدن بیشتر ایالات متحده در گرداب رخدادهای ایران کمک کرد. «مک فارلند» معتقد است بلوای نان همچون آینه ای منعکس کننده مشکلات ایران در زمان جنگ است و بررسی آن می تواند به آشکار شدن نارضایتی و ستیز نهفته ای که معمولاً حکومت های استبدادی آنها را مخفی نگه می دارند، کمک کند. شورش ها همچنین با آشکار کردن این امر که چگونه نخبگان ناآرامی عمومی اجتماعی و اقتصادی و نفرت از بیگانگان را در منازعات داخلی بر سر قدرت، به صورت اسلحه در اختیار می گیرند و به کار می برند، می تواند در نشان دادن حقایق تاریخ، به کار رود. هجوم انگلیس و شوروی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نیروهایی را آزاد کرد و جریان هایی را به کار انداخت که مستقیماً به شورش نان منجر شدند.

این هجوم، نظام استبدادی رضاشاه را از میان برد، ارتشی را که آن نظام بر آن استوار بود مضمحل کرد، راه آهن و شبکه جاده ای را که پیشروی آینده متفقین به آنها وابسته بود به خدمت خود درآورد و فرد اصلی ای که تمامیت نظام حول او می چرخید، یعنی رضاشاه را به تبعید فرستاد. پس از رضاشاه جانشین او، به عنوان شاه، تنها یکی از چند کانون متنوع قدرت بود که برای تفوق با هم رقابت می کردند.

بازگویی بلوای نان آذر ۱۳۲۱ به نقل از منابع موجود

از بامداد روز ۱۷ آذر، دانش آموزان مدارس دارالفنون و ایرانشهر و سایر مدارس تهران، در صفوف منظم، به طرف صحن بهارستان روانه شدند و شعار آنها در آن روز «ما نان می خواهیم» بود. خبر اجتماع دانش آموزان در میدان و صحن بهارستان در دانشگاه و سایر مدارس انتشار یافت و دانشجویان دانشگاه و سایر محصلین نیز کلاس های درس را ترک کردند و در بهارستان حضور یافتند و مشغول مذاکره با نمایندگان مجلس شدند. در آن ساعات سخنرانان غالباً از کمی نان و تلف شدن عده ای سخن می گفتند. کم کم دسته های دیگری به این عده ملحق شده، با آنها همدردی می کردند. در آن بین عده زیادی از افراد

ماجراجو و فرصت طلب به جمع آنها افزوده شدنـد و دیگر آن نظم و ترتیب از بین رفت و مردم راهروها و تالار جلسه را اشـغال کردند و جمعی نیز با هیاهو، سر و صدا، فحش و ناسزا به جلسه خصوصی نمایندگان مجلس وارد شدند.

بر اثر این پیشامـد، نمایندگان تالار جلسه را ترک کردند و داخل مردم شدند ولی عده ای از آنها حتی مورد ضـرب و شـتم قرار گرفتند. در همان هنگام که لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می شد، غیر از مأمورین پلیس چند گردان سـرباز از لشـکر ۲ وارد میدان بهارستان شد. عده ای از نمایندگان داوطلب شدند به دربار بروند و موضوع را با شاه در میان بگذارند. سرتیپ قدر، فرماندار نظامی تهران، سرپاس رادسر، رئیس شـهربانی و سـرتیپ ارفع، فرمانده لشـکر دوم با تلاش و نصـیحت، درصدد متفرق کردن مردم بودنـد. تدریجاً اجتماع کنندگان در مجلس دست به تظاهرات خشونت آمیز زده و به تخریب و شکسـتن در و پنجره و تابلوهای نقاشـی پرداختند و از میان وزیران کابینه، محمد ساعد که وزیر امور خارجه بود، به میان مردم رفت و شـروع به ایراد سخن نمود و از مردم خواست متفرق شوند تا دولت بتواند برای رفع مضـیقه فکری بکند؛ ولی مردم مجال سـخن به ساعد نداده، او را دستگیر و در یکی از اتاق های مجلس حبس کردند.

غروب ۱۷ آذر ۱۳۲۱، مرحله دیگری از برنـامه بلوا و اغتشـاش اجرا شـد. ماجراجویـان و آشوب طلبان که از گوشه و کنار شـهر تهران سـر برافراشـته و خرابکاری را آغاز کرده بودند، عصر روز سه شنبه به سمت بیمارستان خیابان سپه (بیمارستان سینا) هجوم بردند و به عناصـر مشکوکی که در آنجا بودند ملحق شدند. مقارن غروب، دسـتجاتی که با چوب و چماق به داخل خیابان و به سوی منزل احمـد قوام، نخست وزیر برای غارت سـرازیر شدنـد، با هیچ مقاومتی از طرف مأموران دولت مواجه نشدند. به همین دلیـل بر گسـتاخی آنها افزوده شـده، پس از تخریب وسایل داخلی مغازه های سـر راه، به خیابان کاخ وارد شدنـد و به خانه قوام السـطنه هجوم بردند. آنها ابتدا، آن چه از اشیاء نفیس و قیمتی در خانه قوام به دستشان رسید، همه را به یغما بردند و بعد خانه را دستخوش حریق و آتش سوزی کردند.

در ظهر این روز، به دسـتور قوام السـلطنه تمام روزنامه ها، اعم از موافق و مخالف دولت، در محاق توقیف قرار گرفتند و به کلیه چاپخانه ها با تلفن دسـتور داده شد از چاپ روزنامه و فوق العاده به هر عنوان خودداری کنند. در همان هنگام که دستور توقیف روزنامه ها صادر شد، سرپاس رادسر رئیس شهربانی و سرتیپ غلامعلی قدر

فرمانـدار نظامی تهران از کار برکنار شدنـد و سپهبد احمـد امیراحمـدی به فرمانـداری نظامی تهران و فرماندهی پادگان تهران (لشکر ۱- لشکر ۲- تیپ مستقل سوار – تیپ مستقل مکانیزه) منصوب شد و سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم نیز به ریاست شهربانی کل کشور برگزیده شد.

در عصر ۱۷ آذر اولتیماتومی توسط سفیران شوروی، انگلستان و آمریکا تسلیم دولت ایران شد که در آن خاطرنشان شده بود چون دولت ایران قادر نیست نظم شهر را حفظ کند و جان اتباع خارجه در تهران هر لحظه مورد مخاطره است، فردا صبح قشون ما تهران را اشغال خواهد کرد.

قوام در دستوری فوری خطاب به ستاد ارتش، این ستاد را موظف به استقرار نظم و پراکندن عناصر ماجراجو کرد و خواست عبور و مرور از ساعت هشت و نیم ممنوع گردد.

سپهبد امیراحمدی پس از چند اخطار، متوسل به اسلحه گرم شد و تیراندازی تا نیمه های شب ادامه پیدا کرد و فردای آن روز نیز کم و بیش برخورد مسلحانه با مردم ادامه داشت. پس از توقیف روزنامه ها، دولت نشریه ای به نام «اخبار روز» انتشار داد که حاوی اخبار دولتی بود و مدیریت آن را حسینقلی مستعان به عهده داشت.

صبح روز ۱۸ آذر، قوای روس و انگلیس، قبل از طلوع آفتاب به تهران رسیدند، ولی در میدان جلالیه چادر زدند و همانجا ماندند. آنها به مدت یک ماه در تهران ماندند.

سپهبد امیراحمدی، مسلسل ها و تانک ها را در تقاطع های مهم مستقر کرده بود. سربازان انگلیسی و لهستانی، در میدان های بزرگ به چشم می خوردند.

چنین به نظر می رسید قوامی که برخی وی را آزادیخواه می نامیدند، روز به روز مستبدتر می شود. آشکارترین نشانه استبداد او، صدور دستور توقیف مطبوعات، بازداشت غالب مدیران و سردبیران روزنامه ها و زندانی کردن آنها در زندان حکومت نظامی بود. در ۱۸ آذر قوام نه تنها دستور شلیک به سوی معترضان را صادر کرد، بلکه فرمان مرگ مطبوعات را نیز امضا کرد. پس از توقیف مطبوعات، قوام با استناد به ماده ۵ قانون حکومت نظامی، اقدام به بازداشت روزنامه نگاران و سیاستمداران مخالف خود کرد. وی در ادامه این خط مشی مستبدانه، لایحه ای را به مجلس برد که به موجب آن، امتیاز کلیه روزنامه ها و مجلات لغو می شد و شرایط جدیدی برای نویسندگان و مدیران جراید، همراه با پیش بینی مجازات، در نظر گرفته شده بود.

هر چند این لایحه به تصویب رسید، اما عمر دولت قوام به اندازه ای دوام نیافت که از مزایای آن بهره مند شود.

از بامداد روز ۱۸ آذر، بگیر و ببند آغاز شد. عده ای از کسانی که در تظاهرات شرکت نموده بودند نیز توسط پلیس شناسایی و بازداشت گردیدند. تعداد تلفات روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ آذر ۱۳۲۱ را برخی تا چهارصد نفر نوشته اند، اما آن چه مسلم است، جمع کشته شدگان از شصت – هفتاد نفر تجاوز نمی کرد و خسارات وارده به مجلس شورای ملی در حدود هشتصد هزار ریال بود. کمیسیونی نیز برای تعیین خسارات صاحبان مغازه ها تشکیل شد و به بعضی از آنها قسمتی از خسارات پرداخت گردید.

قوام در نامه ای به تاریخ ۱۹ آذر آقایان مصطفی عدل، وجدانی (دادستان دیوان کشور)، احمد اشتری، علی هیأت (مستشار دیوان کشور)، دکتر غلامحسین خوشبین و رضی عمید را از طرف دولت، مأمور رسیدگی و کشف حقایق نمود. همچنین در ۲۴ بهمن ۱۳۲۱، نخست وزیر در نامه ای خطاب به وزارت دارائی خواهان بررسی و تعیین میزان خسارات ناشی از اغتشاشات روزهای ۱۷ و ۱۸ آذر شد. میلسپو، در پاسخ به این دستور، اشاره می کند وزارت دارائی در کمیسیون تعیین خسارات مردم نماینده ندارد و لذا اطلاعات از وزارت کشور گردآوری و در اختیار نخست وزیری قرار داده خواهد شد. همچنین وی در انتهای نامه خاطرنشان ساخت وزارت دارائی برای جبران خسارات وارده به مردم، وسایل مالی و قانونی در دست ندارد و چنانچه دولت پرداخت این خسارات را لازم می داند، ناچار باید با صرفه جویی در اعتبارات سال ۱۳۲۲ مجموع مخارج دولت، مبلغی برای آن پیش بینی و در بودجه کشور منظور شود.

نیروی روس و انگلیس یک هفته در تهران متوقف بودند. در این مدت، انگلیسی ها برای ترساندن دولت و ملت یک رژه نظامی برپا کردند؛ و ورود گندم را که سخت مورد نیاز مردم بود به تعویق انداختند. پس از یک هفته نیروی روس به زنجان و نیروی انگلیس به اراک مراجعت کرد. یکصدوپنجاه نفر از مسببین غائله ۱۷ آذر و تظاهرکنندگان روزهای دیگر دستگیر شدند. در تحقیقاتی که به عمل آمد، معلوم شد، علاوه بر دیگران، مقامات داخلی نیز در آن دست داشته اند.

«مک فارلند» عوامل موثر در ایجاد بلوای نان را اینگونه برمی شمرد: کمبود مواد غذایی، نفرت از بیگانگان، احتکار مواد غذایی، کمبود محصول، سیاست های اشغالگرانه متفقین،

منازعه سیاسی، نارضایتی دانشجویان، تورم، ناامنی، ظاهر شدن دوباره لوطی ها یا چاقوکشان (آدمکشان خیابانی، سرکردگان اوباش) که بعد از سقوط رضاشاه قد علم کرده بودند، تحقیر ملی ناشی از هجوم سال ۱۳۲۰ متفقین و فقدان مسئولیت اجتماعی در ایران.

تمامی عوامل نامبرده به گونه ای مستقیم یا غیر مستقیم، ریشه در اشغال کشور و حضور بیگانگانی چون انگلیسی ها در آن داشت. در ادامه بحث به بررسی برخی از این عوامل و نقش انگلستان در تأثیرگذاری آنها می پردازیم.

حضور ارتش متفقین و از جمله انگلستان در ایران و تلاش های انگلستان برای تسلط بر منابع اقتصادی و کنترل صادرات و واردات

پیامدهای اقتصادی اشغال ویران کننده بود. متفقین به مواد غذایی، توتون، مواد خام و جز اینها برای مصارف نیروهای خود در ایران و سایر نقاط نیاز داشتند. از این رو دولت ایران را عملاً وادار کردند تا این منابع اقتصادی را در اختیار ایشان بگذارد.

با آنکه بر اساس ماده ۷ پیمان سه گانه، متفقین می بایست مواد غذایی مورد نیاز خود را از خارج وارد می کردند؛ اما عملاً از این کار شانه خالی کرده و به بهانه کمبود کشتی های باری، بیشتر احتیاجات خود را با حداقل قیمت از داخل خاک ایران تأمین می کردند.

تأمین غذای ارتش یکصد هزار نفری اشغالگر و نیز یکصد هزار آواره لهستانی که از زندان های روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، به گردن ملت فقیر ایران افتاده بود؛ که خود با مشکلات و کمبود غذا دست و پنجه نرم می کرد. ارتش های اشغالگر در ایران کلیه غلات را به سرعت و با زور سرنیزه و یا پرداخت حداقل بهای ممکن، تصاحب می کردند. دولت شوروی شمال کشور را که یکی از مراکز اصلی تولید گندم و برنج بود، از بخش های دیگر مجزا ساخت و در نتیجه تولیدات این بخش، در اختیار انحصاری مقامات شوروی درآمد که البته قسمتی از آن به مصرف خود بخش اشغالی می رسید. از سوی دیگر ورود ارتش سرخ شوروی، نابودی مزارع و محصولات را به همراه داشت و مانع برداشت محصول گندم شده بود.

گزارش رئیس اداره بندر پهلوی در تاریخ ۲۱/۵/۱۳۲۱ نیز به خوبی بیانگر تأثیر ورود لهستانی ها و حضور نیروهای بیگانه بر وضعیت معاش مردم منطقه است. وی در گزارش خود چنین می نویسد:

از اوائل سال جاری، به واسطه ورود مهاجرین لهستانی و وجود نیروی بیگانه، در بندر پهلوی اوضاع خواربار بطور تصاعدی ترقی کرده، مخصوصاً برنج که قوت اهالی است، از چند روز پیش روز بروز مشکل و میزان بهای آن از خرواری ۲۰ من شاه ۴۰۰ ریال، به ۸۰۰ ریال ترقی کرده و از همه سخت تر، در این ایام میزان عرضه آن بر میزان تقاضا رو به نقصان گذاشته، بطوریکه فعلاً با بهای خرواری ۲۰ من شاه ۸۰۰ ریال هم بدست نمی آید. ... اخیراً بمناسبت ورود مهاجرین لهستانی که از تاریخ ۲۰/۰۵/۱۳۲۱ اولین کشتی آنان وارد گردید، بقیمت کلیه مایحتاج زندگانی خاصه خواربار به مراتب افزوده شده و دکاکین علاف ها که تا چند روز پیش مملو از برنج های مختلفه بود، بکلی خالی و معلوم نیست ناگهان فروخته و یا احتکار کرده اند.

با آنکه نخست وزیر ایران به نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران درباره خودداری از خرید مستقیم ارزاق توسط آنها و مضرات آن که موجب گرانی، کمیابی کالاها و رواج احتکار و دلالی و اضطراب عمومی می شد، تذکراتی داده بود، اما در این میان انگلستان، روشی را پیش گرفت که معمول سیاست های استعماری اش در ایران بود. یک کمپانی انگلیسی، غلات موجود در ایران را با نازل ترین قیمت می خرید و در اهواز –مرکز قوای انگلیس– انبار می کرد. بر اثر کمبود مواد غذایی و اتخاذ سیاست پولی قوای اشغالگر، تورمی در حدود ۱۰۰۰٪ ایجاد شد که قدرت خرید مردم را به حداقل رساند.

اسناد موجود از آن زمان حاکی از وخامت اوضاع ارزاق در اهواز بر اثر مداخلات انگلیسی هاست که از جمله آنها می توان به گزارش تلگرافی آقای صنیعی از اهواز، خطاب به وزارت دارائی، اشاره کرد.

این موضوع نه تنها در اهواز، بلکه در هر شهری که متفقین به نحوی در آن حضور داشتند مشاهده می شد. به عنوان مثال می توان به گزارش های ارسالی از بندرعباس، نائین، کرمان، انارک، بوشهر و ... درباره کمبود ارزاق عمومی و رواج دزدی در آنها، اشاره کرد.

در خرداد ماه سال ۱۳۲۰، گلشائیان، وزیر مالیه، طی بخشنامه ای اعلام کرد به منظور انتظام و سرعت بخشی به جمع آوری گندم و تأمین نان شهرستان ها و تهیه و ذخیره آذوقه کشور، اداره کل غله در سازمان اقتصادی ایجاد شده است و انبارهای غله تحت نظارت آن قرار خواهد گرفت.

افزایش قیمت مایحتاج مردم به علت حضور قوای بیگانه در کشور، موجب بروز طغیان هایی در برخی شهرها می شد که نمونه هایی از گزارش این حوادث در میان اسناد نگهداری شده در آرشیو ملی به چشم می خورد. گزارش فرمانداری نظامی کرمانشاهان حاکی از آن است که در تاریخ ۵/۸/۱۳۲۰ پیشه وران این شهر مغازه های خود را تعطیل و برای اعتراض به وضع بد اقتصادی، گرسنگی و حمل گندم به خارج در خیابان ها تجمع کرده اند، که این موضوع منجر به درگیری نیروهای شهربانی و نیروهای سرهنگ ارفع با آنها و کشته شدن یک نفر و مجروح شدن سه نفر شده است.

در نامه وزارت دارائی به وزارت کشور در تاریخ ۱۴/۱۱/۱۳۲۰ نیز به غائله همدان در اواخر آبان ۱۳۲۰ که منجر به کشته شدن چهار نفر از اهالی شهر شده، و نیز به اعزام فردی برای تحقیق محلی و بررسی اوضاع اشاره شده است. در همین پرونده شاهد گزارش فرمانداری همدان درباره این غائله و جلسه ای که با حضور سران دسته ها و یک عده از بازرگانان و محترمان شهر برگزار شده است، هستیم. در بخشی از این گزارش چنین آمده است: «در همین اثنا دو بار آقای سرهنگ فلاتچر که بقرار معلوم معاون اداره سیاسی انگلیسی ها است، بفرمانداری آمده و اظهار می کرد مردم را بنام اینکه خواربار آنها را انگلیسی ها می برند، تحریک کرده اند و اول شب نیز با تلفن تقاضا کرد که بنده باتفاق رئیس شهربانی و رئیس امنیه بدیدن ایشان و فرمانده اردوی انگلیسی برویم و در آنجا نیز مطلب را تجدید و ضمناً پرسش هایی می کردند که چگونه شهربانی متوجه این پیش آمد نبوده که جلوگیری نماید. همچنین راجع باینکه از محرکین و مرتکبین مخصوصاً آنها که باتومبیل حامل نیروی انگلیسی سنگ انداخته و سبب تیراندازی شده اند، کسی دستگیر شده یا خیر سوالات نمود. ... امروز صبح مجدداً سرهنگ فلاتچر بفرمانداری آمده، تقاضا کرد اعلانی در شهر منتشر شود که انگلیسی ها خواربار نمی برند، بلکه مقدار زیادی گندم بایران فروخته اند و این اظهارات از ناحیه مغرضین است. بنده آگهی [؟] تهیه کرده بودم، ولی مشارالیه جداً تقاضا کرد بمضمونی که خود او نوشته بود، اعلان منتشر بشود. بنده هم از نظر جلوگیری این شایعات بیموقع [گذاشتم؟] آگهی منتشر گردد. زیرا امروز شنیده شد مردم اظهار می کرده اند که گندم ها را به انبارهای تهران نمی برند بلکه در ایستگاه های راه آهن خالی می کنند و معلوم نیست به کجا می رود. بعضی نیز صریحاً اظهار می کرده اند که خواربار، از گندم و برنج و غیره بخارج حمل می شود».

این سند به خوبی نمایانگر دخالت انگلیسی ها در امور کشور و نیز تلاش آنها برای وارونه جلوه دادن حقایق و تکذیب نقششان در کمبود مواد غذایی در ایران است.

در سندی دیگر، وزیر دارائی در مکاتبه ای با وزارت امور خارجه به خرید و خروج آذوقه و مواد غذایی از ایران توسط متفقین، برخلاف پیمان های امضا شده میان ایران و آنها، اعتراض می کند و خواهان جلوگیری از این جریان می شود.

در همین زمینه شاهد تلگراف وزیر امور خارجه به سفارت ایران در لندن درباره ایجاد تماس با مقامات انگلیسی، درخواست هماهنگی با ایران برای خرید و توزیع ارزاق و هشدار نسبت به رواج قاچاق و گوشزد کردن خطر قحطی در تهران هستیم. انگلیسی ها با وجود کمبود مواد غذائی در ایران، بی رحمانه حتی بخشی از نیازهای سربازان خود در عراق (غیر از غله و گوشت) را نیز بدون انجام تشریفات گمرکی و پرداخت عوارض از ایران تأمین می کردند.

اسناد متعدد برجا مانده از دوره زمانی جنگ جهانی دوم، هر یک به نحوی حاکی از شکایت از متفقین و نقش آنها در ایجاد کمبود در شهرهای مختلف است که به تعدادی از آنها اشاره می کنیم.

در مهر ۱۳۲۱ شاهد نگارش گزارشی به نخست وزیر، درباره دخالت انگلیسی ها در کلیه امور شهرها، از جمله امر نان کرند، که موجب کمبود نان در شهر شده است و تقاضای جلوگیری از این روند هستیم.

در سندی دیگر وزیر کشاورزی در نامه ای محرمانه به نخست وزیر، درباره خرید گوسفند توسط انگلیسی ها و ضرورت جلوگیری از آن، سخن گفته است.

در گزارشی از فرماندار قم به نخست وزیر نیز به مشکلات ناشی از حضور نیروهای انگلیسی در شهر، کمبود آذوقه، بدمستی های سربازان انگلیسی و رعایت نکردن سنت ها و شعائر مذهبی توسط آنها اشاره شده است.

انگلستان به منظور گسترش کنترل خود بر محصولات ایران، به ویژه غله، گایلز، سرکنسول خود در مشهد را به تهران فراخواند و وی را به عنوان مشاور سفارت انگلیس در امور غله به کار گمارد. یکی از توصیه های گایلز این بود که در هر یک از کنسولگری های انگلستان در ایران، مأمورانی مخصوص گماشته شوند تا بر جریان کاشت، برداشت و جمع آوری گندم نظارت داشته باشند.

کار دخالت انگلیسی ها در امور غله به آنجا رسید که در تیر ماه ۱۳۲۱ وزارت دارائی، به ادارات دارائی شهرستان ها دستور داد اطلاعات مربوط به میزان محصول این سال و سال های قبل را در دسترس مأموران انگلیسی قرار دهند.

در نتیجه نابسامانی اوضاع، دولت انگلیس در اقـدامی نمایشی سعی در وارد کردن مقـداری غله به ایران می کنـد. اما این اقدام مؤثر نبود. سفیر ایالات متحـده درباره این اقـدام، چنین می گویـد: «احساس می شود که دولت انگلستان، عمـداً نمی خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد.» این نظر چندان هم بی ربط نبود، زیرا مقامات انگلیسی سرسختانه از بهبود وضع خواروبـار در ایران جلوگیری می کردنـد. برای مثال پس از آنکه قحطی وضع بسیار نابسامـان و آشفته ای در کشور به وجود آورد، در نوامبر ۱۹۴۲/ آبان ۱۳۲۱ دولت انگلیس تحت فشار ایالات متحـده، متعهـد شد ۳۵۰۰ تن گنـدم را از انبارهای خود در عراق به تهران ارسـال کنـد تـا کمبود نان را در پایتخت انـدکی جبران کنـد. اما در عمل، به بهانه های مختلف، از جمله نبودن وسایل حمل گنـدم از عراق به ایران، از تحویل این مقـدار گنـدم طفره می رفت. هر چند بعد از مدتی، سازمان جاسوسی ارتش آمریکـا کشف کرد که مقامـات انگلیسی گنـدم مورد نظر را از عراق به اهواز حمـل کرده بودنـد، ولی از تحویـل آن به مقامات ایرانی خودداری می کردند.

دولت انگلیس حتی واگن هـای حامـل گنـدم را در خوزستان توقیف می کرد و گنـدم آنها را برای نیروهای خود در اختیار می گرفت.

دولت انگلیس هیچگاه دست از سیاست های مزورانه خود برنمی داشت و لذا می بینیم برای عوام فریبی، اقدام به ارسال مقداری آرد برای رفع گرسنگی مردم ایران کرد که گزارشات حاکی از آن بود که این آردها غیر قابل استفاده و پر از حشرات و شپش است.

قابـل توجه اینکه ورود غله به تهران ممنوع بود، در حـالی که طبق آئین نامه غله و نان اجازه حمل به شهرستان ها وجود داشت، زیرا قیمت گنـدم در بـازار آزاد، خرواری ۲۰۰ تومـان بـود، ولی سیلو مردم را وادار می کرد که گنـدم را ۶۰ تومان بفروشند و چون تهران بزرگترین خریـدار گنـدم بود، متفقین برای اینکه قدرت رقابت خریداران تهران را با خود، از بین ببرند و بتوانند غله را به نرخ رسمی بخرند، اجازه نمی دادند غله وارد تهران شود.

همین امر مخالفت زارعان را برانگیخت، زیرا در سال های پیش از ۱۳۲۲ قیمت گندم در

بازار آزاد ۵۰۰۰ ریـال بـود و اداره غله مـازاد محصول را به ۳۷۵۰ ریـال می خریـد، در حالی که در سال ۱۳۲۳، گندم در بازار آزاد به ۷۰۰۰ ریال خریـد و فروش می شـد، ولی قیمت دولتی آن ۲۹۰۰ ریـال (یعنی حتی کمتر از سـال قبل) بود و این موضوع کاملاً به ضرر کشاورزان تمام می شد.

طبق طرح وزارت خواروبار، مالکان موظف بودند محصول خود را به دولت تحویل دهند و تخلف از این امر، مجازات داشت.

در سال ۱۳۲۱ وضع غلات مشکل بزرگی را ایجاد کرده بود. زمستان سال ۱۳۱۹ش. هشداری بود در این زمینه، سیلوهای سر به فلک کشیده خـالی از گنـدم و در نتیجه احتیاج به وارد کردن گنـدم مورد نیاز از خارج، این هشـدار بود. بر اثر وقایع شـهریور ۱۳۱۹ روابـط بازرگـانی بـا کشورهـای اروپـا محـدود و مسـدود شـد و حمـل و نقـل کالای بازرگانی از راه های دریایی با سایر کشورها نیز غیر عملی گردید.

میزان معاملات خـارجی کشور کاهش فوق العاده ای حاصل کرد و در نتیجه واردات ضـروریماننـد قنـد و شـکر، قماش، غله، مواد شـیمیایی، دارو و لوازم طبی و غیره، فوق العـاده تقلیل پیـدا کرد و در مملکت نیز نایاب شـد. در عین حال صـدور کالاهای ایران به خارج دچار رکود و وقفه کامل گردیـد. اشـکالات حمل و نقل هم به علت کمبود وسائل باربری در داخل کشور، عمل جمع آوری غله و توزیع آن را مشـکل کرد. و بالاخره مشکل دیگر دولت ایران این بود که به موجب تعهدی که در پیمان اتحاد سه گـانه داشت، کلیه وسایـل حمـل و نقـل زمینی و راه آهن خود را در اختیـار متفقین گذاشـته بود، بنابراین کامیون ها و واگن های راه آهن تماماً در راه رسانـدن مواد و مهمات به روسـیه شوروی بسـیج شـده بودنـد. کمبود گنـدم که غذای اصـلی مردم به شمار می رفت در همه جای کشور به چشم می خورد. خصوصاً اینکه از صدور غله منطقه حاصلخیز آذربایجان و نواحی شمالی ایران که در اشـغال نیروهای شوروی قرار داشـتند به تهران و دیگر نقاط ایران ممانعت به عمل می آمـد. روس ها با مانع شدن از حمل غله آذربایجان به نقاط دیگر که خارج از منطقه اشـغالی آنها قرار داشت، این غلات را برای مصـرف خود به روسیه صادر کرده و فقط مقدار کمی از آن را در خود منطقه اشـغالی به مصـرف مردم می رساندند تا آنها را ساکت نگهداشته و از بروز بلوا و شورش جلوگیری نمایند.

انگلیسی ها هر جا منافعشان ایجاب می کرد، دست به اقدام می زدند و به همین خاطر

می توان شاهد فعالیت های به ظاهر متضاد این دولت، در زمینه ای یکسان بود.

«ایرج ذوقی» درباره کوشش این دولت برای حفظ منافع خود و فرونشاندن خشم مردم برای کمبود مواد غذایی چنین می نویسد:

مسئله غله و مواد غذایی هر چند که یک مسئله داخلی بود با این حال مستقیماً و به طور کامل مورد توجه متفقین قرار داشت. زیرا کمبود غله و یا نارسائی وضع غله سبب بروز ناراحتی و شورش مردم می شد و ممکن بود که در ارسال مواد مورد نیاز به شوروی ایجاد وقفه و اخلال نماید. کوشش های بسیاری از جانب دولت های انگلستان و آمریکا به کار رفت تا با حمل مقادیری گندم به ایران، کمبود آن را برطرف نمایند. دولت انگلستان به خوبی از اقدامات شوروی ها در منطقه اشغالی آگاه بود ولی هیچ اقدامی برای متوقف کردن اقدامات آنها به عمل نمی آورد. به این دلیل که اولاً انگلیسی ها قدرت آن را نداشتند تا از عملیات روس ها جلوگیری کنند و ثانیاً مایل بودند تا روس ها را راضی نگهدارند تا از مساعدت های نظامی آنها در جنگ بر علیه آلمان استفاده نمایند.

آمریکائی ها که در آن زمان به عنوان مستشاران مالی در ایران حضور داشتند، انگلستان را مسئول کمبود غلات در ایران دانسته و عقیده داشتند انگلیس برای بالا بردن ظرفیت کمک های ارسالی به شوروی، سیستم حمل و نقل ایران را به حد انفجار رسانده است.

در دسامبر ۱۹۴۲ امریکائی ها لیست طویلی از گله ها و شکایات و انتقادهای خود را تسلیم وزارت خارجه انگلستان کردند. در این یادداشت به ویژه کارشکنی های دولت انگلستان در به تأخیر انداختن امضای قرارداد غلات بین ایران و آمریکا مورد ملامت قرار گرفته بود. در این یادداشت همچنین اقداماتی چون ورود نیروهای انگلیسی به پایتخت در روزهای ۱۷ و ۱۸ آذرماه ۱۳۲۱ و قصور دولت انگلیس در ارسال مواد غذایی به ایران که در بصره آماده ارسال بود، مورد انتقاد تند دولت ایالات متحده آمریکا قرار گرفته بود.

در همین زمینه، «میلسپو»، رئیس کل دارائی در گزارش فروردین ۱۳۲۲ خود خطاب به وزیر دارائی به وضوح به نقش متفقین در ایجاد مشکلاتی برای دولت ایران اشاره کرده است و می نویسد:

قسمت اعظم این مشکلات در نتیجه جنگ کنونی و استفاده نیروهای متفقین از خاک ایران و بنگاه های دولتی و وسایل حمل و نقل و برخی وسایل دیگر ایران (به منظور

ادامه جنگ) ایجاد شده است.

وی معتقد است باید متفقین خرید مواد مورد نیاز خود را در کشور ایران تقلیل دهند، یا وسایلی بدست آورند که بدون تحمیل بر قوه خرید فوق العاده فعلی که بازار ایران را تحت فشار دارد، نیازمندی های خود را مرتفع سازند.

وی در این گزارش به روش هایی که از طریق آنها می توان وضعیت بهتری را در ایران ایجاد کرد، اشاره کرده است که در همه آنها، بهبود وضعیت ایران در گرو همکاری متفقین است.

دخالت اشغالگران در مسائل سیاسی کشور، روی کار آمدن قوام و سعی در ساقط کردن وی با ایجاد شورش هایی برای کمبود نان

در سال های جنگ، وضع اقتصادی ایران به صورت اسفناکی در آمد. تورم، تشکیل بازار سیاه، کمبود خواروبار و قحطی که نتیجه مستقیم حضور ارتش های بیگانه بود، موجبات نارضایتی شدید مردم را فراهم ساخته بود.

نخست وزیرانی چون فروغی و سهیلی، آنقدر گرفتار مشکلات سیاسی و مشکلات ناشی از حضور متفقین در ایران بودند، که نتوانستند قدمی در راه بهبود وضع اقتصادی کشور بردارند تا این که در ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ش. قوام السلطنه سیاستمدار کهنه کار که در دوره رضاخان مغضوب و گوشه نشین شده بود، به نخست وزیری رسید.

در بررسی عوامل موثر در ایجاد بلوای نان، برخی ظهور دولت قوام را به عنوان دلیلی بر شکل گیری شورش، برشمرده اند. مهدی فرخ که با خاندان قوام میانه خوبی ندارد و آنها را شجره خبیثه می نامد یکی از معتقدان به این عامل است.

حسین کاوشی نیز در بررسی توطئه دربار محمدرضا شاه، در ایجاد بلوای نان، ترس شاه جوان از قدرت یافتن احمد قوام به عنوان رقیبی قدرتمند و خطرناک که در کارنامه کاری خود تجربه هایی چون بیش از ۲۰ بار وزارت و ۲ بار نخست وزیری داشت را عاملی مؤثر، در شکل گیری غائله ۱۷ آذر می داند.

وزیرمختار آمریکا در تهران نیز از دیگر معتقدان به این عامل است. وی سماجت و سرسختی انگلستان در نرساندن گندم به ایران را «بازی تفرقه بینداز و حکومت کن» انگلیسی ها می نامد که به قصد برکناری دولت قوام و بر سر کار آوردن مهره ای مناسب

و دست نشانده، همانند سیدمحمد تدین، اعمال می گردید.

خانه قوام پس از شهریور ۱۳۲۰، یکی از مراکز سیاست تهران بود که از طرف روشن فکران، حزب توده و آزادی خواهان مورد توجه قرار گرفت. چون هدف اساسی متفقین در آن زمان ایجاد امنیت در ایران بود تا بهتر و سریع تر به فعالیت جنگی خود علیه آلمان بپردازند؛ از روی کار آمدن دولتی مقتدر و قوی حمایت می کردند. این سیاست علاوه بر آنکه مانع از شکل گیری کانون های ضد متفقین از لحاظ احساسات وطن پرستانه و ضداستعماری می شد، دست آنها را در کنترل فعالیت جاسوسان آلمانی نیز باز می گذاشت. بنابراین زمینه برای به قدرت رسیدن قوام السلطنه به عنوان نخست وزیر فراهم شد.

وی از همان ابتدای کار حساسیت دربار را علیه خود شکل داد. قوام اعلام داشت دولت او پاسخگوی اعمال خود در برابر مجلس است و به همین علت وزرای کابینه باید گزارشات خود را به وی ارائه دهند و نه شخص دیگری (شاه و سایر درباریان)

قوام برای تعدیل موقعیت و نفوذ انگلستان و شوروی، سعی می کرد نیروی سومی، یعنی ایالات متحده را به عرصه سیاسی ایران بکشاند. یکی از اقدامات او در این زمینه بکارگیری مستشاران آمریکایی بود. مهم ترین این مستشاران، گروه مستشار مالی بود که ریاست آن را دکتر میلسپو بر عهده داشت. او به همراه ۳۵ نفر به ایران آمد و به عنوان رئیس کل دارائی با اختیارات وسیع در امور مالی و اقتصادی شروع به کار کرد، اما نتوانست موفق شود. چرا که وظیفه او در درجه اول تأمین خواروبار و احتیاجات متفقین بود.

میلسپو پس از دو سال، به علت آشکار شدن تخلفاتش و نیز مخالفت نمایندگان مجلس چهاردهم، به ویژه دکتر مصدق و آیت الله شیخ حسین لنکرانی، مجبور به استعفا شد و ایران را ترک کرد.

یکی از اقدامات این مستشاران برای مقابله با گرسنگی، پخت نان دولتی بود. حسین مکی در این خصوص چنین می نویسد:

در آن ایام دولت برای جلوگیری از ازدحام مردم برای تهیه نان که غذای بیشتر مردم بود اقدام به پختن نان ماشینی کرد که به نام «نان سیلو» معروف شد. این نان، نامرغوب و غیر قابل خوردن بود که در بعضی از نقاط کشور، از جمله تهران توزیع می شد. استفاده از این نان باعث بیماری تعدادی از کودکان تهران شد.

شریدان نیز درباره تأسیس نانواخانه مرکزی دولتی در گزارش خود خطاب به

ب.ج.ئی بودو، در تاریخ ۱۲ دسامبر۱۹۴۲ / ۲۱ آذر ۱۳۲۱ چنین نوشته است:

پس از یکٔ ماه اقدام در وادار کردن نانواها به پخت شبانه و تقسیم آن و ممانعت از دزدی و فروش آرد به بازار سیاه، من ناچار شده ام کلیه نانوائی های شهر را که تعدادشان ۳۲۱ دکان است، بسته و نانواخانه مرکزی دولتی را تأسیس کنم.

مهدی فرخ در خاطرات خود، به تلاش انگلیسی ها برای راهیابی به وزارت خواروباری که قوام آن را ایجاد کرد، اشاره می کند و می نویسد:

در مرداد ۱۳۲۱، دولت تازه تأسیس قوام برای رویارویی با مشکل نان، تصمیم به تشکیل وزارت خواربار گرفت و مهدی فرخ به عنوان اولین وزیر خواربار به کابینه قوام راه یافت. هم زمان با این اقدام، کارشناسانی از آمریکا استخدام شدند تا وزارتخانه جدید را به سمت مقابله با بحران هدایت کنند. انگلیسی ها با اعمال فشار بر دولت ایران، در پی آن بودند که به کار گماردن پنج انگلیسی را در این وزارتخانه تحمیل نمایند و به این ترتیب کنترل خود را بر اوضاع از دست ندهند.

اقدامات قوام موجب شد انگلستان هم مانند دربار، از بروز بحران های سیاسی و اقتصادی که منجر به سقوط کابینه قوام السلطنه و روی کار آمدن دولتی کاملاً مطیع و وابسته به آن کشور شود، استقبال کند. در واقع می توان گفت باری دیگر دربار ایران، در سیاستی همسو با انگلستان و به اطاعت از این دولت، برای حفظ منافع خود، پای به صحنه نهاد.

برای ضربه وارد آوردن به قوام السلطنه باید از حربه ای استفاده می شد که اثر جدی داشته باشد. باید ثابت می شد قوام السلطنه نه تنها قوی نیست و نمی تواند امنیت را تأمین کند، بلکه موجب اغتشاش و بلوا نیز شده است و دوام کابینه وی، نظم و آرامش را در کشور از بین برده و اجرای برنامه متفقین برای کمکٔ به شوروی را با اشکال روبرو می کند.

از شهریور ۱۳۱۹ تا تابستان ۱۳۲۱، دولت انگلستان با ارسال گندم از هندوستان و کانادا به ایران مخالفتی نکرد و طی این مدت بر اساس اسناد موجود در آرشیو ملی حدود هفتاد هزار تن گندم به ایران وارد شد. اما بعد از این تاریخ، انگلستان در امتداد سیاست خود برای براندازی قوام از قدرت، با واردات گندم به ایران مخالفت کرد و در نتیجه همین سیاست، کمبود و گرانی نان در نیمه دوم سال ۱۳۲۱ به اوج خود رسید. این در زمانیست که سر ریدر بولارد در گزارش خود معتقد است ایران نیازی به واردات گندم ندارد و محصول گندم این سال را خوب اعلام کرده است.

اسناد دیگر نیز شاهدی بر این ماجرا هستند که انگلیسی ها تمام تلاش خود را می کردند تا اوضاع را آشفته نمایند. در زمانی که گزارش های واصله از شهرهای مختلف خبر از وضعیت بد اقتصادی، نبود غله و نان و گرسنگی و قحطی دارد، نامه وزیر دارائی به وزارت کشور، در شهریور ماه ۱۳۲۱ حاکی از آن است:

عمال شرکت نفت سابق اخیراً عده ای از کارگران بیکار و ناراضی شرکت سابق نفت را توسط اداره اطلاعات سفارت انگلیس استخدام نموده و مأموریت آنها تحریک و آتش زدن خرمن ها در قراء و قصبات می باشد و بعلاوه این عده مأموریت دارند با نشر خبرهای دروغ حاکی از خرابی اوضاع، ذهن دهقانان و زارعین ساده لوح را مغشوش و آنها را وادار نمایند که ارزاق عمومی را ذخیره و انبار نمایند.

بدین ترتیب نقشه بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ به نحوی که چیده شده بود، عملی گردید. بحران غله به جایی رسید که در آستانه ناآرامی های آذر ماه ۱۳۲۱، سیلوی تهران فقط برای دو روز گندم داشت. «حمید شوکت» معتقد است ارجحیت کمک به شوروی، عاملی است که انگلستان را به بی تفاوتی در برابر وضع بد اقتصادی ایران وامی دارد. وی می نویسد:

همه این ها دولت قوام را بیش از پیش به سمت این سیاست سوق داد تا از متفقین بخواهد به ایران غله ارسال کنند. متفقین به چنین تقاضایی تن در نمی دادند. زیرا سیاست بریتانیا بر اساس نیازهای جنگی این امپراطوری شکل گرفته و حاکی از آن بود که کمک به شوروی بر رفع دشواری های ایران ارجحیت دارد.

علاوه بر این، انگلستان می خواست از موضوع کمبودها، به عنوان اهرم فشاری بر دولت قوام استفاده کند. در ادامه این کشمکش ها، سرانجام طرح مشترکی از جانب ایران، انگلستان و آمریکا به امضا رسید. بنابر مفاد این طرح که در ۲۸ آبان ۱۳۲۱ از تصویب مجلس گذشت، آمریکا و انگلیس توافق کردند، کمبود غله ایران را تا برداشت محصول در سال آینده تأمین کنند و در مقابل، مجلس با انتشار اسکناس و اعطای اختیارات فوق العاده به نخست وزیر موافقت کند. امید قوام بر آن بود که با پیروزی در این عرصه از نبرد، بحران فروکش کرده باشد. اما شورشی که در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ آرامش تهران را بر هم زد، این امید را نقش بر آب کرد.

«یرواند آبراهامیان» درباره نقش متفقین و از جمله انگلستان در بلوای نان، چنین می نویسد:

سرانجام کشمکش میان قوام و شاه به خیابان های تهران کشیده شد. این درگیری هنگامی شروع شد که اصناف بازار در ۱۷ آذر ۱۳۲۱، برای اعتراض به قیمت بالای مواد غذایی، مسئله جدید چاپ اسکناس ها و قانون مالیات بر درآمدی که به تازگی میلسپو وضع کرده بود، در بیرون مجلس به آرامی راهپیمایی کردند. البته هنگامی که چاقوکشان و افسران ارتش اعلام کردند که شاه هرگز اجازه نمی دهد تا سربازان به طرف «مردم محبوبش» تیراندازی کنند، راهپیمایان به سوی ساختمان مجلس حمله ور شدند. وقتی که ارتش از مداخله پلیس جلوگیری کرد، تظاهرکنندگان دو نماینده را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به نانوائی ها حمله ور شدند، فروشگاه های لوکس و منزل قوام را غارت کردند و محله اعیان نشین شهر را تهدید کردند. نظم و آرامش هنگامی برقرار شد که نیروهای انگلیسی وارد عمل شدند. هر چند متفقین به کمک قوام شتافتند، این مداخله آنها را متقاعد کرد که شاید رقابت میان نخست وزیر و شاه موجب شود تا اندک منابع ارتش برای انجام وظیفه حیاتی انتقال تجهیزات جنگ، در راه ایفای مسئولیت بیهوده حفظ نظم و قانون صرف شود. پس آنان از بین این دو نفر شاه را ترجیح دادند.

همچنین؛ در آبان ۱۳۲۱ انگلستان که وضعیت غله ایران را به بدترین وضع ممکن سوق داده بود، در اقدامی در ظاهر دوستانه موافقت کرد موقتاً ۳۵۰۰ تن غله از انبارهای خود در عراق را به ایران صادر کند و تهران را از وضعیتی که در آن بود نجات دهد. ولی این گندم پس از به نتیجه رسیدن سیاست های آنها در سست کردن پایه های قدرت قوام و آن هم با تبلیغاتی پر سر و صدا وارد ایران شد. خبرنگار مخصوص رویتر در این مورد گزارش داد اولین مرسوله گندم انگلیس در کامیون هایی که پرچم انگلیس بر آن افراشته بود، به تهران رسید و در مقابل جمعیت خوشحال، با کامیون هایی ایرانی که روی آنها نوشته شده بود «انگلیس ها گندم به ایران می آورند» حمل شد. نقل شده پیش از آن، چند هواپیما از نیروی هوایی ایران بر فراز پایتخت پرواز کرده و اوراقی ریختند که در آنها وعده انگلیس و آمریکا، دائر بر ارسال گندم به ایران، تذکر داده شده بود.

در اسنادی که در همین کتاب آمده، شاهد گزارشی از وزارت خواروبار به نخست وزیر هستیم که نشان می دهد گندمی که با این همه تبلیغ و منت وارد ایران شد، پر از «خرده شیشه» و غیر قابل استفاده بوده است.

احمـد قوام پس از وقایع اسف بار ۱۷ آذر که شـرح آن در این پژوهش آمد، به زمامداری خود ادامه داد. سیاست های قوام در تعیین اعضـای کابینه از سویی و تلاش شاه و دربار برای سـرنگونی وی از سوی دیگر، سـرانجام منجر به مشاجرات شدیـد وی با برخی نمایندگان و وزیران و به دنبال آن استعفای وزیران و انحلال کابینه شد.

قـوام، علی رغـم وضـعیتی کـه پیش آمـده بـود، به حکـومت بـدون وزیر خـود ادامه داد و جلسـات هیـأت وزیران را بـا معاونـان وزارتخانه ها تشکیل داد.

«پیتر آوری» در شرح ماجرای بلوای نان، چنین می نویسد:

در زمسـتان سال ۱۳۲۱ پس از بلوای نـان در آذر ماه، بحران هنوز ادامه داشت. چون تهران صـحنه تظاهرات شدیـدی شـده بود، یک گردان از نیروهای انگلیسـی مستقر در قم، به تهران منتقل شدند. شاه دچار تردید شده بود که آیا نخست وزیر (احمد قوام) را برای اسـتعفا دادن تحت فشار بگـذارد یا خیر. حتی در یک مرحله، به نظر می رسـید که شاه در فکر تشـکیل کابینه نظامی بود که خود در رأس آن باشد. با اندیشه ای که بیانگر شـیوه فکری او در دسامبر ۱۹۴۲ (آذر ۱۳۲۱) بود. مع الوصف، در این مرحله وزیرمختـار بریتانیـا در تهران از شـاه خواست که قوام را برکنار سازد و به وی و سایر کسانی که خانه هایشان بر اثر تظاهرات ۱۷ آذر خراب شده است، غرامت پرداخت شود.

در این شـرایط، قوام که شانسـی برای کسب رأی اعتماد از مخالفان خود و معرفی وزیران جدید نداشت، پس از برگزاری جلسه ای با طرفداران خود و بررسی اوضاع، از نخست وزیری کناره گرفت.

خرابی راه های شوسه، به کارگیری راه آهن و تصرف وسایل حمل و نقل

یکی از ارکـان اساسـی سـیاست انگلسـتان در ایران در زمـان جنگ جهانی دوم و بعـد از اشـغال ایران، کمک به مساعی جنگی متفقین، به طور اعم و ارسـال کمـک هـای جنگی به شوروی، به طور اخص بود. بهـانه جنـگ و کمک رسانی به شوروی از راه ایران، نماینـدگان سیاسـی و مقامـات نظامی انگلیس در ایران را بر آن داشت تا برای توسـعه سیسـتم حمل و نقل کشور و ارسال مواد به شوروی، در هر امری از امور ایران، مداخله نمایند.

مأموران کشوری و لشـکری و بخش خصوصـی انگلستان، به طور فعالی در ایران مشغول بودند و برای حمل کمک های متفقین به روسیه، از هیچ کوششی فروگذار

نمی کردنـد. از ابتـدای هجوم به ایران، تا پایان جنگ، انگلیسـی ها بیش از شـش هزار کیلومتر راه را ساخته و یا تعمیر کردنـد و نگهـداری بقیه راه هـا را نیز بر عهـده گرفتنـد. آنهـا همچنین اقـدام به ایجـاد یـک سازمان بزرگ حمل و نقل زمینی کردنـد که هزاران کـامیون را که در سراسـر جـاده های ایران به کار حمل مواد به روسـیه مشـغول بودنـد، اداره می کرد. راه آهن سراسـری ایران بـه کلی در تحت اختیـار متفقین قرار گرفته بـود. قسـمتی از این راه یعنی از بنـدر شـاهپور در جنـوب تـا تهران در اختیـار و زیرنظر و کنترل انگلیسی ها بود.

راه هـای ایران و از جملـه راه آهـن، اهمیـت بـه سـزایی برای گردش ماشـین جنگی متفقین داشت. بر روی جـاده هـایی به طـول ۲۷۰۰۰ کیلومتر، قسمت اعظم کمک های متفقین، به شوروی حمل می شد. در مدتی کمتر از چهار سال جمعا بیش از ۵ میلیون تن کالا از طریق جاده های شوسه ایران به شوروی حمل شد. حمل و نقل این مقدار عظیم کالا، بر روی جاده های ایران، مشکل ترافیـک را به جـایی رسانیـد که دولت هـای اشـغالگر مجبور شدنـد با امضای یک توافقنامه، برنامه ای برای اسـتفاده از راه های شوسه تنظیم کنند که طبق آن هر کدام فقط در ساعات معینی از شـبانه روز می توانسـتند از جاده ها اسـتفاده کنند. به این ترتیب جاده های ایران در ۲۴ ساعت متناوباً جولانگاه کاروان های حمل و نقل این دولت ها و از جمله انگلستان بود.

بر اسـاس ماده ۳ بنـد ب قرارداد ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲/۹ بهمن ۱۳۲۰، متفقین تمـامی وسایل حمل و نقل خصوصـی، دولتی و نظامی ایران را به تصـرف خود درآورده بودنـد. آنهـا تمـامی کـامیون هـای موجود، تانکرهـای نفتکش، اتوبوس هـای مسـافری و حتی اتوبوس هـای خطوط شـهری را نیز متصـرف شدنـد. تنهـا تعـداد کامیون های غیر ارتشـی متصـرفی متفقین به ۳۰۰۰ دستگاه می رسید.

این تصـرف وسایل نقلیه و نیز ترافیک شدیـد جاده ای، اثری غیر قابل جبران، بر اقتصاد ایران، بر جای گـذاشت. سیسـتم حمل و نقـل کالاـ و مـواد مصـرفی و غـذا در سـطح کشـور به کلی از هم پاشـید و گرانی و قحطی را گسـترش داد. اثرات مخرب از هم گسیختگی خطوط ارتباطی و فرسودگی وسایل نقلیه در ایران حتی سال ها بعد از خاتمه جنگ نیز ادامه یافت و ضایعات مالی و جانی غیر قابل تخمینی را باعث شد.

بیشتر راه های شوسه، به دلیل عدم توجه دولت در بازسازی آنها و مشـکلات ناشی از حضور اشغالگران در کشور، غیرقابل بهره برداری بود. این موضوع اثر زیادی بر حمل

گندم داشت. در برخی نقاط گندم آماده حمل بود، ولی خرابی راه های ماشین رو مانع حمل آنها به نقاط قحطی زده می شد.

متفقین شبکه راه آهن ایران را در اختیار خود گرفتند و با نیمی از کامیون های عمومی و تحت مالکیت خصوصی، قرارداد بستند که به این طریق، بیش از ۷۵ درصد شبکه توزیع مواد غذایی را در ایران، در حین برداشت محصول سال ۱۳۲۰، از بین بردند. کامیون های باقیمانده در دست ایرانیان، در اندک مدتی، غیرقابل استفاده شدند؛ زیرا متفقین ورود قطعات یدکی، به خصوص لاستیک را محدود کردند. دو سازمان متفقین؛ یعنی شرکت تجاری ممالک متحد بریتانیا و مرکز ملزومات خاورمیانه، نظارت بر تجارت خارجی ایران را در دست گرفتند و با در نظر گرفتن اولویت های متفقین و نه اولویت های ایرانیان به اداره آن پرداختند.

ناتوانی فنی و مالی انگلستان، در رساندن سریع کالا و ملزومات جنگی به شوروی، باعث شد انگلیس از ایالات متحده، که تازه به نفع متفقین وارد جنگ شده بود، درخواست کمک کند. در نتیجه آمریکائی ها نیز به جمع اشغالگران ایران پیوستند و سی هزار نیروی نظامی و فنی آمریکایی بدون کسب موافقت دولت ایران، وارد سرزمین ایران شدند. یادداشت اعتراضی به این حضور بی دعوت صادر شد اما دولت آمریکا به آن وقعی ننهاد و حتی پیشنهاد الحاق به اتحاد سه گانه را نیز نپذیرفت. با ورود آمریکائی ها میزان حمل و نقل مواد از طریق ایران به شوروی افزایش قابل ملاحظه ای یافت و لطمات غیر قابل جبرانی به اقتصاد ایران وارد شد.

آمریکائی ها، به بهانه کمک به حمل تدارکات وارد ایران شدند؛ و به همین دستاویز سی هزار سرباز امریکائی، در دسامبر ۱۳۲۱ وارد ایران شدند. همچنین آنها در ادامه سیاست های خود در نفوذ به مراکز حساس، با پیشنهاد قوام، یک هیأت نظامی به ریاست سرهنگ نورمن و هیأتی اقتصادی به ریاست میلسپو را روانه ایران کردند تا به امور ارتش و مالیه ایران، سر و سامان بدهند!

در سال های کمبود و گرسنگی، غلات و مواد غذایی که در برخی نقاط ایران امکان صدور به مناطق قحطی زده را داشت، به علت عدم وجود وسایل حمل و نقل و مصادره آنها توسط متفقین، دچار آفت می شد و از بین می رفت. در تلگرامی که در این زمینه از تبریز به نخست وزیر ارسال شده است، می خوانیم غلات موجود در شعبه های اداره غله این

شهر با خطر شپش مواجه است و به علت تعهد دولت در واگذاری وسایل حمل و نقل به متفقین و نبود وسیله ای برای حمل آنها به نقاط دیگر، در حال از بین رفتن است.

تعداد اندکی وسایل حمل و نقل که در اختیار دولت ایران بود نیز خراب و نیازمند قطعات یدکی بود. دولت ایران سفارش تعدادی لاستیک کامیون و لوازم یدکی به آمریکا داد، اما وقتی این کالاها به بنادر ایران رسید، مقامات اشغالگر انگلیسی محموله را تصاحب کردند و از تحویل آن به دولت ایران امتناع ورزیدند.

آفت زدگی محصولات و بی آبی

درگیر شدن ایران در مشکلات مربوط به جنگی ناخواسته و حضور متفقین و از جمله انگلستان در ایران مشکلاتی پدید آورد که علاوه بر حوزه های سیاسی و اجتماعی، اثری مخرب بر حیات اقتصادی ایران نیز داشت. هر چند مسئله کمبود غلات، اواسط سال ۱۳۱۸ آغاز شده بود، ولی جنگ و حضور ارتش متفقین در ایران، مزید بر علت شد و راه های چاره را سد کرد.

محصول غله ایران، در سال ۱۳۱۸ به حد کافی نبود و رضا شاه نیز نتوانست میان مصرف غله در نقاط پر محصول و قحطی زده توازن برقرار سازد. در آن سال، اغلب کشاورزان به سبب پائین بودن نرخ دولتی خرید گندم، از کشت آن خودداری کردند. ولی رضا شاه در ادامه سیاست صنعتی کردن کشور، مقداری از محصول گندم را در مقابل واردات صنعتی، به خارج صادر کرد و کار به جایی رسید که دیگر برای پر کردن سیلوی تازه احداثش گندم در اختیار نداشت.

در دوران حضور متفقین در ایران، محصول بد و مقدار کشت نیز کم بود. همچنین زارعین از لحاظ تهیه بذر، دچار بی پولی شده بودند و همواره از غارت شدن محصول خود بیمناک بودند.

برای نمونه، گزارشی به وزارت دارائی، در سال ۱۳۲۱ حاکی از آن است که:

محصول گندم و جو امسال همدان به واسطه نیامدن باران در پاییز و بهار به افت برخورده، در تمام بخش ها به طور کلی الی چهل درصد دیم، یک چهارم نسبت به سال گذشته نشان می دهد و محصول بهاره مورد استفاده نیست و مختصر محصولی که بدست بیاید، بعلت ترقی کارمزد کارگر که سه برابر ترقی کرده و نبودن وسیله نقلیه،

باعث ترقی فوق العاده در کرایه شـده، قیمت کنونی که اداره اقتصاد خریـداری می نماید، تکافو از هزینه جمع آوری محصول و کرایه نمی کند.

همچنین در این سال ها، بروز انواع بیماری های گیاهی و نیز خشکسالی های متعـدد، باعث نابودی محصولات کشاورزی شـده بود و به این ترتیب امید دولت به خرید مازاد محصولات، بیهوده بود. این امر از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ادامه داشت.

احتکار و قاچاق مواد غذایی

وقتی هجوم متفقین به ایران آغاز شد، انگیزه چشمگیری برای احتکار مواد غذایی به وجود آمد.

«بولارد» نیز به این موضوع اشاره کرده و می نویسد:

قوای متفقین چنـدی پس از پایان فصل برداشت غله ایران را اشـغال کردنـد و بسـیاری از تولید کنندگان گندم فرصت را غنیمت شمردند و از عرضه محصول خود امتناع کردند. حکومت جدید نیز به جای افزایش سـریع نرخ دولتی خرید گندم، کار را به دفع الوقت گذرانـد و نتیجه این سـهل انگـاری، این شـد که تقریباً فقـط مقـدار انـدکی گنـدم از مهمترین مرکز تولیـد کننـده آن – آذربایجان– به تهران رسید.

کمبـود کالاـ به ویژه مواد غـذایی، تشـکیل بـازار سـیاه، قحطی و احتکـار، همگی از مصـیبت هـای اقتصـادی ناشـی از جنـگ و اشـغالگری بود. در این میان غله و گندم وضـعی به مراتب بحرانی تر داشت. نان، قوت بیشتر ایرانیان را تشکیل می داد و کمبود، گرانی و کیفیت نامناسب آن تأثیرات سیاسی و اجتماعی بسزایی بر جا می گذاشت. هر چند پیش از اشغال هم میزان موجودی و مصـرف گنـدم در ایران نـامتوازن بود، اما واردات، کسـری آن را جبران می کرد. اشـغال ایران در شـهریور ۱۳۲۰ و متعـاقب آن فروپاشـی دیکتـاتوری رضاشاه، که درست پس از خاتمه فصل برداشت گنـدم صورت گرفت، باعث شـد دولت نتوانـد از عهـده جمع آوری و حمل و نقل گندم برآید.

کاهش میزان تولیـد گندم در کشور و قاچاق آن به کشورهای همسایه، همه و همه دست به دست هم داده بود تا میل به احتکار گندم را نزد مالکان و دلالان افزایش دهد.

آگهی فرمانداری همدان، به تاریخ ۱۴/۶/۱۳۲۱ خود گویای اوضاع و احوال آن روزهاست:

طبق امریه تلگرافی رسیده از جناب آقای نخست وزیر، به عموم مالکین دهات و مزارع عمومی خاطرنشان می شود که هرگاه در پرداخت جنسی که تعهد شده است، تأخیر یا بدست آویز های مختلف تقاضای تخفیف در پرداخت فزونی غله خود نمایند، از هیچگونه مجازات معاف نخواهند شد. دولت نمی تواند در این موقع از رحم و شفقت به همنوعان و هم میهنان صرف نظر نموده و نمی تواند قبول نماید که مالکین و زارعین در مقام استفاده نامشروع برآیند و بهیچوجه اغماض و ارفاقی در این باره نشده، بلکه اشد مجازات از حبس طولانی و جریمه فوق العاده حتی سیاست اعدام نسبت به محتکرین اعمال خواهد شد.

در اسفند ۱۳۲۰ش. قانون منع احتکار به تصویب مجلس رسید. همچنین خرید و فروش آزاد غله و نیز صدور آن و برخی کالاهای اساسی دیگر ممنوع اعلام شد.

«سر ریدر بولارد» با اشاره به این قانون می نویسد:

در مورد لایحه احتکار که دولت به مجلس برد، حرارتی نشان نمی دهند. این شاید به دلیل آن باشد که اکثر نمایندگان خودشان زمین دار و محتکر هستند.

در آن روزها، دولت انگلستان سعی داشت در تبلیغات خود آثار و پیامدهای اقتصادی حضور بیگانگان در ایران را کم اهمیت جلوه دهد. «سر ریدر بولارد» هم در راستای همین سیاست، سعی دارد کمبودها و گرانی های موجود در ایران را ناشی از سیاست های نادرست ایرانیان، سوءاستفاده از قدرت و مقام، رشوه خواری و رواج فساد در میان دولتمردان معرفی کند. او در جایی دیگر چنین می نویسد:

چیزی که دولت [ایران] مایل به انجام آن است خرید ۱۲۰ هزار تن گندم از متفقین برای مصرف شهرهاست. در نتیجه کشتی هایی که باید به حمل مهمات جنگی بپردازند، می بایست به قیمت جان ملوانان متفقین به کشوری گندم حمل کنند که اگر محتکران مال اندوز و مأموران خودش را مهار کند می تواند با گندم تولیدی خود زندگی کند.

او در مواردی چند از گزارش های خود سعی دارد نقش محتکران مواد غذایی را در کمبود مواد غذایی بزرگ جلوه دهد، حال آنکه آنچنان که «پیتر آوری» اشاره می کند، حتی در ماجرای احتکار مواد غذایی نیز می توان رد پای انگستان را مشاهده کرد. «آوری» می نویسد:

بدون شک محتکران مواد غذایی در ایران وجود داشتند و بسیاری از آنها، همانگونه که

بعدها افشا شد، عوامل فروش بریتانیا بودند و از این رو در موقعیتی قوی قرار داشتند. انگلیسی ها در داوری خود نسبت به ایرانیان، شاید عقاید خود را بیش از حد تعمیم می دادند. جای تردیدی نیست که این داوری، استوار بر این عقیده بود که ایرانیان مردم نادرستی هستند.

در نامه ای از وزارت مالیه خطاب به وزارت کشور در تاریخ ۷/۱۱/۱۳۲۱، درباره شیوع قاچاق در کشور و ضرورت کنترل آن چنین می خوانیم:

نظر باینکه موضوع قاچاق در اکثر نقاط کشور بویژه در مرزهای جنوب و غرب و شمال غربی کشور که وضعیت طبیعی محل و وسعت زیاد مناطق مرزی، وسایل آنرا سهل تر می نماید، شیوع و وسعت زیادی پیدا کرده و خاصه از موقعی که سازمان قوای تأمینیه و همچنین گردش امور گمرکی در ولایات در اثر واقعات اخیر و تهاجم قوای بیگانه مختل گردیده و وسایل کافی جهت جلوگیری از ورود و خروج کالاـ (بویژه خواربار) در دست نیست. از این رو وزارت دارائی معتقد است تا موقعی که سازمان پاسداری گمرک تشکیل نگردیده، برای نیازمندی های گمرک، علاوه بر پاسگاه های ژاندارمری، به مقتضای هر محل، عده[ای] از افراد ژاندارم، برای جلوگیری از ورود و خروج کالاهای قاچاقی در دفاتر گمرکی باختیار اداره های گمرک گذارده و فوق العاده روزانه افراد آن از بودجه اداره گمرک پرداخت شود.

اوضاع مالی کشور، سیاست های پولی متفقین و اثرات آن در ایجاد تورم و تشدید فقر و گرسنگی

اوضاع مالی ایران نیز در زمان اشغال تأسف بار بود. برای مثال بودجه سال ۱۳۲۰ به طور عجیبی تصوری و تخیلی به نظر می آمد. کسری بودجه تخمینی در این سال بالغ بر ۷۱۰ میلیون ریال بود. در چنین وضع اسفناکی، توقف واردات به کشور بر اثر جنگ، باعث کاهش عایدات گمرکی به عنوان یکی از راه های عمده درآمد دولت شده بود. همچنین حضور نیروهای بیگانه در کشور گردآوری انواع مالیات را غیرممکن ساخته بود. دولت ایران که وضع مالی و اقتصادی کشور را دچار بحران و خطر دید دست کمک به سوی متفقین و خصوصاً انگلستان دراز کرد تا طبق تعهداتی که متفقین در ضمائم پیمان سه گانه اتحاد بر عهده گرفته بودند، از نظر اقتصادی به ایران کمک کند.

در پنجم خرداد ماه ۱۳۲۱ قراردادی تجاری- مالی بین ایران و انگلستان منعقد شد. بر اساس این قرارداد انگلستان متعهد شد اقدامات لازم را برای ارسال کالاهای اساسی مورد نیاز ایران به عمل آورد.

وضع غیر عادی ناشی از جنگ و همچنین مخارج سنگین و روز افزون نیروهای متفقین در ایران برای مقاصد جنگی، فشارهای تورمی را افزایش می داد.

دولت ایران قادر نبود برای رفع تورم اقدامات اساسی و لازم را به عمل آورد. شاخص هزینه زندگی بین سال های ۱۳۱۸ یعنی شروع جنگ جهانی و ۱۳۲۳، نزدیک به ۷۰۰ درصد افزایش پیدا کرد و دولت ایران برای مقابله با آن، تنها به افزایش نشر اسکناس های در جریان می پرداخت. دولت در سه نوبت از مجلس شورای ملی اجازه نشر اسکناس گرفت که این امر، خود بر وخامت اوضاع افزود.

علاوه بر این، متفقین که برای کارهای خود در ایران احتیاج به ریال داشتند، دولت ایران را برای انتشار اسکناس تحت فشار گذاشتند.

«میلسپو» معتقد بود فروش طلا به وسیله دولت ایران، فشار موجود برای اسکناس بیشتر را می کاهد و در نتیجه از کاهش قدرت خرید ریال، جلوگیری می کند؛ زیرا قیمت طلای بازار در عمل باعث کاهش هزینه جنگی دولت انگلستان در ایران خواهد شد؛ اما انگلیسی ها معتقد بودند هزینه های جنگی آنها در ایران تنها از راه پرداخت های ریالی میسر است. در نتیجه پیشنهاد میلسپو به جایی نرسید و مشکلی را حل نکرد.

انگلیسی ها برای تداوم گردش چرخ های ماشین عظیم جنگی خود، مجبور به تزریق پول به این سیستم بودند. بر اساس آمارها مخارج دولت انگلستان در ایران ماهیانه حدود سیصد میلیون ریال بوده است. آنها به منظور تأمین ریال مورد نیاز، برای پرداخت های داخلی، می توانستند به دو روش متوسل شوند. روش تعویض ارز خارجی و طلا به ریال و یا روش صدور کالا به ایران. اما به علت مشکلاتی که انگلستان با آنها دست به گریبان بود، هر دو این روش ها برای دستیابی به ارز ایران غیرممکن می نمود. زیرا از یک سو تمامی کارخانجات این کشور در خدمت صنایع نظامی درآمده بود و این کشور در وضعیتی قرار نداشت که با صدور و فروش کالا ـ به ایران، ریال به دست بیاورد و از سوی دیگر پرداخت ارز و طلا ـ به بانک ملی ایران را باری بر ذخیره ارزی و طلای محدود خود می دانستند که می توانست سیستم پولی آنها را متزلزل نماید. لذا این کشور برای حل مشکل خود پول

کاغذی مورد نیاز خود را از بانک دولتی ایران دریافت می کرد و در مقابل در بانک های مرکزی انگلستان، دولت ایران را معادل آن مبلغ در حسابی که به همین منظور گشوده بود، بستانکار می کرد. بدهکاری انگلستان به ایران، فقط در دفاتر بانکی عمل می شد و ارزی از این بابت تحویل ایران نمی شد.

برقراری چنین سیستم پرداختی علیرغم ظاهر منطقی و عادلانه اش نتایج شومی برای اقتصاد ایران داشت. زیرا دولت ایران هیچ گونه کنترلی بر این حساب و یا حتی آزادی برداشت از آن نداشت. به علت تأمین هزینه های سرسام آور جنگی، از طریق افزایش چاپ پول کاغذی بدون پشتوانه، پول ایران ارزش خود را از دست داد و به صورت پاره ای کاغذ درآمد و این موضوع خود موجب رشد نجومی قیمت ها و در نتیجه ایجاد تورم در کشور شد. قدرت خرید قشر وسیعی از مردم، کاهش یافت و با پاشیده شدن شیرازه اقتصاد کشور، قحطی و گرسنگی گروه کثیری از مردم را از پا درآورد.

انگلستان برای حفظ منافع خود، تنها به این روش ها اکتفا نکرد، بلکه حتی برای کاهش همین بدهی اسمی خود به دولت ایران نیز روش هایی ابداع کرد که یکی از آنها کنترل قیمت تبدیل ریال به ارزهای خارجی بود. دولت انگلستان، بعد از اشغال ایران اقدام به افزایش مصنوعی ارزش لیره در برابر ریال کرد و نرخ تبدیل را از ۶۵ ریال قبل از جنگ به ۱۴۰ ریال برای یک پوند تغییر داد.

بر حسب شرایط موجود، کاهش ارزش پول می توانست آثار مفید یا مضری بر اقتصاد سیاسی کشور بگذارد. هنگامی که ارزش پول ایران کاهش یافت، تقاضا برای صادرات ایران یعنی تقاضای نیروهای اشغالگر برای کالا و خدمات ایران عملاً نامحدود بود. در حالی که میزان عرضه کالاهای مزبور محدود بود. مجموعه این مشاهدات حاکی از آن است که کاهش ارزش پول ایران به میزان ۱۰۰ درصد، درآمد ایران را از فروش کالا یا خدمات (صادرات) به متفقین به نصف تقلیل داد. از سویی دیگر از آنجا که ماهیت واردات ایران کاملاً مشخص بود، نمی توانست کاهش قابل ملاحظه ای یابد و حال که ارز خارجی و در نتیجه کالاهای خارجی گرانتر شده بود، ارزش واردات ایران نمی توانست تفاوت چندانی با قبل از کاهش نرخ برابری ارز داشته باشد. این بدان معناست که کاهش ارزش پول، درآمد صادراتی ایران و تراز پرداخت های آن را به شدت تحت تأثیر قرار داده و اثر تورمی فوق العاده ای بر اقتصاد گذارد و مردم فقیر را فقیرتر کرد.

افزایش عرضه اسکناس به میزان چهار برابر در اوضاع یاد شده، یکسره تورم زا بود، و در هر حال افزایش عرضه اسکناس محلی بود که نیروهای اشغالگر را قادر می ساخت مخارجشان را در کشور بپردازند.

استفاده از این روش های تخریبی پولی، موجب تورمی غیرقابل کنترل شد. برای متوقف کردن سیر صعودی تورم، مجلس شورای ملی در مارس ۱۹۴۲/ ۱۳۲۱ خواهان افزایش نرخ تبدیل ریال و نزدیک شدن آن به واقعیت شد. دولت نیز تحت فشار بحران اقتصادی ناشی از تورم و پافشاری مجلس مجبور شد برای تعیین نرخ واقعی راه حل اساسی و منصفانه ای پیدا کند. در پی این تصمیم، پیشنهادی به دولت انگلستان برای تجدیدنظر در نرخ تبدیل ریال به پوند ارائه شد و همچنین از متفقین خواسته شد یک قسمت از نیازهای ریالی خود را از طریق عرضه مستقیم طلا- به بانک ملی ایران و یا با فروش کالا به دولت ایران تأمین کنند. اما دولت انگلستان با هر نوع تغییری در سیستم تحمیلی ارزی موجود به نفع ریال مخالفت می ورزید و از هر گونه مذاکره در این مورد سر باز می زد.

در ۵ خرداد ۱۳۲۱ بالاخره متفقین قراردادی درباره نرخ ارز به دولت ایران تحمیل کردند. با امضای این قرارداد نه تنها مشکلی از ایران حل نشد، بلکه انگلیسی ها به مزایایی بیش از گذشته دست یافتند که مهم ترین آنها تعهد تحویل نامحدود اسکناس توسط بانک ملی ایران به آنها بود. بدین ترتیب با احتساب تمامی سودی که متفقین با توسل به سیاست های پولی خود کسب می کردند، می توان نتیجه گرفت در حالی که مردم کشور ما در قحطی و گرسنگی ناشی از حضور متجاوزان بیگانه به سر می بردند، تمامی مخارج ارتش های اشغالگر و نیز قسمت مهمی از مخارج کمک های متفقین به شوروی، از طریق مردم ایران تأمین می شد.

بر پایه توافق های جداگانه با انگلیس و شوروی، ۶۰ درصد مازاد سالانه تجاری ایران با انگلیس و کل اعتبارات سالانه داده شده به شوروی، تا پایان جنگ بازپرداخت نمی شد. پس از پایان جنگ بر پایه نرخ (کاهش یافته) جدید برابری ریال، به طلا پرداخت می شد. به زبان ساده، کل قضیه، یعنی کاهش ارزش پول، انتشار اسکناس و اعطای وام به انگلیس و شوروی، دزدی مسلحانه ای بود از ملتی بسیار ضعیف و فقیر. در زمان نخست وزیری قوام، وی از متفقین خواست با ورود غله به ایران، کشور را از وضعیت بحرانی نجات دهند، ولی آنها که پول ایرانی نداشتند از دولت مطالبه پانصد

میلیون ریال کردند تا بتوانند کمبود ارزاق در ایران را حل کنند.

برای حل مشکل پول، لایحه انتشار اسکناس، به سرعت تقدیم مجلس شد تا از این طریق مشکل اقتصادی مرتفع شود، ولی در جلسه علنی مجلس با قوام مخالفت شد. قوام نیز طی یادداشتی به سفارتخانه های متفقین اعلام کرد مجلس سیزدهم، تعمداً لایحه انتشار اسکناس را تصویب نمی کند، تا به متفقین کمک ریالی نشود.

اما سرانجام تحت فشار قوام و دول متفق این لایحه به تصویب رسید و فرمان راجع به تفویض اختیار اجازه انتشار اسکناس به هیأت اندوخته اسکناس صادر شد.

با این کار اوضاع از پیش وخیم تر شد. بازار دچار تشنجی عظیم شد و نرخ تورم از ۳۰٪ به ۵۰٪ افزایش یافت.

همین موضوع باعث شده بود احساسات مردم علیه نیروهای اشغالگر و به خصوص انگلستان برانگیخته شود. «سر کلارمونت اسکراین»، یکی از مأموران انگلستان در ایران به این موضوع در گزارش ارسالی خود به تهران این گونه اشاره کرده است:

این وضع اسفبار (ضدیت مردم ایران با بریتانیا) به عوامل گوناگونی مربوط می شود. یکی تورم و تأثیر مصیبت بار آن در افزایش هزینه زندگی است که گناه آن را به گردن اشغال متفقین می اندازند.

مجلس سیزدهم، علاج ورشکستگی اقتصادی و نجات کشور را از فقر و گرسنگی، استخدام کارشناسان امریکایی تشخیص داد و در آبان ۱۳۲۱ لایحه استخدام دکتر میلسپو در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. بر اساس این لایحه دکتر آرتور میلسپو با سمت رئیس کل دارائی ایران به مدت پنج سال استخدام شد و با تصویب وزیر دارائی به اختیارات وسیعی در وزارت دارائی، دست یافت.

با تمام اختیاراتی که مجلس به میلسپو داد، مشکل غله ایران حل نشد و این موضوع، اعتراضاتی را علیه میلسپو شکل داد. ابوالقاسم امینی، نماینده رشت، در استیضاح خود از رئیس کل دارایی چنین نوشته است:

هزینه زندگی به نسبت سال های قبل ۵۰٪ بالا رفته، با وجود افزایش محصول گندم در سال ۱۳۲۲ تغییر در زندگی مردم ایجاد نشده و اقدام میلسپو در اجازه فروش ارزهای خارجی موجب فرار سرمایه های کشور به خارج شده است؛ همچنین وضع قانون مالیات بر درآمد اسراف و تبذیر در هزینه دستگاه های دولتی، مسئله را حادتر کرده است.

این سهم ایران، پل پیروزی متفقین، از جنگ و پیامدهای آن بود.

فهرست منابع و مآخذ

- ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ج۲، (تهران: موسسه اطلاعات، [۱۳۵۵])، ص ۶۱۷.

- آبراهامیان، یرواند؛ «ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر»، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی؛ (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷).

- آوری، پیتر؛ «تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: عطائی، ۶۸-۱۳۶۷).

- اسکراین، سر کلارمونت (مأمور تبعید رضاشاه به جزیره موریس)، «جنگ جهانی در ایران»، ترجمه حسین فراهانی، (تهران: موسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

- امیراحمدی، احمد؛ «خاطرات نخستین سپهبد ایران» به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان. (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳).

- «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، (بی جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱).

- الهی، همایون، «اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱).

- «بازخوانی پرونده اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و آثار و نتایج آن، در ایران، متفقین تصمیم می گرفتند!»، نیلوفر کسری، جام جم، ۹ شهریور ۱۳۸۵، شماره ۱۸، ص ۲.

- «بلوای نان در تهران»، مک فارلند، استیفن. ل. ترجمه دکتر نادر میرسعیدی؛ روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۸/۵/۱۳۸۹، شماره ۲۱۴۸، ص ۳۱.

- «بلوای نان و قحطی»؛ عبدالجواد اخوت، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۵۹، ۱۱/۵/۸۸، ص ۳۲.

- بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین؛ «شترها باید بروند (خاطرات)»، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: نشر نو، ج ۲، ۱۳۶۳).

- «تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا» گردآورندگان: یوناه الکساندر و الن نانز، مترجمان: سعیده لطفیان و احمد صادقی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸).

- «دلایل شکست و فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰»، کار و کارگر، سه شنبه

۱۸ دی ۱۳۷۵، شماره ۱۷۹۰، سال هفتم، ص ۵.

- «گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹-۱۳۳۲»، پژوهش گروهی جامی (جبهه آزادی مردم ایران)، (تهران، ققنوس، ۱۳۶۶).

- «نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران»، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱).

- بهشتی، محمد؛ «فرهنگ صبا» (بی جا، انتشارات صبا، ۱۳۷۰).

- خواجه نوری، ابراهیم. «بازیگران عصر طلایی» (تهران: بی نا، بی تا).

- ذوقی، ایرج؛ «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»، (تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸).

- روزنامه اطلاعات، شماره ۴۸۹۳، ۹ خرداد ۱۳۲۱، ص۱.

- شوکت، حمید، «در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام السلطنه»، (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶).

- عاقلی، باقر، «نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار»، (بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰).

- عتیق پور، محمد؛ «بلوای نان: فاجعه ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱» (تهران: نشر شریف، ۱۳۷۹).

- فرخ، مهدی (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی، شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، (بی جا، جاویدان، بی تا).

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۶۸).

- کاوشی، حسین، «دولت قوام السلطنه و اولین توطئه درباره محمدرضا شاه»، http://www.rasekhoon.net/Article/Show-

- لنزوسکی، جورج، «رقابت روسیه و غرب در ایران»، ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۳).

- معین، محمد؛ «فرهنگ معین» (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر،۱۳۷۱).

- مکی، حسین؛ «تاریخ بیست ساله ایران، ج ۷ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴-۱۳۲۳).

- مهدی نیا، جعفر. «زندگی سیاسی قوام السلطنه»، (تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۶۶).

- مهدی فرخ، زندگی سیاسی خاندان قوام السلطنه: شجره خبیثه، (تهران: انتشارات رازی، ۱۳۶۳).

ص: ۴۳۶

– «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم »؛ عباس پرتوی مقـدم، مطالعات تاریخی، شـماره ۱۰، سال ۱۳۸۴، ص ۵۹، سند شماره یک.

اسناد

– سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مجموعه اسناد نخست وزیری.

پا نوشت ها

* کارشناس علوم سیاسی، دانشگاه تهران و کارشناس ارشد برنامه ریزی و بررسی اسناد و مدارک.

کار و کارگر ، سه شنبه ۱۸ دی ۱۳۷۵ ، شماره ،« دلایل شکست و فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰ » .۱

. ۱۷۹۰ ، سال هفتم، ص ۵

تهران : سازمان انتشارات جاویدان، ،« میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی » ، ۲. عاقلی ، باقر

. ۱۳۷۶ ؛ ص ۲۹۲

. تهران: انتشارات انیشتن، ۱۳۷۳ ، ص ۳۱۰ ،« بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی » ، ۳. نجمی، ناصر

به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان ، ؛« خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی » .۴

. (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، صص ۴۹۳ و ۴۹۲

تهران: نشر شریف، ۱۳۷۹)، ص ۳۵ ، به نقل از ناصر نجمی.) « بلوای نان: فاجعه ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱ » ؛ ۵. عتیق پور، محمد

.۱۲۲۰۰۴– ۶. ن.ک: به سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۷۰۲۷۸

. ۷. عتیق پور، محمد؛ همان. ص ۱۷۲

. تهران: پانوس، ۱۳۷۸)، ص ۱۵۵) « زندگی سیاسی محمدعلی فروغی » ؛ ۸. مهدی نیا، جعفر

به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان. ؛« خاطرات نخستین سپهبد ایران ، احمد امیریاحمدی » .۹

. (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۴۹۶

. ۱۰ . عاقلی، باقر؛ همان. ص ۲۹۵

– ۱۱ . ن. ك. به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد، اس ناد نخست وزیری، سند شماره ۷۰۲۷۸

۱۲۲۰۰۴.

. تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۲) ،« ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم » ؛ ۱۲ . ذوقی، ایرج

۱۳ . عتیق پور، محمد؛ همان. ص ۳۵ به نقل از ناصر نجمی.

. همان. ص ۴۹۶ ؛« خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی » .۱۴

مك فارلند، استیفن. ل. همان. ؛« بلوای نان در تهران » .۱۵

ترجمه محمدرضا ،« اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی » ، ۱۶ . همایون کاتوزیان، محمدعلی

.۱۸۷– نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۶۸)، صص ۱۸۸

. ج ۲ (تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۸)، ص ۲۴۳ ،« تاریخ معاصر ایران » ؛ ۱۷ . آوری، پیتر

؛۱۰۱۰۰۸/ ۱۸ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۸۸۲۲

حاوی نامه زارعان مرند.

. ۱۹ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۳۳۰۰۰۰۰۸۷

به کوشش صفاءالدین تبرائیان، (بی جا، مؤسسه ،«(۱۳۱۸– ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۲۰

.۲۲۹–۲۲۸ ، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، صص ۲۲۳

(تهران : انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱) ،« اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم » ، ۲۱ . الهی، همایون

. ص ۲۰۶

همان. ص ۲۳۵ ،«(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۲۲

۲۴۰۰۱۰۹۴۳ ۲۴۰۰۱۱۷۶۶، ۲۴۰۰۱۳۳۲۴، ۲۹۰۰۰۸۳۶۲، ۳۳۰۰۰۰۰۸۷، ۲۳ . همان. ص ۲۳۶ ؛ ن . ک به اسناد شماره

۲۹۳۰۰۳۶۲۱، ۲۹۳۰۰۰۲۱۸، ۲۹۱۰۰۳۰۵۳، ۲۹۳۰۰۳۴۳۳، ۲۹۰۰۰۳۳۲۴، ۲۹۰۰۰۰۷۵۸، ۳۵۵۰۰۰۶۷۴، ۲۶۰۰۰۰۵۳۱،

. ۳۵۵۰۰۰۵۶۸ و ۲۶۰۰۰۰۴۵۸ و ۲۹۳۰۰۰۱۵۴

. ۲۴ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۰۵۹۶

. ۲۵ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۹۳۰۰۳۶۲۱ و ۲۹۳۰۰۰۲۱۲

. ۲۶ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۳۰۰۲۹۲

.۲۴۲- همان صص ۲۴۳ ،«(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۲۷

.۲۴۸- همان. صص ۲۴۹ ،«(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۲۸

۲۹ . همان. صص ۲۳۷ و ۲۶۷ ، ن .ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره

. ۲۴۰۰۱۲۴۴۷ ، محل در آرشیو ۵۰۹غ ۲آ آ ۱

. همان. ص ۲۷۸ ،«(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۳۰

. ۳۱ . همان. ص ۲۷۹

.۲۸۳- ۳۲ . همان. صص ۲۸۴

بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: ،«(شترها باید بروند (خاطرات » .۳۳

. ۱۳۶۳)، ص ۸۵ ، نشر نو، ج ۲

. همان. ص ۳۰۵ ،«(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۳۴

. ۳۵ . الهی، همایون، همان، ص ۲۰۷

. ۱۳۶۴)، ص ۴۳۴ – تاریخ بیست ساله ایران، ج ۷ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۳ » ؛ ۳۶ . مکی، حسین

.۱۰۱۰۰۸/ ۳۷ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۱۱

. ۳۸ . همان. سند شماره ۲۴۰۰۱۳۵۲۷ ، محل در آرشیو ۱۲۲ ف ۵آآ ۱

پژوهش گروهی جامی (جبهه ،«۱۳۳۲– گذشته چراغ راه آینده است : تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹ » .۳۹

. آزادی مردم ایران)، (تهران، ققنوس، ۱۳۶۶)، ص ۱۸۳

. ۴۰ . برای نمونه ن.ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲

.۷۰– ۴۱ . ذوقی، ایرج؛ همان. صص ۷۱

. ۴۲ . پیشین. ص ۱۲۱

۴۳ . سازمان اسناد و کتابخانه م لی ایران، معاونت اسناد ملی، ص ۳، گزارش فروردین ۱۳۲۲ میلسپو ، سند شماره

۲۴۰۰۱۳۸۸۷.

. ۴۴ . مهدی فرخ، زندگی سیاسی خاندان قوام السلطنه: شجره خبیثه، (تهران: انتشارات رازی، ۱۳۶۳)، ص ۴۵

،« دولت قوام السلطنه و اولین توطئه درباره محمدرضا شاه » ، ۴۵ . کاوشی، حسین

.-http://www.rasekhoon.net/Article/Show ۲۳۵۰۳.aspx

گردآورندگان: یوناه الکساندر و الن نانز، مترجمان: « تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا » .۴۶

. سعیده لطفیان و احمد صادقی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸) ص ۱۴۴

ترجمه احمد گل محمدی و ،« ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر » ؛ ۴۷ . آبراهامیان، یرواند

. ۲۲۴ ، ن ک: به بولارد، سر ریدر؛ همان. ص ۸۳ – محمدابراهیم فتاحی؛ (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) صص ۲۲۵

. ۴۸ . مکی، حسین؛ همان. ص ۲۷۰

عباس پرتوی مقدم، مطالعات ؛« نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم » .۴۹

تاریخی، شماره ۱۰ ، سال ۱۳۸۴ ، ص ۵۹ ، سند شماره یک.

. ۵۰ . فرخ، مهدی (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی، شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، (بی جا، جاویدان، بی تا)،

بی جا، سازمان انتشارات) ،« نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار » ، ص ۵۶ ، ن . ک به : عاقلی، باقر

. جاویدان، ۱۳۷۰)، ص ۵۱

. ۵۱ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۴۱۳۵ ، محل در آرشیو ۲۱۷ ق ۴آ آ ۱

ص: ۴۳۸

ترجمه غلامحسین ،« نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران » .۵۲

.۳۰۸- میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱)، صص ۳۱۴

. ۵۳ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۰۵۹۰۷

.۱۸۴- تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶)، صص ۱۸۵) ،« در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام السلطنه » ، ۵۴ . شوکت، حمید

.۱۸۶- ۵۵ . پیشین، صص ۱۸۷

ترجمه احمد ،« ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر » ، ۵۶ . ابراهامیان، یرواند

. گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) ص ۲۲۵

. همان. ص ۳۰۳ ،«(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴ » .۵۷

. ۵۸ . پیشین. ص ۳۱۱

ترجمه محمد رفیعی ،« تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ » ؛ ۵۹ . آوری، پیتر

.۲۳۳- ۱۳۶۷)، صص ۲۳۴ – مهرآبادی (تهران: عطائی، ۶۸

. ۶۰ . ذوقی، ایرج. همان. ص ۱۰۰

. ۶۱ . پیشین. ص ۱۰۱

. ۱۸۲ ، ن. ك. به: ذوقی، همان، ص ۷۱ – ۶۲ . الهی، همایون. همان. صص ۱۸۳

. همان. ص ۳۱ ،« بلوای نان در تهران » .۶۳

. ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۳) ص ۲۱۹ ،« رقابت روسیه و غرب در ایران » ، ۶۴ . لنزوسکی، جورج

.۱۰۱۰۰۸ / ۶۵ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۲

. ۶۶ . الهی. همان، ص ۲۰۸

. ۶۷ . بولارد، سرریدر. همان. ص ۸۴

. ۶۸ . آوری، پیتر. همان. ص ۲۱۲

۶۹ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲ ، ن .ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۹۰۰۰۴۹۱۵ و ۲۴۰۰۱۴۳۹۱ .

.۲۱۱– ۷۰ . آوری، پیتر؛ همان. صص ۲۱۲

. ۷۱ . سر ریدر بولارد. همان. ص ۸۴

.۳۶– همان. صص ۳۷ ؛« نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم » .۷۲

۷۳ . برای نمونه ن .ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۶۰۰۰۰۴۸۰ درباره قاچاق و ارسال گندم مصرفی کنسولگری انگلیس و ۲۶۰۰۰۰۳۲۲ درباره فروش غله به کنسولگری انگلستان، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۰۱۴ درباره ضرور ت جلوگیری از قاچاق گندم به خارج؛ نیز ن .ک: بلوای نان و قحطی ، .۸۸/۵/۱۱ ، عبدالجواد اخوت، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۵۹

. ۷۴ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲

. ۹ خرداد ۱۳۲۱ ، ص ۱؛ ن. ک به: آوری، پیتر؛ همان. ص ۲۴۳ ، ۷۵ . روزنامه اطلاعات، شماره ۴۸۹۳

. همان. ص ۲۷۵ ؛« نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران » .۷۶

. همان. ص ۳۱۴ ،« نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران » .۷۷

. ۷۸ . آوری، پیتر؛ همان. ص ۲۱۲

. ۷۹ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۳۰۰۴۵۷۸

۸۰ . برای نمونه ن.ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۰۰۶۹۰ ، گزارش اقتصادی تراز پرداخت تجاری ایران در سال ۱۳۱۸ و ذکر علل کاهش و افزایش آن.

. ۸۱ . ذوقی، ایرج. همان. ص ۷۳

،«! بازخوانی پرونده اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و آثار و نتایج آن، در ایران، متفقین تصمیم می گرفتند » .۸۲

. نیلوفر کسری، جام جم، ۹ شهریور ۱۳۸۵ ، شماره ۱۸ ، ص ۲

. ۸۳ . ذوقی، ایرج. همان. ص ۷۴

تهران: بی نا، بی تا)، ص ۴۶۵ ؛ ن .ک به : همایون کاتوزیان،) « بازیگران عصر طلایی » . ۸۴ . خواجه نوری، ابراهیم

ص: ۴۳۹

. محمدعلی، همان. ص ۱۸۸

. ۸۵ . همان. ص ۱۸۸

.۱۹۲– ۸۶ . الهی، همان. صص ۲۰۰

. ۸۷ . همایون کاتوزیان، محمدعلی، همان. ص ۱۸۸

ن. ک به : » ۱۵۰– تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۶۶)، صص ۱۵۳) ،« زندگی سیاسی قوام السلطنه » . ۸۸ . مهدی نیا، جعفر

. بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰)، ص ۵۱۸) ،« نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار » ، عاقلی، باقر

۸۹ . عاقلی، باقر، ص ۵۱۹ ؛ ن. ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی ، سند شماره

۲۴۰۰۲۰۱۵۸.

. ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ج ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، [۱۳۵۵])، ص ۶۱۷) .۹۰

ترجمه حسین ،« جنگ جهانی در ایران » ،(۹۱ . اسکراین، سر کلارمونت، (مأمور تبعید رضا شاه به جزیره موریس

. فراهانی، (تهران: موسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۴

. ۹۲ . ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۶۱۵

۹۳ . ن. ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، مجموعه نخست وزیری، سند شماره

۱۱۶۰۰۲/۳۳.

انگلیسی ها و حکومت ایران؛

بررسی نقش انگلستان در تعیین نوع نظام سیاسی حاکم بر ایران؛

از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰

حجت الله کریمی*

مقدمه

در دوران معاصر، ایران نظر به موقعیت استراتژیک فوق العاده و دارا بودن ذخایر عظیم زیرزمینی نفت، در سیاست خارجی انگلستان از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است. علاوه بر این انگلیسی ها ایران را به مثابه دروازه ای تلقی می کردند که اگر مورد حراست قرار نگیرد، مستعمره زرخیزشان، هندوستان، به خطر خواهد افتاد.

با این حال به دلیل ناآگاهی و احیاناً سرسپردگی سیاستمداران و زمامداران ایران، این کشور نمی توانست از موقعیت ویژه خود استفاده کند و از انگلستان امتیاز بگیرد. بر عکس، تاریخ معاصر ایران همواره شاهد اخذ امتیازات ذی قیمت و دخالت های گسترده انگلستان در امور ایران است. این نوشتار بر دخالت های انگلیسی ها در تعیین نوع نظام سیاسی حاکم بر کشور تمرکز دارد. این دخالت ها در سه مقطع تاریخی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سه مقطع عبارتند از: نهضت مشروطیت، دوران پس از جنگ جهانی اول تا حکومت رضاشاه، دوره پس از شهریور ۱۳۲۰.

گفتار پیش رو سعی خواهد نمود نقش انگلستان در انقلاب مشروطه را بررسی نموده و روشن سازد چگونه نهضتی اصیل و مردمی که مشخصه آن عدالت خواهی و قانون طلبی

بود، پس از ورود و تحصن عده ای در سفارت انگلستان میوه ای نارس به نام مشروطه حاصل نمود؛ و پس از پایان جنگ جهانی اول و ظهور قدرت کمونیستی در مرزهای شمالی ایران، چگونه بریتانیا سعی کرد در قالب قرارداد ۱۹۱۹ ایران را به کشوری تحت الحمایه خود تبدیل نماید؛ و نیز شرایط ایران در جنگ جهانی دوم و نقش انگلستان در تداوم سلطنت پهلوی، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از عدالتخانه تا مشروطه نیم بند

جنگ های ایران و روس- که به زعم بسیاری از مورخین و پژوهشگران نقطه آغاز تاریخ معاصر ایران است- آثار، نتایج و پیامدهای فراوانی در پی داشت. مهم ترین پیامد این جنگ ها انعقاد دو عهدنامه سنگین و ننگین گلستان و ترکمانچای بود. برخی مواد عهدنامه های مذکور دارای اثر آنی بوده که بلافاصله پس از امضای قرارداد بروز نمود. اما بعضی از آنها در درازمدت تبعات خود را آشکار ساخت. از جمله آثار قسم اول، می توان به از دست رفتن سرزمین های وسیعی در شمال و شمال غرب کشور اشاره نمود. در مورد قسم ثانی باید از ماده هفتم عهدنامه ترکمانچای یاد کرد. ماده هفتم مقرر می داشت:

چون اعلی حضرت شاه ایران (فتحعلی شاه) مناسب دیده که فرزند والاتبار خود، شاهزاده عباس میرزا را به جانشینی و ولیعهدی ایران منصوب کند، امپراطور عظیم الشأن روسیه، برای اثبات حسن نیت خود و تأکید بر روابط دوستانه اش با ایران، رسماً به عهده می گیرد که از امروز والاحضرت عالی قدر شاهزاده عباس میرزا را جانشین رسمی اعلی حضرت شاه ایران و وارث تاج و تخت بشناسد و از آغاز جلوس به تخت سلطنت پادشاهی ایران را حق مشروع معظم له بداند.

ماده مزبور که نقشی بی بدیل در سرنوشت سیاسی ایران ایفا کرد، به خواسته عباس میرزا و در پی احساس خطر او از سوی رقیبش شاهزاده حسنعلی میرزا (یکی از فرزندان فتحعلی شاه) به متن عهدنامه افزوده شد. پس از شکست سپاه تحت فرمان عباس میرزا، در جنگ دوم با روس ها، عده ای این شکست را دسیسه فرمانده سپاه دانسته و دور حسنعلی میرزا جمع شدند. آنان با ادعای عدم صلاحیت عباس میرزا خواستار ولایتعهدی حسنعلی میرزا بودند.

جالب توجه اینکه فتحعلی شاه نیز با آنها هم داستان شد. وصول این اخبار به عباس میرزا

باعث شد وی ماده مزبور را در قرارداد ترکمانچای بگنجاند.

از این زمان به بعد ایران گرفتار دخالت های دو همسایه شمالی و جنوبی خود بود. روس و انگلیس هر یک با گرفتن امتیازاتی به توسعه قدرت و نفوذ خود در ایران می پرداختند. امتیاز رویتر، از جمله امتیازاتی بود که انگلیسی ها در رقابت با روسیه در ایران به دست آوردند. به موجب این امتیاز، حق احداث راه آهن در سراسر ایران، استخراج معادن و ایجاد بانک شاهنشاهی و نیز احداث راه ها به یکی از اتباع انگلستان، به نام بارون جولیوس رویتر اعطا شده بود. اما مخالفت شدید حاج ملاعلی کنی با واگذاری این امتیاز، ناصرالدین شاه را مجبور به الغای امتیاز رویتر کرد. نمونه دیگر امتیاز انحصار دخانیات بود. این امتیاز نیز توسط ناصرالدین شاه به یک شرکت انگلیسی اعطا شد. امتیاز مذکور که در ایران به «امتیاز رژی» مشهور شد، نهضتی عظیم را موجب گردید و نهایتاً با حکم تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی بلااثر ماند.

در خصوص چگونگی رخداد انقلاب مشروطیت، مبانی اندیشه ای و زمینه های تاریخی آن سخن فراوان گفته شده و این مقال به هیچ وجه قصد بازگو نمودن مکررات را ندارد. شواهد و قرائن بسیاری موجود است که حکایت از آشنایی نخبگان ایرانی با نظام های مترقی دارد. رهبران و فعالان سیاسی در ایران نه تنها با مشروطیت آشنایی داشتند بلکه نظام مترقی تری نظیر جمهوری را نیز می شناختند. از جمله شواهد موجود در اثبات آشنایی ایرانیان با نظام مشروطیت، نوشته ها و گفته های سیدمحمد طباطبایی مدت ها قبل از انقلاب مشروطیت است. از یادداشت های سیدمحمد طباطبایی که در جمادی الاولی ۱۳۱۲ه ق (حدود ۱۲ سال قبل از انقلاب مشروطیت) تحریر شده است، برمی آید که وی بر ضد حکومت ناصرالدین شاه سخنرانی می نموده و ضمن بیان نواقص و مفاسد حکومت استبدادی و نظام سلطنتی، از حکومت قانون و نظام مشروطه سخن می گفته است. البته سخن از مشروطه و مشروطیت منحصر به سیدمحمد طباطبایی نیست؛ بلکه بسیاری از نخبگان، روشنفکران و فعالان سیاسی، قبل از انقلاب مشروطه، از نظام مشروطیت سخن گفته و پیرامون آن بحث نموده، حتی آثاری تحریر کرده اند.

برای تحلیل و تبیین انقلاب مشروطه و واکاوی نقش انگلستان در نهضت مشروطیت شاید بهترین روش نگاهی گذرا بر جریان وقایعی است که نهایتاً انقلاب مشروطه ایران را در پی آورد.

واقعیت این است که گرانی قند و تنبیه عده ای از بازرگانان از سوی علاءالدوله، حاکم تهران، سرسلسله وقایع منجر به مشروطیت است. پس از این واقعه، بازرگانان در اعتراض به این اقدام، در مسجد شاه بست نشستند. سیدین (سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی) از معترضان حمایت نموده و به همراه عده ای دیگر از علما در مسجد محل تجمع بازرگانان حضور یافتند. این اعتراضات موجب تعطیلی بازار و بروز برخی مشکلات در شهر تهران شد. خواسته معترضان برکناری علاءالدوله از حکومت تهران بود. دولت نه تنها به خواسته معترضان اعتنایی نکرد، بلکه سخت گیری ها نیز شدت یافت. علما به حرم حضرت عبدالعظیم عزیمت کردند. این واقعه در تاریخ مشروطیت به «مهاجرت صغری» مشهور گردید.

دولتیان درصدد بازگرداندن علما برآمدند. در این مرحله خواسته معترضان، برکناری علاءالدوله و برقراری عدالتخانه بود. مظفرالدین شاه با خواسته معترضان اعلام موافقت نمود. بدین ترتیب «مهاجرت صغری» پایان یافت و علما به شهر بازگشتند. پس از مراجعت علما خواسته اول آنان، یعنی برکناری علاءالدوله از حکومت تهران، تحقق یافت؛ اما نه تنها عدالتخانه برپا نشد، بلکه بی عدالتی دولتیان به سرکردگی عین الدوله، صدراعظم وقت، بیش از پیش نمودار شد. لذا علما، وعاظ و خطیبان، نوک پیکان انتقادات خود را متوجه عین الدوله نموده و مجدداً خواستار برقراری عدالتخانه شدند.

در جریان انتقادها و سخنرانی ها علیه عین الدوله، شیخ محمد سلطان الواعظین، که انتقادات شدیدی علیه صدراعظم مطرح ساخت، دستگیر شد. به محض وصول خبر دستگیری سلطان الواعظین، عده ای از طلاب، به ویژه طلبه های مدرسه کاظمیه (محل تدریس سلطان الواعظین) به سوی قراولخانه ای که شیخ محمد در آنجا بازداشت بود، روانه شدند. آنان با نگهبانان درگیر و موفق به آزادی سلطان الواعظین شدند. در جریان درگیری ها یکی از طلاب به نام سیدعبدالحمید، کشته شد. طلاب که اکنون عده قابل توجهی از مردم نیز به آنها پیوسته بودند، جنازه سیدعبدالحمید را بر سر دست به خانه علما بردند.

پس از این واقعه برخی از علمای برجسته تهران (از جمله شیخ فضل الله نوری و سیدین) در مسجد جامع گرد آمدند؛ جمعیتی عظیم در مسجد جامع پدید آمد؛ بازارها بسته شد و شهر چهره ای بحرانی به خود گرفت. اجتماع کنندگان متفق القول شدند تا خواسته هایشان جامه عمل نپوشیده، مسجد را ترک نکنند. در این مرحله نیز خواسته علما

که طی نامه ای توسط کامران میرزا به اطلاع شاه رسید، برکناری عین الدوله و برقراری عدالتخانه بود.

به دستور عین الدوله، محمد ولی خان نصرالسلطنه مأمور بیرون نمودن تجمع کنندگان از مسجد جامع شد. زمانی که مذاکره برای خروج معترضان به جایی نرسید، کار به درگیری کشید. در این میان عده ای کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. پس از این واقعه سخت گیری بر محرکان و رهبران معترضان بیشتر شد. در پی فشارهای دولت، علما، وعاظ و بسیاری از طلاب رهسپار قم شدند. این مرحله «مهاجرت کبری» نام گرفت.

پس از مهاجرت علما عده ای از مردم (حدود چهل نفر) به سفارت انگلستان پناه برده در آنجا بست نشستند.

لازم به ذکر است بست نشینی در ایران و به طور مشخص در دوره قاجار امری طبیعی محسوب می شد. بست نشینی معمولاً در جوار اماکن مذهبی، امامزاده ها، مساجد و منازل علما انجام می پذیرفت. بست نشینی دسته جمعی در سفارت کشوری بیگانه تقریباً برای اولین بار صورت می گرفت. تا قبل از این واقعه در مواردی معدود عده ای در سفارتخانه کشوری بیگانه بست نشسته بودند، اما در موارد مذکور ضمن اینکه تعداد پناهندگان بسیار اندک بود، بست نشینی در سفارت بیگانه امر پسندیده ای نبود؛ به گونه ای که در یک مورد وقتی نظام العلماء ملایری در سفارت روسیه بست نشسته بود، سیدمحمد طباطبایی «فرستاد نظام العلما را آوردند و فرمود: با بودن علما در تهران، مناسب نیست شما به سفارتخانه روس بروید.»

بنابراین بست نشینی در سفارت انگلستان امری قابل تأمل است. غیرعادی بودن این امر از نظر مورخین تاریخ مشروطه نیز دور نمانده است. احمد کسروی در این باره می نویسد:

در آن زمان در ایران، به جایی پناهیدن و بست نشستن و دارنده آنجا را به میانجی گری برانگیختن، یکی از شیوه های شناخته شده می بود. این کار را با امام زاده ها و مسجدها کردندی، با خانه مجتهدان کردندی، با تلگرافخانه های دولتی کردندی اما با سفارتخانه ها جز چند بار رخ نداده بود.

همانگونه که ذکر شد، قبل از بست نشینی معترضین در سفارت انگلستان موارد معدودی از پناه گرفتن و بست نشستن در جوار این سفارتخانه اتفاق افتاده بود اما نکته

حائز اهمیت اینکه نمایندگان سیاسی دولت های خارجی و منجمله انگلستان، با استفاده از این حربه افراد وابسته و تحت الحمایه خود را از مجازات و تعقیب قانونی محافظت می کردند. این شیوه البته مورد اعتراض دولت ایران نیز قرار گرفته و در برهه ای به تیرگی روابط ایران و انگلستان منجر شده بود. پس از تیرگی روابط وزارت امور خارجه انگلستان طی دستورالعملی سفارتخانه ها و کنسولگری های این کشور را از پناه دادن به ایرانیان برحذر داشت. اما چند ماه بعد تغییر سیاست داده و اعلام کردند تا جایگزینی سیستم حکومتی بهتر در ایران به دادن پناهندگی به ایرانیان ادامه خواهند داد.

جالب توجه اینکه کاردار سفارت بریتانیا در تهران چند روز قبل از ورود معترضان به سفارتخانه، در نامه ای به وزارت امور خارجه دولت متبوعش پیش بینی می کند به زودی عده ای از ایرانیان معترض در محل سفارت انگلیس در تهران تحصن خواهند نمود. جالب تر این که بین سفارتخانه های دولت های مختلف، که آن زمان در تهران فعالیت می کردند، رقابتی سخت برای برگزاری تحصن در سفارتخانه ایشان درگرفت. گرانت داف، کاردار سفارت انگلیس در تهران، در نامه به ادوارد گری، وزیر امور خارجه بریتانیا به این مسئله اشاره نموده می نویسد: «سفارت روسیه در این قسمت حتی تا آنجا پیشرفت کرد که حاضر شده به هر کس که به آن سفارت پناهنده شود، توسط بانک استقراضی، یک تومان پرداخت کند.» در ادامه نامه از تلاش های سفارتخانه آلمان در تهران جهت «شکرآب کردن رابطه دولت انگلیس با ایران» سخن رفته است. برخی منابع از پرداخت پول و قول پرداخت وام از سوی سفارت به متحصنین خبر می دهند.

عده بست نشینان در سفارت انگلیس به زودی افزایش چشمگیری یافت و نهایتاً به حدود پانزده هزار نفر رسید. در این مرحله نیز مهمترین خواسته معترضان برقراری عدالتخانه و بازگشت علما بود. خواسته های اولیه متحصنین در نامه سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران این گونه بیان شده است: «اولاً: می گویند که بعد از این اطمینان جانی و مالی ندارند و دیگر آنکه سربازهایی که دولت صلاح دانسته به بازار گذارده به آنها اذیت و آزار می کنند. ثانیاً: تجار شکایت کرده بودند که به واسطه غیبت رؤسای علما نمی توانند قراردادهای خود را به مهر برسانند و نیز نمی توانند کلیه معاملات خود را مجری دارند. ثالثاً: می خواهند که دیوانخانه های عدلیه ای برپا شود و این دیوانخانه ها نبایستی فقط در دست مأمورین دولتی باشد، چون که اعتماد به آنها ندارند. رابعاً: تا اینکه رفع شکایت

آنهـا نشـود از تحت حمـایت انگلیس خـارج نخواهنـد شـد.» لازم به ذکر است مـورد اخیر را سـفارت انگلیس به خواسـته هـای معترضین اضافه کرده بود. تا اینجا در خواسته های اولیه معترضان هیچ اشاره ای به مشروطه و مشروطه خواهی نشده است.

در سـفارت، از پناهنـدگان خواسـته شـد مطـالب خـود را مکتوب و ممهور نموده تحویـل عوامـل سـفارتخانه دهنـد. نیز از آنـان خواسـتند بدون اجازه سفارت ترک پناهندگی نکنند. همچنین از معترضین تضمینی اخذ شد به این مضمون که «به جاهای دیگر مراجعه نکننـد، تـا سـفارت اقـدام نمایـد» متحصـنین «کاغـذی به عنوان سـند بـا امضـای چنـد نفر از رؤسا به او [کاردار سـفارت انگلستان] داده اند که تا کار ماها را به انجام نرسانند، محال است از سفارت بیرون برویم.»

بست نشـینان، تلگرامی تظلم آمیز به ادوارد هفتم، پادشاه انگلستان مخابره نمودند. پادشاه انگلستان در پاسخ، عمیقاً با پناهندگان اظهار همـدردی نموده و تلگرام پناهندگان رابه مجلس نمایندگان بریتانیا فرسـتاد. هم پادشاه و هم مجلس نمایندگان انگلسـتان، از مظفرالدین شاه رفع تعدیات مستبدانه از مردم ایران را خواستار شدند. در مقابل، درخواست مظفرالدین شاه از دولت انگلستان مبنی بر دسـتور به سـفارت این کشور در تهران برای اخراج پناهندگان ایرانی، بلااثر مانده و سـر ادوارد گری، وزیر امور خارجه انگلیس، به این درخواست پاسخ رد داد.

سفـارت در این برهه حسـاس تـوانست هـدایت جریـان اعـتراض را به دست بگیرد. آنهـا از یـک سو مـانع از ورود نماینـدگان و فرسـتادگان دولت ایران به سـفارت شـده و عملاً ـ ارتباط متحصـنین با دولت را قطع کرده بودنـد؛ و از سوی دیگر با ایفای نقش وسـاطت میـان متحصـنین و دولت ایران، در جریـان هر مـذاکره ای قرار می گرفتنـد و تـأثیر می گذاشـتند. به گفته وکیل الـدوله «انگلیسی ها خوب چسبیده و سیاست خود را از پیش می بردند.»

اشاره شد که خواسـته اولیه متحصـنین در سـفارت انگلسـتان در روزهای نخست تحصن بر محور تشـکیل عدالتخانه و بازگشـت علما متمرکز شده بود. اما رفته رفته تحت تأثیر فعالیت ها و هدایت ظریف انگلیسی ها خواسته های آنان تغییر کرد.

گزارش هـای برجـای مانـده از رخـدادهای درون سـفارت به خـوبی گویـای فعـالیت مرموزانه انگلیس در جهت به دست گیری رهبری جریان اعتراض است. یکی از گزارش ها حاکی است «گرانت داف، کاردار سفارت انگلیس شب ها به دیدار پناهندگان می رفت و با مردم

بسیار مهربانی می کرد و می گفت: «پادشاه انگلستان پدر مهربان شما است، شما از هر حیث در امان هستید، شما به جای عدالتخانه مشروطه بخواهید و منشیان سفارت که به زبان فارسی احاطه داشتند معنی مشروطه و حکومت مشروطه را برای آنان توضیح می دادند. از سوی سفارت به اکثریت پناهندگان کارت تحت الحمایگی داده شد تا هر وقت بخواهند از سفارت بیرون بروند، آسوده خاطر باشند. روی کارت پناهندگی نوشته شده بود: دارنده این کارت آقای ... با کسانش زیر حمایت دولت انگلیس هستند و هر کس با او حرفی دارد به سفارت اعلی حضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان مراجعه کند.»

به این ترتیب نهضت عدالت خواهی و قانون طلبی مردمی و اصیل ایرانیان، دفعتاً در جهت مشروطه خواهی تغییر مسیر داد. معترضان برای تأسیس عدالتخانه و بازگشت علما، به سفارت انگلستان پناهنده شدند و آنچه از دل سفارت بیرون آمد مشروطه ای بود به تعبیر جلال آل احمد «نیم بند». ایرانیان به اذعان صاحبنظران و حتی بازیگران سیاسی عهد مشروطه به هیچ وجه آمادگی مشروطه را نداشتند. زمینه ها و بسترهای تشکیل دولت مشروطه در ایران زمان مظفرالدین شاه نه تنها مهیا نبود، بلکه زمان زیادی نیاز بود تا این بسترها و زمینه ها فراهم گردد.

از نظام مستشاری تا دیکتاتوری نظامی

دومین مورد از دخالت های انگلستان در تعیین شیوه عملکرد نظام سیاسی حاکم بر ایران، پس از جنگ جهانی اول رخ داد. تحولات متعاقب جنگ خانمانسوز اول جهانی در صحنه بین الملل و نیز در داخل ایران باعث تغییر و تحولی محسوس در سیاست خارجی بریتانیا در ایران شد. در مرزهای شمالی ایران، امپراطوری تزاری روسیه جای خود را به انقلابیونی سپرده بود که خواستار صدور انقلاب خود بودند. هر چند رقابت بین انگلستان و روسیه و اهمیت استراتژیک ایران در سیاست خارجی انگلستان از سالیان دور در جریان بود و همین امر سرمنشأ بسیاری از تحولات و رخدادها در روابط ایران و انگلیس محسوب می شد، اما این بار جنس رخدادها از گونه ای دیگر بود. از یک سو در جریان جنگ جهانی اول خسارات و لطمات فراوانی عاید انگلستان شده و این کشور در نگهداری نیروهای نظامی در ایران دچار مشکل شده بود و از سوی دیگر نمی توانست ایران را بلادفاع در برابر تهدید بالقوه روس های بلشویک رها نماید. انگلیسی ها از پیشروی همسایه قدرتمند

شمالی ایران به شدت نگران بودند. این پیشروی ضمن این که منابع عظیم و سرشار نفت جنوب را تهدید می کرد، تهدیدی ویژه برای مستعمره زرخیز انگلستان یعنی هند محسوب می شد. در این شرایط لرد کرزن طرحی ریخت که با اجرای آن منافع انگلستان با هزینه ایران حفظ می شد.

پس از جنگ جهانی اول اهمیت ایران بیشتر شد. لذا کارگزاران سیاست خارجی بریتانیا مباحث مفصلی در این باره مطرح می کردند که از جمله آنها پیشنهاد سر پرسی کاکس، مبنی بر اخذ قیمومیت انگلیس بر ایران از کنفرانس صلح پاریس بود. البته این پیشنهاد به شدت از طرف دولت انگلیسی هند رد شد. لرد کرزن که با مسائل ایران و خاورمیانه آشنایی کامل داشت، ایجاد نظام مستشاری را پیشنهاد نمود. نظام مستشاری، که تحت عناوین دیگری نظیر «رژیم تحت الحمایگی» یا «سلطه نامرئی» از آن یاد می شود، قبلاً توسط انگلیسی ها در مصر با موفقیت اجرا شده بود.

برای فراهم سازی زمینه های استقرار نظام مستشاری در ایران، وزارت خارجه بریتانیا سر پرسی کاکس نظامی و سیاستمدار با تجربه انگلیسی را به عنوان وزیرمختار روانه تهران کرد. وزیرمختار جدید، رفتاری جدید و مأموریتی جدید داشت. دولت آبادی در این باره می نویسد: «وزیرمختار جدید از پشت میز کارش در سفارت انگلیس به تمام کارهای کشور مداخله می کرد و صریح و بی پروا به رجال ایرانی می گفت: "حرف زیادی را باید موقوف کنید و هر آنچه را که می گویم بی کم و کاست به کار ببندید"...» طرحی که انگلستان برای استقرار نظام مستشاری در ایران تهیه کرده بود و کاکس مأمور انجام آن بود، در قالب قراردادی سیاسی، نظامی و اقتصادی بین ایران و انگلستان طراحی شده بود، که به مناسبت سال میلادی امضای آن به قرارداد ۱۹۱۹ معروف شد.

نطفه قرارداد معروف به ۱۹۱۹، در دورانی که لرد کرزن کفالت وزارت خارجه انگلستان را عهده دار بود، منعقد شد. اساساً «نقشه قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را زیر مهمیز قدرت بریتانیا قرار می داد، بخشی از برنامه کلی و سیاسی لرد کرزن بود که چهارچوب آن را از همان روزهای تحصیل در دبیرستان ایتن در ذهن خود آفریده بود. او می خواست از مرزهای شمالی هند تا کرانه های مدیترانه، سلسله ای از کشورهای حایل (Buffer State)، بیافریند که از نفوذ خطر اروپایی به کرانه های هندوستان جلوگیری کنند.» کرزن برای تحقق آمال خود، طرح قرارداد مذکور را پی ریخت. وی با همکاری کاکس، وزیرمختار

انگلیس در تهران، سه تن از سیاستمداران ایرانی را با خود همراه ساخت. سه سیاستمدار ایرانی، یعنی حسن وثوق الدوله، علی اکبر صارم الدوله و نصرت الدوله فیروز، که «مثلث حاکم» لقب گرفتند، تلاش های خود را برای انعقاد قرارداد دوجانبه بین ایران و انگلیس به کار بستند.

قرارداد پس از مدت ها کشمکش بین سیاستمداران و کارگزاران سیاست خارجی بریتانیا، در مرداد ۱۲۹۸ به امضا رسید. سر پرسی کاکس در نامه ای به وثوق الدوله، نخست وزیر، درباره سرنوشت پادشاه ایران و جانشینان او در چارچوب قرارداد، خاطرنشان می کند:

جناب اشرف! با توجه به قراردادی که امروز، نهم اوت ۱۹۱۹، میان دولتین ایران و انگلیس بسته شد، از جانب دولت متبوعم اجازه دارم به اطلاع عالیجناب برسانم که اعلی حضرت سلطان احمدشاه قاجار و جانشینان ایشان مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند، از حمایت دوستانه حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان برخوردار خواهند بود. [امضا: پرسی کاکس]

بدین ترتیب وظیفه ای که روس ها بر اساس ماده ۷ عهدنامه ترکمانچای بر عهده گرفته بودند، اکنون به انگلیسی ها واگذار شد.

قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را آشکارا تحت الحمایه بریتانیا می کرد، با مخالفت گسترده اقشار مختلف مردم ایران و چهره های سیاسی ملی و ایران دوست مواجه شد.

عبدالله مستوفی در واکنش به دفاع وثوق الدوله از قرارداد، نوشت:

شاید تصور کرده اید که ایران چه چیز دیگری هم داشته است که شما به انگلیسی ها نبخشیده باشید... عبث تشویق نکنید. همین اندازه خدمتی که به انگلیسی ها کرده اید، آنها را مالک همه چیز ایرانیان نموده و می توانید مطمئن باشید که – به قول روزنامه مضحکه [= فکاهی، طنز] منطبعه پاریس – مملکت ایران را به پنجاه سانتیم [یک عباسی] به انگلیسی ها فروخته اید.

اما مهم ترین مخالف قرارداد در داخل کشور آیت الله مدرس بود. زیرا به گفته مورخ الدوله سپهر «مدرس در این تاریخ، قدرت و محبوبیت عجیب در ایران داشت و کلامش مثل وحی مُنزل مورد قبول و احترام قاطبه ملت بود.» مخالفت های گسترده داخلی و خارجی مانع از آن شد تا احمدشاه (که در آن زمان در انگلیس به سر می برد)

تن به امضای قرارداد دردهـد. وی با صـرافت نقشه عاقدین قرارداد را خنثی کرد. عوامل دست اندرکار قرارداد در نظر داشـتند با تأییـدی که از احمـدشاه می گرفتنـد در غیـاب مجلس شورای ملی وجهه ای قـانونی به آن داده و دست به کـار اجرای مفـاد آن شونـد. اما احمـدشاه اظهار داشت که وی پادشاه دولت مشـروطه بوده و بر اساس قانون اساسـی فاقـد مسـئولیت می باشـد. لذا از لحاظ قانونی اجازه امضای چنین قراردادی را ندارد و همه مسئولیت به دوش مجلس شورای ملی است.

پس از عـدم موفقیت طراحـان قرارداد در سـتاندن تأییـد احمـدشاه، تمـام تلاـش آنهـا به برگزاری انتخابـات دوره چهارم مجلس شورای ملی معطوف شـد. آنان در نظر داشـتند با دخالت هایی که در انتخابات به عمل خواهنـد آورد، مجلسـی طرفـدار قرارداد تشـکیل دهنـد و از طریق مجلس طرح خود را عملی نماینـد. هر چنـد تلاـش هایی برای برگزاری انتخابات انجام شـد و حتی در برخی از ایالات انتخابات برگزار و نمایندگانی که بعدها به «وکلای قراردادی» مشـهور شدند انتخاب شدند، اما مجلس موردنظر هیـچ گاه تشـکیل نشد. لذا طرح قرارداد و به تبع آن اسـتقرار نظام مسـتشاری در ایران ناکام ماند. پس از ناامیدی انگلیسـی ها از تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹، طرح دیگری درانـداخته شـد. این بار کودتای نظامی و روی کار آمدن دولت مقتدر نظامی در دستور کار سیاست خارجی انگلستان در قبال ایران قرار گرفت.

بنابراین سـردمداران سـیاست خارجی انگلسـتان به تمهیـد مقدمات انجام کودتا پرداختند. با توجه به شـرایط کشور و بی ثباتی و هرج و مرجی که پس از مشـروطه دامنگیر ایران شـده بود، در این زمان افکار عمومی به ویژه نخبگان سیاسـی جامعه در اندیشـه روی کـار آمـدن دولتی قوی و متمرکز بودنـد که به نابسامـانی هـا پایان داده و کشور را از ورطه نابودی نجات دهـد. حتی فکر کودتا در محافل ملی و داخلی نیز مطرح بوده است. ملک الشعرای بهار در این باره می نویسد:

... فکر تغییر وضع سیاسـی در هر سری دور می زده است و از شاه تا شهزاده و از عالم و عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکـار و پوشانـدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصـی نمی توان کار کرد و همه درصـدد بودنـد که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها می توان به سرمنزل مقصود رسید...

علاوه بر این، در همسایگی ایران، رژیمی کمونیستی با ایدئولوژی انقلابی برپا شده

بود؛ و با توجه به شرایط خاص ایران، بیم آن می رفت که انقلابش به نحوی به ایران نیز سرایت کند. این وضعیت به شدت موجب نگرانی انگلیسی ها بود. وزیرمختار انگلستان در تهران، در گزارش ارسالی خود به کرزن، وزیر امور خارجه بریتانیا، متذکر می شود اوضاع بی ثبات ایران پس از تخلیه قوای انگلیس می تواند منجر به یک انقلاب جمهوری خواهانه در ایران شود.

بنابراین انگلیسی ها با شرایطی ویژه روبرو بودند؛ آنان از سویی مجبور بودند نیروهایشان را از ایران خارج سازند و از سوی دیگر به شدت از پیشروی روس ها در ایران احساس نگرانی می کردند. ضمن اینکه افکار عمومی و شرایط داخلی نیز به نوعی مستعد وقوع یک انقلاب یا کودتا بود. در این شرایط حساس سیاستمداران انگلیسی با استفاده از شرایط و زمینه های داخلی و بهره گیری از شرایط خارجی برنامه های خود را به بهترین نحو عملی ساختند.

برای خروج نیروهای انگلیسی از ایران، ژنرال ادموند آیرونساید از طرف دولت انگلستان مأموریت یافت تا با کمترین خطرات به این برنامه جامه عمل بپوشاند. آیرونساید در ابتدا خواستار خروج بی دردسر نیروهای انگلیسی و بازگشت وضعیت به زمان پیش از قرارداد بود. اما اوضاع نامطلوب در ایران و ناتوانی حکومت مرکزی در اداره امور کشور وی را بیش از پیش نگران می ساخت. گزارش های مقامات سیاسی – نظامی بریتانیا در تهران این نگرانی را تأیید می کرد. بازدید آیرونساید از نیروهای قزاق و ملاقات وی با سردار همایون، فرمانده قزاق ها، او را به این نتیجه رساند که می بایست به دنبال «مرد مقتدری» برای فرماندهی نیروهای نظامی باشد.

آیرونساید در بازدیدهایش از نیروهای نظامی ایران، با فردی به نام رضاخان آشنا شد. وی در اولین دیدار رضاخان را چنین توصیف کرد: «شانه های پهن، سر و وضعی بسیار مؤقر و قدی بلند، بیش از ۱/۸۰ متر داشت. بینی عقابی و چشمان درخشانش قیافه ای پرشور و نشاط به او می داد.»

آیرونساید پس از دید و بازدیدهایش گزارش کاملی تهیه کرد. در این گزارش به این نتیجه رسیده بود که باید حکومت ایران به فردی مقتدر واگذار شود. وی در قسمتی از این گزارش که پس از دیدارش با احمدشاه تهیه نموده، می نویسد: «... تکلیف ایران با چنین فرمانروایی چیست؟ تعجب نیست که مملکت این همه به گل فرو رفته است. ایران

به مرد مقتدری نیاز دارد که از این ورطه بیرونش کشد.» رضاخان، همان «مرد مقتدر» آیرونساید بود.

نظرات آیرونساید در واقع منعکس کننده مواضع وزارت جنگ بریتانیا بود. اما در سوی دیگر وزارت امور خارجه این کشور که وظیفه اصلی تعیین سیاست انگلستان در قبال ایران را داشت، مدتی قبل از آیرونساید در تدارک انجام همان ایده ای بود که نماینده وزارت جنگ انگلیس پس از مشاهده اوضاع ایران به آن نائل شده بود. به هر حال مقدمات کودتا را می بایست در دوره نخست وزیری مشیرالدوله جستجو کرد.

مشیرالدوله که پس از وثوق الدوله زمام امور کشور را به دست گرفته بود، تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را به تشکیل مجلس موکول کرد. آنگونه که ذکر شد تشکیل مجلس نیز عملی نگردید. بنابراین از این زمان انگلیسی ها دست به کار انجام مقدمات کودتا شدند. اولین مانع در برابر سیاست انگلیس در این زمان شخص مشیرالدوله بود. مشیرالدوله توانسته بود با موفقیت جنبش شیخ محمد خیابانی در تبریز را سرکوب کند و کنترل آذربایجان را به دست گیرد. همچنین با اعزام نماینده ای به گیلان با جنگلی ها وارد مذاکره شده بود. در زمینه روابط خارجی نیز با اجرای سیاست موازنه منفی و اعزام نماینده ای به مسکو موفقیت قابل ملاحظه ای به دست آورده بود.

انگلیسی ها در اولین قدم باید دولت مشیرالدوله را ساقط می کردند. برای انجام این منظور به عنوان اولین اقدام مساعده ۳۵۰ هزار تومانی را که برای پرداخت حقوق قزاق ها از مدت ها پیش می پرداختند، قطع کردند. با این اقدام، مشیرالدوله که از مدت ها پیش تحت فشار انگلیسی ها قرار گرفته بود استعفا کرد و سپهدار رشتی جای او را گرفت. قدم بعدی انگلیسی ها اخراج افسران روسی و استاروسلسکی، فرمانده روسی نیروی قزاق بود. این اقدام علی رغم بی میلی احمدشاه انجام گرفت. استاروسلسکی و دیگر افسران قزاق بدون اینکه فرصت دفاع از خود بیابند، به اتهام اختلاس و ارتباط با دولت شوروی برکنار و از مرز کرمانشاه از ایران خارج شدند. پس از اخراج استاروسلسکی، سردار همایون به فرماندهی نیروهای قزاق منصوب شد.

همانگونه که ذکر شد انگلیسی ها مقدمات و مطالعات لازم را برای کودتا انجام داده بودند. آنها به دنبال دو رهبر بودند. یکی از آنها می بایست مسئولیت و رهبری نظامی را بر عهده بگیرد و دیگری رهبر سیاسی کودتا باشد. در خصوص رهبر نظامی گزینه های

متعددی از سوی انگلیسی ها مورد مطالعه قرار گرفتند. سپهسالار تنکابنی، ماژور فضل الله خان، غلامرضاخان میرپنج، محمدصادق خان سردار مخصوص، امیر موثق و عبدالله خان امیرطهماسبی از جمله افرادی بودند که برای رهبری کودتا با آنها گفت وگو شد. از میان افراد مذکور برخی از قبول مسئولیت خودداری نمودند و بعضی هم از سوی انگلیسی ها مناسب تشخیص داده نشدند.

به هر حال رضاخان میرپنج به عنوان فرمانده نظامی کودتا انتخاب شد. در خصوص انتخاب رضاخان برای فرماندهی نظامی کودتا اردشیر ریپورتر، عامل و جاسوس انگلیس در ایران نقش مهمی داشت. وی که از مدت ها قبل از کودتا رضاخان را می شناخت، او را به آیرونساید معرفی کرده بود. آیرونساید نیز وی را به نورمن معرفی کرد.

اردشیر جی ریپورتر در مورد آشنایی با رضاخان و معرفی وی به آیرونساید می نویسد:

... در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد... ملاقات های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال بیشتر در قزوین و تهران صورت می گرفت... به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی اجتماعی ایران را برایش تشریح می کردم... اغلب تا دیرگاهان به صحبت من گوش می داد... من به تفصیل برایش شرح دادم که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور، آماده وطن فروشی بودند... به دستور وزارت جنگ (وینستون چرچیل) در لندن و نایب السلطنه هند، همکاری نزدیک ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید... سرانجام او [رضاخان] را به آیرونساید معرفی کردم...

در مورد رهبر سیاسی کودتا، سیدضیاءالدین طباطبایی بهترین گزینه بود. سیدضیاء ویژگی هایی داشت که وی را از هر حیث برای انجام کودتا ممتاز می ساخت؛ انگلوفیل مشهوری که سرسپردگی اش به انگلیسی ها شهره آفاق بود. فردی که در روزنامه معروف خود رعد در زمان جنگ جهانی اول به نفع انگلیسی ها و متفقین مقاله می نوشت، مدافع سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ بود و در دفاع از آن با همکاری کلنل هیک انگلیسی، کمیته آهن را تشکیل داد. سیدضیاء خاستگاه اشرافی نداشت و به خوبی می توانست نقش یک رهبر انقلابی را ایفا کند. ضمن این که چیره دستی اش در روزنامه نگاری به وی امکان نوشتن و صدور بیانیه های انقلابی و عوامفریبانه را می داد.

برای سهولت کار، چندی قبل از کودتا، به اتباع کشورهای اروپایی و آمریکا هشدار

می دهند که تهران را ترک کنند. آنان حتی تسهیلات ترک ایران را برای اتباع خارجی فراهم کرده بودند. امیل لوسوئور، دیپلمات فرانسوی که در زمان کودتا در ایران بوده در این باره می نویسد:

انگلیسی ها با اقدام به تشویق خارجیان به ترک تهران در ماه های دی و بهمن [۱۲۹۹]، آشکارا هدفی دیگر منهای حفظ جان انسانها و منافع مادی داشتند. آنها می خواستند که میدان در برابرشان خالی و تمامی صاحب منصبان اروپایی را از صحنه دور کنند تا در هنگام وقوع حوادثی که در حال تدارک آنها بودند از اقدام به کنترلی که ممکن بود اسباب زحمت بشود جلوگیری کنند.

با تمهید مقدمات لازم، سرانجام در بامداد سوم اسفند **۱۲۹۹** عده ای از نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان وارد تهران شده و بدون اینکه با مانعی جدی روبرو شوند در عرض چندین ساعت تهران را فتح کردند. کودتا در حقیقت نسخه دوم قرارداد **۱۹۱۹** محسوب می شد. انگلیسی ها بیشتر آنچه را که به واسطه قرارداد درصدد کسب آن بودند از طریق کودتا به دست آوردند. آنان خواستار ایجاد نظامی مستشاری در ایران بودند تا حافظ منافع انگلستان در ایران و خاورمیانه باشد. اکنون موفق به ایجاد دولتی دست نشانده شده بودند. این واقعیت در تلگرام نورمن به لندن که پس از کودتا مخابره شده به وضوح بیان شده است:

... سیدضیاء درباره سیاستی که پس از تشکیل کابینه اش اتخاذ کرده، اطلاعات محرمانه زیر را در اختیار من قرار داده است: ... طبق اطمینانی که سیدضیاء به من داد، قدمهای لازم بی درنگ برداشته خواهد شد تا عده ای از افسران و مستشاران انگلیسی در وزارتخانه های جنگ و دارایی مشغول کار گردند. ... سیدضیاء مطمئن بود که اگر ما نصایح و پیشنهادهای او را به کار ببندیم چنین سیاستی در مرحله آخر به نفع کامل بریتانیا تمام خواهد شد و اغلب آن مزایایی را که دولت ما تحت قرارداد **۱۹۱۹** به دست آورده بود، بعد از الغای قرارداد هم کماکان در پشت پرده حفظ خواهد کرد.

پس از کودتا تحولاتی در ایران به وقوع پیوست که نظام سیاسی مستقر را به چالشی بزرگ کشید. در رأس این وقایع رضاخان میرپنج قرار داشت. رضاخان که پس از کودتا به لقب سردارسپه ملقب شده بود، به محض ورود به صحنه سیاست ایران که با کمک و حمایت انگلیسی ها صورت گرفت، درصدد کسب قدرت بیشتر و پا نهادن بر بالاترین پلکان قدرت برآمد. اندکی بعد از کودتا، وزیر جنگ و مرد قدرتمند کابینه شد و در تمام

کـابینه های پس از کودتا مقام و موقعیت خود را حفظ کرد؛ و سـرانجام خود به نخست وزیری رسـید. در همین زمان بود که به فکر تغییر رژیم افتـاد و می خواست رئیس جمهور ایران شود؛ و ترتیبی داد تـا جنب و جوشـی ظاهراً خودجوش در سراسـر ایران ایجاد شده و خواهان اضـمحلال قاجار و اسـتقرار رژیم جمهوری در ایران شود. اما ایسـتادگی روحانیت به ویژه آیت الله مدرس در مقابـل این جریـان سـاختگی سـرانجام رضاخـان و همقطاران وی را ناکام گـذارد. همزمان با زمزمه های جمهوری خواهی از سوی طرفـداران رضاخان، سـر پرسـی لورن، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در نامه ای به دولت متبوع خود، از این مسـئله احساس نگرانی نمـوده و در مـورد ایـن کـه امکـان بروز بی ثبـاتی و بـه خطر افتـادن منـافع انگلسـتان وجـود دارد هشـدار داده، از دولت متبوعش می خواهـد تعیین تکلیف نمایـد. وزارت امور خارجه انگلسـتان در این باره خطاب به لورن نوشت: «شاه بی لیاقتی خود را به اثبات رسانده است و غیبت او از صحنه ضایعه ای نخواهد بود.»

زمـانی که غوغـای «جمهـوری خواهـان» در ایران بالاـ گرفت، سـر پرسـی لورن، وزیرمختـار بریتانیـا در ایران، به وزارت خـارجه انگلستان گزارش داد:

بـاور من آن است که احمـدشاه یا خلع و یا مجبور به اسـتعفا خواهـد گردیـد و بنابراین به جای رژیم فعلی یکی از این سه راه را باید برگزید: ۱. نیابت سلطنت ۲. تغییر سلسله قاجار ۳. رژیم جمهوری.

لورن بلافاصله در گزارش بعدی می نویسد:

من قصـد دارم که در یکم مـارس رئیس الوزراء را ببینم و از او پیرامون برنـامه کارش پرس وجو کنم؛ خیلی اهمیت دارد که من نظر شـما را پیش از ملاقـات بـدانم. نظر خود من این است که با انـدیشه جمهوری خواهی مخالفت و نگاهـداری رژیم مشـروطه سلطنتی فعلی را توصـیه کنم. تغییر رژیم فعلی و برگزیدن یک رژیم نو که کشور آماده پذیرفتن آن نیست با خطرات ناشـمردنی داخلی و خارجی همراه خواهد بود.

وزارت امور خارجه انگلستان در پاسخ لورن وی را از دخالت در این موضوع برحذر داشته و می نویسد:

اگر ایرانی ها می خواهند یک رژیم جمهوری در کشور خود بنیان گذارند، این کار کاملاً مربوط به خودشان است و شـما نباید در این مسئله دخالت کنید و یا رئیس الوزرای ایران را به سود یا زیان جمهوری گری تشویق کنید.

دولت بریتانیا از رضاخان راضی بود و تلاش های وی را که تأمین کننده منافع بریتانیا بود، می ستود. آنها طرفدار رضاخان بودند خواه رئیس جمهور باشد خواه پادشاه.

البته در این میان ترجیح برخی سیاستمداران انگلیسی به ویژه سر پرسی لورن این بود که رضاخان در هیأت یک پادشاه بر تخت حکومت ایران تکیه زند.

نظام سیاسی ایران و آزمون و خطای انگلیسی ها

دخالت های مستقیم و غیرمستقیم انگلیسی ها در تعیین نوع نظام سیاسی حاکم بر ایران و انتخاب شاه، منحصر به دوران سلطنت قاجار نمی شود. این رویه در دوران پهلوی نیز ادامه می یابد. زمانی که حاکم ایرانی برکشیده انگلستان، در جریان جنگ جهانی دوم، برخلاف میل آنها عمل می کند، ابتدا او را مجبور به استعفا و خروج از کشور نموده، سپس برای آینده حکومت ایران تصمیم گیری می نمایند.

در این قسمت که آخرین بخش مقاله حاضر است به اختصار دخالت های انگلستان در امور حاکمیت و حکومت ایران در دوران جنگ جهانی دوم و سقوط رضاشاه مورد بررسی قرار می گیرد. تفاوت این برهه با دو مورد قبل (مشروطه و جنگ جهانی اول) در این است که این بار انگلیسی ها نه تنها در رقابت با روسیه اقدام به تغییر نظام حاکم بر ایران نمی نمایند بلکه رقیب دیرین خود را شریک خود قرار می دهند.

با حمله نیروهای آلمان به خاک لهستان در اول سپتامبر ۱۳۳۹م (دهم شهریور ۱۳۱۸ش) دومین جنگ جهانی آغاز شد. ایران در این جنگ اعلام بی طرفی نمود؛ اما چهار روز پس از حمله قوای آلمان به خاک روسیه، سر ریدر بولارد، وزیرمختار انگلستان در ایران، به همراه اسمیرنوف، سفیر روسیه در تهران، با رضاشاه دیدار کردند و از او خواستند دستور اخراج اتباع آلمان از ایران را صادر کند. سفرای انگلستان و روسیه اتباع آلمان را به جاسوسی و خرابکاری علیه متفقین متهم می کردند. رضاشاه با این استدلال که فعالیت آلمانی ها در ایران محدود به کارهای ساختمانی و امور بازرگانی است، از انجام خواسته متفقین سر باز زد. اخطارهای بعدی انگلستان و شوروی نیز از سوی دولت ایران نادیده گرفته شد. حتی درخواست مشترک شوروی و انگلستان از ایران مبنی بر اخراج اتباع آلمان که به صورت اولتیماتوم مطرح شده و در تاریخ شانزدهم اوت ۱۹۴۱/۲۵ مرداد ۱۳۲۰ از سوی دولت ایران جدی تلقی نشد. یک هفته پس از اولتیماتوم، یعنی روز ۲۵ اوت/ ۳ شهریور، نیروهای

ارتش شوروی از شمال و انگلیسی ها از جنوب وارد خاک ایران شده و ضمن نقض بی طرفی ایران، عملاًـ خاک کشور را اشغال کردند.

پیشروی نیروهای انگلیس و شوروی رضاشاه را به وحشت انداخت. تمام شروط انگلستان و شوروی از سوی دولت ایران پذیرفته شد. اما این بار انگلستان و دولت متفقش شوروی در حالی که نوار جنوبی و شمال ایران را کاملاً اشغال کرده و تنها باریکه ای از مرکز و پایتخت باقی مانده بود، استعفای رضاشاه را پیش شرط عدم اشغال تهران اعلام کردند. فروغی که به تازگی از سوی رضاشاه به نخست وزیری منصوب شده بود مأمور مذاکره با شوروی و انگلستان شد تا از فروپاشی حکومت پهلوی جلوگیری کند.

پس از حذف رضاشاه از صحنه حاکمیت ایران، از سوی دو دولت شوروی و انگلستان طرح هایی برای حکومت ایران و به طور مشخص، نظام و شخصی که باید در ایران استقرار یابد، مطرح گردید. یکی از طرحهای پیشنهادی که از سوی انگلیسی ها ارائه شده بود، سپردن مجدد سلطنت به خاندان قاجار بود.

در جلسه هشتم سپتامبر کابینه انگلستان به ریاست وینستون چرچیل در مورد مسئله ایران تصمیم گیری شد. آمر، وزیر امور هندوستان، در این باره می نویسد:

آنتونی [ایدن، وزیر امور خارجه] گفت روش شاه رضایت بخش نیست و با رد آخرین پیشنهادهای ما چاره ای جز حرکت دادن نیروها به طرف تهران نیست. من اصرار کردم که مهلت چهل و هشت ساعته ای به آنها داده شود تا معلوم گردد آیا این پیشنهادها را جدی تلقی بکنیم. در پایان یک راه حل وسط در نظر گرفته شد، بدین معنی که ضمن قبول پیشنهاد من و به موازات آن، تصمیم گرفته شد از شاه خواسته شود دست به یک رشته اصلاحات و تغییرات فوری بزند، چیزی که بعید به نظر می رسد مورد قبول واقع شود... من، پرنس حسن [محمدحسن میرزا قاجار] را که در ولز اقامت دارد دعوت کرده ام تا فردا برای ملاقات با او [= ایدن] ضمن صرف ناهار به لندن بیاید.

ظاهراً آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلستان با محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه و مدعی تاج و تخت سلسله قاجار و نیز پسرش حمیدمیرزا دیدار و گفتگو می کند. ایدن از این دیدار ابراز رضایت نموده و سر هوراس سیمور، وزیرمختار انگلستان در ایران طی سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ و معاون وقت وزارت امور خارجه انگلستان را مأمور بررسی موضوع می نماید. سیمور نیز از هارولد نیکلسون نماینده مجلس و سرپرست «بی بی سی» که

به امور ایران آشنایی داشته کمک می گیرد.

نیکلسون روز ۱۳ سپتامبر با محمدحسن میرزا و پسرش حمیدمیرزا دیدار و گفتگو می کند. وی ماجرای این ملاقات را این گونه شرح می دهد: «من و پرنس حسن ایرانی برای صرف ناهار به بولستین رفتیم تا در آنجا به هوراس سیمور از وزارت خارجه ملحق بشویم. هدف از ناهار بیشتر این بود که سیمور درباره این موضوع قضاوت کند که آیا پرنس حسن یا پسر او شایسته تصاحب تاج و تخت ایران هستند؟» در جریان گفتگو نیکلسون از محمدحسن میرزا در مورد پسرش حمیدمیرزا سئوال می کند. «پرنس به زبان فرانسه زمزمه می کند: اسم او دروموند است... من می پرسم آیا او فارسی حرف نمی زند؟ پرنس باز هم به زبان فرانسه و با خوشحالی جواب می دهد: «یک کلمه هم نمی داند. حتی یک کلمه»

پس از ملاقات مذکور نیکلسون به این نتیجه می رسد که حمیدمیرزا، در حالی که حتی قادر به تکلم به زبان فارسی نیست نمی تواند گزینه مناسبی برای حکومت باشد. نظر وی از سوی سر ریدر بولارد، وزیرمختار انگلیس در تهران نیز تأیید می شود. بنابراین انگلیسی ها از سپردن حکومت به خاندان قاجار منصرف شده طرحی دیگر را به اجرا می گذارند.

بر اساس طرح جدید که از سوی انگلستان و شوروی تهیه شده بود، رژیم سیاسی ایران از مشروطه به جمهوری تغییر می یافت. وزیرمختار انگلستان در این باره به محمدعلی فروغی نخست وزیر وقت اعلام کرد:

از دولت متبوع من دستور رسیده است قبول هر پیشنهادی از طرف دولت ایران غیر از آنچه قبلاً- مذاکره شده منوط به تغییر حکومت در ایران است؛ اتفاقاً همکار من هم، چنین دستوری از مسکو دریافت کرده است. ما به این شرط با خواسته های شما موافقت می کنیم که رژیم کشور ایران تغییر پیدا کند و حکومت شما از مشروطه به جمهوری مبدل شود. البته دولت متبوع من و سایر دوستان معتقدیم تدریجاً در تمام دنیا رژیم های سلطنتی به جمهوری تبدیل خواهند شد کمااینکه در همین دو سال اخیر خیلی از رژیم ها تغییر یافته است.

پیشنهاد مذکور با استقبال فروغی مواجه نشد. محسن فروغی در این باره می گوید: «... در نخستین روزهای مذاکرات، نمایندگان دو کشور اصرار به تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوری داشتند. برای اینکه پدرم به این خواسته جامه عمل بپوشاند گفته بودند رئیس جمهور ایران کسی جز شما نخواهد بود. وقتی از پدرم منصرف شدند به محمد ساعد

مراغه ای که در آن ایـام سـفیرکبیر ایران در مسکو بود، پیشـنهاد ریـاست جمهوری را داده بودنـد. او نیز به دلا‌یلی روس هـا را منصرف کرده بود.»

به گفته محسن فروغی، پس از عدم اسـتقبال محمدعلی فروغی از پیشـنهاد وزیرمختار انگلیس، پیشـنهاد دیگری مطرح می شود: «سومین فرزنـد ذکور رضاشاه به نام غلامرضا که در آن تاریـخ ۱۸ ساله بوده است به سـلطنت برگزیده شود و نیابت سـلطنت را پدر[م] به عهده بگیرد.» فروغی ادامه می دهد:

پـدرم پیشـنهادهای بالا‌ـ را به اسـتناد قانون اساسـی و متمم آن و قوانین جاری مملکت و اوضاع و احوال ایران رد کرده بود و در یک جلسه شدیداً وزیرمختار انگلیس را از این که این کشور به کام کمونیست ها خواهد رفت ترسانده بود. سرانجام رضایت به سلطنت محمدرضا پهلوی جلب گردید...

پا نوشت ها

کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران.

. ۱. ن.ک به: جهانگیرمیرزا قاجار، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۲۷ ، ص ۱۰۲

۲. ن.ک به : پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه عطایی، تهران، چاپ اول،

. ۱۳۶۳ ، ص ۱۷۱

. ۳. احمد خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، تهران، انتشارات هدایت، بی تا، ص ۹۱

۴. در این باره ن .ک به : عباس میرزا ملک آرا، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران،

، ۱۳۶۱ ، ص ۱۸۲ و مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات علمی، تهران، چاپ سوم، ج ۱

.۹۵- صص ۹۶

۵. در این باره ن .ک به : حجت الله کریمی، جمهوری خواهی ایرانی ، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، بهار

.۲۹- ۱۳۸۹ ، صص ۴۷

انقلاب » ، ۶. یادداشت های مرحوم سیدمحمد طباطبایی، (نسخه خطی) ص ۵، به نقل از محمدمهدی مرادی خلج

در مجله دانشکد ه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، « مشروطیت و بیگانگان

. سال بیست وپنجم، بهار و تابستان ۱۳۷۱ ، ص ۹۸

۷. ن.ک به : محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان ، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات

.۴۰- ۳۰ و ۴۱ – آگاه، تهران، ۱۳۶۲ ، بخش اول، ص ۲۷۳ . و کریمی، همان، صص ۳۵

۸. بدیهی است نگارنده نافی ریشه های فکری و زمینه های تاریخی مشروطیت نبوده و به چوب بستن بازرگانان را

تنها به عنوان یک رویداد تاریخی که در ادامه آن وقایع دیگری به وقوع پیوسته و نهایتاً منجر به انقلاب

مشروطیت گردید ذکر کرده است.

.۶۷- ۹. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۵ ، صص ۷۳

. ۱۰ . پیشین، ص ۷۴

. ۱۱ . پیشین، ص ۷۷

. ۱۲ . صفایی، نهضت مشروطه بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، ص ۱۳۴

.۱۰۷- ۱۳ . کسروی، همان، صص ۱۰۹

. ن.ك به: عباس خالصی، تاریخچه بست و بست نشینی در ایران، انتشارات علمی، تهران، بی تا، صص ۱۴۷

.۷۰– ۱۵ . سر دنیس رایت، نقش انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز فرامرزی، انتشارات فرخی، تهران، ص ۷۱

. ۱۶ . سر دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه کریم امامی، نشر و پژوهش فرزان روز، تهران، ۱۳۸۵ ، ص ۳۷۵

۱۷ . حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروط یت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان،

. انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۳ ، ج ۱، ص ۹۶

در مجموعه مقالات نهضت مشروطیت ،« نقش انگلیس در برپایی رژیم مشروطه در ایران » ، ۱۸ . ابراهیم صفایی

. ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ص ۱۵۱

. ۱۹ . آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۳۱

.۴۲– ۲۰ . ابراهیم صفایی، اسناد مشروطه، نامه های وکیل الدوله، سخن، بی تا، صص ۴۳

۲۱ . روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران؛ یادداشت های حاجی میرزا سیداحمد تمجیدالسلطان تفرشی حسینی

در سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ هجری : به انضمام وقایع استبداد صغیر، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر،

. تهران، ۱۳۸۶ ، ص ۳۳۳

. ۲۲ . ابراهیم صفایی، اسناد مشروطه، همان، ص ۱۱۶

. ۲۳ . نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، ص ۱۵۵

. ۲۴ . صفایی، اسناد مشروطه، همان، ص ۱۰۱

. ۲۵ . پیشین، ص ۱۷۹

۲۶ . همان جا.

۲۷ . محمدعلی همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار،

. نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰ ، ص ۱۲۹

. ۲۸ . جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، نشر گفتار، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ، ص ۱۱۸

. ۲۹ . یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، انتشارات عطار، فردوس، تهران، ۱۳۷۱ ، ج ۴، ص ۹۸

. ۳۰ . شیخ الاسلامی، همان، ص ۱۵۷

. ۳۱ . اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، سند شماره ۳، ج اول، ص ۳۰

. ۳۲ . عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱ ، ص ۲۰

۳۳ . مدرس بعدها علل مخالفت با قر ارداد ۱۹۱۹ را طی نطقی در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جلسه مورخ دهم آبان ۱۳۰۳ ، به تفصیل شرح داد . وی در این نطق تاریخی با زبانی ساده اما نگاهی عمیق به تحلیل قرارداد مذکور پرداخته گفت : همان ماده اول حکایت از برباد رفتن استقلال کشور داشت . برای مطالعه متن کامل نطق

.۱۴۸– مدرس ن.ک به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، انتشارات امیرکبیر، ج ۳، صص ۱۵۲

. مجله وحید، سال سوم، شماره ۱۱ ، ص ۹۵۶ ،« خاطره ای از گذشته » ،(۳۴ . احمدعلی سپهر (مورخ الدوله

.۷۱– ۳۵ . حسین مکی، زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰ ، صص ۷۳

.۱۶۹– ۳۶ . در این باره ن.ک به: عبدالله مستوفی، همان، ج ۳، صص ۱۷۰

۳۷ . محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، انتشارات امیرکبیر، تهران، . ۱۳۷۱ ، ج ۱، ص ۶۶

۳۸ . تلگراف نورمن به کرزن، ۳ فوریه ۱۹۲۱ ، سند شماره ۶۷۰ ، اسناد وزارت امور خارجه انگلستان.

۳۹ . خاطرات منتشر نشده آیرونساید، به نقل از سیروس غنی، ایران، برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش . انگلیسی ها، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۷ ، ص ۱۶۸

. ۴۰ . ن.ک به: گزارش وابسته نظامی بریتانیا در تهران، آیرونساید، مورخه ۶ ژانویه ۱۹۳۱

۴۱ . ادموند آیرونساید، خاطرات سرّی آیرونساید، انتشارات مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی با همکاری . مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۳ ، ص ۳۶۰

۴۲ . خاطرات منتشر نشده آیرونساید، غنی، همان، ص ۱۷۱

۴۳ . آیرونساید، همان، صص ۳۶۰ و ۳۷۱

۴۴ . در این باره ن . ک به: مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴ ، صص

ص: ۴۶۲

.۸۸۹- ۳۱۸-۳۱۴، و نیز کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ ، صص ۸۹۴

۴۵ . محمدعلی منشور گرکانی، رقابت شوروی و انگلیس در ایران، به کوشش احمد رفیعی مهرآبادی ، انتشارات

. عطایی، تهران، ۱۳۶۸ ، ص ۱۲۱

، ۴۶ . امیل لوسوئور، زمینه چینی انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ ، ترجمه ولی الله شادان، انتشارات البرز، تهران، ۱۳۷۳

.۱۳۳- صص ۱۳۴

۴۷ . مکی ، تاریخ بیست ساله ایران، همان، ج ۱، ص ۸۰ ، لوسوئور، همان، ص ۵۱ و مستوفی، همان، ج ۳، صص

.۱۳۷-۱۳۸

.۱۷۶- ۴۸ . مستوفی، همان، ج ۳، صص ۱۷۷

.۸۵- ۴۷ و مکی، تاریخ بیست ساله ایران، همان، ج ۱، صص ۹۰ - ۴۹ . لوسوئور، همان، صص ۴۹

.۴۶- ۵۰ . آیرونساید، همان، صص ۴۸

.۲۰۲- ۵۱ . مستوفی، همان، ج ۳، صص ۲۰۴

. ۵۲ . دولت آبادی، همان، ج ۴، ص ۲۲۳

. ۵۳ . حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، ۱۳۷۰ ، ج ۲، ص ۱۵۱

. ۵۴ . آیرونساید، همان، ص ۳۷۲

.۱۳۴- ۵۵ . پیشین، صص ۱۵۱

گنجینه اسناد ،« اسنادی نویافته از زندگانی سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی » ، ۵۶ . ن.ک به : عباس هاشم زاده محمدیه

۱۳۰ و - (نشریه سازمان اسناد ملی ایران)، سال دوم، دفتر سوم و چه ارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۱ ، صص ۱۵۰

. ۱۱۴ و ۲۱۹ - دولت آبادی، همان، ج ۴، صص ۱۱۵

.۱۶۷- ۵۷ . لوسوئور، همان، ۳۵ و دولت آبادی، همان، ج ۴، صص ۱۷۶

. ۵۸ . لوسوئور، همان، ص ۱۳۴

. ۵۹ . پیشین، ص ۱۳۵

۶۰ . تلگراف نورمن به کرزن، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ ، مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، س ند شماره ۶۸۳ ، نقل از :

. جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، همان، ج ۲، ص ۳۲۸

.۱۰۵– ۶۱ . در مورد تکاپوهای رضاخان در جریان جمهوری خواهی ن.ک به: کریمی، همان، صص ۱۱۹

.۶۲ F. O. ۳۷۱/۴۰۱۴۰, minute by G. Churchill, ۱ February ۱۹۲۴. نقل از غنی، همان، ص ۳۳۰

.۶۳ F. O. ۳۷۱/۴۰۱۴۴, L. Oliphant to Loraine, ۶ February ۱۹۲۴. نقل از غنی، همان، ص ۳۳۰

.۶۴ F. O. ۴۱۶/۷۴,۲۶ February ۱۹۲۴/NO ۷۹.

نقل از عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، انتشارات امیرکبیر، تهران،

. ۱۳۶۴ ، ص ۱۸۵

.۶۵ F. O. ۴۱۶/۷۴,۲۶ February ۱۹۲۴/NO ۸۰. نقل از حائری، همان، ص ۱۸۵

.۶۶ F. O. ۴۱۶/۷۴,۲۶ February ۱۹۲۴/NO ۸۲. نقل از حائری، همان، ص ۱۸۵

.۲۸۳– ۶۷ . مجد، همان، صص ۲۸۵

۶۸ . درباره تلاش های لورن و نقش وی در به پادشاهی رسیدن رضاخان ن.ک به: خاطرات سر پرسی لورن، ترجمه

محمد رفیعی مهرآبادی، تحت عنوان: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان.

۶۹ . یادداشت های وزیر امور هندوستان کابینه وینستون چرچیل، نقل از : دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها،

. همان، ص ۳۸۸

. ۷۰ . دنیس رایت، همان، ص ۳۸۹

.۳۸۹– ۷۱ . یادداشت های هارولد نیکلسون، نقل از: دنیس رایت، همان، صص ۳۹۰

۷۲ . نقل از : محمدعلی سفری، قلم و سیاست، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، انتشارات نامک، تهران، چاپ

. دوم، ۱۳۷۹ ، ص ۱۶

. ۷۳ . باقر عاقلی، ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ ، انتشارات علمی و سخن، تهران، ۱۳۶۷ ، ص ۱۰۲

. ۷۴ . پیشین، ص ۱۰

سیدمحمدرضا خوشرو*

چکیده

سلطه مستقیم استعماری دهه هاست جای خود را به سلطه غیرمستقیم یا سلطه نرم داده است. آنچه را که ابرقدرت ها در گذشته از طریق نظامی و ظاهری خشونت بار به دنبالش بودند، اینک از طرق دیگر جستجو می کنند. با انقلاب اسلامی ایران، دوره هرگونه سلطه مستقیم و غیرمستقیم آمریکا و انگلستان و نظایر آنها در ایران به پایان رسید؛ اما مطامع و منافع و اهداف آنان همچنان بر جای است و از سوی سیاستگذاران این کشورها، دنبال می شود. در حقیقت جنگ رهایی از سلطه ابرقدرت ها همچنان باقی است؛ اما ابزار و شیوه آن فرق کرده است. اصلی ترین حربه استعمار پیر در این دوران، تلویزیون فارسی بی بی سی است که در این تحقیق موارد متعددی از اقدامات رسانه ای آن آشکار می گردد.

۶۸ سال پس از تأسیس رادیوی فارسی بی بی سی، شبکه تلویزیونی این بنگاه خبرپراکنی با اهدافی بعضاً نهان و گاه عیان تأسیس گردید. مرور تیزرها و آنونس های معرفی شبکه و برنامه هایش نشان می دهد، این شبکه هدف های کلان و بلندمدتی را در حوزه های فرهنگی و مذهبی دنبال می کند.

در پی بررسی و کشف اهداف فرهنگی و مذهبی این شبکه که فارغ از جهت گیری

سیاسی و عمدتاً خبری این بنگاه خبرپراکنی است، نتایجی یافت شده است که نشان از عزم جدی و راسخ دولت بریتانیا بر تغییر لا‌یه های زیرین و بنیادین فرهنگ این مرز و بوم دارد. انگلستان درصدد است با تحقق اهداف فرهنگی، مسیر نیل به دیگر اهداف خود اعم از سیاسی، اقتصادی و... را هموار سازد.

سعی و کوشش فراوان دست اندرکاران این رسانه در تولید، تهیه و پخش برنامه هایی است که به طور مشخص و واضح درصدد تغییر سبک زندگی در جامعه ایرانی هستند.

ایجاد تغییرات عمیق در سبک زندگی مردم ایران از طریق رسانه ای انگلیسی که با بودجه دولتی ارتزاق می کند، یادآور ادامه مسیری است که ۲۰۰ سال از روش های مختلف دیگر و عیان سعی در استعمار کشور پهناور ایران داشته است.

مقدمه

شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی از روز چهارشنبه بیست و پنجم دی ماه ۱۳۸۷ فعالیت خود را آغاز کرده است. تلویزیون بی بی سی فارسی در حالی شروع به کار کرد که پیش از این، رادیو و سایت اینترنتی فارسی بنگاه خبر پراکنی بریتانیا هم سال ها برای مخاطبان ایرانی خود برنامه پخش و منتشر می کردند. رادیو فارسی بی بی سی از حدود ۶۸ سال پیش آغاز به کار کرد؛ و در سال هایی که منابع خبری در ایران بسیار اندک و یا تحت نظارت کامل دولت ها بود و فضای خفقان بر کشور حاکم بود، به نام و منبع و مرجع آشنایی برای مردم ایران تبدیل شد. در سال ۱۳۷۹ که دسترسی به فضای مجازی برای کاربران اینترنتی در ایران گسترده و عمومی تر شد، بنگاه خبرپراکنی بریتانیا، اقدام به راه اندازی سایت فارسی بی بی سی کرد. این سایت نیز به اعتبار همان رادیو و فضای سیاسی حاکم بر آن سال های ایران (دولت اصلاحات و تقاضاهای سیاسی مردم) توانست مخاطبانی جلب کند. پس از توسعه ارتباطات ماهواره ای، بی بی سی اقدام به راه اندازی شبکه تلویزیونی فارسی زبان کرد. به راستی انگیزه این همه توجه به ایران و این همه سرمایه گذاری چیست؟

سئوالات تحقیق

- هدف بی بی سی از راه اندازی تلویزیون فارسی چیست؟

- مهمترین سیاست های حاکم بر این شبکه چیست؟

- ویژگی های این شبکه چیست؟

- این شبکه در راستای نهادینه ساختن چه نوع سبک زندگی ای (Life Style) در ایران است؟

- راه کارهای مواجهه با این شبکه کدام است؟

فرضیه های تحقیق

از جمله اهداف این رسانه، تلاش برای تغییر فکر و سبک زندگی مردم ایران است. این هدف به شیوه های زیر دنبال می شود:

۱. تغییر ذائقه مخاطبان در جهت فرهنگ لیبرال - دموکراسی نمایش مثبت کشورهای پیرو این فرهنگ

۲. ترویج مذاهب و عرفان های کاذب نظیر صوفی گری به نحوی که با اشاعه مستقیم مباحثی نظیر آزادی دین، عقیده و مذهب سعی در القای وجود امکان ارضای حس معنویت گرایی انسان ها از طرق غیراسلامی می نماید

۳. گسترش و تقویت جریان فمینیسم، به وسیله طرح انواع مختلف استراتژیهای خاص این نوع نگرش نظیر برابری جنسی، برابری حقوق و...

۴. تقویت جریان روشنفکری غربی در ایران

۵. ترویج نوعی لاابالی گری اخلاقی به خصوص در حوزه مسائل جنسی، و سعی در قبح زدایی تدریجی از انحرافات جنسی و رفتارهای هنجارشکنانه

۶. ترویج آداب معاشرت و زندگی اجتماعی به روش غربی

۷. بزرگ نمایی اختلافات قومی و مذهبی کشور

۸. ناکارآمد نشان دادن حکومت دینی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه و ترویج حکومت های منفک از دین با تبیین و گسترش اندیشه سکولار؛ الگوسازی نوع حکومت کشورهای دیگر با صحیح و عقلانی نشان دادن حکومت های بدون دین(لائیک) و جدا از دین (سکولار)

۹. سیاه نمایی وضع زندگی مردم در کشور

۱۰. بی اعتماد کردن مردم ایران به جریان رسانه ای و خبری رسمی کشور

۱۱. از جمله ویژگی های این شبکه، بی طرف نمایی، استفاده از جذابیت های تصویری و

تنوع برنامه ها در حوزه سرگرمی و تفریحی است.

۱. هدف بی بی سی از راه اندازی تلویزیون فارسی و سیاست های آن

۱-۱. ورود بی بی سی به ایران

بخش فارسی رادیو بی بی سی از ۸ دی ماه سال ۱۳۱۹ فعالیت خود را آغاز کرد؛ این تاریخ مصادف است با بحبوحه جنگ جهانی دوم. در آن زمان ایران با موقعیت استراتژیکش ذهن همه طرف های درگیر را به خودش مشغول کرده بود. اوضاع داخلی ایران نیز در وضعیت بحرانی خودش قرار داشت. انگلیس از عملکرد رضاخان و گرایشش به سمت نازی ها ناراضی بود. این شرایط ایجاب می کرد انگلیسی ها هر چه زودتر در ایران دست به اقدامی بزنند. زمینه سازی برای آن اقدام بر عهده بی بی سی بود؛ که هم وظیفه داشت اخبار جنگ را به گونه ای به ایرانیان منتقل کند که تأثیر پیروزی های خیره کننده آلمان را از فکر و ذهن مردم بزداید؛ و هم با به راه انداختن تبلیغات وسیع و حمله به شخص رضاشاه زمینه را برای تحول بزرگ (ورود به ایران و برکناری رضاشاه) آماده سازد.

۶۸ سال بعد در همان ماه دی شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی پا به عرصه رسانه های تصویری فارسی زبان نهاد.

سه دهه پیش از ابتدای اوج گیری انقلاب، این رادیو تنها رسانه ای بود که برخی اخبار روز را پوشش می داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی که عموم مطبوعات در ایران آزاد بودند و هر نوع مطلبی که می خواستند منتشر می کردند، از نقش و محبوبیت این رادیو کاسته شد، به ویژه که با روشنگری های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در سال های بعد، و جهت گیری آشکار بی بی سی به نفع صدام متجاوز در طول هشت سال جنگ، مردم ایران در آن دوران بی بی سی را سخنگوی دشمن می شناختند؛ و به آن اعتنایی نداشتند.

در سال ۱۳۷۸ با تحولاتی که در ایران پدید آمد، بی بی سی روحیه تازه ای گرفت؛ و تلاش کرد جایگاه سالیان بسیار دور را در ایران بار دیگر بازیابد؛ تا شاید بتواند این بار با استفاده از شرایط کشور آن طور که جهان غرب می خواهد در ایران تأثیرگذار باشد.

۱-۲. نقش بهائیت در بخش فارسی بی بی سی

نکته ای که در موضوع راه اندازی رادیو فارسی بی بی سی اهمیت دارد، حضور «حسن

موقر بالیوزی» (۱۹۸۰– ۱۹۰۸میلادی) از رهبران سرشناس بهائیان در سطوح بالا و سیاست گذاری رادیو فارسی زبان بی بی سی بود که بر اساس اسناد داخلی آرشیو سرویس جهانی بی بی سی، با دخالت وزارت خارجه صورت گرفته است.

بالیوزی نخستین کسی بود که در ابتدای تأسیس بی بی سی فارسی از آن رادیو برای مخاطبان سخن گفت. وی از اعضای خاندان افنان و از اقوام نزدیک «میرزاعلی محمد باب» و فرزند «محمدعلی (محمود) موقرالدوله بالیوزی» حاکم پیشین بوشهر و وزیر فواید عامه و تجارت در کابینه کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی در اواخر ۱۲۹۹ و اوایل ۱۳۰۰ شمسی بود. بالیوزی چند سال بعد از تأسیس بخش فارسی بی بی سی، به عنوان یکی از نزدیک ترین مشاوران «شوقی افندی ربانی» آخرین رهبر شناخته شده بهائیان جهان، در سال ۱۹۵۶ به عضویت بالا-ترین نهاد اداری و دینی بهائیت (هیأت ایادی امرالله) انتخاب شد. بالیوزی علاوه بر نگارش حدود ده اثر با موضوع تاریخ و تبلیغ بهائیت، سال ها رییس «محفل ملی روحانی بهائیان» جزایر بریتانیا بود که این سمت به منزله ریاست کل اداری و اجرایی بهائیان بریتانیا محسوب می شد. وی در طول حدود دو دهه کار در بی بی سی فارسی، عملاً به یکی از افراد کلیدی و به شدت تأثیرگذار این شبکه تبدیل شد.

حضور بالیوزی با جایگاهی که در میان بهائیان داشت- در رادیو بی بی سی ثابت کرد مسئولان بی بی سی دست کم در بخش فارسی، نسبت به منشور خود درباره ضرورت حفظ بی طرفی دبیران، تهیه کنندگان و کارکنان در زمینه سیاسی و دینی، پایبند نیستند. حضور چشمگیر بهائیان در سطوح مختلف سرویس جهانی بی بی سی از مدیریت های کلان آن شبکه به پایین، ضمن تأثیرگذاری های نامحسوس پنهان خود در لایه های زیرین این شبکه، گاه نمودهای آشکاری نیز داشته که از آن میان می توان به مصاحبه کاملاً تبلیغاتی و فرمایشی با «مری مکسول» (ملقب به روحیه خانم) بیوه شوقی افندی رهبر سابق بهائیان، در تاریخ ۱۸ آگوست ۱۹۸۱ اشاره کرد. تهیه رپرتاژ آگهی های گزارش گونه، و انتشار اخبار و گزارش های متعدد تبلیغی درباره بهائیت نشان دهنده تداوم این سیاست و استفاده بی بی سی از کارت بهائیت علیه ایران است. در این باره برای نمونه می توان به مجموعه گزارش های متعدد جانبدارانه و آگهی گونه خبرنگاران اعزامی بخش فارسی بی بی سی به اسراییل، درباره مراکز مختلف بهائی در عکا و دیگر

سرزمین های فلسطینی اشاره کرد که در ماه می ۲۰۰۷ برای رادیو و وب سایت بی بی سی فارسی تهیه شد. در این مطالب، گزارشگران اعزامی بخش فارسی بی بی سی، حکومت ایران را به بهائی ستیزی و یهودی ستیزی متهم کردند. با بررسی موضوعات، عناوین و محتوای این قبیل نوشته ها تعجب نخواهیم کرد اگر بدانیم همه گزارشگران اعزامی و تهیه کنندگان این قبیل آگهی های گزارش گونه در عکا و دیگر شهرهای آن سرزمین، به سرعت راه ترقی را در بی بی سی فارسی پیمودند و همه آن ها در تغییر و تحولات اخیر این شبکه، ارتقای رتبه یافته و اکنون به جایگاه بالایی در تلویزیون فارسی بی بی سی دست یافته اند. با توجه به تصدی بخش های مختلف بی بی سی فارسی از سوی بهائیان متنفذ و سرشناس، معلوم نیست چگونه می توان این ادعای مدیران سرویس جهانی بی بی سی مانند «بهروز آفاق» و «عنایت فانی» را در مورد استقلال عمل تحریریه و تاثیر نپذیرفتن از جریانات بیرونی قبول کرد. واقعیت این است که بهائیان امروز در جهان هیچ رسانه ای مورد اعتمادتر از بی بی سی فارسی برای خود سراغ ندارند؛ چرا که این رسانه به دستاویزی برای اعمال سلایق و ابراز بدعت های دینی این گروه تبدیل شده است.

۱-۳. اهداف و سیاست ها

مدیران بی بی سی فارسی معترفند:

- در سال ۱۹۴۵ که جنگ جهانی دوم پایان یافت، سرویس جهانی بی بی سی که تا آن زمان یک دستگاه تبلیغاتی جنگ در دست دولت بود، تشکیلاتش منحل شد. وزارت تبلیغات جنگ هم منحل شد و تصمیم گرفته شد که اگر سرویس جهانی قرار است ادامه پیدا کند، باید برای آن منشوری نوشت و این منشور نوین سرویس جهانی است که ضامن و نگهدار این بیطرفی است. البته، این دلیل نمی شود که در طی سالهای بعد از جنگ، سرویس جهانی بی بی سی دچار لغزش و یا کوتاهی نشده باشد. نمونه های انقلاب ایران و دکتر مصدق را داریم و نمونه جمال عبدالناصر و مصر را داریم...

- صحبت من بیشتر در مورد بخش فارسی بی.بی.سی و رابطه اش با دولت بریتانیا بود، بخصوص از همان اول که تشکیل شده بود. بخاطر اینکه بخش فارسی بی بی سی در واقع در جنگ جهانی دوم یکی از بخش های مهمی بود که به وجود آمد و در واقع

مسئله اصلی، مقابله با هیتلر بود و چون رضاشاه هم در ایران در آن موقع نمی خواست با آلمانی هایی که در ایران زندگی می کردند، بدرفتاری بکند و یا اینکه نمی خواست ایران را وارد موضوع جنگ و یا یکی از متحدان بکند، بریتانیا سخت به ایران مشکوک شد و چون رادیو برلین در ایران برنامه اجرا می کرد، بریتانیا هم فکر کرد شاید خوب باشد که یک بخشی به اسم بخش فارسی بی.بی.سی تأسیس بکند که بتواند در مقابل آن تبلیغاتی که از طرف آلمانی ها می شد، ایستادگی بکند. و در موضوع بحث من به دو تاریخ مهم اشاره می شود. یک، دوره رضاشاه. دو، دوره ملی شدن نفت و بعد البته به دوره انقلاب هم اشاره ای می شود، چون هنوز مدارکش درنیامده است. در آن دو دوره اولیه، که ازشان اسم بردم، مدارک بسیار مشخصی هستند دائر بر این که دولت بریتانیا، یعنی در واقع سفیری که در ایران کار می کرده، البته، آن موقع سفارت نبوده، ولی خب حالا اسمش را می گذاریم سفیر یا کسی که نماینده اصلی بریتانیا در ایران بوده، پیشنهاد می داده به وزارت خارجه که قرار است برنامه هایی پخش بشود، این مطالب باید در آن گنجانده بشود. مثلا، مدارکی هست که می گوید، حالا که ما با رضاشاه دوست هستیم و خوب هستیم و روابط بریتانیا با ایران خوب است، رضاشاه را به عنوان یک چهره بسیار مثبت نشان می دهند. سربازی که بسیار میهن پرست هست و آدمی که بسیار پیشرو است و می خواهد ایران را تبدیل به یک کشور مترقی بکند. ولی آن زمانی که با رضاشاه درمی افتند، باز پیشنهادهایی می شود و مدارکی هست که نشان می دهد، رضاشاه دموکرات نیست و دارد تمام اموال کشور را به اسم خودش می کند و هزاران عیب دیگر که روی او می گذارند که در این مدارک هست و خواسته می شود از بخش جهانی بی.بی.سی که این چیزها گفته بشود در آن زمان. و بخش فارسی هم این کارها را انجام می دهد. برای اینکه در آن زمان، در زمان جنگ، در واقع آن بخشی که اخبار برای جهان را می نوشته، تحت کنترل نه تنها وزارت خارجه، بلکه وزارت اطلاعات بریتانیا بوده است که باید این دو در همکاری با هم یک چیزهایی را تایید می کردند و آن کسانی که در بخش فارسی کار می کردند و مترجم های اولیه بودند، آنها اجازه نداشتند که دخالت بکنند. می رفتند به اتاق اخبار، اخبار به آنها داده می شد و آنها هم ترجمه می کردند و می خواندند.

در مورد بخش دوم صحبت ام نیز بگویم، و آن در مورد دوره ای است که دولت

انگلیس مستقیماً با دولت ایران در مورد مسئله نفت و ملی کردن نفت مقابل می شود. یعنی چیزی شبیه به آنچه شما می گویید، یعنی اگر قرار باشد یک چیز مستقیمی به شکل جنگ باشد. در آن موقع هم باز دوباره مدارکی هست که نشان می دهد دقیقاً چهره مصدق را دولت بریتانیا سعی می کند با دستورهایی که داده می شود، بسیار منفی نشان بدهد و نشان بدهد که مصدق است که نمی خواهد همکاری بکند، مصدق هست که باعث این مشکلات است، مصدق هست دروغ گفته و غیره. و آن موقع می بینیم که مثلا، تعداد زیادی از کسانی که در بخش فارسی بی.بی.سی کار می کردند، محل کار را ترک و در واقع اعتصاب می کنند و می گویند، ما حاضر نیستیم چیزی ضد مصدق بگوییم. و این مسئله در واقع کشانده می شود به بخش فارسی بی.بی.سی.

زمانی که جنگ می شود یا مثلاً فرض کنید بعد از ۱۱ سپتامبر مشاهداتی وجود داشت، تغییراتی به وجود می آید و کسانی یک دفعه روی صحنه می آیند که می خواهند با بی.بی.سی بخش فارسی مصاحبه بکنند، مثلاً- آقای تونی بلر می خواست با ما مصاحبه بکند و یا آقای دیک چنی از آمریکا که یک کمی عجیب و غریب به نظر می آمد.

باید بگویم، مقامی که از دولت آنجا بود و همین طور در تمام مدارکی که خود بی.بی.سی تهیه کرده است، به روشنی می گویند، این استقلال بی.بی.سی هست که باعث می شود وجهه بریتانیا خوب نشان داده بشود. یعنی به نفع دولت است که بی.بی.سی مستقل باشد، برای اینکه بتواند در جهان اعتبار کسب کند. و وقتی آن اعتبار را کسب کرد، آن وقت فرهنگ و اندیشه بریتانیا می تواند در جهان تأثیر بگذارد. یعنی اگر بخواهد دولت دخالت بکند و این بی.بی.سی هم مثل بسیاری دیگر تبدیل به بازیچه دولت بشود، اعتبارش را از دست خواهد داد.

در واقع ۲۵۰ میلیون پوند استرلینگ خرج بخش جهانی بی.بی.سی می شود که یکی از مقامات می گفت، پول بسیار زیادی است، نیم میلیارد دلار! و وی می گفت این برای ما پول بسیار زیادی هست، ولی ارزشش را دارد. و حتی من سئوال مستقیم کردم در مورد تلویزیون جدیدی که بی.بی.سی می خواهد درست بکند برای ایران، و گفتم این ۷۰ میلیون پوندی که قرار است در سالهای آینده خرج دو تلویزیون عربی و فارسی بشود، شما چطور می توانید ثابت بکنید که این به نفع شماست. به خاطر اینکه تعداد شنونده های رادیو بی.بی.سی پایین رفته است. در واقع، او نتوانست جواب بدهد و

گفت، ما کاری به تعداد شنونده و این جور چیزها نداریم و آنچه برای ما مهم است، این است که بی.بی.سی بتواند مستقلانه روی جهان اثر بگذارد.

سخنان دو تن از دست اندرکاران بی بی سی در بالا به خوبی نشان می دهد مستقل بودن بی بی سی و نظر نداشتن به اهداف رسمی دولت بریتانیا افسانه ای بیش نیست. چه کسی می تواند باور کند دولت انگلیس سالانه نیم میلیارد دلار، بر دوش مالیات دهندگان انگلیسی هزینه می گذارد تا «اخبار صحیح و درست» به سمع و نظر مردم ایران و تاجیکستان و دیگر جاها برسد؟

بی بی سی در جهت تحقق اهداف بریتانیا و دستور کارهایی که از وزارت خارجه و سرویس های اطلاعاتی می گیرد، از همه شگردها و تکنیک های عملیات روانی استفاده می کند. در جنگ نرم و عملیات روانی روش ها و تاکتیک های متنوع و موثری وجود دارد. متخصصان عملیات روانی با به کارگیری به موقع و مناسب یکی از این روش ها و یا ترکیبی از اینها براساس حالات ذهنی و روانی مخاطبان قادر خواهند بود عواطف، احساسات، تمایلات، عقاید و رفتار مخاطبان را تحت تأثیر قرار داده و ضمن دگرگون کردن تصورات آنها از حالت عاطفی ایجاد شده برای دست یابی به اهداف مورد نظر بهره برداری کنند.

البته کارشناسان عملیات روانی باید قبل از انتخاب روش یا روش های مناسب، آداب و رسوم، عقاید، عادات، سلیقه ها، شرایط ذهنی و فکری حاکم بر مخاطبان و عکس العمل های احتمالی آنان را مورد مطالعه قرار دهند و پس از آن به انتخاب روش و اجرای آن بپردازند. مهم ترین روش های عملیاتی روانی عبارتند از:

۴-۱-۱. فریب

یکی از راه های تأثیرگذاری بر مخاطبان دادن اطلاعات دروغین و جهت دار یا تصویر وارونه از وقایع است که اغلب با ارائه و نمایش حساب شده بخشی از واقعیت این امر تحقق می یابد. چنین تصویر ناقص و دگرگون شده ای از واقعیت می تواند گروه های گوناگون مخاطبان مورد نظر در عملیات روانی را تحت تأثیر قرار دهد.

بی بی سی فارسی در موضوعاتی نظیر متعالی نشان دادن فرهنگ غرب، کارآمد نشان دادن نظام سکولار، سیاه نمایی آداب و رسوم ملی و آئین های مذهبی، ناکارآمد

نشان دادن دولت و... سعی در فریب افکار عمومی جامعه نموده است.

۴-۲-۱. تخدیر

در این روش متخصصان جنگ های روانی برای کند و متوقف کردن رفتار مخاطبان پشتوانه احساسی- عاطفی آنان را نشانه می روند و شور و احساس حاکم بر رفتار ایشان را به تدریج کمرنگ و زایل می کنند؛ زیرا خوب می دانند با کاهش شور و هیجان، خود رفتار نیز تضعیف و متوقف خواهد شد.

در چنین حالتی مخاطبان، قدرت و توان خود را برای دستیابی به اهداف از دست می د هند و مجبور به عقب نشینی، فرار و یا تسلیم می شوند. با کاهش شور و هیجان مخاطبان روحیه و اراده آنان نیز تضعیف شده و توان مبارزه را از دست خواهند داد. گسترش مظاهر دنیوی و مادی از حربه هایی هستند که بسیاری از مواقع افراد مبارز و دارای پشتکار زیاد را به دلیل بی توجهی به ارزش های درونی خود به افرادی مادی، دنیاپرست و عافیت طلب تبدیل می کنند. استکبار جهانی و علی الخصوص دولت بریتانیا به تجربه و زیرکی دریافته است گسترش فساد و بی بند و باری از اساسی ترین و کارآمدترین حربه ها برای از بین بردن اعتقادات دینی، ارزش ها و آداب و رسوم ملی و فرهنگ ملت های جهان است و از همین رو پایه و اساس هجوم روانی و تبلیغاتی دستگاه های خود را بر ایجاد و گسترش بی بند و باری، فساد و خشونت در بین مخاطبان گوناگون خود در جامعه ایرانی قرار داده است. مقام معظم رهبری درباره این خطر می فرمایند: این همان چیزی است که در ادبیات سیاسی معاصر از آن به «تهاجم فرهنگی» تعبیر می شود.

۴-۳-۱. تشجیع

برخلاف روش قبلی یعنی تخدیر، در این روش متخصصان جنگ های روانی باید شور و شوق تلاش و حرکت به سوی هدف مطلوب را در مخاطبان برانگیزند و عواطف و احساسات و رفتار آنان را تقویت کنند. برای مثال بی بی سی فارسی بارها برای برانگیختن مردم به حضور در تظاهرات های غیرقانونی و رفتارهای ناهنجار و قانون شکنانه وارد عمل شده و مردم به ویژه جوانان را از طریق پوشش های ویژه خبری به این اقدامات ترغیب و تشجیع نموده است.

۴-۴-۱. تحریک

منظور از تحریک انجام اقدام هایی است که بر روی حالات و رفتار مخاطبان تأثیر می گذارد. در این روش متخصصان جنگ های روانی با ارائه پیام ها و اطلاعات آگاهی دهنده به تحریک احساسات مخاطبان می پردازند و آنان را به سوی تحقق اهداف مورد نظر خود سوق می دهند. حس همدردی، تنفر، خشم و غضب از جمله مفاهیم تعیین کننده در این روش است که مورد توجه قرار می گیرد.

متخصصان جنگ های روانی با ترسیم چهره بی رحم و ضد انسانی دشمن که می تواند واقعی و یا ساختگی باشد و یا ترسیم چهره درددار و سختی کشیده قربانیان این بی رحمی می توانند قوه خشم و غضب مردم خودی و همچنین نیروها و مردم دشمن را بیدار کنند و در همان حال احساس همدردی با قربانیان و یا بازماندگان آنان را در مخاطبان برانگیزند و از آن بهره برداری کنند.

این روش در تحریک مردم نسبت به بروز تقلب در انتخابات، افزایش حس ترحم برای آسیب دیدگان و مضروب شدگان در اغتشاشات و ایجاد حس انزجار از مأمورین انتظامی و نظامی و بسیج کشور بارها و بارها مورد استفاده بی بی سی فارسی قرار گرفته است.

۴-۵-۱. شرطی سازی

این نظریه در تبلیغات و عملیات روانی بسیار کاربرد دارد. نظریه شرطی سازی بر این فرض مبتنی است که وقتی یک محرک شرطی در مقابل یک محرک غیرشرطی قرار بگیرد و این همجواری تداوم پیدا کند و تکرار بشود به جایی می رسیم که محرک شرطی پاسخی را می گیرد که محرک غیرشرطی می گرفت. به عنوان مثال: کلمه «ترشی» یک صوت است که از بس این صوت همراه با خوردن ترشی و بر اثر ترشی خوردن تکرار شده به مرحله ای رسیده که اگر آن ترشی نباشد و همان صوت را بشنوید بزاق ترشح می شود؛ این قاعده شرطی سازی است. در عملیات روانی با مغز مخاطب سر و کار داریم اما در شرطی سازی با مخچه سر و کار داریم و این کاملاً غیرارادی است. به طور مثال تلویزیون فارسی بی بی سی با شرطی سازی مواردی نظیر نمایش وجهه سیاه، انحصارطلب و غیرمردمی از نهادی همچون سپاه پاسداران سعی می نماید حس مشابهی در هر بار نام برده شدن از این نهاد مردمی کشور به مخاطب القا کند. تصور بکنید وقتی مردم نام سپاه را روزی چند نوبت توأم با خشونت،

انحصارطلبی سیاسی، فساد مالی و... بشنوند، چه احساسی به آنها دست می دهد؟

۴-۶-۱. تکرار

یکی از مؤثرترین عوامل در تبلیغات و عملیات روانی اصل تکرار است. جمله ها، کلمه ها، نوارها و آهنگ های معین یا تصویرها، علائم و نشانه هایی که برای نفوذ در عقیده یا فکری انتخاب شده است آنقدر تکرار می شود تا چشم و گوش شنونده و بیننده تحت فشار عصبی قرار گیرد و هدف، تحت تأثیر صداها، تصویرها و جمله ها به طور ناخودآگاه عکس العمل مشروط یابد و به دلخواه مبلغ عمل کند. به عقیده عده ای از روانشناسان اجتماعی وقتی فرد موضوعی را از کسی شنید مانند آن است که آن موضوع را یک بار و از یک شخص شنیده است. حال اگر همان فرد موضوع را از همان شخص صد بار بشنود مانند آن است که از صد نفر شنیده است. گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی می گفت کلیسای کاتولیک از این جهت پایدار مانده که طی ۲۰۰ سال بطور مرتب یک چیز را تکرار کرده است.

بی بی سی فارسی در ایام انتخابات در مدت ده روز بیش از ۵۰۰ مرتبه کلمه تقلب را در اشکال مختلف تکرار کرده است. در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران، بیشتر تکنیک های جنگ روانی که در بالا شرح دادیم، از سوی بی بی سی به کار گرفته شد. سناریوهای بی بی سی در این جریان به شرح زیر بود:

پیش از انتخابات

ترغیب به عدم شرکت در انتخابات

۱. رئیس جمهور در نظام ایران اختیاری ندارد.

۲. قطعیت تقلب در انتخابات

تبلیغ برای طیف اصلاح طلبان

۱. سیاه نمایی وضع موجود و تخریب دولت و شخص رئیس جمهور

۲. پوشش خبری ویژه، مستمر و مثبت از نامزدهای اصلاح طلب به ویژه جناب میرحسین موسوی

ص: ۴۷۵

پس از انتخابات

قطعیت بروز تقلب در انتخابات

۱. کارشناسی و استدلال جهت وجود حتمی تقلب

۲. مصاحبه مستمر با معترضین و مدعیان تقلب

تهییج و تحریک مردم به اعتراضات گسترده

۱. پخش برنامه های تحریک آمیز و تماس های معترضین، پخش فیلم های تظاهرات و درگیری ها

۲. اطلاع رسانی مستمر نسبت به قرارهای تجمع

۲. ویژگی ها و مشخصات شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی

۲-۱. چگونگی آغاز به کار تلویزیون بی بی سی فارسی

اردیبهشت ماه سال ۸۷، آگهی استخدام بی بی سی برای جذب خبرنگار، خبرنگار ارشد، تهیه کننده ارشد، بخش مستند و غیرخبری، دستیار تهیه برای برنامه های مستند خبری و غیرخبری، فیلم بردار و تدوین گر در بخش فارسی سایت بی بی سی منتشر شد. نمونه ای از این آگهی در زیر مشاهده می شود:

آگهی استخدام در تلویزیون فارسی بی بی سی

سرویس جهانی بی بی سی در حال راه اندازی شبکه ای تلویزیونی به زبان فارسی است.

این شبکه، خبر، تحلیل و برنامه های مستند و فرهنگی با کیفیت بالا به مخاطبان ارائه خواهد کرد.

تلویزیون فارسی بی بی سی قصد دارد در واشنگتن، بیروت، بیت المقدس، دبی، استانبول، کابل، دوشنبه و اسلام آباد خبرنگار ارشد و خبرنگار/تهیه کننده استخدام کند.

متقاضی باید سابقه کار خبری داشته باشد (تجربه کار در تلویزیون و رادیو، ارجحیت خواهد داشت)، فارسی را به عنوان زبان مادری (یا معادل آن) بداند، و در مورد کشوری که علاقه مند به کار در آن است دانش عمیق داشته باشد.

آشنایی با زبان مورد استفاده درآن کشور و زبان انگلیسی متقاضی را در موقعیت بهتری قرار خواهد داد.

ص: ۴۷۶

- راهنمای گام به گام تکمیل درخواست اینترنتی استخدام در بی بی سی

خبرنگار ارشد شماره: ۳۷۵۳۲۷ محل کار: خارج از بریتانیا

- توضیح شغل و فرم درخواست کار برای خبرنگار ارشد

خبرنگار/ تهیه کننده شماره: ۳۴۸۲۷۸ محل کار: خارج از بریتانیا

- توضیح شغل و فرم درخواست کار برای خبرنگار/ تهیه کننده

پس از انجام تحقیقات و پروژه های مقدماتی بی بی سی با انتشار مکرر آگهی استخدام درصدد جذب نیرو از میان صاحبان تجربه های رسانه ای، روشنفکرمآبان داخلی، و مخالفان مقیم خارج از کشور برآمد. در حال حاضر تلویزیون فارسی بی بی سی حدود ۱۵۰ کارمند دارد. از این میان نیمی از آنها کارمندان سابق بی بی سی هستند که از پیش انتخاب شده و سمت ها و جایگاه آنها تعیین شده است.

مسعود بهنود به عنوان مشاور این تلویزیون وظیفه برنامه ریزی و هماهنگی های کلی را نیز برعهده گرفت و سردبیران سابق سایت و رادیوی فارسی بی بی سی به عنوان سردبیران موقت تلویزیون معرّفی شدند.

فرشاد بیان، سینا مطلبی، امید حبیبی نیا و معصومه طرفه که از همان ابتدا پروژه های تحقیقی و نظرسنجی های مورد نیاز شبکه را دنبال می کردند، مسئولیت شناسایی و دعوت علاقه مندان را نیز برعهده گرفتند؛ اما پس از مدتی فرشاد بیان (مدیر سایت گویا و سایت روز) به بروکسل فرستاده شد تا در آینده به عنوان مسئول دفتر این شبکه به واشنگتن اعزام گردد. سینا مطلبی، که در ایران در روزنامه های مختلف مطالب سیاسی، ورزشی و سینمایی می نوشت و پس از فرار به هلند بلافاصله به بی بی سی فراخوانده شد نیز به مدیریت سایت زیگزاگ منصوب شد و امید حبیبی نیا، روزنامه نگار روزنامه های زنجیره ای و مدیر سایت ضدانقلابی آزادی بیان که از سوئیس برای مشاوره در زمینه مخاطبان احتمالی تلویزیون فارسی بی بی سی فراخوانده شد، به دبی فرستاده شد تا در آنجا با همکاری سرویس جهانی بی بی سی پروژه های مربوط به تحلیل مخاطبان را برای تلویزیون بی بی سی انجام دهد.

مدیریت شبکه فارسی تلویزیون بی بی سی در ابتدا با آقای رابرت بینیون که یک فرد انگلیسی است، بود؛ اما در ایام انتخابات ریاست جمهوری ایران به ناگاه مدیریت آن به آقای صادق صبا، کارشناس و تحلیل گر قدیمی بی بی سی سپرده شد.

۲-۲. عوامل انسانی تلویزیون فارسی بی بی سی

همان گونه که ذکر شد، بسیاری از چهر ه های امروز این شبکه تلویزیونی، افراد شناخته شده جریان موسوم به اصلاح طلبی داخل کشور هستند که مدت ها در عرصه مطبوعات فعالیت کرده اند. طبق بررسی به عمل آمده، اکثر نیروهای انسانی ایرانی این شبکه که از داخل کشور و از طریق معرفی مشاورین و مصاحبه در ترکیه، انتخاب شده اند، از فعالان یکی از عرصه های رسانه ای ذیل هستند:

۱- مؤسسه همشهری ۲- نشریه چلچراغ ۳- رسانه های دولتی (صداوسیما، ایرنا، ایسنا و ...)

به طور نمونه به چند مورد از آنها اشاره می شود:

- علی اصغر رمضان پور(مشاور ارشد بی بی سی فارسی)، معاون فرهنگی وزارت ارشاد دوره اصلاحات و مؤسس و سردبیر بسیاری از روزنامه ها و وب سایت های زنجیره ای، عضو سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ...

- نگین شیرآقایی (خبرنگار)، مدتی در ایسنا مشغول به کار بوده است؛ سپس به خبرگزاری سازمان میراث فرهنگی(CHN) منتقل شده و روزگاری در روزنامه اعتماد و همشهری آنلاین مطلب نگاشته است. از جمله مقالات وی می توان به نقش انگلیسی ها در تحریف نام خلیج فارس و کار، کار انگلیسی هاست اشاره کرد.

- سینا مطلبی (سردبیر اجرایی برنامه نوبت شما و...)، فارغ التحصیل سینما بوده و در یکی از فیلم های آقای مسعود کیمیایی نیز به عنوان دستیار کارگردان شرکت داشته است. مسئول صفحه سینمایی روزنامه حیات نو بوده و سایت های وبگرد (روزنگار) و زیگزاگ بی بی سی را مدیریت نموده است. وی در سال ۲۰۰۴ پس از آزادی از زندان کوتاه مدت به هلند مهاجرت کرد.

- فرناز قاضی زاده (مجری و گوینده خبر)، همسر سینا مطلبی است؛ و در مجموعه روزنامه های زنجیره ای دوره اصلاحات (نشاط، زن، یاس نو، حیات نو...) فعالیت مطبوعاتی داشته است. وی در سال ۱۳۷۹ به عنوان مجری یک برنامه علمی در شبکه ۴ سیمای جمهوری اسلامی نیز برنامه اجرا کرده است.

- سام فرزانه (گوینده و خبرنگار) نیز که از فعالان مطبوعاتی دوره اصلاحات است، در نشریه چلچراغ فعالیت می نموده است. همکاری با رادیوی جمهوری اسلامی نیز در کارنامه شغلی او وجود دارد.

- نیما اکبرپور (برنامه ساز و مجری برنامه کلیک) هم از جمله افرادی است که با رادیو جوان و خبرگزاری ایسنا همکاری داشته ولی جدی ترین سمت وی، جانشینی سردبیر نشریه چلچراغ است.

- فریبا صحرایی (خبرنگار) مسئول سابق بخش علمی- فرهنگی- دانشجویی گروه جوانان مؤسسه همشهری و...

- ماریا سرسالاری (تهیه کننده برنامه نوبت شما و ...) همکار مطبوعاتی خبرگزاری ایرنا در دوره اصلاحات

۲-۴. مخاطبان تلویزیون فارسی بی بی سی از نگاه خودش

نشریه داخلی سرویس بین المللی بی بی سی در فوریه ۲۰۰۸ در مطلبی که راجع به تأسیس شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی منتشر ساخته بود، مخاطبان خود را در ایران این گونه معرفی کرده بود:

بیننده ایرانی

- جوان، دارای تحصیلات کافی، مغرور و سربلند از هویت ملی و مشتاق به شنیدن اخبار جهان؛ ۷۵٪ از آن ها ۳۰ سال یا کمتر از ۳۰ سال دارند.

- علی رغم ممنوعیت استفاده از ماهواره، دارای ماهواره است و تعدادی از شبکه های تلویزیونی را تماشا می کند؛ اگر چه این شبکه ها موثق و بی طرف هستند.

- زندگی فرهنگی و اجتماعی با نشاطی دارد؛ به خصوص وقتی در شهرهای بزرگ زندگی می کند. همچنین او مشتاق به عبور از حد و مرزها به طور زیرکانه می باشد.

- کاربر فعال اینترنت است. استفاده از اینترنت در میان آقایان جوان بسیار بالاست و این در حالی است که آن ها از اینترنت برای بیان و مطرح کردن خود در میان خانم ها استفاده می کنند.

- در بحث ها و مناظرات جهانی وارد می شود؛ به طوری که به نظر می رسد به خارج از ایران سفر کرده یا آن مناطق را مورد مطالعه قرار داده است (بر اساس آمار IMF سالانه بیش از ۱۵۰۰۰۰ نفر از بهترین جوانان نخبه ایرانی کشورشان را ترک می کنند.)

- در جامعه ای که دارای کشمکش و تنش است زندگی می کند. در میان جوانانی که

کشور را ترک کرده اما آن ها را برگردانده اند، در میان روشنفکران و محافظه کاران، در میان فقیر و غنی.

- با والدین خود و در حالی که به رادیوی فارسی BBC گوش می کند، بزرگ می شود.

- با مجموعه ای از سوء ظن ها نسبت به BBC در جنگ ایران و عراق و در انقلاب ایران مواجه می باشد؛ اما بینندگان ایرانی خودشان در ارتباط با این مسائل تصمیم می گیرند.

- انتظارات زیادی از BBC دارد و مشتاقانه منتظر شبکه ای است که حجم زیادی از محتوا و مضمون و همچنین اخبار را ارائه کند.

- کنترل های شدید روی شبکه های ایرانی نشان می دهد همه مردم شبکه های ۱ و ۲ را تا حد زیادی تماشا می کنند. شبکه ۳ برای بینندگان جوان هدف گذاری شده است که حدود ۹۳٪ آن ها زیر ۳۰ سال هستند.

۳. تحلیل برنامه ها و معرفی سبک زندگی ارائه شده

۳-۱. خبر

تلویزیون فارسی بی بی سی در هر روز هفت بخش، چهار بخش خبری اصلی و مشروح و سه بخش خلاصه خبرها، دارد.

بخش های خبری مشروح معمولاً حدود ۲۵ دقیقه می باشند و با سرخط خبرها به مدت حدود ۳۰ ثانیه شروع می شوند.

خلاصه خبرها معمولاً حدود ۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه و چکیده خبرهای طرح شده در خبرهای مشروح است.

تحلیل اخبار

از مجموع ۸۰۹ نمونه خبری بررسی شده در طول بهار سال ۸۸، موضوع و محتوای ۶۴۹ مورد آنها سیاسی و موضوع و محتوای ۱۶۰ مورد فرهنگی و مذهبی بوده است.

تعداددرصد

فرهنگی۱۶۰۱۹.۸٪

سیاسی۶۴۹۸۰.۲٪

جدول شماره ۱- فراوانی و درصد موضوعات خبری

نمودار شماره ۱- فراوانی و درصد حیطه موضوعات خبری

از مجموع نمونه های بررسی شده، ۳۲۷ مورد اخبار، تنها در موضوع ایران و مابقی مربوط به سایر نقاط جهان می باشد.

ایرانسایر کشورها

تعداد۳۲۷۴۸۲

درصد۴۰.۴٪۵۹.۶٪

جدول شماره ۲- فراوانی و درصد پراکندگی جغرافیایی موضوعات خبر

ایرانسایر کشورها

سیاسی۴۵.۳٪۵۴.۷٪

فرهنگی۲۰.۶٪۷۹.۴٪

در میان موضوعات سیاسی، **۲۹۴** مورد از اخبـار مربوط به ایران و در حیطه موضوعـات فرهنگی فقط **۳۳** مورد از اخبار به حوزه ایران مرتبط بوده است:

ص: ۴۸۱

ایرانسایر کشورهاجمع

سیاسی۲۹۴۳۵۵۶۴۹

فرهنگی۳۳۱۲۷۱۶۰

جدول شماره ۴- درصد تخصیص موضوعات مربوط به اخبار ایران

نمودار شماره ۳- فروانی و درصد تخصیص موضوعات مربوط به اخبار ایران

در میان کشورهای خارجی که اخبار شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی بدان ها پرداخته، انگلستان بیشترین درصد پوشش خبری را داشته است:

انگلستانامریکاافغانستانپاکستانعراقاسرائیلروسیهسریلانکاهندترکیه

تعداد۷۰۶۴۴۹۲۷۲۳۲۲۱۹۱۸۱۶۱۳

درصد۲۱.۸٪۱۹.۹٪۱۵.۳٪۸.۴٪۷.۲٪۶.۹٪۵.۹٪۵.۶٪۵.۰٪۴.۰٪

جدول شماره ۵- درصد پوشش خبری کشورهای خارجی

نمودار شماره ۴- درصد پوشش خبری کشورهای خارجی

اهداف و سیاست ها در تدوین و پخش اخبار

- همان طور که در نمودار شماره ۱ مشخص شده است، حجم اخباری که به نوعی به حوزه فرهنگ و مذهب مردم مرتبط است، حدود ۲۰ درصد کل اخبار پخش شده از این شبکه است که نسبت قابل توجهی را تشکیل می دهد.

- مشاهده می شود بیشترین حوزه هدف گذاری شده خبری و اطلاع رسانی، نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است. در مقام و اولویت بعدی جامعه و فرهنگ ایرانی است که مورد هجوم خبری قرار گرفته است.

- بیشتر اخبار فرهنگی (حدود ۸۰ درصد) مربوط به کشورهای خارجی است؛ و این بیانگر سیاست ترویج و گسترش فرهنگ غربی با ابزار اطلاع رسانی و درگیر نمودن ذهن مخاطب با رویدادهای جامعه و فرهنگ غرب است.

- دامن زدن به کوچک ترین اختلافات قومی و مذهبی داخل کشور، و بزرگ نمایی آنها از عمده ترین اهداف بی بی سی فارسی در برنامه های مربوط به مسائل فرهنگی و مذهبی است.

- تأکید بر منطقی، عقلانی و نهادینه بودن تفکر سکولار، با پخش اخبار و اطلاع رسانی نسبت به موضوعات مرتبط؛ نظیر اعلان نظر پاپ بندیکت شانزدهم مبنی بر لزوم عدم استفاده از مذهب در پیش برد اهداف سیاسی.

- ترویج و گسترش فرهنگ مبتذل غربی با دغدغه سازی و چالش برانگیزی موضوعات روز جوانان جوامع غربی؛ نظیر گزارش لحظه به لحظه از جشنواره و مسابقه موسیقی یورو ویژن.

– ایجاد یأس، ناامیدی و بی اعتمادی در دل و ذهن جوانان ایرانی نسبت به نظام حاکم و دستاوردهای آن؛ با اطلاع رسانی نادرست و القایی و فضاسازی های کاذب رسانه ای در مورد موضوعات مختلف.

– تخریب و تحقیر ارزش ها و هنجارهای اجتماعی اعم از مذهبی و ملی در جامعه ایرانی.

۳-۲. نوبت شما

برنامه ای ترکیبی و گفتگومحور است که روزهای شنبه تا چهارشنبه هر هفته پس از خبر ساعت ۱۹ به مدت حدود ۴۵ دقیقه پخش می شود.

موضوع برنامه که از موضوعات روز جامعه ایران و بعضاً نیز افغانستان انتخاب می شود، روز قبل در پایگاه اطلاع رسانی بی بی سی bbcpersian.com به اطلاع مخاطبان می رسد و آن ها نیز می توانند به وسیله ثبت در پایگاه اطلاع رسانی بی بی سی، ارسال نامه الکترونیک (Email)، ارسال پیامک (SMS) و تماس تلفنی، نظر خود را در مورد موضوع برنامه اعلام کنند. این برنامه توسط یک مجری اصلی و یک مجری فرعی و پشتیبان اجرا می گردد. مجری اصلی وظیفه مدیریت تماس ها و گفتگوی مستقیم با افراد پشت خط تلفن را برعهده داشته و مجری دوم ارتباطات رایانه ای اعم از کامنت، ایمیل و بعضی مطالب از پیش تعیین شده وب سایت ها و وب لاگ ها را می خواند.

ویژگی اصلی این برنامه، تحقق اهداف دست اندرکاران آن با ابزار مردم و بیان نظرات آنان است. بی تردید مردم به جنس خودشان اعتماد بیشتری دارند و در پذیرش پیام از طرف آنان کمتر مقاومت می کنند. مجریان این برنامه به طور معمول، آقای سیاوش اردلان و خانم پونه قدوسی هستند. این دو مجری با آموزش های ویژه ای که دیده اند، سعی در بی طرف نشان دادن برنامه و بیان گزاره موردنظر برنامه از زبان مردم دارند.

عوامل برنامه

سردبیر اجرایی برنامه، که مهمترین عامل مهندسی پیام و محتواست، سینا مطلبی است.

مسئولیت های اصلی و محتوایی این برنامه به افرادی با اصالت ایرانی؛ و نقش های فنی و شکلی به افراد انگلیسی که عمدتا کارگردانان تلویزیونی شبکه بی بی سی هستند،

واگذار شده است. مبرهن است که در یک برنامه گفتگومحور که از حداقل جذابیت برای مخاطب برخوردار است، کارگردانی و تصویربرداری برنامه نقش مهمی در جذب و نگهداری مخاطب دارد.

نمونه موضوعات برنامه

آیا به آزادی باورهای مذهبی اعتقاد دارید؟

آیا سیاست خارجی موفق بدون دوستی با آمریکا ممکن است؟

آیا با ریاست جمهوری یک زن در کشورتان موافقید؟

جایگاه ریاست جمهوری در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ نظرات شما

ثبت نام صدها داوطلب برای ریاست جمهوری ایران؛ نظرات شما

شما چقدر می خندید؟

آیا با اجباری بودن سربازی موافقید؟

آخرین باری که «کار خیر» کردید، چه زمانی بود؟

آیا همسر شما «دست بزن» دارد؟

حفظ میراث فرهنگی چه اهمیتی دارد؟

آیا تمایلی به عضویت در یک حزب سیاسی دارید؟

آیا معلم از جایگاه شایسته خود در جامعه برخوردار است؟

نظرات شما درباره طرح ارتقای امنیت اجتماعی

تلاش برای توقف صدور حکم اعدام برای نوجوانان در ایران؛ نظر شما

صدمین روز رییس جمهوری اوباما؛ نظرات شما

آیا با کاهش سن رأی موافقید؟

آیا به آزادی باورهای مذهبی اعتقاد دارید؟

پیام نوروزی اوباما و واکنش آیت الله خامنه ای

آبروداری نزد میهمان در عید تا کجا؟

امریکا چه نکاتی را برای خروج از افغانستان باید مدنظر قرار دهد؟

برخورد سپاه با سایت های ضد دین و ضد اخلاق در ایران

مشکلات سفرهای نوروزی در داخل ایران

بازی ایران و عربستان

جمهوری اسلامی، ۳۰ سال پس از تأسیس

حفظ محیط زیست

شما چقدر به خرافات اعتقاد دارید؟

آیا زن مکلف به هم بستری است؟

تعطیلات رسمی زیاد است یا نه؟

رشوه دادن

وزیر علوم: فرار مغزها را قبول نداریم. شما چطور؟

رکسانا صابری، جاسوس چه کسی است؟

جُک گفتن راجع به اقوام مختلف

صحبت های آقای احمدی نژاد در کنفرانس ژنو

روز سپاه؛ عملکرد سپاه پاسداران

اوباما در پی گفتگوی غرب و جهان اسلام؛ نظرات شما

ریشه ها و راه حل ناآرامی های زاهدان از نگاه شما

از برنامه ها و دیدگاه های نامزد منتخب خود دفاع کنید

آیا عزاداری جامعه را «با نشاط» می کند؟

احساسات ضد همجنس گرایی در جامعه شما چگونه است؟

چقدر بر «ریخت و پاش» مسئولان نظارت دارید؟

کارنامه اقتصادی دولت نهم از نگاه شما

نگرانی از امکان تقلب در انتخابات

نتایج انتخابات ریاست جمهوری

مشاهدات شما از تقلب در انتخابات

با اوباش چگونه باید برخورد کرد؟

فیلتر شدن فیس بوک در ایران؛ نظرات شما

ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، نظرات شما

نظارت استصوابی شورای نگهبان از نگاه شما

آیا ایران به «اصلاحات» نیاز دارد؟

فارغ از هر محدودیت، رییس جمهوری ایده آل شما برای ایران کیست؟

رأی دادن یا ندادن؛ نظر شما چیست؟

تکنیک چیدمان نظرات مردم

بـا بررسـی دقیق تر برنامه ای که به نظر می رسـد ساختار آن صـرفاً نظرات مردمی است که حول محور موضوع برنامه مطرح می شود، مشـخص می شود چیـدمان این نظرات و نوع وسـیله ارتبـاطی که بـا آنها ارتباط برقرار شـده در القای پیام مورد نظر دسـت اندرکاران برنامه نقش به سـزایی دارد. برای بررسی این فرضیه برنامه هایی را به صورت تصادفی انتخاب و به بررسی این فرضیه ها می پردازیم:

برنامه روز چهارشنبه مورخ۱۲/۱/۸۸

برنامه «نوبت شـما»ی تلویزیون فارسی بی بی سی در روز چهارشنبه ۱۲ فروردین ۸۸ به موضوع رفراندوم روز جمهوری اسلامی اختصاص داشت.

موضوع برنامه: جمهوری اسلامی، ۳۰ سال پس از تأسیس؛ نظرات شما

متن اصـلی برنـامه: مردم ایران در دوازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ با شـرکت در یک همه پرسـی، «جمهوری اسـلامی» را به عنوان نظام سیاسـی مورد قبول خود انتخاب کردند. در آن زمان، هر ایرانی با هر دین و مذهب و عقیده سیاسـی، با چشم اندازی که از کـارکرد «جمهوری اسـلامی» در ذهن خود داشت، رأی خود را به صـندوق ریخت؛ چشم انـدازهایی که برخی از آنها به دسـت آمد و بعضـی نیز هیچگاه رنگ واقعیت به خود نگرفت. اکنون ۳۰ سال پس از آن همه پرسـی، نظر شما درباره این نظام سیاسی چیست؟ انقلاب ایران در سال ۵۷ در حالی با مشارکت بسـیاری از گروه ها و توده ها به ثمر نشست که هر یک از آنها مطالباتی را از نظـام سیاسـی پیش رو طلب می کرد؛ مطالباتی همچون آزادی سیاسـی، آزادی بیان، آزادی های اجتماعی و غیره. فکر می کنیـد نظـام «جمهوری اسـلامی» در مقام وارث سیاسـی انقلاب ایران، تا چه انـدازه مطالبات انقلابیون را برآورده ساخت؟ چشـم انـدازها و تصوراتی که از کـارکرد این نوع نظـام سیاسـی در کشور خود داشـته ایـد، تـا چه انـدازه واقعی بوده و در این سه دهه تحقق یافته است؟ به نظر شما مهم ترین نقاط ضعف و قوت نظام «جمهوری اسلامی» و قانون

اساسی آن، در مرحله اجرا کدام موارد بوده است؟

ترتیب نظراتنوع تماسجنس نظردهندهمکان

(داخل/خارج کشور)موضع نظردهنده

(منفی: علیه جمهوری اسلامی

مثبت: له جمهوری اسلامی)

۱تلفنمردداخل کشورمنفی

۲تلفنمردداخل کشورمثبت

۳پست الکترونیکمردداخل کشورمنفی

۴پست الکترونیکمردداخل کشورمنفی

۵مشاهده وب سایت دیگران--مثبت

۶مشاهده وب لاگ دیگران--منفی

۷مشاهده وب لاگ دیگران--مثبت

۸مشاهده وب لاگ دیگران--مثبت

۹مشاهده وب لاگ دیگران--منفی

۱۰مشاهده وب سایت دیگران--مثبت

۱۱پست الکترونیکمردخارج کشورمثبت

۱۲پست الکترونیکزنخارج کشورمنفی

۱۳تلفنمردداخل کشورمنفی

۱۴تلفنمردداخل کشورمثبت

۱۵تلفنمردداخل کشورمنفی

۱۶وب کممردخارج کشورمنفی

۱۷تلفنمردداخل کشورمثبت

۱۸تلفنمردداخل کشورمنفی

۱۹پست الکترونیکمرد–منفی

۲۰پست الکترونیکمرد–منفی

۲۱پست الکترونیکمرد–منفی

۲۲پست الکترونیکمرد–منفی

۲۳پست الکترونیکزنخارج کشورمنفی

۲۴پست الکترونیکمردداخل کشورمثبت

۲۵وب کممردخارج کشورمنفی

۲۶تلفنمردداخل کشورمثبت

۲۷تلفنمردداخل کشورمنفی

جدول شماره ۱۰– فهرست نظرات

همان گونه که در جدول فوق نشان داده شده، در این برنامه وانمود شده است در ارائه نظرات موافق و مخالف، اصل بی طرفی رعایت شده است؛ با قرار دادن نظرات موافق و مخالف در کنار هم. لکن در مشاهده دقیق تر می بینیم:

- برنامه با نظر مخالف شروع و با نظر مخالف پایان یافته است.

- تقریباً در هر مرتبه که نظر موافقی مطرح شده است، بلافاصله یک یا چند نظر مخالف نیز بیان شده است.

- در نیمه ابتدایی برنامه، رعایت مساوات نسبی میان نظرات موافق و مخالف برنامه صورت گرفته، لکن در نیمه دوم و انتهایی برنامه، پس از یک تلفن مخالف، با خواندن پنج نظر ارسال شده از طریق پست الکترونیک و ثبت شده در سایت فارسی بی بی سی که همگی مخالف بوده و پشت سر هم خوانده شدند، سعی در اکثریت نمایی گرایش مخالف نموده شده است.

- گزاره مهندسی شده پیام در این برنامه القای این پیام است که مردم ایران در ۱۲ فرورین ۵۸، به نظام جمهوری اسلامی رأی نداده اند و صرفا منظورشان هر نظام سیاسی غیر از نظام پادشاهی و سلطنتی بوده است.

برنامه روز چهارشنبه مورخ ۲۰/۳/۸۸

در این برنامه که دو روز مانده به انتخابات ریاست جمهوری پخش شد، نامه آقای هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب به بحث گذاشته شد؛ و در واپسین لحظات

ص: ۴۸۹

این موضوع به تقلب در انتخابات تغییر یافت. در چنین برهه حساسی که فضای تبلیغات داغ انتخاباتی مردم را هیجان زده کرده است، انتخاب این موضوع و القای باور حداکثری مردم به وجود تقلب در انتخابات می توانست افکار عمومی را به هر نتیجه ای که پس از انتخابات اعلام می شد حساس و بی اعتماد نماید. آیا حوادث بعدی در کشور را می توان با این عملکرد بی بی سی مرتبط دانست؟

تماس/ نظر

فراوانیدرصد

موضع گیریمثبت: انتخابات سالم برگزار خواهد شد

۶۲۲٪

منفی: در انتخابات تقلب خواهد شد

۲۱۷۸٪

جدول شماره ۲۴- فراوانی و درصد نظرات درباره تقلب در انتخابات (دو روز قبل از انتخابات)

نمودار شماره ۲۲ روند اظهار نظرات مخاطبان در طول برنامه

– این برنامه نیز با نظر مخالف شروع و با نظر مخالف پایان یافته است.

– تقریباً در هر مرتبه که نظر موافقی مطرح شده است، بلافاصله دو یا چند نظر مخالف نیز بیان شده است.

– در سه ربع ابتدایی برنامه، نظرات موافق و مخالف تا حدودی مطرح شده است، لکن در ربع چهارم و انتهایی برنامه، شش نظر پیاپی که همگی مخالف بوده، پشت سر هم مطرح شدند.

– گزاره مهندسی شده پیام در این برنامه القای این پیام است که اکثریت مردم ایران معتقدند در انتخابات دو روز آینده تقلب خواهد شد.

اهداف و سیاست ها در برنامه نوبت شما

– کسب اعتماد برای شبکه با روش بی طرف نمایی و ایجاد فضای تریبون آزاد برای گرایش های مختلف فکری

– به چالش کشیدن اقدامات و عملکرد نهادهای مختلف نظام اعم از سپاه پاسداران، شورای نگهبان، نیروی انتظامی و...

– زیر سئوال بردن آداب و رسوم ملی و بومی جامعه نظیر دید و بازدید و...

– تخریب و تضعیف ارزش ها، هنجارها و شعائر دینی و مذهبی مانند: حجاب، قبح و حرمت همجنس گرایی، هم بستری زنان، عزاداری و...

– سیاه نمایی وضع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور

– برجسته سازی و بزرگ نمایی نواقص و ضعفهای فرهنگی جامعه نظیر جُک های

قومی، خرافات و انحرافات عقیدتی، حفظ محیط زیست و...

- زیر سئوال بردن اقدامات و عملکرد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ورزشی دستگاه های مختلف خدمتگزار در کشور مانند: طرح امنیت اجتماعی، عملکرد فدراسیون فوتبال، اوضاع اقتصادی و معیشت مردم، فرار مغزها، سخنرانی رئیس جمهور در مجامع بین المللی، پاسخ مقام معظم رهبری به پیام های سردمداران بیگانه و...

- گسترش و تعمیق شکاف های موجود در جامعه مانند شکاف طبقاتی، شکاف بین نسلها و...

- القای عدم اختیار رئیس جمهور در انجام اقدامات اساسی و بی فایده بودن شرکت در انتخابات به جهت وجود حتمی تقلب

- تحریک مردم به انجام ناآرامی و اعتراض به اشکال غیرقانونی و اطلاع رسانی نسبت به برنامه های غیرقانونی عوامل ضد نظام.

۳-۳. کوک

کوک، برنامه ای است ترکیبی- گزارشی که در مدت ۲۵ دقیقه و به صورت هفتگی پخش می شود. این برنامه که در موضوع موسیقی تولید می شود، از بخش های زیر تشکیل شده است:

اعلام بخش های برنامه؛ اجرای موسیقی در صحنه (صحنه قرمز کوک)؛ اخبار کوک (اخبار دنیای موسیقی)؛ نظرات بینندگان؛ گزارش تصویری از فعالان عرصه موسیقی؛ مصاحبه با خوانندگان و گروه های ترانه و موسیقی بر صندلی مخصوص برنامه (مبل قرمز کوک)؛ و معرفی بهترین کلیپ ها و موزیک ویدئوهای هفته.

اهداف و سیاست ها در برنامه کوک

- ترویج سبک زندگی غربی هنرمندان مبتذل ایرانی و غیرایرانی حاضر در کشورهای اروپایی و آمریکا

ایجاد مسئله و چالش جدید در زندگی جوانان ایرانی در موضوع مسابقات و جشنواره های موسیقی جهان

الگوسازی از شخصیت و نوع زندگی هنرمندان مبتذل ساکن در جهان غرب

بزرگ نمایی میزان گرایش و تمایل جوانان به انواع موسیقی غربی و هنرمندان این عرصه

برجسته سازی عشق و ارادت جوانان ایرانی به خوانندگان موسیقی زیرزمینی و غربی

گرایش دادن جوانان ایرانی به سمت موسیقی های مبتذل غربی نظیر پاپ، راک و...

تحقیر سبک های زندگی مردم ایران به خصوص سبک سنتی و اصیل

تضعیف موسیقی اصیل ایرانی و القای شرط به روز و غربی شدن آن جهت ابقای حیات این نوع موسیقی

سیاه نمایی اوضاع کشور و بزرگ نمایی مشکلات زندگی روزمره مردم

به چالش کشیدن بسیاری از ارزش ها و هنجارهای جامعه ایرانی در لابه لای اشعار و مصاحبه ها

۳-۴. امروزی ها

این برنامه حدوداً ۲۵ دقیقه ای، با هدف تأثیرگذاری بر سبک زندگی جوانان تولید و پخش می شود. هر برنامه در طول هفته دو مرتبه نیز تکرار می شود تا از طیف جوانان مخاطب بی بی سی کسی از مشاهده این برنامه غافل نماند. در سری جدید برنامه در فصل تابستان، هر برنامه با غلبه یک رنگ در پوشش، گریم و آرایش مجریان و فضای دکور استودیو همراه بود. این برنامه از بخش های مختلفی نظیر گزارش، خبرهای کوتاه، عجیب و غریب و خبرهای هنری و سرگرمی تشکیل شده است.

اهداف و سیاست ها در برنامه امروزی ها

- ترویج سبک زندگی مبتذل غربی برای جوانان

- عادی سازی روابط زن و مرد و قبح زدایی از حفظ حریم میان آنها

- الگوسازی و تیپ سازی از جوانان کشورهای همسایه که در شرایط مشابه سازی شده، اقدام به ترک کشور و کسب موفقیت های صوری نموده اند.

- بهشت نمایی زندگی در غرب با تحریک غرایض فطری و ذاتی و امیال نفسانی جوانان

- تحریک حس هم ذات پنداری با جوانان غربی به خاطر رضایت از آزادی های نامشروع و مبتذل

- تبلیغ رویکرد گفتگو و مراوده فرهنگی و هنری با دشمن

- آموزش و فرهنگ سازی گسترش روابط عاشقانه و احساسی میان جوانان

- تحریک به اعتراض و طغیان در مواجهه با دلخواه نبودن اوضاع کشور

- تبلیغ برای مراسم ها و جشنواره های مبتذل غربی جهت پر کردن اوقات فراغت جوانان

اشاعه آداب و قوانین غیراسلامی نظیر تقسیم اموال پس از طلاق، خالکوبی، طالع بینی و...

الگوسازی شخصیت ها و هنرمندان غربی در حوزه موسیقی، سینما و...

سیاه نمایی عملکرد نظام جمهوری اسلامی و مدیران ارزشی و اصول گرای آن

تبلیغ برای یک طیف خاص (اصلاح طلبان) و شعارها و آرمان هایشان

۳-۵. صفحه دو

برنامه ای حدوداً ۲۵ دقیقه ای که در موضوعات مختلف فرهنگی و سیاسی به بحث و گفتگو با میهمانان برنامه می پردازد. این برنامه که به صورت هفتگی پخش می شود از بخش های گفتگو در استودیو و پخش گزارش های تصویری راجع به موضوع برنامه تشکیل شده است. اهداف این برنامه از این قرار است:

- تقبیح حمایت ایران از گروه های مبارز و آزادی خواه جهان نظیر حزب الله، حماس و...

- بزرگ نمایی اختلافات میان گرایش های مختلف سیاسی در کشور

- برجسته سازی و دامن زدن به اختلافات طبیعی و عادی در میان ملل مختلف منطقه از جمله افغانستان

- القای وجود مافیای قدرت در رأس نظام مقدس جمهوری اسلامی به نحوی که قدرت تعیین کننده در انتخابات آن است، نه رأی مردم

- ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران

- وجود مشکلات اساسی در ساختار حکومتی ایران

- نقصان و ناچیز بودن فرهنگ و فهم سیاسی مردم ایران

- عدم وجود دموکراسی سیاسی در ایران

- تبلیغ و ترویج ارزش ها و رفتار سیاسی غرب به عنوان الگو و ملاک صحیح برای توسعه سیاسی

– تعبیر و تفسیر ناصحیح از نقش برجسته رهبری روحانیت در جریان های اصلاحی و استقلال مدارانه کشور و تبدیل اعتماد، ارادت و پیوند سنتی مردم ایران با روحانیت به استبداد

– ایجاد شبهه وجود تعارض منطقی میان اسلام و توسعه سیاسی

– احیاء، تمجید و الگوسازی از احزاب فاسد و وابسته گذشته نظیر حزب توده

– سیاه نمایی خدمات نظام مقدس جمهوری اسلامی نسبت به اقوام مختلف ایرانی

– تلقین نارضایتی و احساس مظلوم واقع شدن به هموطنان اقلیت قومی و مذهبی

– تبلیغ برای طیف اصلاح طلبان و نامزدهای انتخاباتی شان به عنوان بازپس گیران حق مظلومان

– بزرگ نمایی اختلافات قومی و مذهبی در کشور

– تحریک به مبارزات مسلحانه و سیاسی جهت بازپس گیری حقوق پایمال شده اقلیت ها

۳-۶. آپارات

برنامه ای حدوداً ۵۰ دقیقه ای که به پخش هفتگی فیلم های مستند ایرانی اقدام می کند.

تیتراژ حدوداً ۱۵ ثانیه ای این برنامه از ۲ بخش متشکل از ۴ تصویر تشکیل شده که هر بخش در زمانی حدوداً ۶ ثانیه ای ۴ تصویر را به نمایش می گذارد که هر کدام منتخب فیلم های مستند ایرانی است. ۴ تصویر بخش اول که در نمای رو به رو مشاهده می شود از تصاویر زیر تشکیل شده اند:

۱: تصویر زن و مردی نشسته در کنار یک قبر در قبرستان

۲: تصویر مادر شهیدی که ۱۸ سال است در کنار قبر پسرش زندگی می کند

۳: تصویر پسربچه ای که سر به زانو گذارده و در حال فکر است (احتمالاً از کودکان ساکن در دارالتأدیب)

۴: تصویر تعدادی دختر و زن جوان ایرانی که در حال ابراز احساسات و بروز هیجان هستند.

بخش دوم که از سمت راست تصویر سلسله وار بر جنب چپ تصویر وارد می شود به نحوی که در امتداد پرده ای است که نقشه ایران بر آن نقش بسته، شامل تصاویر زیر است:

۵: تصویر فردی که کنار دیوار کوچه ای بر زمین نشسته است.

۶: تصویر دختر جوان ایرانی که در حال صحبت با تلفن همراه می باشد.

۷: تصویر چند دختر جوان ایرانی که در میان جمعیت عکس آقای سیدمحمد خاتمی را بر دست بلند نموده و فریاد می کشند.

۸: تصویر دختر جوان ایرانی که در محوطه ای مملو از قبور خالی، در لابه لای قبرها در حال حرکت است.

در یـک تحلیل اولیه راجع به این تیتراژ به وجود درصـدی قابل توجه از نمادها پی خواهیم برد که از جمله آنها بـدین موارد می توان اشاره نمود:

در ۸۷.۵٪ از تصاویر از نماهای مربوط به زنان ایرانی استفاده شده است.

در ۳۷.۵٪ از تصاویر از نماهای مربوط به قبر استفاده شده است.

به طور کلی در این تیتراژ نکات ذیل به نظر می رسد:

مرگ: مرگ و پایان زندگی در ایران؛ دختران جوان ناامید؛ زوج های جوان ناامید

جنگ: تبعات جنگ و سایه مرگ که هنوز بر جامعه سایه افکنده

فقر: بی خانمانی و گرسنگی

تبهکاری: جرم و فساد برآمده از فقر

تجددخواهی: استفاده از تکنولوژی و تمایل به زندگی بهتر

اعتراض: نارضایتی از وضع موجود

اصلاح طلبی: حمایت از سران اصلاح طلبان.

اهداف و سیاست ها در برنامه آپارات

تغییر سبک زندگی (Life Style) مردم ایران در موضوعاتی نظیر:

ترویج تجددخواهی و تمایل به مدرنیته غربی

ترویج دموکراسی خواهی به سبک غربی

ترویج آداب معاشرت و زندگی اجتماعی به روش غربی

ترویج آزادی زنان در اجتماع به خصوص در موضوع حجاب

ترویج مسامحه و مصالحه با ایدئولوژی های غربی و ضد دینی

ترویج هم زیستی مسالمت آمیز با تفکر و اندیشه مخالف و متضاد

ترویج و برجسته سازی آئین ها و آداب و رسوم باستانی کشورهای منطقه

به چالش کشیدن وضعیت فرهنگی و اجتماعی جامعه در حوزه های سیاسی، اقتصادی و...

بزرگ نمایی رویکرد منفی و تحقیرآمیز به زنان در بعضی نقاط کشور

تلقین وخامت اوضاع اقتصادی مردم کشور

برجسته سازی فقر و تلاش مردم برای زندگی

تصریح وجود فراوان کار اجباری کودکان در ایران برای بقاء خود و خانواده

توجیه پیوند موجود میان بزهکاری و فقر

تکرار عدم وجود فرهنگ انتخاباتی در ایران

اصرار به لزوم در اختیار داشتن سرنوشت انسان ها توسط خود آنها (حتی در تعیین زمان مرگ)

سیاه نمایی فعالیت های دولت در زمینه های مختلف

۳-۷. تماشا

برنامه ای ترکیبی که در قالب گزارش های مختلف در حوزه فرهنگ و هنر تولید شده و در روزهای شنبه، دوشنبه و پنج شنبه به مدت حدود ۲۵ دقیقه پخش می شود.

این برنامه که برای مخاطبان با سطح فرهنگ خاص و بالاتر تهیه می شود در راستای سیاست های کلان شبکه به دنبال تحقق اهداف مختلفی است که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

احیاء و برجسته سازی بخش های فرهنگ سکولار کهن و قدیمی ایران باستان

ترویج فرهنگ روشنفکری غربی و عرفان های کهن و نوظهور

معرفی آداب و رسوم دیگر ادیان و فرقه های عرفانی آن ها

تبیین و تعریف نظریه ها و تئوری های ضددینی دانشمندان غربی نظیر فروید، داروین و...

ترویج برخی وجوه هنر مبتذل غربی مانند رقص مدرن

۳-۸. به عبارت دیگر

این برنامه حدوداً ۲۵ دقیقه ای در قالب گفتگومحور می باشد که در هر برنامه یک

شخصیت مورد مصاحبه قرار می گیرد. تیتراژ ۱۵ ثانیه ای این برنامه متشکل از نمادهای نقل و گفتگو ممهور به نوشته «به عبارت دیگر» است.

مهمترین ویژگی این برنامه، شخصیت هایی است که به عنوان مهمان با آنان مصاحبه می شود که خود به نوعی تعیین کننده موضوعات مورد نظر این برنامه نیز می باشد. اهداف و سیاست های این برنامه به شرح زیر است:

سیاه نمایی انقلاب اسلامی مردم ایران با تعابیری نظیر مذهبی افراطی و ضددنیا

تلقین احساس خجالت زدگی به خاطر وقایع انقلاب اسلامی برای ایرانیان خارج از کشور

القای حس متضرر شدن از انجام اقدامات انقلابی نظیر تسخیر لانه جاسوسی آمریکا

تطهیر ایالات متحده آمریکا با تکرار ادعای مضحک عدم تمایل آمریکا به دخالت در امور ایران در پیش از انقلاب و اعلام صوری پذیرش انقلاب ایران و تمکین به خواست مردم پس از انقلاب

سپید نمایی دوران پیش از انقلاب و عصر طلایی فرهنگی خواندن دهه های رواج فرهنگ مبتذل غربی در ایران

سیاه نمایی وضعیت فعالیت های فرهنگی و هنری فعلی جامعه

بزرگ نمایی و منفی انگاری سیاست های مراقبتی و نظارتی (سانسور) در حوزه فرهنگ و هنر کشور

ترویج سبک زندگی روشنفکرنمایان غربی

آموزش فعالیت های لاابالی گرانه به عنوان تیپ روشنفکری

تحریک به طغیان به منظور بروز رفتار روشنفکری

تلقین وجود سرسام و گیجی در جوانان و احساس سرخوردگی و ناامیدی نسبت به اوضاع کشور

معکوس نمایاندن احساس غرور و افتخار جوانان کشور راجع به دستاوردهای انقلاب اسلامی و ۸ سال دفاع مقدس

تبلیغ صریح و واضح برای طیف اصلاح طلبان و نامزدهای انتخاباتی شان

سیاه نمایی عملکرد دولت و تخریب شخصیت رئیس جمهور

تکرار و تأکید بر لزوم جدایی دین از سیاست.

نتیجه گیری

آنچه در پایان این تحقیق نتیجه می شود، این است که این رسانه ظاهراً و باطناً انگلیسی در راستای سبک استعمار نوی بریتانیای پیر و مکار، به دنبال تحقق اهداف تاریخی خود در منطقه و به خصوص کشور استراتژیک ایران است.

مهمترین روش تحقق اهداف دشمنان در عصر حاضر که با انجام سلسله اقدامات موسوم به جنگ نرم صورت می گیرد، ایجاد یأس و ناامیدی در اذهان مردم بویژه جوانان و القای حس بی اعتمادی نسبت به حاکمیت است. بی بی سی می خواهد با ایجاد تغییرات فرهنگی در جامعه، ارزش ها و هنجارهای انقلابی و اسلامی مردم را که بر پایه بعد اجتماعی دین اسلام شکل گرفته مخدوش و جامعه را به سمت بی دینی و سپس انقلاب نرم سوق دهد. انگلستان با بهره گیری از سابقه ذهنی عامه مردم ایران نسبت به رسانه بی بی سی، تلاش دارد با ایجاد وب سایت و تلویزیون فارسی مقاصد شوم خود را که پس از پیروزی انقلاب و در طول جنگ تحمیلی شکست خورده بود، احیا نماید. آیا مردم ایران فریب بی بی سی را خواهند خورد و پای استعمار پیر بار دیگر به ایران بازخواهد شد؟ آیا مردم ایران دویست سال جنایت و غارت منابع ملی و اقتصادی ایران را به دست «بریتانیای کبیر» از یاد خواهند برد؟

مهندسی و مدیریت پیام

حد و مرزهای این شبکه که براساس مرام نامه بی بی سی تنظیم شده است، براساس یک برنامه عملیاتی، سلسله اهدافی را در جامعه هدف گرفته که با کاربست فرآیند مهندسی پیام، سعی می کند به آن اهداف دست یابد. در تمامی برنامه های این شبکه، گزاره های مشخصی به چشم می خورد که طرح ریزی و سازماندهی ساختار و محتوای برنامه جهت تحقق آن ها صورت گرفته به طوریکه می توان اذعان داشت، در هر برنامه اهداف خردی در راستای نیل به اهداف کلان شبکه در نظر گرفته شده است.

فهرست منابع و مآخذ

- آسابرگر، آرتور. روش های تحلیل رسانه ها، ترجمه پرویز اجلالی، دفتر مطالعات رسانه ها، تهران، ۱۳۷۹.

- رایف، دانیل و دیگران. تحلیل پیام های رسانه ای، ترجمه مهدخت بروجردی، چاپ سروش،

مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه ای، تهران، ۱۳۸۵.

– فرکلاف، نورمن. تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، تهران، ۱۳۷۹.

– لازار، ژودیت. افکار عمومی، ترجمه مرتضی کتبی، چاپ چهارم، تهران، نی، ۱۳۸۵.

– صلاح نصر. جنگ روانی، ترجمه: محمود حقیقت کاشانی. چاپ سروش، مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه ای، تهران، ۱۳۸۰

پانوشت ها

* کارشناس ارشد علوم ارتباطات، دانشکده صدا و سیما.

۱. برای زندگی نامه کوتاه از سوی هم کیشان موقر بالیوزی ر.ک:

Bahá í World, Vol XVIII, ۱۹۸۳-۱۹۷۹, Haifa: Bahá í World Centre, ۹۸۶ pp. ۳۶۶-۳۵۱. .http://bahai-library

.com/file. Php ۵ ?file = francis-balyuzi-biography language

۲. Hasan M. Balyuzi, Hand of the Cause of God, the treasure of all humanity ،By: Richard Francis, ۱۹۹۸

۳. دولت های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی بر اساس دفتر ثبت کابینه های

نخست وزیری، اداره کل آرشیو، اسناد و موزه ریاست جمهوری، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ، صص

. ۵۰۵و ۱۱۴

۴. http: // www.bahai-publishing-trust.co.uk / acatalog /BPT-BOOKS-ABOUT-THE-B-B- ۱۹ .html

۵. Humanity, By Richard rancis Hasan M. Balyuzi Hand of the Cause of God the All of //:Treasure http

.bahai - library.com/ file. php ۵? file = francis-balyuzi-biography language

۶. برای مطالعه تازه ترین منشور بی بی سی و تاکید آن بر پرهیز از داوری ها و تمسک به باورهای دینی و سیاسی به

سایت بی بی سی مادر رجوع کنید.

۷. THE BAHA I WORLD, AN INTERNATIONAL RECORD, Prepared under the supervision of The

Universal House of Justice, VOLUME XVIII, Bahá í World Centre Haifa ۱۹۸۶, p. ۵۰۳

۸ . http://www.bbc.co.uk/persian/multimedia/story ۰۷۰۵۱۱\۰۵\۲۰۰۷zon-bahaie-garden-glx.shtml

. ۹. شرح تفصیلی در پیوست شماره ۲ و ۴

۱۰ . شهریار رادپور، مدیر و کارشناس باسابقه بی بی سی.

۱۱ . معصومه طرفه، مدیر، برنامه ساز و کارشناس باسابقه سرویس بین المللی بی بی سی.

۱۲. http://masoudbehnoud.com/۲۰۰۸/۱۰/blog-post_۲۸.html

۱۳. http://۲۰۰۶omid.blogspot.com/۲۰۰۸/۰۹/bbc-persian-tv-is-

۱۴.
http://www.guardian.co.uk/media/organgrinder/۲۰۰۷/nov/۰۹/theukgovernmentistolaunchi

۱۵ February . نشریه داخلی سرویس بین المللی بی بی سی، ۲۰۰۹

بررسی مکاتبات کنسولگری بریتانیا با شوکت الملک علم

ص:۵۰۱

طی سال های ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۳ ه ق

الهه محبوب*

اشاره

این مقاله به بررسی نامه های کنسولگری انگلستان در سال های حکومت شوکت الملك علم در قاینات و سیستان می پردازد و براساس اسناد موجود در مرکز اسناد آستان قدس رضوی صورت خواهد گرفت. هدف از بررسی این نامه ها نگاه به نقش کنسولگری انگلستان در منطقه مذکور و مناسبات بین شوکت الملك با کنسولگری انگلستان است.

منطقه سیستان و قاینات از جمله سرزمین های خاوری ایران است که به دلیل هم جواری با مرزهای شرقی هند دارای اهمیت بوده است. این منطقه در دوره قاجار تحت حاکمیت خاندان علم قرار داشت.

خاندان علم از اعراب خزیمه بودند که به ایران مهاجرت کردند و در جنوب خراسان سکنی گزیدند و کم کم توانستند به مناصبی دست یابند. عمده فعالیت این خاندان از زمان افشاریه شروع می شود. شرکت امیر اسماعیل خزیمه در سپاه نادر شاه افشار و همراهی در لشکرکشی های وی، حاکمیت بخشی از قاینات را برای خزیمه ها به ارمغان آورد. اوج فعالیت این خاندان در دوره قاجار به ویژه در دوره ناصری به بعد است. فعالیت های آن ها مصادف با تحولاتی است که در دوران قاجار شکل گرفت. موقعیت استراتژیک خاستگاه مکانی آن ها بر این امر صحه گذاشت. نزدیکی قاینات و سیستان به

ص: ۵۰۲ افغانستان و هند- منطقه ای که تحت نفوذ مستقیم انگلستان بود- و حفظ آن اهمیت خاصی برای این دولت داشت، نیز سیاست های جاه طلبانه روس ها و رقابت با انگلیس و ناتوانی شاهان قاجار در اجرای تدابیر درست در این رقابت ها، باعث شد خاندان های محلی که از نفوذ دیرینه در حوزه جغرافیایی خود برخوردار بودند با استفاده از حمایت های این دولت ها قدرت افزونتری بگیرند و خاندان علم از این امر مستثنی نبود.

قدرت یابی این خاندان در دوره قاجار از زمان امیرعلم خان سوم (حشمت الملک) ۱۲۸۲-۱۲۸۰ق شروع می شود. وی توانست اقتدار خزیمه ها را در منطقه قاینات و سیستان تثبیت کند. از این زمان انگلیسی ها برای حل مسایل منطقه پا به میدان می گذارند. اختلافات مرزی ایران و افغانستان باعث شد تا نمایندگان انگلیس به سرپرستی سر گلد اسمیت برای حکمیت در سال ۱۲۸۸ق به منطقه وارد شوند و تا حدودی نقاط مرزی مشخص شد.

اقدامات امیرعلم خان سوم (حشمت الملک) در سیستان باعث شد ولایت سیستان رسما به وی واگذار شود و خاندان علم به طور رسمی در رأس حکومت قاینات و سیستان قرار بگیرند. حشمت الملک سعی داشت به صورت حاکمی مستقل و با اطاعت کامل از حکومت مرکزی، قدرت خود را در منطقه حفظ کند.

وی در دوران حکومت خود قلمرواش را بین فرزندانش امیرعلی اکبرخان حسام الدوله و امیراسماعیل خان شوکت الملک اول تقسیم کرد. پس از فوت وی در سال ۱۳۰۹ق این تقسیم اجرا شد و شوکت الملک وارث اصلی پدر شد. این تقسیم قلمرو باعث تضعیف قدرت خاندان علم و اختلاف بین دو برادر شد. هر دو برادر سعی داشتند با انجام اقداماتی بر میزان نفوذ و اقتدار خود در منطقه بیفزایند.

در زمان صدارت عین الدوله ۱۳۲۱ق دو برادر برای پاره ای توضیحات راجع به مالیات عقب افتاده به تهران احضار شدند. حشمت الملک راهی شد؛ اما شوکت الملک به بهانه بیماری از رفتن سر باز زد. عین الدوله هم کریم دادخان معزز الملک را به حکومت قاینات منصوب و شوکت الملک را از حکومت خلع کرد.

امیراسماعیل خان شوکت الملک در سال ۱۳۲۲ق درگذشت و محمدابراهیم خان علم شوکت الملک دوم جانشین وی شد. دوران حکومت وی که تا سال ۱۳۴۳ق طول کشید با فراز و نشیب هایی همراه بود.

دوران زندگی وی از چند جهت قابل بررسی است. اول، اتفاقات مهم سیاسی که در این

دوره رخ می دهد که بی تأثیر در حکومت شوکت الملک نیست؛ از جمله انقلاب مشروطه، استبداد صغیر، جنگ جهانی اول و قیام کلنل پسیان. دوم، نفوذ و رقابت گسترده روس و انگلیس در ایران که حاصل آن قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ است. در دوران حکومت وی جدای از وقایع یاد شده رابطه وی با دو دولت انگلیس و روس به ویژه انگلیسی ها در خور توجه است. همان گونه که بیان شد هم مرز بودن سیستان و قاینات با افغانستان و هند، این منطقه را مورد توجه انگلیسی ها قرار داده بود. آنها با ایجاد رابطه دوستانه با حاکم محلی و تأسیس کنسولگری در سیستان و بیرجند سعی داشتند بر نفوذ خود در منطقه بیفزایند.

تأسیس کنسولگری در سیستان به سال ۱۸۹۸ و نایب کنسولگری در بیرجند به سال ۱۹۰۰ برمی گردد. آن طور که از محتوای اسناد برمی آید، نایب کنسول بیرجند تابع کنسول سیستان بود. کنسولگری می توانست مستقیماً با حکام سیستان و قاینات مکاتبه کند. اگرچه طبق قوانین در ایران باید این نامه ها ابتدا به کارگزاری وزارت خارجه در هر محل ارسال و سپس از آنجا برای رفع امور به حاکم محلی ابلاغ می شد. اما در مجموع تعداد کمی نامه به این شکل موجود است و کنسول ها خود به صورت مستقیم با حاکم محلی مکاتبه می کردند. ظاهراً کارگزاری هم تلاشی در رفع امور نمی کرد و نامه ها را برای پیگیری به شوکت الملک ارجاع می داد. بنابراین در طول دوره مورد نظر نامه های بسیاری بین کنسول های منطقه و شوکت الملک رد و بدل می شود. هدف از این مقاله بررسی محتوای نامه هایی است که از سوی کنسولگری بریتانیا برای شوکت الملک ارسال می شد تا نقش این کنسولگری در منطقه مشخص شود.

تعداد نامه های مورد بررسی ۱۹۰ برگ سند است که سال های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۹ را دربرمی گیرد. بنابراین از سال های اولیه حکومت شوکت الملک (سال های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵) و سال های آخر حکومت وی (سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳) نامه ای در این بررسی وجود نداشت. بیشتر مکاتبات مربوط به زمان جنگ جهانی اول و حوادث آن می باشد. محتوای نامه های مزبور در ابعاد سیاسی، مشکلات اتباع انگلیسی، سرقت و ناامنی در منطقه، امور نظامی و تجهیز قشون، مسائل مربوط به موسسات انگلیسی از جمله بانک شاهی و خط سیم تلگراف هند و اروپا، مسائل اقتصادی و روابط شخصی و دوستانه و میهمانی ها با شوکت الملک بود.

نامه های کنسول ها بر روی برگ هایی که مهر کنسولگری و مهر دولت هند بریتانیا را

داشت نوشته می شد. جنس این کاغذها بسیار مرغوبتر از کاغذهایی بود که شوکت الملک بر روی آن نامه می نوشت.

خطابی که در نامه ها برای شوکت الملک به کار می رفت بسیار احترام آمیز بود و عموماً همان توصیفاتی را داشت که سایرین در نامه های خود به کار می بردند: «خدمت ذی رفعت جناب مستطاب، اجل اکرم افخم عالی، سرکار امیر شوکت الملک امیرتومان و حکمران محترم کل ولایات قاینات، زید اقباله المتعالی».

در برخی نامه ها از توصیفاتی چون «قربانت روم یا تصدقت شوم» استفاده شده است. ولی در بیشتر نامه های رسمی همان خطاب بالا ذکر می شد. پاسخ شوکت الملک یا در حاشیه نامه و یا به صورت جداگانه ارسال می شد. وی حتی المقدور سعی می کرد مشکلات و مسائل طرح شده را در حوزه حکمرانی خود حل کند.

کنسول هایی که برای این منطقه انتخاب می شدند معمولاً ـ افراد با سابقه در حوزه دیپلماسی بودند. هنگامی که یک کنسول جایگزین می شد به شوکت الملک از سوی کنسولگری اطلاـع داده می شد. برخی از آنها که رابطه دوستانه بیشتری داشتند خداحافظی کرده و حتی در سال های بعد هم به شوکت الملک نامه می نوشتند.

از محتوای نامه ها برمی آید که نایب کنسول های بیرجند رابطه نزدیکتری با شوکت الملک داشتند و در میهمانی های وی شرکت می کردند. احتمالاـ به خاطر اینکه مقر حکومتی شوکت الملک در بیرجند قرار داشت طبیعی بود که ارتباطات بیشتر باشد.

کنسول هایی که از آنها نامه هایی موجود است عبارتند از:

– کنسول های سیستان

۱– سرگرد ویلیام فردریک تراورز اوکانر: کنسول سیستان از سپتامبر ۱۹۰۹ و که حدود ۴ نامه از وی در سال های ۱۳۲۷، ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ موجود است.

۲– سرهنگ دوم فرانسیس بیول پرایددوکس که در نامه هایش نام وی پریدوکس آمده است.

بیشتر مکاتبات مربوط به وی است. ۸۷ نامه که سال های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶ را دربرمی گیرد. نامه های وی راجع به اتباع، خرید تجهیزات نظامی و مسایل مربوط به ورود آلمان ها به خاک قاینات و ... است.

– ویس کنسول ها یا نایب کنسول های بیرجند

ویلیام ریچارد هاسن یا هوسن، نایب کنسول بیرجند از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳

۱۹ نامه از سال های ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ با محتوای بانک شاهی و اتباع موجود است.

رولاند هیل نیو نایب کنسول بیرجند از ۱۹۱۳

۳۳ نامه در سال های ۱۳۳۲، ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ از وی با محتوای اتباع و حضور آلمانی ها در منطقه موجود است.

وی در صفر ۱۳۳۲ وارد قاینات شد و قبل از اینکه ویس کنسول بیرجند شود چندین سال در بندر لنگه ویس کنسول بوده است.

ترنس وینسنت برنان که در نامه هایش با عنوان لیوتنان برنن ذکر شده، نایب کنسول بیرجند از ژانویه ۱۹۱۷ و کفیل کنسولگری سیستان از ۱۹۲۰.

۳۷ نامه از سال های ۱۳۳۱، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸ از وی موجود است.

ستوان جی دابلیو ماتیوز نایب کنسول بیرجند از ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ لیوتنان متیوس ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ وی در سال ۱۳۳۵ صاحب منصب قشون دولت انگلیس بود.

از وی ۸ نامه از سال های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ موجود است.

امور سیاسی

تلاش انگلیسی ها برای نفوذ در منطقه سیستان و قاینات از بررسی نامه های کنسول ها کاملاً محرز است. آنها در مسایل مربوط به حاکمیت منطقه دخالت کرده و سعی داشتند حاکمی که به اهداف آنها نزدیکتر باشد برای این منطقه انتخاب شود و زمانی که می دیدند این حاکم با منافع آنها هم خوانی ندارد در کار وی کارشکنی می کردند. در جریان اختلاف شوکت الملک با حسام الدوله، انگلیسی ها جانب شوکت را گرفتند. اما در سال ۱۳۳۴ق و مسایل جنگ جهانی اول که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، برای مدت کوتاهی از حمایت وی دست کشیدند.

همان گونه که بیان شد شوکت الملک در سال ۱۳۲۳ق رسماً به حکومت قاینات رسید. در دوران استبداد صغیر به دلیل حمایت وی از مشروطه خواهان، از حکومت عزل و برادرش علی اکبرخان حسام الدوله جانشین او شد.

بعد از پایان استبداد صغیر در ۱۳۲۷ق دوباره شوکت الملک به حکومت قاینات

منصوب شد و برادرش کماکان حکومت سیستان را برعهده گرفت.

دو برادر به شدت رقیب یکدیگر بودند. حشمت الملک سعی داشت با ایجاد ناامنی گسترده در منطقه، حکومت شوکت الملک را از بین ببرد. کنسول ها از وضعیت و روابط بین دو برادر کاملا آگاه بودند. حتی روس ها هم که از قرارداد ۱۹۰۷ به بعد به یک اشتراک مساعی با انگلیس رسیده بودند، از مواضع انگلیس در این خصوص حمایت می کردند. کنسول انگلیس که نماینده دولت تابعه اش محسوب می شد اخبار این ناامنی را به سفارت انگلیس رسانده و تلاش داشت از ناامنی ها جلوگیری کند. چرا که این ناامنی ها باعث غارت اموال اتباع انگلیس شده بود. در نامه اوکانر به شوکت الملک نقش و میزان دخالت انگلیس مشخص می شود: «تعدی و تاخت و تاز حملات حضرات بلوچ در قاینات که اخیراً خبر آن را به وزیرمختار انگلیس رسانده که این تعدی و تاخت و تاز به تحریک حشمت الملک بوده، دستور داده که مأموری سخت و کافی برای سیستان تعیین که تحقیقات لازم را انجام دهد و همین اطلاعات را کنسول روس به وزیرمختار روس داده، دولت ایران ناصرالسلطنه را به سمت سرحدداری سیستان و مأموریت در خصوص تعدی و حملات بلوچ ها انتخاب کرده که رسیدگی کرده و از حشمت الملک قسمت اموال منهوبه و مسروقه وصول و غرامت دریافت کنند. تقاضای دوستدار آن است که شما با مأمور محترم مذاکره و چگونگی را حالی کنید و از این طرف ما و قونسول روس اقدامات لازم به عمل آورده، ناصرالسلطنه از کم و کیف این امورات به خوبی مسبوق گردند. مقصرین و مفسدین را تنبیه خواهند کرد».

دو برادر در سال ۱۳۳۰ق به تهران فراخوانده شدند. شوکت الملک قبل از رفتن به تهران نامه ای به کنسول انگلیس، پریدوکس، نوشته و شرایطی را برای رفتنش به تهران قرار داد؛ از جمله اینکه توقف وی بیش از یک ماه طول نکشد؛ و در صورت انقلاب در تهران سفارت انگلیس حافظ وی باشد. این نامه حکایت از روابط حسنه دو طرف دارد. در هنگام حضور شوکت الملک در تهران اعضای سفارت انگلیس با وی مکاتبه داشتند. در تهران روابط نزدیک شوکت الملک با انگلیسی ها به دادش رسید؛ برادرش حشمت الملک عزل شد و سیستان و قائنات به یک حکومت تبدیل شد و شوکت الملک به حکومت سیستان و قائنات رسید. از این تاریخ تا ۱۳۴۳ق شوکت الملک حکمرانی هر دو ولایت سیستان و قاینات را برعهده داشت. در چند سال آخر حکمرانی اش، بلوچستان

نیز به قلمرو او اضافه شد.

انگلیسی ها، که حشمت الملک را مسئول ناامنی در قاینات و تحریک سارقین بلوچ برای غارت اموال اتباع دولت انگلیس و خسارت به آنها می دانستند و حتی احضار وی به تهران به درخواست آنها صورت گرفته بود، از شوکت الملک خواستند املاک حسام الدوله را مصادره کند تا از آن محل غرامت آنان پرداخت شود. انگلیسی ها از حسام الدوله دل خوشی نداشتند.

جنگ جهانی اول، حوادث مهمی را در ایران پیش آورد؛ و با اینکه ایران در این جنگ بی طرف بود، به اندازه یک کشور درگیر جنگ، و شاید بیشتر، از سوی طرفین متخاصم صدمه و آسیب دید؛ حتی قلمرو حکومت شوکت الملک علم که از صحنه های واقعی جنگ هزاران کیلومتر دورتر بود نیز، تحت تأثیر وقایع جنگ قرار گرفت.

آنچه باعث شد حوزه حکمرانی شوکت الملک درگیر وقایع جنگ شود، ورود گروههای آلمانی به ایران بود که عده ای از آن ها قصد داشتند با عبور از خاک قاینات و سیستان وارد افغانستان شوند و با تحریک افغانها بر ضد انگلیسی ها و ایجاد پایگاه نظامی دست به حمله بزنند.

خبر رسیدن این گروهها به کنسولگری باعث شد کنسول به چاره جویی بپردازد. در این خصوص مکاتبات بسیاری با شوکت الملک از سوی کنسولگری انجام شد.

در نخستین نامه ای که در این خصوص از سوی پریدوکس به شوکت الملک فرستاده شد، حضور آلمانی ها و اتریشی ها در منطقه، تلاش ایشان برای ضربه زدن به اتباع انگلیس و روس، کمک از ایرانی ها برای مقابله [با] انگلیس و روس و رفتن ایشان به افغانستان برای تحریک افاغنه به قصد جهاد، به اطلاع وی رسانده شد. در این نامه ها از شوکت الملک خواسته شد «تحقیقات تجسسی بنمایند و از آنها ضمانت مکتفی باید در خصوص حفظ امن گرفته شود و اگر آنها از عهده برنیایند تمام آنها دستگیر شده تحت الحراست محفوظ نگاهداشته شوند تا احکامات از طرف دولت از طهران صادر شوند.» پاسخ شوکت الملک در حاشیه نامه این است که وی برای دستگیری افراد فوق باید از دولت مرکزی کسب تکلیف نماید.

در نامه بعدی نیو ویس قونسول قاینات، گزارشی از حضور دسته های آلمانی در منطقه گناباد و نزدیک شدن آنها به قاینات با هدف اجیر کردن نیرو می دهد؛ و از

شوکت الملک می خواهد با استفاده از قشون خود مانع همکاری مردم با ایشان شود. باز هم پاسخ شوکت الملک در حاشیه نامه مبنی بر این است که وی نمی تواند از قشون خود برای این امر استفاده کند، چون دولت ایران در این جنگ اعلام بی طرفی نموده و تکلیف وی هم حفظ همین مسئله است؛ اما حکم به اطراف فرستاده که کسی به آن ها منزل ندهد.

اما شوکت الملک علاوه بر صدور احکامی مبنی بر ممنوعیت در اختیار قرار دادن محل سکونت به آلمانی ها، با انگلیسی ها هم در برخی زمینه ها همکاری می کند. از جمله انگلیسی ها در این زمان برای مسافرت اتباع خود از شوکت الملک تقاضای محافظ را دارند تا آنان را از حمله احتمالی آلمان ها محافظت نماید. شوکت الملک درخواست آنان را برآورده می کند.

حتی پریدوکس از شوکت الملک می خواهد اسرایی را که در بند دارد فعلاً آزاد نکند چرا که آن ها جاسوس بوده و علیه انگلیسی ها دست به اقدام زده اند.

در گیرودار جنگ نکات جالب توجهی نیز در مکاتبات مطرح می شود. مأموران انگلیسی واهمه دارند که نکند اهل سنت منطقه به طرفداری از دولت عثمانی، دست به اقداماتی بزنند. شوکت الملک نگرانی آنان را بی مورد می داند: «اینکه جناب عالی خیال فرموده اید که اکثر سربازهای سیستان اهل سنت و جماعت هستند و ممکن است به واسطه همدردی با دولت عثمانی طرفداری از آلمانی ها نمایند محض خاطر شریف عرض می کنم در تمام فوج سیستان عده سنی ۳۰ نفر نمی شود. بالفرض که سنی می بودند دلیل نمی شود هرجا سنی باشد باید به حمایت آلمان ها مایل باشد. چنانچه این قاعده کلیت می داشت خطر این مسئله به تمام مأمورین دولت فخیمه انگلیس در هندوستان و غیره متوجه می شد زیرا که خیلی از اهل سنت و جماعت مستخدم دارند».

انگلیسی ها تصمیم گرفتند حضور نظامی خود را در شرق ایران تقویت کنند. تهدید آلمان برای آنها جدی بود. برای این کار لازم بود متحد منطقه ای خود را توجیه کنند. نیو، کنسول انگلستان، در نامه ای به شوکت الملک هدف از تقویت حضور نظامی انگلیس در منطقه را جلوگیری از نفوذ آلمان ها به افغانستان ذکر کرد. انگلیسی ها نیاز به همراهی شوکت الملک داشتند.

کنسول انگلیس از شوکت الملک می خواهد برای تهیه آذوقه نفرات انگلیسی به وی

کمک کند و از عدم مساعدت شوکت الملک و مردم در دادن آذوقه در این خصوص شکایت دارد : «از جواب معلوم خواهد شد که دولت علّیه ایران در قائم داشتن بهبودی قشون دولت انگلیس که آنها آن کار را می کنند که از قراری که دولت مشارالیها می گویند قشون دولت مشارالیها نمی توانند بکنند چه اندازه دلبستگی را دارد».

البته مردم منطقه هم نسبت به این امر واکنش نشان می دهند. روحانی سربیشه مردم را تحریک می کند تا به هزاره ها که از سوی انگلیسی ها اجیر شده بودند آذوقه ندهند و این مسئله باعث می شود کنسول انگلیس از شوکت الملک بخواهد فوراً به مسئله رسیدگی کند.

از سوی دیگر شوکت الملک در نامه ای علت عدم همکاری مردم در فروش آذوقه به قشون انگلیس را نیامدن باران و تنگی سال دانسته است نه عداوت مردم نسبت به انگلیسی ها. اما نیو این مسئله را رد نمود: «با توجه به کم بودن قشون ما تأمین آذوقه ضرری به اهالی نمی زند».

به هر حال شوکت الملک دستور داد با انگلیسی ها در خصوص فروش آذوقه همکاری شود و نیو در نامه ای از وی خواست تا کسانی را که در این خصوص مخالفت می کنند سریعاً مورد بازخواست قرار دهد.

در برخوردها و منازعات مردم و قشون انگلیس، از خود کنسولگری فردی مأمور رسیدگی به اوضاع می شد.

پس از پایان جنگ به سبب حضور قشون انگلیسی ها در منطقه، قیمت گندم و جو افزایش یافت. انگلیسی ها برای کاهش قیمت مواد فوق هرگونه خرید و فروش و معامله با قشون خود ممنوع اعلام کردند.

در باب مطالبات اتباع ایرانی از قشون نظامیان انگلیسی نیز تأکید کردند: «خاطر عالی را مستحضر می نماید که این ویس قونسولگری ابداً خود را مسئول ایصال مطالبات اتباع دولت علّیه ایران از نظامیان دولت فخیمه انگلیس چه در بیرجند و چه در خارج از اماکنی که قشون دولت فخیمه مأموریت و اقامت دارند نخواهند دانست».

در این دوره روس و انگلیس با هم متحد بودند. این فرصتی بود برای روس ها تا آنها هم در این منطقه سرپلی برای خود ایجاد کنند. بنابراین آنها نیز تقاضا کردند دارای همان امکانات کنسولی انگلیس در منطقه باشند.

اما نفرت مردم ایران از انگلیس موجب شده بود در تمام نقاط ایران، مردم خواهان شکست انگلستان و پیروزی آلمان باشند. انگلستان از نظر افکار عمومی ایران باخبر بود. لذا از متحد منطقه ای خود در سیستان و قائنات می خواست افراد مظنون به همکاری و طرفداری از آلمان را دستگیر نماید.

شوکت در پاسخ تأکید می کند برای جلب نظر مأموران انگلستان تلاش خواهد کرد.

کنسول ها به دقت هر چیزی را که اتفاق می افتاد دنبال می کردند. از جمله انتشار اخبار جنگ توسط آلمانی ها که حاکی از پیشرفت ایشان در اروپا بود. این مسئله سریعاً از سوی نیو پیگیری می شود و از شوکت الملک می خواهد جلوی انتشار این اخبار را بگیرد تا باعث تهییج افکار عمومی نشود.

از مهم ترین نتایج جنگ برای شوکت الملک عزل وی از حکومت در سال ۱۳۳۴ق بود. وی که در برابر فشار انگلیسی ها مبنی بر دستگیری آلمانی ها بر موضع دولت متبوع خود مبنی بر بی طرفی ایران و کسب اجازه از دولت متبوع خود پافشاری کرده بود، نتوانست نظر انگلیسی ها را جلب نماید و همین مقدمات عزل وی از حکومت را فراهم کرد و برادرزاده اش حسام الدوله جانشین وی شد. اما این مسئله یکسال بیشتر به طول نینجامید و بعد از یکسال دوباره خود شوکت الملک به حکمرانی منصوب شد و روابط حسنه ای با انگلیسی ها برقرار کرد.

اتباع انگلیس در منطقه

بیشتر مکاتبات کنسول ها مربوط به مسئله اتباع و اجزای کنسولگری می شد. در واقع یکی از عمده ترین وظایف آن ها رسیدگی به وضعیت اتباع و حمایت از آنان بود. بررسی نامه ها نقش این اتباع در منطقه و مشکلات فراروی آن ها را نشان می دهد.

اتباع انگلستان در شرق ایران علاوه بر کارکنان انگلیسی کنسولگری، تجار و سربازان هندی، سربازان بلوچ، افاغنه و هزاره که اجیر گرفته شده بودند، تعدادی ایرانی بودند که یا مستخدم کنسولگری بودند و یا برای حفظ موقعیت خود تابعیت انگلیس را پذیرفته بودند. در رجب سال ۱۳۳۶ق حمایت از رعایای روس در قاینات و سیستان به کنسول انگلیس مقیم سیستان واگذار شد. انگلیسی ها حتی برای اتباع ایرانی که نزد آن ها مستخدم بودند نشان مخصوص قرار دادند که کسی متعرض آن ها نشود.

مستخدمین انگلیس در صورت استعفا، از تابعیت این دولت خارج شده و این مسئله نیز توسط کنسول به شوکت الملک اطلاع داده می شد.

مهم ترین مسئله مطرح شده در نامه ها بحث امنیت در منطقه بود. ناامنی در سیستان و قاینات باعث می شد تجار و بازرگانان هندی و تبعه انگلیس دچار مضیقه های فراوان شوند و اموال آن ها مورد غارت و سرقت قرار بگیرد. سرقت شتر از اتباع انگلیس موضوع بسیاری از نامه هاست. این مسئله یکی از مواردی بود که بارها از سوی کنسول های انگلیس در نامه هایشان به شوکت الملک پیگیری می شد. اگر چه در برخی پاسخ های شوکت الملک آمده است وی مسئول پیگیری این امور نیست و نمی تواند در امور رسمی با ویس قونسولگری مذاکره نماید بلکه این وظیفه کارگزاری خارجه است، اما باز هم کنسول انگلیس شوکت الملک را مسئول استرداد اموال مسروقه دانسته و از او می خواست ماجرا را پی گیری کند. به ویژه اینکه اگر گماشتگان شوکت الملک باعث تجاوز به حقوق اتباع انگلیسی می شدند این مسئله به سرعت از سوی شوکت الملک پیگیری می شد.

کنسولگری در نامه ای از شوکت الملک درخواست دارد راههای تجاری را ایمن سازد. در نامه ای دیگر، پریدوکس به شوکت الملک گزارش تجار را یادآوری می کند که در راه سیستان و ملک سیاه کوه آب خیلی کم است و باید چاهها پاک شود و دوباره چاه حفر شود. ظاهراً خود کنسولگری هم به حکومت محلی برای این امر کمک نموده است.

اعاده حقوق و مطالبات اتباع انگلیس نیز بر عهده کنسول ها بود. محاکمه مجرمان و اتباع انگلیس با استفاده از حق قضاوت کنسولی، یعنی کاپیتولاسیون طبق قوانین انگلیس از سوی کنسول ها انجام می شد. وقتی یک تبعه انگلیس، موسوم به امام بخش، مرتکب قتل شد، پریدوکس در نامه ای به شوکت الملک خواست وی را تسلیم کنسولگری انگلیس کند تا مطابق قانون انگلیس محاکمه شود و برای تحمل مجازات نیز به هندوستان برود. (تصویر یک)

علاوه بر اجرای قانون کاپیتولاسیون، گاه اجزای کنسولگری به دلیل آشنا نبودن به قوانین ایران اقداماتی انجام می دادند که منجر به دخالت نظمیه می شد. کنسولگری به شدت از آن ها حمایت می کرد و با مکاتبه با کارگزاری خارجه و شوکت الملک سعی در توجیه اشتباهات آن ها می نمود.

حتی اگر فرد مجرمی به افغانستان می رفت، از شوکت الملک درخواست می شد با مکاتبه

با حکام آن منطقه پیگیر افراد خاطی شده تا حق اتباع انگلیس اعاده شود. (تصویر دو)

در قضیه قتل شخصی موسوم به فدا حسین در سال ۱۳۳۴ق، کنسولگری درخواست کرد نماینده ای از سوی کنسولگری در باب این قتل تحقیق کند و دیه مقتول نیز پرداخت شود. در صورتی که یکی از اتباع فوت می کرد و متوفی مطالباتی داشت، بازپس گیری مطالبات وی توسط کنسولگری انجام می شد. اگر تبعه ای مفقود می شد از شوکت الملک خواسته می شد از نظمیه برای یافتن وی کمک بگیرد. کنسولگری گاه رعایت تشریفات ظاهری را هم نمی کرد و با کدخداهای روستاها مستقیماً به نامه نگاری می پرداخت. در متن نامه برنن به کدخدای مزرعه بشکز برای یافتن پول گمشده یک نفر از سوارهای انگلیس کدخدای بیچاره تهدید می شود اگر این وجه پیدا نشود «به حکومت جلیله مراجعه و از شما به سختی خواهند گرفت».

در مواردی که اتباع با افراد محلی اختلافی پیدا می کردند باز هم کنسولگری از شوکت الملک کمک می خواست. این مسئله به اختلافات بین سواره قشون انگلیس و افراد محلی نیز مربوط می شد.

در مواردی که اتباع انگلیسی طلبی داشتند و فرد بدهکار پرداخت نمی کرد باز هم متوسل به کنسولگری شده و او هم از شوکت الملک درخواست می کرد مسئله را حل و فصل کند و معمولاً وی این کار را انجام می داد. اختلافات ملکی نیز همین گونه حل و فصل می شد.

از مسایل دیگر بحث ازدواج با اتباع انگلیسی بود که این مسئله باید با اجازه «اداره جلیله حکومتی» صورت می گرفت. معمولاً افاغنه و بلوچ های رعیت دولت انگلیس دست به این اقدام می زدند که اگر بدون اجازه صورت می گرفت از سوی کنسولگری تنبیه می شدند.

یکی از وظایف کنسولگری، حمایت از اقلیت مذهبی اسماعیلیه بود که از نظر انگلیس به خاطر پیروی از آقاخان، اینها در حمایت انگلیس بودند و نباید با ایشان بدرفتاری می شد: «دستور فرمایید کسی متعرض این بیچاره ها نشود و مراعات حال آنها را بکند»

حمایت از مؤسسات انگلیسی

به غیر از کنسولگری، شعب بانک شاهی و ادارات و دفاتر خط تلگراف هند و اروپا

از نهادهای انگلیسی منطقه بود. تأمین خدمات برای این موسسات یکی از موضوعات نامه های متبادله میان کنسولگری و حکومت سیستان و قائنات بود. هر صاحب منصب انگلیسی که قصد سفر به منطقه را داشت برای محافظت از وی از حکومت قاینات کمک گرفته می شد. از جمله وقتی که یکی از رجال و کارگزاران انگلیسی قصد سفر و عبور از بیرجند را داشت، از شوکت الملک تقاضا می شد محافظی برای ایشان آماده سازد و این کار توسط شوکت الملک انجام می شد. از جمله هنگام سفر رئیس تلگراف از تهران به کرمان، برای رفتن وی از بیرجند درخواست سوار می شود.

به هنگام حمل خزانه بانک شاهی از بیرجند به سیستان یا مشهد نیز درخواست ارسال سوارکار خوب می شد.

سیم خط تلگراف هند و اروپا در منطقه نیز گاه و بی گاه مورد دستبرد یا خرابکاری قرار می گرفت. بنا به نقل کنسولگری این کار عمدتاً توسط بلوچ ها صورت می گرفت. در نامه ای از شوکت الملک خواسته شده به خاطر شکسته شدن پیاله چینی سیم تلگراف، وی باید خسارت را پرداخت کند. انگلیسی ها تلاش هایی برای گسترش این خط داشتند؛ از جمله برای تأسیس تلگرافخانه در کوه ملک سیاه، پریدوکس با مدیر اداره تلگرافات هند و اروپا مقیم تهران مذاکره کرد و از شوکت الملک خواست از وزارت داخله درخواست کند اداره تلگرافات ایران یک نفر تلگرافچی به کوه ملک سیاه بفرستد.

دخالت در امور ایران

انگلیسی ها علاوه برحمایت از اتباع دولتشان، به رجال ایرانی که از آن ها درخواست کمک داشتند مساعدت می کردند. این به نوعی دخالت در امور ایران محسوب می شد. در برخی نامه ها، کنسول انگلیس، سفارش بعضی ایرانی ها را به شوکت الملک می کند. پریدوکس در نامه ای از عملکرد رئیس نظمیه حمایت کرده و خواهان تداوم ریاست وی است. البته یادآور می شود این درخواست خودِ رئیس نظمیه از پریدوکس بوده است.

پناهنده شدن و تأمین امنیت از جمله مواردی بوده که در کنسولگری انجام می شده است. در جریان قتل رئیس مالیه قاینات توسط چند پلیس، تعدادی از اجزای اداره مالیه به کنسولگری پناهنده شده تا امنیت به ایشان داده شود. شوکت الملک در نامه ای به هوسن، کنسول انگلیس، اطمینان می دهد جان این افراد در امن و امان است.

اگر شکایتی به سفارت انگلیس در تهران می شد که مربوط به حوزه قاینات می گردید کنسول انگلیس در قاینات پیگیر آن بود. پریدوکس در نامه ای از شوکت الملک می خواهد به شکایت آسیه خانم دختر ناظر حسام الدوله از میرزااحمد مدیر که به سفارت انگلیس در تهران، و از آنجا به کنسولگری رسیده، رسیدگی کند.

کنسولگری انگلیس علاوه بر حمایت از برخی رجال ایرانی، از اقدامات شوکت الملک در حکومت خود ابراز رضایت می کرد. از جمله هوسن از اینکه شوکت الملک اداره حکومتی قاینات را در زمان عزیمتش به نهبندان به عبدالعلی خان محول کرده ابراز رضایت می کند.

البته گاه نیز دلخوری هایی از برخی اقدامات کارگزاران ایرانی داشتند؛ از جمله زمانی که کنسولگری به مناسبت تولد جرج پنجم جشنی بر پا کرده بود و از کارگزار ایران دعوت نمود، افخم السلطان از رفتن خودداری کرده و باعث ناراحتی پریدوکس شد. کنسول در نامه ای این مسئله را متذکر شده است.

گاه نیز کنسول ها خواهان مجازات مأموران ایرانی بودند که از نظر آن ها به خوبی ایفای وظیفه نمی کردند. از جمله در مورد علی شاه خان، مأمور سیم تلگراف که از نظر آنها، مستحفظینی را که به سیم تلگراف صدمه می زدند، مجازات نمی کرد. پریدوکس از شوکت الملک می خواهد اقدامات سختی علیه وی و طایفه اش انجام دهد.

در برخی موارد کنسولگری خود اقدام به حبس افراد مجرم می کرد. در نامه برنن به شوکت الملک آمده «یک نفر محبوس پلتیکی عبدالوهاب نام از طرف فرمانفرمای ایالت خراسان فرستاده شده و در حبس حضرت اجل عالی است. برحسب دستور جناب اجل ژنرال قونسول دولت فخیمه انگلیس مقیم مشهد قرار این طور است که مشارالیه در قونسولگری اینجا حبس باشد... حالیه مؤمی الیه را به این قونسولگری اعزام دارند.» در مواردی که نارضایتی مردم محلی به زیان منافع آنها بود از جمله مواردی که در هنگام جنگ جهانی اول ذکر آن گذشت یا شورش مردم بنجار، آن ها صریحا از شوکت الملک می خواستند جلوی این اقدامات را بگیرد و حتی گاهی خود با فرستادن مأمور مستقیما مداخله می کردند.

امور نظامی

شوکت الملک در سال ۱۳۳۱ق برای جلوگیری از نا امنی های موجود در منطقه

تصمیم گرفت نیروی مسلح مجهزی را تشکیل دهد و برای این کار موافقت دولت مرکزی را جلب کرد. فشار انگلستان بر دولت ایران برای حفظ امنیت منطقه موجب اصلی این کار بود.

شوکت الملک برای این کار علاوه بر استفاده از افسران مجرب و تحصیلکرده، از انگلیسی ها هم برای تجهیزات و اسلحه کمک گرفت. در قسمتی از مکاتبات کنسول انگلیس به ارسال وسایل نظامی چون توپ و تفنگ از هند اشاره شده است.

هزینه تمام این تجهیزات به طور کامل از شوکت الملک گرفته می شد. حتی وسایلی که به عنوان امانت داده می شد اگر آسیب می دید هزینه کامل آن وصول می شد. در سال ۱۳۳۲ق صاحب منصب مستحفظین کاچه تعدادی ریسمان برای حمل تفنگ امانت داده بود، این ریسمان ها آسیب دید. بلافاصله از سوی پریدوکس برای پرداخت غرامت آنها پیگیری شد.

شوکت الملک توانست با کمک مالی و نظامی انگلستان و با موافقت حکومت مرکزی یک ارتش محلی مدرن و مجهز ایجاد کند و با کمک این ارتش تا حدی از ناامنی منطقه بکاهد. به ویژه این که این ارتش زمانی تشکیل شد که جنگ جهانی اول در حال شکل گرفتن بود و بعدها در جنگ، این ارتش با حفظ امنیت توانست اهداف انگلیس در منطقه را تأمین کند.

روابط شخصی

از همان ابتدا روابط دوستانه و خوبی بین کنسول ها و شوکت الملک برقرار بود. دعوت ها و میهمانی ها یا برای تفریحات شخصی طرفین صورت می گرفت و یا برای ملاقات شوکت الملک با سایر انگلیسی ها بود. اوکانر در یکی از دعوت هایش هدف از این دعوت را ازدیاد محبت و اتحاد و مودت و ارتباط قوی بین انگلیس و ایران دانسته است. (۱۳۲۷ق) نیز برخی نامه ها ارسال اخباری از دنیای سیاست در اروپا بود. کنسول ها دستور داشتند شوکت الملک را از امور مهم آگاه سازند. در بین نامه ها از اقدامات شوکت الملک برای انگلیسی ها قدردانی می شد. اوکانر در سال ۱۳۲۹ق از اینکه شوکت الملک باغی را برای استراحت کنسول انگلیس تدارک دیده، تشکر می کند.

این روابط گاهی به درخواست های دیگری منتهی می شد؛ از جمله خرید برخی

لوازم شخصی برای شوکت الملک از هند و اروپا. یا درخواست امانت قالیچه و موارد دیگر از شوکت الملک برای برگزاری جشن توسط کنسولگری.

ارسال هدایا به یکدیگر، از دیگر موضوعات این نامه هاست. در نامه ای از پریدوکس به شوکت الملک، از وی به خاطر ارسال قالیچه و میوه اهدایی تشکر کرده، اما خاطرنشان ساخته مأمورین دولت انگلیس حق ندارند اسبابی را که هنگام مأموریت رسمی هدیه می گیرند شخصا بگیرند و ببرند. این وسایل مال حکومت هندوستان است و تا زمان مأموریت می توانند استفاده کنند و بعد از وی جانشینش می تواند استفاده کند.

نتیجه گیری

محتوای نامه های مذکور نشان می دهد فعالیت کنسولگری انگلیس در همه ابعاد زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم منطقه وجود داشته است. آن ها با تیزبینی، تمام وقایع را زیرنظر داشتند و هر جایی منافع دولت بریتانیا و اتباع آن مورد خطر واقع می شد وارد عمل شده و تا نتیجه نمی گرفتند از موضع خود عقب نشینی نمی کردند.

در وقایع سیاسی که اثرات آن به منطقه مذکور رسید، به ویژه در جریان جنگ جهانی اول، علاوه بر فشار به شوکت الملک برای پیاده کردن اهداف دولت تابعه خود، به تجهیز قشون پرداخته و هرگونه واکنش مردمی را از طریق حکومت محلی خاموش می کردند.

آن ها در عین اینکه در نامه هایشان محترمانه با شوکت الملک مکاتبه می کردند و همان تعارفات مرسوم را به جا می آوردند، اما زمانی که مسئله ای را می خواستند اجرا شود و با تردید حاکم وقت رو به رو می شدند ادبیات آنها حالت تحکم آمیز پیدا می کرد. از مجموع مکاتبات طرفین برمی آید شوکت الملک برای حفظ منافع و امنیت اتباع و مؤسسات انگلیسی در منطقه، تمام تلاش و همت خود را به کار می بست. البته در مواردی که به سیاست های کلی دولت مرکزی بستگی داشت، مثل برخورد با آلمان ها و از این قبیل، امر را به حکومت مرکزی ارجاع می داد.

فهرست منابع و مآخذ

– اسناد موجود در سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی که با نام اختصاری ساکماق در متن مشخص شده است.

- آیتی، محمدحسین. ۱۳۷۱. بهارستان. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- رابینو، لویی. ترجمه غلامحسین میرزا صالح. ۱۳۶۳. دیپلماتها و نمایندگان کنسولهای ایران و انگلیس. تهران: نشر تاریخ ایران.

- سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲. اسناد حضور دولتهای بیگانه در شرق ایران. به کوشش الهه محبوب. مشهد: سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

- شاهدی، مظفر.۱۳۷۷. زندگانی سیاسی خاندان علم. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

- منصف، محمدعلی. ۱۳۵۴. امیر شوکت الملک علم. تهران: امیرکبیر.

- نورایی، مرتضی. ۱۳۸۶. نقش کارگزاری های داخلی وزارت امور خارجه در روابط ایران و بریتانیا. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

- هیل، اف. ترجمه: محمدحسن گنجی. ۱۳۷۸. نامه هایی از قهستان. مشهد: آستان قدس رضوی.

ص: ۵۱۸

تصویر شماره یک

تصویر شماره دو (صفحه اول)

(صفحه دوم)

ص: ۵۲۱

پا نوشت ها

کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه تهران.

. ۱. آیتی، ۱۳۷۱ ، ص ۱۰۰

. ۲. آیتی، ص ۱۰۳ ؛ شاهدی، ۱۳۷۷ ، ص ۶

. ۳. شاهدی، ۱۳۷۷ ، ص ۴۱

. ۴. شاهدی، ص ۴۴

. ۵. شاهدی، ص ۶۰

. ۶. منصف، ۱۳۵۴ ، ص ۶۰

. ۷. آیتی، ص ۱۱۹ ؛ شاهدی، ص ۷۳

۸. روسها نیز در رقابت با انگلیسی ها دست به تأسیس کنسولگری در این مناطق زدند و خواهان همان توجه حکام محلی شدند.

. ۹. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۳۱۱۸

. ۱۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۷۷۴

۱۱ . برای اطلاع بیشتر به کتاب رابینو رجوع شود.

.۷۰۴۲۶ ، ۱۲ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۰

۱۳ . لازم به توضیح است سال هایی که برای مدت کنسولی بعضی از کنس ول ها طبق اسناد آورده شده از سال هایی که در کتاب رابینو قید شده بیشتر است.

. ۱۴ . رابینو، ۱۳۶۳ ، ص ۳۱

. ۱۵ . رابینو، ص ۴۴

. ۱۶ . رابینو، ص ۱۲۶

. ۱۷ . رابینو، ص ۱۱۴

. ۱۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۸۳۲۱

. ۱۹ . رابینو، ص ۳۷

. ۲۰ . رابینو، ص ۱۰۰

. ۲۱ . شاهدی، ص ۸۷

.۴۴- ۲۲ . منصف، صص ۴۵

. ۲۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۶

. ۲۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۱

. ۲۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۱۵۸

. ۲۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۷۶

. ۲۷ . شاهدی، ص ۹۹

. ۲۸ . منصف، ص ۵۰

. ۲۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۱۳۲

. ۳۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۸۵۱

. ۳۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۲۵۹

. ۳۲ . هیل، ۱۳۷۸ ، ص ۱۰۳

. ۳۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۲۷۰

. ۳۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۲۷۰

. ۳۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۲۷۰

۳۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، صص ۲۸۸ – ۲۷۸.

۳۷ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۲۹۸ .

۳۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۳۸۴

۳۹ . سازمان کتابخا نه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی : ۲۶۳۳ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۳۹۸ .

۴۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۵۶۹ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۶۱۲ .

۴۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۲۲ .

۴۲ .سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۵۴۳ .

۴۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۵۱ .

۴۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۴۸ .

۴۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۲۸۵۳ .

۴۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۵۰ .

۴۷ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۵۲ .

۴۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۶۷ .

۴۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۵۰۱ .

۵۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۶۱۶ .

۵۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۵۱۱ .

۵۲ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۲۲۲ .

۵۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، صص ۲۱۹ و ۳۶۰ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۳۰۰۷ ، ۴۴۷۳.

. ۵۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، صص ۲۷۴ و ۳۶۲

. ۵۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۴۷۵

۵۶ . منصف، ص ۵۰ ؛ شاهدی، ص ۱۰۷ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۵۵۰

.۹۵ – ۵۷ . نورایی، صص ۹۶

. ۵۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۵۸۰

. ۵۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۶۲۸

. ۶۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۲۶۷۱

. ۶۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۱۰۱

۶۲ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی : ۲۶۶۶ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد

. آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۱۰۶

. ۶۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۹۸۲

. ۶۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۸۰

. ۶۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۸۵۳

۶۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی : ۲۶۶۶ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد

. آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۹۳

. ۶۷ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۸۱

. ۶۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۹۲

. ۶۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۸۰

. ۷۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۸۴۴

. ۷۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۵۶۰۴

. ۷۲ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۸

. ۷۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۴

. ۷۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۸۳۲۴

ص: ۵۲۳

. ۷۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۱۳۳۷۳

. ۷۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی : ۲۶۶۶ ؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، صص ۶۱۴ و ۶۲۹

. ۷۷ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۲۸۲۷

. ۷۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۳

. ۷۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۴۹

. ۸۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۶۲

. ۸۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۱۳۳۷۳

. ۸۲ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۷۱۸

. ۸۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۱۱۱

. ۸۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۶۸

. ۸۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۴۲۲۱

. ۸۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ ، ص ۱۵۸

. ۸۷ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۵۷۴

. ۸۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۴۵

. ۸۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۶۴

. ۹۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۵۰۱

. ۹۱ . منصف، ص ۴۶

. ۹۲ . منصف، ص ۴۷

. ۹۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۸۴۸۹

.۷۰۴۷۷ ؛ ۹۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۸۲

. ۹۵ . شاهدی، ص ۱۰۳

.۷۰۳۷۹ ؛۷۰۴۸۲ ؛ ۹۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۷۷۴

. ۹۷ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۷۷۴

. ۹۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۳۷۹

.۸۳۲۴/ ۹۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۱۱

.۷۰۴۸۹ ؛۷۰۴۵۵ ؛ ۱۰۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۶

. ۱۰۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۲۱۰

فعالیت های سیاسی و نظامی و مناسبات

ص: ۵۲۵

ابوالفتح میرزا سالارالدوله با انگلیس

سعید حصاری*

تولد و نوجوانی

ابوالفتح میرزا سومین فرزند پسر مظفرالدین شاه قاجار بود که در شهر ولیعهدنشین تبریز به دنیا آمد. مادر ابوالفتح میرزا که ظاهراً از خاندان قاجار نیز نبود نورالدوله لقب داشت این موضوع باعث شد که سالارالدوله نتواند ولیعهد شود.

سال تولد ابوالفتح میرزا را بیشتر پژوهشگران ۱۲۹۸ هجری قمری برابر با ۱۲۶۰ هجری شمسی و نوامبر ۱۸۸۱ میلادی ذکر کرده اند. اما برخی دیگر از نویسندگان سال ۱۲۹۱ هجری قمری را نیز برای تولد او نوشته اند.

درباره لقب سالارالدوله بیشتر محققین بر این باورند که آنگاه که ناصرالدین شاه قاجار برای بار سوم عازم سفر فرنگ بود در هنگام عبور از ایالت آذربایجان و شهر تبریز نوه خود ابوالفتح میرزا را به لقب سالارالدوله ملقب ساخت. برخی دیگر از نویسندگان نیز گفته اند در سال ۱۳۱۲ هجری قمری وقتی که سالارالدوله توسط ناصرالدین شاه به تهران فرا خوانده شد و پس از آنکه آزمایش های نظامی از او به عمل آمد توسط جد تاجدار خود از درجه نظامی سلطانی به امیر تومانی (سپهبد) ارتقا یافت و لقب سالارالدوله نیز به وی اعطا گردید و در ضمن مقرر شد هفته ای دو شب نگهبان مخصوص خوابگاه شاه باشد. او از همان آغاز جوانی به غرور و جاه طلبی شهرت

داشت و از همان دوران در اندیشه کسب تاج و تخت پادشاهی بود و بر این باور بود برای ولایتعهدی و جانشینی پدر سزاوارتر و لایق تر از برادر ولیعهدش محمدعلی میرزا می باشد. مهدی ملک زاده در این باره می نویسد:

در میان شاهزادگان درجه اول قاجار ابوالفتح میرزای سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه طبع سرکش و روحی جاه طلب داشت و استعدادش برای سرکشی و طغیان از همه بیشتر بود و با تحریک حس جاه طلبی او و امیدوار کردن او به آینده انتظار می رفت که علم مخالفت را بر ضد دولت وقت برانگیزد و سر به طغیان بلند کند. سالارالدوله در محرم ۱۳۱۵ قمری برابر با ۱۲۷۷ خورشیدی به حکومت کرمانشاهان و سرحدداری عراقین منصوب شد. حکومت او بر کرمانشاه بیش از شش ماه نبود، پس از سالارالدوله، اقبال الدوله کاشی به حکومت کرمانشاه منصوب شد.

به علت نارضایتی مردم کرمانشاهان، سالارالدوله از حکومت آن ایالت معزول گردید، اما پس از چندی در اواخر شوال سال ۱۳۱۶ قمری حکومت ایالت خمسه (زنجان) به وی واگذار گردید. سالارالدوله در خمسه نیز بر اعمال و رفتار ناشایست خود ادامه داد و همه نوع تجاوز و تعدی نسبت به مردم را روا می داشت و املاک و زمین های مرغوب را با طرق گوناگون غصب می کرد به طوری که اوضاع این ایالت در دوران حکومت او را به شدت نابسامان توصیف کرده اند. یکی از کسانی که در این زمان از زنجان دیدار داشته است حاج سیاح است، او می نویسد:

سالارالدوله در زنجان دخل ها که از نان برده کمتر از دخل حکومت تهران از نان نبود. حکام هر جا می روند مفسدین و اشقیاء آنجا را با خود هم دست کرده مردم را پامال می کنند. در تهران شایع شده حاجی اشرف الملک را که از جمله صاحبان املاک و نقود زیاد بوده و همه می دانستند مبلغ زیادی در خانه پول دارد شبانه به دو سه نفر قاتل پول داده بودند وقتی که از حضور حکومت برگشته به خانه می رفته در نزدیک خانه خودش به گلوله کشتند. فردا شب خود سالارالدوله و همان مشیرالممالک به اسم مهر کردن خانه، به خانه او رفتند شبانه تمام خزینه او را بردند. زن او با چند بچه به تهران آمده به هر در رفتند و با اینکه در تهران و بلکه در تمام ایران عموم مردم این قضیه را می دانستند ولی آنها نتیجه نگرفتند.

حکومت سالارالدوله بر ایالت خمسه نیز دیری نپایید و مظفرالدین شاه او را معزول

کرد و شاهزاده عزالدوله را به جای او به ایالت خمسه فرستاد. سالارالدوله نیز پس از مدتی به فرمانروایی ایالات عربستان (خوزستان)، لرستان، بروجرد و بختیاری و ایلات آن حدود به انضمام ریاست تمام قشون آن صفحه منصوب گردید.

پس از آنکه مظفرالدین شاه از اقدامات و فعالیت های مستبدانه و ناشیانه سالارالدوله آگاه شد او را به تهران احضار و از حکومت آنجا معزول نمود و به او دستور داد دیگر حق مراجعت به آن نواحی را ندارد. مدت حکومت سالارالدوله بالنسبه طولانی و حدود چهار سال بود یعنی از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۲ هجری قمری. پس از عزل سالارالدوله، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به حکومت لرستان رسید.

ابوالفتح میرزا سالارالدوله روز ۲۵ محرم سال ۱۳۲۳ قمری به حکومت ایالت کردستان منصوب شد. ظاهراً سالارالدوله اصرار زیادی در به دست آوردن این منصب داشته چرا که به نوشته برخی، او برای راضی کردن مظفرالدین شاه جهت اعطای این منصب حتی در حرمسرای سلطنتی بست نشست تا اینکه بالاخره حکومت کردستان و گروس را به او دادند. سخنان سالارالدوله پس از ورود به سنندج در میان علما و روحانیون شهر شنیدنی است:

من حاکم نیستم، من مالک الرقاب هستم، شاه بابام کردستان و گروس را به من بخشیده، من بر حیات و ممات اهالی کردستان و گروس مختار و مسلط هستم، هرکس را اعدام بکنم، یا به هر کس عطوفت و مرحمت داشته باشم کسی از من نمی پرسد.

سالارالدوله و مشروطه

درباره مشروطه خواهی سالارالدوله که بی ارتباط با حمایت سفارت انگلیس از حرکت مشروطه خواهان نبود باید گفت زمانی که در تهران بود علاوه بر آن که خود از یاران و هواداران مشروطه بود بسیاری از دوستان و بستگان خود را نیز به همراهی با مشروطه تحریک می کرد و مکرر نیز مبالغ هنگفتی برای مشروطه خواهان و متحصنین قم و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس می فرستاد. در کتب مشروطه از جمله تاریخ مشروطه کسروی، تاریخ بیداری ایرانیان و تاریخ مشروطه ادوارد براون به این مسئله اشاره شده و حتی ادوارد براون بخشی درباره مشروطه خواهی سالارالدوله دارد. به گفته ملک زاده زمانی که مشروطه خواهان در تحصن بودند ملک المتکلمین را برای تهیه پول و

مخارج ضروری مأمور کردند؛ او نیز به ملاقات چندین نفر از تجار و ثروتمندان که گمان می کرده به مشروطه خواهان کمک می کنند رفته اما چنین نشده و آنها مبالغ بسیار ناچیز پرداخت کردند. او نیز عماد خلوت را نزد سالارالدوله فرستاده و به او پیغام داده بود که ملّیون و آزادی خواهان نیاز فوری به کمک دارند و پایداری آنان نیاز به تهیه مخارج دارد و سالارالدوله نیز فوراً مبلغ هشت هزار تومان توسط صدیق اکرم برای ملک المتکلمین فرستاد. دولت آبادی نیز می گوید توقف متحصنین تنها در صورتی می توانست چند روز دیگر عملی شود که مخارج دو روزه آنان که حداقل پانصد تومان است به آن جا رسانده شود و در این لحظه ملک المتکلمین دست در جیب خود کرده و مبلغ پانصد تومان در آورده و اظهار می دارد این مبلغ را روز گذشته سالارالدوله فرستاده است که به هدف این گونه کار ها برسد. به نظر می رسد حمایت ظاهری او از مشروطه به واسطه نقش و پشتیبانی انگلیس از مشروطه بوده باشد.

اولین طغیان

سالارالدوله از همان دوران در اندیشه کسب تاج و تخت بود و برای رسیدن به این آرزوی دیرینه خود همه کار کرد و از همه راههای ممکن استفاده کرد. از سوی شمال، غرب و جنوب کشور بارها اقدام به حمله به تهران کرد و در همه این موارد با انگلیس در ارتباط بود و از کمک های مادی و معنوی انگلیس بهره برد. اما همه تلاش های او برای رسیدن به سلطنت بی نتیجه بود و هیچ هوده ای جز بدنامی برای خود و پریشانی و ازدیاد هرج و مرج برای کشور نداشت. حیات سیاسی و نظامی سالارالدوله در واقع تکاپو و تلاش های بلندمدت او برای کسب سلطنت بود که بی فایده بود و سرانجام نیز در غربت درگذشت. نخستین تلاش و تکاپوی جدی او برای کسب مقام سلطنت در سال ۱۳۲۵ قمری و در آغاز پیروزی مشروطیت از جانب غرب کشور و با همراهی گروهی از الوار بود که البته با شکست او به پایان رسید.

در این زمان مبارزات مشروطه خواهی در اوج قرار داشت و سالارالدوله نیز در مواردی به آزادی خواهان و مشروطه خواهان کمک و مساعدت مالی می کرد و روابط حسنه ای با آنها به ویژه خطیب نامور ملک المتکلمین داشت. وجود اندیشه مشروطه خواهی در شخصی همچون سالارالدوله عجیب بوده و باور اینکه فردی چون او با آن اعمال و

کارهای بی خردانه دارای اندیشه های آزادی خواهانه است مشکل می باشد.

سالارالـدوله هنگـام تصـمیم برای آغـاز طغیـان حکمران بروجرد و لرسـتان بـود که در اواخر عمر مظفرالـدین شـاه به این سـمت منصوب شـده بود و آنگاه که مظفرالدین شاه درگذشـته بود حدود یک سال از حکومت او می گذشت. البته هاشم محیط مافی در این زمینه می نویسـد از زمانی که سالارالـدوله در سال ۱۳۲۳ از حکـومت کردسـتان معزول و به تهران مراجعت کرده بود تا زمان مرگ مظفرالـدین شاه در تهران مانده و فعالیت خاصـی نداشت و بعد از مرگ مظفرالدین شاه نیز از سوی شاه جدید مورد عنایت چنـدانی نبود و در واقع فرصت چنـدانی برای پرداختن به خواسـته های سالارالـدوله نداشـته، سالارالـدوله نیز چون شاه را مشـغول به خـود دیـده، بـدون خبـر و اجـازه دولت از تهران خـارج و مسـتقیم به لرسـتان و بروجرد عزیمت و یکسـر به میـان ایل نظرعلی امرایی رفت. محمدعلی شاه که احتمال تمرد و طغیان از سوی او را بعید نمی دانست تلاش کرد سالارالدوله را به تهران کشانده و او را تحت نظر بگیرد. اما سالارالدوله تمایلی برای مراجعه به تهران نداشت.

بر طبق نامه های سـر اسپرینگ رایس ظاهراً سالارالدوله در این زمان از دولت انگلیس نیز استمداد جسته و خواهان پشتیبانی آنها از خود شده است. محمدعلی شاه نیز برای سـرکوب برادرش از سـفارت انگلیس کمک خواسـته است و از طریق آنها پیام هایی را برای سالارالدوله ارسال می کرده است. از جمله این که وعده داده اگر سالارالدوله حاضر به تسلیم شود او را بخشیده و پست والی گری جدیـدی به وی بدهد. سـر اسپرینگ رایس موضوع را با سـفارت روس و مسـیو هارتویک نیز در میان نهاده و البته بر این باور است آنها از اوضاع مطلع بوده و سفارشات لازم را در این زمینه به کنسول خود کرده اند.

سالارالـدوله در این زمان که پیروزی خود را حتمی می دیـد به هیـچ کدام از خواسـته های محمدعلی شاه وقعی ننهاده و به کار خود ادامه داده و حتی به نوشـته رایس پاسـخ هـای توهین آمیزی به محمـدعلی شـاه داده و تهدیـد کرده عنقریب به تهران حمله خواهد کرد. بهانه او برای حمله به تهران کمک به مشروطه خواهان بود.

همان گونه که محمـدعلی شاه وابسـتگی زیادی به سـفارتین داشـته و در بسـیاری از موارد به آنها متوسل می شـد- البته او برای محکم کردن پایه های سلطنت جدید خود به

آنها نیاز داشته و در نهایت نیز به کمک نیروهای روسی به عمر مجلس اول خاتمه داد-سالارالدوله نیز بی نیاز از کمک دولت های بیگانه نبود. او در دوره های مختلف زندگی خود از روس، انگلیس و آلمان و حتی عثمانی هم طلب کمک کرد. رایس در نامه ای که به اتابک نوشته است به مسئله درخواست کمک و استمداد سالارالدوله از عثمانی هم اشاره می کند.

طغیان سالارالدوله زمانی روی داد که چند صباحی بیش از عمر مشروطیت ایران نمی گذشت. عدم تمایل قلبی دربار و شخص شاه – که تازه به سلطنت رسیده بود و طبعاً تمایل داشت اقتدار و مسئولیت کامل داشته باشد و وجود مجلس را مزاحم می دانست- به مشروطه، اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی کشور و همچنین حضور و دخالت بیگانگان در امور مملکت به ویژه روس و انگلیس موجب شد زمینه شورش افرادی مثل سالارالدوله فراهم شود. به هر روی در نبرد نیروهای دولتی با سواران سالارالدوله و با وجود برتری قوای دولتی شکست سالارالدوله محتمل بود.

یکی از دلایل شکست سالارالدوله کمک سواران و نیروهای داوودخان سهام الممالک (رئیس ایل کلهر) به اردوی دولتی بود. صور اسرافیل درباره اردوی سهام الممالک چنین نوشته:

چنانکه جناب امیرالامراءالنظام داوودخان سهام الممالک ایلخانی قبیله کلهر در این غائله شاهزاده منشاء خدمات بزرگ شد و در حقیقت آنچه در باب این غلبه و فتح شبیه اعجاز می شنویم راجع به آن وجود غیرتمند است.

داوودخان در شورش های بعدی سالارالدوله، متحد او شد. سالارالدوله نیز ادامه جنگ را بی فایده دانسته تصمیم به فرار گرفت، لذا با باقی مانده سواران خود از نهاوند خارج و به سمت بروجرد به راه افتاد و البته به هر دهکده که می رسیدند اقدام به غارت می کردند. چون در طول مسیر از عده همراهان او کم می شد به طوری که به جز عده کمی، کسی دور او نماند و اردوی دولتی نیز در تعقیب آنها بودند، سالارالدوله مجبور شد اهل و عیال خود را در بروجرد گذاشته، مستقیماً به کرمانشاه رفته و در کنسولخانه انگلیس پناهنده شود.

سر اسپرینگ رایس در نامه خود به اتابک اعظم در مورخه ۱۷ مه ۱۹۰۷ می نویسد سالارالدوله در ملاقات با کنسول انگلیس در کرمانشاه اظهار داشته است میل دارد با شاه

از در دوستی و صلح درآید و در این زمینه هم تلگراف هایی از شاه و مادر شاه دریافت کرده است اما به واقعیت داشتن آنها اطمینان ندارد و می خواهد به وسیله سفارتخانه انگلیس پیامی دریافت دارد. کنسول انگلیس نیز اظهار داشته چنانچه قول دهد نسبت به اعلی حضرت محمدعلی شاه و دولت ایران وفادار باشد در این زمینه تلاش خواهد کرد.

در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ سر اسپرینگ رایس در نامه ای دیگر به سر ادوارد گری می نویسد سالارالدوله تنها با یک سوار به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه وارد و به کنسول اظهار داشته به محض دریافت تأمین جانی از طرف شاه برای خود و خانواده اش ایران را ترک خواهد کرد.

سفارت انگلیس نیز در نامه ای به اتابک اطلاع داد دولت او نمی تواند از کسی که علناً درصدد ضدیت و مخالفت برآمده محافظت نماید و به کنسول خود در کرمانشاه دستور داده بود به سالارالدوله تفهیم کند ما نمی توانیم او را در سفارت خانه نگه داریم.

سالارالدوله در کنسولگری انگلیس در کرمانشاه چهار موضوع را درخواست می کند: اول تأمین خود که به خارج برود، دوم تأمین اولاد و عیال خود، سوم تأمین برای نظرعلی خان پشتیبان خود و پدرزنش و چهارم امنیت مالی. پس از ورود سالارالدوله به کنسولخانه انگلیس، کنسول آن کشور از دادن اطمینان جانی به او خودداری کرده و به او بیان می دارد اشخاصی که برضد دولت ایران قیام می کنند کنسولگری تأمین آنها را نمی تواند قبول کند. کنسول انگلیس سپس شرح وقایع را برای سفارت انگلیس ارسال می کند و مکاتباتی در این زمینه صورت می گیرد. در هر حال سالارالدوله در کنسول خانه انگلیس برای نجات خود اقدام به ارسال تلگراف هایی به مقامات مختلف کرد و حتی نامه ای نیز در تاریخ ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ به پادشاه انگلستان ادوارد هفتم نوشته، خواهان حمایت از خود شده است. در این نامه آمده بود:

حضور مرحمت ظهور مبارک اعلی حضرت قدرقدرت قوی شوکت، عم اکرم اعظم

تاجدار نامدار امپراتور کل ممالک انگلستان خلّدالله ملکه و سلطانه، به اقتضای عوالم اتحاد و یک جهتی که فی مابین آن دو دولت قوی بنیاد منعقد است در این موقع چنان مقتضی آمد که خود را در قونسولخانه آن عم اکرم تاجدار کامکار حاضر نموده تشکر منزله آن مقام را که مایه امیدواری ابدی است عرضه بدارد. همواره از درگاه خداوند ذوالجلال سلامت وجود مسعود مقدس و ازدیاد شوکت و شهامت عم اکرم اعظم تاجدار خود را عاجزانه مسالت می نماید و در این موقع حفظ شرف منزلت خود و خانواده خود را از فتوت و عنایات ملوکانه آن اعلی حضرت قوی شوکت همایونی ایدالله تعالی تمنا دارد.

پس از مکاتباتی که بین کنسول انگلیس و دولت ایران انجام شد با برخی از خواسته های سالارالدوله موافقت شد و در نهایت قرار شد او را از کرمانشاه به تهران منتقل کنند. سفارت انگلیس در حل این مسئله حضور جدی داشته و ظاهراً حمایت جانبی آنها از سالارالدوله در این مذاکرات نقش مهمی داشته. سر اسپرینگ رایس سفیر انگلیس در مکاتبهی با اتابک از علاقه کشورش و سفارت متبوع در مسئله سالارالدوله و میانجیگری در این زمینه خبر می هد.

وزیرمختار انگلیس در ایران برای دریافت امان برای سالارالدوله پس از انجام مذاکرات و مکاتباتی توانست از طرف شاه و اتابک اعظم حفظ جان و محاکمه منصفانه سالارالدوله را کسب کند و به کنسول انگلیس در کرمانشاه نوشت ترتیب تسلیم سالارالدوله را به فرماندار همدان که شخص وزیرمختار به او حسن نیت داشت بدهد. رایس در نامه خود به سر ادوارد گری نوشت:

در این باره شکی نیست که سالارالدوله [به] تمرد و عصیانی علنی دست زده است و موجب کشتار عده بسیاری شده است و از این رو حمایت از او ورای تأمین جانی و اطمینان از این که منصفانه محاکمه خواهد شد، بی مورد می باشد.

وزیرمختار انگلیس در زمان حضور سالارالدوله در تهران همواره در مکاتبه و ملاقات با مقامات ایرانی به ویژه اتابک اعظم تأمین جانی و محاکمه منصفانه سالارالدوله را خاطرنشان می کرد.

غائله سالارالدوله و به ویژه نقش انگلیس در کسب تأمین جانی او در مذاکرات مجلس شورای ملی نیز از مباحث عمده نمایندگان بود و در این زمینه مذاکرات زیادی صورت گرفت. در مذاکرات جلسه ۸ جمادی الاولی نمایندگان مجلس قرار بر این شد که اهل البیت او در امان باشند ولی خود او مادامی که حقوق مردم را پایمال کرده است و اموال مردم را نداده است نمی تواند امنیت داشته باشد. در جلسه روز بعد حاج محمداسماعیل آقا درباره امنیت سالارالدوله اظهار داشت:

اگر امنیت جان و مال به او داده شود خساراتی را که به واسطه او به مردم بیچاره وارد

آمـده، رحمت الله خـانی که از راه خیرخواهی پنجـاه و یک توپ را بی نشان انـداخته بود که ضـرری به ملت وارد نیایـد و او را شکم دریده چطور می شود؟ در کدام قانون است که حقوق مردم بر باد برود و مجازات نشود؟.

برخی وکلا نیز از دخالت و میانجی گری سفارت انگلیس در این قضیه ناراضی بودند. از جمله آقا میرزا فضلعلی آقا که معترض بود که چرا قنسول انگلیس راضـی می شود از کسی که حقوق ملتی را ضایع کرده حمایت کند، این امر خلاف قانون بین الملل است. او معتقد بود نباید به او تأمین جانی داد. محتشم السـلطنه در جواب او اظهار داشت: «سفارت انگلیس به طور توسط اخطار نکرده اند بلکه به طور اظهار مستدعیات شاهزاده بوده است».

حـاج نصـرالله دیگر نماینـده مجلس هم بر این بـاور بود که بـا توجه به این که خیانت و جنایت سالارالـدوله بـدیهی است دولت انگلیس هیـچ وقت تضـییع حقـوق مردم را تکلیـف نخواهـد کرد. البته او توصـیه کرد به واسـطه شـاهزاده بودن سالارالـدوله می بایست مراعات حال او بشود.

در مـذاکرات مجلس دربـاره سالارالـدوله و نقش کنسـول و سـفارت انگلیس در ایـن قضـیه برخی نماینـدگان به اقـدام انگلیس معترض بودنـد اما برخی دیگر از نقش انگلیس در تسـلیم سالارالـدوله تمجید کردند و دخالت انگلیس را نه حمایت از شـخص یاغی که تنها واسـطه در میان او و دولت تفسیر کردند. از جمله سیدعبدالله مجتهد نطق کوتاهی در حمایت از سفارت انگلیس و تمجید از انگلیس ایراد کرد. او اظهار داشت:

این شـخص (سالارالـدوله) تقصـیر زیاد کرده و باید به مجازات هم برسد ولی چون به دولت بزرگی پناهنده شده و دوستی های دولت انگلیس هم که بر مـا معلوم است، در این صورت بهـتر است مجلس رأی ندهـد تـا در کمیسـیون مشورتی کرده آن وقت رأی بدهد.

زمانی هم که قرار شد سالارالدوله را به تهران بیاورند برخی نمایندگان مجلس از دخالت انگلیس در این قضـیه بیمناک شدند و احتمال می دادند برای نجات سالارالدوله مانع از رسیدن او به تهران شوند. معین التجار اظهار داشت:

از قرار معلـوم در خصوص آوردن سالارالـدوله سفارشـی شـده است. بایـد طوری شود که به تهران وارد شونـد و به جـای دیگر نرود.

بعداً که سالارالدوله در تهران بود و به سفارش انگلیس از مجازات او صرف نظر گردید، برخی نمایندگان به این قضیه معترض بودند. آقاسیدحسین پس از آنکه سالارالدوله را تنها به حبس در باغ عشرت آباد محکوم کردند ناراضیانه اظهار داشت گویا همه این زحمات و ترتیبات برای این بود که او را به تهران بیاورند که از او مهمانداری کنند.

او همچنین بعدها در این باره چنین گفت:

... یکی از آن اشخاص سالارالدوله است که از او بزرگتر مقصری نیست این همه قتل و غارت کرد. متجاوز از بیست پارچه آبادی این مملکت را خراب کرد. هیچ کس هیچ نگفت. این حرکت از روی چه قاعده بود و چه شد که او را بخشیده و چرا بخشیده و کی بخشید؟ اگر معنی مشروطه این است که یکی در حبس بماند و یکی دیگر با این همه تقصیر بخشیده شود که بگویند مردم بدانند و اظهار عقیده نکنند و اگر این نیست پس این ترتیبات از روی چه قاعده است؟.

می توان چنین انگاشت که دخالت انگلیس در این قضیه علاوه بر تمایل و خواست همیشگی آن کشور برای تحریک و هدایت عوامل ناراضی، به واسطه بست نشینی سالارالدوله در کنسولگری آن کشور در کرمانشاه بوده است و کنسول و سفیر انگلیس به ناچار در این قضیه وارد شدند. این مسئله در مکاتبات آنها روشن است.

سر سیسیل اسپرینگ رایس در نامه ای به سر ادوارد گری وزیر وقت امور خارجه انگلیس نوشت:

اینک ما در وضعی هستیم که بالاجبار شخصی که علناً یاغی شده و موجب مرگ و میر عده زیادی را فراهم آورده حفظ و حراست می کنیم. تصور می کنم وقت آن رسیده که از دولت و مجلس (ایران) بخواهیم مقرراتی چند درباره حقوق و وظایف بست نشینی وضع کنند.

تحصن و بست نشینی یکی از رسوم کهن ایرانی بود که شاید محصول بافت سیاسی خودکامه بود و انگلیسی ها مایل نبودند آن را مراعات نکنند. آنها در سفارت را به روی متحصنین گشوده و عدم رعایت قانون تحصن را روا نمی دانستند چرا که انجام این کار را به معنای زیر پا نهادن سنتی قدیمی و محترم و لطمه زدن به نام نیک(!) خود نزد عامه مردم و از دست دادن موقعیتی می دانستند که امکان مقداری اعمال نفوذ سیاسی را

از آنان می گرفت.

به هر حال پس از ورود سالارالدوله به تهران او را نزد محمدعلی شاه بردند که درباره او تصمیم بگیرد. به نوشته محیط مافی:

هیچ گونه توجه از طرف شاه نشد، پس از مدتی ظهیرالدوله بیاناتی کردند، اعلی حضرت با حالت غضب به شاهزاده برادر کوچک خود نظری کرد مختصر تغیّری نمودند که فلان فلان شده هوای سلطنت در سرت افتاده هم اکنون به دارت می زنم که هوای شاهی از سرت خارج شود و عبرت دیگران شود.

اما با شفاعت و درخواست ظهیرالدوله و وزرای حاضر، محمدعلی شاه که نمی خواست باعث تکدر هیأت وزرا شود و موقعیت را نیز برای مجازات سالارالدوله مناسب نمی دید و مهمتر اینکه شاهزاده در تحت حمایت ضمنی سفارت انگلیس بود و عده زیادی از اعیان و اشراف نیز از سالارالدوله شفاعت کرده بخشش او را درخواست می کردند از کشتن سالارالدوله چشم پوشی کرد و مقرر شد سالارالدوله در قصر عشرت آباد که از کاخ های دولتی بود توقیف و عده ای سرباز مراقب او باشند. بی گمان حمایت انگلیس از شاهزاده شورشی از مهمترین عوامل خودداری شاه از تنبیه جدی سالارالدوله بود.

سالارالدوله سرانجام به همان توقیف در عشرت آباد مجازات و شورش نخست او به این ترتیب به پایان رسید.

شورش سالارالدوله در مناطق غربی کشور تأثیرات مخربی داشت و چپاولگری و غارت گری نیروهای او نقش مهمی در خرابی اوضاع اقتصادی آنجا داشت. روح القدس درباره شورش سالارالدوله نوشت: «سالارالدوله که برادر شاه است و کریمه لایسئل عما یفعل در شأن او نازل شده خلاصه آشوب در تمامی ذرات مملکت گشته».

او تا زمان کودتای محمدعلی شاه و بمباران مجلس شورای ملی و سقوط مجلس اول در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۳۲۷ قمری) در عشرت آباد بود و پس از آن به خارج از کشور رفت.

درباره نقش انگلیس در این شورش سالارالدوله باید گفت با توجه به حمایت انگلیس از جریان مشروطه و کمک های مالی سالارالدوله به متحصنین مشروطه خواه به نظر می رسد حمایت انگلیس از او چندان دور از واقعیت نباشد. حمایت انگلیس از مشروطه منحصر به اقدامات سفارت آن کشور در تهران نبود. در همه شهرهایی که

مبارزات مشروطه در جریان بود کنسول خانه انگلیس حامی و پناهگاه مشروطه خواهان بود. یکی از این شهرها کرمانشاه بود.

سالارالدوله در کرمانشاه بود که حرکت خود را برای کمک به مشروطه خواهان در تهران آغاز کرد. در این شهر نیز مخالفان و موافقان مشروطه با یکدیگر درگیر بودند و کنسولگری انگلیس پناهگاه مشروطه خواهان بود. به گفته اسپرینگ رایس حدود دو هزار نفر به همراه رهبر مشروطه خواهان شهر آقا محمدمهدی در کنسولخانه انگلیس متحصن بودند. کنسولگری مدت ها در برابر درخواست وزارت خارجه ایران مبنی بر تحویل مشروطه خواهان مقاومت کرد و به استناد قانون تحصن به حمایت متحصنین برخاست. جالب آنکه مخالفان مشروطه نیز طی تلگرافی از سفارت روس خواستند سفارت انگلیس را ملزم کند متحصنین را تسلیم کنند.

علاوه بر مسائل فوق می توان گفت وعده های انگلیس و عوامل آن کشور نظیر حسین قلی خان نواب که تبعه انگلیس بود در مقام وزارت خارجه مبنی بر اعطای تاج و تخت به سالارالدوله انگیزه کافی به مشارالیه برای طغیان داده بود. اما تعجیل سالارالدوله و شرارت های نیروهای او انگلیس را در حمایت جدی و علنی از او مردد ساخت.

طغیان دوم

او در دوران اقامت در اروپا و در دوران کشمکش و درگیری میان مشروطه خواهان و محمدعلی شاه همچنان نسبت به مشروطه خواهان وفادار بود و اظهار مشروطه خواهی می کرد، ملک زاده می نویسد:

... نسبت به مشروطه خواهان وفادار بود و اظهار مشروطه طلبی می کرد چنانچه نگارنده در این ایام پس از چندی او را در پاریس ملاقات کردم و طرفدار مشروطیتش یافتم. ولی پس از فتح تهران، سالارالدوله خود را از خسارت دیدگان راه مشروطیت می دانست انتظار داشت که زحمات و خسارت او از طرف اولیای دولت مشروطه مورد تقدیر و حق شناسی قرار گیرد و او را به ایران احضار نمایند اما چنین نشد.

این دوران آشوب و هرج و مرج بر کشور حکم فرما بود و چون بنیان نظام مشروطه در کشور مستحکم نبود در گوشه و کنار مملکت آتش فتنه و نفاق و اختلاف شعله ور بود و قوای بیگانه به ویژه روس و انگلیس به هرج و مرج ها دامن می زدند. پس از سقوط

کابینه های سپهدار تنکابنی و مستوفی الممالک نوبت به ریاست وزرایی صمصام السلطنه بختیاری رسید. در این مدت روس و انگلیس قرارداد ۱۹۰۷ را میان خود منعقد و کشور را به دو منطقه نفوذ خود تقسیم کردند و لشکریان روس به بهانه حفظ منافع اتباع خود به انزلی و نواحی شمالی کشور وارد شدند، انگلیسی ها نیز نیرویی در جنوب کشور تحت عنوان پلیس جنوب تشکیل دادند که حافظ منافع آنان باشد.

سالارالدوله پس از آنکه دریافت از طرف مشروطه خواهان و مجلسیان نمی تواند امیدی داشته باشد به مخالفت علنی با آنان برخاست و به محمدعلی شاه مخلوع که او نیز در اروپا بود نزدیک شد. چرا که نابسامانی اوضاع ایران و ناتوانی مقامات در ایجاد امنیت و ثبات او را به حمایت مردم امیدوار کرد. لذا با محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه متحد شده و برای به تخت نشاندن شاه مخلوع تصمیم به ورود به کشور گرفتند.

دوستعلی خان معیرالممالک در کتاب وقایع الزمان درباره اوضاع آن روز کشور می نویسد:

دوره عجیب و درهمی است هر کس در هر جا هست حکمرانی می نماید، تقریباً ملوک الطوایف است. وضع تهران هم بدترین وضعیت ها است که هیچ نمی توان تصور کرد. دارای حاجت نمی داند عرض حاجت را به چه محل و چه کسی می نماید. در افواه عموم چندی است که مذاکرات زیاد می شود. در خصوص محمدعلی میرزا و از یک طرفی تا چند روز دیگر وارد خاک ایران خواهد شد. خدا شاهد است اگر شخصی بود قدری مآل اندیش در همچه دوره درهم مغشوش که هیچ کس به هیچ کس نیست در کمال خوبی می توانست بیاید بر تخت خود قرار گیرد. ولی مع ذلک عرض می کنم چون مردم فوق العاده از این هرج و مرج و از این تعدیات خودسرانه برخی به میل خود به قدری رنجیده شده و منزجر گردیده که حساب ندارد.

معیرالممالک همچنین درباره شرایط بازگشت محمدعلی شاه مخلوع به کشور می نویسد:

با این خرابکاری ها و رنجش مخلوق که امروز در ایران است من هیچ مانعی نمی بینم برای ورود محمدعلی شاه خصوصاً اگر دولتین روس و انگلیس حرفی نداشته باشند که دیگر از آب خوردن سهل تر است.

سالارالدوله در نامه هایی که به رؤسا و سران ایالات ارسال می کرد هدف خود را از

بازگشت به کشور سرکوب مشروطه اظهار کرده است. در یکی از این نامه ها آورده است:

عازم کردستان شدم که دمار از مشروطه و مشروطه طلب ایران در بیاورم و احترامات علما و مشایخ و اهل اسلام را اعاده و تجدید نمایم. مأمورینی که از طرف مشروطه در آنجا هستند همه را گرفته توقیف نمایید تا من برسم. به عموم ابلاغ نمایید هر کس مطیع است و رویه شاه پرستی را دارد مورد عطوفت خواهد شد و هر کس مشروطه خواه است به سزای عقیده فاسد خود خواهد رسید و در اینجا نه بر مرده که به زنده باید گریست.

به هر حال تا ورود شاه سابق و سالارالدوله به کشور اقدام خاصی برای جلوگیری از آنها به عمل نیامد. اقدامات محمدعلی میرزا و سالارالدوله با آگاهی دولت های روس و انگلیس و همچنین عثمانی انجام شد و دولت روسیه بخصوص حمایت زیادی از محمدعلی میرزا و سالارالدوله به عمل آورد. گرچه انگلیس در ظاهر خود را بی طرف نشان می داد و علاقه ای به دخالت در امور ایران نشان نمی داد، اما در بسیاری از موارد حوادث را به نفع خود هدایت می کرد و در مواقع لازم حمایت های خود را اعمال می داشت. چنانکه برخی بر این باور بودند که عدم مجازات سالارالدوله در طغیان سال ۱۳۲۵ به علت حمایت انگلیس از او بود و اگر او را مجازات می نمودند فجایع و شورش های بعدی روی نمی داد. در جریان تصمیم شاه مخلوع و برادرانش برای حمله به تهران نیز مأموران دولت های روس و انگلیس از این وقایع مطلع بودند و دولت انگلیس بر این باور بود که دولت روسیه خود اداره این جریانات را برعهده دارد.

درباره میزان آگاهی دول بیگانه و دخالت آنها در این قضیه باید گفت روس و انگلیس قبلاً توافق کرده بودند در صورتی که شاه مخلوع سعی کند در ایران اغتشاش نماید مخارج سالانه او ساقط شود. به علاوه طبق همان قرارداد دولت های روس و انگلیس تعهد کرده بودند از هر اغتشاش سیاسی که شاه مخلوع علیه دولت ایران انجام دهد جلوگیری نمایند. در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ق برابر با ۱۹ ژوئیه سرادوارد گری به سربوکانان تلگرافی ارسال کرده بود به این مضمون که:

ما هر دو (روس و انگلیس) سلطنت شاه تازه (احمدشاه) را تصدیق کرده ایم. من هیچ راهی نمی بینم که چگونه ما با روسیه بتوانیم مراجعت شاه را قبول نماییم. شما باید از دولت روسیه سئوال کنید که آیا دولت روس شاه مخلوع را با خبر خواهد ساخت که

برای مراجعت او به ایران ما هیچ وجه اجازه نمی توانیم بدهیم.

در ۴ شعبان ۱۳۲۹ برابر با ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۱ م، سفرای روس و انگلیس متّفقاً به دولت ایران یادداشتی ارسال کردند و در آن یادداشت ذکر کردند روس و انگلیس مداخله در جنگ داخلی با شاه مخلوع نخواهند کرد. البته در این قضیه دخالت دولت روس در تحریک و حمایت از شاه مخلوع بارز بود. چنانکه نماینده سیاسی تزار در این باره گفته بود اگر شاه مخلوع هنوز در اروپا باشد من با کمال میل حاضر هستم به او اخطار دهم و او را از ورود به ایران جلوگیری کنم اما او اکنون وارد ایران شده و اوضاع تغییر کرده است. او با ورود به گمش تپه حمایت دولتین را از دست داده است و البته باید تا آخرین دقیقه مقاصد مهم خود را تعقیب کند و ضمناً نماینده سیاسی انگلیس را نصیحت کرده و گفته بود که بگذارید آنچه شدنی است بشود. وزیرمختار روس به درخواست کمک ایران برای دفع شاه مخلوع و برادرانش پاسخ رد داده و اظهار داشت ما همراه و یا متحد محمدعلی میرزا نیستیم و با اطلاع و استصواب ما به ایران نیامده و ایران باید خود او را دفع کند.

مستر مور (خبرنگار روزنامه تایمز) که خود در جریان جنگ های قوای دولتی و محمدعلی میرزا بود در این باره می نویسد:

متجاوز از یک سال است انتریک و سازش شاه مخلوع با تراکمه جاری می باشد. شاه مخلوع با یک کشتی روس وارد ایران شده و شیوع کامل دارد که حرکات او در روسیه از مأمورین دولتی مخفی نبوده است در دوایر روس اینجا علناً از مراجعت شاه مخلوع اظهار مسرت نموده ورود او را با کمال اطمینان اظهار می دارند.

سالارالدوله در اوایل تیرماه از راه آسیای صغیر و عثمانی وارد بغداد شده، سپس به ایران وارد شد. او به محض ورود به کشور اقدام به نامه نگاری به رؤسا و سران ایلات و علما و بزرگان نمود و سعی در کسب حمایت آنان داشت. او همچنین به کنسول های روس و انگلیس در شهرهای غربی کشور پیام هایی را ارسال کرد. چون بسیاری از علما بر اثر تبلیغات و عدم آگاهی و شناخت کافی و معرفت درست از مشروطیت، مخالف آن بوده و مشروطیت را مساوی با کفر و بی دینی می دانستند، برخی از علمای کردستان با سالارالدوله همراه شدند.

سالارالدوله در این زمینه چنین اظهار می داشت که مورد حمایت عثمانی می باشد که

البته به نظر می رسد بیشتر برای جلب حمایت مردم و علمای سنی مذهب کردستان بوده باشد. سر جرج بارکلی نیز در گزارش ماهیانه خود به سر ادوارد گری در مطالب ۱۸ مه ۱۹۱۱ /۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۰ / ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۲۹ در این باره می گوید:

کنسول اعلی حضرت در تاریخ دهم مه تلگرافی راپورت می دهد که سالارالدوله برادر شاه مخلوع از سرحد عبور کرده و به عنوان اینکه عثمانیان به او وعده همراهی داده اند مشغول به هیجان آوردن اکراد می باشد ولی تاکنون تلاش او چندان توفیق حاصل ننموده.

سالارالدوله در سنندج اقدام به مکاتبه با شهرهای تهران، کرمانشاه، همدان، بروجرد، قزوین، زنجان، گروس و سلطان آباد و دیگر مناطق کرد. او در تلگرامی به امین الممالک او را به حکمرانی کرمانشاه و مأمور حفظ نظم و امنیت آنجا منصوب کرد و او را به تهیه و تدارک آذوقه برای هفت هزار نفر سوار و ده هزار تفنگچی مأمور کرد.

سالارالدوله در سنندج از طریق کشیشی کلدانی که ریاست آشوری های کردستان و همدان را به عهده داشت پیام های محبت آمیزی برای مأموران خارجه ارسال کرد. اکثر علما و روحانیون کردستان با سالارالدوله همراهی کردند. از جمله شیخ محمد مردوخ و شیخ علاءالدین پیشوای نقشبندیه. به نوشته شیخ رئوف ضیایی خواهرزاده شیخ علاءالدین، شیخ در نامه خود به سالارالدوله نوشته بود مشایخ اورامان با مریدان خود آماده می باشند که در راه رسیدن سالارالدوله به تاج و تخت به او کمک و یاری کنند. او درباره علت همراهی شیخ با سالارالدوله می نویسد اگر چه من از نظر شخصی و باطن او اطلاع ندارم، ولی آنچه فهمیده می شد این بود که چون سیستم سلطنتی از قدیم متداول و مألوف همه بوده به علاوه این که در اطراف مشروطه خواهان از روی سیاست و یا هر علت دیگری تبلیغات زیادی می شد و عده ای آنها را ملاحده و مخالفین اسلام می دانستند این بود که برخی از روحانیون از آنها منزجر بوده و شاید حضرت شیخ از همان دسته اشخاص بوده باشد کما اینکه بیشتر علمای ایران چنین بودند.

در جلسه ۵ مرداد ۱۲۹۰ قانونی برای اعطای جایزه برای کشتن محمدعلی شاه و سالارالدوله تصویب شد. این کار برای تحریک و تشویق مردم بر ضد محمدعلی میرزا و سالارالدوله بود. متن مصوبه دولت چنین بود:

۴ شعبان ۱۳۲۹ بر حسب رأی مجلس مقدس اعلام می شود کسانی که محمدعلی میرزا

را اعدام و یا دستگیر کنند یکصد هزار تومان به آنها داده می شود. کسانی که شعاع السلطنه را دستگیر کنند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می شود، کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر کنند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می شود و نیز اخطار می شود که اگر داوطلبان خدمات مزبور بعد از انجام خدمت کشته شدند مبلغ فوق الذکر به همان نسبت به ورثه آنها داده خواهد شد و این مبلغ در خزانه دولت موجود و بعد از انجام خدمت نقداً به آنها پرداخته می شود.

سالارالدوله در اوایل شعبان ۱۳۲۹ وارد کرمانشاه شد. دولت مرکزی ابتدا برای مقابله و سرکوب محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه اقدام کرد و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان رشتی)، سالار فاتح (میرزاعلی خان دیو سالار)، سردار بهادر (جعفرقلی خان بختیاری= سردار اسعد دوم)، سردار محتشم بختیاری، یپرم خان رئیس شهربانی (ارمنی قفقازی) و امیرمجاهد (یوسف خان بختیاری) هر یک را چند صد سوار جنگجو و مجهز برای رویارویی با نیروهای محمدعلی شاه به فیروزکوه و ورامین ارسال کرد. اما خطر سالارالدوله بزرگتر و جدی تر از محمدعلی میرزا بود و پس از شکست اردوی محمدعلی میرزا قوای دولتی متوجه سالارالدوله شدند.

سالارالدوله در نامه خود به مک دول کنسول انگلیس در کرمانشاه یکی از دلائل ورود خود به ایران را درخواست ستارخان و باقرخان ذکر کرده و می نویسد:

تلگرافی از ستارخان و باقرخان رسیده مشعر بر این که لازم است من به ایران آمده به این اغتشاشات خاتمه دهم. اهالی آمدن من را تصویب کرده آن را موهبتی از طرف شما می دانند.

سالارالدوله همچنین در این نامه نسبت به خروج محمدعلی میرزا از کشور می نویسد:

من نسبت به او رعیت ناقابلی هستم ولی اگر اعلی حضرت محمدعلی شاه مایل به ترک حقوق شخصی خود بوده باشند، وعده هایی که به ایشان داده ام از درجه اعتبار ساقط است و من خود را محق به بازگرفتن حقوق اجدادم خواهم دانست.

سالارالدوله هنگام ورود به کرمانشاه دستور به تشکیل یک مجلس فرمایشی داده و دستور داده بود نظامنامه ای نیز برای مجلس مزبور نوشته شود و رسیدگی و تحقیقات لازم را در این کار انجام دهند. سالارالدوله خود در عمارت بیدستان مستقر شد. بسیاری از امرا و سران منطقه غرب کشور تسلیم او شدند. حاج علی رضاخان گروسی با

نیروها و تسلیحاتش به کرمانشاه آمده و مطیع سالارالدوله شد. همچنین سواران و قوایی مرکب از ایلات ملک شاهی خزل به ریاست غلام شاه خان پسر غلامرضاخان والی پشتکوه و سایر ایالات غربی کشور مانند زنگنه، سنجابی، گوران و کلیایی به سالارالدوله پیوستند.

درباره تعداد همراهان و سربازان سالارالدوله ارقام گوناگونی ذکر کرده اند و عده نیروهای او را از ده هزار الی سی هزار نفر بیان کرده اند. در هر حال او توانسته بود نیروی قابل ملاحظه ای از کردها و لرها را فراهم کند. کسروی می گوید: «شماره همراهان او را ده هزار نوشته اند و خود وی سی هزار می گوید. لیکن چنانکه نوشتیم دسته های بی شمار بس انبوهی بود. زیرا همین که هیاهو افتاده بود او آهنگ تهران را دارد گروه گروه لران و کردان و دیگران به آرزوی تاراج از پشت سر او می آمدند. یکی از آنان که با وی بود می گوید: اگر بگویم صد هزار تن همراه او بود دروغ نیست. چیزی که هست اینان یک توده بسامانی نبودند و با هم پیوستگی نداشتند که کسی به شمار درست ایشان پردازد». تعداد همراهان و سربازان او چنان زیاد بود که هنگام ورودش به کرمانشاه همه مأمورین دولتی از ترس به کنسولخانه انگلیس در کرمانشاه پناه بردند.

درباره ارتباط انگلیس با سالارالدوله باید گفت مقامات انگلیسی هیچ گاه به طور علنی و رسمی از سالارالدوله حمایت نمی کردند و این البته به واسطه وحشی گری و غارت گری های قوای او و سبکسری های مفرط او بود. آنان گرچه به نظر می رسد از تصمیم سالارالدوله برای ورود به کشور و ایجاد اغتشاش آگاه بودند اما سفارت آن کشور در تهران تعمداً مقامات ایرانی را از ورود سالارالدوله به کشور آگاه نکرد.

سر جرج بارکلی در نامه ای به سر ادوارد گری در ۲۹ تیر ۱۲۹۰ می نویسد:

تا وصول تعلیمات دیگر شما تا اندازه ای که برای حفظ جان و مال و اتباع انگلیس مقیم کرمانشاه لازم باشد با سالارالدوله سئوال و جواب کنید. هرگاه ببینید ناچار هستید با آن شاهزاده مراسلات رد و بدل کنید بایستی به طور وضوح به او بفهمانید که او را رسماً نمی شناسید.

به رسمیت شناختن سالارالدوله و شاه مخلوع توسط انگلیس برای مقامات ایرانی مسئله بسیار مهمی بود. سفیر ایران در انگلیس در مذاکره با مقامات انگلیسی به این امر اشاره کرده و درخواست نمود دولت ایران مایل است که انگلیس معناً در این قضیه

دخالت و به شاه مخلوع و سالارالدوله اعلام کند که چنانچه آنها موفق هم شده و به مقاصد خود برسند دولت انگلیس آنها را (به رسمیت) نخواهد شناخت. چرا که عدم شناسایی آنها برای مأیوس کردن آنها که موجبات اختلال نظم و قتل و غارت بسیار شده اند خیلی مؤثر است. البته مقامات امور خارجه انگلیس چنین عقیده ای نداشتند و به سفیر ایران پاسخ دادند که چنین اظهاراتی از طرف انگلیس بی نتیجه خواهد بود و بدون موافقت روس نمی توان چنین اظهاراتی بیان کرد.

دولت ایران انتظار داشت انگلیس کمک های لازم در سرکوب سالارالدوله را اعمال کند. سر جرج بارکلی در مورخه ۳۱ تیر ۱۲۹۰ (۲۶ رجب ۱۳۲۹) در نامه ای به سر ادوارد گری می نویسد:

برحسب ماده یازدهم پروتکل و مناسبات دوستانه دولتین، دولت ایران خود را محق می بیند که از دولت اعلیحضرت انتظار داشته باشد اقدامات لازم برای منع آن اعلیحضرت (محمدعلی شاه مخلوع) و عمّال او از تحریک هیجان در مملکت و اعمال اخیر سالارالدوله که منجر به مراجعت آن اعلیحضرت گردید بنماید.

سالارالدوله خود روز ۲۷ شعبان ۱۳۲۹ از کرمانشاه خارج و به سمت تهران حرکت کرد و در روز سوم رمضان خبر شکست اردوی ارشدالدواله به او رسید و در ۶ رمضان نیروهای او در ملایر قوای امیر افخم بختیاری را شکست داده و غنایم زیادی به دست آوردند.

سالارالدوله پس از شکست امیر افخم و چند روز اقامت در همدان و اراک، در ۲۴ رمضان به سوی ساوه حرکت کرد و روز آخر رمضان به حدود ساوه رسید و در آنجا منتظر ورود قوای دولتی شد. البته در این مدت اردوی او اقدام به دست اندازی و غارت و چپاول روستاهای اطراف زدند و یکی از روستاهای آباد و بزرگ آنجا به نام زرند را با بی رحمی تمام غارت کردند. جایی که اردوی سالارالدوله اردو زده بود باغشاه نام داشت که در نود میلی جنوب شرقی تهران میان نوبران و روستاهای اطراف قم واقع بود. اردوی دولتی نیز که مرکب از دو هزار سوار مجاهد و ژاندارم به ریاست یپرم خان و سردار بهادر و سردار محتشم و همین تعداد سوار بختیاری بود در روز اول شوال به ساوه و نزدیکی باغشاه که محل اردوی سالارالدوله بود رسیدند.

مهمترین روز جنگ، روز سوم بود. با آتش توپخانه دولتی شیرازه اردوی سالارالدوله از هم پاشید. روز سوم نبرد که مصادف با سوم شوال ۱۳۲۹ بود اردوی

سالارالـدوله پس از شـکست، محل را ترک و فرار کردند. سالارالدوله پس از مشاهده شـکست نیروهایش سـریعاً فرار کرد و از ترس اینکه مبادا به دست اردوی دولتی بیفتـد همه وسایل خود شامل نقـدینه جواهرات و اوراق و اسـناد خود را باقی گـذاشت و فرار کرد. در بین وسایل او کیف و کاغـذ و کمربنـد مرصع و شمشـیر جواهرنشان که مکلل به چنـد دانه الماس و فیروزه بود، به دست اردوی دولتی افتـاد. سالارالـدوله پس از شـکست در اعلاـمیه ای که بـا امضـای ابوالفتـح شاه قاجار امضا شـده دلیل عقب نشینی خود را چنین بیان کرده:

چون بین سـران اردوی سـلطنتی اختلافاتی به وجود آمـد که رفع آنها اهمیت و فوریت داشت به همـدان مراجعت فرمودیم تا ان شاءالله پس از رفع اختلافات به طرف مقر سلطنت یعنی طهران حرکت فرمائیم.

شکست و فرار سالارالـدوله اهمیت زیادی داشت. همان گونه که قبلاً ذکر شد حمله او وحشت و هراس شدیدی را در دل مردم پـایتخت و مشـروطه خواهان و آزادی خواهان افکنـده بود. اگر او در باغشاه شـکست نمی خورد و می توانست اردوی دولتی را شکست دهـد، به راحتی می توانست به تهران وارد شود و بساط مشـروطیت را به کلی برچیـده و با توجه به حمایت روسـیه از او وضـعیت مشـروطه خواهان و مشروطه به کلی پریشان می شد. همچنین اردوی وحشی او جنایات غیرقابل جبرانی در تهران به بار می آورد. به همین دلیل این پیروزی اهمیت فراوان داشت و به گفته کسروی:

این فیروزی دولت گرانبهاتر از فیروزی های پیشـین بود و دیگر گرانبهاتر شـدی اگر توانسـتندی دنبال گریختگان را بگیرند و تا می تواننـد از آنها کشـتار کننـد و سـزای تاراج گری ها را کنارشان نهند. چنان که نوشـته اند اگر دنبال کردندی خود آن جوان دیوانه به دست آمدی و ریشه تباه کاری های او بریده شدی لیکن چنان که تلگراف ها پیداست از فرسودگی و درماندگی اسب ها به آن کار نپرداختند.

پس از شـکست هـای متوالی سالارالـدوله در باغشاه و اشترینان او به سوی کرمانشاه رفته و با سواران خود آنجا را تصـرف کرد. ورود او به کرمانشاه در اواخر آذرماه ۱۲۹۰ بود. پیش از ورود خود سالارالدوله، عده ای از سواران کرد او به شهر آمده و ایجاد رعب و وحشت نمودنـد. اعظم الـدوله حاکم کرمانشاه، از ترس سالارالدوله و همراهانش پیش از ورود سالارالدوله یعنی در ۲۲ ذی حجه ۱۳۲۹ به همراه عده ای از نزدیکانش از

جمله اکرم الدوله و میرزا ابوالحسن خان و حاجی رستم بیک معین الاشراف به کنسول خانه انگلیس در کرمانشاه پناهنده شدند.

سالارالدوله در هنگام ورود به کرمانشاه از خرابی ایران و اوضاع مغشوش و پریشان مملکت انتقاد کرده و خواستار پایان دادن به این اوضاع بود. در این دوره بود که سالارالدوله خود را شاه خوانده و اقدام به ضرب سکه به نام خود کرده بود. او ممالک کردستان، کرمانشاه، لرستان، خوزستان و گروس را از آن خود دانسته و مقر خود را در کرمانشاه قرار داد. او علاوه بر پاکت ها و سربرگ هایی که در آنها خود را پادشاه قسمتی از خاک ایران معرفی کرده بود، دستور داد برای ثبت پادشاهی خود مقادیر زیادی مسکوکات طلا و نقره ضرب کردند که بر روی آنها این عبارات حک شده: در یک روی سکه شعر:

سکه به زر می زند سالار دین یاورش باشد امیرالمؤمنین

و بر روی دیگر سکه عبارت «السلطان ابوالفتح شاه قاجار» را حک کرده بود. او همچنین در محاورات و نامه های خود عبارات و الفاظ شاه دستوری از قبیل فرمان می دهیم، امر می کنیم ... بکار می برد. عبارت روی پاکت ها و دستخط های او چنین بود: «سالارالدوله شاهنشاه کل ممالک خوزستان، لرستان و عراق عجم».

پس از خروج محمدعلی شاه مخلوع و شعاع السلطنه و شکست سالارالدوله در باغشاه مذاکرات مربوط به نحوه فیصله دادن به این قضیه و ترتیب خروج سالارالدوله از کشور با حضور مقامات سفارتین انگلیس و روس در جریان بود.

سر جرج بارکلی وزیرمختار انگلیس در نامه ای به مک دول کنسول آن کشور در کرمانشاه می نویسد، به همراهی کنسول روس متفقاً به سالارالدوله به شدت اصرار نمایند که ایالات و ولایات متصرفی را به فرمانفرما که از طرف دولت به حکم فرمایی آن مناطق رسیده تسلیم کند. او همچنین اظهار می دارد پیشنهادهای سالارالدله نیز قابل قبول نبوده و طول توقف او در ایران به ضرر منافع دولتین است. البته سالارالدوله این پیشنهادها را نپذیرفته و با اعلان پادشاهی خود اظهار داشت مقصودش اعاده نظم و مذهب و ایجاد حکومت مقتدر در کشور است.

مقامات انگلیسی همچنین سالارالدوله را در جریان مذاکرات انجام شده با محمدعلی شاه مخلوع قرار می دادند.

در نــامه ســر جرج بـارکلی بـه ســر ادوارد گری در ۱۷ بهمن ۱۲۹۰ آمـده اسـت، در مـذاکره راجع بـه مسئله شـعاع السـلطنه و سالارالـدوله وزیر خـارجه ایران پیشـنهاد کرد املاـک شـعاع السـلطنه ضـبط شـود و به او حقوق جزیی داده شود. این پیشـنهاد با مخـالفت سـفرای دولتین مواجه شـد و چنین اظهار داشـتند که این مسـئله با اعطای حقوق کامل توافق نخواهـد داشت و به علاوه چون شـعاع السـلطنه بـا شـاه مخلوع بوده و نفوذ کـاملی داشـته بهتر این بود که با او رفتار بهتری شود و حقوق بیشتری به او داده شود. وزیر امور خارجه ایران هم قبول می کند در ازای حقوق جزیی املاک او را رد نمایند و درباره سالارالدوله تصـمیم گرفته شـد بـا او مـذاکره شـود، املاـکش به او مسـترد شـود و چون خیلی بی چیز بوده به او و خـانواده اش سالیـانه دوازده هزار تومـان پرداخـت شـود. در صـورتی کـه تـا ورود حکـومت بـه کرمانشـاه امنیت را برقرار و مسـئول انتظامـات آنجـا شـود و پس از ورود حکومت مشاغـل حکومتی را واگـذار و از ایران خارج شود. وزیر خارجه در ضـمن از سـفرا خواست کنسول های دولتین با این شرایط با او مذاکره کنند.

البته سالارالدوله نه تنها این پیشنهادها را نپذیرفت، بلکه ادعای حکومت بر کل غرب ایران را مطرح کرد. وزیرمختار انگلیس در این بـاره اظهـار می دارد در صورت تصویب دولتین بـا خواهش وزیر خـارجه ایران بر آننـد که به کنسول انگلیس در کرمانشـاه تعلیم داده شود که با کمال سـختی به سالارالدوله اصرار نمایند که از ایران خارج شود و به او خاطرنشان شوند که روّیه حالیه او مخـالف با منافع دولت های انگلیس و روس است و دولت ایران در مقابله با او کاملاً به تقویت و همکاری دولتین مطمئن اسـت و چنان چه که از ایران خارج نشود دولتین دیگر اقـدامی برای تحصـیل حقوق او نمی کنند و به هیچ وجه از او حمایت نخواهند کرد و به کنسول های خود در کرمانشاه دستور دادند که این مطالب را اشاعه دهند.

بر طبق گزارش کنسول انگلیس خواب هایی که سالارالدوله برای تحصیل عظمت و اقتدار آینده خود دیده بود آن قدر زیاد بود که او اصـلاً متـوجه موقعیت خود نشـد. او همچنین بر این بـاور بود که سالارالـدوله دوسـتان و همراهـانی که از روی صـداقت و دوستی با او عمل کنند نداشت و آنهایی که به او پیوسته بودند بعضی از روی پلتیک و بعضی از روی ترس و برخی برای غارت گری بود.

زمانی که بین قوای دولتی و سالارالدوله در کرمانشاه درگیری بود، خسارات جانی و

مالی بسیار به اهالی رسید و آنها مجبور شدند برای حفظ جان در کنسول گری های انگلیس و روس در کرمانشاه تحصن کنند.

اهالی در نامه ای به کنسول انگلیس می نویسند:

امضاکنندگان اهالی کرمانشاه که هر کدام نماینده طبقه و صنفی می باشیم مدت زمانی است که صاحب جان و مال و آبرو و شرف خود نبوده ایم. هر کسی از هر گوشه این یک مشت خاک را حمله نموده است به جز قتل و غارت عاقبت نتیجه دیگری برای اهالی بدبخت کرمانشاه نداشته است و مخصوصاً این روزها می بینیم شرف و جان و مال اهالی در حقیقت در خطر است. بنابراین مجبوریم در کنسول خانه تحصن کنیم. ما از شما که نماینده دولت معظم و همسایه ما بدبختان هستید استدعا می کنیم به هر طریقی که می دانید امنیت جان و شرف و آبروی ما را حفظ کنید. بیش از این طاقت صبر و تحمل نداریم تا زمانی که امنیت جان و مال و آبروی ما را تحصیل نکنید از این کنسول خانه خارج نخواهیم شد. استدعای ما این است که عساکر دولتی و قشون سالارالدوله در شهر داخل نشوند. در خارج جنگ کنند. سلطان العلما امام جمعه، شجاع العلما، آقا محمدمهدی، ظهیر العلما... .

پناه دادن کنسول گری انگلیس به عده ای از مخالفان سالارالدوله باعث شد او شکست های مقطعی خود را در کرمانشاه از قوای دولتی، به حضور مخالفانش در کنسول خانه انگلیس مربوط دانسته و از کنسول خانه و بانک شاهنشاهی انگلیس بسیار دلخور شود.

در این باره مک دول کنسول انگلیس در مکتوبی به سر والتر تنلی در مورخه ۵/۷/۱۲۹۱ می گوید اهالی حق شکایت دارند. عده ای طرفدار سالارالدوله و عده ای طرفدار دولت مرکزی هستند لیکن اکثر مردم فقط امنیت می خواهند که به زندگی و کسب و کار خود بپردازند. او می افزاید اهالی از او خواسته اند به همراه کنسول روس از سالارالدوله بخواهیم که در بیرون از شهر بجنگد. او در جواب تقاضای اهالی اظهار می دارد فقط آنهایی را که تحصن کرده اند حفاظت خواهد کرد و حفظ جان و مال و املاک شهر مقدور نیست و به فرمانفرما و سالارالدوله توصیه کرد اگر در شهر بجنگند مسئول تمام خسارات وارد به اموال اجانب خواهند بود.

اقدامات سالارالدوله در غرب ایران دولت مرکزی را بر آن داشت که برای سرکوب

وی بایـد به اقدامات جدی دست بزند. در این باره دولت شاهزاده فرمانفرما را به فرماندهی ایالات غربی ایران منصوب کرد و او مـأمور سـرکوب سالارالـدوله شـد. فرمانفرمـا نیز قشـونی متشـکل از سـواران بختیـاری و مجاهـدین تهیـه کرد و یارمحمـدخان کرمانشاهی مجاهـد معروف را با سـیصد مجاهد تحت امرش با خود به کرمانشاه همراه برد. مجاهدین به فرماندهی یارمحمدخان در کرمانشاه با مخالفین خود با خشونت زیاد رفتار کردنـد، یارمحمـدخان بسیاری از همکاران و نزدیکان سالارالـدوله را اعـدام کرد؛ از جمله شـرف الملک کردستانی و حاج رستم خان سرهنگ فوج زنگنه را تیرباران کردند. همچنین عده ای از سرشناسان شهر از جمله آقارحیم مجتهد، آقا محمود و آقا سـیدرضای قمی پیشـنماز را برای استنطاق به دیوانخانه برده و توقیف کردند. آقا محمود برادر آقا محمدمهـدی مجتهد را که از مشـروطه خواهان بنام کرمانشاه بود، پس از اسـتنطاق اعدام کردند. یارمحمدخان همچنین عده ای دیگر از روحانیون و علمای کرمانشاه را که مدارک و اسـناد همکاری و همیاری آنها با سالارالدوله را به دست آورده بود، توقیف نمود. به همین دلیـل برخی روحـانیون کرمانشاه خود را به عتبات عالیات و علمای نجف رسانیـده و به اعـدام علمـای کرمانشـاه توسـط یارمحمـدخان اعتراض کرده و خواسـتار آزادی آنها شدنـد. روحانیون نجف نیز تلگرام هایی به دولت ایران فرسـتاده و آزادی روحـانیون و علمـای کرمانشـاه را خواسـتار شدنـد. علمای کاظمین نیز طی تلگرام هایی خواسـتار رهایی روحانیون کرمانشاه شدند.

با همه این احوال یپرم خان برای سـرکوب سالارالدوله راهی همدان شد. در نبردی که بین قوای سالارالدوله و یپرم خان در روز ۲۹ اردیبهشـت ۱۲۹۱ در روسـتای شورچه، که دهی است میـان کنگـاور و تویسـرکان و نهاونـد، اتفـاق افتـاد، قوای سالارالـدوله شکست خوردند؛ اما یپرم خان در حین نبرد کشته شد.

سالارالدوله پس از چندی که در شـهرهای شمالی کشور و خراسان سرگردان بود در نهایت به کرمانشاه آمده خود را به کنسول گری ییلاقی روس انـداخته و متحصن می شود و پس از مـدتی مـذاکره بین دولت ایران و سـفارت روس قرار می شود که سالی هشت هزار تومان به او داده شود و املاک را به او پس دهند و او از کشور خارج شد.

سالارالـدوله در همه این سـال ها با عوامل انگلیس در ارتباط بود و هزینه هایش از سوی انگلیس پرداخت می شـد. در تاریـخ ۹ مارس ۱۹۱۹ طی درخواستی از نمایندگی

بریتانیا در تهران درباره مخارج انجام شده برای سالارالدوله توسط کارگزاران انگلیسی در بادکوبه آمده است:

نظر به مکاتبات اخیر با جناب اشرف آقای رئیس الوزرا در خصوص نواب اشرف والا شاهزاده سالارالدوله شرف دارم خاطر نواب را مستحضر سازم مخارجی که کارگزاران نظامی انگلیس در بادکوبه از بابت معزی الیه تا بیست و هشتم فوریه گذشته نموده اند مبلغ شصت و یک هزار و هفتصد منات می باشد.

در واقع انگلیس با حفظ او و پرداخت مستمری و مواجب او را برای پیشبرد مقاصد خود در مواقع لازم مورد حمایت قرار می داد.

شایان ذکر است این شورش سالارالدوله نیز خرابی بسیار به بار آورد. نیروهای تحت امر و متحدان او اصولاً به این بهانه دست به قتل و غارت مردم می زدند. در عریضه یکی از اهالی گروس درباره اقدامات یکی از سرداران سالارالدوله چنین آمده است:

... حال هم افتخارنظام با سوارانش برای سوار و پول از دهات، گروس را خراب کردند. پس از شکست سالارالدوله هفت بار پول زرد و سفید و قریب چهارده من ظروف نقره اسباب سماور و غیره و چهل و پنج شش دار قالی پنج و شش و هفت و چهار ذرعی از مال ملت بدبخت به یغما آورده قانع نشد آتش حرص و طمعش هنوز مشتعل به فقر و بیچارگی به رنجبران ترحم ننموده شکسته داس و کهنه پلاس آنها را هم به یغما و خودشان را متواری می سازد. بغض و عداوتی که با مشروطه طلبان در دل داشتند در این مورد موقع بروز داده و هرچه خواستند کردند. جمعی را غارت جمعی را گاوسر کند و زنجیر نمودند. منجمله حضرت عمادالاسلام آقای شیخ حبیب الله مجتهد و جناب آقاشیخ علی اکبر قاضی عدلیه را پس از مفتضح کردن حبس و آقای نقیب السادات سیدجلیل هشتاد ساله را در زیر گاوسر [گرزی که سرش شبیه سر گاو است] مشرف به موتش ساختند.

واپسین تحرکات

سالارالدوله بعدها در واپسین سال های سلطنت احمدشاه در اندیشه ورود به ایران افتاد. اوضاع کشور در اواخر سلطنت احمدشاه پریشان تر از همیشه بود. احمدشاه جوان در واقع اقتدار چندانی نداشت و اوضاع کشور نیز ناآرام بود. در گوشه و کنار ایران اشخاص و خوانین و ایلات متعدد خودسرانه عمل می کردند و مناطق مختلف کشور

شاهد بی نظمی و هرج و مرج بود و حکومت مرکزی همه توان خود را مصروف سرکوب اغتشاش می کرد. در این دوران احمدشاه در آبان ماه ۱۳۰۲ ایران را ترک و به اروپا رفت و زمینه برای کسب قدرت توسط رضاخان فراهم شد.

سالارالدوله که در این دوران در سوئیس به سر می برد و شاهد ضعف و ناتوانی برادرزاده اش احمدشاه بود دریافت او مدت زیادی را در مسند حکومت دوام نخواهد آورد. لذا بر آن شد به ایران آمده و تلاش دیگری را جهت عملی کردن آمال خود انجام دهد. در این دوران همان گونه که ذکر شد اغتشاشات فراوان در کشور شایع و گروهها و ایلات زیادی به سرکشی و تمرد از حکومت مرکزی مشغول بودند و رضاخان که در این برهه اختیارات و قدرت فراوان داشت شدیداً مشغول مبارزه و سرکوب یاغیان بود از جمله این یاغیان می توان به اسماعیل آقا سمکو و شیخ خزعل نام برد.

شیخ خزعل موقعیت متفاوتی داشت. او از حمایت شدید و جدی انگلیس برخوردار بود و همه مناطق جنوب غربی کشور و خوزستان را در اختیار داشت و ظاهراً بر آن بود که با حمایت انگلیس حکومتی مستقل برای خود ایجاد کند. در این زمان شیخ خزعل بسیار اقتدار داشت و سالارالدوله نیز بر آن شد که به او نزدیک شده و با اتحاد با او نقشه های خود را پی گیری کند و از موقعیت و توان او استفاده کند. لذا در سال ۱۳۰۳ شمسی به اهواز آمده و مذاکراتی را با او انجام داد. رضاشاه خود در خاطراتش می نویسد سالارالدوله سپتامبر ۱۹۲۴ به بصره و از آنجا به اهواز آمده و با شیخ خزعل برای بازگشت احمدشاه به کشور مذاکراتی را انجام داد. او خود نیز اظهار داشته بود از احمدشاه مراسلاتی برای شیخ خزعل آورده است. این مسئله که قصد او چه بوده به درستی دانسته نیست. اما زمزمه هایی مبنی بر ارتباط احمدشاه و شیخ خزعل وجود داشته و سفر سالارالدوله به اهواز و دیدار با شیخ خزعل می تواند به همین مسئله مربوط باشد. سالارالدوله خود در جای دیگر عنوان می کند حرکتش به محمره و اهواز فقط برای نصیحت شیخ خزعل مبنی بر اطاعت او از دولت مرکزی بوده و اظهار امیدواری کرده بود که از وقوع جنگ جلوگیری کند.

ظاهراً دولت انگلیس که شیخ خزعل را هم حمایت می کرد در این جریان نیز دست داشته و حتی شایع شده بود سالارالدوله با ۳ فروند کشتی انگلیسی وارد محمره شده. به هر حال نقش انگلیس را در این وقایع نمی توان نادیده گرفت. سالارالدوله خود در

گفتگو با کنسول ایران در بغداد گفته بود انگلیسی ها قرار دادند که امورات من را با دولت ایران اصلاح نمایند و بیان کرده بود که قصدم از رفتن به محمره این بوده که به دولت ایران بفهمانم که من قدرت دارم برای باز پس گیری حقوقم اقدام کنم. او همچنین اظهار داشته بود:

همه دیدند که رؤسای الوار و اکراد همین که شنیدند من آمده ام آمده دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند: فقط تو بیا به آن حدود و بنشین و ما جواب هزاران از این سرباز و قزاق پا برهنه را می دهیم.

البته همانطور که پیداست سالارالدوله در این سفر اقدام خاصی را انجام نداد و پس از دیدار با خزعل به بغداد برگشته و از راه شام به اروپا بازگشت.

نقش انگلیس در این مسئله بارز بود. خود سالارالدوله نیز به این مسئله اشاره و اظهار می دارد دفاتر سفارت انگلیس و دفتر کمیسری در بغداد و غیره مملو از شرح زندگانی من است و این دولت انگلیس است که من مجبور به اطاعتش هستم چنان چه در همین سفر به ایران و محمره همه تربیت کار من آماده بود. خود سالارالدوله در ادامه می افزاید در سفر به محمره «قنسول اهواز از طرف سفارت آمد و به من گفت نباید اینجا بمانی برو به بغداد در آنجا هر تقاضایی داری سفارت برای شما انجام می دهد من هم به دوستی خود و نظر به این که دوستی دولت انگلیس [را] برای مملکتم مغتنم می دانم اطاعت کردم».

سالارالدوله چند سال بعد در اوایل سلطنت رضاشاه مجدداً به ایران آمد. در آغاز حکومت رضاشاه کشور اوضاع چندان باثباتی نداشت، ناآرامی در بیشتر مناطق کشور وجود داشت. یاغیان و شورشیان و ایلات و عشایر سرکش اقدام به تمرد می کردند. در مناطق آذربایجان، خراسان و خوزستان ناآرامی ها زیاد بود و سالارالدوله که از دیرباز با ایلات و عشایر غرب ایران در ارتباط بود بر آن شد که از این موقعیت استفاده کرده و به ایران وارد شود. به نظر می رسد سیاست های رضاشاه در قبال ارتباط با شوروی مسبب این کار انگلیس بود و آنها بر آن بودند از سالارالدوله برای بروز اغتشاش و ناآرامی در ایران استفاده کنند و خود سالارالدوله از جانب مقامات انگلیسی اشاراتی مبنی بر حمایت از خود را دریافت کرده بود. سالارالدوله خود گفته بود امیدوار است دولت انگیس به خاطر دوستی دیرینه اش با خاندان قاجار در این موقعیت از او حمایت

کند و در مقابل او دوست خوبی برای انگلیس خواهد بود. البته وزیر مستعمرات انگلیس ال امری به او چنین گفته بود که دولت انگلیس که دارای روابط مودت آمیز بـا ایران است نمی توانـد اتبـاع ایران را در عـدم وفاداری به کشور حمایت کنـد. مهمترین دلایل دخالت انگلیس در این قضیه را چنین دانسته اند:

۱. مجازات ایران به دلیل خودداری دولت ایران از شناسایی رژیم عراق تحت قیمومت بریتانیا

۲. حل و فصل امور شیخ خزعل طبق میل بریتانیا

۳. فشار برای صدور اجازه پرواز خطوط هوایی بریتانیا بر فراز خاک ایران

۴. وادار سـاختن ایران به بـازپرداخت کمک های مالی ای که حکومت ایران در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۴ از انگلیس دریافت کرده بود.

البته گرچه رضاشاه در ظاهر سیاست ضدبیگانه داشت اما برای اجرای برنامه هایش از مواضع چندان مستحکمی برخوردار نبود و وابسـتگی اقتصادی و سیاسـی ایران موجب می شـد قدرت مانور انگلیس در ایران زیاد باشد. منافع شـرکت نفت ایران و انگلیس که از منابع مهم درآمد دولت به ویژه در سازماندهی ارتش بود، یا بانک شاهنشاهی که از اهرمهای مؤثر در دست انگلیسـی بود روابـط بـا انگلیس را تحت تـأثیر قرار می داد. به علاـوه با توجه به اینکه بریتانیا هنوز برخی شاهزادگان قاجاری را مورد حمایت قرار می داد، این موضوع رضاشـاه را در تشویش و نگرانی دائم قرار می داد که مبادا انگلیس کانونی برای هـدایت مخالفین تاج و تخت وی شود. حمایت گاه به گاه از سالارالـدوله این بیم را بیشتر می کرد. در واقع وی نه تنها آنقدر قدرت نداشت که منافع بریتانیا را زیر سـئوال ببرد، بلکه به خوبی می دانست که برای ادامه اقتدار خویش نیازمند حمایت دولت انگلیس است. انگلسـتان تا سال ۱۳۱۰ ش (۱۹۳۱ م) طرف عمده تجاری ایران بود.

آمـدن سالارالـدوله به ایران و تهییج و تحریک ایلات کرد می توانست کشور را با مشـکلات زیادی مواجه کند و از این رو این امر بسیار نگران کننده بود. دایره مرموزات ارکان حرب که از ورود پنهانی سالارالدوله به کشور آگاهی یافته بود جریان این امر را به مأموران و سران دولتی اطلاع داد. متصدی لشکر غرب کشور نامه ای به سیدالدوله از بزرگان غرب کشور نوشته که مراقب تحریکات سالارالدوله باشد و در پایان نامه آمده است:

لازم است در این زمینه مراقبت کامل نموده و فریفته اظهار بی اساس مفسدین و خائنین

مملکت نگردیده با نهایت جدیت حیثیات خود را حفظ قریباً قوای قاهره دولتی برای سرکوبی اشرار از اطراف اعزام و صفحه کردستان را از لوث وجود آنها پاک خواهد کرد و اطمینان کامل از طرف حضرت بندگان اجل دامت شوکته به شما می دهم و در مقابل خدمات صادقانه شما از طرف قشون نیرومند جبران و مورد مرحمت های حضرت بندگان اجل واقع خواهید شد. در خاتمه تذکر می دهم چنان چه یک نفر از رؤسای عشایر آن حدود با خائنین مملکت جزئی همراهی نمایند قشون با عظمت علاوه بر این که آنها را معدوم می نماید تمام مالکیت آنها را نیز ضبط خواهد نمود.

با این کار دولت در تلاش بود سران ایلات و عشایر را از پیوستن و همکاری با سالارالدوله منصرف نماید چرا که اگر ایلات و عشایر با او همراه می شدند کار او بالا می گرفت و زحمات و خسارات زیادی را به بار می آورد.

سالارالدوله حدود یک سال به طور مخفیانه در نواحی غرب ایران و منطقه اورامانات فعالیت می کرد. او در اواخر سال ۱۳۰۴ شمسی که در ترکیه بود پس از آگاهی از انقراض قاجاریه و روی کار آمدن خاندان پهلوی به ایران آمده و به فعالیت پرداخت. او نامه هایی را با سر مارک سالارالدوله پادشاه ایران وارث تاج و تخت قاجاریه به اطراف می فرستاد.

یکی از دلایلی که باعث شد دولت ایران این شورش را بسیار جدی بگیرد این بود که سالارالدوله از مرز عراق که تحت قیمومیت انگلیس بود وارد ایران شد. او در عراق از کمک و تأیید ضمنی مقامات انگلیس برخوردار بود. این شورش سالارالدوله که با همراهی گسترده ایلات کرد که از سیاست خلع سلاح رضاشاه جری شده بودند و علم طغیان برداشته بودند همراه بود و از حمایت انگلیس نیز برخوردار بود را نمونه ای از سیاست انگلیس در برابر اقدامات رضاشاه در نزدیک شدن به شوروی دانسته اند. ریاست ارکان حرب کل قشون در گفتگو با ژنرال فریزر اتاشه نظامی انگلیس در ایران اظهار می دارد تحرکات سالارالدوله در غرب کشور با حمایت انگلیس بوده و خود سالارالدوله به پشت گرمی انگلیس به فکر شورش در کردستان افتاده است.

جعفرسلطان در این زمان به همراهی پسرانش به جمع آوری نیرو برای سالارالدوله مشغول بود و تبلیغات زیادی در این زمینه انجام می داد و با انگلیسی ها هم مراوداتی داشت و خود مسلح به سلاح های انگلیسی بود.

هنگامی که وزیرمختار بریتانیا در ایران در مورخه ۲۳ اوت ۱۹۲۶ (۳۱ مرداد ۱۳۰۵) با رضاشاه دیدار کرد با اعتراض رضاشاه در واکنش به نقش انگلیس در شورش سالارالدوله در کردستان مواجه شد و آن گاه که وزیرمختار منکر دخالت انگلیس در این قضیه شد رضاشاه اظهار داشت:

سالارالدوله در حالی که در عراق تحت نظر بوده است گریخته و عشایری که به وی پیوسته بودند به سلاح های مدرن مجهز بوده اند. حال شگفت است که سوء تفاهم هایی بروز کرده باشد و سوءظن هایی به وجود آمده باشد؟

با توجه به اسناد و مکاتبات مربوط بی گمان عوامل انگلیس از تحرکات سالارالدوله آگاه بودند و اگر در روابط و مناسباتشان با رضاشاه مشکلی نداشتند می توانستند از ورود سالارالدوله به ایران جلوگیری کنند. چند هفته پیش از ورود سالارالدوله به کشور سر هنری دادز کمیسیونر عالی انگلیس در عراق به نیکلسون در تهران اطلاع داد با توجه به دلائلی که دارد سالارالدوله بر آن است که به کردستان برود و پیشنهاد داد به دولت ایران سفارش کند از مقامات فرانسوی بخواهند در سوریه حرکات سالارالدوله را از نزدیک کنترل کنند. اما نیکلسون این توصیه را نادیده گرفت حتی پس از عبور سالارالدوله از مرز مقامات انگلیسی عراق به همتایان خود در ایران این موضوع را تأیید کردند اما سفارت انگلیس در تهران این موضوع را به مقامات ایرانی نگفت و این موضوع فرصت لازم به سالارالدوله را برای تدارک نیرو داد. کمیسر عالی انگلیس در بغداد در مذاکره با کنسول ایران به این مسئله اشاره کرده است.

علاوه بر این سیاست دوپهلوی انگلیس، بررسی اسناد آشکارشده دولت انگلیس مؤید حمایت انگلیس از سالارالدوله است و او آن چنان از این حمایت مطمئن بود که در مکاتباتش هدف خود را بازپس گرفتن حق خود بر تاج و تخت ایران عنوان می کرد.

پس از آن که سالارالدوله بسیاری از رؤسای کرد منطقه را با خود همراه و حرکت خود را آغاز کرد دولت بریتانیا از اثرگذاری طغیان کردهای ایران بر هم زبانان خود در عراق بیمناک شد و نفع خود را در سرکوب شورش دید. کمیسیونر عالی بریتانیا در عراق در حین ابلاغ موارد فوق به وزیر مستعمرات پیشنهاد داد اگر وی به صورتی آشکار شورشیان را نهی کند احتمالاً این امر می تواند تأثیر قابل ملاحظه ای داشته باشد و شورش پایان یابد.

ال. امری وزیر مستعمرات انگلیس، ۷ سپتامبر (پانزده شهریور) در پاسخ به دادز راجع به درخواست کمک سالارالدوله چنین پاسخ داد «من به عنوان نماینده دولت اعلی حضرت (پادشاه بریتانیا) که با دولت ایران روابط مودت آمیز دارد نمی توانم در مورد اموری که صرفاً به روابط (افراد و طوایف ایرانی) با دولت ایران مربوط می شود با افراد یا طوایف ایرانی وارد هیچ گونه مکاتبه ای گردم به ویژه آن که تحت هیچ شرایطی نیز نمی توانم اتباع ایران را به وفاداری نسبت به کشور خودشان تشویق نمایم». همچنین از نیکلسون خواسته شد دولت ایران را از مفاد نامه دادز به شورشیان مطلع سازد.

در تاریخ دوازده مهر ۱۳۰۵ امیرلشکر غرب گزارش می دهد سالارالدوله در بغداد با مندوب سامی (عنوان حاکم انگلیسی عراق) کتباً معاهده بسته است که به طرف اورامان و مریوان حرکت کرده و همه احتیاجات از قبیل تفنگ، فشنگ و وجه نقد را مندوب سامی تهیه کند و پس از گرفتن کرمانشاهان و کردستان نیز عده پنج هزار نفر عرب در لباس کردی به کمک سالارالدوله گسیل دارد به شرطی که پس از رسیدن به مقصود، کردستان و کرمانشاه را به دولت بین النهرین واگذار نماید و امتیازات ایران را هم به دولت انگلیس بدهد.

سالارالدوله پس از آنکه وارد اورامان شد، با یکی از مأموران سیاسی انگلیسی که اصالتاً کُرد و مقیم بغداد بود در ارتباط بود و بوسیله او از مندوب سامی دستور می گرفت.

پس از آن که سالارالدوله به وسیله نامه به مندوب سامی علت عدم پیشرفت کار خود را غارت گری و یغماگری عشایر اورامان ذکر می کند، احمدبیگ پسر عثمان پاشای جاف توسط انگلیسی ها نزد سارالدوله فرستاده می شود و از طرف مندوب سامی کلیه عشایر را تهدید می کند که اگر چنان چه طبق دستور سالارالدوله رفتار نکنند تنبیه خواهند شد.

برخی شخصیت های محلی نیز همچون شیخ علاءالدین بر اساس دستور انگلیسی ها با سالارالدوله همراهی می کردند.

در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۰۵ کنسولگری ایران در بصره گزارش می دهد با کمیسر عالی عراق مذاکره کرده و درباره مداخله در اغتشاشات سالارالدوله اظهار داشته است الآن

سالارالدوله در بغداد محبوس است و خیال داریم او را به هندوستان بفرستیم و چون مبلغ هزار لیره انگلیسی در سوریه مقروض است خوب است که دولت ایران مواجبی را برای او مقرر دارد.

سالارالدوله در ربیع الاول ۱۳۴۵ق برابر با سال ۱۳۰۶ شمسی در اواخر شهریور اردویی را مرکب از تفگنچی های اورامانات به رهبری جعفرخان سلطان و پسرانش تهیه کرده و به قصد تصرف کرمانشاهان حرکت کرد و تا نزدیکی روانسر نیز پیش آمد. در آنجا هنگ پیاده گارد نادری و قوایی تحت فرماندهی سلطان گریش خان ارمنی که مأمور مقابله و سرکوب سالارالدوله بود به نبرد او رفته و با یاری اهالی منطقه او را شکست داده و سالارالدوله نیز به ترکیه فرار کرد.

پس از آن که قوای سالارالدوله و کردهای همراه او شکست خورده و به عراق فرار کردند دولت ایران از مقامات انگلیس درخواست کرد سالارالدوله را بازداشت و به ایران تحویل دهد. انگلیس برای اثبات حسن نیت خود سالارالدوله را بازداشت اما از تحویل او به ایران خودداری کرد.

انگلیس ها در آن سال ها در برخی موارد با رضاشاه اختلاف شدید داشتند. یکی از این مسائل خودداری ایران از به رسمیت شناختن رژیم عراق و قیمومیت انگلیس بود. این احتمال وجود دارد که انگلیسی ها بر آن بودند با ایجاد شورشی محدود در کردستان، ایران را در شناسایی عراق تحت فشار بگذارند. در روزهایی که این شورش در جریان بود وزیرمختار بریتانیا در تهران به دستور وزارت امور خارجه انگلیس بارها این موضوع را به دولت ایران گوشزد کرد که اوضاع نابسامان مرزی استقرار روابط ایران و عراق را ضروری نموده است.

رقابت های شوروی و انگلیس نیز در سیاست های انگلیس در ایران مؤثر بود. تیرگی روابط دو کشور به ویژه پس از مداخلات شوروی در جنبش اتحادیه های کارگری انگلیس و اعتصابات سراسری ماه مه ۱۹۲۶ بیشتر شده بود و این باعث تشدید رقابت دو کشور در ایران بود. احتمالاً منظور انگلیس از این دسایس آن بود که تقصیر هر اغتشاشی را به بلشویک ها نسبت دهد.

به هر حال نباید نقش بریتانیا را در این قضایا نادیده گرفت. دولت انگلیس بارها سالارالدوله را تحریک به اغتشاش در ایران کرده و کمک های مادی و معنوی فراوانی به

او می کرد و در مواقع لازم نیز امنیت او را مهیا و زمینه نجات او را فراهم می کرد و او را همواره در خارج از ایران نگه داشته و هر گاه سیاستشان اقتضا می کرد و بر آن می شدند که ایران را تحت فشار بگذارند او را به ایران می فرستادند. دولت انگلیس به او گذرنامه انگلیسی داده و بارها به او وعده تسلیم تاج و تخت ایران را داده بود.

به نظر می رسد پس از خروج سالارالدوله انگلیس تعهداتی را در زمینه کنترل او قبول کرده بود چرا که طبق گزارش ارکان حرب کل قشون در تاریخ ۲/۳/۱۳۰۸ «از قرار مراسلاتی که اخیراً وزارت امور خارجه از سفارت انگلیس دریافت داشته انگلیس ها تعهدات خود را راجع به نگاه داری سالارالدوله سلب نموده اند البته این اقدام و اطلاعی که داده اند برای منظور و مقصودی است».

البته سالارالدوله پس از آن دیگر هیچ وقت به ایران نیامد و حکومت پهلوی ماجراجویی را برای او و هر یاغی و شورشی دیگری ناممکن ساخته بود. پس از این که سالارالدوله ایران را ترک کرد حکومت ایران به صورت پنهانی مبلغی را در حدود ۱۵ هزار تومان برای او تعیین کرد. این مبلغ تا سال ۱۹۳۳ با اضافاتی به او پرداخت می شد؛ او نیز پس از دادن قول دوپهلو درباره رفتار خود در آینده اجازه گرفت در حیفا زندگی کند.

در ابتدای سال ۱۳۰۶ شمسی و هنگام ریاست وزرایی حسن خان مستوفی الممالک و وزارت مالیه فیروزمیرزا نصرت الدوله هنگامی که لایحه اعطای مواجب به سالار الدوله مطرح شد سر و صدای زیادی در پی داشت. متن این ماده واحده که به مجلس شورا ارائه شد چنین بود: «مجلس شورای ملی به وزارت مالیه اجازه می دهد که از ابتدای سنه ۱۳۰۶ شمسی شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانه دولت سالیانه به ابوالفتح میرزا (سالارالدوله سابق) برقرار نموده و مادامی که مشارالیه متوقف مرکز است به اقساط ماهیانه عاید دارد».

حسین قلی خان نواب می نویسد حالا- که انگلیسی ها سالارالدوله را مرخص کرده اند خوب است نماینده ایران در بغداد مشارالیه را ملاقات نماید و خاطرنشان کند برقراری حقوق و عفو مشارالیه برای خاطر خارجی ها نبوده بلکه برای این است یک نفر ایرانی آواره نشود حالیه هم خوب است مشارالیه آلت دست اجانب نشود و در گذشتن لایحه از مجلس به تهران بیاید.

هنگام مطرح شدن این لایحه در مجلس سر و صدای زیادی بر پا شد و مخالفت هایی با

آن ابراز و برخی درباره جنایات سالارالدوله و قتل و غارت های او سخن گفتند.

بعدها دولت انگلیس برای پرداخت به موقع مواجب سالارالدوله اقدامات مقتضی را انجام داده و در مکاتبات خود با دولت ایران این مسئله را مرتباً گوشزد می کرد.

سالارالدوله و فراماسونری

در دوران قاجاریه اندیشه های فراماسونری در ایران رسوخ یافت. هم زمان با آشنایی ایرانیان با افکار و اندیشه های غربی، اندیشه فراماسونری نیز در این دوران به ایران وارد شد. پیش از جنبش مشروطه برخی اندیشمندان ایران با فراماسونری در ارتباط بودند و لژهایی نیز در این زمینه شکل گرفت که از آن جمله می توان به فراموشخانه و جامع آدمیت اشاره کرد. فراماسونری های ایران به تبعیت از فراماسونری های انگلیس و دیگر کشورهای جهان بر آن بودند که دستگاه سلطنت را به خود نزدیک کنند و از سوی دیگر، ناآگاهی شاهزادگان قاجار از اهداف و مقاصد سازمان های فراماسونری باعث شده بود پسران مستبد شاه به ظاهر لباس آزادی خواهی پوشیده و در عین حال خود را به سازمان فراماسونری ایران و یا یکی از کشورهای جهان وارد کنند. از نظر شاهزادگان قاجار و حتی درباریان مستبد لژ فراماسونری به منزله شعبه مخفی سفارت انگلیس بود و عقیده داشتند انگلیسی ها به وسیله ماسون ها ناصرالدین شاه را کشته اند.

آنها بر این باور بودند که صدور فرمان مشروطیت نیز خواسته سفارت انگلیس است و همه کسانی که در این راه تلاش می کنند عامل سفارت انگلیس و ماسون هستند. شاهزادگان قاجار بارها گفته بودند انگلیسی ها برای پاک کردن دربار از عمال روس سازمان ماسونی را به وجود آوردند و بالاخره همین سازمان بود که محمدعلی شاه را خلع و با کمک سفارت انگلیس از ایران اخراج کرد. رقابتی که بین چهار مدعی سلطنت (محمدعلی میرزا، شعاع السلطنه، ظل السلطان و سالارالدوله) وجود داشت زمینه را برای ورود شاهزادگان قاجار به لژهای فراماسونری فراهم کرد.

پس از فرار محمدعلی شاه و مستبدین به اروپا فکر ورود شاهزادگان و درباریان به لژهای ماسونی قدرت گرفت و بسیاری از شاهزادگان با کمک ایرانیانی که در اروپا به لژهای فراماسونری وارد شده بودند و شاید با دادن مقداری پول به فراماسونری های مقیم اروپا وارد لژهای فراماسونی شده بودند. آنان بر آن بودند که زیر شعار «برابری، آزادی و

برادری»، شعار ظاهری و دست آویز سازمان های فراماسونی خود را وارد جرگه آزادی خواهان کنند. سالارالدوله خود اذعان داشته چندین بار به وسیله دوستان انگلیسی خود در بغداد و اسلامبول با لژ بیداری ایرانیان و فراماسونری های ایران برای حفظ منافع خود و املاک خود اقدام کرده است. در حقیقت سالارالدوله برای آن که تکیه گاهی داشته باشد و به کمک آن به اندیشه هایی که در دل داشت برسد در لژ فراماسونی عضویت داشته است. شاهزاده ملک منصور پسر شعاع السلطنه درباره سالارالدوله و لژ ماسونی می گوید:

سالارالدوله وارد لژ ماسونی شد ولی من نمی دانم در کدام شهر و در چه کشوری به عضویت پذیرفته شد. همین قدر می دانم که آن مرحوم به علت سادگی و زودباوری که داشت اغلب آلت دست مغرضین و مفسدین قرار می گرفت مادامی که در ایران بود همواره این اشخاص از جمله ملک المتکلمین از وجود او استفاده می کردند و هنگامی که به اروپا می رفت باز هم نظیر این اشخاص او را آلت دست قرار داده ولی تا آنجا که می دانم در مصر تا پایان عمر در لژ ماسونی بود.

سالارالدوله خود گفته بود:

ای کاش ما قبلاً می دانستیم فراماسونری چیست و فراماسون کیست. ما در تهران با شیادانی که گردن بند ماسونی بر گردن می انداختند محشور بودیم ولی آنها از فاسدین و نوکران خارجی بودند در حالی که ماسون حقیقی آزادی، برابری و برادری را شعار خود می داند و به آن عمل می کند. آنها مرتباً از ما پول و خالصه و خلعت می گرفتند و به نام اینکه لژ چنین و چنان گفته دروغ هایی می بافتند. امروز می فهمم که دروغ و ریا بوده است. افسوس که پیر شده ام و روی بازگشتن به وطن را ندارم و نمی خواهم حتی نزدیکانم را که به من پشت کرده اند ببینم. در دو جمله ساده می توانم به شما بگویم که فراماسونری در ایران هم مثل احزاب قلابی و رهبران و اعضای شیادان، دکان بندوبست سیاسی شده است و فراماسونری ایران فعلاً در دنیا ارزشی ندارد.

هنگامی که او در اسکندریه درگذشت، لژ فراماسونری و دوستان فراماسونش او را طبق آداب و آیین ماسونی به خاک سپردند.

سرانجام سالارالدوله

سالارالدوله پس از ناکامی در آخرین تلاش برای دستیابی به تاج و تخت در سال

۱۳۰۶ شمسی دیگر هیچ وقت به ایران برنگشت و حکومت نیز به طور محرمانه مبلغی در حدود پانزده هزار تومان برای او تعیین کرد. این مبلغ را تا سال ۱۹۳۳م، به او پرداخت می کردند. او مدتی در حیفا زندگی می کرد و در سال ۱۹۳۵ به اسکندریه در مصر رفت و تا آخر عمر در آنجا بود. او همواره ادعاهایی درباره املاک و حقوقش در ایران داشت و وکلایی را نیز علیه ایران در این باره استخدام کرده بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه نیز برخی خویشان او از جمله ناصرالدین میرزا پسرش برای پس گرفتن املاک او به ایران آمدند، اما نتیجه ای نگرفتند.

سالارالدوله سرانجام در سال ۱۳۳۸ شمسی در شهر اسکندریه در سن ۸۰ سالگی به علت بیماری قلبی درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. حسن عنایت که سالارالدوله را در اواخر عمرش ملاقات کرده بود می گوید سالارالدوله در یکی از محله های قدیمی و دور شهر اسکندریه در طبقه دوم یک عمارت سه طبقه زندگی می کرد و همراه همسر سوئیسی خود در آن جا اقامت داشت. او می گوید سالارالدوله قدی کوتاه و قیافه ای جذاب داشته و طرز صحبتش تحکم آمیز و آمرانه بود و در محاوره اصطلاحات فرمودیم، می فرماییم، دست خط کردیم و کلمهٔ باید را از روی غریزه و بدون قصد انشا می کرد.

سالارالدوله در دیدار با عنایت برخی خاطرات و اقدامات خود که در جایی نوشته نشده بود را ذکر کرده مثلاً اشاره کرده بود:

زمانی که برادرم شعاع السلطنه والی شیراز بود، قوام الملک و وجوه اهالی بر او شوریدند. پدرم مظفرالدین شاه از من خواست برادرم را یاری کنم و شورش را بخوابانم. من هم تجهیزات کاملی فراهم کرده برای سرکوب شورشیان به فارس رهسپار شدم و پیش از عزیمت تلگرافی این شعر فردوسی را برای قوام الملک و سایر شورشیان مخابره کردم:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

مخابره این تلگراف تهدیدآمیز موجب شد که شورشیان فوراً تسلیم شوند.

سالارالدوله از همسر سوئیسی خود سه دختر و یک پسر داشت که به علت علاقه وافری که به ناصرالدین شاه داشت نام او را ناصرالدین گذاشت. او همچنین از همسران ایرانی خود دو پسر و چهار دختر داشت. سالارالدوله به مراسم دینی و مذهبی بسیار پای بند بوده و نماز پنج گانه اش ترک نمی شد و تا حال مزاجی اش اجازه می داد روزه

می گرفت. او همچنین برخی از آیات قرآن را حفظ داشت. بازی شطرنج را به خوبی می دانست و با خانواده خود در اسکندریه به فرانسه و ترکی استانبولی صحبت می کرد چرا که فرزندانش فارسی نمی دانستند. او همچنین علاوه بر ترکی و فرانسه با انگلیسی و عربی نیز تا حدی آشنایی داشت.

سالارالدوله و اقدامات او فصل مهمی در تاریخ معاصر ایران است. او در قضاوت های دیگران شخصی متلون المزاج و غیرعادی معرفی شده است. سفیر انگلیس او را مرد گریزپا، علاءالسلطنه دیوانه و شارژ دافر روس او را یک آدم بی معنی دانسته. سر جرج بارکلی در نامه ای به ادوارد گری، سالارالدوله را شخص غیرعادی و متلون المزاج معرفی می کند. او بارها به توسط روس و به ویژه انگلیس تحریک شد که آشوب هایی را در ایران انجام دهد و این دو دولت در بسیاری مواقع راه را برای اقدامات او هموار می کردند و از او حمایت می کردند. خان ملک ساسانی درباره او می گوید انگلیسی ها او را مانند شیری در زنجیر در خارج مرز ایران نگاه می داشتند و هر وقت سیاست شان اقتضاء می کرد و می خواستند برای قبول تقاضای نامشروعی ایران را در مضیقه و نگرانی بگذارند و دولت وقت را مستأصل کنند او را به ایران می فرستادند و کنسول انگلیس در بغداد قلاده از گردن او برمی داشت و او را برای ایجاد ناامنی راهی ایران می کردند و برای چنین مواقعی بود که به او تذکره انگلیسی داده بودند به این ترتیب سالیان دراز مغرب ایران دستخوش تاخت و تاز و قتل و غارت سالارالدوله بود.

خان ملک ساسانی در این باره می گوید:

در ایامی که در استانبول بودم روزی سالارالدوله به سفارت آمد و تقاضای گذرنامه ایرانی کرد. مطابق قانون تذکره گذرنامه سابقش را برای تجدید خواستم. تذکره انگلیسی را درآورد. گفتم به این گذرنامه نمی توانم تذکره ایرانی به شما بدهم. گفت آیا من پسر مظفرالدین شاه نیستم. گفتم چرا در شاهزاده بودن شما حرفی نیست اما قانون اجازه نمی دهد که به این سادگی تذکره انگیسی را با گذرنامه ایرانی عوض کنم. اگر اصرار دارید به تهران تلگراف کنم هر طور اجازه دادند رفتار کنم. با تغیّر و تشدد از سفارت بیرون رفت. چند روز بعد از طرف سفارت کبرای انگلیس در استانبول توسط فرستاده ای این تقاضا را تجدید کرد. لیکن من از انجام آن معذور بودم.

انگلیس گرچه در ظاهر و علناً خود را از حمایت مشارالیه مبری می دانست و در

مکاتبات و رایزنی های مربوط با اقدامات و ناآرامی های سالارالدوله مخالف بود اما به واقع در برهه های بسیار او را مورد حمایت خود قرار می داد. البته سالارالدوله نیز همان گونه که گفته شد مهره ای چندان قابل اعتماد برای انگلیس نبود. علاوه بر این نحوه اقدام و شیوه رفتار و آشوبگری های وحشیانه قوای او که خرابی بسیار به بار می آوردند مسلماً نارضایی انگلیس را هم می توانست در پی داشته باشد.

او در اندیشه رسیدن به امیال و آرزوهای خود بود. مهمترین خواست و آرزوی او همانا رسیدن به پادشاهی ایران بود. تمامی شورش های او در دوره بیست ساله ۱۲۸۶ تا ۱۳۰۶ خورشیدی به این انگیزه انجام شد اما با بهانه های گونه گون. گاه مبارزه با محمدعلی شاه و حمایت از مشروطه، گاه سرکوب مشروطه و حمایت از محمدعلی شاه و در همه این موارد از بیگانگان استمداد جست و با توجه به حضور دیرینه و سنتی انگلیس و روس در ایران با این دو دولت بیشترین مناسبات را داشت.

سند شماره ۴۵۰ (صفحه اول)

سند شماره ۴۵۰ (صفحه دوم)

سند شماره ۴۵۰ (صفحه سوم)

سند شماره ۴۴۲

سند شماره ۴۶۰ (صفحه اول)

سند شماره ۴۶۰ (صفحه دوم)

سند شماره ۴۶۰ (صفحه سوم)

ص: ۵۷۰

سند شماره ۴۶۰ (صفحه چهارم)

سند شماره ۵۳۹

سند شماره ۲۸۴ (صفحه اول)

سند شماره ۲۸۴ (صفحه دوم)

سند شماره ۲۸۴ (صفحه سوم)

سند شماره ۲۸۴ (صفحه چهارم)

فهرست منابع و مآخذ

- آذری، رضا، در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار)، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۸، تهران.

- اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس.

- افشار، ایرج (سیستانی)، کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، جلد دوم، انتشارات زرین، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۱، تهران.

- افضل الملک، غلامحسین، افضل التواریخ، کتاب ششم، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱.

- اوسطی، علیرضا، ایران در سه قرن گذشته، جلد اول، تهران، انتشارات پاکتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲.

- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا، تهران، انتشارات نوین، چاپ چهارم، ۲۵۳۶.

- بشیری، احمد، کتاب آبی (گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، جلد ۵، ۷، ۸ تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۳.

- جعفریان، رسول، بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم.

- چرچیل، پ. جورج، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۹.

- حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف الله گلکار.

- خان ملک ساسانی، احمد، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، نشر هدایت و بابک، چاپ دوم، ۱۳۵۲.

- خودگو، سعادت، لرستان در عهد قاجار، خرم آباد، انتشارات افلاک، چاپ اول، ۱۳۸۳.

- دانشور علوی، نورالله (مجاهدالسلطان)، تاریخ مشروطه ایران، جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، به کوشش حسین سعادت نوری، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵.

- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، جلد دوم و سوم، تهران، انتشارات عطار و انتشارات فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۷۱.

- رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسی ها (صحنه هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا)،

ترجمه کریم امامی، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

- رایین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد اول، تهران، نشر رایین، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

- رایین، اسماعیل، یپرم خان سردار، بینا، بیتا.

- رضاشاه، یادداشت های رضاشاه در دوره رئیس الوزرایی، گردآورنده علی البصری، ترجمه و تحقیق از شهرام کریملو.

- روح القدس، شماره ۳، چهارشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۵ق.

- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، انتشارات پروین و معین، ۱۳۷۲، تهران.

- سپهر، عبدالحسین خان، مرآات الوقایع مظفری و یادداشت های ملك المورخین، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۸.

- سلطانی، محمدعلی، احزاب سیاسی و انجمن های سری در کرمانشاه، از فراموشخانه تا خانه سیاه، جلد اول، تهران، نشر سها، چاپ اول، ۱۳۷۸.

- سلطانی، محمدعلی، ایلات و طوایف کرمانشاه، شامل اوضاع اقلیمی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به انضمام فرهنگ اصطلاحات، تهران، ناشر مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۲.

- شیبانی، میرزاابراهیم (صدیق الممالك)، منتخب التواریخ، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶.

- صفایی، ابراهیم، وثوق الدوله، تهران، نشر کتاب سرا، چاپ اول، ۱۳۷۴.

- ضیایی، شیخ رئوف، یادداشت هایی از کردستان، خاطرات شیخ رئوف ضیایی از وقایع حضور روسیه، بریتانیا و عثمانی و آشوب های محلی، به کوشش عمر فاروقی، ارومیه، انتشارات صلاح الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

- طلوعی، محمود، ترس از انگلیس، تهران، انتشارات هفته، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۹.

- عاقلی، باقر، خاندان های حکومتگر ایران، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۸۴.

- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران، نشر گفتار، زمستان ۱۳۷۲.

- عاقلی، باقر، نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران،

انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

– عنایت، حسن، «سالارالدوله»، یغما، سال چهاردهم، شماره ۷، مهر ۱۳۴۰.

– فریدالملک همدانی، میرزامحمدعلی خان، خاطرات فرید از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هجری قمری، به کوشش مسعود فرید (قراگزلو)، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۴.

– قاسمی، ابوالفضل، «سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا»، بخش نهم، آینده، سال نوزدهم.

– کاتوزیان طهرانی، محمدعلی، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۹.

– کسروی، سیداحمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶.

– کیانفر، عین الله و استخری، پروین، کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس از روی اسناد محرمانه انگلیس در باب ایران، تهران، انتشارات زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

– محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۶۳.

– مردوخ کردستانی، آیت الله شیخ محمد، تاریخ مردوخ، تهران، نشر کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۹.

– معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۳.

– معیرالممالک، دوستعلی خان، وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، به کوشش خدیجه نظام مافی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱شمسی، ۱۴۰۳ قمری.

– ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۱.

– مولانا، غلامرضا، تاریخ بروجرد، بینا، بیتا.

– میرزاصالح، غلامحسین، مذاکرات مجلس اول، توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین الملل، تهران، انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۴.

- نظام مافی، حسین قلی خان، خاطرات و اسناد، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۲.

ص: ۵۷۹

– نوایی، عبدالحسین، دولت های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۲۵۳۵.

– الهی، حسین، «اسنادی در رابطه با فتنه سالارالدوله در غرب» یادگارنامه استاد دکتر عبدالهادی حائری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۷۱.

– ولیزاده معجزی، محمدرضا، تاریخ لرستان روزگار قاجار، از تأسیس تا کودتای ۱۲۹۹، جلد اول، تهران، انتشارات حروفیه، چاپ اول، ۱۳۸۰.

پانوشت ها

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی.

. ۱. حسن عنایت، سالارالدوله، یغما، شماره ۷، سال چهاردهم، مهر ۱۳۴۰ ، ص ۳۱۳

۲. ابوالفضل قاسم ی، سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا، بخش نهم، آینده ، شماره

۳–۱ سال نوزدهم، فرورد ین و خرداد ۱۳۷۲ ، ص ۷۰ و جرج . پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، غلامحس ین

. میرزاصالح، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۹ ، تهران، ص ۸۷

. ۳. عنایت، همان، ص ۳۱۳

۴. غلامحسین افضل الملک، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحاد یه و س یروس سعدوند یان، نشر تار یخ ایران ،

. تهران، ص ۹۰

. ۵. باقر عاقلی، خاندان های حکومتگر ایران، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۸۴ ، ص ۱۵۹

. ۶. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، انتشارات علمی، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۱ ، تهران، ص ۲۵۷

. ۷. میرزاابراهیم شیبانی (صدیق الممالک)، منتخب التواریخ، انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶ ، تهران، ص ۳۳۳

۸. رضا آذری، در تکاپو ی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران،

. چاپ اول، ۱۳۷۸ ، ص ۴

. ۹. افضل الملک، ص ۱۸۷ و صدیق الممالک، ص ۳۴۷

۱۰ . خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تهران، ۱۳۶۳ ، ص ۵۱۰ .

۱۱ صدیق الممالک ، ص ۳۷۴ .

۱۲ . پیشین ، ص ۳۷۴ .

۱۳ . سعادت خودگو، لرستان در عهد قاجار، خرم آباد، انتشارات افلاک، چاپ اول، ۱۳۸۳ ، ص ۹۶ .

۱۴ . آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ، نشر کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۹ ، تهران، ص ۶۴۴ .

۱۵ . مرآت الوقایع مظفری و یادداشت های ملک المورخین، نوشته عبدالحسین خان سپهر، تصحیح عبدالحسین نوایی،

تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸ ، چاپ اول، ص ۱۴۰ .

۱۶ . تاریخ مردوخ، ص ۴۶۳ .

۱۷ . ملک زاده، جلد ۲، ص ۲۹۲ .

۱۸ . یحیی دولت آبادی، حیات یحیی. جلد ۲، ص ۳۱ .

۱۹ . حسن معاصر، تار یخ استقرار مشروط یت در ایران، مستخرجه از اس ناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان ،

جلد اول، تهران، انتشارات ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۳ ، جلد اول، ص ۱۴۶ .

۲۰ . خودگو، ص ۱۰۰ .

ص: ۵۸۰

۲۱ . محیط مافی ، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران، انتشارات فردوسی، . چاپ اول، ۱۳۶۳ ، ص ۳۰۰

. ۲۲ . معاصر، جلد اول، ص ۳۱۱

۲۳ . همان.

۲۴ . همان.

. ۲۵ . همان، ص ۳۱۸

. ۲۶ . صوراسرافیل، شماره ۷و ۸

۲۷ . کاتوزیان طهرانی، محمدعلی، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، . شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۹ ، ص ۶۸۳

. ۲۸ . حسن معاصر، جلد اول، ص ۳۳۶

. ۲۹ . حسن معاصر، جلد اول، ص ۳۶۱

، ۳۰ . ایرج افشار (سیستانی)، کرمانشاهان و تمدن د یرینه آن، جلد دوم، انتشارات زر ین، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱ . ص ۸۸۵

. ۳۱ . کاتوزیان طهرانی، ص ۶۸۴

. ۳۲ . کاتوزیان طهرانی، ص ۶۸۴

. ۳۳ . آذری، ص ۴۹

. ۳۴ . حسن معاصر، ص ۳۳۷

. ۳۵ . حسن معاصر، جلد اول، صص ۳۸۲ و ۳۸۳

۳۶ . میرزاصالح، غلامحسین، مذاکرات مجلس اول، توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین الملل، تهران،

. انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۴ ، ص ۲۷۶

۳۷ . همان.

۳۸ . همان.

۳۹ . همان.

. ۴۰ . حسن معاصر، جلد اول، ص ۳۸۵

. ۴۱ . مذاکرات مجلس، ص ۲۷۷

. ۴۲ . مذاکرات مجلس، ص ۲۷۸

. ۴۳ . مذاکرات مجلس، ص ۳۴۴

. ۴۴ . مذاکرات مجلس، ص ۵۸۷

۴۵ . دنیس رایت ، ایرانیان در میان انگلیسی ها (صحنه هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا)، ترجمه کریم امامی،

. نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ، ص ۳۸۳

. ۴۶ . ایرانیان در میان انگلیسیها، ص ۳۵۴

. ۴۷ . محیط مافی، ص ۳۷۶

. ۴۸ . همان، ص ۳۷۷

. ۴۹ . روح القدس، شماره ۳، ص ۴

. ۵۰ . قاسمی، ص ۷۰

۵۱ . رسول جعفریان ، بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس ، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ، چاپ

. دوم، ۱۳۶۷ ، ص ۱۷۷

. ۵۲ . خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ص ۹۸

. ۵۳ . ملک زاده، ص ۲۵۷

۵۴ . دوستعلی خان مع یرالممالک، وقا یع الزمان (خاطرات شکار یه)، به کوشش خد یجه نظام مافی، تهران، نشر تار یخ

. ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱ ، ص ۲۵

. ۵۵ . معیرالممالک، ص ۳۲

تهران، انتشارات ،« محیط سیاسی و زندگانی مش یرالدوله پیرنیا » ۵۶ . محمدابراهیم باستا نی پار یزی، تلاش آزاد ی

. نوین، چاپ چهارم، ۲۵۳۶ ، صص ۱۸۱ و ۱۸۲

۵۷ . نوایی، عبدالحس ین، دولت های ایران از آغاز مشروط یت تا اول تیماتوم ، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول،

. ۲۵۳۵ ، ص ۲۱۵

۵۸ . عین الله ک یانفر و پرو ین استخر ی، کشف تل بیس یا دورو یی و نیرنگ انگل یس از رو ی اسناد محرمانه انگل یس در

. باب ایران، تهران، انتشارات زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ، ص ۵۰

. ۵۹ . همان، ص ۵۱

. ۶۰ . نوایی، ص ۲۱۵

یادگارنامه استاد دکتر عبد الهادی حائری، مجله « اسنادی در رابطه با فتنه سالارالدوله در غرب » ، ۶۱ . حسین الهی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ، شماره اول و دوم ، سال بیست و پنجم ، بهار و تابستان

. ۱۳۷۱ ، ص ۱۷۷

. ۶۲ . همان، صص ۲۳۲ و ۲۳۳

۶۳ . فریدالملک همدانی، میرزا محمدعلی خان، خاطرات فرید از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هجری قمری، به کوشش مسعود

. فرید (قراگزلو)، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۴ ، ص ۳۷۴

۶۴ . احمد بش یری، ک تاب آ بی (گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگل یس در باره انقلاب مشروطه ایران)،

. ج ۵، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۳ ، ص ۱۰۷۴

. ۶۵ . خاطرات فرید، ص ۳۷۴

۶۶ . شیخ رئوف ض یایی، یادداشت هایی از کردستان، خاطرات ش یخ رئوف ض یایی از وقا یع حضور ر وس یه، بر یتانیا و

. عثمانی و آشوب های محلی، به کوشش عمر فاروقی، ارومیه، انتشارات صلاح الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷ ، ص ۳۰

۶۷ . همان.

. ۶۸ . ابراهیم صفایی، وثوق الدوله، تهران، نشر کتاب سرا، چاپ اول، ۱۳۷۴ ، ص ۵۱

. ۶۹ . نوایی، ص ۲۳۰

. ۷۰ . ابراهیم صفایی، وثوق الدوله، ص ۵۳

. ۷۱ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۰۷

. ۷۲ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۰۷

. ۷۳ . خاطرات فرید، ص ۵۱۶

. ۷۴ . احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، انتشارات امیر کبیر، چاپ یازدهم، ص ۱۹۰

. ۷۵ . نوایی، ص ۲۴۵

۷۶ . علی اصغر زرگر ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه ، ترجمه کاوه بیات ، انتشارات پروین و

. معین، ص ۱۶۰

. ۷۷ . کتاب آبی، جلد پنج، ص ۱۱۳۰

. ۷۸ . کتاب آبی، جلد پنج، ص ۱۱۳۴

. ۷۹ . کتاب آبی، جلد پنج، ص ۱۱۳۵

. ۸۰ . مردوخ، ص ۵۲۶

. ۸۱ . ملک زاده، جلد ۷، ص ۱۴۳۶

. ۸۲ . ملک زاده، ج ۷، ص ۱۴۴۲

۸۳ . نورالله دانشور علوی، (مجاهدالسلطان)، تاریخ مشروطه ایران، جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، به

. کوشش حسین سعادت نوری، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵ ، ص ۹۳

. ۸۴ . دانشور علوی، ص ۹۴

. ۸۵ . کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۹۳

، ۸۶ . باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران، نشر گفتار، زمستان ۱۳۷۲

. ص

ص: ۵۸۲

. خاطرات فرید، ص ۳۸۹

. ۸۸ . خاطرات فرید، ص ۳۸۹ و آذری، ص ۱۲۶

. ۸۹ . نوایی، دولت های ایران، ص ۲۴۹ و محمدرضا ولیزاده معجزی، تاریخ لرستان روزگار قاجار، از تأسیس تا

. کودتای ۱۲۹۹ ، تهران، انتشارات حروفیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ ، جلد اول، ص ۵۰۱

. ۹۰ . ولیزاده معجزی، ص ۵۰۱ ، نوایی، ص ۲۵۰

. ۹۱ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۱۱

. ۹۲ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۱۱

. ۹۳ . کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۶۴۵

. ۹۴ . کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۵۸۹ و جلد هشت، ص ۱۶۹۷

. ۹۵ . کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۶۷۶

. ۹۶ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۶۴

. ۹۷ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۶۶

. ۹۸ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۹۹۶

. ۹۹ . کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۶۶۲

. ۱۰۰ . کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۹۹۶

. ۱۰۱ . ملک زاده، ج ۷، ص ۱۵۱۴

. ۱۰۲ . خاطرات فرید، ص ۳۹۳ و ملک زاده، ج ۷، ص ۱۵۴۷

. ۱۰۳ . خاطرات فرید، ص ۳۹۴

. ۱۰۴ . کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۱۱ و ملک زاده، ج ۷، ص ۱۵۱۴

. ۱۰۵ . عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ص ۹۲

. ۱۰۶ . کاتوریان طهرانی، ص ۹۵۶

. ۱۰۷ . آذری، ص ۲۵۲

یادگارنامه استاد دکتر عبد الهادی حائری، مجله « اسنادی در رابطه با فتنه سالارالدوله در غرب » ، ۱۰۸ . حسین الهی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ، شماره اول و دوم ، سال بیست و پنجم ، بهار و تابستان

. ۱۳۷۱ ، ص ۱۳۷

۱۰۹ . علیرضا اوسط ی، ایران در سه قرن گذشته ، جلد اول، تهران، انتشارات پاکتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲ ، ص ۳۱۹ و

. عاقلی، خاندان های حکومتگر در ایران، ص ۱۶۰

. ۱۱۰ . یادداشت های رضاشاه در دوره رئیس الوزرایی، ص ۶۲

. ۱۱۱ . آذری، ص ۲۵۳

. ۱۱۲ . همان، ص ۲۵۸

. ۱۱۳ . همان، ص ۲۵۴

. ۱۱۴ . همان، صص ۲۵۴ و ۲۵۵

. ۱۱۵ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۲۸۴

. ۱۱۶ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۲۸۴

. ۱۱۷ . آذری، ص ۴۶

۱۱۸ . علی اصغر زرگر ، تاریخ روابط س یاسی ایران و انگل یس در دوره رضاشاه ، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پرو ین

. و معین، چاپ اول، ۱۳۷۲ ، تهران، ص ۱۷۱

. ۱۱۹ . محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاه، ناشر مؤلف تهران، ۱۳۷۲ ، چاپ اول، ص ۷۶

. ۱۲۰ . افشار، کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، ص ۹۳۳

. ۱۲۱ . زرگر، ص ۱۶۵

. ۱۲۲ . زرگر، ص ۱۶۶

. ۱۲۳ . اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۴۴۲

۱۲۴ . زرگر، ص ۱۶۷

. ۱۲۵ . زرگر، ص ۱۶۷

. ۱۲۶ . زرگر، ص ۱۶۷

. ۱۲۷ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۴۶۰

. ۱۲۸ . زرگر، ص ۱۶۸

. ۱۲۹ . زرگر، ص ۱۱۶۸

. ۱۳۰ . زرگر، ص ۱۱۶۹

. ۱۳۱ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۲

. ۱۳۲ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۲

. ۱۳۳ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۳

. ۱۳۴ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۳

. ۱۳۵ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۴۶۰

. ۱۳۶ . سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاه، ص ۷۶

. ۱۳۷ . زرگر، ص ۱۶۹

. ۱۳۸ . زرگر، ص ۱۶۹

. ۱۳۹ . زرگر، ص ۱۶۹

. ۱۴۰ . محمود طلوعی، ترس از انگلیس، تهران، انتشارات هفته، چاپ اول، ۱۳۶۹ ، ص ۱۰۴

۱۴۱ . اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۵۳۹ پ.

– ۱۴۲ . قاسمی، ابوالفضل، سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا، آینده، سال ۱۹ ، ش ۳

. ۱۳۷۲ ، ص ۷۱،۱

. ۱۴۳ . دانشور علوی، ص ۲۰۶

. ۱۴۴ . آذری، ص ۲۶۲

. ۱۴۵ . آذری، ص ۲۶۳

. ۱۴۶ . اسماعیل رایین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ج ۱، تهران، نشر رایین، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ، ص ۳۴۹

. ۱۴۷ . ملک زاده، جلد ۶، ص ۱۱۹

. ۱۴۸ . سلطانی، احزاب سیاسی در کرمانشاه، ص ۱۰۰

. ۱۴۹ . سلطانی، احزاب سیاسی، ص ۱۰۱

. ۱۵۰ . رایین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ص ۳۴۸

. ۱۵۱ . قاسمی، ص ۷۱

. ۱۵۲ . عاقلی، خاندان های حکومت گر در ایران، ص ۱۶۱

. ۱۵۳ . عنایت، یغما، ص ۳۱۶

. ۱۵۴ . عنایت، صص ۳۱۶ و ۳۱۷

. ۱۵۵ . عنایت، ص ۳۱۷

۱۵۶ . همان.

. ۱۵۷ . همان، ص ۳۱۸

. ۱۵۸ . عاقلی، خاندان های حکومتگر در ایران، ص ۱۶۰

. ۱۵۹ . عین الله کیانفر، کشف تلبیس، تهران، نشر زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ، ص ۷۷

. ۱۶۰ . حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت، ج ۲، ص ۱۰۰۷

. ۱۶۱ . خان ملک ساسانی، دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران، تهران، نشر هدایت و بابک، ص ۹۹

. ۱۶۲ . خان ملک ساسانی، ص ۹۹

مستشاران نظامی اروپایی

و تحولات ارتش ایران در قرن نوزدهم

حوریه سعیدی*

مقدمه

اولین تماس رسمی ایران با اروپائیان را زمانی ذکر می کنند که جمهوری ونیز به واسطه وضعیت جغرافیایی خود و پیشرفت های خود در فن دریانوردی و شوق و میل به کشف مناطق جدید، بازرگانان خود را به سوی مشرق زمین گسیل داشت. ولی در آنجا با سد و مانع حکومت عثمانی و سلطان محمد، فاتح قسطنطنیه، روبرو شد.

بـه ایـن دلیـل و به استناد مصوبه سنای جمهوری ونیز، قرار شـد آن جمهـوری بـا حسن بیـک روملـو که در منطقه غرب ایران حکومت داشت، رابطه سیاسـی برقرار و در تقابل با عثمانیان با ایشان معاهده ای امضا نماید. این نقطه را شاید بتوان اولین مرحله تماس ایران با دنیای جدیـد مغرب زمین تلقی نمود. در نتیجه این مراودات تجار ونیزی انواع کالاها و مصـنوعات دنیای جدید را که در ایران وجود نـداشت، چون اسـلحه های آتشـین، مثل تفنگ و خمپاره انداز و شـمخال و یا اشـیاء دیگری چون عینک، در قالب هـدایا و یا به عنوان فروش در ایران عرضه می داشـتند. به نظر می رسـد انگیزه ونیزی ها از این مراودات علاوه بر به دسـت آوردن پایگـاهی در مشرق زمین برای فروش و عرضه کالاهـای خـود، تضـعیف حکـومت عثمـانی بود که مـدت هـا بر سـر راه تجـارت ایشـان برای آوردن کالاهـای گرانبهـا از شـرق، چـون ادویـه و سـنگ هـای قیمـتی و دیگر اقلام و نیز بازارهـای فروش کالاهای آن قرار

داشته است. درباره به کار بردن اسلحه آتشین به وسیله ایرانیان در برابر رقبای داخلی و نیز عثمانی ها، محمود محمود به نقل از کتاب «ایران و مسئله ایران» درباره برادران شرلی چنین نوشته است:

ایرانی ها قبلاً ـ به کار بردن توپ را از پرتغالی ها آموخته بودند و در زمان شاه طهماسب عده ای از نظامیان پرتغالی در قشون ایران بودند که با ترک ها جنگ کردند و در این جنگ بود که ایرانی ها تفنگ را به کار بردند.

در ابتدای دوره صفویه جنگ هایی که با عثمانیان درمی گرفت، به دلیل برتری تسلیحات نظامی ایشان، به نفع عثمانیان پایان می یافت؛ ولی با تکمیل و تجهیز سپاهیان ایران به اسلحه های جدید و استفاده از تاکتیک های نظامی سرداران بزرگی که در این دوران حضور داشتند، ایران برتری خود را در عرصه نظامی به دست آورد. یکی از نقاط قوت شاه عباس استفاده از امکانات مختلف- داخلی و خارجی- برای هر چه قدرتمندتر کردن حکومت ایران بود. یکی از این وسایل، استفاده از پیشرفت های تسلیحاتی اروپائیان برای تجهیز سپاهیان بود.

برادران شرلی در دوره شاه عباس اول صفوی به ایران آمدند. رابرت شرلی بازرگانی انگلیسی بود که در جستجوی ثروت افسانه ای مشرق زمین به همراه برادرش و هیأتی ۲۶ نفره به ایران آمدند. انگیزه ظاهری سفر وی کمک به تجهیز سپاهیان ایران در برابر عثمانی ها بود. شرلی به کمک نفراتی که به همراه خود آورده بود به ساختن توپ، تعلیم توپ ریزی و نیز استفاده از تفنگ در میان سپاه ایران پرداخت؛ به نحوی که پس از مدتی سپاه صفوی، مجهز به ۵۰۰ عراده توپ برنجی و ۶۰ هزار تفنگچی شد. سپاه ایران با تجهیزات و تعلیمات جدید نظامی، قدرت ویژه ای در برابر عثمانیان یافت.

«نمی توان آمدن این هیأت را بنابر مقتضیات سیاست انگلستان و دستور آن دولت ندانست و تصور کرد هیأتی مرکب از ۲۶ نفر که اعضای آن غالباً از دانشمندان و کارشناسان فنون مختلف بالاخص فن نظام بوده اند فقط به صرف دست بوسی و فدا کردن جان خود در محاربات شاهانه شاه عباس آمده باشند. بلکه باید یقین داشت اعضای این هیأت مأموریت داشته اند قوای ایران را به سبک نظام جدید اروپا تربیت نموده به جان عثمانی ها بیندازند.»

با آغاز جنگ های ایران و روسیه در عصر فتحعلی شاه قاجار و شکست های تلخ کشور

از همسایه شمالی، فرسودگی نظام سیاسی- اجتماعی کهن ایران و به تبع آن سازمان لشکری آن، بر اقلیتی از دولتمردان آن عصر آشکار گردید و افرادی چون عباس میرزا نایب السلطنه و وزیرش قائم مقام، درصدد برآمدند با استخدام مربیان و کارشناسان نظامی اروپایی و استفاده از دانش نظامی آنها در سازمان و تشکیلات لشکری کشور، اصلاحات لازم را به عمل آورند. این روند که در زمان عباس میرزا آغاز شد، بعدها ایران را عرصه رقابت هایی نمود که به دلیل نداشتن برنامه و نداشتن فهم درست از سیاست و روابط خارجی، استقلال و در مرحله بعد تمامیت ارضی اش را دچار خدشه ساخت. «... روس ها نظر به قفقاز و سواحل دریای کاسپین داشتند و انگلیس ها نفوذ معنوی ایران در هند را که از طریق ارتباط مستقیم بازرگانی و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی و اشتراک در سوابق تاریخی و هنر و مذهب، روزبروز در حال توسعه بود به ضرر خود می دانستند و می خواستند با ضعیف گردانیدن ایران خطر بزرگی را از هند دور سازند و فرانسوی ها می خواستند از راه ایران خود را به هند برسانند... شاید بزرگ ترین آفت تاریخی ایران مواجه شدن با این سیاست مخالف و متضاد بود که سیاستمداران ایران نخواستند یا نتوانستند به خوبی از عهده آن برآیند... و همین امر در عین حال که موجب خسارات عمده مادی و معنوی برای ایران شد، لزوم پیروی و اخذ تمدن جدید را نیز بیش و کم به سران مملکت فهمانید.»

در زمان فتحعلی شاه و با توجه خاص ناپلئون بناپارت به ایران، عده ای معلم و افسر نظامی فرانسوی برای تعلیم و تجهیز سپاه ایران راهی ایران شدند. در اندک زمانی که تا به هم خوردن روابط سیاسی دو کشور ادامه داشت، نوع خاصی از نظامی گری و ترکیب افواج و مشق نظام را در میان قشون کاملاً عشیره ای ایران پیاده نمودند.

پس از به هم خوردن روابط ایران و فرانسه، افسران فرانسوی جای خود را به افسران انگلیسی دادند که با عهدنامه جدیدی که بین ایران و انگلیس بسته شد به تشکیلات نظامی ایران ملحق شده و تعلیم و تربیت قشون ایران را به عهده گرفتند. سپاهیانی که در زمان فتحعلی شاه قشون ایران را تشکیل می دادند، به دید ژنرال گاردان که همراه با هیأت نظامی فرانسوی و برای سامان دهی به سپاهیان ایران آمده بودند چنین جلوه نموده اند: «اوضاع نظام ایران قابل اهمیت و اعتبار نیست. پیاده نظام ۶۰۰۰۰ نفر سرباز دارد و افراد آن نیز چندان به کار نمی خورند. اسلحه آنها خیلی سنگین است، پیاده های آذربایجانی و

عراقی، تفنگ های فتیله ای دارند و این تفنگ ها را بسیار بد سوار کرده اند.» وی اضافه می کند: «توپخانه ۲۵۰۰ نفر بیشتر عده ندارد و برای این صنف ماهرترین افراد را اختیار می نمایند... در مازندران هم گلوله توپ می سازند ولی این گلوله ها به قدری بزرگ است و بد ریخته شده که به واسطه سوراخ های کوچک و خرده شن که داخل دارد، لوله توپ را خراب می کند و غالباً در حین بیرون آمدن از دهانه توپ می ترکد.» و درباره اردوگاه نظامیان می نویسد: «اردوگاه هیچ نظمی ندارد...» و در خصوص نقشه جنگی: «... می گویند هیچ قسم نقشه ای در ایران موجود نیست.»

افسران انگلیسی در ایران

حضور انگلیس در ایران از مدت ها قبل از دوره قاجار آغاز شده بود که نقطه اوج آن در زمان صفویه و حضور برادران شرلی در ایران بود. ولی در دوره قاجار به مناسبت توجه دنیای آن روزگار به شرق که مرکز این توجه نیز هندوستان بود، انگلیس که به اهمیت این نقطه از آسیا پی برده بود درصدد رفع موانع و دفع مدعیان برای حضور هر چه قوی تر خود در این منطقه برآمد. لرد کرزن درباره لزوم توجه بیشتر به این منطقه چنین اظهار می دارد:

... حتی در نظر کسانی که راجع به سیاست امپراتوری توجه کافی ندارند نیک عیان بوده است که ایران سرزمینی است که بازار وسیع و سودآوری برای تجارت انگلستان و فروش فرآورده های هندی و انگلیسی است...

پس شروع به نفوذ در دستگاه فتحعلی شاه قاجار کردند. این موقعیت را عدم پای بندی و تعلل دولت فرانسه در عمل به مفاد عهدنامه ای که دوستی متقابل و نیز حمایت از ایران در برابر دشمنانش به عنوان تعهدات فرانسه در آن تضمین شده بود، برای انگلیس فراهم ساخت که دوباره و این بار آسان تر بتواند نفوذ خود را در ایران تثبیت نماید.» «تصمیم دولت فرانسه به عدم مداخله در جنگ ایران و روسیه و عزیمت ژنرال گاردان از ایران وظیفه نمایندگان انگلستان را که مدت ها بود مترصد فرصت مناسب بودند آسان کرد و دولت ایران یک بار دیگر در مقابل تجاوزات روس ها به انگلستان متوسل گردید. از ماه می ۱۸۰۹ ناوگانی مرکب از چهار کشتی جنگی از طرف لرد مینتو فرماندار کل هندوستان به خلیج فارس اعزام شده و سر جان مالکوم در رأس

هیأتی در شیراز منتظر وصول اجازه ورود به تهران بود. اما به واسطه نفوذ ژنرال گاردان، به هیأت انگلیسی اجازه ورود به تهران داده نشده و آنها مدت هشت ماه در شیراز منتظر ماندند. در خلال این مدت دولت ایران به طور محرمانه از سر جان مالکوم شرایطی را که دولت انگلستان برای اتحاد با ایران قائل بود خواستار شد. مالکوم علاوه بر درخواست هایی که دولت انگلیس سابقاً عنوان کرده بود، واگذاری جزیره خارک را هم خواستار شد...». این خواسته با مخالفت ایران روبرو شده و مالکوم به علامت اعتراض ایران را ترک کرد ولی انگلیس برای آن که صحنه را به رقیب نسپرد مأمور دیگری را به ایران گسیل داشت. سر هارفورد جونز با اجازه انعطاف بیشتر از طرف دولت انگلیس به ایران وارد شد.

جونز در اولین مرحله، با دربار شاه قرارداد مودت بست و در آن موادی را گنجانید که ایران در پی دوستی با دشمنان آن کشور برنیاید. روی اصلی این ماده به سمت رقبای انگلیس در آسیا و مشرق زمین، فرانسه و روسیه بود. تعهدات ایران در این قرارداد بسیار صریح و روشن بیان شده بود:

قطع ارتباط با هر کشوری که انگلیس به عنوان دشمن خود معرفی می کرد و عدم مجوز عبور از خاک ایران برای رسیدن به هندوستان به ایشان. در مقابل، تعهدات انگلیس در برابر ایران بسیار مبهم و قابل تفسیر بود؛ تعهد به اتحاد همیشگی با ایران و کمک به ایران در قالب های تسلیحات نظامی در صورت حمله یکی از کشورهای فرنگی به ایران.

در رفت و آمدهای بعدی مأموران انگلیسی به ایران که به سبب برخی دوگانگی های سیاست های دربار انگلیس و حکومت مستقر در هندوستان در قالب کمپانی هند شرقی، با اختلافات مأموران اعزامی همراه بود، تعهدات ایران با اخراج مأموران فرانسوی، عملی شد. ولی تعهدات متقابل انگلیس عملی نشد. به هنگام اعزام میرزاابوالحسن خان ایلچی که به سفارت به حکومت هند شرقی در بمبئی رفت؛ و در هنگام مراجعت وی تعدادی افسر نظامی و تسلیحات به ایران تحویل داده شد.

لرد کرزن فاصله گرفتن از روش جنگاوری سنتی در ایران را در مواجهه با حملات ارتش های روسیه، یکی از دلایل شکست های ایران از روسیه می داند:

... پیش از پادشاهی فتحعلی شاه قدرت نظامی ایران بیشتر بر جنگاوری افراد چالاک

سوار متکی بود که به حد وفور در همه ایران به وسیله سران طوایف و ایلات فراهم می گردید و این افراد به رسم گذشته از استقلال نسبی برخوردار بودند... این بساط به واسطه سیاست بیم و هراس فتحعلی شاه از ناحیه سران ایلات که در نابودی آن همت گماشته بود از بین رفت و همین که وی آثار نفوذ ایشان را بر باد داد قدری دیر پی برد که پایه قدرت خویش را هم خراب کرده بود. می گویند وقتی که فرمانده روسی ژنرال یرمولوف شنید که عباس میرزا لشکر مرتبی فراهم می سازد با خشنودی گفت حالا همه را با هم به دام خواهم انداخت که هیچ وقت قبلاً نتوانسته بودم. نظر سر جان مالکوم نیز دال بر همین معنی است آنجا که می گوید در سرزمین عقب افتاده ای چون ایران که تأسیسات اداری و اخلاق ملی آن به نظر اروپائیان مأنوس نیست نیک بجاست که حفظ و دفاع مملکت به نیروهای چریک واگذار شود...

هیأت افسران انگلیسی که به همراه میرزاابوالحسن خان ایلچی به بوشهر وارد شدند، تحت ریاست میجر کریستی به سازمان بندی و تعلیم سپاهیان ایران پرداختند.

یکی دیگر از اهداف انگلیس جلوگیری از تسلط بیشتر روسیه بر ایران در عین عدم تقویت کافی نیروهای نظامی ایران جهت نیازمندی همیشگی این کشور به حمایت های انگلیس بود. به این لحاظ این گونه تعلیمات، که تقریباً همیشه به انحاء مختلف وجود داشت، هیچ گاه زیربنایی و کارآمد نبود. و همچنین از تمام عوامل داخلی چون مخالفت های رجال و صاحب منصبان با ایجاد ترتیبات نوین ارتشی و عوامل خارجی چون دولت عثمانی و یا توسعه طلبی های روسیه برای عدم مقاومت ایران در برابر ایشان و تمکین آنها استفاده می کرد.

مأموران بسیاری، بعد از سر هارفورد جونز به بهانه تجهیز و تعلیم قشون به سمت ایران رهسپار شدند. «سر گور اوزلی جانشین سر هارفورد جونز در سال ۱۸۱۱م به اتفاق چند افسر از انگلستان عزیمت نمود (که یکی از آنها سرگرد دارسی یا دارسی تاد بود). با وی چند تن از گروهبان های لشکر ۴۷ انگلستان به ایران آمدند تا به پیاده نظام، انضباط نظامی درس بدهند. سرگرد کریستی که از لشکر بمبئی بود به این کار آخری یعنی تعلیم سربازان مأمور شد و ستوان لیندزی از لشکر مدرس (هند) به آموزش گروه توپخانه که خود ترتیب داده بود پرداخت و تحت نظارت عالی عباس میرزا با شور و علاقه وافر خدمت نمود و حضرت والا علی رغم درخواست های لیندزی پافشاری

می فرمود که ریش توپچی ها را نتراشد تا روزی که حسن اتفاق نارنجکی ناگهان در دست یکی از آنها آتش گرفت و ریش سرکار توپچی را سوزاند و از آن پس چانه های صاف فراوان شد.»

همان طور که در قبل آمد پس از آن و تا زمان مظفرالدین شاه، افسران دیگری از انگلستان در صحنه نظامی ایران ظاهر شدند. لیندزی به مدت چهل سال در قشون ایران مشغول بود و حتی به منصب فرماندهی کل رسید.

بر اساس سیاستی که انگلیس همیشه دنبال می کرد، با اتفاق بین انگلیس و روس، مأموریت مأموران آن دولت در ایران نیز تفاوت یافته و عملاً تعهدات ایشان فراموش شد. مطلب جالب این است که افسران انگلیسی که در قشون ایران حضور یافته و حتی در هنگام درگیری ها کشته شدند کم نبودند؛ ولی مسئله این است که اثرات این حضور در شکل دهی قشون ایران آیا به نفع یا به ضرر آن بوده است؟

به دلیل جنگ های طولانی مدت بین ایران و روس که به شکست ایران و قراردادهای گلستان و ترکمانچای انجامید، موقعیت دولت های خارجی و به خصوص دو دولت روس و انگلیس در ایران و مأموران ایشان، هر از چندی تغییر شکل می یافت.

لرد کرزن معتقد است به دلیل عدم ثبات نظر عباس میرزا بود که بعد از عقد قرارداد گلستان وی از افسران انگلیسی و کمک های ایشان چشم پوشید. وی این نکته را که یکی از دلایل شکست ایران از روسیه، خودداری انگلیس از عمل به تعهدات خود در مقابل ایران، مبنی بر کمک های تسلیحاتی و مالی و حمایت های معنوی در برابر دست اندازی های روسیه در مناطق متعلق به ایران بوده است، نادیده گرفته و از بی توجهی عباس میرزا نسبت به ایشان اظهار تعجب می کند.

با استناد به خاطرات ژنرال سمینو مستشار نظامی ای که در زمان فتحعلی شاه و محمدشاه در خدمت قشون ایران بوده (۱۸۲۶ تا ۱۸۵۱م)، سرگردانی سپاه و فرماندهان ایرانی که درگیر جنگ با دشمنان خود در منطقه بودند، به دلیل دخالت ها و اعمال نظرات افسران نظامی (روسی، فرانسوی و انگلیسی) که در خدمت ایران بودند و طبیعتاً منافع دولت متبوع خود را در هنگام درگیری ها در نظر داشتند، در عملیات تدافعی و تهاجمی به خوبی آشکار است. وی ضمناً اشاره می کند دولت های صاحب نفوذ در ایران [منظور انگلیس] در آن هنگام به گونه ای رفتار می کردند که ضمن حفظ منافع خود به

روابط سیاسی خویش با کشور درگیر با ایران (در آن هنگام روسیه) لطمه ای وارد نیاید. سمینو در خاطرات خود از تأثیرگذاری خود روی عباس میرزا که در حال جنگ با روس ها در مرزهای شمالی ایران بود؛ نوشته و بر این نکته تأکید دارد که کار وی که به عقب نشینی ایران در آن مناطق انجامید، خدمتی بود که وی به روس ها کرد: «... هنگامی که به خدمت عباس میرزا درآمدم همراه وی در آخرین جنگ علیه روسیه شرکت کردم و آن چنان در خدمتگزاری وفادار بودم که مورد توجه شاهزاده عباس میرزا قرار گرفتم. من در این جنگ فرصت این را یافتم تا خدمات ارزنده ای به روس ها بکنم. مثلاً جان دوازده افسر روسی را از گرسنگی و بیماری نجات دادم... در جریان مذاکرات صلح دهخوارقان از سه طرف عباس میرزا را تحریک می کردند که از صلح دوری جوید، اما من با ایراد سخنرانی های عمومی شاهزاده را به صلح تشویق کردم. این یک خدمت واقعی بود که به روس ها کردم؛ گو این که هدف اصلی ام خدمت به شاهزاده عباس میرزا بود که چند سالی خدمتگزار ایشان بودم.»

سمینو در بخش دیگری از خاطرات خود ادعا می کند علت شکست های ایران از جمله شکست در جنگ هرات، عوامل داخلی و عزمی از درون دربار بود که ایران را از پیروزی ای که مقدمات آن را وی و دیگر افسران روس در خدمت ایران فراهم آورده بودند، محروم ساخت. وی می نویسد:

در جنگ هرات نمایندگان روس ها و انگلیس ها دولت ایران را در جهت مخالف هدایت می کردند. در حالی که روسیه ایران را به اشغال هرات تشویق می کرد، انگلیسی ها بر عکس محمدشاه را از این کار برحذر می داشتند. از این رو شاه ایران در ادامه محاصره شهر دچار شک و تردید شده بود. محمدشاه منتظر بود تا نمایندگان روس و انگلیس دستورهای قطعی از جانب دولت متبوع خود دریافت کنند و به نحوی بداند در صورت برخورد با انگلیس، روس ها تا چه حد حاضر خواهند شد از وی حمایت کنند.

بنا به نقل سمینو سیاست محمدشاه، راضی نگه داشتن دو دولت انگلیس و روسیه بود. وی ادعا می کند محمدشاه روش عجیب و خاصی به کار می برد به این معنی که سمینو که به عنوان فرمانده بخشی از سپاه ایران برای حمله به هرات در نظر گرفته شده بود و با همراهی روس ها قرار بود این نقطه تأثیرگذار را که به سبب تحریکات انگلیس

در معرض جدایی از ایران بود به حاکمیت ایران بازگرداند، به سبب اختلاف نظرها و یا شاید تحریکاتی که از چشم وی پنهان بود، آن طور که سمینو نقل می کند عملیات او را خنثی و در بعضی بخش ها بی اثر می ساخت:

... حمله آغاز شد اما موفقیتی در پی نداشت و نمی توانست داشته باشد؛ چرا که اصولاً نمی خواستند ما در این جنگ پیروز بشویم. علاوه بر شتابزدگی زیاد که در تدارک مقدمات جنگ به کار رفته بود، مخفیانه به فرماندهان گردان ها دستور داده شده بود که از حمایت ستون خودداری کنند. به هر یک از افراد نخستین گروهان حمله که با شجاعت گامی پیش می رفتند بیش از هفتاد فشنگ داده نشده بود...

با ورود و خروج مستشاران نظامی روسی، فرانسوی و انگلیسی از تشکیلات نظامی و ترتیباتی که هر کدام در زمان خود به قشون ایران می دادند، بی نظمی و آشفتگی قشون ایران پدیدار شد. این آشفتگی ها تا پایان دوره محمدشاه ادامه داشت. متن ذیل، گزارشی است از وضعیت قشون ایران در زمان محمدشاه قاجار که به وسیله کلنل استودارت نوشته شده است و بخشی از آن اشاراتی دارد به بی انضباطی های افراد قشون در آن روزگار:

... در حال حاضر عمده واحدهای ارتش از تهران و استان های آذربایجان، عراق، فارس، خراسان و کرمانشاهان تأمین می شوند. چهار هنگ مستقر در تهران که می توان آنان را پشتیبان قدرت سلطنت دانست اخیراً مواجب و لباس مرتبی دریافت می دارند. سلاح های آنان وضع رضایت بخشی ندارند ولی می توان توسط کارگران قورخانه سلاح مزبور را قابل استفاده نمود. سه هنگ آذربایجان و هنگ چهارم از سربازان فراری روس تشکیل شده است. توجه خاص به سان سربازان مزبور توسط افرادی صورت می گیرد که از مشق نظام نه اطلاع درستی دارند و نه از انضباط بویی برده اند. پادشاه نیز از سربازان سان می بیند و نسبت به آنها علاقه زیادی ابراز می دارد. به واسطه فقدان کاردانی افسران، سربازان از انضباط بی خبرند...

وی در آخر گزارش اضافه می کند:

... طبق دستور آن جناب یک سیستم خبررسانی منظم و مرتب توسط کلنل یاسمر برقرار شده تا نماینده دولت بریتانیا را در تهران از وضع حقیقی سربازان و افسران مستحضر سازد...

این گزارش و تکمله آخر آن، این گمان را که بیشتر این تمهیدات برای اطلاع از

توان و امکانات نیروهای نظامی ایران در مرحله ای و شاید ضعیف نگاه داشتن آن بوده تا نیروی بالقوه ای در این منطقه مهم در برابر ایشان نباشد، تقویت می کند.

از دیگر افرادی که به نوعی در جریان دگرگونی و تحول در قشون ایران تأثیرگذار بوده و برای سازماندهی آن کوشید، حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه بود. کلنل کلمباری که در زمان محمدشاه و برای مربی گری در امر آموزش نظامیان به ایران آمده بود، در خاطرات خود از وی چنین نقل کرده است:

... حاج میرزاآقاسی خیلی زود اراده خود را بر همه قشون تحمیل کرد. اصلاحات نظامی این مرد جسور ولی واقع بین برای کشورش بسیار مناسب تر از روش هایی بود که اروپائیان ارائه دادند. در کشوری که تعیین و اخذ مالیات به صورت نامنظم انجام می گرفت، هزینه نگهداری یک قشون دائمی بسیار زیاد می شد. میرزاآقاسی روزی به کلمباری گفته بود که برای داشتن یک ارتش منظم، چهارچوب اصلی قشون را به همین صورتی که هست یعنی با ۸۲ گروهان نگاه خواهم داشت. لیکن به جای این که این تعداد را دائماً به حالت آماده باش و حاضر در یک جا نگهدارم فقط هر چند وقت یک بار آنها را جمع می کنم تا به تمرینات نظامی بپردازند و بتوانند آمادگی رزمی خود را همیشه حفظ کنند. در نتیجه از آن پس بود که یک قشون منظم، مرکب از پیاده نظام (سرباز) و آتشبار (توپخانه) و یک قشون غیرمنظم شامل تفنگچی (تفنگداران پیاده) و سوارکار (قشون سوار) تشکیل شد و فقط قشون منظم به تناسب درجه، سوابق و خدمات و انتساب خانوادگی و ایلی به شاه، از مواجب و جیره غذایی بهره مند بود.

افسران اتریشی نیز هفت فوج از سربازان ایرانی را تحت تعلیم خود قرار دادند (در زمان ناصرالدین شاه) و چون از ایران رفتند، گروه دیگری به جای ایشان آمده و به همان شیوه به کار پرداختند؛ ولی به دلیل عدم توجه حکومت به ایشان، که بیشتر ناشی از تحریکات دولت های دیگر به خصوص انگلیس درباره ایشان بود، و نیز از بین رفتن انگیزه ادامه کار در آنها، قشون به سبک اتریشی به تدریج مضمحل شد.

پس از این اقدامات، آلمان ها که تلاش داشتند در صحنه جهانی حاضر شده با دیگر دول بزرگ نیز به رقابت بپردازند، در سال های ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ق به ایران وارد شدند. این رویداد در پی مسافرت و اقامت شاهزاده ملک منصور میرزا پسر دوم ناصرالدین شاه به پروس بود که در هنگام بازگشت، عده ای از افسران آلمانی را برای تجدید تشکیلات و

تعلیم قشون ایران به استخدام دولت ایران درآورد. از چگونگی فعالیت های ایشان اطلاعات چندانی در دست نیست؛ به نظر می رسد تحریکات دولت های صاحب نفوذ در ایران علیه ایشان، اجازه فعالیت چندانی به آنها نداده است. ناصرالدین شاه حتی زمانی هم با آمریکا برای خرید اسلحه مذاکراتی کرد ولی نتیجه ای حاصل نشد. در نامه ای که ناصرالدین شاه خطاب به سپهسالار نوشته، درباره ساختن میدان توپ خانه جهت سان سپاه و استقرار ارتش مطالبی را یادآور شده، از جمله مسئله مذاکره با آمریکایی ها در این مورد.

رفت و آمد افسران و معلمان نظامی از کشورهای مختلف به ایران وضعیتی را در نظام ایران به وجود آورده بود که لرد کرزن به خوبی آن را ترسیم نموده:

... از شش دولت مختلف اروپایی عده ای افسر و مستشار نظامی در خدمت قشون ایران بوده اند و در حقیقت باید گفت که تهران یک سربازخانه بین المللی و قشون ایران، یک سپاه بین المللی است و از هر طرز نظامی در آن دیده می شود.

وسائل آموزشی نظامی

با حضور افسران و معلمان نظامی اروپایی در ایران و تشکیل مدرسه نظامی در وهله اول در قالب دارالفنون، جزوات و رسائل آموزشی ای برای تعلیم سربازان و صاحب منصبان نظامی در نظر گرفته شده بود که به صورت تألیف و ترجمه تهیه شده بود. درباره کمیت و تعداد آنها و در مقام مقایسه، می توان ادعا نمود کم ترین تعداد متعلق بوده است به دوره احمدشاه و بیشترین آنها در زمان ناصرالدین شاه تدوین شده بود. در واقع در زمان وزارت جنگ و اقتدار رجال صاحب نفوذی چون میرزاتقی خان امیرکبیر، میرزاحسین خان سپهسالار، محمدخان قاجار و امیرنظام گروسی، ما شاهد بیشترین حجم کتاب ها و رساله های مختلف در زمینه تألیف یا ترجمه آثار نظامی و یا تعلیمات قشون هستیم.

درباره آثار انگلیسی موضوع مورد اشاره، بعضی از آنها صراحتاً نام نویسنده آن را دارد؛ چون نسخه خطی با عنوان «اصلاح نامه» اثر جیمز هنری مک لین که در ۱۲۹۸ه ق، اسماعیل ولد صحاف باشی آن را ترجمه و کتابت کرده است.

ولی در عین حال برخی دیگر از متون ترجمه شده به صورت خطی و چاپ سنگی است که نام و ملیت نویسنده آن به دلایلی ذکر نشده است. علاوه بر این برخی متون ظاهراً تألیفی در اصل ترجمه ای است که مترجم به عنوان تألیف خود، آن را تحریر کرده است.

بنابراین به استناد نسخه های موجود نمی توان به درستی از تعداد و ملیت نسخه های گفته شده، اطلاع حاصل نمود. در هر حال معلمان انگلیسی در ایران نظیر کلنل یاسمر، کلنل استوارت، لینـدزی، کریستی، کلنل کلمباری و بسیاری دیگر از جزوات و راهنماهایی برای تدریس فنون نظامی استفاده کرده بودنـد. با در نظر گرفتن این شواهد به آوردن نمونه هایی بسنده خواهد شد.همان طور که در قبل آمد «اصلاح نامه» نسخه ای است که نام نویسنده آن در کتاب ذکر شده است؛ ولی محتوای اثر بیشتر از آن که آموزشی باشد به صورت توصیه هایی برای احتراز از جنگ و عدم درگیری دولت ها با یکدیگر است. از اواسط کتاب است که نویسنده با آوردن برخی شواهد، به شیوه های جنگی و انواع تاکتیک و کاربرد برخی از سلاح ها در پیشبرد جنگ می پردازد. در مقدمه است:

اصلاح نامه از تألیفات دکتر جمس هنری مک لین ینکی دنیایی به جمس گوردن بنت مورخ اظهار می دارد چون در اعماق اندیشه و خیال فرو رفتم تصور کردم که جنس انسان داخل هر زمان جدید که می گردد در کمال زرنگی علم و صنعت به کار می برد و مراوده تجارت و معاشرت را رونق داده است. پس صلح دائمی و غیردائمی و غیرمقطوعی شرط لازمه آن است...

وی در ادامه آن گاه که به اندازه کافی از اثرات مخرب جنگ می نویسد، شروع می کند به آوردن شواهدی برای مدافعه در برابر دشمن و ساختن استحکامات نظامی. وی از برخی جنگ های خارجی و سربازان و افسران شجاعی که به مقابله با دشمن برخاستند نیز شواهدی برای نظرات خود می آورد. ترجمه این اثر، در ۳۵۸ صفحه تنظیم شده که ترجمه ای است بسیار سخت و دیرفهم و ابتدایی:

به یک نظر دیده خواهد شد که دکتر جمس هنری مک لین به طور احتیاط و از روی عقل و بصیرت تمام سئوالات خمپاره و نواقص آنها را پوشانده است و می تواند علاج آنها را بنماید. هم چنان چه مال صلح کنندگان عجیب را پیدا کرده است. در این جلد کتاب و به عالم پیشکش کرده است...

یکی دیگر از نمونه های کتاب های آموزشی، رساله ای است ترجمه شده به نام «قانون نظامیه» که در ۱۲۷۰ه ق ترجمه شده است. به سیاق مطالب به نظر می آید از یک جزوه انگلیسی ترجمه شده باشد. در این کتاب نکات خاص و جالبی یافت می شود. این کتاب در ۴+۱۰۰ صفحه، و شماره گذاری صفحات به لاتین است. کتاب

دارای یک مقدمه طولانی است در ۲۲ صفحه که شامل ۲۱ بیان می باشد. در این بیان ها مطالبی است درباره لزوم انتظام کارها در جهت رعایت حال مردم، و در بیان ۲۲ فهرست متن کتاب آمده است.

در فصل اول درباره فواید برپایی این مدرسه توضیح می دهد و سپس در مورد انتخاب شاگردان این دستورالعمل ها را نوشته است. برای مثال در قاعده سیزدهم درباره آداب خوراک متعلمین در مدرسه تأکید دارد می بایست ترتیب آن کاملاً به سبک فرنگی باشد؛ از چیدن میز و صندلی و اشیاء روی آن گرفته تا غذاها و شکل غذا خوردن:

ظروف چینی طرح فرنگی با اسباب کارد و چنگال و قاشق و دستمال موافق نفری اهالی مدرسه در انبار کارخانه به ناظر سپارند. وقت شام و ناهار ناظر از کارخانه موافق ضابطه نهار را آورده در اتاق معین ناهارخوری به سیاق فرنگستان بچیند و طرح چیدن ناهار بدین سیاق در روی میز در پیش روی هر صندلی یک بشقاب چینی با یک دستمال و یک دست چنگال و کارد و قاشق و یک استکان آ بخوری و یک پارچه نان فرنگی گذاشته در وسط میز از سر تا پا از ظروف فرنگی و خورش چیده...

بقیه مطالب که به آداب مشق نظام و انتظام و انضباط معلمان و متعلمان می پردازد نیز به همین سیاق است. شاید میزان تأثیر این آموزش ها را در قشون سنتی و عشیره ای ایران بشود به راحتی حدس زد.

سر هارفورد جونز، میجر کریستی، سر گور اوزلی، سرگرد دارسی، ستوان لیندزی، کلنل یاسمر، کلنل کلمباری و بسیاری دیگر از مستشاران و افسران انگلیسی که هر از چندی به ایران می آمدند و با عنوان نماینده کشور خود اقداماتی را در جهت منافع دولت متبوع خویش انجام می دادند، باعث تغییراتی در ارکان نظامی ایران شدند؛ ولی این تغییرات نه تنها به سمت بهبود اوضاع سپاه ایران نرفت، بلکه آن را از آنچه که بود ناکارآمدتر و ضعیف تر ساخت.

پانوشت ها

* عضو هیأت علمی پژوهشکده اسناد، سازمان اسناد و کتاب خانه ملی ایران.

. اقبال آشتیانی در تاریخ تمدن خود با نقل محبوبی اردکانی در ج ۱، ص ۷.

. محمود محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس، ج ۵، ص ۴۱۶، به نقل از لرد کرزن.

. جهانگیر قائم مقامی، تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران، ۱۳۲۶، ص ۷.

. محبوبی اردکانی، همان، ص ۵۰.

. عهدنامه فین کن اشتاین عهدنامه مودت بین ایران و فرانسه بود که تعهد حمایت ایران در برابر روسیه جزئی از آن بود که بعد از انعقاد قرارداد دوستی بین روسیه و فرانسه (عهدنامه تیلسیت) منقضی شد.

. خاطرات مأموریت ژنرال گاردان، همان، ص ۶۴.

. همان، ص ۶۶.

. همان، ص ۶۸.

. جرج ناتیل کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، ص ۱۸.

. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران...، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۱۷.

. که در ۱۸۰۹م بسته شد و به قرارداد مجمل در تاریخ معروف است.

. همان، ص ۲۱۸.

. جرج ناتیل کرزن، همان، صص ۷۳۷-۷۳۶.

. جرج ناتانیل کرزن، همان، ص ۷۳۲.

. همان، ص ۷۳۴.

. ژنرال سمینو SEMINO در خدمت ایران و عصر قاجار و جنگ عرات. به کوشش منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵.

. همان، ص ۹۳.

. همان، ص ۸۲.

. همان، ص ۸۲.

. کلنل استودارت. گزارشی درباره ارتش ایران. ترجمه احسان اشراقی، مجله بررسی تاریخی، ج ۵، ش ۱۲، ۱۳۴۹، ص ۱۲.

. لین نورنتن، تصاویری از ایران، سفرنامه کلنل ف کلمباری به دربار شاه ایران، ترجمه مینا نوایی، دفتر پژوهش های فرهنگی، ص ۴۳.

. ناصر تکمیل همایون، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۹۰.

. ابراهیم صفایی، مقاله «تاریخچه میدان توپخانه»، مجله نگین، ج ۳، ش ۸ (مسلسل ۳۲)، صص ۴۴-۴۳.

. منظور کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان، اتریش، روس و لهستان بوده است.

. لرد کرزن، به نقل از ناصر تکمیل همایون، همان، ص ۹۱.

. در این مقاله به بخشی از مجموعه گردآوری شده، اشاره می شود.

. این نسخه خطی به شماره ۷۷ در مجموعه کتابخانه ملی ایران موجود می باشد.

. این اطلاعات در کنار اطلاعاتی که در آرشیو های دیگر نظیر آرشیو ملی انگلستان موجود است، تکمیل خواهد شد.

. این نسخه به شماره /ف در مخزن خطی کتابخانه ملی موجود می باشد.

. در ابتدا توضیح مترجم و یا محرر است که این اثر به سفارش حسنعلی خان افشار ارومی و به تصحیح و تحریر محمودخان انجام شده است.

. احتمالاً منظور آشپزخانه است.

. در متن اوطاق.

. در متن بوشقاب.

. همانطور که یکی از سیاستمداران انگلیسی گفته «انگلیس دوست ابدی یا دشمن همیشگی ندارد. انگلیس منابع دائمی دارد.» این قاعده همیشه نصب العین سیاستمداران این دولت بوده است.

عکس ها

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:
۱.JAVA
۲.ANDROID
۳.EPUB
۴.CHM
۵.PDF
۶.HTML
۷.CHM
۸.GHB
و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
۱.ANDROID
۲.IOS
۳.WINDOWS PHONE
۴.WINDOWS
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می

نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمـد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمـد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW